THE
MAÁSIRU-L-UMARÁ

BY

NAWÁB SAMSÁMU-D-DAULAH SHÁH NAWÁZ KHÁN.

VOL. II

EDITED FOR
THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVÍ 'ABDUR RAHÍM
ARABIC PROFESSOR,

AND

MAULAVÍ MIRZÁ ASHRAF 'ALÍ
FIRST. PERSIAN TEACHER,
CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA.

PRINTED BY MAULAVÍ 'ABDUL BÁRÍ AT THE URDU GUIDE PRESS
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY,
NO. 57 PARK STREET, CALCUTTA.

1890.

رسانید که پسر غلام بحضور حاضر و عزت الدوله نیز باریاب - حکم شود که هردو بشمشیر باهم بجنگند - هرکه غالب آید همان غالب جنگ باشد - پادشاه متبسم شده او را بخطاب غالب جنگ بنواخت - و عزت الدوله را صفدر جنگ مقرر ساخت *



* تمام شد *

* جلد دوم از مآثرالامرا *

نمود) او را همراه برد - و پستر (که زمانه طرح دیگر ریخت
و چرخ نیلگون توطیهٔ تازه بر انگیخت - و خبر کشته شدن
حسین علي خان بقطب الملک (سید) تالیف او اهم تدابیر
دانسته بخانهٔ او شتافته با او دستار بدل ساخت - و پیش
سلطان ابراهیم بن سلطان رفیع الشان (که بتوزکي بر داشته
بود) آورد و بخطاب امیر الامرا و خدمت میر بخشیگري
سر بلندي یافت - و روز جنگ در هراولي اوجا داشت -
پس از دستگیر شدن قطب الملک راه دارالخلافة پیش گرفت -
و چون موکب معلای فردوس آرامگاه بدارالخلافة رسید امیرالامرا
خاندوران را بخانه‌اش فرستاده عفو جرائم فرمود - و بحضور
طلب داشته ببحالی خطاب و منصب قدیم مورد نوازش گردانید -
بعد چند سال بسر منزل عقبی شتافت - مرد سپاهي نقش
غیور بود - هندوستان زایانه وضع داشت - با عمدهاي وقت
سلوک مساوي مي نمود *

گویند چون فردوس آرامگاه برای بحالی منصب و خطاب
او بامیرالامرای خاندوران ارشاد نمود او عرض کرد که سابق
خطاب ایشان غالب جنگ بود و الحال شیرافکن خان بخطاب
عزت الدوله بهادر غالب جنگ مخاطب شده درین باب قسمی
که حکم شود - پادشاه فرمود که ایشان را صفدرجنگ باید
کرد - غازي‌الدین خان (که همان روز ملازمت کرده بود) بعرض

دست بر داشت - وملازم سرکار سلطان عظیم الشان گشته وتفویض بعضی خدمات همراهی سلطان محمد فرخ سیر (که به نیابت پدر در بنگاله بود) رخصت آنصوب یافت - و چون (پس از ارتحال خلد منزل سلطان عظیم الشان نیز کشته گردید - و محمد فرخ سیر را داعیهٔ سلطنت پیش نهاد خاطر شد) او را بمنصب شایان و خطاب غازي الدین خان بر نواخته سرگرم گرد آوری سپاه و دلدهی مردم ساخت - درین ضمن الحاق سید عبدالله خان و حسین علي خان (که از اهم تدابیر بود) صورت بست - بادشاه برای تسلی خاطر آنها نامبرده را از منصب و خطاب و مجرا باز داشت - و پس ازانکه (که بر عم خود جهاندار شاه فیروزي مند گشت - و همراهیان بعنایت منصب و خطاب مورد مرحمت شدند) او نیز از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري پنج هزار سوار و خطاب غازي الدین خان بهادر غالب جنگ و تفویض بخشیگری سوم سر بلندي اندوخت و بعد ازان (که میان پادشاه و سادات بارهه گرد فتنه بلندي گرفت) او بطرف داري پادشاه بر زبانها افتاد - و پس از گرفتار شدن پادشاه مذکور قطب الملک قدر داني نموده او را رفیق خود ساخت - و پس ازانکه حسین علي خان عزیمت دکن نمود با فردوس آرامگاه از اکبرآباد روانه گردید - قطب الملک (که معاودت بدار الخلافة

که باعدام بصارت او پردازند اصلا فروغی از راستي ندارد ۰
عالمگیر پادشاه بسیار غضوب و کینه‌ور بود اگر ازین قبیل
چیزے در مي یافت این آب و رنگ نمیگذاشت - خیر سگالي
و نیک اندیشی او نقش پذیر خاطر بادشاهي بود - حتا
آخرها (که خان فیروز جنگ مکرر در تنبیه اشقیای دکن
اغماض و مداهنه کرد) روزے ازین قسم مقوله از راه عناد کسی
بپادشاه عرض کرد - در جواب دستخط شد حاشا که بر
خان فیروز جنگ که از کجا بکجا - با این حال رسید گمان
کفران نعمت که دو کفر است کرده شود - ابتدا حسب الامر
جلیل‌القدر بادشاهي خان فیروز جنگ صبیهٔ علامي سعدالله خان
در عقد ازدواج داشت - پس از فوت آن عفیفه با دو دختر
برادر آن مرحومه حفظ الله خان عرف میان خان مرة بعد
اولی کرة بعد اخری تزویج نمود - ازین هر دو اولان نماند *

(۲)

* غازی الدین خان بهادر غالب جنگ *

مشهور بکوسه احمد بیگ نام کوکهٔ سلطان معز الدین است
موطن نیاگانش مملکت توران - ابتدا ملازم سلطان مذکور بود -
چون اختیار مالي و ملکی آن سرکار بعلي مراد (که او هم
کوکهٔ سلطان بود - و در عهد سلطنت مخاطب بخانجهان بهادر
گردیده) تعلق داشت این معني بر طبعش خورده از نوکري

(۲) در نسخهٔ [ج] ذکر امیر نیست *

ندارند - و راه راست گذاشتن برای کوري چرا - ازو چه میخیزد
در واقع نظر بر اسباب ظاهر غلط عظیم و نهایت سوی تدبیر
واقع شد - که مثل خان فیروز جنگ سردار صاحب جمعیت
را رفیق نکرد - و الا طرفه شیرازه فراهم آوردن مردم بود -
خصوص مغلیهٔ توران که همه برپاست و فرمان برداری او
گردن میگذاشتند - و چون محمد اعظم شاه از نربدا گذشت
بخان فیروز جنگ نوشت - که از برار ببرهانپور آمده
بنشینید - و پس از سریر آرائي خلد منزل بصوبه داری
گجرات مامور گردید - و در سال چهارم در احمدآباد باجل
طبیعي در گذشت - نعش او را بدهلي برده متصل دروازهٔ
اجمیري در مقبره و خانقاهے (که ساختهٔ اوست) مدفون
نمودند - در امرای توران بخوبیها یگانه بود - خوش خلق -
با وقار - فتح نصیب - صاحب نسق - دولتش رونقے داشت -
در عهود ماضیه کم اتفاق افتاده که سلاطین نوکرے را در حالت
نا بینائي بسري و سرداری فوج کشي و کار فرمائي در عرصه
داشته باشند - محض باصابت رای و حسن تدبیرش بود
که پیوسته به تمشیت کارهای عمده پرداخته در سواري
و دیوان همان توره و ضابطه مرعي میداشت - و آنچه شهرت
دارد (که بادشاه بر بعضے مکامن ارادهای او مطلع شده در
آشوب چشم (که عارض شده بود) باطبا اشارت کردند

و همه چیز آن قدر که باید بل نباید دارد - و در سال هشتم بتعاقب پاشنه کوب بغما سیندهیا تا مالوه عنان را نکشید - و سرچنگی مستوفي رسانید - و بخطاب سپه سالاري مامور گردید - اما بنابر وجهی موقوف ماند - و در وقت رحلت خلد مکان بصوبه داری برار در ایلچپور اقامت داشت - هر چند با محمد اعظم شاه اخلاص و ربط بسیار بود اما شاهزاده بنابر غرورے (که فطري و جبلي او بود) بمراعات بایست وقت کمتر پرداخت - و چنین سردارے را همراه نگرفت *

گویند وقتے (که محمد اعظم شاه بعد جلوس از احمد نگر روانه شد ذو الفقار خان در نواح (خجسته بنیاد ملازمت نمود - فرمودند که شما هم اصلح وقت عرض کنید - التماس کرد که مناسب این است که بدستور عالمگیر پادشاه قبائل بدولت آباد باید گذاشت - و مردم بادشاهي نهایت بے سرانجام اند - دو ماهه از خزانهٔ اندرون محل تنخواه باید داد - که اسباب یساق درست نمایند - و نهضت مبارک از کتل فرداپور نشود از دیولگهیات فرود باید آمد - تا خان فیروز جنگ ملحق گردد - بادشاهزاده (که مست نخوت و دیوانهٔ غرور بود) جواب داد که گذاشتن قبایل در صورتے ست که مثل دارا شکوه حریف باشد - معظم معلوم - و مرا توقع کار از مردم خود است - مردم پادشاهي بغیر مبارک و سلامت کارے

شدن قلعهٔ چنجي فرار نمود) بارادهٔ مخاصمت دیرینهٔ دهنا
جادو سمت ستاره رفتهٔ شکست فاحش خورد - وبحال تباه
آواره میرفت - اتفاقا ناکوبا میان نامي مرهتهٔ بغدر سرش
جدا کرد - مي خواست نزد دهنا جادو ببرد در راه بدست
لشکریان خان فیروز جنگ افتاد - خان مذکور مصحوب خواجه
بابای توراني (که در جائزهٔ این مژده بخوشخبر خان
مخاطب گردید) بحضور فرستاد و هزاران تحسین و آفرین
اندوخت - و در سال چهل و سیوم بمهم اسلام گذهه عرف
دیوگذهه تعین گشته بتصرف در آورد - و پس ازان
بمحافظت بنگاه اسلام پوري مامور شد - و در وقت مراجعت
رایات ظفرسمات پادشاهي از تسخیر کهیلنا (۲) ببهادر گذهه
مجلاى فوج او (که از بنگاه ترتیب داده فرستاده بود) تا
چهار کروه جوبي بنظر پادشاهي گذشت *

گویند باین شان و توزک و سامان و سرانجام هیچ امیرے در
هیچ وقت مجلا نداده - و از هر جنس پیشکش فراوان گذرانید
پادشاه بعد از ملاحظه اکثر توپخانه در سرکار ضبط نمودند
و بشاهزاده بیدار بخت سرزنش نامه صادر شد - که شما
با اضعاف یافت و مداخل این سرانجام ندارید که خان
فیروز جنگ در خانهٔ خود توپ و گجنال و شترنال و کهورنال

(۲) نسخهٔ [ب - ج] کهیلنا *

، بدستیاری فرزند بے ریو و رنگ غازی الدین خان بہادر
فیروزجنگ مفتوح شد ' - و بعد ازانکه قلعهٔ ابراهیم گدهه عرف
ایکر را (۲) (که بفیروز گدهه موسوم شده) جبراً و قهراً گرفت - و
در محاصرهٔ حیدرآباد مساعی جمیله و بهادری نمایان بر
روي کار آورده زخمها برداشت بعد فتح بمنصب والاي
هفت هزاری هفت هزار سوار لوای بلندرتبگي برافراشت - و
پس ازان قلعهٔ حصین ادوني (۳) (که موسوم بامتیاز گدهه
گردید) به ستیزهای نمایان و آویزشهای سترگ از دست
سیدي مسعود بیجاپوري (که از عمدهاي عادل شاهیه بود)
انتزاع نموده در سال سي و دوم با مضافات آن ضمیمهٔ ملک
پادشاهي ساخت - و در همین سال از بیجاپور باستیصال
سنبها دستوري یافت - و چون وبا و طاعون شائع گشت
و بسیارے را (که از دست اجل بدر جستند) مادهٔ دماغي
ریخته چشم و زبان و گوش از کار رفت - بخان فیروز جنگ
نیز چشم زخم رسید - و مکفوف البصر گردید - اگرچه
بنابر ضابطه بحضور نیامد اما در مراتب سرداري و فوج
کشي تفاوتي رو نداد - و در سال چهل و دوم شختای شقي
(که فوجهاي عمدهٔ اسلام دستخوش تاراج او گشت - و امراي
نامي و پادشاهي را قتیل و اسیر ساخت - و پس از مفتوح

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] انکیر (۳) نسخهٔ [ج] اودني

و پس از قدوم پادشاهي بديار دکن سال بيست و ششم بتنبيه متمردان نواح جنير تعين گشت - و داروغگي گرز برداران از تغير مکرم خان غائبانه بنام او تقرر يافته سيد اغلان به نيابت دخيل کار گرديد - و چون مکرر بآويزشهاي سخت و تاختهاي مردانه غنيم را منکوب و مغلوب ساخت سال بيست و هفتم بخطاب غازي الدين خان بهادر بلند نامي يافت - و سال بيست و هشتم بتسخير قلعهٔ راهيري (که مامن و مسکن سنبها بود) رخصت يافت - او بارے آنرا آتش زد و بسيارے از سرکردهاي کفار را بقتل آورده مصدر فتح نمايان شد - و بخطاب فيروز جنگ و عطاي نقاره سر بر افراخت - و چون در محاصرهٔ بيجاپور در لشکر شاهزاده محمد اعظم شاه قحط و غلاي تمام بهم رسيد (که اقامت متعذر بل متعسر شد) خان فيروز جنگ بعنايت ماهي امتياز يافته با رسدے فراوان تعين گشت - ناگاه بر سر شش هزار پيادهٔ جنگي (که پيدبا نايک زميندار سکرپا رسد و سرباري بکومک بيجاپور مخفي فرستاده بود) تاخته همه را علف تيغ سياست گردانيد - و رفاه بلشکر پادشاهزاده رو آورد - خلد مکان فتح بيجاپور را (که سد سکندر گرفت تاريخ است) بنام او مقرر فرمود - و بدستخط خاص فقرهٔ بواقعه نگار کل نوشته فرستادند که داخل وقائع نمايد -

نسخهٔ [ج] سد سکندر گرفت (۱۰۹۸) تاريخ است

(که بعزم گوشمال رانا اردیپور مرکز رایات پادشاهي بود) از
حسن علي خان بهادر عالمگیر شاهي (که بتعاقب رانا
بکوهستان در آمده) خبر واقعي نمیرسید - خاقان زمان
نیم شبی میر شهاب‌الدین را (که بامر کشک قیام داشت طلبیده
بخبرگیری خان مزبور فرستادند - آن اقبالمند با عدم اطلاع
بر کیفیت ملک بیگانه و نشیب و فراز راه و تعدد طرق و بعد
مسافت و خوف راهگیران بے توقف بپای استعجال شتافت -
و بعد دو روز عرضداشت خان مشار الیه آورده از نظر گذرانید -
و این حسن خدمت باعث پیش‌آمد او شده بخطاب خاني
و دیگر عنایات نوازش یافت - و پس ازان بتنبیه درگداس
و سونگ (۲) و دیگر شورش گرایان راتهور با فوجے شایسته بطرف
سروهي تعین شد - و چون آن فتنه پژوهان بشاهزاده محمد اکبر
پیوسته رهبر بیراهروي و تباهي گشتند شاهزاده میرک خان
را (که از نوکران روشناس پادشاهي بود) نزد خان فرستاد -
و بوعدهاي مکرمت و رعایت درخواست رفاقت نمود - خان
عدویت‌نهان از فرط نیک اندیشي و اخلاص منشي با میرک
خان شصت (۳) کروه مسافت در دو روز پیموده (۴) در حضور رسیده
مورد تحسین گشت - و بداروغگی عرض مکرر اختصاص گرفت -

---

(۲) نسخهٔ [ج] سونک (۳) نسخهٔ [ب] مسبقت کرده (۴) نسخهٔ [ب]
بحضور رسیده مورد فراوان تحسین گشت *

نمود - ازو دو پسر باقي ماندند - يکي فتحياب خان (که مدتها بقلعه‌داري موروثي اورنگ‌گدهه عرف ملهير مي‌پرداخت - سنه (۱۱۵٦) هزار و يکصد و پنجاه و شش هجري باتفاق عبدالعزيز خان بهادر (که سند صوبداري گجرات از حضور فردوس آرامگاه باو رسيده بود) عزيمت آنصوبه نموده - و در اثناي راه با غنيم جنگ اتفاق افتاده بدرجه شهادت پيوست - پسرش بخطاب پدر مخاطب گشته چندے بآئين جاگيرداري گذرانيد - در حالت تحرير بنوکري اين و آن بسر مي برد - دومين فيض‌ياب خان مرد يارباش بود - در گذشت *

* غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ *

مير شهاب الدين نام پسر قليج خان خواجه عابد است - در سال دوازدهم از توران بملازمت خلدمکان رسيده بمنصب سيصدي هفتاد سوار سر افراز گرديد - گويند روزے سبحان قلي خان والي آنجا بسير فاليز رفته بود - مير شهاب الدين بخواجه يعقوب جويباري و رستم بے اتاليق ظاهر کرد که پدرم بهند مي‌طلبد - و خان رخصت نميدهد - چون وقت رسيده بود اين هر دو عزيز نزد خان رفته بالتماس اجازت حاصل کردند - خان طلبيده فاتحه خواند - وگفت تو بهندوستان ميروي مرد عمده خواهي شد - اتفاقاً بدولتے رسيد که ثروت و مکنت سلاطين بلخ و بخارا را در جنب آن چه نسبت در سال بيست و سيوم

بداروغگي فيل خانه مباهي گرديده - و سال سي ام بتعلقهٔ
مير توزكي و خطاب معتقد خان سر بر افراخته - سال سي و يكم
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار (از انجمله
هشت صد سوار دو اسپه سه اسپه) و تعلقهٔ فوجداري و
تيولداري بهرانچ مضاف اوده طبل شادكامي نواخته - و سال
دهم جلوس خلد مكان بفوجداري سلطان پور ملهري (٢) فرق
اعتبار بالند كرده - پستر بوجهي معاتب گشته از منصب بر افتاد -
و سال دوازدهم ببحالي دو هزاري دو هزار سوار و خدمت
داروغگي بندهاي جلو مطرح انظار مرحمت گرديد - برادر ديگرش
محمد اسمعيل خان است كه پيش از جلوس خلد مكان بمنصب
هزاري پانصد سوار سرفراز شده - و سال دوم بخطاب خاني نامور
گشته - و يكي از نباير نجابت خان بهره ور خان است - سال
بيست و نهم جلوس خلد مكان از انتقال راي رايان ملوك چند
بنيابت محمد اعظم شاه بصوبهٔ مالوه رفته - و پستر بخطاب نجابت
خان سر افراشته ناظم برهانپور و فوجدار بگلانه بود - سال چهل
و هفتم بمنصب دو هزاري پانصد سوار رايت اعتبار افراخت -
و در ايام اقتدار اعظم شاه صوبداري مالوه باو متعلق گرديده -
در عهد محمد فرخ سير نامبرده را حسين علي خان امير الامرا
بر سر دادن عمل در قلعهٔ ملهير (كه باو مقرر بود) نظر بند

(٢) نسخهٔ [ب] بلهري ٭

بذابر شهرت حرکت والی ایران باین طرف بدار الملک کابل رخصت یافته بود) معین گشته باضافهٔ پانصد سوار سرمایهٔ کامرانی اندوخت - سال دهم با شاهزاده مذکور بملازمت پیوسته [چون شاهزاده بمکان صوبه‌داری خود (که عبارت ز دکن باشد) رخصت یافت] او نیز بهمرکابی مامور شد - پستر بفوجداری جونپور سربلند شده سال بیست و سیوم از آنجا معزول گردیده بحضور رسید - و بهمراهی سلطان محمد اکبر بر سر قوم سیسودیه و راتهور (که دران سال مصدر فساد شده بودند) نامزد گشت *

و چون شاهزاده باغوای راجپوتان بغي ورزیده بمقابله با پدر پیش آمد نامبرده با او درین مقدمه شریک بود - پس از فرار نمودن شاهزادهٔ مزبور او خود را نزد شاه عالم رسانید - شاه عالم بحضور فرستاد - ازین جهت مغضوب گردیده حوالهٔ اهتمام خان شد - که در محلات اکبری نظر بند دارد - مدتها درانجا محبوس بود - سال چهل و سیوم غائبانه رهائي یافته بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و تعلقهٔ فوجداری جونپور امتیاز یافت - و یک برادر او محمد قلي نام سال بیست و ششم جلوس فردوس آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار امتیاز گرفته با سلطان دارا شکوه بمهم قندهار شتافته - و سال بیست و هشتم

(۲)
* غیرت خان محمد ابراهیم *

پسر نجابت خان است - در خدمت فردوس آشیانی پایهٔ
روشناسی داشت - و بمنصب هشتصدی چهار صد سوار مرتقی
گشته در ایامی (که محمد اورنگ زیب بهادر از دکن عزیمت
رفتن پیش پدر نمود - و نجابت خان در رفاقت شاهزادهٔ
مذکور تن در دادہ کمر موافقت چست بست) او باضافهای
متواترہ از اصل و اضافه بپایهٔ(۳) دو هزاری هزار سوار و خطاب
شجاعت خان سربلندی اندوخت - و پس از جنگ مهاراجه
جسونت سنگهه و محاربهٔ اول دارا شکوه از اصل و اضافه
بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خطاب خان عالم سرفراز
گشته بر چار بالش بلند رتبگی تکیه زد - و چون [پادشاه
بتعاقب دارا شکوه تا ملتان شتافته معاودت فرمود - و نظم
صوبهٔ مذکور بنام لشکرخان (که در کشمیر بود) قرار یافت] تا
رسیدن او بنابر خبرداری بلدهٔ مذکور در انجا ماند - پستر
ازانجا رسیده در جنگ دوم دارا شکوه همراه رکاب پادشاهی
بود - پس ازان بوجهی از منصب معزول شده اواخر سال دوم
جلوس بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مشمول عاطفت
گشت - و سال سیوم بخطاب غیرت خان مخاطب شده آب
رفته بجو آورد - سال نهم بهمراهی سلطان محمد معظم (که

(۲) در نسخهٔ [ج] ذکر این امیر نیست - (۳) نسخهٔ [ب] بمنصب پایهٔ ٭

و بقدوم اشاهي مورد سعادت گردیده بفیض آباد موسوم گشت - و مواضع پرگنات نواح بجمع سي لک دام جدا ساخته بدو متعلق نمودند - خان مذکور در جنگ داراشکوه در فوج برانغارش بود - پس ازان (که الویهٔ عالمگیري بفتح و فیروزي ارتفاع آسماني گرفت و زمام سلطنت بقبضهٔ اقتدارش درآمد) اکثر پسران اله وردي خان باندازهٔ رشادت و کار طلبي یا بعلت تالیف پدر آنها (که همراه شجاع بود) مورد عاطفت خسرواني گشتند - مشار الیه در آغاز جلوس نیز بفوجداري میان دوآب اختصاص گرفت - و در آخر سال دوم از تغیر مکرم خان صفوي بفوجداري جونپور عزت اندوخت - و در سال هفتم بصوبه داري تهته (۲) از تغیر قباد خان منصوب شد - و باضافهٔ پانصدي هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار (از انجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه) مباهي گشت - در سال دهم آخر سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري در تهته باجل طبیعي بساط زندگي در نوشت - حسن علي خان برادرش (که فوجدار مرادآباد بود) و اسلام خان برادر خردش (که فوجداري سیوستان داشت) و همچنین پسران و دیگر منسوبانش بارسال خلعت مورد عاطفت گشتند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] ننهه *

تغير شد - و در سال بیست و هفتم باز بمنصب سابق هزاري هشتصد سوار و خدمت فوجداري میان دوآب سربلند گردید - ناگاه فیلے کلان دندان دار از کوه دامان شمالي بپرگنهٔ چوراسي مضاف سرکار سهارنپور آمد - خان مذکور بحضور اخبار نمود - قراولان با فیلان و دیگر لوازم شکار فیل بدانجا تعین گشتند - خان مذکور آن را گرفته از نظر گذرانید - و بخاص شکار موسوم گردید - و در سال بیست و هشتم خدمت مذکور و اهتمام عمارت مخلص‌پور از تغیرش بحسین بیگ خان تفویض یافت - اتفاقا در سال سي‌ام محمد ابراهیم پسر اصالت خان بدیدن عمارت مخلص‌پور مامور شده برگشت - و بعرض رسانید که کار عمارت بآئین سابق جاري نیست - لهذا مجدداً خان مذکور را بفوجداري میان دوآب و اضافهٔ دو صد سوار بر نواخته - بر سبیل تعجیل دستوري یافت که زود عمارت مذکور را بوجه دلخواه باتمام رساند *

مخفي نماند که کنار جون متصل دامان کوه شمالي که بکوه سرمور نزدیک است چهل و هفت کروه دهلي موضعے ست معروف بمخلص‌پور از مضافات سهارنپور - بخوش هوائي و چندین صفات شگرف موصوف - از دار الخلافة کشتي سواره در یک هفته توان آمد - در سال بیست و هشتم حکم اساس عمارتے رفیع اصدار یافته بود - در سال سي ام بصرف پنج لک روپیه باتمام رسید *

غضنفرخان *

پسر الله‌وردي خان است - از ديرباز از خدمت پدر جدائي گزيده در حضور اعلى حضرت شرف‌اندوز پرستاري بود - و نسبت بسائر اخوان (غير از مهين برادر ميرزا جعفر) بمزيد روشناسي و اعتبار و عزت امتياز داشت - و از كارطلبيها در تقديم خدمات پادشاهي چست و چالاک بود - اولا از پيشگاه خلافت بخدمت تزک سرفرازي يافت - و در سال شانزدهم بداروغگي توپخانه و كوتوالي لشكر سربلند گرديد - و در يساق بلخ شاهزاده مراد بخش خليل الله خان را (كه بسرداري طرح دست چپ معين شده بود (٢)) از چاري‌كار بانفتاح حصار كهمرد و غوري دستوري داد - خان مذكور غضنفرخان را با جمعي بطريق منقلا برسر قلعهٔ غوري فرستاد - مشاراليه با قباد خان مير آخورباشي ضابط آن حصار كارزار مردانه نموده او را بقلعه درآورد - و از ناموس‌جوئي و نام طلبي از اسپان پياده شده دست و بازو بقعله‌ستاني برگشاد - درين اثنا فوج عقب نيز رسيد قلعه‌دار را غير از تسليم چاره نماند - و در سال بيست و دوم بداروغگي فيلخانه و منصب هزاري پانصد سوار تارک افتخار افراخت - و بخطاب خاني نيز مفتخر گشت - و آخر بسبب تقاعد او از رفتن بنگاله منصبش

(٢) نسخهٔ [ب] معين بود *

صوبه‌داري تهته چهرهٔ بختوري افروخته عازم آن سمت گرديد - و در سال چهاردهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجري همانجا پيمانهٔ زندگيش پر شد - جهانگير نامه (غير از اقبالنامه تاليف معتمد خان) از مولفات اوست - و مشار اليه نسبت به معتمد خان (که بمزاج‌گوئي ناچار و گرفتار است) اکثر مقدمات را بے کم و کاست نوشته - سيما بغي ايام شاهزادگي جنت مکاني که بتفصيل مرقوم ساخته *

* غالب خان بيجاپوري * (۲)

ابتدا نوکر عادل خان والي بيجاپور بود - و بقلعه‌داري حصن پريندا مضاف صوبهٔ خجسته بنياد (که دران ايام تعلق بوالي مذکور داشت) مي پرداخت - سال سيوم جلوس خلد مکان از عادل خان متوهم گرديده بشايسته خان اميرالامرا صوبه‌دار دکن ملتجي گشته قلعهٔ مذکور را بسرکار پادشاهي گذاشت - و در جلدوي آن بمنصب چارهزاري چهار هزار سوار و خطاب خاني سر بر افراخته در زمرهٔ تعيناتيان دکن منسلک گشت - سال نهم همراه ميرزا راجه جےسنگه بتاديب بيجاپوريان کمر بسته در تسخير کدهي (۳) موضع دهونکي از اعمال بيجاپور و نلنگه مصدر ترددات شد - پس ازان احوالش معلوم نگرديده *

---

(۲) در نسخهٔ [ج] ذکر اين امير نيست - (۳) نسخهٔ [ب] نيلنگه *

پستر عبد الله خان از عقب رسیده سر خانجهان و عزیز نام پسرش و ایمل خان را مصحوب خواجه کامگار بدرگاه پادشاهي فرستاد - مشارالیه هشتم ماه مذکور در اثنای آن (که صاحب‌قران ثاني در آب تپتي کشتي‌ سوار عشرت اندوز صید مرغابي بود) با سرهای آن نگونساران رسید - اعلی حضرت زبان بشکر افضال الٰهي گشاده حکم بنواختن کوس شادماني فرمود - خواجه کامگار بعنایت خلعت و اسب و باضافهٔ پانصدی در صد سوار و خطاب غیرت خاني سر برافراخت - و چون مشار الیه خالي از فهمید و کارداني نبود بدوام خدمت حضور مورد نوازش گشته بافزونیِ سواران منصب عز و امتیاز یافت - و در سال دهم باضافهٔ هزاری هزار و دویست سوار بمنصب دو هزار و پانصدي ذات دو هزار سوار و خدمت نظم صوبهٔ دارالملک دهلي از تغیر اصالت خان تارک افتخار برافراخت - و در سال دوازدهم تاسیس عمارات شاهجهان آباد باهتمام او مفوض گشته - بهرکاري و صاحب اعتباری مشار الیه پنجم ذی الحجه سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجري موافق طرح (که قرار یافته بود) بحفر بنیان پرداختند - نهم محرم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري اساس نو آئین گذاشتند - تا چار ماه دیگر بصرف جد کاري خان مذکور برخي مصالح موجود شده لختي جا اساس برآمده بود (که بتفویض

* غيرت خان *

خواجه کامگار برادرزادهٔ عبد الله خان بهادر فيروز جنگ
است - در سال سيوم شاهجهاني از اصل و اضافه بمنصب
هزار و چار صد سوار سرفرازي يافت - و چون (سال چهارم
خانجهان لودي از دکن برآمده بقصد شورش افزائي سرے
بهندوستان کشيد - و پس از کشته شدن دريا خان همه آرزو
از سر بدر کرده ماهني ميجست و ميخواست که بگمنامي
از ميان بدر رود عبد الله خان فيروز جنگ بهراولي سيد مظفر
خان بارهه دست از تعاقب باز نکشيده هرجا مي رفت
خود را بار مي رسانيد - ناچار هنگامهٔ کارزار گرم کرده برخي
از خويشان و اقربا را بکشتن داده راه فرار مي سپرد)
خواجه کامگار بهمراهي عم بزرگوار بتقديم خدمات مي‌پرداخت -
چون خانجهان از حوالي کالنجر سرچنگ خورده بيست کروه ديگر
شتافته برکنار سهيده فرود آمد - ازانجا (که اميد رستگاري
منقطع ساخته و از زندگاني سير آمده بود) همانجا غرهٔ
رجب سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجري در مقابل هراول
لشکر فيروزي از اسپ فرود آمده با معدودے (که برفاقت
او پاي ثبات افشرده بودند) بزد و خورد درآمد - پيش
ازانکه سيد مظفر خان هراول برسد سادات با جوقي از پردلان
لشکر هجوم آورده خوني گرفته را با رفيقانش پاره پاره ساختند -

هزاري رسيده تعين دكن گرديد - درانجا با خانخانان ساز صحبتش كوک شد - كه ناگاه در عين ريعان شباب صحبت الهي ولوله برانگيخت - و جذبهٔ ازان طرف در رسيد - بخانخانان گفت ترک روزگار سراپاي خاطرم فرو گرفته - بدرخواست نه خواهند گذاشت - بدر جنون ميزنم - شما بحضور نوشته روانهٔ دهلي نمائيد - كه بقيهٔ عمر بر مزار سلطان المشايخ بياسايم - هرچند خانخانان الحاح و ابرام نمود (كه ازين فرزانگي ديوانگي نما بگذرد) ممنوع نشد - روز ديگر عريان گشته گل و لاى ببدن ماليد - و در كوچه و بازار ميگشت - چون بعرض پادشاهي رسيد - رخصت انزواى دهلي حاصل شد - مدت سي سال در كمال تورع و تشرع بسر برد - با آنكه از علم بهرهٔ تمام داشت همه را بآب فراموشي شسته - بتلاوت قران شريف و باشغال صوفيهٔ صافيه قيام مي نمود - و از خواجه باقي بالله سمرقندي الاصل كابلي المولد (كه در دهلي آسوده است) اجازت ارشاد سالكان داشت - در سنه (۱۰۴۳) يكهزار و چهل و سه هجري رحلت نمود - زوجهٔ او همشيرهٔ علامي شيخ ابوالفضل بود - بفرمود شوهر آنچه زر و زيور داشت بدرويشان داده دامن از لوث علائق برچيد - گويند هر سال دوازده هزار روپيه جهت خرج خانقاه شاه حسام الدين مي فرستاد *

و در عهد جنت مکاني از بے تاملي و نا پروائي این طریقه نکوهیده همه وقت معمول گردید - چون سریر فرمان روائي بجلوس فردوس آشیاني (۲) (شکر الله سعیه) مزین گشت اول حکمی (که از قهرمان خلافت پیرایهٔ صدور یافت) منع سجده بود که جز ذات معبود حقیقي شایان این تعظیم عظیم نیست مهابت خان سپه سالار بعرض رسانید - که ناگزیر پایه شناسي آن است که تحیهٔ پادشاهي مغائر تحیات مشترکه میان سائر بندگان الهي باشد - اگر بجای سجده زمین بوس قرار یابد هرایئنه سر رشته خادم و مخدوم و سلطان و رعیت مضبوط مي ماند - لهذا تقرر یافت که هر دو دست بر زمین گذاشته پشت دست را استلام نمایند - و چون زمین بوس صورت سجده داشت آن را نیز پادشاه حق آگین در سال دهم جلوس برطرف ساخته تسلیم چهارم بجای آن مقرر شد - که در برابر عنایتي (که از پیشگاه سلطنت در حضور و غیبت پرتو ظهور دهد) تسلیمات چهار گانه بجا آرند - و برای سادات و علما و مشائخ وقت ملازمت سلام شرعي و هنگام وداع فاتحه متعین گشت *

خلف ارشد اغر غازي خان میر حسام الدین - مشهور است که از مشائخ وقت بود - در عهد اکبري بمنصب

---

(۲) نسخهٔ [ب] بجلوس فردوس آشیاني مزین گشت *

بطریق تحیت و فروتنی نه عبادت و بندگی پیشانی بر زمین می گذاشتند - سجدهٔ ملائکه آدم را و پدر و برادران یوسف او را ازین قبیل بود - و این تحیت در زمان پیشین بمثابهٔ سلام رواج داشت - چون بفروغ خورشید اسلام چراغ ادیان (۲)
خالیه انطفا پذیرفت بدل آن سلام و مصافحه مقرر گشت - عرش آشیانی (که موسس سلطنت و جهانبانی و موجد اکثر قواعد و رسوم است) در نیایشگری نیز مراتب متنوعه برساخت - روی دست بر فراز پیشانی نهاده سر فرود آوردن قرار داده آنرا کورنش نامید - یعنی سر را که زندگانی محسوس و معقول بدوست بدست گرفته نیاز می کند - و خود را باطاعت آماده میسازد - و روی دست را بر زمین گذاشته بآرمیدگی بردارند و راست ایستاده روی دست بر تارک سر نهند - آنرا تسلیم خوانند - هنگام رخصت و ملازمت و تفویض منصب و جاگیر و عنایت خلعت و فیل و اسپ سه تسلیم قرار یافت - و در باقی مراسم داد و دهش و گوناگون نوازش بیکی اکتفا فرمود - و پس ازانکه بتجویز دنیاپرستان خوشامدگو آئین سجده درمیان آمد طعن عامهٔ اندیشیده دربار عام موقوف نمود - و آن را مخصوص مقربان مجلس خاص ساخت - چه هرگاه در خلوت بنشستن امرا حکم می شد سجده بجا می آوردند -

---

(۲) نسخهٔ [ب] سلام مصافحه •

را برداشتند بسیارے از بهادران را پای ثبات لغزید - غازی خان از کار طلبی برگشته بفوج هراول پیوست - و مردانه کارزار نمود - و پس ازان در تیولداری اوده در مالش امرای سرتاب صوبهٔ بهار (که از تباه‌خردی و کوته‌اندیشی غبار فساد دران دیار برانگیخته بودند) بهمراهی عساکر حضور جوهر مردانگی او فروغ دیگر بخشید - و یکانگونهٔ اخلاص و یکجهتی چهرهٔ حالش آراسته‌تر گردید - و سال بیست و نهم سنه (۹۹۰) نهصد و نود هجری در سن هفتاد سالگی بقصبهٔ اوده سفر واپسین پیش گرفت - صاحب تصانیف معتبره[(۲)] است - شیخ علامی در احوال او نوشته که کند آورے چهره‌افروز دانائی داشت - و شمشیر را پایه افزای قلم گردانیده با فرو رفتگی در علم زار رسمی با صوفیان صافی نیایش گری نمودے - و با پابستگی صوری وارستگی اندوختی - و همواره چشم گریان و دل تفسیده داشتی - گویند اول کسیکه اختراع سجده پیش عرش آشیانی کرده او بود - طرفه اینکه ملا عالم کابلی (که از فضلای وقت بود) همواره بحسرت میگفت - که دریغا من مخترع این امر نشدم *

بر متصفحان صحائف اخبار ظاهر است که در ملل سابقه و امم سالفه برای برگزیدگان دین و پیشوایان راه یقین

(۲) نسخهٔ [ب] معتبر *

سخنان فریب‌آمیز پیغام کرد - خان قاضي را چند روز نگاه داشته هر روز الوان اطعمه و فواکه بسیار (که بوقت سعة و آسودگي در حوصلهٔ بدخشیان نگنجد) در مجلس مي کشید - قاضي را یقین شد که فتح قلعه از مقولهٔ ممتنعات است - بیرون آمده بمیرزا سلیمان گفت که سعي در تسخیر قلعه آهن سرد کوفتن است - نا گزیر میرزا در آشتي زده ببدخشان بر گشت - و پس ازانکه قاضي از میرزا سلیمان جدا شده بکابل رسید میرزا محمد حکیم باحترام و اعزاز پیش آمد - و بمصاحبت خود برگزید - و او در سال نوزدهم روانهٔ هند گشته در منزل خانپور هنگام مراجعت الویهٔ پادشاهي از جونپور شرف ملازمت عرش آشیاني دریافت - و بکمر و شمشیر مرصع و خلعت فاخره و انعام پنج هزار روپیه و تفویض منصب پروانچي‌گري (۲) چهرهٔ کامیابي برافروخت - چون از مزاج شناسي روزگار نصیبهٔ فراوان داشت در کمتر فرصتي محفوف عواطف پادشاهي گشته اعتبارے تمام بهم رسانید - و بمنصب هزاري سر برافراخت - و پس از تردد در معارک و مغازي (که مکرر بصوبي و سرداري لواى چیرگي افراشت) مخاطب بغازي خان گردید - و در سال بیست و یکم بهمراهي راجه مانسنگهه در جنگ رانا سردار فوج جرانغار بود - چون مبارزان غنیم بدلیروی کند آوري این فوج

---

(۲) نسخهٔ [ج] پروانچي گري ٭

* حرف الغین *

(۲)

* غازي خان بدخشي *

قاضي نظام نام داشت - علوم مکتسبه را نزد ملا عصام تلمذ نمود - و در دانش عقلي و نقلي یکتای روزگار گردید - و نسبت مریدي بشیخ حسین خوارزمي پیدا کرد - و بطریقهٔ صوفیهٔ صافیه مناسبت تمام بهم رسانید - و چون ذهن رسا و فکر بلند فطری او بود بفرط کارداني و رشادت ناموري اندوخته بپایهٔ امارت برآمد - ابتدا با میرزا سلیمان والی بدخشان قرب و مصاحبت بهم رسانید - و در زمرهٔ عمدهای او منتظم گشت - و بخطاب قاضي خان اختصاص گرفت - و در سالی (که همایون پادشاه لوای سفر آخرت بر افراخت - و میرزا سلیمان از قابوطلبي آمده کابل را محاصره نمود) منعم خان (که سرداری کاردیده بود) حصاري گشت - و باستدعای کومک مسرعان را بهندوستان گسیل نمود - چون محاصره بامتداد کشید میرزا قاضي خان را نزد منعم خان فرستاده

(۲) نسخهٔ [ب] هفت امیر *

دادند - چون از پادشاه وقت اطمینان خاطر ندارد چندے وارد
بندر سورت گردیده با کلاهپوشان آنجا درساخته اوقات بسر برد -
درینولا سوار جهاز شده عازم بیت‌الله گردیده - با حفظ کلام الهي
و تحصیل علوم - بمشق خط را درست ساخته - و جوهر همت و
شجاعت را بهم برآمیخته - شعر مي گوید - ازوست * * بیت *

مرا بسنگ فلاخن کجاست همسنگي
که دورم افگني و گرد سر نگرداني

کثیرالاولاد است - یک پسر او در سرکار نظام الدوله آصف جاه
آمده برعایت قرابت بمنصب پنجهزاري و خطاب حمیدالدوله
و مدد خرج نقدي سرفراز گردیده *



بود) مقتول گردید - و همان روز هشتم ربیع الآخر روز پنجشنبه سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجري عالمگیر ثاني هم بدرجهٔ شهادت پیوست - و در تاریخ مذکور محي الملة پسر محي السنة بن کامبخش بن خلد مکان را بر تخت نشانده بشاهجهان ثاني ملقب ساخت - و بعد فوت عالمگیر ثاني و خانخانان بر طبق طلب دتا بکومک او شتافت - در همین ایام آمد آمد شاه دراني غلغله دران نواحي افگند دتا از نواحي شکرتال برخاسته باراده مقابله با شاه دراني جانب سرهند رو نهاد - و عماد الملک بشاهجهان آباد آمد - و چون خبر مقابله دتا با قراولان شاه دراني شنید غالبیت درانیان بر غنیم استنباط نمود - بنابران پادشاه تازه (۲) را در دهلي گذاشته خود نزد سورجمل جات رفته مدتے نشست - و پیشتر (که پادشاه مذکور را زمانه از میان برداشت و نجیب الدوله سلطان جوان بخت پور عالي گهر شاه عالم بهادر پادشاه را بتوزکي بر گرفته در دار الخلافة حکمراني میکرد) او بفرخ آباد نزد احمد خان بنگش رفت - و همراه شجاع الدوله بجنگ اهل فرنگ شتافت - و بعد هزیمت در تعلقهٔ جات پناه جست - و سنه (۱۱۸۷) هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجري بدکن آمده - مرهته محالے چند برای اخراجات او در صوبهٔ مالوه

---

(۲) نسخهٔ [ج] پادشاهزاده را *

لهذا شاه نجیب الدوله را منصب امیر الامرائي هندوستان داده روانهٔ لاهور گردید - عماد الملک در فکر نجیب الدوله از فرخ آباد عازم دهلي گشت - و رگهناتهه راو برادر اعیاني بالاجي راو و هولکر را بمبالغهٔ تمام از دکن طلبیده باتفاق دهلي را محاصره نمود - عالمگیر ثاني و نجیب الدوله محصور شدند - چهل و پنج روز جنگ توب و رهکله درمیان ماند - آخر هولکر رشوت سنگینی از نجیب الدوله گرفته بنای صلح گذاشت - و نجیب الدوله را با آبرو و مال و اثقال از قلعه برآورده متصل خیمهٔ خود جا داد - و بتعلقهٔ او آن طرف آب جون (که عبارت از سهارنپور بوریا و چاندپور و تمام تصبات بارهه باشد) رخصت نمود - عماد الملک بتقویت غنیم رتق و فتق مهمات سلطنت بتمامها بدست آورد - و چون دتا سردار غنیم نجیب الدوله را در شکرتال محاصره کرد - و عماد الملک را از دهلي بکومک خود طلبید و عماد الملک با خانخانان انتظام الدوله خال خود ناخوش بود - و با عالمگیر ثاني هم صفا نداشت - و مي دانست (که اینها با شاه درانی مخفي سلسلهٔ رسل و رسائل دارند - و نیز غلبهٔ نجیب الدوله بر دتا میخواهند) بنا بران خانخانان (که از سابق محبوس

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] رگهناتهه راو - (۳) نسخهٔ [ب ج] بنا بر صلح -
(۴) نسخه (ب) دتا - (۵) نسخهٔ [ا ب] عماد الملک که ●

وزارت را از تغیر انتظام الدوله خود گرفت - و امیرالامرائی بصمصام الدولهٔ مذکور دهانید - روزیکه وزارت گرفت صبح خلعت پوشید - و وقت اسقوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزیزالدین خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري بر تخت سلطنت اجلاس نمود - و بعالمگیر ثاني ملقب ساخت - و بعد یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و چشم مادرش (که تمام فتنها ازو زائیده بود) مکحول گشت - بعد ایامی برای انتظام صوبهٔ پنجاب (که پس از فوت معین الملک از جانب شاه دراني بتصرف اهلیهٔ معین الملک بود) قصد لاهور کرده - عالمگیر ثاني را در دهلي گذاشته شاهزاده عالي گهر را بتوزکي برداشته از راه هانسي و حصار روانهٔ لاهور گردید (۲) - و قریب دریای ستلج رسیده (۳) حسب الطلب ادینه بیگ خان فوج را بسر کردگي سید جمیل الدین خان سپه سالار و حکیم عبید الله خان کشمیري مدارالمهام خود را (که بمنصب شش هزاري و خطاب بهاءالدوله سرافراز بود) شباشب بلاهور رخصت کرد - و اینها باستعجال تمام خود را بلاهور رسانیدند - و خواجه سرایان را در حرم فرستاده مسماة مذکوره را (که در کمال غفلت خوابیده بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] چکار و [ج] رو به لاهور کرد - (۳) نسخهٔ [ب ج] چون قریب دریاي ستلج رسید *

بخورجه برگشت) هولكر قريب معسكر احمد شاه رسيده اول شب
چند بان سر داد - مردم گمان كردند كه عاقبت محمود خان
از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر
سهل دانسته استعداد (۲) جنگ نكردند - و فكر فرار هم ننمودند -
و الّا خرابيها پيش نمي آمد - آخر شب متحقق شد كه هولكر
آمده است - دست و پا گم كردند - كه نه وقت استعداد
جنگ ماند و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و مادر او
و صمصام الدوله مير آتش پسر امير الامرا خاندوران ناموس
و احمال و اثقال را گذاشته با چند كس راه دارالخلافة
برگرفتند - و از ناتجربگي چشم زخم عظيم رسيد - هولكر
آمده بے مزاحمت تمام اثاثهٔ سلطنت را غارت كرد - و ملكهٔ
زمانيه دختر محمد فرخ سير پادشاه (كه زوجهٔ (۳) فردوس آرامگاه
بود) و ديگر پردگيان سرادقات پادشاهي باسر در آمدند -
هولكر اينها را بحرمت نگاهداشت - عماد الملك اين خبر شنيده
محاصره را گذاشته بدار الخلافة شتافت - جے اپا چون ديد
كه اين هردو سردار برخاسته رفتند و تنها عهده براى محاصره
نمي توان شد او هم دست از محاصره برداشته بنارنول رفت -
و سورجمل خود بخود از تنگناى محاصره بر آمد - و عماد الملك
بزور هولكر و سازش امراى حضور خصوص صمصام الدوله مير آتش

(۲) نسخهٔ [ب] داشته (۳) نسخهٔ [ج] باسيري *

دار و گیر گرم ساخت - و همان روز کارے نساخته روی گریز بجانب
داسنه نهاد (۲) - و از در قطاع الطریقي درآمده بتاخت و تاراج
محالات خالصهٔ پادشاهي و جاگیر منصبداران (که در نواحي
دار الخلافه بود) غبار فتنه بر انگیخت - و درین ضمن سورجمل
جات (که از دست اهل محاصره بحالت تباه رسیده بود)
از پادشاه التماس امداد کرد - پادشاه در ظاهر برای شکار
و نظم و نسق اندرپید و در باطن برای کومک جات از دهلي
برآمده در سکندره مضرب خیام ساخت - و عاقبت محمود
خان را (که دران نواحي هنگامه پرداز بود) استمالت نموده
بحضور طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده
ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت *

از مقدارت آلهي اینکه هولکر بخاطر آرد که احمد شاه در
دادن اضراب توپ تغافل کرد - الحال که بیرون (۳) برآمده است
رفته رسد غله و کاه لشکر پادشاهي بند باید کرد - و قافیه
را تنگ نموده (۴) اضراب توپ باید گرفت - و خواست که این
کار را بے سهیم و شریک بر کرسي نشاند - عماد الملک و
جےاپا را خبر ناکرده شبگیر نموده - و از گذر متهرا عبور دریای
جون کرده شبی (که عاقبت محمود خان ملازمت نمود

(۲) نسخهٔ [ب] داهنه (۳) نسخهٔ [۱ - ب] برون (۴) نسخهٔ [ب] قافیه
تنگ نموده *

بخواهيد - او مير بخشيگري از تغير عمادالملک به سادات خان ذوالفقار جنگ دهانيد - چون پادشاه را با صفدر جنگ سرگراني رو داد عماد الملک خواست که صفدر جنگ را برهم زند - شش ماه با او جنگيد - و در ايام جنگ مذکور ملهار راو هولکر را از مالوه و جےاپا را از ناگور بکومک خود طلبيد - اما پيش از رسيدن اينها با صفدرجنگ مصالحه درميان آمد - عمادالملک و هولکر و جےاپا مرهته باتفاق برسر سورجمل جات رفتند - بهرت پور و کمهنير و ديک (۲) را (که هرسه از قلاع حصينهٔ ملک جات است) محاصره نمودند - و چون عمده اسباب قلعه‌گيري اضراب توپ است عمادالملک بالتماس سرداران غنيم عريضهٔ بدرگاه پادشاه مشتمل بر استدعاى اضراب توپ مصحوب عاقبت محمود خان کشميري (که مدارالمهام او بود) ارسال داشت - انتظام الدوله وزير بن اعتماد الدوله قمرالدين خان مرحوم بضد عماد الملک پادشاه را از فرستادن اضراب توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثرے از منصب داران پادشاهي و مردم توپخانه را بوعدهٔ اين (که اگر دور عمادالملک شد با شما مراعات چنين و چنان بعمل مي آيد) با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را بردارد - و روزے قرار داده بر سر خانهٔ انتظام الدوله غلو کرده هنگامهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] کهير و ڈيک *

مبارک الدوله بنام ریاست موسوم شدند - و سنه (۱۱۸۵) هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجري صوبهٔ بنگاله و بهار بالکلیه بتصرف کلاه پوشان درآمد *

* عماد الملک *

پسر امیرالامرای فیروز جنگ خلف نظام‌الملک آصف جاه است - و دختر زادهٔ اعتماد الدوله قمر الدین خان - نام اصلی او میر شهاب الدین - چون پدرش بنظم دکن مامور شده بدان حدود شتافت اورا به نیابت میر بخشیگري در حضور احمد شاه گذاشته بصفدر جنگ وزیر بسپرد - سپس (که (۲) خبر فوتش از دکن رسید) او پاس وقت از دست نداده با صفدر جنگ آنقدر جوشید که بکار بندیِ مروت میربخشیگري بنام او تقرر یافت - و بخطاب پدر مخاطب شد - پس ازان (که در مزاج پادشاه درآمد کرد از جانب صفدر جنگ تکدر یافته) باتفاق خال خود خانخانان با فوج در قلعهٔ شاهجهان آباد درآمده موسوي خان را (که به نیابت صفدر جنگ با چهار صد کس بکار میر آتشي مي پرداخت) از قلعه بیرون کرده - و تعلقهٔ مزبور به پسر خاندوران مقرر ساخت - صفدر جنگ فردای آن پیش پادشاه رفته مبالغه در بحالی میر آتشي نمود - پیش رفت نشد - حکم صادر گردید که تعلقهٔ دیگر

(۲) نسخهٔ [ب] رسید *

مهرور بکومک پتنه عازم گردید - و در جنگ ثبات پا ورزیده زخمي گشت - و چون شاهزاده عنان رخش عزیمت را جانب مرشدآباد گردانید او زود رفته با پدر ملحق شد - و بعد از جانب پورنیه (که خادم حسن خان نائب آنجا دم مخالفت مي زد) شتافته بعد وصول در نواحي بتیا مضاف پورنیه سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجري قضا را شبي برق برو افتاده خرمن هستیش بسوخت * ع *

* بناگه برق افتاده بمیرن *

تاریخ این سانحه است - پس از وقوع این حادثه قاسم علي خان نام داماد جعفر علي خان خسر را بیدخل ساخته خود مسلط شد - لهذا جعفر علي خان بکلکته رفت - آخر صحبت قاسم علي خان با نصاری در نگرفت - و جعفر علي خان بار دوم بر حکومت دست یافت - قاسم علي خان ازانجا برآمد - و پادشاه وقت و شجاع الدوله وزیر را بران صوبه برد - و هیچ کار صورت نگرفت - مدتي مترصد گشاد مقاصد در حضور بود - چون مفید نشد چندے به بیرونجات گذرانید - مآل حالش معلوم نیست - اما جعفر علي خان در سنه (۱۱۷۸) هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجري فوت نمود - پس ازو پسرش نجم الدوله بر مسند حکم راني نشست - و در سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد و نه هجري عالم را پدرود کرد - بعد ازو سالے چند سیف الدوله نامي و ماهے چند

و قتال طول کشید - علي وردي خان سلسلهٔ صلح جنبانید . و بهاسکر پندت و علي‌قراول را با بیست و دو سردار بتقریب ضیافت در خیمهٔ خود طلبیده همه را علف تیغ بے دریغ ساخت - فوج بنات النعش شده رو بفرار نهاد - رگهو و میر حبیب خائب و خاسر بر گشتند (۲) - اما هر سال فوج بتاخت و تاراج بنگاله میفرستادند - تا آنکه علي وردي خان هر سال زرے برای رگهو مقرر کرده در عوض آن صوبهٔ اوریسه حواله نمود - و ملک را از خرابي محفوظ داشت - سیزده سال بایالت آنجا دم استقلال زد - بعد فوتش نبسه اش (که بخطاب سراج‌الدوله مخاطب بوده) ده ماه حکومت کرد - درانمیان بندر کلکته را غارت نمود - و پستر از فوج کلاه پوشان فرنگ هزیمت یافته کشتي سواره ره سپر وادی فرار گشت - و پس از وصول براج محل یکے از نوکرانش نظام نام او را دستگیر ساخته پیش میر جعفر بخشی او (که خواهر مهابت جنگ در خانه و با اهل فرنگ سازش داشت) فرستاد - و بتیغ بیداد سرش از تن جدا شد - میر جعفر بخطاب شمس الدوله جعفرعلي خان زبان زد شده به امداد اهل فرنگ حاکم آنجا گشت - و در سنه (۱۱۷۲) هزار و یکصد و هفتاد و دو هجري (که موکب سلطان عالي گوهر متصل پتنه رسیده محاصره نمود) صادقعلي خان عرف میرن پسر او

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] خاسر گشتند •

بقدمه اصالة گرفت - شجاع الدوله صوبه‌داري را طوعاً و کرهاً باو گذاشت - پس از فوت شجاع الدوله (چون صوبه‌داری بنگاله بپسر او علاء‌الدوله سرفراز خان مقرر شد - و بسبب بخل طبیعت که منافی ریاست است اکثر سپاه را برطرف کرد) علي وردي خان سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجري هوای گرفتن بنگاله در سر خود جا داد - و با فوج سنگین بتقریب حصول ملاقات سرفراز عازم مرشدآباد شد - و ببرادر خود حاجي احمد (که در کارهای سرفراز خان دخیل بود) از ما فی‌الضمیر خود اطلاع داد - حاجی مزبور در مدد فریب بود - مهابت جنگ چون قریب رسید سرفراز خان متنبه شده با مردم قلیل از مرشدآباد برآمد - و حرکت مذبوحي کرده سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجري بقتل رسید - مرشد قلي خان مخمور تخلص داماد شجاع الدوله درانوقت ناظم اوریسه بود - فوجی فراهم آورده بمحاربهٔ علي وردي خان شتافت - و مکرر شکست یافته خود را بدکن پیش آصف‌جاه رسانید - میر حبیب اردستاني (که بخشی مرشد قلي خان بود) نزد رگهو بهونسله صاحب صوبهٔ برار رفته او را تحریک تسخیر بنگاله نمود - رگهو فوجی سنگین بسرداری بهاسکر پندت دیوان خود و علي قراول که (سردار عمده از رفقای او بود) همراه میر حبیب کرده بر سر علي وردي خان به بنگاله فرستاد - و قریب یکماه جدال

داشت] بتصرف ملک متعلقهٔ او پرداخته نامی بهری
بر آوردند - درمین بمرض درگذشت - و نخستین مدتی
در قید حیات بود - تا آنکه شجاع الدوله پسر صفدرجنگ ابوالمنصور
خان در سنه (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري
فوجی برو کشیده - بعد جنگ ته تیغ در آمد - ازان بعد
ازین قوم کسی شهرت ننموده *

(۲)

* علي وردي خان ميرزا بندي *

گویند او و حاجي احمد برادرش هردو پسران حاجي محمد
اند (که در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بتعلقهٔ بکاولي[۳] مامور
بود) خان مزبور در عالم کم روزگاریها با شجاع الدوله ناظم بنگاله
آشنائي داشت - در عهد فردوس آرامگاه ایام حکومت او باتفاق
حاجي احمد بدان صوبه شتافته پاتابهٔ غربت کشاد - شجاع الدوله
بگرمي پیش آمده مدد خرچ برای هردو مقرر ساخت - و
جلیس و انیس خود ساخته هیچ کار بی مشورت اینها نمیکرد -
و در پیشگاه سلطنت نوشته منصب شایان و خطاب علي وردي
خاني برای خان مزبور طلب داشت - و چون صوبهٔ پتنه
ضمیمهٔ بنگاله بنام او تقرر یافت علي وردي خان را به نیابت
آنجا تعیین کرد - او در زندگی شجاع الدوله در پتنه بدر
خودسري زده از حضور بادشاه خطاب مهابت جنگ و صوبه‌داری

---

(۲) نسخهٔ [ج] مهابت جنگ میرزا هندي (۳) نسخهٔ [ج] بعهدهٔ *

شکست فاحش داده غنائم (۲) بسیار و توپخانهٔ عظیم بدست آورد -
و از اعتماد الدوله تدارکِ بظهور نه پیوست - بعد ازین شیوهٔ
بغي اختیار کرده مردم بسیار از روه که وطن افاغنه است طلب
داشته پارهٔ از ملک پادشاهي و پارهٔ از حدود راجهٔ کمانون
متصرف شد - و خیمها را بداب سلاطین هندوستان برنگ
سرخ تیار کرد - لهذا پادشاه خود متوجه تنبیه او گشته - لچهای
لشکر فیروزي پیشتر شتافته آتش بانوله دادند - آخر بوساطت
وزیر (که با وصف غارت نمودن هیرنذد متصدي او بر رغم
عمدة الملک و صفدر جنگ مصروف طرفداري او بود) بنای
صلح گذاشته آمده ملازمت نمود - در عوض اماکن این
ضلع فوجداري سرکار سهرند یافت - در آمد آمد شاه دراني
سنهٔ (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري از سهرند
برآمده بانوله و بنکر محالات قدیم خود شتافته همان سال
بدار باقي شتافت - پسرانش سعدالله خان و عبدالله خان
و فیض الله خان - اولین بمرض در گذشت - دومین همراه
حافظ رحمت خان مقتول گردید - و سیومین در رامگدهه تا
حالت تحریر زنده است - و از همراهیانش حافظ رحمت
خان و درندي خان (۳) [که باهم بني عم بودند - و اولین
قرابت قریبه با افغانے (که خاوند علي محمد خان بود)

(۲) نسخهٔ [ا ب] وغنائم (۳) نسخهٔ [ب] دوندهي خان •

ذي حجه سنه (۱۱۵۹) هزار و يكصد و پنجاه و نه هجري حسب الطلب بدربار مي رفت - چون بدروازهٔ ديوان خاص رسيد يكي از نوكران نوملازمش او را بزخم جمدهر كشت - او بحاضر جوابي و مطايبه گوئي متصف بود - و از پس مصاحبت پادشاه بهيچ يک سرفرو نمي آورد - در فنون بسيار مهارت داشت - شعر مي گفت و انجام تخلص مي نمود - ازوست * شعر *

* من از جمعيت آسودگان خاک دانستم *
* كه غير از خشت بهر خواب راحت نيست باليني *

* علي محمد خان روهيله (۲) *

گويند در اصل افغان نبود - چون مدتے با يكي ازين قوم بسر برد و او مالدار و لاوارث فوت نمود در حين حيات نامبرده را قابض گردانيد - موصي اليه اموال او گرفته ابتدا در انوله وبنگر (كه از پرگنات شمالي دهلي در دامن كوه كماتون (۳) واقع شده) سكونت ورزيد - چندے بنوكري زميندارات و فوجداران آن نواحي ساخت - پستر تسلط بهم رسانيده .بانس بريلي و مراد آباد جاگير اعتماد الدوله قمر الدين خان را ويران نمود - بنابران اعتماد الدوله هيرنند نامي متصدي را جهت بندوبست محالات خود تعين نمود - او بجنگ پيش آمده متصدي مزبور را

(۲) نسخهٔ [ج] علي محمد خان (۳) نسخهٔ [ب - ج] كمايون ٭

مزبور را همراه برده مورد مراحم بیکران گردید - در عهد مزبور بعهدهٔ بخشیگری سیوم داشت - چون مزاج شاه فراغت دوست و عیش طلب واقع شده بود انداز گفتگوی او که مجموعهٔ رنگینی بود خوش گاه مزاج سلطانی گشته قسمی ساز صحبت او کوک گردیده که همه وقت از بارپابان محفل سلطانی شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب عمدة الملک تصاعد نموده محسود همگنان گشت - ازانجا که پادشاه بکار توجه نداشت امرای دیگر این امر را محمول بر آموزش او کرده جهت بر آوردنش از حضور با پادشاه مبالغه بمیان آوردند - لهذا نامبرده بناظم الهآباد مامور گردید - سال (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجري بدانصوبه دستوري یافت - و سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجري حسب الطلب دامن عزیمت بر کمر همت زده بحضور رسید - و بیش از بیش مورد التفات خسروانی گشت - و حسب العرض او صفدر جنگ ناظم اوده (که ما بین هر دو اخلاص بسیار متحقق بود) طلب حضور شده بداروغگی توپخانه اختصاص گرفت - و هر دو متفق شده فردوس آرامگاه را بر سر علي محمد خان روهیله (که احوالش جداگانه سمت ترقیم پذیرفته) بردند - اما بسبب نفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان پیش رفت نشد - دران ایام بر زبان خاص و عام بود که وزارت باو میشود - بیست و سیوم

در گرفت و گير زر از حساب و بے حساب پروائي نداشت •
از پسرانش يکے محمود عالم خان است (۲) • که پس از پدر •
بقلعه داري جنير معين گشته مدتها بدان مي پرداخت -
چون مرهته بسيار غالب شد و اميد کومک نماند محالے از
مرهته گرفته قلعه بآنها سپرد - در حالت تحرير بقيد حيات
است - دوم خدمت طلب خان که آخرها بقلعداري نلدرگ
ممتاز گشته درگذشت *

* عمدة الملک امير خان مير اسحق *

پسر امير خان مير ميران است - ابتدا عزيزالله خان
خطاب داشت - برفاقت محمد فرخ سير بجنگ جهاندارشاه
مصدر خدمت شده - پس از فيروزي بخدمت قوربيگي
و داروغگي قوشخانه مترقي گرديد - (۳) سال دوم فردوس آرامگاه
چون حسين علي خان بهمراهي پادشاه عازم دکن گشت او
باتفاق قطب الملک راه شاهجهان‌آباد پيش گرفت - و پستر
(که قطب الملک سلطان ابراهيم را همراه گرفته با افواج سلطاني
بمقابله پيوست) خان مزبور در هراولي جا داشت - و بعد
گرفتاري قطب الملک بپناه باغے نشست - درين ضمن باستماع
اين (که سلطان ابراهيم بحالت تباه سرگردان اين وادي
سمت) نامبرده را بباغ آورده بپادشاه عرضي نوشت - و سلطان

(۲) نسخهٔ [ب ج] محمود علي خان (۳) نسخهٔ [ب] زوپخانه * • .

جنگ مرهته به نیابت صوبه‌داری خجسته بنیاد فرق افتخار برافراخت - و چون بعد معاودت نظام‌الملک آصف‌جاه از هندوستان میان پدر و پسر ببرهمی صحبت انجامید و ناصر جنگ در خلد آباد روضه (که دو کروهي قلعهٔ دولت آباد است) رفته انزوا گزید عبد العزیز خان از روضه مرخص شده پیش نظام‌الملک آصف جاه رفت - و بملاحظهٔ کمی عنایت بتقریبی در اورنگ‌آباد آمده بخامه و پیام مزاج ناصر جنگ را برسر برآمدن از روضه آورد - تا آنکه از روضه بملهیر شتافته جمعیت و سامان فراهم کرده بیرون اورنگ آباد بر روی پدر آمد - و شد آنچه شد - چون کار از دست رفت نامبرده خود را بجنیر رسانید پس ازان وسائل برانگیخته (که عمدهٔ آن گذشت و بهر تدبیری آصف جاه بود) صفح جرائم حاصل نمود - و خفیهٔ نوشت و خواند بدربار فردوس آرامگاه نموده سند صوبهٔ گجرات (که بتصرف مرهته رفته بود) بنام خود طلبداشت - و در ایامی (که آصف جاه متصل ترچناپلي چهاوني داشت) مردم بسیار نوکر کرده عازم آن صوبه شد - مرهته در اثنای راه سد گردیده نوبت بجنگ رسید - و حسب تقدیر نامبرده سال (۱۱۵۶) هزار و یک صد و پنجاه و شش هجري بدرجهٔ شهادت پیوست - صاحب جرأت بود - بکار کرد (۲) عملداري شناسا -

---

(۲) نسخهٔ [ب] بکار کرد و عملداري *

بفرزندي بر گرفت) - در ايامي (كه سيد فاضل والد سيد عبدالحكيم در دولت‌آباد دكن بديوانئ يكي از امرا مي‌پرداخت) شيخ مذكور همراه او بود - امير مرقوم آثار قابليت از جبين او خوانده بوالت خود بازدوي معاني فرستاد - ازانجا كه شيخ الهديه در امور معاش سليقهٔ درست داشت رفته رفته جمعيت معقول بهم رسانيد - او را سه پسر بود - سيومين عبدالرسول خان كه پدر صاحب ترجمه است *

خان مذكور را فيروز جنگ بهادر در عهد خلد مكان بملازمت بادشاهي و پايهٔ روشناسي رسانيد - پستر بمنصب در خور و خطاب خاني سرفرازي يافته رفته رفته بخدمت طلب‌خان مخاطب گرديد - و بقلعداري نلدرك صوبهٔ بيجاپور و ارسا صوبهٔ محمد آباد بيدر مي پرداخت - پس از و نامبرده رشدے بهم رسانيده در عمل نظام الملك آصفجاه بقلعه داري جنير كامياب گشت - و نسبت بامثال بيشتر مورد مهربانيهاي آن نوئين بلندمرتبه بود - در ايامي (كه نظام‌الملك آصف‌جاه ناصر جنگ شهيد را بدكن گذاشته خود پيش فردوس آرامگاه نهضت نمود - و باجي راو سردار مرهته سر بفساد بر داشته بساط منازعت پهن گسترد) ناصر جنگ بفكر تاليف مردم افتاده نامبرده را (كه بجرأت متصف بود و بتربيهٔ مرهته آشنا) از جنير طلب داشته داخل مشورت ساخت - و پس از انفصال

کرد - کثیر الاخلاف بود - سیومین خواجه عبدالهادي خان است که مدتی بقلعه داری ماهور مي پرداخت - ابتدای عمل صلابت جنگ تغیر شده باز بحالي اندوخت - و بخطاب ظهیرالدوله قسوره جنگ مخاطب گردید - پیش ازین چند سال بدار بقا خرامید - ازو هم اولاد باقیست - میرزا منش و زنده دل بود و با محرر بسیار جوشش داشت - چهارمین خواجه عبدالرشید خان بهادر همت جنگ - و پنجمین خواجه عبد الشهید خان بهادر هیبت جنگ - هر دو روزگارے در سرکار نظام الدوله آصف جاه دارند *

* عبد العزیز خان بهادر *

شیخ مقبول عالم از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر (۲) قدس سره است - موطن نیاکانش موضع اسی (۳) متصل قصبهٔ بلگرام - جدش شیخ علاء الدین نام داشت - و بشیخ الهدیه معروف بود - گویند سید ابو القاسم (۴) ولد سید خان محمد بن سید محمود بهته را سه پسر بود - سید عبد الحکیم و سید عبد القادر از بطن زوجهٔ که از اهل قرابت بود - و از زنے دیگر سید بدرالدین (که در موضع اسی کتخدائي نمود- چون فرزندے بوجود نیامد منکوحهٔ او پسر برادر یا خواهر خود را مسمی بشیخ الهدیه

(۲) نسخهٔ [ب] شکر گنج (۳) نسخهٔ [ج] اسپ (۴) نسخهٔ [ج] جان محمد (۵) نسخهٔ [ب ج] نهذه ٭

جنگ مبارز خان بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار ممتاز گردیده
به نیابت پدر بصوبه داری برار می پرداخت - بعد فوت
پدر معزول شده - و در ایامی (که آصف جاه بدار الخلافه عازم
شده نظام الدوله ناصر جنگ را در دکن گذاشت - و درینجا
هنگامهٔ مرهته بیش از بیش بمیان آمد) او بصوبه داری
برار تعین پذیرفته بخطاب قسوره جنگ مامور گشت - و
پس از مراجعت آصف جاه با ناصر جنگ در روضهٔ شاه
برهان الدین غریب رفته نشست - و در جنگ ناصر جنگ با
پدر شریک بود - آصف جاه بصفح تقصیراتش پرداخته طلب
داشت و ببحالی جاگیر نوازش نمود - در سنه (۱۱۵۹) هزار و یک
صد و پنجاه و نه هجري سفر عقبی گزید - پسران بسیار گذاشت -
درمین خواجه مومن خان است - که در عهد آصف جاه به نیابت
صوبه داری حیدر آباد و متصدي گری آنجا نامزد شده - و بتنبیه
علي خان قراول (که نوکر رگهو بهونسله بود) مورد استحسان
گشت - و لختی بنظم برهانپور مامور شده در عمل صلابت جنگ
(۳)
بخطاب عضدالدوله کامیاب گشته مکرر بصوبه داری نانديړ
(۴)
سربلند گردید - آخرها بجاگیر داری پرگنهٔ پاتور شیخ بابو مضاف
برار قانع بود - سالے چند قبل ازین منزل دار باقي اختیار

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] هزار و پنجاه و نه (۳) نسخهٔ [ج] ماددیر (۴) نسخهٔ
[ب] ناپور شیخ مالو •

بحضور چون به تنبیه حیدر قلي خان ناصر جنگ (که در صوبهٔ احمد آباد سر شورش داشت) مامور گشت عضد الدوله حسب الطلب او مع جمعیت رسیده چندے همراه بود و از منزل جهابوا (۲) مضاف مالوه بتعلقهٔ خود رخصت یافت - و در جنگ مبارز خان عماد الملک مراسم نیکوخدمتي بظهور رسانید - پستر در سال (۱۱۴۳) (۳) هزار و یک صد و چهل و سه هجري بمرض در گذشت - و در درگاه شیخ برهان الدین غریب رحمه الله مدفون گشت - از علم بهره داشت و در عمل مي کوشید - با علما خیلے بتعظیم پیش مي آمد - و با فقرا و صلحا طریق خوش خلقي مي پیمود - در بر انداختن زبردستان و تقویت زیردستان سعی بلیغ مي نمود - و در حفظ قانون عدالت و اجراي سیاسات سریع الغضب بود - مسجد شاه گنج واقعهٔ بلدهٔ خجسته بنیاد ساختهٔ اوست که خجسته بنیاد تاریخ آنست - حوض پیش روی مسجد مزبور اگرچه حسین علي خان بنا نهاده بود اما او وسیع تر گردانیده - و حویلي و باره دری او واقع بلدهٔ مزبور مشهور عالم است - طعام خوب و وافر داشت - پسرانش کلان ترین آنها سید جمال خان است (که در حین حیات پدر بریعان شباب رسیده در معرکها نامے بشجاعت و دلاوري بر آورد - پس از

(۲) نسخهٔ [ب] جهالو (۳) نسخهٔ [ب] چهل و شش ه

گرديده - بستر به نيابت امير الامرا حسين علي خان بنظم
صوبهٔ مزبور مي پرداخت - و بضبط و ربط همت گماشته نقش
دليري و دلاوري او دران صوبه درست نشست - سال دوم
جلوس فردوس آرامگاه (که نظام الملک آصف جاه بهادر از مالوه
راه دکن پيش گرفت) او از مضمون نوشتها بما في الضمير
پي برده فوج شايسته فراهم کرده پس از ... بهادر مزبور
در نواح برهانپور رسيده ملحق شد - و در جنگ دلاور علي
خان (که حرب صعب برو افتاد و مردم بسيار از همراهيانش
بکار آمدند) هر چند فيل او قدرے بر گشته بود اما سر رشته
همت از دست نداده در جانفشاني کوتاهي ننمود - و در
جنگ عالم علي خان بمثل دست راست نامزد شد - و بعد
فتح (که وصول بخجسته بنياد صورت بست) او از اصل و
اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب عضدالدوله
بهادر قسوره جنگ چهرهٔ اعتبار بر افروخت - و اصالةً بصوبه داري
برار تعين پذيرفت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاري هفت
هزار سوار تصاعد نمود - و سال دوم (که آصف جاه عزيمت
بندوبست صوبهٔ بيجاپور نمود) او بنيابت در خجسته بنياد
ماند - و بستر (که آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه
راه دارالخلافة پيش گرفت) دفاتر ديواني و بخشيگري پيش
او گذاشته او را نائب مستقل ساخت - و پس از رفتن

که در دارالخلافة بقید حیات است - و بخطاب منصور الدوله سرفرازي دارد *

* عضدالدوله عوض خان بهادر قسورة جنگ *

خواجه کمال نام نبسهٔ همشیرهٔ میر بهاء الدین سمرقندیست پدرش میر عوض نام از سادات حیدري بود - و نامبرده خدیجه بیگم صبیهٔ قلیچ خان در خانه داشت - سید نیاز خان خال حقیقی او (که سال چهل و هفتم سلطنت خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و نیابت صوبه داري بیجاپور شرف افتخار حاصل نموده و پس از ارتحال آن پادشاه چون سلطان کامبخش بر سر بیجاپور رفت او بانتظار تحقق خبر چندے تعویق بمیان آورد - بستر ملازمت نموده - و بے اطلاع شاهزاده دفعة برخاسته نزد اعظم شاه شتافت) سید نیاز خان دوم پسر او بود (که صبیهٔ اعتماد الدوله قمرالدین خان زوجهٔ او میشد) در هنگامهٔ نادر شاه بنابر صدور گستاخي ازو شکمش را چاک کردند - نامبرده در عهد عالمگیري از توران بهندوستان رسیده بتوسط خان فیروزجنگ خطاب عوض خان یافته همراه خان مزبور در صوبه داري احمد آباد دخیل کارهای خانهٔ او بود - پس از فوتش بدربار پادشاهي رفته ابتدا بوساطت میر جمله در عهد محمد فرخ سیر بصوبه داري برار مامور

تفویض یافت - که خود در حضور باشد و نائب بتعلقه بفرستد - - در عهد فردوس آرامگاه پس از فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بمنصب هفت هزاری جبین بخت روشن ساخته تا رسیدن آصف جاه بحضور نیابة امور وزارت و اصالة میر سامانی سر انجام می نمود - در همین عصر سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سی و نه هجری بساط هستی در نوردید *

گویند مرد پاکیزه صورت خوش وضع متین و متدین بود و بصلاح و تقوی و حسن اعتقاد با فقرا معروف - ضوابط جهانداری و سر رشتهٔ دفتر بر سر زبان داشت - خلد مکان انشا و املای او را می پسندید - احکامی (که بوساطت او بنام پادشاه زادها و امرا صدور یافته) فراهم کرده باحکام عالمگیری موسوم ساخته - و شقهای دستخطی پادشاه نیز جمع کرده کلمات طیبات نام گذاشته - هردو نسخه متداول است - خان مزبور شش پسر داشت - یکی سعد الله خان هدایت الله خان که احوال او برأسه بزبان قلم گذشته - دوم ضیاء الله خان که احوال او در ضمن ترجمهٔ ثناء الله خان و امان الله خان پسرانش نگارش یافته - سوم کفایت الله خان - چهارم عظیمت الله خان (۲) - که بعد پدر مخاطب بعنایت الله خان و حاکم کشمیر گردیده - پنجم عبید الله خان - ششم عبد الله خان

(۲) نسخهٔ [ب] عظمت الله خان *

که چون اسد خان بسبب پیري و عیاش مزاجي در دستخط بکواغذ وزارت تهاون مي کرد حکم میشد - که عنایت‌الله خان نیابة دستخط مي نموده باشد - و از غرائب عنایات بادشاهي نسبت بحال او (که صاحب مآثر عالمگیري نوشته) از ذیل احوال امیرالامرا اسد خان باید دریافت *

پس از ارتحال خلد مکان همراه اعظم شاه بهندوستان رفته - (چون محالات کارخانجات غیر ضروري در گوالیار گذاشته شد) او نیز باتفاق اسد خان درانجا ماند - و در عهد خلد منزل ببحالی خدمات سابق آبرو حاصل کرده همراه اسد خان بدار الخلافة مرخص گردید - و پسرش هدایت‌الله خان نیابة در حضور خدمات ماموره را سرانجام میداد - پس از وصول بدکن چون مختار خان (که بتعلقهٔ خانساماني مقرر شده بود) درگذشت - تعلقهٔ مذکور بنام او قرار یافته حسب الطلب بحضور رسید - و در عهد جهاندار شاه عنایت الله خان بنظم صوبهٔ کشمیر نامزد گردید - و در ابتدای عهد محمد فرخ سیر (که پسر رشیدش سعد الله خان هدایت الله خان بقتل رسید) عنایت الله خان از کشمیر عزیمت بیت الله نمود - و در اواسط عهد مذکور مراجعت کرده از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار فایز شد - و خدمت دیواني خالصه و دیوانی تن بانضمام صوبه‌داری کشمیر باو

پدر معروض داشت - نامبرده ابتدا بمنصب قلیل و اشراف
جواهرخانه سربلندي اندوخت - و سال سي و یکم از اصل و اضافه
بمنصب چهار صدی شصت سوار فایز گردید - و سال سي و دوم
بخانسامانی سرکار بیگم چهرهٔ عزت برافروخت - و سال
سي و پنجم (چون رشید خان بدیع‌الزمان دفتردار خالصه برای
تشخیص جمع بعضی محالات خالصهٔ صوبهٔ حیدرآباد رخصت
یافت) او به نیابت خان مزبور و از اصل و اضافه بمنصب
شش صدی شصت سوار و عطای خطاب خاني امتیاز برگرفت
و سال سي و ششم از تغیر امانت خان میر حسین بدیوانی
تن و از اصل و اضافه بمنصب هفتصدی هشتاد سوار و بعد
چند روز بانضمام دیوانی صرف خاص و اضافهٔ بیست سوار
امتیاز یافت - و سال چهل و دوم خدمت صدارت نیز تا تقرر
دیگرے متعلق بار شده از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد سوار
گردن کامیابي برافراخت - و سال چهل و پنجم از انتقال
ارشد خان ابو العلا دیوانی خالصه نیز بنام او قرار یافته از
اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار درجهٔ
ارتقا پیمود - سال چهل و ششم بعنایت فیل بلندمرتبه گشت
و سال چهل و نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو صد
و پنجاه سوار بر فراز بلند رتبگي برآمد - ساز صحبت او
با پادشاه قسمے کوک شده اعتبار او در دل جا گرفته بود

بازار کوشش و کشش را گرم نمود - مردم تازه نگاهداشت[(۲)] -[(۳)]
شهداد خان تاب مقاومت نیاورده رو به هزیمت گذاشت -
قضا را درین اثنا تفنگی بپدر آن ستمگر دولت خان نام
(که بدولت پسر دم آسایش مي زد) رسیده به نیستي سرا
در شد - آن بدمست پندار (که نشهٔ باده در بالا داشت)
برخود پیچید - و فیل را تند رانده یکسر بر سر شهداد خان
(که بر ماده فیلی کوچک سوار بود) رسید و دو سه ضرب تیغ
خون آشام حواله کرد - درین ضمن تیرے بمقتل او آمده
بپاداش اعمال خسران مآل پیوست - سر بریدهٔ او بحکم
ناظم بدار الخلافة ارسال یافت - و پس ازان زمینداري بر
پسرش مقرر گشت - براه و رسم معمول زمیندارانه مي پردازد -
هیچکس مثل مقتول ازین فرقه نام آور نگردید *

* عنایت الله خان *

نسبش بسید جمال نیشاپوري میرسد - حسب اتفاق وارد
کشمیر گردیده درانجا اقامت گزید - پدرش میرزا شکر الله
نام داشت - مادرش حافظه مریم (که عفیفهٔ صالحه بود) در عهد
خلد مکان بتعلیم زیب النسا بیگم صبیهٔ پادشاه خواهر حقیقي
محمد اعظم شاه مامور شد - بیگم پیش او بحفظ کلام الٰهي
و کسب آداب پرداخته برای منصب عنایت الله بخدمت

---

(۲) نسخهٔ [ج] کشش و کوشش (۳) نسخهٔ [ج] نگهداشت *

و بزعم آنکه با رئیس بسازد و بروبه بتازد بیش از بیش بتمرد و سرکشي افزود - و دامی از مال واجب بجاگیرداران آن ناحیه عاید نمي نمود - و از کنار رودبار بیاه (که قلعهٔ موسوم بادرپسا (۲) اساس گذاشته بود) تا قصبهٔ تهاره مضاف سرهند (که برلب دریای ستلج است) در تصرف داشت و از نهیب او شیر ناخن میگذاشت - دیگری را چه یارا که دران هوای دست از آستین بر آورد *

چون عبدالصمد خان دلیر جنگ ناظم لاهور (۳) از شرمنجي و بیراهه‌روی او خارخار غم در دل مي شکست پس از مهم گرو شهداد خان خویشگي را (که از ابطال رجال بود) بفوجداری آن ناحیه بر گماشت - و باستیصال آن مغرور اشاره نمود اگرچه حسین خان (که رب النوع خان مزبور و سرآمد سرتابان وقت بود) راضي ببرداشتن عیسی خان نمیشد - که تا او هست کسی بما نمي پردازد (واقع درست اندیشیده بود چنانچه احوالش برگوید) شهداد خان کار بند حکم ناظم شده - چون در مبادی سال پنجم فرخ سیر تقارب فتنتین بهم پیوست آن بومی بی باک (که پشت گرمی او بکثرت مواد و بسیاری استعداد بود) متصل قصبهٔ تهاره (که منشا و مولد آن خود سر همان نواحي ست) با سه هزار سوار جرار بزد و خورد مردانه درآمده

---

(۲) نسخهٔ [ب] بادرمن [ج] باوري (۳) نسخهٔ [ج] صوبهٔ لاهور ه

برآورد - و بمنصب پادشاهي فرق افتخار بر افراخت - و در
قتال و جدالی (که شاهزادها را در لاهور واقع شد) با فوج
شایستهٔ جرار ملتزم رکاب جهاندار شاه گردید - دران هرج
و مرج از یاوری طالع غنیمت سترگ (که همگي عرابهای
خزانه بود) بدستش در آمد - و هیچ کس بباز پرس نیفتاد
و پس از فتح از پیشگاه سلطنت بمنصب پنج هزاري و
فوجداري دوآبهٔ پتهه و لکهي جنگل (۲) علم اعتبار افراشت
و از حضیض زمینداري به بلند پایهٔ امارت و ایالت مرتقي
گشته کله گوشهٔ پندار باوج فلک رسانید - و چون قابو طلبي
و واقعه پژوهي تمغای زمینداري سمت خصوص متمردان (که
سر زیاده سري بفاخن فتنه و فساد مي خارند) همین که
انقلاب سلطنت بمیان آمد و جهاندار شاه از سریر فرمانروائي
غلطید یکبار سر از ربقهٔ اطاعت کشیده دست تصرف و تغلب
بنواحي و جوانب دراز ساخت - و بطریق مالوفهٔ معهوده
بر قوافل دهلي و لاهور مي تاخت - و مکرر با فوجداران قرب
و جوار ساحت جنگ و پیکار پیموده چهرهٔ غرور و نخوت
افروخت - و مال و اسباب بسیار بحرام توشگي اندوخت -
از راه حیله (۳) ورزي و بهانه سازي بوسیلهٔ ارسال رسل و اهدای
تحف با صمصام الدوله خاندوران ربطی و توسلی بهم رسانیده

(۲) نسخهٔ [ب] لکهه و آکهي جنگل (۳) نسخهٔ [ا ج] حیله وري •

رنگ رفته بر رو آورد - بستر چندے صوبه داری برار بنام او قرار گرفت - و برخی ایام به نیابت محمد بیدار بخت در برهانپور ماند - سال چهل و نهم (۲) درگذشت - محمد رضا پسرش از انتقال او بقلعه داری رامگدهه و از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار قامت قابلیت آراست *

* عیسی خان مبین (۳) *

و منبع نیز گویند - طایفه ایست منشعب از قوم رنگهیر که خود را از راجپوت شمارند - بیشتر در چکلهٔ سرهند و دوآبهٔ پتهه (۴) بدومی‌گری و زمینداری بسر برند - رهزنی و قطاع الطریقی را نیز از دست ندهند - پیشین ایام نیاکان مشارالیه مرزبانی معتد به نداشتند - جدش بولاقی دست و پای زده نامی پیدا کرد - اما (۵) چون او بعرصهٔ آردن و تلاش خرامید دزدی و دست اندازی آغاز نهاده سرمایهٔ مردم‌آزاری بهم رسانید و حرامی قافله گشت - پس ازان جمعیتے فراهم آورده هرجا دستش میرسید بغارت و تاراج می پرداخت - و رفته رفته از اطراف و جوانب زمینداری و اوطان مردم بتعدی گرفته صاحب حشم و دستگاه گشت - و در جنگ اعظم شاه بهمراهی محمد معز الدین آردن (۶) نمایان نموده نامے بمردانگی و بهادری

(۲) نسخهٔ [ب ج] ششم (۳) نسخهٔ [ب ج] مهین (۴) در [اکثر نسخه] لکهه (۵) نسخهٔ [ج] چون او (۶) نسخهٔ [ج] آردن نموده *

و ششم خلد مکان از تغیر محمد یار خان بخدمت میر توزکي چهرهٔ عزت بر افروخت - سال سیم چون برادرش روح الله خان بنظم صوبهٔ بیجاپور مامور گردید او بقلعه داری آنجا اختصاص گرفت - سال سي و ششم بعد فوت روح الله خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي شش صد سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت - پستر بخدمت قوربیگي نامزد شده سال چهل و ششم از تغیر سردار خان بقلعه‌داری قندهار و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار مرتقي گردید - باقي کیفیت حالش دریافت نشده *

* علي مردان خان حیدر آبادي *

میر حسیني نام داشت - از نوکران عمدهٔ ابو الحسن والی حیدر آباد بود - سال سیم جلوس عالمگیري بعد فتح گلکنده ملازم پادشاهي گشته بمنصب شش هزاري و خطاب علیمردان خان بلند آوازه گردید - و بتعلقه داری کنچي مضاف کرناتک حیدر اباد سرفرازي یافت - سال سي و پنجم (که سنتاجي گهور پره بکومک چنجي (که در محاصرهٔ فوج پادشاهي بود) رسید نامبرده بدفع او کمر بسته بر آمد - و بعد مقابله و رو داد زد و خورد دستگیر شد - و افیال و غیره اسباب بغارت مقاهیر در آمد - بعد دو سال مبلغ معتدبه داده مخلصي حاصل نمود - و غایبانه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار

باشد) بوقوع نخواهد آمد - بار ندادن او بجميع وجوه رجحان دارد - و بعد رسيدنش بدارالخلافه و پيام نمودن بحرف و صوت از سر وا كرد - پادشاه هم نظر بقدم خدمت و تدين و اخلاص از خودرائي و خود آرائي او اغماض مي‌فرمود - و تمشيت تعلقات عمده باو مي‌سپرد - خالي از كمال ظاهر نبود - چون بخدمت شاه برهان الدين راز الهي (رحمة الله عليه) اعتقاد بسيار داشت رازي تخلص ميكرد - ديوان و مثنوي او مشهور است در حل تدقيقات مثنوي مولاناي روم خود را يگانه ميدانست مخبر موفق (۲) و كريم‌الصفات بود - اين بيت از وست - كه در سواري روز فوت زين آبادي پيش شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر خوانده بود *　　* بيت *

* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود *

* هجر كه دشوار بود يار چه آسان گرفت *

پادشاه‌زاده يك دو بار حكم اعاده فرمود - و پرسيد كه اين بيت از كيست - گفت از كسي ست كه نمي‌خواهد بخدمت خداوند نعمت خود را بشاعري موسوم سازد *

* عزيز الله خان *

پسر سوم خليل الله خان يزدي ست - پس از فوت پدر بمنصب درخور و خطاب خاني سربلند گرديده سال بيست

(۲) در [بعضي نسخه] مخبر و موفق *

سال نهم باضافهٔ پانصدي ذات لوای بلند مرتبگي بر افراشت
سال دوازدهم باز عزت اختیار کرده بسالیانهٔ دوازده هزار
روپیه ممتاز گشت - و باز مورد عاطفت خسرواني شده سال
بیست و دوم بنخشیگری تن از تغیر صفي خان (۲) بارج اعتبار
گرائید - سال بیست و چهارم بتفویض نظم صوبهٔ دارالخلافه بر
چار بالش عزت نشست - و مدت ممتد بدان کار پرداخته سال
چهام مطابق سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجري
زاویه‌نشین عدم سرا گردید - با فقر و آزادي استقامت مزاج
جمع‌داشت - نوکري به تبختر مي کرد - و با هم چشمان
تکبر مي ورزید *

چون مهابت خان محمد ابراهیم بصوبه داری لاهور
مامور شد برای سیر قلعه و عمارات دولتخانه استدعای
پروانگي نمود - و عرض او پذیرائي یافته فرمان بنام خان
مذکور درین باب صدور یافت - در جواب نگاشت - که او را
بسبب بعضی موانع نخواهم طلبید - اول حیدر آبادي قابل
آن نیست که عمارات پادشاهي را بنظر سیر و تماشا بیند
دیگر ابواب اماکن بنابر احتیاط مسدود میدارند - و امکنه
غیر مفروش - و تماشای او لایق این نه که برای او بتصفیه و فرش
باید پرداخت - دیگر در ملاقات سلوک (که از من متوقع

(۲) نسخهٔ [ج] آصف خان *

معه فرمان طلب بنام او با هزار جوان لاري روانه ساخت
درین ضمن خبر رسید که او حسب الطلب والی ایران
از وطن راهي شده در عرض راه مقيم ملک جاوداني گرديد
دو پسرش لطف علی خان و دوران محمد خلیل در
اورنگ آباد بودند - و بتاکید می گذرانیدند - در گذشتن
دوران با هنر ازین شناسا بود *

* عاقل خان میر عسکري *

خوافی الاصل است - و از والاشاهیان عالمگیری - در عهد
شاهزادگي بخدمتگاری دیوان مامور بود - در اوانی (که
بادشاهزاده مذکور بموجب عیادت پدر گرامي قدر از دکن
عزیمت هندوستان نمود) او را بحراست شهر در اورنگ آباد
گذاشت - پس از جلوس خلد مکان به پیشگاه سلطنت آمده
بخطاب عاقل خان مخاطب شده بفوجداري میان دوآب
سر بلندي اندوخت - و سال چهارم ازان تعلقه معزول شده بنابر
عوارض جسماني گوشهٔ انزوا گزیده بتقرر سالیانهٔ ده هزار روپیه
رخصت لاهور یافت - سال ششم در اوانی (که مراجعت
پادشاهي از کشمیر بلاهور واقع شد) فروغ التفات سلطاني
بحال او تافته از لباس گوشه گزیني بیرون آورد - و بعنایت
خلعت و منصب دو هزاري هفتصد سوار دیگر باره کامیاب
گشت - بستر بداروغگی غسلخانه چهرهٔ عزت بر افروخت

قدر شناسي گفت - که هر چند این جان سخت تا حال
بر نیامده اما امید حیات بدین حال معلوم - و اگر حیات هم شد
بدست و پای مجروح تقدیم مراسم نوکري متعذر - و اگر
نوکري هم توانم کسی (که گوشت و پوست او بنمک ابوالحسن
پرورش یافته باشد) نوکری عالمگیر پادشاه نتواند نمود
ازین جواب برچهرهٔ پادشاه اثر ملال ظاهر گردید - اما از
انصاف پژوهي حکم شد که بعد صحت تمام احوال او بعرض
رسانند - و پس از صحیح شدن او بصوبه دار حیدر آباد حکم
رفت - که باستمالت او پرداخته روانهٔ حضور سازد - چون باز
زبان بابا کشود فرمان شد - که مقید نموده بفرستند - خان
فیروز جنگ شفیع گشته پیش خود طلبید - و چند گاه با خود
داشته هموار کرد - سال سي و ششم بمنصب چهار هزاري
سه هزار سوار در زمرهٔ ملازمان انسلاک یافت - و بخطاب خاني
(۲)
برنام و عطای اسپ و فیل و تفویض خدمت فوجداری
نواحی راهیري سر بلندي اندوخت - و سال چهلم بتعلقهٔ فوجداری
کوکن عادل شاهیه (که بکنار دریای شور متصل کوده بندر
واقع است) بلند آوازه گشت - و پستر بابرام رخصت بیت الله
گرفته روانه گردید - و بعد رسیدن بوطن خود لار درانجا منزوي
شد - پادشاده باستماع احوال او عبد الکریم نام پسرش را

(۲) در [بعضی نسخه] فوجداری راهیري •

و بهیچ باب خود را معذور نمیداشت - و فرمان پادشاهي متضمن امیدواریها (که بنابر تالیف او صدور یافت) از وفا کیشي دست رد بران زده باقبح وجوه پاره ساخت شبي (که امرای پادشاهي بساخت بعضي اهل حصن درون قلعه در آمدند - و صدا بلند شد) او فرصت کمر بستن نیافته با شمشیر و سپر بر اسپ چار جامه باتفاق ده دوازده کس از رفقا جانب دروازه دوید - ازانجا (که مردم پادشاهي بندوبست دروازهٔ شهر پناه نموده چون سیل بلا راه (۲) قلعهٔ ارک پیش گرفته بودند) نامبرده دو چار شده بهر که میرسید شمشیر مي انداخت - و از مردم پادشاهي جراحتها مي برداشت دوازده زخم برچهرهٔ او رسیده بود - تا آنکه پوست پیشانیش چشمها را پوشید - و مرکب اورا برده متصل ارک زیر درختي رسانید - کسي شناخته مرده کرده بخانه اش برد - چون ماجرا بامرای پادشاهي معلوم شد و بعرض خلد مکان رسید پادشاه رسوخ او با ولي نعمتش پسندیده بمقتضای قدرداني جراح برای معالجهٔ او تعین فرمود *

گویند چون امید روز بهي او بعرض رسید پادشاه پیغام کرد - که پسران خود را برای ملازمت بفرستد - که از جانب او هم تسلیمات منصب نمایند - او بعد ادای شکر

(۲) نسخهٔ [ج] راه ارک *

(که به بیراهروي رهنمون پادشاهزاده محمد اکبر شده) خواه
بارادهٔ فاسد و آهنگ غدر و خواه بنوشتهٔ خسر خود باز گشت
به بندگي و عقیدت نموده بدر دولتخانهٔ پادشاهي حاضر شد
و روزگار سزای کور نمکي در کنارش گذاشت] او از دیوانی خالصه
تغیر شده به بیوتاتی سرکار والا از عزل کامگار خان مقرر گردید
و در همین سال باعتبار آنکه داماد او تهور خان در فوجداری
اجمیر در مالش راجپوتهه دستبردهای سترگ نموده التماس
فوجداری مذکور و ادعای صرف مساعي در تنبیه راتهوران
مقهور کرده بپذیرائی خواهش اسپ شادکامي دواند - در سال
بیست و ششم سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سه هجري
باجل طبعي در گذشت *

* عبدالرزاق خان لاري *

ابتدا نوکر ابوالحسن[2] خان والی حیدر آباد بود - و
مصطفی خان خطاب داشت - چون خلد مکان سال بیست
و نهم جلوس رفته قلعهٔ گولکنده را (که ابوالحسن درانجا
متحصن شده بود) گرد گرفت اکثر نوکران ابوالحسن
بمقتضای وقت رجوع بدرگاه سلطاني آورده بمناصب شایان
و خطابهای عمده فائز گردیدند - مگر نامبرده که پاس نمک
منظور داشته همواره از قلعه بر آمده بر مورچالها میریخت

(۲) نسخهٔ [ب] ابوالحسن والی *

و کم حاصلی ملک سرباری گشت - معهذا تا اختتام ایام حیات آن پادشاه در قلعهٔ آگره ده دوازده کرور روپیه تخمینه موجود بود - قدرے در زمان خاند منزل (که دخلها مفقود شده همه خرج بود) تلف گردید - و پستر محمد معزالدین
(۲)
برباد داد - آنچه ماند در هنگامهٔ نیکو سیر سادات بارهه گرفتند - دریذوقت (که مداخل سلطنت منحصر بر صوبهٔ بنگاله بود) مرهته از دو سه سال خلل انداز آندیار شد لیکن اخراجات هم آنقدر نماند - ظلم طغیانی نمود - سخن کجا بود بکجا رسید *

بالجمله عنایت خان در سال چهاردهم از دیوانی خالصه (که بمیرک معین الدین امانت خان مرحوم تفویض یافته بود) تغیر گشته بفوجداری چکلهٔ بریلی تعین گردید - و در سال هیزدهم بفوجداری خیرآباد از تغیر مجاهد خان کامیابی اندوخت - و پس ازان (که امانت خان مرحوم از دیوانی خالصه استعفا نمود) حکم شد که کفایت خان دیوان تن دفتر خالصه را نیز سرانجام دهد - در سال بیستم باز دیگر بتفویض پیشدستی خالصه بمنصب هزاری صد سوار فرق عزت بر افراخت - در سال بیست و چهارم در خطهٔ اجمیر بعد ازان [که خویش او تهور خان مخاطب بپادشاه قلی خان

(۲) نسخهٔ [ب ج] و پسفر معزالدین •

بیگهه زمین و یکصد: و بیست موضع دربست (۲) به بیگمان و شاهزادها و نوئینان (۳) و امرا و سادات و فضلا و مشائخ و تا آخر سال بیستم نه کرور و شصت لک روپیه در وجه انعام محسوب شد - و بر یساق بلخ و بدخشان سوای دو کرور روپیه وجه علوفه و مواجب دو کرور روپیه نقد بر سرانجام ضروریات صرف شده - و دو کرور و پنجاه لک روپیه بر ابنیهٔ والا اساس بکار رفته - ازان جمله پنجاه لک روپیه بر روضهٔ ممتاز محل - و پنجاه و دو لک روپیه بر عمارات دیگر آگره و پنجاه لک روپیه بر قلعهٔ شاهجهان‌آباد - و ده بر مسجد جامع آنجا - و پنجاه لک روپیه بر حدائق و عمارات لاهور - و دوازده در کابل - و هشت بر منزهات کشمیر - و هشت در قندهار و ده لک بر عمارات احمدآباد و اجمیر و غیرهما (۲) - معهذا گنجینهائی (که در سلطنت پنجاه و یکسالهٔ اکبری دم پری میزد - و صفت لاخلا و لاملا بهم رسانیده بود) نعرهٔ هل من مزید کشید - خلد مکان که حزم و احتیاطی داشت مدتی در تسویهٔ دخل و خرج کوشید - اما بنابر کهنه لنگی مهم دکن زرها رایگان رفت - حتی اموال مردم دارا شکوه و غیره از هندوستان بار شده بدکن آمده بتنخواه در آمد - و ویرانی

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] درو بست (۳) در [بعضی نسخه] شاهزاده (۴) نسخهٔ [ب].و غیره •

در کارسازي و معامله پردازي مرد هرکار و کارهر مرد مرعي نداشتند - ویرانی ملک و کمی مداخل بجائی رسانیدند که محصول محالات خالصه به پنجاه لک روپیه عاید گردید و مخارج بیک کرور و پنجاه لک روپیه رسید - و زرهای گرانمند از خزانهٔ عامره بصرف در آمد - آغاز عهد جمعیت مهد اعلی حضرت چون مداخل و مخارج با کیفیت ملکي معروض بار یابان پادشاهي گردید آن خاقان هوشیار دقیقه رس محالات یک کرور و پنجاه لک روپیه (که از قرار دوازده ماهه پانزدهم حصهٔ ممالک محروسه است) در خالصه ضبط فرموده کرور روپیه را اخراجات مقرري بحال داشته تتمه را برای خرج رود نگاهداشت - رفته رفته بحسن نیت و شگرفی اقبال آن پادشاه یوما فیوما مداخل افزوني گرفت - و مخارج نیز توفیر یافت - چنانچه آخر سال بیستم از هشت صد و هشتاد کرور دام ممالک یکصد و بیست کرور دام خالصه مقرر کرد که موافق دوازده ماهه سه کرور روپیه مي شود - و آخرها قریب بچهار انجامید - چنانکه گذشت *

غریب تر آنکه مبلغهای خطیر در بخشش و انعامات و صرف مهم و عمارات بخرج رفته - چنانچه در سال اول جلوس یک کرور و هشتاد لک روپیه نقد و جنس و چهار لک

و بدخشان در تصرف داشتند) از مال و سائر[۲] نقدي
و غله و ارتفاع و زکات بیک کرور و بیست لک خاني
(که سي لک روپیه باشد) مي رسید - که تنخواه هر هفت هزاري
هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و یک کرور دام
انعام است - فکیف یمین الدوله آصف خان که هرسال پنجاه لک
روپیه حاصل تیول داشت - و شاه بلند اقبال دارا شکوه که آخرها
بمنصب شصت هزاري چهل هزار سوار دو اسپه سه اسپه
و انعام هشتاد و سه کرور دام رسیده بقرار دوازده ماهه
دو کرور و هفت لک و پنجاه هزار روپیه تنخواه یافت *
بر ارباب تتبع اخبار ظاهر است - که در عهد عرش آشیاني
(که باني مباني خلافت و جهانباني و موسس قواعد
جهان ستاني ست) بسابقهٔ استمرار و پیشین معمول اخراجات
آنقدر نبود - چون روز بروز ناحیتي بر ناحیه و مملکتي
بر مملکت مي افزود و وسعت و فسحتي در ملک پدید آمد
هرچند بقدر ضروري آن خرج افزایش گرفت اما مداخل
از یکي بصد کشید - و اندوختها فراهم آمد - در نوبت
سلطنت جنت مکاني (که آن پادشاه لا ابالي اصلا بمهمات
ملکي و مالي گیرا نبود - و مزاج مجبول ببي‌پروائي و عالیجاهي
داشت) متصدیان خیانت آلود آزور از زراندوزي و رشوت‌ستاني

---

(۲) در[بعضی نسخه] سایر و نقدي *

از تغیر بهره مند خان بخدمت آخته بیگی کامیابی اندوخت سال بیست و چهارم ازان تعلقه عزل پذیرفته بتفویض بخشیگری سیوم و مرحمت دوات سنگ یشم بر پایهٔ عزت بر افزود سال بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۹۲) هزار ونود و دو هجری رخت زندگانی بربست *

* عنایت خان *

بر اصل و نژاد او و منشأ و موطنش چنانچه باید آگهی (۲) نیست - نه از اسلاف او خبرے و نه از اخلافش اثرے درمیان غیر ازینکه گویند خوافی بود - در آخر سال دهم عالمگیری بدیوانی خالصه سرافرازي یافت - مشارالیه در سال سیزدهم افزونی مدد خرج از عهد اعلی حضرت چهارده لک روپیه بر دخل معروض داشت - حکم شد چهار کرور روپیه خالصه مقرر دارند - و همین قدر خرج - و کاغذ اخراجات ملاحظه فرموده اکثرے ابواب خرج از سرکار پادشاهي و پادشاه زادها و بیگمات کم نمودند - ازینجا اندکے بعظمت و پهنائی سلطنت هندوستان و بسطت و وسعت آن مملکت عظیم الشان پی توان برد - که موسوم بسلطنت سلاطین دیگر بیافت نوکری امرای اینجا نمي رسد - ماحصل امام قلي خان و نذر محمد خان (که سراسر ولایت ماورا النهر و ترکستان بلکه تا بلخ

---

(۲) در [بعض نسخه] نشد *

با نگاهبانان ساخته سال بیست و چهارم بعدهٔ سلطنت رسید و بعطای خلعت و جیغهٔ مرصع با پهول‌کتاره و منصب چهارهزاري پانصد سوار و اسپ با زین مطلا و فیل و بیست هزار روپیه نقد فرق عزت بر افراخت - سال بیست و پنجم چون خبر فوت نذر محمد خان معروض گردید خسرو و بهرام و عبد الرحمن پسران خان مذکور بخلعت تعزیت مخلع گردیدند - سال بیست و ششم چون اطوار نا پسندیده ازو ظاهر گشت پادشاه بیدماغ شده اورا تعینات بنگاله فرمود - پس ازان (که عالمگیر پادشاه بر تخت سلطنت نشست) در جنگی که با شجاع رو داد او در فوج قول بود - بعد از فرار شجاع بملازمت پادشاه پیوست - تا سال سیزدهم زندگی او و بهرام مستفاد می شود گاه گاه از پیشگاه سلطنت بانعام نقد و اسپ و فیل سربلندي مي اندوخت *

* عبد الرحیم خان *

پنجمین پور اسلام خان مشهدي ست - بعد فوت پدر بمنصب در خور سرفراز گردیده سال سیم جلوس فردوس‌آشیاني بداروغگی خواصان مامور شد - و سال دوم جلوس خلد مکان بخطاب خاني و سال نوزدهم (۲) از تغیر همت خان بدخشي بداروغگی غسلخانه چهرهٔ عزت بر افروخت - سال بیست و سیوم

(۲) نسخهٔ [ج] سال نهم *

بخشیدند - پس ازان همواره بکرات بانعام اسپ و فیل و نقد
مشمول عواطف بود - بعد ازان (که بلخ بنذر محمد خان
مسترد شد و خان مذکور بعد وقوع گوناگون هنگامهای گروه ازبک
و المان (۲) و دفع آنها استقلال و اطمینان بهم رسانیده در باب
روانه ساختن پسران و متعلقان خود بخدمت پادشاه محرک
شد) ازانجا (که خسرو پیش از تسخیر بلخ و بدخشان از پدر
آزرده شده به پیشگاه خسروي آمده بود) نه پدر طلب نمود
و نه او برفتن رضامند شد - و بهرام نیز دل از مستلذات اینجا
برنگرفته برفتن راضي نشد - لهذا سال بیست و سیوم عبد الرحمن
بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و خنجر و شمشیر و سپر با یراق
مرصع و دو اسپ با زین طلا و مطلا و سي هزار روپیه نقد
کامیاب گشته همراه یادگار جولاق سفیر نذر محمد خان پیش
خان مذکور مرخص گردید - چون نزد پدر رسید خان اورا
ولایت غوري داد - سبحان قلي پسر چهارمین خان ازین امر
آزرده شده با هزار سوار بر سر بلخ آمده خان را تنگ ساخت
ناگزیر خان عبد الرحمن را مطلع گردانید - که از راه برگشته
خود را برساند - عبد الرحمن قصد آن طرف نمود - قلماقان
(که با سبحان قلي موافقت داشتند) سر راه گرفتند - و دستگیر
ساخته پیش سبحان قلي بردند - او مقید ساخت - عبد الرحمن

---

(۲) در [بعض نسخه] المانان ٭

فردوس آشياني چون پادشاهزاده محمد مراد بخش با فوج كثير رفته پس ازان (كه نذر محمد خان با سبحان قلي و قتلق محمد دو پسر خود راه فرار گزيد) بلخ را بتصرف در آورد بهرام و عبد الرحمن پسران و رستم ولد خسرو (٢) نبيرهٔ خان مذكور را طلب داشته حوالهٔ لهراسپ خان نمود سال بيستم سعد الله خان (كه بعد استعفاى شاهزاده به بندوبست آنجا تعين شده بود) حسب الحكم هر سه كس مذكور را با ساير متعلقات همراه راجه بيتهلداس و غيره روانهٔ حضور ساخت - بعد رسيدن اينها بعتبهٔ خلافت صدر الصدور سيد جلال تا خيابان پذيرا شده بحضور آورد - پادشاه بهرام را بعطاى خلعت با چارقب زر دوزي و جيغه و خنجر مرصع با پهول كتاره و منصب پنجهزاري هزار سوار و دو اسپ با زين طلا و مطلا و ده تقوز پارچه و يك لك شاهي (كه بيست و پنجهزار روپيه باشد) و عبد الرحمن را بمرحمت خلعت و جيغه و خنجر مرصع و اسپ با ساز طلا و پنج تقوز پارچه و رستم را بخلعت و اسپ بر نواخت - و عبد الرحمن را (كه خرد ترين برادران بود) صد روپيه روزانه مقرر كرده بپادشاهزاده داراشكوه سپردند - و مستورات خان مذكور را بيگم صاحب اندرون طلبيده باقسام دلجوئي تسلى خاطر

---

(٢) در [بعضى نسخه] سهراب خان •

* عسكر خان نجم ثاني *

نامش عبد الله بيگ است - در عهد فردوس‌آشياني سال دوازدهم جلوس بمنصب در خور و قلعه داري کالنجر چهرهٔ عزت بر افروخته پستر توسل با محمد دارا شکوه جسته مير بخشي سرکار شاهزادهٔ مزبور گرديد - سال سيم بخطاب عسکر خان نامور گشت - و چون پس از انهزام مهاراجه جسونت سنگهه آمد آمد محمد اورنگ زيب بهادر بجانب اکبر آباد شهرت گرفت او از جانب داراشکوه ابتدا همراه خليل الله خان جهت بستن معبر دهولپور و رزجنگ در مثل هراولي تعين يافت - و در مصاف دوم در مورچال متصل کتدهٔ پتهاي (۲) بود - چون دارا شکوه اسامیها و اسباب ضروري همراه گرفته بے‌خبر گجرات رويه شتافت آخر شب نامبرده برين قضيه مطلع گشته از صف شکن خان امان طلبيده نزد او آمد و بحصول ملازمت و عنايت خلعت و بحالي نوکري کاميابي اندوخت - پستر در کومکيان خانخانان معظم خان قرار يافته بصوبهٔ بنگاله رفت (۳) - سال هشتم جلوس عالمگيري باتفاق بزرگ‌اميد خان جهت تسخير چاتگام کمر همت بست - بعدازان احوال بگوش نرسيده *

* عبد الرحمن سلطان *

ششمين پور نذر محمد خان است - سال نوزدهم جلوس

---

(۲) در [بعضي نسخه] پتلي (۳) نسخهٔ [ج] بصوب بنگاله ه

بحفظ بنگش پائین نوازش[2] آمود گردید - و سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات چهار صد سوار افتخار اندوخته بقندهار نزد پدر دستوري یافت - چون پدرش را در سال بیست و پنجم روزگار سپري شد او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار لوای افتخار برافراخت - و آخر همین سال بخطاب خاني و عطای اسپ با زین نقره ناموري پذیرفته با سلطان محمد اورنگ زیب بهادر (که بار دوم بیساق قندهار مامور شده بود) مرخص گشت - پستر مدتها بحراست شهر کابل معین بود - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و عطای علم و نقاره و پستر باضافهٔ پانصدي طبل شادکامي نواخت - و با سلطان سلیمان شکوه (که برسر سلطان شجاع تعین یافته بود) دامن عزیمت بر کمر همت زد - پس ازان (که سپهر طرح تازه برانگیخت - و داراشکوه بعد از جنگ سموگدهه بپای فرار بلاهور شتافت) او از شاهزادهٔ مزبور جدا شده شرف ملازمت خلد مکان دریافت و بعطای خلعت و خطاب سعید خاني و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بکام دل رسید . تتمهٔ احوالش بنظر نرسیده *

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] پایان *

بترمیم آن بیجا خرج نمودند - آخر بتجویز جمعی (که در ترازوی آب شناسا بودند) پنج کروه راه از نهر سابق بحال داشته سی و دو کروه نو کندند - آب وافر بےفتور بباغ رسید *

علي مردان خان در صوبه داری لاهور فقرای تارک صلوة و صوم را (که خود را بے قید نامند - و مرتکب اقسام فسق و فجور میشوند) مقید نموده بکابل فرستاد - دولت و مکنت و ساز و سرانجام او در هندوستان شهرت تمام دارد - گویند در ضیافت پادشاهي صد لنگری طلا مع سرپوش و سه صد لنگری نقره در مجلس کشید - از پسرانش احوال ابراهیم خان (که ترقی نمایان کرده) و عبدالله بیگ (که در عهد عالمگیری بخطاب گنج علي خان مخاطب گردیده) علیحده ارتسام پذیرفته - و دو پسر دیگر اسحٰق بیگ و اسمٰعیل بیگ (که بعد فوتش هریکے بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار امتیاز اندوخته) هر دو در جنگ سموگدهه همراه داراشکوه بودند - بکار پادشاهي در آمدند *

عبد الله خان سعید خان *

چهارمین پسر سعید خان بهادر ظفر جنگ است - چون بمدد بخت و حسن خدمت کار پدرش همواره در ترقي بود او بمنصب در خور سرفراز شده سال سیزدهم جلوس فردوس آشیاني

اعلی حضرت در مخاطبات یار وفادار می فرمود *

از کارهای پا برجای او (که بمرور دهور و اعوام بر صفحهٔ ایام خواهد بود) آوردن آب نهر است در بلدهٔ دارالسلطنهٔ لاهور - که آبرو بخش آن شهر گشته - در سال سیزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه علي مردان خان بعرض رسانید که از مردم او شخصے (که در کندن نهر مهارت دارد) تعهد میکند که نهرے بحوالی لاهور بیارد - یک لک روپیه برآورد اخراجات مرحمت شد - آن شخص از منبع دریای راوي (که بکوهستان شمالي سمت بمسافت پنجاه کروه جریبي از لاهور و بر زمین هموار جریان دارد) شروع بحفر نموده در عرض یک سال و کسرے انجام گرفت - سال چهاردهم بگذار آن نهر در حوالی شهر مذکور در مکانے (که بلندي و پستي داشت) باغے (که مشهور بشاله مار است) با حیاض و انهار و فواره و آبشار متعدده مرتبه بمرتبه احداث فرموده بصرف هشت لک روپیه در سال شانزدهم باهتمام خلیل الله خان حسن ترتیب پذیرفت - الحق بدین کیفیت و خصوصیت باغے در هندوستان نیست * * بیت *

* اگر فردوس بر روی زمین است *

* همین است و همین است و همین است *

و چون آب نهر چنانچه باید نمي آمد لک روپیهٔ دیگر حوالهٔ کار گذاران شد - اتفاقا میرکاران از بیوقوفي پنجاه هزار روپیه

بمحاربه و تعاقب آنها پردازد - عبدالعزیز خان عطف عنان نموده در یکروز از جیحون گذشت - و بسیارے را غریق گرداب اجل ساخت - و پس ازان (که بلخ و بدخشان بنذر محمد خان وا گذاشتند) امیر الامرا بکابل رسیده بکارهای آنجا مي پرداخت - در سال بیست و سیوم از کابل بحضور رسیده به تیولداری صوبهٔ لاهور مامور گردید - پس از چندے برخصت کشمیر (که آب و هوای آن دیار بمزاج او سازگار بود) خوش‌دلي اندوخت - و چون شاهزاده دارا شکوه بمهم قندهار تعین گشت اگرچه صوبه داری کابل بسلیمان شکوه مهین پسرش مقرر بود امیر الامرا بحراست آن ملک دستوري یافت - و باز بصوبه داری کشمیر شتافت - در آخر سال سیم حسب الطلب بملازمت رسیده اسهالے بهم رسانید - لهذا در آغاز سال سي و یکم سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت اجازت کشمیر گرفت - در منزل ماچهیواره رهگرای عقبی گردید - نعش او را بلاهور برده در مقبرهٔ والده اش مدفون ساختند - متروکات او از نقد و جنس یک کرور روپیه بضبط در آمد - هرچند در ایران خلاف طریقهٔ ملازمان خاندان صفویه ورزیده بکور نمکي و بیوفائي خود را مطعون ساخت اما در هندوستان بحسن اخلاص و شگرفی عقیدت و وفور دانائي و مردانگي پایهٔ اعتبار از جمیع امرا برتر افراخته بمرتبهٔ در مزاج پادشاهي جاکرد که

تاراج کرده سالم و غنائم بر گردید - روز دیگر بیگ اوغلي با تمام
لشکر بر امیرالامرا هجوم آورد - او پای ثبات افشرد - و خود
شاهزاده بکومک رسید - جمعی از اعیان اوزبکیه بر خاک هلاک
افتاده متفرق گشت - درین اثنا عبد العزیز خان و سبحان (۲) قلي
سلطان برادرش (که بخان خرد موسوم بود) با اوزبک بسیار
پیوسته بتفریق اسپان (۳) بزبون و خوش اسپه پرداختند - و هرکه
اسپ خوب داشت پیش آمده جنگ میکرد - (۴) یادگار تکریه
با فوجی از یکه تازان بر امیر الامرا تاخته نزدیک بود که
خود را برساند - او بمشاهدهٔ آن تیغ از غلاف کشیده مهمیزے
بر اسپ زد - دیگران با او در آریخته نایرهٔ جدال ملتهب
ساختند - آخر کار یادگار بزخم شمشیر که بر رو خورده
و اسپش نیز بزخم تفنگ از پا در آمدند - و بدست غلامان
امیر الامرا افتاد - او را نزد شاهزاده آورده مورد تحسین
و آفرین گردید *

بالجمله هفت روز جنگ قیامت آشوب درمیان بود
پنج شش هزار کس از اوزبک بقتل رسید - شاهزاده
جنگ کنان ببلخ رسیده خواست اردو در شهر گذاشته (۵) جریده

---

(۲) نسخهٔ [ج] سبحان قلي برادرش (۳) در [اکثر نسخه] اسپان
زبون و خوش اسپه (۴) در [اکثر نسخه] مکریت (۵) در [بعضی نسخه]
جریده بعقاقب آنها *

چون شاهزاده مراد بخش پیش ازان (که ولایات تازه گرفته از قرار واقع مضبوط گردد) ارادهٔ مراجعت نمود و بارصف منع حضور ممنوع نشده معاملات رو براه آوردهٔ آندیار معهدها برهم خورده هرج و مرجی تازه پدید آمد اعلیحضرت شاهزاده را بعزل جاگیر و منصب تادیب فرموده جهت بند و بست آن مملکت سعدالله خان مامور گشت - بامیرالامرا حکم شد که متمردان قندز را مالشی بسزا داده بعد از رسیدن حاکم ببدخشان بصوبه داری کابل (که بدو متعلق است) باز گردد و در همین سال سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت شاهزاده محمد اورنگ‌زیب بهادر بعطای ولایت بلخ و بدخشان لختصاص یافته مرخص گردید - امیرالامرا نیز با شاهزاده همراه گشته چون بنواحی بلخ رسید ظاهر شد که عبدالعزیز خان پسر کلان نذر محمد خان والی بخارا از قرشي متوجه کنار جیحون شده بیگ اوغلي را با لشکر توران پیش از خود فرستاده - او از آب آمویه گذشته در حوالی آقچه مجتمع گشته - و قتلق محمد سلطان پسر دیگر نذر محمد خان نیز باو پیوسته - شاهزاده ببلخ در نیامده متوجه آن‌سمت گردید - و در تیمور آباد هنگامهٔ نبرد آراستگي یافت - امیرالامرا حریف خود را برداشته تا منزل قتلق محمد سلطان (که از دایرهٔ اوغلي دور بود) رسیده پیشتر راند - و خیمه و اسباب و دواب او و همراهانش

دفع الوقت مي كند - در كوهي بلخ رفته دايره گرديد - شامگاه
بهرام سلطان و سبحان قلي سلطان پسران او با جمعي از اكابر
آن بلده بملازمت رسيده رخصت معاودت يافتند - صبح بعزم
ملاقات او بباغ شتافته فرود آمدند - نذر محمد خان بتهيهٔ
ضيافت در شده بباغ مراد رفت - و لختي جواهر و اشرفي گرفته
فرار نمود - و در شرغان بفكر فراهم آوردن سپاه گرديد - بهادر
خان روهله و اصالت خان تعاقب نموده بجنگ پيوستند - خان
از مشاهدهٔ استيلاى آنها جلو گردانيده باندخود شتافته روانهٔ
ايران‌ديار گشت - در سر آغاز بيستم سال سنه مزبور در بلخ خطبه
و سكهٔ صاحب قران ثاني پيرايهٔ ظهور گرفته همگي دوازده لك
روپيه از مرصع آلات و غيره با دو هزار و پانصد اسپ و سه صد
شتر بضبط در آمد - اما از متصديان مهمات او ظاهر شد
كه از نقد و جنس هفتاد لك روپيه بود - قدرے عبد العزيز
خان متصرف گشت - و بسيارے اوزبكان بغارت بردند - و قليلے
خود همراه برد - سواى خسرو (كه سابق روانهٔ حضور گشته بود)
بهرام و عبد الرحمن دو پسر و سه دختر و سه زوجه در كابل
بكامياب عواطف پادشاهي شدند - بطريق تعميه تاريخ اين
فتح است * بيت *

۱۰۵۶

* شده ز بلخ و بدخشان نذر محمد خان *
* زر و قبيله و املاك را گذاشت دران *

و در همين سال مبادي سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش بعزم تسخير بلخ و بدخشان و تنبيه ازبک و المان شاهزاده مراد بخش را با علي مردان خان و ديگر امراي عمده با پنجاه هزار سوار جرار تعين فرمود - و چون درين ايام جان نثار خان جهت تعزيهٔ شاه صفي و تهنيت جلوس شاه عباس ثاني بسفارت ايران رخصت يافت در نامه اشعارے بطلب پسر کلان اميرالامرا (که برسم يرغمال نزد شاه بود) رقم پذيرفت - شاه از فرط مروت سلسلهٔ ديرين موالات نگسيخته اورا روانه فرمود - و اميرالامرا بهمراهي شاهزاده مراد بخش براه کتل طول راهي گشت - چون بحوالي سراب رسيد سلطان خسرو پسر دوم نذر محمد خان (که حکومت قندز داشت) از چيرگي المانان نتوانست ثبات ورزيد - بشاهزاده پيوست و پس ازان (که شاهزاده بحوالي خلم سه منزلي بلخ رسيد) نذر محمد خان را بارسال فرمان پادشاهي متضمن تسليه و دلدهي و رسيدن خود بطريق کومک مستظهر گردانيد - او در جواب گفت که همه ملک تعلق بسرکار والا دارد - من ادراک ملازمت نموده روانهٔ حجاز ميشوم - اما از شوخي و خيره سري اوزبک احتمال آن بود که خان را از هم گذرانيده اموال و اشياء متصرف شوند - اميرالامرا با شاهزاده سرعت بکار برده بآستانهٔ امام رسيدند - ظاهر گشت که نذر محمد خان بحيله و خدعهٔ

بحضور رسیده جهت تسخیر مملکت بدخشان
(نذر محمد خان با پسران و نوکران در افتاده) دستوري
یافت - اصالت خان میر بخشي بهمراهي مامور گشت
(۲)
علي مردان خان در سال نوزدهم فوجے از کابل بر کهمرد
فرستاد - چون مردم کے در حصار بودند بے استعمال سیف
و سنان فرار نموده قلعه بتصرف در آمد - ازین خبر امیر الامرا
به فوج کابل روانه گشت - چون در راه ظاهر شد (که محافظان
قلعهٔ کهمرد از بیجگري و آمدن فوج اوزبک قلعه را سپرده
غارت زدهٔ الوسات و ایماقات سر راه گشتند - و درین طریق از
نایابی آذوقه و کاه عبور عساکر متعسر بل متعذر است) تسخیر
(۳)
آن قلعه موقوف بوقت دیگر داشته بکشایش بدخشان رو آورد - چون
بکلهار رسید تهانه دار پنجشیر (که از حقیقت راه واقف بود)
آگهي داد - که گذشتن چنین لشکرے از کتلها و تنگنای این راه
صعب المرور دشوار - معهذا یازده جا از آب پنجشیر (که بے پل
نمي توان گذشت) عبره باید نمود - بنابران امیر الامرا اصالت
خان را بتاخت خنجان کسیل نمود - که در شازده روز رفت
و روبے کرده برگشت - و [illegible] عازم کابل گردید - و این
رفتن و آمدن درچنین [illegible] گشته با [illegible] نه در توران هرج و مرج
واقع شده) ملائم طبع اعلی حضرت نیفتاد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر سر کهمرد (۳) در [بعضی نسخه] موقوف داشته *

چهاردهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه از تغیر سعید خان بنظم صوبهٔ کابل مورد مراحم گشت - و سال شانزدهم (که دار الخلافهٔ اکبر آباد بفر نزول پادشاهي رونق گرفت) علي مردان خان برطبق طلب بملازمت رسیده بخطاب عمدهٔ امیر الامرا و انعام یک کرور دام و عنایت حویلی اعتقاد خان که بهترین منازلے ست (که امرای ذیشان در آگره بر کنار جون اساس گذاشته اند - و خان مذکور بخواهش پادشاهي پیشکش کرده بود) مطرح انظار عواطف گردید - و اجازت انصراف بصوبهٔ کابل یافت *

و در سال هیزدهم تردي علي قطغان اتالیق سبحان قلي خان پسر نذر محمد خان (که بضبط کهمرد و مضافات آن از تغیر یلنگتوش از جانب نذر محمد خان تعین شده بود) از نا عاقبت اندیشي بر احشام بلوچان نواحی زمین داور تاخته برخے الوس هزاره را (که بر کنار دریای هیرمند اقامت دارند) غارت نمود - و بیست کروهی (۲) بامیان توقف گزید تا قابو یافته دست اندازی دیگر نماید - علي مردان فریدون و فرهاد را (که از غلامان معتبر او بودند) با فوجے بر سر او فرستاد - اینها باستعجال سرکار بر مخیم اوزبکیه ریختند - قطغان دست و پای زده رو بفرار گذاشت - زوجهٔ او با چندے از اقاربش با تمام اسباب و اشیاء بدست در آمد - و در همین سال

(۲) نسخهٔ [ج] هشت کروهی *

بهادران نصرتمند شب در خیمهای قزلباش گذرانیده جمیع
اسباب و اشیاء غنیمت گرفته بقندهار برگشتند - بعد رسیدن
قلیچ خان (که بحکومت قندهار مقرر شده بود) علي مردان
خان روانهٔ حضور شد - در سال دوازدهم سنه مذکور در لاهور
شرف آستانبوس خلافت دریافت - و چون قبل از ادراک
ملازمت بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و علم و نقاره اختصاص
یافته بود درین روز شش هزاري ذات و سوار مقرر گشت
و حویلی اعتماد الدوله (که بسرکار والا متعلق بود) مرحمت
گردید - و ده کس از نوکران عمدهٔ او بمنصب درخور سرفراز
گشتند - و از وفور عاطفت علي مردان خان را (که بآب
و هوای ایران خو گرفته تاب تعب تابستان هندوستان نداشت)
بصاحب صوبگی کشمیر جنت نظیر مورد تفضل فرمود
در حین انتهاض الویهٔ پادشاهي بکابل خان مزبور دستوری (۲) تعلقه
یافت - و چون مبادی سال سیزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار
و چهل و نه هجري لاهور مهبط اعلام خلافت گردید علي مردان
خان حسب الطلب از کشمیر رسیده بمنصب هفت هزاري
هفت هزار سوار بلند رتبه گشته با وصف صوبه داری کشمیر
بصاحب صوبگی پنجاب نیز فایز گردید - تا در ایلاق و قشلاق
تابستان و زمستان را بآسودگي و فراغت بسر برد - و در سال

(۲) نسخهٔ [ج] دستوري یافت ٭

بنا نموده در عرض چهل روز بانجام رسانید - و چون این اخبار بشاه رسید دفع آن مصمم ساخته اول پسر کلانش را طلب داشت - علي مردان خان اگرچه باقتضای وقت او را روانه نمود اما بعد ازان بهرکه گمان دورنگي داشت بقتل آورده پرده از روی کار بر داشت - شاه سیاوش قللر آقاسي را (که بمشهد مقدس فرستاده بود) بر سر او تعین کرد - علي مردان خان باعلی حضرت عرضداشت نمود که شاه بجان ستانی من افتاده یکی از عمدها تعین شود که قلعه باو سپرده روانهٔ درگاه شوم *

در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت سعید خان صوبه دار کابل و قلیچ خان صوبه دار لاهور با حاکم غزنین و بهکر و سیوستان بر طبق حکم روانهٔ قندهار گشتند - چون سعید خان پیش از قلیچ خان خود را رسانید دانست که تا سیاوش در حوالی قندهار است رعایا چنانچه باید اطاعت نخواهند کرد - باتفاق علي مردان خان (که همگي هشت هزار سوار بود) بیک فرسخی قلعه با سیاوش (که پنج شش هزار سوار داشت) بجنگ پرداخت - زد و خورد غریب واقع شد قزلباشیه (۲) رو بفرار آورده تا معسکر خود (که آنروی آب اندراب (۳) بود) عنان باز نکشیدند - سعید خان فرصت درنگ نداده متوجه آن سمت گشت - آنها احمال و اثقال بر جا گذاشته بدر زدند

(۲) در [بعضی نسخه] قزلباشیان (۳) در [اکثر نسخه] عندراب *

اوزبکیهٔ خراسان و محاربات آن گروه صدور یافت) بمراتب علیای خاني و لقب ارجمند بابا ترقي نموده قریب سي سال من حیث الاستقلال حاکم کرمان بود - پیوسته آثار عدالت و رعیت پروري بظهور مي‌آورد - چون شاه در عهد جنت مکاني قلعهٔ قندهار را بمحاصرهٔ چهل و پنج روز از عبد العزیز خان نقشبندي بر گرفت ایالت آندیار بدو تفویض نمود - شبي در سنه (۱۰۳۴) هزار و سي و چهار بالای ایوان ارک قندهار بر سریرے (که بمحجر ایوان تکیه داشت) خوابیده بود محجر سستي پذیرفته میان خواب و بیداري پایان افتاد و هیچکس مطلع نبود - بعد از زمانے برخے خدمتگاران آگهي یافته بر سرش رفتند - مرده یافتند - شاه پسرش علي مردان بیگ را بخطاب خاني و ریاست قندهار سرفراز کرده ببابای ثاني ملقب فرمود *

و پس از ارتحال شاه چون نوبت دارائي ایران بشاه صفي پسر زادهٔ او رسید بمظنهای بے اصل و احتیاطهای دور از کار اکثر عمدهای دولت عباس شاهي را از پا در آورد - علي مردان خان اندیشه ناک شده سلامت خود منحصر در توسل بدرگاه فردوس آشیاني دانسته نوشت و خواند بسعید خان صوبه دار کابل درمیان آورد - و باستحکام برج و باره پرداخته قلعهٔ بالای کوه لکه (که بر حصار قندهار مشرف است)

سوار کامیابي اندوخت - سال نهم (که ملک دکن دوم بار مطرح الویهٔ ظفر گردید - و افواج بگوشمال ساهو بهونسله و پامال ساختن ملک عادل خان روانه شد) او بهمراهی خاندوران اختصاص پذیرفته در تنبیه مردم عادل خان کرده واقعي نمود سال دهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار ازان جمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سربلند شده بقلعه داری فتح آباد دهارور از اقران تفوق جست - و پستر باضافهٔ پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و چهارم بعنایت نقاره کوس شادماني زد - و پس ازان (که هفده سال و کسرے زیاده در حراست فتح آباد دهارور بعزت و آبرو بسر برد) سال بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۶۳) هزار و شصت و سه هجري روح بر فتوحش بروضهٔ رضوان پرواز نمود پسرش قلعه‌دار خان است - که احوالش علیحده درین نامه بگذارش آمده (۲) *

* علي مردان خان امیرالامرا *

پدرش گنج علي خان زیک - که از عشائر اکراد است ملازم قدیم شاه عباس ماضي بود - در اوان طفولیت شاه و ایام اقامت هرات بشگرف پرستاري قیام داشت - در زمان فرماندهي بحسن خدمات و مردانگیهائی (که در فتوح

(۲) نسخهٔ [ج] نگارش یافته

قندهار نامزد شد - و ازانجا همراه قلیچ خان جانب بست شتافت - و در جنگ با قزلباش مصدر نیکوخدمتي گردید لهذا سال بیست و سیوم بپایهٔ دو هزار و پانصدي هزار سوار تفوق برهمگنان جست - سال بیست و چهارم همراه جعفر خان صوبه دار بهار بدانصوب روانه گشت - سال بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بجانب قندهار کمر عزیمت بست - و ازانجا با رستم خان بتسخیر بست کام جلادت برداشت *

* عرب خان *

نور محمد نام - در عهد فردوس آشیاني منصب یافته سال سیوم [که بلدهٔ برهانپور معسکر فیروزي بود - و سه فوج بسرکردگی سه عمده جهت تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني (که اورا در پناه خود داشته بود) تعین گردید] او بهمراهی اعظم خان نامزد شد - و پس ازان بتعیناتی دکن مخصوص گشته سال هفتم (که پادشاهزاده محمد شجاع بتسخیر پرینڈا بدکن رسید - و خان زمان بهادر را با جمعی بطریق منقلا پیشتر روانه ساخت) چون بنابر احتیاط راه در تصبات سر راه تهانجات قرار یافت اورا با پانصد سوار در ظفرنگر گذاشت - اواخر سال مذکور بخطاب عرب خان سر بر افراخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد

* عبد الرحيم بيگ اوزبک *

برادر عبد الرحمن بيگ اتاليق عبد العزيز خان پسره نذر محمد خان والئ بلخ است - سال يازدهم جلوس فردوس آشياني از بلخ آمده بدولت آستانبوس شرف امتياز حاصل نمود - پادشاه اورا بعنايت خلعت و خنجر مرصع و شمشير با يراق طلائي ميناكار و منصب هزاري شش صد سوار و انعام بيست و پنج هزار روپيه نقد نوازش فرموده و پستر اضافهٔ پانصدي دو صد سوار و تيول در صوبهٔ بهار يافته بدان صوب مرخص گرديد - و بعد رسيدن آنجا چون بنابر درشت خوئي عبد الله خان بهادر ناظم آن صوبه مابين او و خان مذكور ناسازگاري رو داد او اين معني را باعث ضرر خويش شمرده چند روز تمارض نموده خود را گنگ ظاهر ساخت - و تا يكسال در خلا و ملا زبان از سخن بربست حتا كه زنان او آگهي نيافتند - چون اين مقدمه بسمع پادشاه رسيد حكم در باب آمدن او بحضور صادر گرديد - سال سيزدهم بحضور آمده بحرف در آمد - و سبب گنگي بعرض بيان در آورده حضار را بحيرت انداخت - و چون درين سال پادشاه بكشمير متوجه شد اورا از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار بر نواخته بتوقف دار السلطنه مامور فرموده سال بيست و دوم همراه سلطان اورنگ زيب بهادر بصوبه

و سواد فارسي نامها آگهي داشت بتعليم بيگم صاحب مقرر شده سر بارج کيوان رسانيد - پس از فوت ممتاز الزماني پادشاه از راه قدر داني صدارت محل باو تفويض فرمود ازانرو که فرزندے نداشت پس از فوت طالبا دو دختر اورا بفرزندي بر گرفته بود - کلان را بعقد ازدواج عاقل خان و خرد را بقيد تزويج ضياء الدين مخاطب برحمت خان پسر حکيم قطبا برادر حکيم رکنا در آورده بود - سال بيستم در ايامے (که بلدة لاهور مقر سلطنت بود) کوچک (که با وی خانم را أنست بسيار بود) بعارضهٔ وضع حمل فوت کرد - خانم چند روز بسوگواري أو بخانهٔ خود رفته نشست - پس ازان پادشاه اورا در مکانے (که ميان محل پادشاهي داشت) از خانه طلب داشته خود بتسلي أو متوجه شده دران مکان تشريف فرمود و بدولت‌خانه همراه آورد * او بعد از فراغ کارهای حضور بمنزل معهود رفته واصل بحق گرديد - پادشاه (۲) ده هزار روپيه برای تجهيز و تکفين أو از سرکار داده حکم نمود - که جائے بامانت بسپارند - پس از يک سال و کسرے باکبر آباد برده در مقبرهٔ (که غربي روضهٔ مهد عليا متصل بچوک جلوخانه بمبلغ سي هزار روپيه از سرکار پادشاهي ترتيب يافته) مدفون گرديد - و ديهے (که حاصلش سي هزار روپيه است) جهت اخراجات آنجا مرحمت شد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] پادشاه هزار روپيه *

هشتصد سوار قامت قابلیت آراست - و پستر چون خانسامانی
از عزل او بملا علاءالملک تونی مقرر شد او باضافهٔ دویست سوار
و خدمت بخشیگری دوم و عرض وقائع صوبجات فرق عزت
برافراخت - سال بیستم با جمعی برای رسانیدن مبلغ بیست
و پنج لک روپیه بغوری نزد شاه بیگ خان تهانه‌دار آنجا
دستوری پذیرفت - در همان سال از اصل و اضافه بمنصب
سه هزاری هزار سوار و مرحمت علم لوای کامرانی بر افراخت
و آخر سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه
و نه هجری در ایامی (که بلدهٔ کابل مطرح الویهٔ ظفرطراز
بود) بمرگ مفاجات بساط زندگی در نوردید - از نظم
و سیاق بهره ور بود - صبیهٔ پرورش کردهٔ ستی خانم (که
راتق و فاتق مهمات مشکوی اعلی حضرت بود) در حبالهٔ
نکاح داشت *

خانم مذکوره از اولاد اهالی مازندران است - و خواهر
طالب آملی - که در عهد جنت‌مکانی بخطاب ملک الشعرائی
سرفرازی یافته - پس از فوت شوهر خود نصیرا برادر حکیم
رکنای کاشی بامداد طالع بخدمتکاری ممتاز الزمانی امتیاز
اندوخت - ازانجا (که بشیوا زبانی و ادب شناسی متحلی بود
و از مراسم خانه داری و علم طب باخبر) از سایر خدمتگاران
قدیم گذرانیده بپایهٔ مهرداری رسید - و چون از علم قراءت

هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري
بدار آخرت خرامید *

عاقل خان عنایت الله

برادر زاده و متبنای افضل خان ملا شکر الله است
نام پدرش عبد الحق - که در عهد فردوس آشیاني بمنصب
هزاري دویست سوار رسیده - و بامانتخاني ممتاز گردیده
خط نسخ بسیار خوب مي‌نوشت(۲) - سال پانزدهم در جایزهٔ
کتابهٔ (که در گنبذ ممتاز الزماني نگاشته) بعطای فیل
سرافرازي یافت - سال شانزدهم رخت از دنیا بر بست - خان
مذکور سال دوازدهم بتفویض خدمت عرض مکرر مباهات اندوخت
پستر بخطاب عاقل خان و تقرر دیوانيِ بیوتات از تغیر
ملتفت خان نامور گشت - سال پانزدهم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاري پانصد سوار و خدمت میر ساماني
سر بلند شده پایهٔ عزت برتر نهاد - سال هفدهم چون موسوي
خان بملک بقا شتافت خدمت عرض وقائع صوبجات و رسالهٔ
انعام (که باو متعلق بود) نیز بنامبرده مفوض شد - سال
هیزدهم باضافهٔ دویست سوار رایت افتخار بر افراخت
و عرض وقائع صوبجات از تغیر او بملا علاء الملک مقرر گردید
سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي

(۲) نسخهٔ [ا] خوب داشت *

بر مي آيند - چون بخانجهان نقل کردم گفت - عجب ازين مرد
که با افعال نکوهيده فخر مي‌کند - و ندامت ندارد - اولادش
رشدے نکرد - ميرزا عبد الرسول تعيينات دکن بود *

عزيز الله خان

عزيزالله نام - پسر يوسف خان پور حسين خان تکريه
است - که احوال هر دو بزبان خامهٔ وقائع طراز گذشته - نامبرده
از تعيناتيان صوبهٔ کابل بود - و تا آخر عهد جنت مکاني
بمنصب دو هزاري هزار سوار فايز گرديد - پس از مسند نشيني
فردوس‌آشياني ببحالئ منصب مزبور افتخار اندوخته سال هفتم
بخطاب عزت خان و عطاى علم رايت ناموري بر افراخت - سال
يازدهم از اصل و اضافه بپايهٔ دو هزاري هزار و پانصد سوار
تفوق جست - و در همين سال چون بهمراهئ سعيد خان بهادر
بجنگ قزلباش متصل قندهار شتافت و فوج مخالف هزيمت
يافت باضافهٔ پانصدي صد سوار سررشتهٔ اعتبار بدست آورد
و از نواحئ قندهار با پردل خان جهت تسخير قلعهٔ بست
بدانصوب رفت - سال دوازدهم بعنايت نقاره بلند آوازه گشته
بحراست قلعهٔ بست و گرشک (۲) (که مفتوح شده بود) مامور گرديد
سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار
سوار و خطاب عزيز الله خان درجهٔ اعتلا پيمود - سال

(۲) يا گرسک باشد - و الله اعلم *

معتبر مقرر میکرد - هرکه عقب مي‌ماند سرش بریده مي آورد
پنجاه مغول (که یساول میر توزک بودند) بلباس و سلاح و طره
و عصاهای مرصع اهتمام مي‌کردند - گویند در مهم رانا سه صد
سوار زرین پوش مرصع سلاح و دویست پیاده از خدمتگار و جلودار
و چوبدار بهمین وضع با او مي‌بودند - و بچهره زخمے رسیده
بسیار خوش نما بود - و صهابتے تمام داشت - در آخر ایام
یکپاس شب مانده دیوان مي‌کرد - از سفاکي هم دست
کشیده بود *

شیخ فرید بهکري در ذخیرة الخوانین آورده - هنگامے (که
عبد الله خان را خانجهان لودي نظربند نمود) ده هزار روپیه
جهت خرج او مصحوب من فرستاد - بعبد الله خان عرض کردم
که نواب غزا در راه خدا بسیار کردند - چه قدر سر کافران
بریده باشند - گفت دو لک سر خواهد بود - که از آگره تا پتنه
دو رویه منار کلهٔ (۲) آنها ست - گفتم البته درین مردم مسلمانے
بےگناهے هم خواهد بود - بر آشفته گفت پنج لک از زن و مرد
اسیر کرده فروخته ام - همه مسلمان شدند - بتوالد و تناسل آنها
تا قیامت کرورها میشود - پیغمبر خدا بخانهٔ نداف میرفت
و معجزات مي‌نمود تا مسلمان میشد - من یک مرتبه پنج لک آدم
مسلمان کرده باشم - اگر عدالت هم شود اهل اسلام بیشتر

(۲) در [اکثر نسخه] کله منار آنها *

بدر برد - و این حرکت محمول بر تساهل و فراغت دوستی فیروز جنگ شده بعزل تیول اسلام آباد مورد عتاب گشت - و در سال شانزدهم از تغیر سید شجاعت خان بصاحب صوبگی اله آباد مقرر گردید - و پس از چندے اعلی حضرت اورا از منصب باز داشته لک روپیه بطریق مساعده قرار یافت - و در همان ایام مجددا بر سر عنایت شده بمنصب سابق مباهي فرمود عمرش قریب بهفتاد رسیده بود - که هفدهم شوال سال هیزدهم سنه (۱۰۵۴) یکهزار و پنجاه و چهار در گذشت *

با سفاکي و ظلمے که داشت مردم دعوی مشاهدهٔ خوارق ازو مي‌کردند - و نذور و فتوح مي‌گذرانیدند - پنجاه سال در امارت گذرانید - مکرر از منصب افتاد - و باز بهمان شوکت و دولت دیده میشد - نوکری او ایمني (۲) داشت - در حیات او اکثر ملازمانش پنجهزاري و چهار هزاري شدند - گویند سپاه بیش قرار نگاه مي‌داشت - اما در سالے جز دو سه ماه طلب نمي‌یافتند - اگرچه نسبت بجاهای دیگر آن سه ماهه طلب یکساله بود - و کسے قدرت نداشت که خود عرض احوال خود نماید - بدیوان و بخشي بگویند - اگر آنها در عرض توقف میکردند صفای ریش مي‌بخشید - و ضابطهٔ او در یورش و سواري چنان بود که در یکروز شصت هفتاد کروه مي‌نوردید - چنداولی

(۲) یا یمنی باشد *

گونڈ آن ناحیه جان بسپردند - فیروز جنگ سر هردو بریده روانهٔ حضور ساخت *

چون سال دهم راجه پرتاب اُجینیه [که بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سر افرازي یافته بحکومت سر زمین خود (که از دیر باز آرزوی او بود) دستوري گرفته] از فتنه‌سرشتي سر از انقیاد پیچیده براه ادبار شتافت عبد الله خان حسب فرمان از بهار بمالش آن بد کردار رو آورد - نخست حصار بهوجپور را (که حاکم نشین آندیار است - و پرتاب دران متحصن بود) محاصره نمود - او بعد زد و خورد پي در پي هراسان شده بعجز گرائید - و لنگي بربسته دست زن خود گرفته بوساطت یکی از خواجه سرایان فیروز جنگ حاضر شد - خان اورا با زنش مقید ساخته بحضور نوشت - حکم رسید که آن مخذول را بیاسا رسانیده زن اورا با اموالش خود متصرف شود فیروز جنگ لختي از غنائم بکنداوران وا گذاشته زنش را مسلمان ساخت - و بنکاح نبیرهٔ خود در آورد - و در سال سیزدهم بمالش پرتهیراج پسر ججهار سنگهه و جنپت بندیله (که در نواح اوندچهه سر بشورش برداشته بودند) تعین شد - اگرچه بسعي باقي خان (که عبد الله خان اورا فرستاده بود) پرتهیراج اسیر گردید لیکن جنپت (که محرک سلسلهٔ فساد بود) بتکتک (۲) پا جان

(۲) نسخهٔ [ا] بتک پا - و نسخهٔ [ج] بتک پا *

چون عبدالله خان مرخص شده بتعلقه روانه گشت جهجهار بندیله باز بغي ورزید - بر طبق حکم از راه برگشته بمالش او پرداخت - خاندوران از مالوه و سید خانجهان بارهه نیز پیوسته چون یک کروهی اوندچهه معسکر ساختند آن تیره بخت اندیشه ناک گشته با اهل و عیال و لختي از سرخ و سفید از حصار بر آمده بصوب قلعهٔ دهاموني (که پدر او بکمال استحکام بنا نموده) ره نورد فرار گشت - عساکر پادشاهي پس از برکشادن اوندچهه بتعاقب او سه کروهي دهاموني رسیده آگهي یافتند - که او با اسباب و خواسته بقلعهٔ چورا گدهه شتافته انتظار نوشتهٔ زمیندار دیوگدهه دارد - اگر بملک خود راه دهد بدکن بدر زند - افواج پادشاهي دهاموني بر گرفته سید خانجهان بجهت تنسیق ولایت مفتوحه توقف گزید. و عبدالله خان بهراولي خاندوران بهادر بدان سمت راهي گردید جهجهار (۲) از راه لانجي (که داخل ملک زمیندار دیوگدهه است) گریخت - عبد الله خان هر روز ده کروه گونڈي و گاهے بیست کروه (که قریب مضاعف کروه رسمي ست) مي پیمود در سرحد چاندا باو رسیده دستبرد نمایان نمود - آن مدبر راه گلکنده گرفت - پس از ره نوردي بسیار باو پیوست آن پدر و پسر از خوف جان بجنگلي در شده بدست طایفهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] جهجهار سنگهه ٭

ججهار سنگهه بود) رسیده بچستي و چیره دستي مفتوح ساخت - و چون اعلی حضرت بعزم استیصال خانجهان لودي ببرهانپور طرح اقامت انداخت عبد الله خان از کالپي محال تیول خود بدکن رفته بسرداري فوجی (که بسری شایسته خان تعین شده بود) دستوري یافت - و بنابر ورمی (که بر شکم بهم رسانیده بود) پس از بهي بحضور رسیده بگوشمال دریا خان روهله (که در نواح چالیس‌گانو شورش افزا بود) نامزد گردید و حکم شد که در خاندیس متوقف بوده هر طرف (که خانجهان و دریا خان از دولت‌آباد راهي شوند) بلا اهمال و توقف بتعاقب پردازد *

چون در سال چهارم خانجهان باتفاق دریا خان از دولت آباد براه خاندیس آوارهٔ مالوه گشت او پاشنه کوب شتافته هیچ جا مجال درنگ نداد - تا در کنار سندهیه خانجهان پای ثبات افشرده کشته گردید - در جلدوی این‌کار سترگ بمنصب ششهزاري شش هزار سوار و خطاب فیروز جنگ مفتخر و مباهي گشت در سال پنجم بصوبه‌داري بهار مامور گردید - عبد الله خان تنبیه زمیندار رتن پور پیشنهاد همت ساخته بدان سر زمین در آمد - بابو لچهمي زمیندار آنجا خایف شده بوساطت راجه امر سنگهه مرزبان باندهو زینهاري گشته سال هشتم با پیشکشي همراه خان مذکور سعادت آستانبوس پادشاهي اندوخت

خوانین ارزبکیه باین خاندان بمرتبهٔ کمال است - عبد الله خان والی آنجا حلقهٔ ارادت خواجه کلان در گوش عقیدت داشت - در عهد جنت مکاني از قبل امام قلي خان والی توران برسم سفارت آمده باقسام اعزاز سرافراز گشت - و بعنایت نشستن بپهلوی تخت از جمیع اعیان و اشراف ایران و توران و هندوستان امتیاز عظیم یافت - در بدو جلوس اعلی حضرت از لاهور باگره آمده زیاده بر سابق باکرام و احترام اختصاص گرفت] چون عبد الله خان را بسلسلهٔ نقشبندیه قرابت بود رقم عفو بر جرائم او کشیده از زندان رستگاري یافت - و بمنصب والای پنجهزاري پنجهزار سوار و عنایت علم و نقاره بر نواخته سرکار تنوج به تیول او مرحمت شد *

چون در همین سال اول ججهار سنگه بندیله از حضور فرار نموده بموطن خود اوندچهه (۲) شتافت فوجی بسرکردگی مهابت خان از حضور تعین گشت - خانجهان لودي از مالوه و عبد الله خان از جاگیر خود با امرای اطراف و جوانب بملک او در آمده دست جلادت بر کشودند - چون کار بران نابکار به تنگي گرائید بمهابت خان متوسل گشته عازم آستانبوس شد - عبد الله خان با بهادر خان و جمعی دیگر امرا (که نه هزار سوار بود) بقلعهٔ ایرج شازده کروهي اوندچهه (که مشرق رویهٔ آن ملک و در تصرف

---

(۲) در [بعضی نسخه] اوندچه *

شاهزاده بحال خود مشاهده کرده ازان همه عنایت چشم پوشیده مفارقت ورزیده - وبملک عنبر پیوست - چون او فراخور توقعش نپرداخت بوسیلهٔ خانجهان در سلک بندهای پادشاهي انتظام گرفت - گویند چون ببرهانپور رسید خانجهان تا باغ زین آباد استقبال کرده باعزاز و احترام آورد - او بلابه و چاپلوسي زده فرجي پوش مثل درویشان اوزبک محاسن تا بناف رسیده بے سلاح یک‌گهړي شب مانده در دیوان خانهٔ خانجهان آمده مي نشست - چون خانجهان حسب الحکم بجنیر راهي شد همراهي گزیده بملک عنبر نوشت - که اگر درین وقت برسر خانجهان میریزي تابو مست - اتفاقا خط را گرفتند - خانجهان بدست او داد - اقرار کرد - بر طبق فرمان در قلعهٔ آسیر زنداني گشت - اکرام خان فتحپوري قلعه دار آنجا بدسلوکیها نمود و بتحریک مهابت خان در ایام استیلای او مکرر احکام رسید که اورا کور نمایند - خانجهان مجوز نشد - در جواب نوشت که بقول من آمده - بحضور مي آرم *

چون سریر خلافت بجلوس صاحبقران ثاني مزین گردید بالتماس سلالهٔ سلسلهٔ نقشبندیه عبد الرحیم خواجه که خلف خواجه کلان خواجهٔ جویباري ست [که بسي واسطه بسید علي عریض بن امام همام جعفر صادق (علیه السلام) میرسد و از اجلهٔ سادات و اعزهٔ اکابر توران بود - اخلاص و اعتقاد

بتحریک ارباب نفاق خواجه ابوالحسن بهراولی عبد الله خان
تعین شد) بمجرد تلاقی فریقین عبد الله خان جلوریز بلشکر
شاهزاده پیوست - قضا را دران وقت تیر تفنگ از شست
غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید - هر دو فوج از ترک افتاده
بجای خود رفته قرار گرفتند - چون حکومت گجرات براجه
تعلق داشت درین هنگام شاهزاده بعبد الله خان تفویض فرموده
او وفا نام خواجه سرائی را با معدودے به نیابت آنجا تعین
کرد - میرزا صفي سیف خان دولتخواهی پادشاه با خود مصمم
ساخته باتفاق متعینهٔ آنصوبه آن خواجه‌سرا را دستگیر نموده
شهر را متصرف شد - عبد الله خان در ماندو از شاهزاده
رخصت گرفته و ملتفت کومک نگشته گرم و گیرا بدان طرف
شتافت - چون فیمابین عرصهٔ مبارزت آراسته گشت شکست
بر عبد الله خان افتاد - ناچار ببروده آمده به بندر سورت
رفت - و جمعے فراهم آورده در برهانپور بشاهزاده خود را رسانید
پس ازان در ایام هرج و مرج همه جا هراول شاهي بود *
چون سال بیستم شاهزاده از بنگاله معاودت بدکن نمود
و یاقوت خان حبشي و غیره ملازمان نظام شاهیه را همراه
گرفته بر سر برهانپور آمد عبد الله خان عهد کرد - که هرگاه
بران بلده استیلا یابد قتل عام نماید - چون شاهزاده بے نیل
مقصود از گرد برهانپور برخاست عبد الله خان بے التفاتی

لایق نبود بگیریزید . - گریز جنگ خطاب شماست - و چون در سال یازدهم عابد خان پسر خواجه نظام الدین احمد بخشي را (که واقعه نگار احمد آباد بود) بنابر تحریر واقعي پیاده از خانه طلب داشته انواع اهانت رسانید دیانت خان از حضور تعین شده که عبد الله خان را پا پیاده بحضور بیارد - او پیش از وصول همان طور روانه گشته باستشفاع شاهزاده سلطان خرم صفح جرائم (۲) گردید - و چون مرتبهٔ ثاني شاهزادهٔ ولي عهد شاهجهان بدکن رخصت یافت عبد الله خان بهمراهی موکب شاهي مامور گشته بے رخصت از دکن به تیول خود شتافت - ازین جهت بعزل جاگیر معاتب ساخته اعتماد رای بسزاولي تعین شد . که او را بخدمت شاهزاده رساند - و چون شاهزاده بجهت مهم قندهار از دکن طلب حضور گردیده بانقضای موسم برشگال در ماندو اقامت گزید و مزاج پادشاهي بنابر دواعی برانگیختهٔ اهل عناد (۳) از چنین پسرے منحرف شده کار بقتال و جدال انجامید عبد الله خان از محال جاگیر آمده در لاهور ملازمت پادشاهي نمود - چون شاهزاده از مقابل پدر والا قدر کناره گزیده فوجے بسرکردگی راجه بکرماجیت در برابر لشکر پادشاهي گذاشت (که اگر جمعے بتعاقب نامزد شوند تواند روی آنها نگاهداشت - چنانچه

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] صفح جرائم خود کرد (۳) نسخهٔ [ج] اهل فساد ه

از غایت غرور و نخوت (بے آنکه از فوج دوم خبر بگیرد) بملک غنیم درآمد - ملک عنبر (که ازو توهم عظیم داشت) مردم چیدهٔ خود را باستیصال او فرستاد - تا هر روز بردور لشکرش برگیگري میکردند - و شب تا سحر بان میزدند هرچند بدولت آباد نزدیک‌تر میشد انبوهی مخالف بیشتر مي گشت - چون بحوالی دولت‌آباد رسید اثرے از فوج دوم ظاهر نگردید - صلاح در مراجعت دیده از راه بکلانه باحمدآباد برگشت - درین راه غنیم پیچیده مي آمد - و هر روز آویزشے مي‌نمود - علي مردان بهادر (۲) عار فرار بر خود نپسندیده مردانه نبرد آرا گشته دستگیر شد - آنچه شهرت دارد (که ملک عنبر بخانخانان در ساخت - و او خانجهان را بلطائف الحیل متوقف کرد) اصلے ندارد - چه درانوقت خانخانان از دکن بحضور رسیده بود - خانجهان در برار این خبر موحش شنیده عود کرده در عادل‌آباد بخدمت شاهزاده پرویز پیوست *

گویند جنت مکاني تصویر عبد الله خان و دیگر امرای همراهی او کشیده طلبید - و تصویر هر کدام را بدست گرفته چیزے مي فرمود - تصویر او را مخاطب ساخت که امروز در حسب و نسب شما هیچ کس نمي رسد باین شکل و شمائل و قرب و مرتبه و خزانه و جمعیت

(۲) نسخهٔ [ب ج] خان بهادر *

اصالت . شجاعت از سیمای حال او دریافته بمنصب هزاري (۲)
و خطاب صفدر خاني برنواخت - و برادرانش خواجه یادگار
و خواجه برخوردار بمناصب مناسب فرق عزت برافراختند
و پس از سریر آرائي صاحب طبل و علم گشت *

چون مهم رانا از مهابت خان چنانچه باید منمشي نشد
او در سال چهارم بسرداری آن عساکر نامزد گردید - دران مهم
بتحصیل نام آوري علم شهرت افراخت - مهرپور را (که
پناه جای رانا امرسنگهه بود) تاخته فیل عالم گمان (که
مثلش دیگر نشان نمي‌دادند) بدست آورد - و در
کونپامیر (۳) تهانه نشانده بیرم دیو سولنکهي را (که از راجپوتان
عمده بود) بنهب و غارت داد - سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار
و بیست هجري بصوبه داری گجرات اختصاص گرفت - و فوجی
کومکي از حضور نیز باو تعین شد - بقرار آنکه با لشکر
گجرات از راه ناسک و ترپنگ بدکن درآید - و خانجهان
با راجه مانسنگهه و امیرالامرا و میرزا رستم از راه برار
و هردو فوج از یکدیگر خبر گرفته بروز معین غنیم را درمیان گیرند
اغلبکه استیصال واقعی مقاهیر صورت پذیرد *

عبد الله خان با ده هزار سوار مستعد خوش اسپهٔ آراسته

---

(۲) نسخهٔ [ج] از ناصیهٔ حال او (۳) در [بعضی جا] کوتهلمیر - و در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] کوبنهامیر ٭

و چندے بحراست قلات معین بود - سال سیزدهم از تغیر خانه‌زاد خان حارس غزنین نیز گردید - و بنابر عروض مرض چون ضعف و ناتوانی او روز بروز مي افزود معزول شد و سال چهاردهم مطابق سنه (١٠٥٠) هزار و پنجاه هجري پا بعالم عقبی کشید *

* عبد الله خان فیروز جنگ *

خواجه عبدالله نام - از اولاد خواجه عبید الله ناصرالدین احرار است (قدس سره) و خواهر زادهٔ خواجه حسن نقشبندي - اواخر عهد عرش آشیاني از ولایت بهندوستان آمده روزے چند با شیر خواجه در دکن بسر برد - و هرجا کارے و تردّدے پیش آمد جوهر شمشیر زني و راد مردي نمایان ساخته پستر از خواجه جدائي گزیده در لاهور بشاهزاده سلطان سلیم پیوسته داخل احدیها گردیده بعضی خدمات ترقي کرد - در ایامے (که شاهزاده در اله آباد از [۲] خودسري و خود رائي شروع بتقسیم مناصب و خطاب و تنخواه تیول و جاگیر بملازمان نمود) او بمنصب هزار و پانصدي و خطاب خاني امتیاز یافت - لیکن چون با شریف خان (که مختار سرکار شاهزاده بود) نقش او خوب نشست سال چهل و هشتم بعتبهٔ خلافت روی امید نهاد - پادشاه جوهر

(۲) نسخهٔ [ب ج] از خودرائي *

سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري در بهکر برحمت حق پیوست *

* عوض خان قاقشال *

عوض بیگ نام - از تعیناتیان صوبهٔ کابل بود - چون سال دوم جلوس فردوس آشیاني تهانهٔ ضحاک مضاف کابل از دست اوزبکان استخلاص یافت او بمنصب هزاري شش صد سوار و تهانه داري آنجا سرفراز گردید - و سال ششم باضافهٔ دو صد سوار کام دل برگرفت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ مباهات بر افروخت و سال دهم باضافهٔ دویست سوار و سال یازدهم بفزوني سه صد سوار کامیاب گشت - و در هنگامی (که علي مردان خان سپردن قلعهٔ قندهار باولیاي دولت قرار داد) او (که از سابق در غزنین منتظر بود) باشارهٔ سعید خان ناظم کابل با یک هزار سوار روانهٔ آنصوب شده بقلعهٔ مزبور درآمد - و در جنگی (که سعید خان را با سیاوش و فوج قزلباش دست داد) مصدر تردد شده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و عطاي نقاره و اسپ و فیل فرق عزت بآسمان رسانید - و همراه راجه جگت سنگهه بتسخیر قلعهٔ زمین داور شتافته در گرفتن قلعهٔ شاربان و محاصرهٔ زمین داور نیکو خدمتیها بتقدیم رسانید

بزرگیان عنبر برداشته بردند - هرچند جراح برای معالجه بر گماشتند اما بعد دو روز مطابق سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجری چراغ همتیش خاموش گردید - این حرف ازو زبان زد است - شخصی بتقریبی گفت که فتح آسمانی ست بهادر جواب داد - الحق فتح آسماني ست - اما میدان از ما ست - کرم‌الله پسرش در عهد فردوس‌آشیاني بمنصب هزاري هزار سوار رسیده چندے قلعدار اودگیر (۲) مضاف دکن بود - سال بیست و یکم در گذشت *

* عزت خان خواجه بابا *

ظاهرا از قرابتیان عبد الله خان فیروز جنگ است - در عهد جهانگیري بمنصب هزاري هفتصد سوار رسیده - و پس از سریر آرائی فردوس آشیاني همراه یمین‌الدوله از لاهور آمده بملازمت و بحالی منصب سابق رایت امتیاز بر افراخت و سال سیوم بپایهٔ هزار و پانصدي هزار سوار مرتقي گشته همراه عبد الله خان بهادر (که بتعاقب خانجهان لودي بعد فرار او از دکن بجانب مالوه تعین گردیده) دستوري پذیرفت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب عزت خان و عنایت علم و فیل و تفویض فوجداری بهکر سرمایهٔ شادکامي اندوخت - و سال ششم مطابق

---

(۲) در [بعضی نسخه] اودگر - یا اود گذهه باشد *

سپاه تلنگانه بوی نامزد شد - سال چهل و ششم او از کار طلبي
بیاوري شیر خواجه نزدیک پاتهري رسید - درین ضمن
شکست بهادر خان گیلاني (که اورا با اندک مردم در تلنگانه
گذاشته بود) شنیده بدان سو برگردید - و با مردم مخالف
دو چار شده هرچند بیشترے از همراهان پهلو تهي کردند
او پای ثبات افشرده داد مردانگي داد - و بدست مخالفان
گرفتار آمد - و در همین سال چون شیخ ابو الفضل باقتضای
مصلحت ملکي با سران دکن در آشتي زد او باین تقریب
رهائي یافته بسرداران پادشاهي ملحق گشت - سال چهل
و هفتم در جنگي (که بسرداری شاهنواز خان میرزا ایرج با ملک
عنبر واقع شد - و فتح عظیم نصیب اولیای دولت گردید)
سرداری جرانغار باو تعلق داشت - سال هفتم جهانگیری
همراه عبدالله خان فیروز جنگ تعین گردید - حکم صدور
یافته بود که اینها با لشکر گجرات از راه ناسک بدکن
در آیند - و از فوج دوم (که بسرداری خانجهان لودي
تعین شده) خبر گیران بوده باتفاق در کار پادشاهي بذل
جهد نمایند - چون عبدالله خان بنابر خود سري بملک غنیم
در آمد و پس ازانکه اثرے از فوج دیگر ندید گجرات رویه
برگشت او قرار برگشتن خود داده با فوج غنیم (که دنبال
گرفته مي آمد) مبارزت نمود - و زخمها برداشته اسیر گردید

دوله رای را بر سر آن قلعه فرستاد - دربانان عرب انگشته مانع نشدند - مردم زمیندار اندرختها بر گرفتند - و در باز گشتن او در کمینگاه بود - رسیده مردم را متفرق گردانید - دوله رای (که عقب مانده بود) ملحق شده اورا بر شکست - عرب با دو کس بجائی افتاده بود - بومي در پی او رفته کار آن بد سرشت را باتمام رسانید - این مقدمه در سال سي و یکم مطابق سنه (۹۹۴) نهصد و نود و چهار هجري رو داده شیخ ابوالفضل در اکبرنامه مي‌نویسد که پیش ازین سه روز عرب نامي میر شکار در آب بهت فرورفت - پادشاه (که رونق افزای دوآبهٔ چهلت بود) بر زبان آورد (۲) - که بدل پرتو مي‌افکند - روزگار عرب بآخر رسیده باشد *

* علي مردان بهادر *

از امرای عهد عرش‌آشیاني ست - تا سال چهلم منصب سه صد و پنجاهي داشت - ابتدا همراه خانخانان عبدالرحیم بمهم تتهه تعین گردیده مصدر ترددات شد - سال سي و هشتم باتفاق نوئین مذکور ببارگاه سلطنت رسیده بحصول ملازمت شادماني اندوخت - پس ازان بمهم دکن تعین شده در جنگی (که سال چهل و یکم بسرداری میرزا شاهرخ و خانخانان با سران دکن رو داد) او در التمش جا داشت - بهتر سرداری

(۲) یا چنین باشد و الله اعلم *

نبرد آراست - بعد زد و خورد عرب غبار آلود وادی فرار شد و پس ازان (که شهباز خان از بارگاه سلطنت بآن دیار مرخص گردید - و در تعلقهٔ دلپت اجینیه رسیده بعد تادیب او سعادت علي خان را در قلعهٔ کنت (۲) از مضافات رهتاس جهت پاسباني گذاشت) عرب باتفاق دلپت قابو یافته بر قلعهٔ مذکور دوید - و شگرف آویزش رو داد - سعادت علي خان بشایستگي کشته شد - عرب از بد نهادي قدرے خون او بیاشامید و لختے بر پیشاني مالید - بعد ازان همراهی معصوم خان فرنخودي گزید - و در دو جنگ (که با شهباز خان صورت گرفت) شریک او بود - پس از شکست یافتن او جدائي اختیار کرده در حدود سنبل گرد فتنه بلند کرد - ازانجا (که جاگیرداران آن نواح یکجا شده هنگامهٔ نبرد آراستند) او عرصه پیمای وادی هزیمت گردید - بعد ازان بهار رویه شتافته با فوجی (که خان اعظم کوکه روانه نموده بود) ستیز آرا گشته راه گریز سپرد - و بجانب جونپور گام شتاب بر داشت - چون گوردهن پور راجه تودرمل بفرمان پادشاه جهت سزا دادن او روانه شده بود آن خسران زده در تنگنای جبال در شد - پستر در کوهستان بهرایچ بنگاه ساخته قلعهٔ بنیاد کرد - و پناه گاه وقت برگشتن از غارت ساخت روزے بهمان کار شتافته بود - کهرک رای بومي پور خود

---

(۲) در [اکثر نسخه] کسیت ه

به نیمتی سرا شتافت - شیر زاد پسرش در عهد جهانگیری بمنصب پانصدی دویست سوار سرافرازی داشت *

* عرب بهادر *

در عهد عرش آشیانی از متعینان دیار شرقی بود - و بتقدیم مراسم نیکو خدمتی نامی بمردانگی بر آورد - پرگنهٔ سهسرام صوبهٔ بهار در جاگیر داشت - چون امرای آن صوبه رایت بغی بر افراشتند او نیز خاک بےحقیقتی بر فرق خود بیخته آثار طغیان ظاهر نمود - سال بیست و پنجم (که مظفر خان حاکم بنگاله اموال خانجهان حسین قلی را روانهٔ بارگاه خلافت نمود - و بسیارے از بازرگانان و سپاهی همراه آن بودند) بعد رسیدن صوبهٔ بهار محب علی خان حبش خان نامی را با فوجے از همراهیان خود بنابر حزم اندوزی بدرقه ساخت - عرب عربده جوی بدنبال آن قافله گام فراخ بر زد - چون از گذر چوسا گذشته بودند فیلے چند که عقب مانده بود بدست آورد - پستر بر سر رای پرکهوتم دیوان صوبهٔ مذکور (که در حوالی خطهٔ بکسر باجتماع سپاه آنولایت تکاپو داشت - و روزے بر ساحل دریای گنگ بپرستش معهوده می پرداخت) ناگهانی ریخت - او گرم پیکار شده حسب تقدیر زخمی بر زمین افتاده روز دوم فوت نمود محب علی خان ازین آگهی بآن بدسرشت رسیده هنگامهٔ

مظفر حسین میرزا را مردم قطب الدین خان مقید از دکن
به پیشگاه خلافت می برند) او بنابر مزید احتیاط با برخی
سپاه مالوه چستی بکار برده پیوست - و بحضور رسانید - سال
بیست و پنجم همراه اسمعیل قلي خان بنابر تنبیه نیابت خان
عرب مامور گشته بتقدیم مراسم جانفشاني علم اعتبار افراشت
سال بیست و ششم بتهمت خون ریزی فتح دوست پور
علي دوست باربیگي بپایهٔ عتاب در آمده پس از چندے مطرح
انظار توجه پادشاهي گردید - در ایلغار کابل باشایقی جرانغار
بدو تعلق گرفت - سال بیست و هفتم (که عرش آشیاني
توجه بشرقي دیار فرمود) چون نزدیک کالپي (که باقطاع
عبد المطلب خان مقرر بود) مورد لشکر شد باستدعای خان
مزبور منزل او را بپایهٔ اقبال آراستگي بخشید - سال سیم در
کومکیان خان اعظم کوکه بدیار جنوبي کمر خدمت بست
و سال سي و دوم با جمعے کثیر بسزا دادن جلالهٔ تاریکي مقرر شده
سرمایهٔ مباهات اندوخت - روزے (که جلالهٔ تاریکي بر مردم
چنداولي جنگ انداخت) اگرچه عبد المطلب خان سوار نشد
اما امرای دیگر پیهم شتافته هنگامهٔ مخالف را درهم شکستند
سرکردهٔ آن گروه شقاوت پژوه بسیارے را بکشتن داده راه
ادبار سپرد - عبد المطلب خان از ورز فکر و کثرت اوهام
سودائي شده ناچار بحضور رسید - تا آنکه وقت موعود

در سال یازدهم لشکرے شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت
نزدیک بود که عبد الله خان دستگیر گردد - بهزار کلفت
و مشقت خود را بعلي‌قلي خان خان‌زمان و سکندر خان اوزبک
رسانید - و در انجا باجل طبعي در گذشت *

* عبد المطلب خان *

پسر شاه بداغ خان - از امرای دو هزار و پانصدی
اکبري ست - ابتدا همراه میرزا شرف الدین حسین بتسخیر
میرتهه تعین گردیده مصدر تردد شد - پیشتر از ملتزمان رکاب
فیض انتساب بود - سال دهم همراه میر معز الملک بمالش
سکندر خان اوزبک و بهادر خان شیباني دستوري یافت - چون
فوج پادشاهي هزیمت یافته پراگنده شد او نیز راه خویش
گرفت - پس ازان باتفاق محمد قلي خان برلاس بر سر سکندر
خان (که در اوده مصدر حرکات ناشایسته بود) رخصت
پذیرفته - بعد آن مدتے در تیول خود که در صوبهٔ مالوه داشت
گذرانید - چون سال هفدهم امرای مالوه بکومک خان اعظم کوکه
نامزد شدند او نیز بگجرات شتافته در جنگ محمد حسین
میرزا چه قاشهای مردانه بتقدیم رسانیده چهرهٔ ناموري افروخت
و حسب الحکم همراه خان اعظم کوکه هنگامے (که پادشاه محاصرهٔ
قلعهٔ سورت داشت) بدولت آستان بوس مورد نوازش گشته
برخصت جاگیر کام دل برگرفت - سال بیست و سیوم (که

گشت - عرش آشیانی جمعی را بسرکردگی قاسم خان
نیشاپوري بتعاقب تعین نمود - و زمینداران آن ناحیه از روی
دولتخواهي نیز ضمیمهٔ لشکر گشته نزدیک گریوهٔ چانپانیر
بر اردوی عبد الله خان ریختند - او سراسیمه شده زنان خود را
بصحرا بر تافت - و پسر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت
امرا تمامی بنه و بار خصوصا حرمها و فیلان اورا گرفته آورده
دران منزل توقف نمودند - پادشاه از آبي گذشته بآن سر زمین
در آمد - و شکر الهي بجا آورده با غنائم فراوان مراجعت نمود
عبد الله خان (که نیم جانی ازان مهلکه بیرون برده) خود را
بسرحد گجرات انداخت - و بچنگیز خان (که درانولا در گجرات
سر ببزرگي بر داشته بود) پیوست - عرش آشیانی حکیم
عین الملک را نزد چنگیز خان گسیل نمود - تا آن مدبر
منکوب را بحضور فرستد - یا ازان ملک آواره سازد - او عرض
داشت که از فرمان پذیري گزیر ندارم - اگر درین مرتبه
گناه اورا بخشیده نوازش فرمایند او را بدرگاه عالي مي فرستم
و اگر این التماس پایهٔ قبول نیابد ناگزیر ازین ولایت بدر
خواهم کرد - و چون این پیغام سمت تکرار یافت چنگیز خان
او را از پیش خود راند - و او باز بمالوه آمده سر
بشورش بر داشت - شهاب الدین احمد خان (که پیشتر ازان
بسرانجام ولایت مالوه از پیشگاه خلافت نامزد شده بود)

گفته اینها را از سر خود وا کرد - و خود با بنه و بار رو براه
گریز آورد - عرش آشیاني عنان توجه از صوب مندو مصروف
نموده جمعی از امرا را برسم منقلا پیشتر روانه کرد - تا گرم
شتافته سر راه بگیرند - و خود نیز در ایلغار شتابنده‌تر گشت
و چون فوج منقلا بدو پیوست عبدالله خان بگمان آنکه در چنین
وقتی (که از راه دور ایلغار کرده اند) مردم کم رسیده باشند
برگشته بجنگ در آمد - و چون نایرهٔ پیکار اشتعال پذیرفت و کار
بجائی رسید که تیر مخالف از بالای سر پادشاه مي گذشت
بالهام غیبي اشارت نمود که نقارهٔ فتح بلند آوازه سازند - و بمنعم
خان خانخانان فرمود که دیگر جای توقف نیست - بر سر غنیم
باید تاخت - خانخانان عرض کرد که خوب است - اما جای
یکه تازي نیست - مجموع ملازمان فدائي یکجا شده مي تازیم
عرش آشیاني خشم آلود در مقام تاختن شد - اعتماد خان
از فرط اخلاص جلو گرفت - پادشاه برو اعتراضي شده پیشتر
توجه فرمود - چون تائید الهي قرین حال والا همتان مي باشد
غنیم را از شکوه پادشاهي پای از جا و دل از دست رفته
با آنکه عبد الله خان زیاده بر هزار سوار داشت و با عرش آشیاني
از سه صد کس زیاده نبود مردم معتبر خود را بقتل داده
از معرکه رو بر تافت - و براه آبي‌موهان (٢) گجرات سر روانه

(٢) نسخهٔ [ب] الي موهان *

ازان (كه خاطر از شوق شكار وا پرداخت) جريده بصوب مندو (كه مقر آن خود سر بود) متوجه شد - چون از امتداد برق و باران و اشتداد خلابها و سيلابها و وفور گل ولاى لزج و كثرت گو و مغاک (كه در زمين مالوه مي باشد) كار بر رهروان دشوار شده اسپان چون آسپان آبي شنا كرده مي‌آمدند و شتران چون جهازهاى عمان طوفان نوردي مي‌كردند و در طي اين راه از كثرت وحل و خلاب جانوران را پاى تا سينه فرو ميرفت و اكثر بار بردار اردو برجا ماند از كاگرون اياغار قرار يافت - چه غرض از ارتكاب اين يورش تعب ناک آن بود كه عبد الله خان (كه در چنين وقت گمان نداشته كه لشكرے بمالوه كه متعسر العبور است در آيد) بغتة بر سرش بايد شتافت - و اشرف خان و اعتماد خان را پيشتر فرستاد - كه تا او را از اعمال ناشايسته كه متوهم و خائف است نويد عنايت پادشاهي داده بملازمت آرند - و نگذارند كه آوارهٔ صحراى بيدولتي شود - و خود عرش آشياني بيست و پنج كروه مالوه (كه از چهل كروه معمول دهلي زياده مسافت دارد) در چنين آب و گل بيک منزل راه سپرده بحدود سارنگپور رسيد - و چون بقصبهٔ دهار ورود نمود از فرستادها بظهور پيوست كه هرچند اينها گرم نفسي كردند بباطن وسوسناک او در نگرفت - بعضے ملتمسات واهي

ادهم خان بود و بطرز آن ملک آشنا گشته در سال هفتم (که پیر محمد خان شیروانی حاکم آنجا در آب نربده فرو رفت و باز بهادر بدعوی ارث بران دیار دست تصرف یافت) عرش آشیانی عبد الله خان را بپایهٔ والای پنج هزاری بر آورده بمالش آن متغلب و ضبط و ربط آن ولایت تعین فرمود و جمیع امور سیاست و دار و گیر آنجا من حیث الاستقلال برای او مفوض شد - و چون عبد الله خان بسامان شایسته روی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد باز بهادر تاب مقاومت از حوصلهٔ خود بیرون یافته بگریزگاه عافیت شتافت - و آن ولایت بتازگی در قبضهٔ تصرف در آمد - عبد الله خان بشهر مندو (که پای تخت سلاطین مالوه بود) بر وسادهٔ حکومت متمکن گشت - و بلاد و قصبات آن مملکت فراخور رتبه و حالت بامرا تقسیم نمود *

و چون نشهٔ پرزور ریاست کم حوصلگان اخلاص را زود ببد مستی و بیراهه روی می‌آرد در اندک زمانے عبد الله خان کلاه نخوت کج نهاده خواست سر بشورش بردارد عرش آشیانی در سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک در عین موسم برشکال بتقریب شکار فیل بصاحب نرور و (۲) بهری (که دران هنگام بیشهای فیل داشته) نهضت فرمود - و پس

(۲) در [بعضی نسخه] سهری *

* حرف العين *

* علي قلي خان اندرابي *

از پیش آوردهای جنت آشیاني ست - سالے (که آن پادشاه سخنان غیر واقع از مردم نسبت به بیرام خان شنیده از کابل عازم قندهار گردید) حکومت کابل بوی مفوض (۲) نموده در انجا گذاشت - پس ازان در ظل عاطفت سلطاني بممالک هند آمد در ابتداي عهد عرش آشیاني باتفاق علي قلي خان زمان بمهم هیمو بقال و پستر همراه خواجه خضر خان بدفع اسکندر سور تعین شده آخره سال پنجم همراه شمس الدین محمد خان اتکه بمقابلهٔ بیرام خان شتافت - پس ازان احوالش بنظر نیامد *

* عبد الله خان اوزبک *

از امرای جنت آشیاني ست - در سلک جان سپاران بزرگ منش انسلاک داشت - در عهد عرش آشیاني بعد فتح هیمو بخطاب شجاعت خاني اختصاص یافته به تیولداری سرکار کالپي مامور گردید - و چون در تسخیر مالوه کومکی

(۲) نسخهٔ [ج] تفویض *

نموده بملخص موسوم ساخته - درمعني بندي و سخن سنجي استاد است - و صاحب مثنوي و ديوان - ازوست * بيت *

* در سبکباري ست آسايش *
* سايه خوابيده قطع راه کند *

مصور ساخت - خود نیز شعر را بکمال رسانیده - ازوست * بیت *

* بتیغ بے نیازي تا تواني قطع هستي کن *
* فلک تا افکند از پا ترا خود پیشدستي کن *

بزرگ خانم بنت ملکه بانو همشیرهٔ کلان ممتاز محل زوجهٔ سیف خان در عقد ازدواج داشت - از بطن اوست میرزا محمد طاهر آشنا تخلص - که در زمان اعلی حضرت بمنصب هزار و پانصدي سر بر افراخته بخطاب عنایت خان امتیاز یافت - و بداروغگیهای حضور (که جز بخانه زادان معتبر نسزد) مامور میشد - در اواخر آن عهد بداروغگی کتاب خانه فایز گشته - گویند اعلی حضرت جهت ملاحظهٔ اوضاع و اطوار سرمد مجذوب (که عریان مي‌بود) فرستاد - او آمده این بیت خواند * بیت *

* بر سرمد برهنه کرامات تهمت است *
* کشفے که ظاهر است ازو کشف عورت است *

چون پسر آن پدر بود که بمزاج روزگار آشنائي نداشت در خطهٔ کشمیر گوشه نشین گشته سال ششم عالمگیري بیست و چهار هزار روپیه سالیانهٔ او معین شد - در سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد و یک دامن از صحبت آشنا و بیگانه بر چیده رخت بنهانخانهٔ عدم کشید - احوال سي سالهٔ اعلی‌حضرت را از پادشاه نامه تلخیص

تخم زدهٔ بے آبي سمت - اما در رسائی دانش و درستی
تدبیر یکتائي داشت - در برهمزنی تسلط مهابت خان در
کابل با نور جهان بیگم شریک غالب بود - و بیمه اندیشی او
کار پیش رفت - و خالي از کمال نبود - در عهد جهانگیري
زبان‌زد مردم بود که در امرا زادها چهار کس رشید تر از پدر اند -
جهانگیر قلي خان پسر خان اعظم - و سعد الله خان خلف
سعید خان چغتا - و ظفر خان ولد زین خان - چهارم این ظفر خان
پسر خواجه ابو الحسن - با آنکه خواجه سني بود اما ظفر خان
در تشیع تعصب تمام داشت - زرها بمردم ایران میداد
خصوص در حق شعرا طرفه بذل و کرم مي‌فرمود - سخنوران
صاحب استعداد دل از اوطان بر داشته روی امید بدرگاهش
مي گذاشتند - و بمنتهای متمنا میرسیدند - افصح المتاخرین
میرزا صایب تبریزي چون از ایران بکابل رسید از گرم جوشي
و دریا بخشی او دل بستهٔ صحبتش گردیده مدتها بهمراهی
خان مذکور در هندوستان بسر برد - چنانچه گوید * بیت *

* خانخانان را ببزم و رزم صایب دیده ام *
* در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تو نیست *

و او انتخاب اشعار شعرائی (که با وی رابطهٔ اخلاص داشتند)
بخط هر کدام نویسانیده بر پشت هر ورق صورت آن معني‌سنج

بحکومت تتهه باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار پایه برتر افراخت - و چون سال بیست و نهم حکومت آنجا بنام سلطان سپهر شکوه اختصاص گرفت خان مزبور در سال سیم از تتهه بدرگاه معلی آمده شرف اندوز ملازمت گشت - و در اولین محاربهٔ دارا شکوه با پنج هزار سوار دلاور جانباز بسرداری میسرهٔ قول او انتظام داشت - ازانجا (که خان مذکور مزاج زمانه ساز و فکر روزگار سنج نداشت) لهذا در عهد اعلی حضرت (که زمان قدر شناسي و خانه زاد پروري بود) دو مرتبه عزلت نشین گردید - چون نوبت سلطنت بخلد مکان رسید محنت‌طلبي و قلقچي‌گري (۲) را روز بازار شد ناز برداري و گرم خوئي (۳) را خیرباد گفتند - در مبادی جلوس بسالیانهٔ چهل هزار روپیه موظف گشت - و سال ششم سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري در لاهور بساط هستي در نوردید - در مقبرهٔ پدر مدفون شد *

گویند ظاهرش بسیار محقر و کوتاه قد بود - مشهور است که روزے در حضور اعلی حضرت مذکور شد - که خواجه ابوالحسن در تمام روز یک مرتبه آب مي خورد - ملا حفظي حاضر بود - عرض کرد که قد قصیر ظفر خان ازین سبب

(۲) در [بعضی نسخه] قلعچیگري را (۳) در [اکثر نسخه] * گرم خریدي را *

بحصول ملازمت کسب سعادت نمود - و سال دوازدهم از صوبهٔ
کشمیر معزول شده باتفاق خاندوران نصرت جنگ به تنبیه
هزارجات کمر عزیمت بر بست - و سال سیزدهم همراه
(۲)
پادشاهزاده محمد مراد بخش (که بتوقف در بهیره مامور
گردیده بود) رخصت پذیرفت - پس ازان دو سال بوجهے
معاتب شده بے منصب و جاگیر منزوي شد - اواخر سال
چهاردهم ببحالی آن بدستور سابق آب رفته بجو آورد
و سال پانزدهم چون بعرض رسید [که تربیت خان صوبه‌دار
کشمیر باوصف صدور تاکید و ارسال زر نقد باحوال مساکین
آنجا (که دران سال قحط رو داده بود) چنانچه باید نمي‌پردازد]
مرتبهٔ ثاني خان مزبور بصوبه داری کشمیر دستوري یافت
چون سال هیزدهم گل زمین کشمیر ببهار تخمیر بگلگشت
پادشاهي رشک گلزار ارم گردید روزے [که باغ ظفرآباد (که
احداث کردهٔ اوست) بقدوم پادشاهي رونق پذیرفت] در جایزهٔ
حسن سلوک (که رعایا و سکنهٔ آنجا را از خود راضي داشته)
باضافهٔ هزار سوار سر فراز گردید - و پس ازان باز بوقوع
امرے از دولت بندگي چندے محروم گردیده در سال
بیست و پنجم ببحالی منصب سه هزاري هزار و پانصد سوار
اختصاص یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال سردار خان

---

(۲) در [بعضي نسخه] بهیره •

سال هفتم (که پادشاه عزیمت کشمیر نمود) او تا بهنبهر آمده دولت بار اندوخت - و سال دهم بر طبق حکم بملک تبت (که از کشمیر دو راه دارد - یکی مسمی بکرج است و دومین بلار - اولین اگرچه چهار منزل از دومین افزون است اما دومین بنابر کثرت و دوام برف و درمیان بودن دو کتل متعسر العبور واقع شده) براه اول شتافت - و بحسن تدبیر ملک را مفتوح ساخته ابدال مرزبان آنجا را همراه گرفته بسرعت براه اخیر برگردید - عجلت او درین باب بپادشاه مستحسن نیفتاد *

ملک تبت همگي بیست و یک پرگنه و سي و هفت قلعه دارد - از فزوني کوه و تنگي میدان بسیار کم زراعت است و از حبوبات بیشتر جو و گندم در انجا میروید - محصول سال کامل آن افزون بر یک لک روپیه نیست - دران نواح جوی آبی ست که بر یکطرف آن قراضهای طلا کم عیار (که توله زیاده بر هفت روپیه نیرزد) بهم میرسد - قریب دو هزار توله سالی اجارهٔ آنست - میوهای سردسیري چون زرد آلو و شفتالو و خربزه و انگور لطیف و شیرین یک موسمه مي شود - سیبی دارد که درون و بیرونش سرخ است *

سال یازدهم حسب الحکم (۲) معه ابدال مرزبان آنجا آمده

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] سال یازدهم از صوبهٔ کشمیر حسب الحکم *

سلطنت فردوس آشیانی چون بعرض رسید [که او عبد القادر پسر احد داد را در درهٔ خرمابه (٢) از مضافات تیراه در قبل داشت - پس ازان (که خبر فوت جنت مکانی شنفت) جمعے را بکابل فرستاده خود بپشاور آمد - و پس از فراغ مقدمات آنجا برسم معمول (که ناظم آنجا قشلاق در پشاور کند - و ایلاق در کابل) عازم کابل گردید - و در ره نوردي مراتب احتیاط از دست داد - و گروه اورک زئي و افریدي (که از شعب افاغنهٔ کوهستان خیبر اند) بر سر راه آمده بتاراج اردو قسمے پرداخته که او عنان همت از دست داده بچارهٔ آن نتوانست قیام نمود] بنابران تعلقهٔ مذکور از پدرش تغیر شده او بحضور آمد - سال دوم با خواجه ابوالحسن بتعاقب ججهار سنگهه بندیله مامور گردیده سال سیوم هنگامے (که ملک دکن مقر موکب سلطاني بود) همراه خواجهٔ مذکور بتسخیر ولایت ناسک و تربنگ و سنگمنیر دستوري یافت - و سال پنجم چون صوبه‌داري کشمیر از تغیر اعتقاد خان شاه پور بپدرش مفوض گشت او به نیابت خلعت و اسپ یافته بدان صوبه مرخص گردید - و سال ششم (که پدرش بدار باقي شتافت) پادشاه صوبه‌داري کشمیر اصالةً باو مقرر کرده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای علم و نقاره بر نواخت

---

(٢) در [بعضي نسخه] خرمانه •

و هرچه از کسی بظلم گرفته باشند مسترد سازد - مشار الیه کاربند خدمت مامورة گردیده هنگام مراجعت بملازمت پیوست و مورد تحسین شد - سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري ذات هزار سوار سرمایهٔ ناموري اندوخت - و پستر در همین سال بعنایت علم و خلعت خاصه و خنجر مرصع کامیاب گشت - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات دو هزار سوار مرتقي گردیده بصاحب صوبگی بهار لوای کامراني بر افراشت - سال دهم ازانجا معزول شده بحضور رسیده باضافهٔ پانصدي ذات پانصد سوار نوازش یافته بمهم بنگش دستوري پذیرفت - تتمهٔ احوالش بنظر نرسیده - پسرش سعادت خان است - که ترجمه‌اش علیحده بزبان خامه در آمده *

(۲)

* ظفر خان خواجه احسن الله *

پسر خواجه ابو الحسن تربتي ست - سال نوزدهم جلوس جنت مکاني چون صوبه‌داري کابل از تغیر مهابت خان بخواجه مقرر گشت او به نیابت پدر بحراست آنجا تعین شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي شش صد سوار و خطاب ظفر خان و عطای علم و خنجر و شمشیر مرصع و فیل جبههٔ امتیاز بر افروخت - و تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دویست سوار فائز گشت - سال اول

---

(۲) نسخهٔ [ج] خواجه حسن *

* حرف الظاء *

* ظفر خان *

(۲)
پسر زین خان کوکه است - غالبا نام او شکر الله است
تا سال چهلم اکبري منصب دو صدي داشت - و پس از
فوت پدر هفتصدي گردیده - ظاهرا اواخر عهد عرش آشیاني
خطاب ظفر خاني یافت - و پس از سریر آرائی جنت مکاني
چون دختر زین خان کوکه در خانهٔ پادشاه بود بیش از بیش
مشمول عواطف شد - سال دوم جلوس چون رایات دولت
(۳)
از دار السلطنهٔ لاهور بعزیمت کابل حرکت نموده موضع آهروئي
(۴)
قریب قلعهٔ اتک منزلگاه شد و فریاد سکنهٔ آنجا از قوم کهتر
(که دله گر بودند - و انواع فساد از قطاع الطریقي و رهزني
مي نمودند) بغرض رسید اتک از تغیر احمد بیگ خان بجاگیر
نامبرده قرار داده حکم شد که تا مراجعت از کابل درانجا
بوده آنها را کوچانیده بلاهور فرستد - و کلانتران را در بند دارد

(۲) نسخهٔ [ج] بود (۳) نسخهٔ [ج] آهروهي (۴) در [بعضی نسخه]
سکنهٔ آنجا که از قوم کهتر و دله زاك بودند - و در [بعضی] کهتر و دله راکه
بودند - والله اعلم *

رخصت فرار بجانب وطنش بردند ازانجا (که طاهر خان
بممانعت گریختها پا قائم نکرد) در همان سال از معزولی
خدمت و برطرفی خطاب خانی معاتب گشت - و بوقت موعود
در گذشت - پسرش مغل خان عرب شیخ است - که ترجمه‌اش
جداگانه نوکریز خامهٔ اخبار طراز گشته *

و پنجم نوبت دوم همراه پادشاهزادهٔ مذکور بمهم قندهار کمر عزیمت بست - سال بیست و ششم . همراه پادشاهزاده دارا شکوه بمهم مسطور دامن همت بر کمر زد - و همراه رستم خان پیش از شاهزاده بقندهار رسید - و ازانجا باتفاق خان مزبور جانب بست رفت - سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصد سوار اختصاص گرفته بهمپائی جملة الملکی سعد الله خان بر سر قلعهٔ چیتور شتابید - و در جنگ متصل سموگڈهه همراه دارا شکوه بود - پس از فرار او چون موکب عالمگیري در نواح مستقر الخلافه رسید مومی الیه احراز ملازمت نموده بعنایت خلعت مباهات پذیرفت - پستر همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه نامزد گشت - و در نبرد دوم دارا شکوه بعنایت ترکش مشمول عاطفت شده با جمعی بقراولی گام جلادت برداشت - ظاهرا پس ازان بصوبه داری ملتان سرفرازي یافته - که مولف مآثر عالمگیري معاودت او بعد عزل از ملتان سال یازدهم بزبان قلم داده - سال بیست و دوم (که پس از فوت مهاراجه جسونت سنگهه ضبط وطنش قرار یافت) او بفوجداری جودهپور معین شد - و چون نوکران راجهٔ مذکور با پسرانش از مضافات کابل کوچ کرده بدار الخلافه رسیدند و از فرمودهٔ پادشاه سر پیچیده آغاز شورسنجي نمودند و با فوجی (که بر سر آنها تعین شده بود) بزد و خورد پرداختهٔ

از بلخ آمده بتقبیل سدهٔ سلطنت پرداخت - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد و پستر بعطای شمشیر با یراق طلائی میناکار و منصب هشتصدی چهار صد سوار مباهي گردید - و پس ازان بمرحمت جیغهٔ مرصع و از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار و خطاب خاني و اسپ با زین نقره سر عزت بر افراخت - و در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ببلخ شتافت - سال بیست و یکم باضافهٔ پانصدي صد سوار ممتاز گردید - و پس از معاودت ازانجا به پیشگاه سلطنت رسیده جبین ارادت را بر آستانهٔ عقیدت گذاشت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار نوازش پذیرفته در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعین یافت و پس از وصول بدانجا همراه قلیچ خان بصوب بست رفت و بر قلعهٔ خنسي (۲) (که سرحد ولایت سیستان است) تاخته فراوان غنائم آورد - و در جنگ قزلباش تردد نمایان بتقدیم رسانید سال بیست و سیوم در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار گردن مباهات افراشت - پستر بحضور رسیده بکار پردازان بیوتاتي حکم شد - که تا یک سال پیشکش روز پنجشنبه بخان مذکور برسانند - سال بیست

(۲) در [بعض نسخه] خنشي *

و هزار مهر بانعام سر بلند گردید - بمستر بعنایت خنجر مرصع امتیاز یافت - سپس بانعام پانصد دهن (٢) (که صد و پنجاه اشرفي باشد) افتخار اندوخت - و دهن عبارت است از نقد مسکوک طلائي - که در وقت عرش آشیاني مخترع گردیده - سال بیست و یکم بمرحمت اسپ و پانج هزار روپیه مفتخر گشت چون درین سال پادشاه از کابل بهندوستان معاودت فرمود او حسب الحکم تا رسیدن فرزندانش (که از بلخ طلب داشته بود) در کابل ماند - پس ازان معه پسران خود خواجه موسی و خواجه عیسی دختر زادهای عبد الرحیم خواجه آمده احراز سعادت ملازمت نمود - سال بیست و دوم بعطای اسپ با زین مطلا و دو اسپ بهر دو پسر مشمول عاطفت شد - و پس از چندے معه پسران بانعام پنجهزار روپیه سرفرازي یافت سال بیست و ششم یکهزار اشرفي از زر وزن بار مرحمت گشت - بمستر چون یوسف خواجه برادر کلان او (که جانشین بزرگان بود) فوت نمود و غیر ازو کسے که قیام بآن نماید نماند در همین سال رخصت شده بوطن رفت - از آخر جلد دوم پادشاه نامه مستفاد مي‌شود که منصب چهار هزاري ذات چهار صد سوار داشت *

* طاهر خان *

نامش طاهر شیخ است - سال بیستم جلوس فردوس آشیاني .

---

(٢) در [بعضی نسخه] دو صد و پنجاه *

* حرف الطاء *

* طيب خواجه جويباري *

پسر حسن خواجه مهين برادر عبد الرحيم خواجه بن كلان خواجه است - كه عمهٔ نذر محمد خان خواهر دين محمد خان حليلهٔ او بود - عبد الرحيم خواجه در سلطنت جنت مكاني برسم رسالت از جانب امام قلي خان بهندوستان آمده عظمت او بحدے رسيد كه در مجلس جنت مكاني مي‌نشست سال اول جلوس فردوس‌آشياني جهان را پدرود نمود - افضل خان بموجب حكم پيش صديق خواجه ولد خواجهٔ مذكور رفته بعد اداى مراسم تعزيت بحضور آورد - حسن خواجه پدرش در وبائے (كه پيش از تسخير بلخ درانجا رو داده بود) درگذشت - و يوسف خواجه عم دوم او جانشين نياكان بود طيب خواجه دختر عبد الرحيم خواجه درخانه داشت - سال بيستم شاهجهاني بعد از فتح بلخ روانهٔ حضور شد - چون نزديک رسيد قاضي محمد اسلم و خواجه ابو الخير مير عدل باستقبال شتافته بملازمت پادشاهي رسانيدند - و دو تقوز اسپ و پانزده شتر بر سبيل پيشكش گذرانيد - و بعطاى خلعت

ضمیمهٔ گشت - چون در گذشت پسرش بخطاب پدر و تعلقهٔ ارثی و خانسامانی سرمایهٔ ناموری اندوخت - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب ضیاء الدوله تصاعد نمود - گویند بعد برهمخوردگی مقدمهٔ سلطنت در شاهجهان آباد نشست مدار اخراجات بر جاگیر داشت - در جنگ جواهر سنگهه جات همراه نجیب الدوله بود - مطابق سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد و نه هجری بمرض فوت نمود *

* حرف الضاد *

* ضياء الدوله محمد حفيظ * (۲)

پسر خواجه سعد الدين خان است - كه ابتدا ملازم سلطان جهان شاه بود - و بخدمت قوربيگي و عرض مكرر سرفرازي داشت - تا آنكه شاهزادهٔ مذكور در جنگ با برادران كشته شد - پستر نامبرده رفاقت نظام الملك آصفجاه گزيده خانساماني سركار آن نوئين بلند مقدار سرانجام ميداد - و در جنگ سيد دلاور علي خان شريك ترددات بود - و پس از جنگ عالم علي خان بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادري و عطاى نقاره خرسند گرديد - و پس ازان (كه سلطنت فردوس آرامگاه خلف سلطان جهان شاه مذكور استقرار گرفت) او از آصف جاه رخصت شده بدار الخلافه شتافت - و بملازمت پادشاهي پيوسته اول بداروغگي عرض مكرر و ثانيا بخدمت بيوتاتي چهرهٔ عزت بر افروخت - و آخرها ميرآتشي نيز

(۲) نسخهٔ [ب ج] ضياء الدوله پسر خواجه سعدالدين *

دمدمه بلند ساخته بکنگرهٔ قلعه رسانید و نون توپ بران بر آورد اما بنابر نفاق ورزي با فیروز جنگ دست از کار کشیده استعفا نمود - بنابران ببرطرفي منصب معاتب گشته زاویه نشین زندان ادب شد - و پس از چند روز مچلکا نوشته داد - که در فرصت کم از جانب دیگر دمدمه تیار نموده بکنگرهٔ قلعه برساند - بدین تقریب از حبس رهائي یافته آنچه گفته بود از قوت بفعل آورد - سال سي و نهم باتفاق خانه زاد خان بتادیب بسونت کهوریره مجاز گردید - و بمقتضای گردش فلک کج رفتار بتفصیلی (که در احوال قاسم خان کرماني ثبت شده) در ششدر چشم بد زمانه افتاد - و نظر بچشم نمائي از پیشگاه سلطنت بفوجداري دهاموني تعین یافت پسرش مخلص خان است - که ترجمه‌اش علیحده زینت تسطیر پذیرفته *

بفوجداري سهارنپور تعين گشته ازانجا چون تغير شده بحضور
آمد داروغگي قور خانه يافت - و در سال چهل و نهم بخطاب
فدائي خان امتياز حاصل كرد *

* صف شكن خان مير صدرالدين *

پسر قوام الدين خان برادر خليفه سلطان وزير ايران است
سال هفدهم جلوس عالمگيري همراه پدر وارد هندوستان گشته
ملازمت پادشاهي دريافت - و بعنايت خلعت و شمشير با ساز
طلا و منصب هفتصدي يكصد سوار چهرهٔ عزت برافروخت
چون پدرش سال بيست و سيوم فوت نمود بخلعت ماتمي
معزز شده بعد چندے بخطاب شجاعت خان و بهتر
بتفويض خدمت ميرآتشي برفراز تقرب برآمد - سال
بيست و پنجم بخطاب صف‌شكن خان و عنايت خلعت و جيغهٔ
مرصع و علم و توغ اعتبار (۲) پذيرفته سمت سري‌رنگ پتن
مرخص گشت - سال بيست و نهم بتلثيم بساط سلطنت
پرداخته معا خنجر و فيل يافته رخصت معاودت به بيجاپور
(كه محمد اعظم شاه بمحاصرهٔ آن اشتغال داشت) پذيرفت
پس از تسخير آن سال سيم بعطاى نقاره بلند آوازه
گرديده همراه فيروز جنگ جهت تسخير قلعهٔ ابراهيم‌گده
مضاف حيدرآباد شتافت - و در محاصرهٔ قلعهٔ گلكنده اگرچه

---

(۲) نسخهٔ [ج] امتياز *

بر دمدمه ریخت - و عزت خان و سربراه خان جلال چیله و جماعهٔ را که بدست افتادند بسته بقلعه برد - بار دیگر صلابت خان بخدمت میرآتشي منصوب شد - چنانچه نعمت خان حاجي (که در طور خود یکتاست) در وقائع حیدرآباد (که هزل آمیز نوشته و داد استادي داده) بر تفویض میرآتشي مرتبهٔ ثاني بخان مذکور و سرباز زدن او ازان مضمونها تراشیده - و بساط ظرافت طرازي پهن‌تر ساخته - درین صورت ظاهر میشود که خان مشاراليه دو مرتبه بمتصدیگری بندر سورت رفته باشد - اما در مآثر عالمگیري نیاورده *

بالجمله صلابت خان مرحوم پسر رشید داشت - کار طلب سپاهي نقش - در حیات پدر مکرر مصدر ترددات شده بخطاب تهور خان علم شهرت افراشت * و نقش جدکاري و پردلی آو و جان نثار خان خواجه ابو المکارم نوعی در پیشگاه خلافت نشسته بود که در جنب کار سرکردگی خانجهان بهادر نام آنها بر زبان پادشاهي مي گذشت - و بتحسین بهادري و جانفشانی آنها بر واسوختگی خانجهان بهادر مي افزودند - چون هردو به تنبیه اشقیا مامور میشدند در سال سي و هفتم در نزدیکی سرحد کرناتک با سنتای مشهور سروکار مقابله افتاد - بعد زد و خورد شایان بنگاه و توپخانه بغارت داده زخمي بتکتک پا جان بدر بردند - در سال چهلم

بتهدید و ترهیب آن فتنه جویان پرداخت - و صلابت خان را
از خانه بدربار آورد - و چندے از منکباشیان و یوزباشیان
روشناس معاتب و مغضوب شدند *

خان مذکور در سال سي و ششم آخر سنه (۱۱۰۳) هزار
و یکصد و سه از مقامات کلکاه بسبب اشتداد بیماري وازمان آن
برخصت دار الخلافه بموجب درخواست خودش مجاز گردید
مرحلهٔ چند قطع کرده بود که اجل موعود قطره زنان در رسید
درین مدت اکثر مي خواند * 　　　　* بیت *

* خود رفته ایم و کنج مزارے گرفته ایم *
* تا بار دوش کس نشود استخوان ما *

مطاوي اخبار پرتو وضوح داد - که خان مذکور در مرتبه میرآتشي
یافته - و در سال بیست و هشتم متصدي بندر سورت گردیده
در سال سي و سیوم باستدعاي خودش در حضور رسید - حالانکه
تناقض دارد با آنکه در ایام محاصرهٔ قلعهٔ گولکنده سال بیست
و نهم جلوس چون صف شکن خان میرآتش از نفاق ورزي
و کینه توزي با فیروز جنگ دست از کار کشیده استعفا نمود
صلابت خان بجاي او خلعت میرآتشي یافت - پس ازان
(که او هم - نتوانست کماحقه بتقدیم خدمت پرداخت)
مستعفي شد - و سید عزت خان بجاي او کمر همت بر بست
تا آنکه نیم شبي از غفلت و خود داري سرداران کارکن غنیم

و پس ازان بنابر صدور زلتی از نوکري برطرف شده در سال بیست و پنجم باز ببحالی منصب و خدمت میرآتشي عز امتیاز یافت - پس ازان بالکهٔ اودهه تعین شد - چون ازانجا آمده بآستان بوس خلافت مستسعد گردید بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و در سال بیست و هشتم از تغیر کار طلب خان محمد بیگ بمتصدیگری بندر سورت شتافته در سال سي و سیوم حسب‌الالتماس خودش طلب حضور گشته بمیر توزکی اول کامیابي اندوخت - پس ازان بداروغگی چوکی خاص مطرح نوازش شده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دو صد سوار رتبهٔ برتري بدست آورد *

گویند روزے در مقامات گوري‌گانون سر دیوان برسر اهتمام چوب سردستی سهراب خان میر توزک دوم بر سریکے از سران عملهٔ توپخانه رسید - چندے از معتبران آن جماعه که حاضر بودند بحمایت او بسهراب خان در افتادند - صلابت خان باعتبار میر توزکی اول خواست که بچشم نمائی آنها پردازد قضیه منعکس گردید - و بخفت میر اهتمامان انجامید - و دفعة غلوی عملهٔ آن کارخانه بجائی کشید که پادشاه از دیوان برخاست - و امرای ذی شان بفرونشاندن آن شورش تعین شدند - و صلابت خان را سینه سپر ساخته بخانه رسانیدند تا روز دیگر آشوب برپا بود - روح الله خان اول خود سوار شده

نشست بخطاب جدش اسلام خان مخاطب گشته بمنصب
پنجهزاري و انضمام داروغگی دیوان خاص و میرتوزکی اول
فایز شد - و در سلطنت محمد فرخ سیر چندے میر توزک
و چندے بخشی دوم بود - و در عهد فردوس آرامگاه بمنصب
هفت هزاري درجهٔ اعتلا پیمود - گویند متین و موقر بود
و بخوشخوري مشهور - قبولی اسلام خاني (که وضع کردهٔ خود
او ست) در سرکار او خوب تیار میشد *

(۲)
* صلابت خان *

خواجه میر خوافي - خودش هندوستان زا ست - آبای او
ازان مکان فراست بنیان بدین دیار رسیده - چون اکثر امزجهٔ
اهل خواف به نیکوئي و یکروئي مفطور و مجبول است خان
مشار الیه نیز در معاملات راست و درست و در رضا جوئی
خداوند چابک و چست بود - از یاوریهای نیک اختري منظور
نظر تربیت عالمگیري شده بقرب و اعتبار خسرواني درجهٔ
اعزاز پیمود - و برشادت و کارداني در سال بیست و دوم از
تغیر بهره مند خان بداروغگی فیلخانه سرفرازي یافته باعتبار
مهابت و صلابت ظاهري (که مرد قوي هیکل بلند بالا بود)
بخطاب صلابت خان ناموري یافت - و در سال بیست و سیوم
از تغیر روح الله خان بداروغگی توپخانه جبههٔ روزگار افروخت

(۲) نسخهٔ [ب] صلابت خان ناقوري *

دو صد سوار و تقرر قلعه‌داری کانگره مشمول عاطفت گشت
پس ازان (که تخت سلطنت بجلوس عالمگیري رونق تازه
یافت) سال اول جلوس در ایامی (که پادشاه باراده جنگ
دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت) نامبرده بحضور رسیده
بتفویض قلعه‌داری دارالخلافه رایت خوشدلي افراخت - سال دوم
بتعلقهٔ بخشیگری والا شاهیان ممتاز شد - سال پنجم از اصل
و اضافه بمنصب سه‌هزاري هزار و دو صد سوار تصاعد نمود - سال
ششم بقلعه‌داري و نظم مهمات دار الخلافه از تغیر هوشدار خان
به بلند رتبگي گرائید - و سال دهم همراه سلطان محمد معظم
بجانب دکن تعین گردید - و سال دوازدهم از تغیر تربیت خان
بصوبه داری اوڈیسه نامور شد - و پستر بنظم اکبر آباد مقرر
گشته سال هفدهم بنظم شاه جهان آباد تعین یافت - سال
بیست و یکم همراه سلطان محمد اکبر (که بنظامت ملتان
دستوري پذیرفت) تعینات گشت - و سال بیست و دوم ازان جا
بر گردیده بتفویض صوبه داری اکبر آباد چهرهٔ عزت بر افروخت
سال بیست و هفتم بحراست اورنگ‌آباد مانده سال بیست
و هشتم باز بنظم صوبهٔ اکبرآباد لوای عزیمت افراشت - پسرش
میر عبدالسلام است - که در عهد عالمگیري بمنصب هزاري پانصد
سوار و خطاب برخوردار خان و داروغگی توپخانهٔ سلطان معظم
سرفرازي داشت - چون شاهزادهٔ مذکور بر تخت سلطنت

مطابق سنه (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجري پیمانهٔ ممات درکشید *

* صفي خان *

پسر دوم اسلام خان مشهدي ست - سال نوزدهم جلوس فردوس آشیاني (که پدرش ناظم صوبجات دکن مامور گردید) او باضافهٔ درخور مباهي گشته همراه پدر مرخص شد - سال بیستم با پیشکش پدر بحضور رسیده درامت بار اندوخت سال بیست و یکم چون پدرش فوت نمود او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي چهارصد سوار ترقي پذیرفت - سال بیست و دوم همراه سلطان اورنگ زیب بمهم قندهار دامن همت برکمر زد - و سال بیست و سیوم بحجابت بیجاپور نزد عادل خان دستوري یافت - سال بیست و پنجم با پیشکش خان مذکور (که جمله از نقد و جنس چهل لک روپیه قیمت داشت) آمده فیض اندوز آستان بوس گردید - پس ازان در رکاب سلطان اورنگ زیب بیساق قندهار شتافت - سال بیست و ششم بعد معاودت ازانجا بتقرر خدمت بخشیگري و واقعه نویسي هر چهار صوبهٔ دکن کام دل برگرفت - سال بیست و هفتم بخطاب خاني سرمایهٔ ناموري اندوخت - سال سیم بنابر تقصیرے بپاي عتاب در آمده بکمي منصب پانصدي صد سوار ازان خدمت معزول و طلب حضور گردید - سال سي و یکم باضافهٔ

میرزا راجه جیسنگهه و بعد استماع فرار دارا شکوه از ملتان خود نامبرده با فوجی بتکامشی او تعین یافته - و تا تتهه از قطره و پویه نیاسوده - پس ازان (که دارا شکوه داخل سرحد گجرات گشت - و درین ضمن حکم پادشاهي در باب برگشتن باو رسید) معاودت نموده در ایامی (که خلدمکان باراده جنگ ثانی (۲) داراشکوه عزیمت جانب اجمیر داشت) آمده دولت بار یافت سال چهارم بتقصیری از منصب معزول گردیده بعد چندی قرین بخشایش و بحالی منصب دو هزاري یکهزار سوار گشت سال پنجم باضافهٔ دو صد سوار سر برافراخته سال ششم (که پادشاه متوجه سیر گلگشت کشمیر گردیده) او مامور گشت که در پای کتل بهنبهر متوقف شده بمحافظت دهنهٔ آن کوهستان پردازد - آخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار تصاعد نموده با فوجی بدکن نزد سلطان معظم دستوري پذیرفت - و سال نهم بحضور رسید - و سال دهم باز همراه شاهزادهٔ مذکور (که بنابر بندوبست دکن مرخص گردیده) معین شد - سال یازدهم بحضور آمده احراز سعادت ملازمت نموده سال دوازدهم بفوجداری متهرا لوای رشادت بر افراشت - سال هفدهم بانتقال شجاعت خان رعد انداز خان بداروغگی توپخانه بر فراز اعتبار بر آمد - سال هیزدهم

(۲) در [بعضی نسخه] جنگ ثاني با دارا شکوه *

حکومت کشمیر خود تنها با یک جلودار ایلچي شده نزد راجهٔ کشتوار (۲) رفت - مردم آنجا اورا شناخته مقید ساختند بسفارش مادر راجه رهائي یافت - و چندے تعینات کابل بود منصبداران آنجا را بضیافت طلبیده کباب گوشت خوک بخورد همه کس داد - چون این معني بعرض جنت مکاني رسید طلب حضور نموده ازو استفسار این امر فرمودند - گفت شراب و گوشت خوک یک حکم دارد - مگر اینکه گوشت خوک مکروه طبعي ست - لهذا چندے از نظر افکنده معاتب ساختند خانجهان باعانت مبلغے و سپردن تهانه داري بیر دران وقت سایهٔ ترحم گسترد - اما شیوهٔ قبیله پروري داشت *

* صف شکن خان محمد طاهر (۳) *

در اواخر عهد فردوس آشیاني بداروغگي توپخانهٔ دکن کامیاب گردید - پس ازان (که خلد مکان عیادت پدر والا قدر را وجههٔ همت ساخته از دکن روانهٔ هندوستان شد) بعد وصول پذیرفته او بخطاب صف شکن خان سرمایهٔ ناموري اندوخت و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه مصدر ترددات گشت - و سال اول ابتدا باتفاق شیخ میر خوافي برای سد راه سلیمان شکوه بکنار دریای جون و ثانیا بمالحق گردیدن با خلیل الله خان (که بتعاقب دارا شکوه بسمت پنجاب مي شتافت) باتفاق

---

(۲) نسخهٔ [ب] کشتواز (۳) نسخهٔ [ج] محمد طاهر نام داشت *

مصدر گستاخي شده از حضور فرار نمود و مصموع شد خزانهٔ او
(که از بنگاله مي آوردند) بنواحي دهلي رسيده بنابران
او با جمعي جهت بدست آوردن آن تعين يافت - و پس
از رسيدن بر سر آن چون مردم او بسرائي متحصن شده
بزد و خورد پرداختند و بعد آتش دادن بدروازهٔ سرا بدر رفتند
زرها بدست آمد - پس ازان (که تخت سلطنت بجلوس
فردوس آشياني رونق گرفت) ببحالي منصب دو هزار و پانصدي
دو هزار سوار (که تا آخر عهد جنت مكاني داشت)
كام دل يافت - چون خطاب صفدر خان بخواجه قاسم سيد
اتائي مرحمت شد او بخطاب صف شكن خان چهرهٔ عزت
بر افروخت - و دران زمان (که بير از دست كسان نظام الملک
دكني برآمد) بدستور قديم تهانه داري آنجا بدو تفويض
پذيرفت - مدتها درانجا بسر برد - بتقريبي بپايهٔ عتاب
آمده از جاگير و منصب افتاد - و دوازده هزار روپيه ساليانه
مقرر شده در لاهور مي بود - سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵)
هزار و پنجاه و پنج هجري بساط زندگي در نورديد *

(۲) گويند مرد منقلب الحال بےپروا مزاج دهن دريده بود
هرچه بخاطرش مي آمد ميگفت - چون معمر و از قديمان
اين دولت بود صوبه داران دكن مراعات او مي كردند - (۳) در ايام

---

(۲) نسخهٔ [ج] يافت (۳) نسخهٔ [ب] لفظ (كردند) نيست *

شده بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنجهزار سوار و مرحمت خلعت و اسپ با زین مطلا و فیل و تقرر صوبه داری قندهار از تغیر قلیج خان لوای عزت بر افراشت - و سال هفدهم ازانجا عزل پذیرفته بحضور آمد چون در قندهار بیماري بمزاج او عارض گردیده بود بملازمت نتوانست کامیاب گردید - سال هیزدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري رخت سفر از دار فاني بربست پسرانش بمنصب در خود مشمول عنایت شدند - ارشد آنها خواجه عبد الهادي ست - که احوالش جداگانه زینت تسطیر پذیرفته - پسر دومش خواجه عبد العزیز تا سال سیوم بمنصب هشتصدي شش صد سوار کام دل مي اندوخت *

* صف شکن خان میرزا لشکري *

پسر سید یوسف خان رضوي ست - که احوالش درین نامه علیحده ثبت شده - پس از فوت پدر در عهد عرش آشیاني به تهانه داری بیر مضاف دکن مي پرداخت - و اوائل عصر جنت مکاني مخاطب بصفدر خان گشته از جاگیر داران صوبهٔ بهار گردید - سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار افتخار اندوخت - سال ششم از تغیر هاشم خان پور قاسم خان میر بحر بصوبه داری کشمیر امتیاز پذیرفت - سال هشتم ازانجا معزول گردیده سال بیستم و یکم چون مهابت خان

سوار سربلند گشته پس از معاودت پادشاه از دکن دولت بار اندوخته بسفارت ایران دیار قامت امتیاز پیراست - و وقت رخصت بعطای یک لک و پنجاه هزار روپیه بطریق مدد خرج و خلعت و جیغه و خنجر مرصع و اسپ با زین طلا و فیل تفوق جسته با ارمغان بقیمت چهار لک روپیه (که ازانجمله یک لک روپیه مرصع آلات و سه لک روپیه اقمشهٔ نفیسهٔ هندوستان بود) گام همت بجانب مقصود برداشت - و پس از وصول بدان نواحي چون والی ایران شاه صفي بمهمات ایروان سرحد ملک روم اشتغال داشت برای ملاقات انتظار بسیار کشید و بعد ملاقات شاه صفي از آداب دانی او خیلی محظوظ شده بخانهٔ او آمد - و تا رخصت رعایت موفور نمود - و او پیشکش نمایان بشاه و سوغات باعیان آنجا گذرانید - سال یازدهم معاودت نمود - سال دوازدهم بعد حصول ملازمت پانصد اسپ عراقي و اصناف اقمشهٔ ایران بنظر پادشاه درآورده چون رسم سفارت بآئین شایسته بتقدیم رسانیده بود مورد عنایت شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار عرصهٔ بلند رتبگي پیمود - در همین سال (که پادشاه از اکبرآباد متوجه لاهور شد) از اثنای راه او بتفویض صوبه‌داری مستقر الخلافه و عطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و فیل رخصت انصراف یافت - و سال چهاردهم ازانجا معزول

سال اول بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دو يست سوار و عطاى خلعت و خنجر مرصع و اسپ با زين نقره و فيل و انعام سي هزار روپيه چهرهٔ امتياز برآراست - پهتر بخطاب صفدر خان (كه در زمان جنت مكاني ميرزا لشكري پسر سيد يوسف خان رضوي داشت - و دريناولا بصف شكن خان مخاطب گرديد) ناموري اندوخت - و بفوجداري و تيولداري سرونج (۲) اختصاص پذيرفت - و در هنگام طغيان نوبت اول ججهار سنگهه بهمراهىٔ خانجهان لودي بمهم مزبور تعين شد - و پس ازان بعنايت علم رايت مباهات بر افراشت - و سال دوم همراه خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب خانجهان لودي نامزد گشت و سال سيوم باضافهٔ پانصد سوار و مرحمت نقاره بلند آوازه گرديده باتفاق راو رتن هاڈا (كه با چند منصبداران ديگر جهت انسداد راه مفسدان بتوقف در باسم مضاف بالاگهات (۳) (۴) صوبهٔ برار ملك تلنگانه مامور بود) كمر همت بست - و پستر از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار لواى كامراني علم ساخت - سال چهارم بصوبه دارى مستقر الخلافه و صيانت قلعهٔ آن دامن رسوخ بر كمر عقيدت زد - سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهرونج (۳) نسخهٔ [ب ج] بتوقف پرگنهٔ باسم (۴) نسخهٔ [ا] مضاف صوبهٔ برار ٭

بشرف آستان‌بوس رسانید - او در صف دست چپ بجای خود رفته ایستاد - و صلابت خان جانب دست راست - چون پس از نماز شام پادشاه فرمان بنام یکی از نوئینان بدست خود می نوشت صلابت خان برای کارے از ایوان فرود آمده با کسے گرم سخن بود - او جمدهر کشیده دویده در حالت غفلت تحت سینهٔ او فرو برد - ازانجا که جانب دل بود بمجرد آن کارش باتمام گرائید - چون شایسته برنائی بود و بیمن تربیت خاقان بنده پرور مستعد خدمات بزرگ پادشاه برحسن خدمت و صدق ارادت و حداثت سن او تاسف بسیار فرمود - و محمد مراد پسرش که چهار ساله بود بمنصب پانصدي صد سوار سربلندي یافت - و تا سال سیوم بپایهٔ هزاري صد سوار رسیده سال دوم عالمگیري بخطاب التفات خان سرفراز گشته سال ششم بمنصب هزار و پانصدي صد و پنجاه سوار و سال نهم باضافهٔ یکصد سوار لوای ترقي برافراخت *

* صفدر خان خواجه قاسم * (۲)

سید اتائي ست - گویند ابتدا از ملازمان دنگل نشین عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بوده - پس ازان در ایام شاهزادگي برکاب شاهجهاني پیوسته در مدت فترات بدوام خدمت جا در دل شاهزاده بهم‌رسانید - پس از اورنگ نشیني

(۲) نسخهٔ [ب] صفدر خان سید اتائي ست *

و خدمت قوربيگي از تغير سردار خان سر بلند گرديد - و چون سال ششم پدرش بعالم بقا خراميد شاهزاده محمد اورنگ زيب بر طبق حكم پدر رفته جعفر خان پسر كلان خان متوفى را با برادرانش برداشته به پيشگاه سلطاني آورد - او بعنايت خلعت و اضافهٔ منصب نوازش يافت - سال هشتم باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب دو هزاري هشتصد سوار افتخار اندوخت - و پهتر بخطاب صلابت خان بلند آوازه گرديد سال يازدهم پانصدي دو صد سوار بر پايهٔ او افزوده دو هزار و پانصدي هزار سوار منصب او قرار گرفت - و سال دوازدهم از خدمت قوربيگي معزول گرديده بتعلقهٔ بخشيگري دوم از تغير تربيت خان و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار سوار درجهٔ اعتلا پيمود - و سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و علم و نقاره سرفرازي يافته رايت بلند رتبگي برافراخت *

و در همين سال سلخ جمادي الاول مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري بزخم جمدهر راو امر سنگهه پسر راجه گجسنگهه جهان فاني را پدرود نمود - مجملا حقيقتش اينكه راو مزبور چندے بنابر بيماري از باريابي اعلى حضرت محروم بود - پس از افاقه چون بدربار آمد صلابت خان در خلوتخانهٔ منزل سلطان داراشكوه (كه پادشاه درانجا تشريف داشتند)

که بعد وفات پدر باضافهٔ منصب کام دل اندوخت - و پس
ازان ببخشیگری احدیان مباهي شد - سال هشتم ازان معزول
گردید - سال دوازدهم بمنصب هزاري ذات چهار صد سوار
رایت اعتبار افراخت - و بهتر بخطاب مرحمت خان چهرهٔ
افتخار افروخت - سال نوزدهم برای مهمانداري خسرو پور
نذرمحمد خان والي بلخ [که عزیمت آمدن حضور در اوائل (که
کابل معسکر فیروزي بود) داشت] تعین یافت - سال بیستم
باضافهٔ پانصدي چهار صد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - چهارمین
پسرش بهرام - که احوالش در ترجمهٔ بهره مند خان میر بخشي
مرقوم گشته - گویند صادق خان خلیق و متواضع بود - و با
همه کس آئین صلح مي سپرد - حتا مهابت خان (که دشمن
این سلسله بود) از مدارا شعاري او را از خود میدانست
باسپ خوب خیلی شوق داشت - و از جنس عراقي بسیار
فراهم آورده بود - اما غیر حاضري سپاه بهر بهانه وضع مي کرد
ازین جهت پیش آن مردم مطعون بود *

(۲)

* صلابت خان روشن ضمیر *

پسر دوم صادق خان میر بخشي ست - سال پنجم (۳) جلوس
فردوس آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري دویست سوار

---

(۲) نسخهٔ [ب] صلابت خان پسر دوم (۳) نسخهٔ [ب ج] پنجم
فردوس آشیاني *

(که چندے غبار فتنه دران حدود بلند کرده بود) بعواطف سلطاني اميدوار ساخته بحضور آورد - و باستشفاع نور جهان بيگم صفح جرائم او صورت بست - و چون در اوان مراجعت از کشمير واقعهٔ ناگزير جنت مکاني رو داد و يمين الدوله بمقتضاى وقت داور بخش پسر خسرو را بسلطنت برداشت صادق خان (که نسبت بشاهجهان نفاق مي ورزيد) از مآل کار خود خائف شده التجا بيمين‌الدوله آورد - او هرسه شاهزاده را از نور جهان بيگم برگرفته سپرد صادق خان نمود - که خدمت اينها وسيلهٔ رستگارئ خود انديشد - و سال اول جلوس فردوس‌آشياني همراه شاهزادها آمده دولت بار يافت - و ببحالئ منصب سابق (که چهار هزاري چهار هزار سوار و علم و نقاره بود) مشمول مرحمت شد - و چون پيشتر بخشيگري بارادت خان مقرر شده بود و باز حسب‌الالتماس يمين الدوله ارادت خان بتعلقهٔ وزارت سربلند شد صادق خان ببحالئ تعلقهٔ بخشيگري و عطاى قلمدان مرصع آب رفته بجو آورد - و سال ششم نهم ربيع الاول سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجري برحمت ايزدي پيوست - پادشاه از راه قدر شناسي شاهزاده محمد اورنگ زيب را براى تسلئ پسرانش فرستاد - چهار پسر داشت ار شد آنها جعفر خان است - دومين روشن ضمير صلابت خان (که احوال هردو عليحده ترقيم پذيرفته - سيومين عبد الرحمن

(۱۰۰۵) هزار و پنج هجري در شاهپور پاسهال مسافر ملک بقا گشت - دهول‌پور بیست کروهی آگره وطن گرفته سرا و عمارت و مقبرهٔ عالي بنا نهاده دیهات کرد و نواحی آن آباد ساخت پسر کلانش زاهد خان - که ذکر او جدا تحریر یافته - و دیگر پسرانش دوست محمد و یار محمد - که در عهد اکبري بمناصب مناسب امتیاز داشتند - تا عهد شاهجهان کسے از اینها نماند - لیکن صادق محمد خان بائیجي مدتها در دهول پور مي‌بود - درگذشت *

* صادق خان میربخشي *

پسر آقا طاهر وصلي تخلص بن محمد شریف هروي و برادر زادهٔ و خویش اعتماد الدوله طهراني ست - چندے همراه پدر بفوجداری نواح پنجاب گذرانیدهٔ در عهد جهانگیري بمنصب درخور سر بلندي یافت - سال هشتم جلوس بخطاب خاني مورد نوازش شد - و سال نهم بتعلقهٔ بخشیگري و از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار لوای ناموري افراشت و سال دهم باضافهٔ دوصد سوار امتیاز اندوخت - و باضافهای متواتره بمنصب عمدهٔ مرتقي گشت - سال هیزدهم حکومت صوبهٔ پنجاب نیز بنام او قرار گرفته بضبط کوهستان شمالي دستوري پذیرفت - و پس از انتظام یافتن کارهای آن نواح با کومکیان خود بملازمت پادشاهي پیوست - و جگت سنگهه را

میان صادق محمد خان و شهباز خان همان صحبتها رو داد و از دیرین کینه بنکوهش یکدیگر کشید - اگرچه در سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم احمد نگر را گرد گرفتند و قلعه نشینان از کم آذوقي و بےاتفاقي نیروی تحصن نداشتند اما از دوئي و بے پروائی امرا چاند بي بي باستحکام کوشید - و آخر کار بسست پیمانها آشتي نموده برخاستند - شاهزاده با امرا راه سپر برار گشت - و صادق محمد خان پاسبانی سرحد بر خود گرفته در مهکر بنگاه ساخت *

در سر آغاز سال چهل و یکم بمنصب پنجهزاري سر برافراخت و در همین سال بر سر اوز خان (که شورش افزائي داشت) فوجے فرستاده برشکست - و غنیمت فراوان اندوخت - چون خداوند خان دکني جمعے از امرای دکن با خود متفق ساخته نخوت مي فروخت صادق محمد خان بآهنگ پیکار برآمده چپقلشهای مردانه نمود - و او تاب نیاورده بسیارے را بکشتن داده هزیمت ورزید - و چون شاهزاده از یتاق داری برار لختے را پرداخته شش کروهي بالاپور سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجري سال چهل و یکم طرح معموره انداخته بشاهپور موسوم گردانید و خانخانان و میرزا شاهرخ طلب حضور شدند سپاه آرائي و ملک آبادي بے شرکت غیرے بصادق محمد خان تعلق گرفت - در آغاز سال چهل و دوم سنه

بعهدهٔ خود گیرد دیگرے ببهار برگردد - در سال سیم صادق محمد خان بر ذمهٔ خود گرفت - و در همین سال بے طلب برسم ایلغار بحضور رسید - و بار نیافت - و چون شهباز خان بحکم والا از بهار ببنگاله برگردید صادق محمد خان بحضور رسیده حکومت ملتان یافت - چون روشانیان تیراه را (که کوهستانے ست غربی پشاور سي و دو کروه طول و دوازده عرض بنگاه افریدي و اورکزئي) پناه گاه خود ساخته شورش افزودند صادق محمد خان در سال سي و سیوم بمالش آنها تعین گشت - و به نیروی شجاعت و حسن تدبیر آن قوم مرز نشین را نوعے ایل ساخت که متعهد روانی راه خیبر شده ملا ابراهیم را (که جلاله او را بجای پدر مي‌شمرد) بدست آوردند - جلاله را اعتماد بر آنها نمانده آوارهٔ توران دیار گردید - چون زین خان کوکه (که سواد و بجور را اخترے انتظام داده) بحضور شتافت صادق محمد خان در همین سال از تیراه بفرمان پذیر ساختن باقي سرکشان آن نواحي مامور گردید - و در سال سي و هشتم (که شاهزاده سلطان مراد از مالوه بایالت گجرات نامزد گشت) چون از اسمعیل قلي خان امر وکالت شاهزاده بشایستگي سرانجام نمي گرفت صادق محمد خان باتالیقي رخصت یافت - و در سال چهلم (که شاهزاده بتسخیر دکن مامور شد - و شاهرخ میرزا با شهباز خان و خانخانان کومکي گشت)

برخی امکنهٔ عمده را از دستبرد آنها محفوظ نگاهداشت و در سال بیست و هفتم با خبیطه (که از گم نامان الوس مغول در سپاه بدخشیان بسر مي برد - و بهمراهی معصوم خان کابلي در شورش فتنه افزائي کارهای نمایان کرده نامی بمردانگي بر آورد - و از بنگاله ببهار آمده برعیت آزاري دست بر کشاد) صادق محمد خان در پتنه جنگ کرده غالب آمد - و سرش بریده بحضور فرستاد - و چون وزیرخان در مقابل قتلوی کررانی (که بر اردیسه چیرگي یافته) در حدود بردوان برنشست و بدستان سرائی او کار پیش نمیرفت در سال بیست و نهم صادق محمد خان بدو پیوسته کاربند معامله داني (۲) گردید قتلو را پای شکیب از جا شده باردیسه گام برگرفت - و امرا تکامشي نمودند - و او بآسیمه سري درآمده پیغام مصالحه نمود - و برادر زادهٔ خود را با فیلان گزیده روانهٔ حضور ساخت امرا اردیسه باو باز گذاشتند - صادق محمد خان باقطاع خود پتنه باز گردید - و چون شهباز خان بناکامي از ملک بهاتي برگشت - و تیولداران بهار بکومک تعین بنگاله شدند میان او و شهباز خان صحبت در نگرفت - ازانجا (که یک کار بدو سردار مخالف منتج برهمي ست) خواجه سلیمان نامي از حضور نامزد شد - که هر که ازین دو سردار کار آن ولایت

---

(۲) با معامله راني باشد *

جدا نساخته بهمگي همت فرمان پذیر گردد - او چندے نشیب
و فراز روزگار پیموده سال بیستم بدرگاه پادشاهي رو آورد - و صدہ
فیل برسم جرمانه گذرانیده مورد عنایت شد - و بحراست
ولایت گدهه از تغیر راي سرجن اختصاص [illegible] *
در سال بیست و دوم صادق محمد خان با امرای دیگر
به تنبیه راجه مدهکر (که ثروت صوري و مکنت ظاهري
و مستحکمی جا و افزونی گروه تهور گزین را سرمایهٔ نخوت
ساخته از شاهراه اطاعت قدم بیرون مي گذاشت) تعین شد
چون از حدود نرور گذشت داستان اندرز درمیان نهاد
آن شوریده سر بسرانجام جنگل بري پرداخته متصل اندچهه
با فوجے گران بکارزار پیوست - جنگے عظیم بمیان آمد - هورل راو (۲)
پسرش بعدم شتافته خود زخمي بدر زد - صادق محمد خان از
وفور کاردانی رخت اقامت دران حدود انداخت - ناگزیر
بعجز گرائیده سال بیست و سیوم باتفاق خان مذکور بملازمت
عرش آشیاني رسید - پس ازان اقطاع صادق محمد خان
بولایت شرقي قرار گرفت *
چون مظفر خان را روزگار بدست اهل خلاف سپري گشت
و بیشتر بنگاله و بهار را شورش پژوهان برگرفتند صادق محمد
خان بافزونی اخلاص و نیروی همت درست آویزشها نموده

---

(۲) نسخهٔ [ج] هوالکر راو *

* حرف الصاد *

* صادق محمد خان هروي *

پسر محمد باقر هروي ست - وزير قرا خان ترکمان حاکم خراسان بود - که با شاه طهماسپ بغي ورزيده - در بدايت حال (که وارد هند گشت) نوکر بيرام خان شده خدمت رکابداري يافت - و از رشادتے که داشت در مدت کمے بمنصب پادشاهي افتخار اندوخت - پس از فوت بيرام خان ترقي کرده بپايۀ امارت بر آمد - هنگامے (که بعد فتح پتنه عرش آشياني کشتي سواره علم معاودت بجونپور افراخت) صادق خان مامور شد که اردو را از راه خشکي بگذرهای مناسب عبور داده بآهستگي بيارد - اتفاقا لال خان نام فيل خاصه در گذر چوسا فرو رفت - و ظاهر شد که صادق خان احتياطے در گذراندن بجا نيارد - جاگيرش ضبط و از مجرا ممنوع بولايت تتهه (۲) بر آوردند - تا گزين فيلے (که بدل آن فيل تواند شد) نيارد بکورنش سر افراز نگردد - في الحقيقت تعليم خدمت شناسي بود - که در کار پادشاهان خرد را از بزرگ

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهته •

صلابت جنگ نموده نزدیک رسید او بودن خود را پیش
صلابت جنگ مصلحت ندیده از کارها پهلو تهي کرده کمر
عزیمت بسمت صوبهٔ متعلقهٔ خود بربست - و هنگامی (که
آصف جاه مذکور بملاحظهٔ حرکات غیر مربوط صلابت جنگ
ازو جدائي گزیده بنابر اخذ پیشکشات جانب راجبندري
مضاف حیدر آباد نهضت نمود) باز خود را نزد صلابت جنگ
رسانیده بدستور سابق محیط مقدمات گشت - ازانجا (که
آمدني محالات بکمي گرائید - و طلب سپاه بیش از بیش
افزود) رفقای غرض آلود (که هریک بنفع خود نظر مي دوخت)
بندوبست متعذر دانسته کناره گرفتند - و پس ازان (که صوبه‌داري
دکن بآصف جاه مذکور تعلق گرفت) چندے سررشتهٔ ظاهرداري
از کف رها کرده اندیشهای چند در چند بخاطر راه داد - چون
کارے پیش نرفت و اکثر محالات صوبهٔ بیجاپور بتصرف
مرهته و حیدر علي خان نامي (که احوالش جداگانه بزبان
قلم گذشته) در آمد در حالت تحریر بر بعضے محالات سرکار
امتیاز گدهه عرف ادوني و فیروز گدهه رایچور قناعت دارد
وپنج دار و مریز مي گذراند *

پس از رسیدن نور الدین خان دران نواح سکھجیون فوجی را فرستاد - که شعاب جبال را مضبوط کرده بمدافعه قیام نمایند درانیان بعد از حرب و ضرب بسیار غالب آمدند - و کشامره را از شعاب جبال بر داشته بسیارے را سر مشق تیغ جلادت ساختند - و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند - سکھجیون باجمعی که همراه بودند صف‌آرا گردید - و حسب المقدور دست و پای زد - آخر کشامره تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافتند و سکھجیون با اهل و عیال دستگیر گردید - شاه درانی بعد فتح نور الدین خان را به نیابت کشمیر مامور ساخت *

* شجاع الملک امیر الامرا * (۲)

پنجمین پسر نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او (۳) میر محمد شریف - در حین حیات پدر بخانی و خطاب بسالت جنگ بهادر مباهی گردید - و در عمل صلابت جنگ بصوبه داری بیجاپور نامزد شد - و پس از چندے پیش برادر خود صلابت جنگ آمده بانضمام وکالت مطلقه دخیل مهمات خانگی او گشت - و چون سال (۱۱۷۲) هزار و یکصد و هفتاد و دو هجری نظام الدوله آصف جاه بنابر علاقهٔ ولیعهدی (که از سابق بنام او مقرر بود) از برار ارادهٔ ملاقات

---

(۲) نسخهٔ [ب] شجاع الملک بهادر بسالت جنگ (۳) نسخهٔ [ب ج] اصلی او محمد شریف *

فرستاده بود - چون شاه دراني در سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري عبد الله خان ایشک آقاسي را از کابل براى تسخیر کشمیر روانه کرد و او کشمیر را از صوبه دار جانب عالمگیر ثاني انتزاع نمود عبد الله خان عرف خواجه کیچک (۲) را با فوجے از افاغنه نائب گذاشت دیواني را بسکجیون مقرر کرد - و خود برگشت - بعد از چندے سکجیون سردار افاغنه را کشت - و خواجه کیچک را اول قید کرد - سپس از کشمیر بر آورد - و از عالمگیر ثاني بوساطت عماد الملک وزیر قدرے زر فرستاده فرمان صوبه داري بنام خود طلبید - و خطبه و سکه بنام عالمگیر ثاني کرد - و تمام صوبه را چه خالصه و چه جاگیرات منصبداران ضبط نمود مشار الیه خوش‌روی متصف باوصاف شایسته قریب الاسلام بود جمیع مزارات بزرگان و باغات کشمیر را ترمیم نمود - و هر روز بعد فراغ از دیوان دو صد کس مسلمین را روبروی خود الوان اطعمه مي‌خوراند - و در هر ماهے دوازدهم و یازدهم طعام نیاز پخته بمردم تقسیم مي‌نمود - و وارد و صادر را چه درویش و چه غیر آن درخور حال هرکس مراعاتے مي کرد و در هر هفته یکبار مشاعره مقرر کرده بود - جمیع شعراى کشمیر حاضر میشدند - در آخر مجلس شیرینی مي‌کشید *

(۲) در [اکثر نسخه] کیچک *

و شاه درانی راه کابل و قندهار گرفت - سیوم سنه (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجری - و چهارم سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجری - هر دو بار با معین الملک جنگ واقع شده - نوبت اخیر معین‌الملک ملاقات کرده به نیابت شاه در لاهور ماند - پنجم سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجری - بشاه جهان آباد رسیده با عالمگیر ثانی ملاقات نمود و دختر عزالدین برادر عالمگیر ثانی بعقد تیمور شاه پسر خود در آورد - و به تنبیه سورجمل جات همت گماشت - و بحدوث وبا گام مراجعت برداشت - دران هنگام دختر فردوس آرامگاه را با خود در سلک نکاح کشید - ششم در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری - دران نوبت دتا سندهیه را قتل ساخت - و در سکندره چهاونی کرد - و در سال دیگر سداسیو راو عرف بهاو را با فوج بسیار ته تیغ آورد - و بقندهار برگشت هفتم در سنه (۱۱۷۵) هزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری دران بار قوم سکهه را تنبیه بواقعی رسانید - و نورالدین خان درانی را (که از بنی اعمام اشرف‌الوزرا شاه ولی خان است) بر سر سکجیون صوبه‌دار کشمیر تعین کرد *

سکجیون از قوم کتهری باشندهٔ کابل است - در ابتدا متصدی اشرف‌الوزرا شاه ولی خان وزیر شاه درانی بود یک‌مرتبه شاه درانی او را برای وصول زر از کابل نزد معین الملک

آن صوبه شریک ساخت - سال (۱۱۸۸) یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري بمعاونت آنها بر سر حافظ رحمت خان روهله (که از رفقای علي محمد خان روهله بود - و پس از فوت او پارهٔ از محالات متصرفهٔ او در قبضهٔ اقتدار خود داشته سر سرداري مي‌افراخت) رفته ته تیغ درآورد و همان سال بنابر عروض بیماریهای گوناگون از تماشاگاه هستي دیده درپوشید - پسر او (که در اوان تحریر بجای او در صوبهٔ اوده اسمی) میرزا اماني (۲) نام دارد - بخطاب آصف الدوله مخاطب - اما اهل فرنگ شریک غالب اند *

چون بتقریب شجاع الدوله نام احمد شاه دراني بزبان قلم گذشت تحریر پارهٔ از احوال او ناگزیر خامهٔ حقائق نویس گردید - گویند در اصل از رفقای نادرشاه بود - و در سلک یساولان او منسلک - آخرها منک‌باشي هم گشته - پس از شنقار شدن نادرشاه در قندهار و کابل علم اقتدار بر افراخت و سکه و خطبه بنام خود نمود - هفت بار بهندوستان آمد - اول اواخر سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري همراه نادرشاه - دوم سنه (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري - که احمد شاه پادشاهزاده با امرا بمقابله شتافت و دران نبرد قمر الدین خان بگولهٔ اجل نقد هستي درباخت

(۲) نسخهٔ [ج] میرزا ماني *

عمل نشین پادشاهي گردید - و سال (۱۱۷۵) هزار و یکصد و هفتاد و پنج هجري الویهٔ ظفر طراز از دریای جمنا گذشته نواح کالپي و قلعهٔ جهانسي از کسان مرهته برآمد - درین سال نامبرده بعنایت خلعت وزارت و مالای مروارید و قلمدان مرصع علم بلند رتبگي برافراشت - پیشتر همراه پادشاه عزیمت صوبهٔ بنگاله نمود - و از فوج اهل فرنگ (که دران نواح دست تسلط یافته بودند) شکست یافت - و پادشاه با کلاه پوشان ملاقات نمود - و شجاع الدوله بالهٔآباد رفته باجتماع جمعیت پرداخت - و نوبت دوم در نواح بکسر بمقابلهٔ اهل فرنگ پرداخت - و این بار هم شکست فاحش یافته اسباب بغارت داد - ناچار او پناه بحافظ رحمت خان برد او انواع خفت بحالش رسانید - و نظر بمال باقي مانده داشت - آخر تا دریای گنگ متصل فرخ آباد آمده بار برسر احمد خان بنگش انداخت - او هم پهلو تهي کرد - نوبت سیوم باتفاق عماد الملک بهادر و ملهار راو هولکر کمر عزیمت بجدال آنها چست بست - آنها فوج قلیلی رو برو فرستادند جنگ سهلی بمیان آمد - هولکر جانب کالپي و عماد الملک در تعلقهٔ جات شتافتند - لهذا با کلاه پوشان بدر صلح زده بنام وزارت قانع بود - و سالی چند بامداد اهل فرنگ به بندوبست صوبجات خود پرداخت - و آنها را در آمدنی

درین ضمن (که احمد آمد شاه درانی زبان‌زد شد - و دتا سندهیه روبروی او کشته گردید - و شاه درانی در سکندره چهاونی کرد) نامبرده باستصواب نجیب خان بعد استحکام عهد و پیمان با ده هزار سوار رفته شاه را دید - و در جنگ با سدا سیو بهاو (۲) تردداتِ شایسته بتقدیم رسانیده مورد تحسین گشت - و شاه وقت مراجعت بوطن سلطنت هندوستان بنام سلطان عالی گهر (که درین ایام مسند جهانبانی بوجود فائض الجود او رونق دارد - و بخطاب شاه عالم بهادر بالسنهٔ که ومه مشتهر) و وزارت بشجاع الدوله قرار داد - نامبرده بصوبهٔ اودهه رسیده عرضه داشت متضمن استدعای معاودت به پیشگاه شاه عالم بهادر (که بعد فوت پدر عالی قدر عزیز الدین پادشاه عالمگیر ثانی در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری مابین صوبهٔ بهار و بنگاله دیهیم خلافت را بجلوس خود آراسته بود) ارسال داشت - و خود تا دریای کرم ناسا باستقبال شتافته احراز ملازمت نمود - و چون موکب خسروانی اواخر سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری در سواد جاجمیو رسیده چهاونی نمود محالات انتر بید (که عبارت از اماکن واقعه مابین دریای گنگا و جمنا ست - و از ده سال کم و بیش در تصرف مرهته بود) -

---

(۲) نسخهٔ [ج] سدا شیو بهاو ٭

بتفصیلے (که در احوالش نگارش یافته) فوج برسر تعلقهٔ او
(۲)
برد - و نامبرده از لکهنؤ برآمده تا میدان ساندي و پالي
(که سرحد صوبهٔ اوده است) پیش آمد - و جنگ سهلے
بمیان آمده بوساطت سعدالله خان پسر علي محمد خان
روهله بر پنج لک روپیه قدرے نقد و تتمه بوعده انفصال یافت
و در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجري حسب
استدعای نجیب خان روهله و دیگر افاغنه (که پرگنات صوبهٔ
دار الخلافه آن طرف گنگا متعلق بآنها بود - و مرهته بنابر
اشکال عبور گنگا گذر نمي‌توانست نمود - و در سنه (۱۱۷۱) هزار
و یکصد و هفتاد و یک هجري دتا سندهیه بندوبست نواحئ
دار الخلافه نموده اول از آب جمنا گذشته نجیب خان را
(۳)
در سکرتال محصور نمود - و بعد انقضای برسات گوبند پندت
را با بیست هزار سوار از تهاکر دواره که متصل کوه است
از گنگا گذرانیده برای تالان تعین کرد) رفته پندت مزبور
را شکست فاحش داد سعد الله خان و دوندي خان و
حافظ رحمت خان (که بنابر رعب فوج مرهته بکوه کمایون
پناه برده بودند) آمده ملحق گشتند - و نجیب خان هم از
صعوبت محاصره نجات اندوخت - ازانجا (که جمعیت مرهته
افزون بود) از مآل اندیشي حرف مصالحت بمیان آورد *

---

(۲) در [بعضی نسخه] مالي (۳) در [بعضی نسخه] شکرتال *

اقبال خاندوران بدستگیري برخاست - و در عهد محمد شاه پادشاه از بارگاه جهانباني باضافهٔ نمایان و فوجداري هانسي حصار (که از قدیم الایام مفسده زار زور طلب است - و بانقلابات سلطنت غیرعملي محض شده بود) کامروا گردانید - خان شهامت نشان درخستن و بستن متمردان و قتل و اسر سرتابان آن ناحیه کمر سعي چست بر بست - مشهور است که او تمام تصور را در حصار بکشتن داد - بسیارے از خویشان همقوم او در جنگ گدهي و زد و خورد روز و شب بکار آمدند اما قسمے نقش او نشست و رعب او در دلها جا کرد که در سوالف ایام کمتر نشان دهند - و چون از ضبط و ربط آن ولایت وا پرداخت بحضور رسیده بیمن اعانت آن نوئین جوانمرد بمنصب شش هزاري و پالکي جهالردار مرتقي والا پایهٔ اعتبار گشت - و در جنگ نادر شاه برفاقت آن نامآور ناموس پرست مردانه جان بر افشاند - پسرانش بمنصب عمده و جاگیرهای خوب در حالت تحریر کامیاب جمعیت اند *

* شجاع الدوله بهادر *

پور ابو المنصور خان - نام اصلي او میرزا جلال الدین حیدر است - پس از فوت پدر بحالي نظم صوبهٔ اوده و الهآباد امتیاز اندوخته بندوبست آنجا چنانچه باید نمود - و در سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجري عماد الملک

برخواند. نقاره نواخته راه قصور گرفت - نخست دلیر جنگ مالش او برسگالید - و پستر ببدانجامی آن پی برده خود را باز داشت - و پیچ و تابے خورده بعرفان (۲) بدر برد *

اتفاقا میر جمله (که بپای عتاب محمد فرخ سیر پادشاه در آمده بلاهور اخراج یافته بود) بعد چندے طلب حضور گشت - چون بر جرأت و جسارت خان مزبور مطلع شده بود بخواهش نزد خود خوانده بدار الخلافه همراه آورد - و وقت ملازمت در پیشگاه خلافت زیاده بر انچه بایست در بارهٔ او گفت اما درین مرتبه صحبتش بپادشاه در نگرفت - اعتبار و اعزاز نیافت - فتح البابي بخان مذکور هم روی نیارد - و پس ازان قطب الملک بنظر توجه تفقد فرمود - و بنوازش منصب معتبر برنواخته بآوردن خزانهٔ بنگاله تعین کرد - همان ایام حسین خان خویشگي کشته شد - بعد ایصال خزانه پرتو التفات و رعایت برحالش نتافت - کارش بفقر و فاقه کشید دران وقت هم رفقا را متفرق نکرد - چون امیر الامرا کشته شد بار دیگر قطب الملک بگرم جوشي و عطای زر نقد مستمال ساخت - و بعد ازان (که معاملهٔ او فزوني شد) از خاندوران (که رکن رکین سلطنت گردیده) بنابر قتل عیسي خان منج (که بتوسل او اشتهار داشت) خائف بود - از شگرفي تائید و رسائي

---

(۲) نسخهٔ [ب] بعرقان *

بپای فرار راه هزیمت سر کردند - عیسی خان از شتاب زدگی بدجاوي کرد - و تیز راند - هردو سرداز بیکدیگر در افتادند اگرچه از شمشیر آن بوني (که شهداد خان بدست گرفت) انگشتانش از کار رفت اما بتیر جگر دوز افغانان (که در حواضی فیل ردیف خان مذکور بودند) آن نخوت‌کیش نقد جان در باخت - سرش بریدند - و لشکرش را تالان زدند - و چون شهداد خان بسبب جراحت خویش و تیمار زخم رسیدگان تیز پائي ننمود پس از هفته برکوت او (که موطن و مسکن این قوم بدین نام شهرت دارد) شتافت - درین فرصت غارتگران اطراف (که هم ازان طایفه اند) بر اندوختهای او ریخته نقد را بردند جنس بدست مشار الیه افتاد - پارهٔ بلاهور فرستاد - و تتمه بوطن روانه کرد - دلیر جنگ برآشفته جریده طلبداشت و بپرس و جوی اموال مقتول درآورد - او ببهانهٔ تاراج از خود پی سپر میکرد - کار بتعین محافظان کشید - او هم در مضافات حویلی دارا شکوه فرورکش کرد - از فاقه کشي و بے چیزی بقالان هرکرا دستش رسید بدستبرد بباد میرفت هرچند دلیر جنگ کار تازیها (٢) نمود و زهرچشم نگارش کرد اصلا بازوی همت او بسمتي نگرائید - و پای ثباتش از جای درنیامد - تا آنکه فوج خود را از تعلقه و جمعے را از وطن

---

(٢) نسخهٔ [ب] کارشها ٭

خان ... شمس خان در فوجداری جمو مصدر کار بود چون خان مذکور بدست کروی مقهور کشته شد او تا رسیدن حاکم دیگر دست و پای بحرکت آورده طرفی بر بست - و سرمایه اندوخت - و دران وقت (که عبد الصمد خان دلیر جنگ بصاحب صوبگی لاهور تعین گردید) بکم جمعیتی از عیسی خان منج (که در عرض راه سر خود سري مي افراشت) توهمی داشت - او خود را از قصبهٔ قصور باشارهٔ ملهم غیبي و تیهیر بخت بیدار با جوقی نمایان بروقت رسانید - و بموافقت و همرهي لوازم خدمت و یکجهتي بتقدیم آورد - پس ازان بفوجداری لکهي جنگل بپایهٔ شهرت و ناموري برآمد *

و چون دلیر جنگ از جانب عیسی خان منج (که در مابین رودبار ستلج و آب بیاه باتا و لاغیري مي‌گذرانید - و اطراف و جوانب آن را بقهر و جبر فرو گرفته بود) دل بري داشت بعد از مهم کروی مخذول او را بفوجداری دوآبه و مالش آن بیدادگر کمیل نمود - شهداد خان در فراهم آوردن سپاه تیز دستي بکار برده چون سیاهی فالیز بهم آمد از بےزري و کم مایگي (که مبادا سنگ تفرقه دران جمعیت افتد) گرم و گیرا شتافته متصل تهاره عرصهٔ کارزار بر آراست - و چون آن بومي بمیدان نبرد درآمد رمي سهام و ضرب صمصام را رونق دیگر بخشید - زر بندهای نوگرد آمدهٔ شهداد خان

شتافته بجنگ پیوست - و زد و خورد بمیان آمده نامبرده
زخم برداشته دستگیر خصم گردید - و بهمان جراحتها مطابق
سنه (١١٥٠) هزار و یکصد و پنجاه هجري بگلشن بقا
خرامید - صرف طعام بسیار داشت - هر روز از خاصهٔ خود
خوانهای مقرري نوبت بنوبت بجماعه‌داران مي فرستاد
سوای آن بدو صد کس از مردم وطن او (که در رفاقت بودند)
خوراک دو وقته بضابطهٔ اهل پورب (که عبارت از دیار شرقی
شاهجهان آباد است) مقرر بود - پسرانش غلام محي‌الدین
شجاعت خان - که بسرور جنگ مخاطب است - و اشرف خان
و اعظم خان و معظم خان - جاگیر قلیل از پرگنهٔ بهر معال
ارث یافته بنوکري مي پردازند *

* شهداد خان خویشگي *

عبد الرحیم نام - برزهٔ شمس خان است - که در فوجداری
دوآبهٔ تتهه (٢) با سکهان (که دران هنگام هرکه از سران و سرداران
دو چار آنها شد دستخوش تاراج و غارت گشت) بمرات
و مرات عرصهٔ نبرد بر آراست - و هر مرتبه فیروزجنگ آمد
و آخر سر در سر آن کرد - مشار الیه مرد بے مایه و کم روزگار
بود - نام و نشانے نداشت - در عهد خلد منزل منصب
پانصدي و خطاب شهداد خاني یافته بهمراهی قطب الدین

(٢) نسخهٔ [ا ج] دوآبهٔ بهته *

و نقاره بلند آوازه گردیده بخطاب شجاعت خان بلند نامي اندوخت - و بتقرر پرگنهٔ بیر و برخی دیهات فتح آباد دهارور صوبهٔ خجسته بنیاد و حویلی پاتهري صوبهٔ برار و سرکار بیجاگده کهرکون صوبهٔ خاندیس عز امتیاز پذیرفت - و پس ازان (که بیر و غیره محالات بجاگیر راجه سلطان جي (۲) قرار یافت) او جاگیردار بالاپور و غیره محالات برار گردید - و رفته رفته بمنصب پنج هزاري و خطاب بهادري چهرهٔ عزت برافروخت - بعد فوت عضد الدوله در سنه (۱۱۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه هجري به نیابت صوبهداري برار لوای ترقي بر افراخت - ضبط و ربط عملداري خوب داشت - مکاسداران مرهته سرحساب بودند و چون دیوان خود را قید نموده بود بتحریک او مقاهیر بمنازعت برخاستند - رگهوجي بهونسله فوج فراهم آورده بر سر ایلچپور آمد *

گویند خان مذکور دیوان لسان الغیب را همواره روبروی خود داشتی - و برای امور عظیمه بطریق تفاول کتاب مزبور را میدید - این مرتبه در جواب فال برآمد *　　* ع *

* ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد *

قرار داد که خود از شهر بر آمده بر سر مقهوران باید رفت تا حاصل (۳) مصراع مذکور متوجه او باشد - بچهار کروهی بلده

---

(۲) نسخهٔ [ا] سلطانجي (۳) نسخهٔ [ج] حال مصراع *

در ایامی (که پادشاه بر کالکالهٔ دکن مقامات داشت) بمنصب
چهار صدي و بخشیگري و داروغگی عدالت بندر سورت به تیول
دران حدود افتخار اندوخت - و گاهی بفوجداری نیاپورهٔ
دهاتیا سرکار سورت و لختی بتعلقه داری بیرم گانو و چندے
بفوجداری سرکار سورت گجرات مفتخر بوده از اصل و اضافه
بمنصب هفتصدي و خطاب شاه علي خان ناموري پذیرفت
و در وقت جهاندار شاه بجهت آنکه نزد محمد فرخ سیر
شتافته بود از منصب و جاگیر افتاد - سال اول جلوس محمد
فرخ سیر ببحالی منصب معزز شده بفوجداری مندسور
مالوه معین گشت - سال دوم محمد شاهي چون نظام الملک
آصف جاه از مالوه ارادهٔ دکن تصمیم نمود بدلدهی او
پرداخته با شیخ نور الله برادر خردش در رفاقت خود
برگرفت - او بداروغگی توپ خانهٔ سرکار آن نوئین بلند قدر
و برادرش بداروغگی احشام سرمایهٔ اعتبار اندوختند - و در
جنگ سید دلاور علي خان و عالم علي خان مصدر ترددات
شایان گردید - در مصاف اخیر چون کار براینها تنگ شد
برسم بهادران جانفشان پیاده پا گشته دقیقهٔ از زد و خورد
مهمل نگذاشتند - شیخ نور الله دران نبرد مردآزما بکار آمد
و شیخ محمد شاه مجروح گشته از کار باز ماند - پس ازین
نامبرده بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای علم

قسمے درست نشست که هیچ گاه لغزش نیافت - پسر نداشت دهقان زادهٔ را بفرزندي برگرفته - بخاطر داشت او بمنصب عمده و خطاب نظرعلي خان نامے بر آورد - و پس از فوت او با قوم مرهته جنگ بے تدبیرانه کرده منهزم گردیده سرمایه در باخت - صبیهٔ شجاعت خان بدست معصوم بیگ پور کاظم بیگ بود - که در ایام صوبه‌داری حیدر قلي خان نیابت احمد آباد و خطاب شجاعت خان یافته - و برادر دوم او رستم علي خان - متصدی بندر سورت شده - و برادر سیومین ابراهیم قلي خان خطاب داشت - هرسه در وقت نظامت معزالدوله حامد خان بهادر بقتل رسیدند *

* شجاعت خان بهادر *

محمد شاه نام از شیخ زادهای فاروقي ست - نسبش بشیخ فریدالدین شکر گنج منتهي مي شود - وطنش جونپور صوبهٔ آله آباد - نام جدش غلام محمد خان - که در عهد فردوس آشیاني بمنصب و خطاب خاني سرفراز شده بفوجداری حاجي پور مضاف بهار مي پرداخت - و در جنگ شجاع برکاب عالمگیر پادشاه بکار آمد - پدرش شیخ عبدالکریم خان منصب یافته ابتدا بفوجداری متهرا و پس ازان بفوجداری گوالیار نامور شد - سپس فوجدار کره مانکپور صوبهٔ آله‌آباد گردیده با راجپوتان آن نواح جنگ نموده بقتل رسید - نامبرده

سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از صوبهٔ مذکور نهضت نموده
بصوبهٔ مالوه آمده با برادر مذکور ملحق گردید و پس از جنگ
مهاراجه جسونت سنگهه و مصاف اول دارا شکوه به نیرنگسازی
چرخ دوار محبوس گشت نامبرده بصوبهٔ تعیناتی خود
شتافت - سال دوم جلوس خلد مکان (که دارا شکوه بگجرات
رسیده جمعیت فراهم آورد) اورا خطاب قزلباش خان داده
همراه گرفت - او پس از فرار گزیدن دارا شکوه بملازمت
خلد مکان پیوسته خلعت عنایت و رخصت صوبهٔ احمدآباد
بدستور قدیم یافت - و مدتها دران صوبه بسر برد - چون
کار طلبی او در خاطر پادشاه جا گرفت رفته رفته بخطاب
کار طلب خان و تفویض متصدي‌گری بندر سورت اعتبار
برگرفت - سال بیست و ششم ازانجا معزول شده بفوجداری
احمد آباد سرمایهٔ امتیاز اندوخت - پس ازان بصوبه‌داری
احمد آباد و خطاب شجاعت خان نامور گشته سال چهلم
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار درجهٔ
اعتلا پیموده سال چهل و پنجم مطابق سنه (۱۱۱۲)
هزار و یکصد و دوازده هجري بعالم باقي خرامید - باکثر
اخلاق کریمه متصف بود - و طرفه اقبال داشت - از کم پایگي
بنهایت مراتب دولت غایبانه عروج نمود - و نقش راستي
و درستي و سپاهیگري و عملداری او در خاطر پادشاهي

یا دو هزار اشیای موم (۲) (که هریکے دو مني و سه مني بوده)
پیشکش کرد - و اعتذار کرد که غایبانهٔ آقا ست - زیاده برین
جرأت نمي‌تواند شد - و معلوم شد که برای ذخیرهٔ این موم
چاهها کنده نگاهداشته‌اند - و در تابستان آبے سر مي دهند
که بگداز نرود - ازینجا قیاس دیگر اسباب باید کرد - صبیهٔ
شاهنواز خان پسر عبد الرحیم خانخانان بحکم جهانگیري
در عقد ازدواجش بود - اما اولادش از بطن سراري و غیره
بودند - از پسرانش عقیدت خان است - ابوطالب نام - که
سال دوم عالمگیري چون پدرش بنظم دکن مامور گردید او
بحراست دولت آباد اختصاص گرفت - و زود درگذشت - دیگر
ابو الفتح خان - که در شبخون سیوا بهونسله بکار آمد - و هرکه
نامے تحصیل (۳) نمود درین جرائد مرقوم است - از دخترهایش
یکے بازدواج روح الله خان اول درآمده - و دیگرے با ذوالفقار
خان نصرت جنگ عقد بیوگاني داشت *

* شجاعت خان محمد بیگ ترکمان *

در جرگهٔ منصبداران کومکي صوبهٔ گجرات انسلاک داشت
با سلطان مراد بخش در ایامے (که بنظم صوبهٔ مذکور
مامور بود) ساز موافقت کوفته بپایهٔ روشناسي شاهزاده
افتخار اندوخت - و چون شاهزادهٔ مذکور حسب اشارهٔ برادر

(۲) در [بعضي نسخه] آسیای موم (۳) نسخهٔ [ج] تحصیل نامے نمود *

و شریف بکار می برد - و گلبانگ جود و احسانش آفاق را محیط گشته - آثار خیر از قبیل رباط و مسجد و جسر (که لکها بصرف آن رفته) در چار دانگ هندوستان بسیار یادگار پیوسته بے نوایان و عجزهٔ دور دست از بذل (۲) و نوال او بهره مند بودند - معهذا اموالے (که پس از فوتش داخل سرکار پادشاهي شد) از حیطهٔ قیاس بیرون است - با آنکه مکرر جنس اعلی ازان (از طلا آلات و نقره) بصرف حوائج پادشاهي درآمده هنوز در قلعهٔ آگره حجرها مقفل افتاده است *

از کثرت اسباب و عروض (۳) کارخانهای او غریب حکایات مسموع شده - از معتبرے استماع افتاده که هنگامے در شکار عالمگیری موم مطلوب شد - عمال خالصه و پرگنات نواح (که فرمایش بنام آنها رفته بود) بعذر موسم برشکال یک قلم نایاب بقلم آوردند - خانسامان بعرض رسانید - موم هیچ جا بهم نمي رسد - مگر در کارخانهٔ امیر الامرا (که در دهلي ست) ذخیرهٔ موم شنیده میشود - حکم شد که بقدر ضرورت عاریت بگیرند - چون بمتصدی امیرالامرا ابلاغ فرمان شد استیذان آقا که در بنگاله بود بدیر مي کشید - و ایستادگي مقدور نبود - ناچار دو صد من موم از جانب خود و هزار

---

(۲) در [اکثر نسخه] بذل نوال او (۳) در [بعضی نسخه] عرض *

مقابل آن مي‌گذاشتند - خشک شده قطره قطره آب ازو
مي‌چکید - و صندوقی بوده که از یک طرف آن فیل و یکطرف
بز بسته بودند - فیل نتوانست کشید - بز آن صندوق را
با فیل کشیده مي برد - امیرالامرا بعطای عصای خاصهٔ
سنگ یشم (که در دست پادشاهي بود) با دیگر عنایات
خسرواني نوازش یافت - و حکم شد که آن سرآمد نوئینان
والامرتبت تا در غسلخانه پالکي سواره مي آمده باشد
و بعد نوبت شاه عالم بهادر نوبت بنوازد - و در همین
سال بصوبه داری اکبرآباد دستوري یافت - و در آخر سال
بیست و دوم از تغیر شاهزاده محمد اعظم (که حسب الحکم
برسم ایلغار روانهٔ حضور شده) بصوبه داری بنگاله سرفراز گردید
و پس از چند سال دیگر بصاحب صوبگی مستقر الخلافهٔ
آگره اختصاص گرفت - و تا انجام حیات مستعلر به نیک نامي
بسر برده در سر آغاز سي و هشتم سنه (۱۱۰۵)
یکهزار و یکصد و پنج هجري بدار بقا ارتحال نمود *

امیرے بدین محاسن اخلاق و محامد شمائل در نوئینان
قریب العهد دیگرے نگذشته - با این همه مواد مجد و بزرگي
(که در ذات او فراهم آمده و اگر عشرے ازان در دیگرے
سر میزد کله گوشهٔ نخوت بر فلک برین مي سود) او
در کمال حلم و ملائمت تواضع و حسن سلوک با وضیع

دلها بيوقع مي نمود معاتب پادشاهي گشته صوبه‌داري دکن
بپادشاهزاده محمد معظم تفويض يافت - و او به بندوبست
ولايت بنگاله (که در همان ايام ميرجمله ناظم آنجا
در گذشته بود) مامور گرديد - و چون ضلالت منشان ولايت
رخنگ (که در افواه و السنه بقوم مگهه مشهور اند) از بدگوهري
هنگام انتهاز فرصت بسرحد بنگاله آمده سکنهٔ بعضی مواضع
سر راه را عرضهٔ انتهاب مي ساختند امير الامرا کشايش قلعهٔ
چاتگام را (که سرحد آن ولايت است) موجب سد طريق
دست اندازي آن گروه شقاوت پژوه دانسته کمر همت
بتمشيت اين مهم بر بست - و بزرگ اميد خان خلف
خويش را با فوجی رخصت نمود - و او پس از تلاش
و کوشش نمايان در آخر سال هشتم (۲) آن حصن متين را بدست
آورده باسلام آباد موسوم گردانيد *

امير الامرا مدت مديد بضبط و ربط ممالک فسيحهٔ
بنگاله پرداخته در سال بيستم (که نظم آنصوبه باعظم خان
کوکه مفوض گرديد) آن عمدة الملک احرام ملازمت بسده
در سال بيست و يکم ادراک شرف ملازمت نموده پيشکش
سي لک روپيه نقد و چهار لک روپيه جواهر با ديگر اجناس
از نظر گذرانيد - از جملهٔ تحائف آن آئينهٔ بوده که ترنز

(۲) در [اکثر نسخه] سنه هشتم *

که مرهته را بر اسپ نگاه نمي‌داشتند قضا را در سر آغاز سال ششم جمعے از پیادهای این طایفه بتقریب کتخدائی یکے از کوتوال دستک دو صد نفر مرهته گرفته وقت شب بعنوان شادي دف زنان بشهر درآمدند - و روز دیگر جوقے را بشهرت مردم غنیم (که از تهانه دستگیر کرده ایم) دستها بسته سیلي‌زنان آوردند - شبے دیگر آن ضلالت کیشان بوقت دو پهر شب عقب محل سرا که باورچیخانه بود خود را رسانیده هرکرا بیدار یافتند بتیغ تیز در گذرانیده دریچهٔ (که بگل و خشت مسدود بود) وا کردند - برخے خواصان محل از آواز بیل و کلنگ آگاه شده بامیر الامرا خبر رسانیدند - او گفت که چون ایام صیام است عمله و فعلهٔ باورچیخانه برای طعام شب‌خور برخاسته باشند - و چون این خبر سمت تکرار یافت امیرالامرا سراسیمه تیر و کمان و برچهي در دست گرفته برخاست یکے ازان شوریده سران شمشیرے حواله کرد - بدست امیرالامرا رسید - و انگشت سبابه جدا شد - و ابو الفتح خان پسر نوجوانش دران زد و خورد دستبردے کرده کشته گردید اهل محل امیر الامرا را کشیده یکسو بردند - و از شور و غوغا مردم بیرون دویده کار آن ناتمامان را باتمام رسانیدند - و چون این معني ناشي از غفلت آن عمدة الملک و محمول بر بے خبری او بود و در عالم عملداري در نظرها سبک و در

و تواتر تقاطر امطار شب و روز بتوپ و تفنگ هنگامهٔ جنگ و پیکار گرم بود - آخرالامر نقبی را (که ببرج مقابل مورچال امیرالامرا رسیده بود) بباروت انباشته آتش دادند - آن برج از هم پاشیده اجزایش مانند خیل کبوتران رمیده بهوا اوج گرفت - عساکر فیروزی (که آمادهٔ یورش بودند) سپر حفظ آلهی برسر کشیده یکدفعه بر قلعه دویدند - و چون دران آویزش و ستیز روز بآخر رسید مجاهدان عار فرار بر خود نه پسندیده شب در پای قلعه قدم جلادت فشرده بسر بردند - و بدمیدن صبح یورش دیگر نموده بشهربند در آمده بقهر و صولت هیزدهم ذي الحجه سال سیوم مسخر ساختند - بقیة السیف بحصار ارک پناه برده چون ضبط آن از حیز قدرت خویش بیرون دیدند امان خواسته برآمدند - قلعهٔ مذکور بحکم پادشاهي باسلام آباد موسوم گردید *

پس ازانکه ولایت سیوا پی سپر عساکر منصوره گردید و آن نیرنگ‌ساز حیله گر بدرهای دشوار گذار خزید امیرالامرا بقصبهٔ پونا طرح اقامت ریخته در حویلیٔ ساختهٔ سیوا فرود آمد - درین ایام آن پر فن سراپا مکیدت بفکر شبخون افتاده جمعی را بدان کار برگماشت - چون دران وقت تقید بود (که چه در لشکر و چه در شهر بدون دستک و پروانگي کسی را نمي گذاشتند که درآید) و همچنین قدغن بود

پدر و جد او بود) بلند آوازه گردانیدند - و در همین ایام
از تغیر پادشاهزاده محمد معظم بصوبه داری دکن اختصاص
یافت - امیرالامرا پس از وصول بولایت مذکور بیست و پنجم
جمادی الاول این سال سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري
بدفع سیوای مزور محتال و انتزاع حصون ولایتش (که بسبب
انقلاب حکومت بیجاپور و کشتن افضل خان عمدهٔ عادل شاهیه
اکثر بنادر و قلاع متصرف شده برروی دریا سنگ راه مترددین
بیت الله گشته - و در تاخت و تاراج مملکت پادشاهي دقیقهٔ
فرو نمي‌گذاشت) از اورنگ آباد برآمده هرجا مردم او بجنگ
پیش مي آمدند سزای واجبي داده جابجا محالات متعلقه‌اش را
تهانه نشین مي ساخت - و این ابتدای مهم مرهته است
وچون برشکال رسیده بود چند روزے در قصبهٔ پونا گذرانیده
تسخیر قلعهٔ چاکنه را (که از قلاع متینهٔ کوکن نظام شاهیه بود
و بنابر اختلال احوال عادلشاهیه سیوا بران دست تملک
یافته) ازان رو که متصل بولایت پادشاهي واقع شده انتزاعش
از مقدمات ضروریهٔ آن مهم دانسته پیش نهاد عزیمت ساخت *

و چون بپای حصار مذکور رسید اطراف و نواحي را بنظر
احتیاط در آورده بتقسیم مورچالها پرداخت - و در جاهائی (که
مناسب بساختن دمدمه و حفر نقب بود) همت برگماشت
و پنجاه و شش روز با وصف دوام بارش ابرهای طوفان بار

در معارک هیجا شمشیرهای نمایان زده بودند) از جای رفت - و بسیارے راه بیوفائي و هزیمت سپردند - و باطراف و جوانب این خبر وحشت افزا چنین شیوع یافت که شاه شجاع عالمگیر پادشاه را بدست آورده عازم اکبرآباد است و بمرتبهٔ تواتر گرفت که این اراجیف و اکاذیب را امیرالامرا بر راستي حمل کرده مضطرب گردید - و دست و پا گم کرده بدان فکر افتاد که بجانب دکن بدر زند - و از آسیمه سري بفاضل خان خانسامان (که هنوز بخدمت‌گذاری اعلی حضرت قیام داشت) حقوق آصفجاهي را بیادش داده ملتجي گشت که از جناب اعلی حضرت استشفاع جرائم او نماید - آن خردمند کارشناس بتسلي و تسکین کوشیده گفت - که تا صبح صبر و سکون باید ورزید - که شاید ازان طرف خبرے (که اعتماد را شاید) برسد - و پس ازان ظاهر گشت که عالمگیر شاه کوه‌تحمل شیر تهور با معدودے شجاع را رهگرای هزیمت ساخته علم فیروزي افراخت - و پس ازین فتح خدا داد (که الویهٔ عالمگیری بظاهر مستقر الخلافه رسیده بجانب اجمیر بعزم محاربهٔ داراشکوه باهتزاز آمد) امیرالامرا را ملتزم رکاب ساختند و بعد جلوس ثاني سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري سال دوم عالمگیري بوالا امتیاز نواختن نوبت در حضور (که این نوازش بزرگ در عهد شاهجهاني و جهانگیري مخصوص

بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه نوازش نموده بخطاب اميرالامرائي بلند نامي بخشيدند و محالي (كه دو كرور دام جمع آن بود) برسم انعام مرحمت شد - و چون سليمان شكوه نخستين پور دارا شكوه از ديار شرقيه برگشته باستماع شكست پدر ازان روی آب گنگ بسمت هردوار شتافته ميخواست از راه سهارن پور بپنجاب رفته بپدر ملحق گردد اميرالامرا تعين شد - كه بكفايت مهم او پردازد • آن حادثه زدهٔ روزگار از صولت لشكر منصوره سر آوارگي بكوهستان سري نگر كشيده بزميندار آنجا پناه برد اميرالامرا از كنار گنگ برخاسته حسب الحكم بمستقر الخلافة اكبرآباد معاودت نموده در خدمت پادشاهزاده محمد سلطان بنظم مهمات آن صوبه قيام ورزيد - و چون سلطان محمد بطريق منقلا بجانب شاه شجاع لوای نهضت برافراخت تنظيم امور آن مركز خلافت باميرالامرا باز گرديد - چون در جنگ شجاع راجه جسونت (۲) از بد سگالي و تيره باطني باراده برهمزني و كارشكني آخر شبی (كه فردای آن صف آرائي و كارزار اتفاق افتاد) با ساير راجپوتيه از ركاب عالمگيري فرار گزيده راه آگره پيش گرفت اين آشوب طوفان زای يك محشر تفرقه بر مردم ريخت - كه پای ثبات كهنه سپاهيها (كه بارها

(۲) نسخهٔ [ب] جسونت سنگهه *

روز سیوم بعد گفت و شنود بسیار عزم ملازمت پدر بزرگوار از خاطر عالمگیری سر برزد - و بدین نیت شگرف از باغ دهره سوار شد - ازانجا (که مشیت ازلي بخلاف آن متعلق شده بود) خانجهان و شیخ میر (٢) از پس رسیده معروض داشتند - که تصمیم این اراده از تجویز عقل مصلحت بین بعید است - هرگاه ملازمان سرکار قلعه را بضبط خود آورده و اعلی حضرت را کل سر رشته از اختیار رفته بے باعث ضروري در جائیکه مظنهٔ خطر باشد رفتن چه ضرور *

درین اثنا (که خلد مکان گوش بر سخنان دولت سگالان داشته متردد بود) باهردل (٣) چیله رسید - و فرمانے که اعلی حضرت بخط خود بدارا شکوه نوشته از روی اعتماد بدو حواله نموده بود (که خود بعنوان سبکروی بشاهجهان آباد نزد دارا شکوه رسانیده جواب بیارد) آورده گذرانید - مضمون آنکه او لشکرها فراهم آورده در دهلي ثبات قدم ورزد - ما درینجا مهم را فیصل مي فرمائیم - لهذا رای خانجهان جایزهٔ استحسان یافته عزیمت ملازمت سمت انقلاب پذیرفت و باقتضای مصلحت الوبهٔ عالمگیري بتعاقب دارا شکوه از آگره سمت دهلي باهتزاز آمد - در منزلگاه متهرا خانجهان را (که بسبب عتاب مذکور از منصب و جاگیر معزول شده بود)

---

(٢) نسخهٔ [ج] شیخ کبیر (٣) نسخهٔ [ا] ناهردل *

از قید رهانیدند - و باز صوابدید حال را که ازو استفسار کردند او باز همان ممانعت را اعاده کرد - و ظاهر است که درین وقت حرکت چه فائده می‌کرد - معهذا اعلی حضرت پیشخانه بر آوردند - اما چون کار از دست رفته بود اگر خود هم بر می‌آمدند سودمند نمی افتاد *

بالجمله خانجهان در باغ نور منزل بتلثیم عتبهٔ عالمگیري چهره افروز طالع گردید - بعد از تکرار پیغام بوساطت فاضل خان خانسامان از جانب اعلی حضرت بپادشاهزادهٔ ظفر نصیب محمد اورنگ زیب و آمدن بیگم صاحبه نزد برادر عزیز القدر و گزارش پیغام پدر بزرگوار [که ولایت پنجاب با مملکتی (که بدان ضلع واقع شده) بدارا شکوه و گجرات بدستور سابق بمراد بخش اختصاص می‌یابد - و دکن بسلطان محمد نخستین خلف شما تعلق گیرد - و بمنصب والای ولایت عهد و خطاب بلند اقبالي و اختیار کل ممالک محروسه ماورای ولایت مقسومهٔ مذکوره بشما ارزاني گردد - باید که احراز سعادت ملازمت نموده در استرضای خاطر اقدس کوشید] جناب عالمگیري از اقبال این معني پهلو تهي کرده گفت - تا انفراغ از مقدمهٔ دارا شکوه رسیدن حضور متعذر بیگم صاحبه قرین حزن و اندوه مراجعت نموده باظهار صورت ماجرا برملالت و سامت خاطر اعلی حضرت افزود - تا آنکه

خانجهان (كه اخلاص و ارادت او بشاهزاده اورنگ زيب شهرے داشت) مباين صلاح وقت دانسته حضور طلب ساخته مهاراجه را بصوبه داري ارجين منصوب كرد - و پس از هزيمت مهاراجه از مقابلۀ عالمگيري چون عزيمت آن شاهزادۀ فتح نصيب بسمت دار الخلافه مسموع اعلى حضرت گرديد راى رزين پادشاهي بران بود كه خود براى مقابله برآيند اغلب كه كار بجنگ و جدال نكشد - چه آنطرف هم بيشتر نوكران پادشاهي اند - يحتمل كه شمشير كشيدن بر روى ولي‌نعمت بخود قرار ندهند - اما دارا شكوه (كه از سهل‌انگاري ميخواست به تنهائي خود مباشر امر قتال شود) اصرار و استبداد ورزيده مجوز برآمدن آنحضرت نمي شد - درين باب مطارحه با خانجهان درميان آمد - او نيز بپاس خاطر دارا شكوه يا بنابر اخلاصے (كه با محمد اورنگ زيب بهادر داشت - و نقش بهبود از صفحۀ احوالش مي خواند) مانع (۲) آمد - و پس از هزيمت دارا شكوه ظاهر شد كه اصلاح همان بود - و آنچه شد بمحض سوء تدبير واقع شد - اعلى حضرت از روى غضب سر عصا بسينۀ خانجهان رسانيده بجهت خيانت مشورت معاتب و مخاطب ساخته بنوشتۀ دارا شكوه و اغواى جمعے از ارباب غرض نظر بند فرموده پس از دو روز

(۲) نسخۀ [۱] مانع شد ٭

دکن حسب التماس میر جمله جهت استخلاص پسر و متعلقانش
و مالش قطب شاه بسبیچ حیدر آباد وجهۀ همت ساخت
شایسته خان با تعیناتیان صوبۀ مالوه بر وفق حکم پادشاهی
بکومک رفته در عین محاصره بخدمت شاهزاده سعادت بار
اندوخت - و پس از انصرام آن مهم سال سیم رخصت شده
بتعلقه رسید - و بالتماس پادشاهزاده در صلۀ حسن خدمت
بمنصب والای شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه
و والا خطاب معتبر خانجهان سر برافراخته محسود اقران
گشت - و چون در همین سال محمد اورنگ زیب بهادر
با عساکر دکن بتنبیه عادلشاهیه مامور گردید بخانجهان
اشاره رفت - که خود را بر سبیل استعجال بدولت آباد
رسانیده تا معاودت جناب شاهی اقامت نماید - و چون در
سال سی و یکم سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجری
عارضۀ حبس بول باعلی حضرت طاری گشته امتداد گرفت
امور جهانبانی و فرمانفرمائی باسرها بشاهزاده ولی عهد
دارا شکوه باز گردید - او از تبه رائی و بد سگالی امرای
کومکی دکن را (که هنوز مقدمۀ بیجاپور بهیچ انجامی
نگرفته بود) طلب حضور نمود - شایسته خان نیز بمالوه
برگشت - چون آن الکه در جوار دکن واقع است درین
هنگام (که مرکوز خاطر دارا شکوه کارهای دیگر بود) بودن

بجر و انکسار ساخت - و چون سال هیزدهم صوبهٔ آله آباد
از تغیر او در تیول دارا شکوه مقرر گشت خان مشار الیه
بصوبه داری مالوه نامور گردید - چون در سال بیستم فرمان
طلب از احمد آباد گجرات بنام شاهزاده محمد اورنگ زیب
بهادر بجهت تفویض ولایت بلخ و بدخشان صدور یافت
نظم آن دیار بخان مذکور قرار گرفت - و چون از شایسته
خان (که بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه
مباهي بود - و سوای آن مبلغ پنج لک روپیه هرسال بجهت
علوفهٔ سه هزار سوار سبندي از خزانهٔ عامرهٔ آنصوبه نقد
بار تنخواه میشد) تنبیه و تادیب متمردان آن سر زمین
چنانچه باید صورت نمي پذیرفت و مکرر این معني از
عرائض او مفهوم شد در آغاز سال بیست و دوم صوبهٔ احمدآباد
به تیول شاهزاده دارا شکوه متعلق گشت - و مجددا حکومت
مالوه بخان مسطور باز گردید - و در سال بیست و سیوم
از تغیر شاهزاده مراد بخش بانتظام مهام هر چهار صوبهٔ دکن
امتیاز یافت - و پس ازان باز بایالت گجرات شتافت - چون
سال بیست و هفتم آنصوبه بمراد بخش مفوض گردید آن
شایستهٔ مراحم ناصیه سای عتبهٔ خلافت گشته سال بیست
و هشتم بدارگي بصوبه‌داری مالوه دستوري یافت - چون سـ
بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب صوبهٔ

بسنگمنیر رسیده پرگنات آن را از تصرف پسرش سیوا و دیگر م..دان برآورده مقاهیر را آوارهٔ دشت فرار ساخت و بهر قلعه فوجے تعین نمود - پس از انفتاح اکثر حصون مشهوره و فراغ از بند و بست آن الکه بجانب جنیر گام سرعت برداشت - چون سیوا از نزد پدر آمده آن قلعه را استحکام داده بآساني تسخیر پذیر نبود شهر جنیر را با محالات متعلقهٔ آن بضبط در آورده معاودت نمود - و در کم مایه فرصتی دو سرکار عمده بجمع دو کرور و شصت لک دام مشتمل بر هفده محال ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانید - در سال دهم خان زمان (که به نیابت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بنظم بالاگهات دکن مي پرداخت) ودیعت حیات سپرده ازانجا [که تعین یکی از اعاظم امرا بجای خان زمان (که در حین غیبت شاهزاده مامور به نیابت و هنگام بودن در دولت آباد بکار و خدمت قیام داشته باشد) ناگزیر مصالح ملکي بود] لهذا شایسته خان باین خدمت معین گشته پیش از شاهزاده (که بجهت طوی کتخدائي بحضور رسیده) رخصت یافت که تا آمدن ایشان نیابة بنظم امور آندیار پردازد - و در سال دوازدهم از تغیر عبدالله خان بصاحب صوبگی بهار و پتنه سر برافراخت - خان مزبور سال پانزدهم برسر پرتاب زمیندار پلاؤن(۲) (که از عمده بومیان آندیار بود) فوج کشیده پایمال

(۲) نسخهٔ [ج] بلاول ٭

و او بزمین بوس سدهٔ سلطنت رنگ رفته بر روی آورد

در همین سال بیست و یکم جهانگیری بخطاب شایسته خانی •
ناموری اندوخت - و در سر آغاز جلوس صاحبقران ثانی همراه
پدر از لاهور بآستان خلافت ناصیهٔ سعادت افروخته از اصل
و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار بلند پایگی یافت
آنچه زبان زد مردم است (که شایسته خان روز تولد بمنصب
پنجهزاری سرفراز شده) اصلے شایسته ندارد - و جائی بنظر
هم رسیده . که برعایت پدر و جدش اورا در اوان صبا و طفلی
اول وهله پانصدی منصب عنایت فرمودند - و بهمان ذریعه
اضافهای متواتر یافته در حداثت سن بمنصب عمده اختصاص
گرفت - و در عهد اعلی حضرت بسرداری و سرکردگی تعین گشت
در سال سیوم چون از خطهٔ برهانپور سه فوج سنگین باستیصال
خانجهان و مالش نظام شاهیه متعین گردید سرداری یکی
بنام وی نامزد شد - ازان (که مهمات کل عساکر باعظم خان
صوبهدار دکن مفوض بود) صحبت خان مذکور با وی در نگرفت
طلب حضور گردید *

چون سال نهم ناحیهٔ قلعهٔ دولت آباد مهبط رایات
فردوس آشیانی شد مشار الیه با الهوردي خان و غیره
امرا جهت استخلاص ولایت سنگمنیر و دیگر قلاع متعلقهٔ ان
(که در دست ساهو بهونسله بود) دستوری یافت • خان مذکور

اکثر امرا ر نوئیذان زخمی تیغ زبان او و تشنهٔ خونش بودند و او دست از کنایه و هجو بر نمیداشت حتا در حق خلد مکان گفته و حق نمک و نمک کلام ادا نموده * * بیت *

* بنشسته چنان قوي که بر داشتنش *
* کار دگرے نیست خدا بر دارد *

چون هجو هدایت خان (۲) نمود خان مذکور بمقتضای * * ع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

رباعیئی گفت - که بیت دوم اینست * * بیت *

* فرزند و زن و قبیلهٔ آن کس کش *
* بر خوان جماع نعمت الوان است *

چون بمشار الیه رسید باز نطق نکشید *

* شایسته خان امیر الامرا *

خلف الصدق یمین الدوله آصف خان است - نامش (۳) میرزا ابوطالب - در ایام تسلط و تغلب مهابت خان او نیز با پدر بقیدش درآمد - چون روزگار نیرنگ ساز آن بے باک را از حضور آواره کرد آصف خان را عذر مافات خواسته روانهٔ حضور ساخت - و ابوطالب را بمصلحت آنکه مبادا لشکرے برسر او تعین شود دیگر روزے چند نگهداشته رخصت نمود

(۲) نسخهٔ [ج] هدایت الله خان (۳) در [بعضی نسخه] نامش ابوطالب *

غارتگران شهر و لشکر بخانهای مردم ریختند - کرور در کرور نقد و جنس از کارخانجات ابوالحسن و مال تجار و اسباب امرا دستخوش غارت گشت - عرض و ناموس وضیع و شریف یک قلم پایمال بیداد گردید - بیشتر نوکران او کام ناکام بشاهزاده پیوسته بندگی درگاه پادشاهی اختیار نمودند - دران هنگام و بقولی در مبادی این سانحه شریف الملک نیز بملازمت شاهي استسعاد یافت - و در سواد شولاپور با هردو پسر هدایت‌الله و عنایت الله ناصیه‌سای عتبهٔ خلافت گشته حسب التجویز شاهزاده بمنصب سه هزاري و انعام ده هزار روپیه و دیگر عطای پادشاهانه کامیاب گردید - و در اواخر ایام محاصرهٔ گلکنده منتهای سال سیم بیست و چهارم شعبان سنه (۱۰۹۸) یکهزار و نود و هشت هجري سفر واپسین گزید - پسرانش بعنایت خلاع ماتمي تسلي پذیرفتند - و در همان ایام قرب ارتحالش افتخار خان پسر او (که همشیره زادهٔ ابوالحسن بود) باستلام سدهٔ سلطنت مفتخر گشته بمنصب سه هزاري هزار سوار سرفرازي یافت - هدایت الله (که بهدایت خان مخاطب گشته) خالي از کمال و فراست نبود طبع موزون داشت - بخانه‌ساماني سرکار محمد اعظم شاه درجهٔ اعتبار یافت - گویند نعمت خان میرزا محمد حاجي (۲) که

(۲) در [بعضي نسخه] حاجي - بمعني مهجور کننده ٭

پدر و تولیت مقبرهٔ شاه عبد اللطیف (که در دولت میدان بلدهٔ برهانپور واقع است) کمر خدمت بست - پسرش محمد ناصر خان عرف میان مستی ست - که بنوکری دیگران می‌گذرانید - او هم بآخرت سرا شتافت *

* شریف الملک حیدرآبادی *

یزنهٔ ابوالحسن قطب شاه والی آنجا ست - چون شاهزاده بهادر شاه عالم با خانجهان (۲) و عساکر گران بگوشمال ابو الحسن (که نزد عالمگیر پادشاه بوجوه شتی لازم الاستیصال شده بود) تعین گردید و پس ازان در سال بیست و نهم مکرر جنگهای مردانه و تلاشهای بهادرانه با افواج ابو الحسن اتفاق افتاد همه جا آن جهالت منشان را زده و برداشته در تعاقب او روی عزیمت بجانب حیدرآباد آورد - چون بحوالی معمورهٔ پیوست و محمد ابراهیم سر لشکر او بفوج فیروزي ملحق گردید ابو الحسن خود را باخته اول شب از چار محل (که در همان ایام بدستیاری معمار همت بلندش در کمال رفعت و زینت تاسیس یافته بود) با مردم محل از جواهر و اشرفي و هون آنچه توانست برداشته خود را بقلعهٔ گلکنده کشید رستخیزے عظیم برپا گردید - اعیان و اکابر دست زن و فرزند گرفته پا پیاده سر بقلعه گذاشتند - ناگهان بدمیدن صبح

---

(۲) نسخهٔ [ج] با خانخانان *

مضاف مالوه گردن اعتبار بر افراخت - سال هفتم حسب الحکم بحضور آمده دولت ملازمت دریافت - و در همان سال از انتقال میر باقر خان بفوجداری چکلهٔ سهرند نامزد گردید بعد تر بقلعه‌داری آسیر مضاف صوبهٔ خجسته بنیاد قرار یافته سال بیستم (که سیوا بهونسله مردم خود را بکمند بالای قلعه گذرانید) او خبردار شده در آمدها را بقتل رسانید - و مدتها باستقلال درانجا ماند - سال بیست و نهم مطابق سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجری از تنگنای هستي برآمد - پس ازو خلفش ابو الخیر خان به تعلقهٔ مزبور سرفراز گردید - سال سي و سیوم بحراست قلعهٔ راجگدهه (۲) امتیاز اندوخت - چون فوج مرهته رفته پیغام خالي نمودن قلعه فرستادند او مرعوب گشته امان درخواست نموده با عیال و اسباب ضروري برآمد - مرهته قول و قرار پس پشت افگنده هرچه یافتند مال خود دانسته گرفتند - و چون این ماجرا بعرض رسید از منصب بر طرف شده سزاول شدید تعین گردید که روانهٔ مکه سازد - هرچند مادرش سعي بسیار نمود و حکم باز داشتن از عزیمت مزبور حاصل نموده روانه ساخت لیکن تا رسیدن حکم به بندر سورت او سوار جهاز گشته بود - و پس از معاودت از مکهٔ مشرفه باز مورد عواطف گشته بخطاب

---

(۲) نسخهٔ [ج] بحفاظت ، و در [بعض نسخه] بحصانت ه

گشت - ازانجا (که صوبهٔ مالوه دربست بتصرف مرهته درآمد) نمي خواستند که احدے از منتسبان سلطنت دران ولايت تمکن داشته باشد - ملهار هولکر بانتزاع حصار دهار (که از آثار راجه بهوج مشهور است) کمر همت چست بست - و بمحاصرهٔ روزے چند نقبها بديوار قلعه رسانيد - آن بيچارها بقدر ميسور دست و پاي ممانعت و مقاومت بحرکت آوردند - چون کومک بيرون مفقود ديدند ناچار باشقيا قلعه سپرده براجه جيسنگهه سوائي پيوستند - آخر صحبتها برار نيامد - برخاسته بحضور رفتند - کسے باحوال آنها نپرداخت *

* شيخ عبدالعزيز خان *

از متوسلان شيخ عبداللطيف برهانپوري بود - چون محمد اورنگ زيب بهادر را با شيخ مذکور (که بکمال صلاح و تقوی اتصاف داشت) ربط بسيار بل نوعے از اعتقاد متحقق بود شيخ سفارش نامبرده نمود - ازين جهت در زمرهٔ نوکران منسلک گرديد - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه جوهر کار طلبي را بروی روز افگنده بيمت و يک زخم برداشت و بعنايت خلعت و اسپ چهرهٔ عزت بر افروخت - و در ايامے (که خلد مکان بتعاقب دارا شکوه از اکبرآباد سمت شاهجهان‌آباد توجه فرمود) او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و بخطاب خاني و تفويض قلعه داری رايسين

در بودن رکاب ندیده بهمراهی شاهزاده (که بجانب خجسته بنیاد
و برهانپور رخصت یافته بود) بر آمدند - با وصف این هم
پادشاهزاده برسر توجه نیامد - دو سه منزل قطع نشده بود که
خبر ارتحال خلد مکان رسید - بمرحمت و خصوصیت بر نواخته
بروز جنگ با خلد منزل پیش روی فیل پادشاهزاده برادر خرد
جانفشانی نموده دوش همت را از بار نمکخوارگی سبک
گردانید - پس ازان شاهزاده عظیم الشان عمر خان را باعزاز
پیش خود نگهداشت - در آغاز عهد محمد فرخ سیر
بهمراهی نواب نظام الملک فتح جنگ بدکن رفته (۲) بفوجداری
سنگمنیر محال خالصهٔ مقرری صوبهٔ خجسته بنیاد شتافته
بمواخذه و کارش حیدر قلي خان دیوان دکن دل نهاد اقامت
نگشته روانهٔ حضور گردید - و از پیشگاه خلافت بفوجداری
کالا باغ (که از اقطاع مفسده خیز صوبهٔ مالوه است) سرفرازي
یافته بصیادت از فتنه پژوهان را پذیرای اطاعت گردانید
و لختی را (که از صوب سداد و صواب انحراف ورزیده
طریق خطا و سرتابي مي پیمودند) بگو عدم افگند (۳) - در زمان
خاقان آفاق یعني محمد شاه پادشاه بقلعه داري و فوجداري
دهار مامور شد - و چون در گذشت تعلقه بپسرانش مقرر

(۲) نسخهٔ [ب ج] نظام الملک بدکن رفته (۳) نسخهٔ [ا ب] بکوي
عدم افگند ٭

جماعداري بدرجهٔ امارت مرتقي شد - و در خدمت پادشاهزاده
اعتبار تمام داشت - در وقت موعود باجل طبعي در گذشت
پسرانش محمد عمر و محمد عثمان - که تربیت یافتهٔ التفات
شاهي و مغرور ناز خانه زادي بودند - از جوش برنائي و جهالت
سپاه[۲] پیشگي تقدیم بعضے از استادهاي حضور بر طبع آنها
خورده بر شورانید - ناخوشي بیجا نموده بوطن (که سه کروهي
مرهند مشهور بآبادي ملک حیدر است) شتافتند - روزے
چند به بیکاري و عطالت گذرانیده عزیمت بارگاه پادشاهي
(که دران هنگام احمدنگر مضرب خیام سلطاني بود) نمودند
برسر چوکي (که در حوالي اردوی معلی میباشد - و بدون
پروانگي مجيء و ذهاب متعذر است) مدتے ماندند - بپاس
خاطر شاهزاده (که بنازگي از گجرات رسیده بود) کسے بعرض
نمي‌رسانید - از پریشاني کار بیچارها بجان و کارد باستخوان
رسید - قضارا فوج غنیم بنواحي معسکر آواره گشت - و جمعے
از امرای پادشاهي بمالش برآمدند - آن هنگامه جویان گردن
بشمشیر خارنده سبکدستي نمودند - و بتک‌تک پا اشقیا را
بفرار آوردند - و چون از هرکارها بعرض پادشاهي رسید پرتو
عاطفت بر احوال ایشان تافته بملازمت استسعاد یافتند - اما
چون خاطر پادشاهزاده از جانب آنها کینه آما بود صرفهٔ خود

---

(۲) در [بعضی نسخه] و سپاه پیشگي ٭

و سال چهارم ازانجا معزول شده در سلک کومکیان دارالملک
کابل منتظم گردید - و سال ششم بحراست حصار شهر مذکور
مامور شده بین‌الاقران تفوق جست - و مدتها دران سرزمین
گذرانید - گاهی بحراست صوبه سربلند میشد - و گاهی در زمرهٔ
تعیناتیان آنصوبه منتظم می‌گردید - تا سال بیست و چهارم
حیات او مستفاد می شود - نصرت یار خان برادر زادهٔ او
در عهد فردوس آرامگاه به پیش منصبی نامی برآورد - اما
هیچ حاصلی برنداشت *

(۲)
* شمشیرخان ترین *

اعظم شاهي - حسین خان نام داشت - آغاز حال نوکر
دلیر خان داؤدزئي (۳) بوده بمقتر برفاقت داؤد خان تریشي
پیوست - دران هنگام (که صوبه‌داری برهانپور بخان مشار الیه
نامزد گردید) اورا بروائی مهمات آنجا تعین کردند - صاحب
ساز و سامان گشت - چون پیمانهٔ حیات خان مذکور لبریز شد
بنوکری شاهزاده محمد اعظم شاه (که دران وقت صاحب صوبهٔ
ملتان بود) اختصاص یافت - و پس ازان بفوجداری جمو محال
تیول پادشاهزاده مورد امتیاز گردید - و چون در محاق برمشاق
بیجاپور مصدر تلاشهای نمایان شد پس از فتح از پیشگاه
خلافت بخطاب شمشیر خان جبههٔ ناموري برافروخته از پایهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ج] خان اعظم شاهي (۳) در [بعضی نسخه] داوزئي *

خاندوران سید محمود را بدان صوبه کسیل نمود - که قلعهٔ مذکور را به نمایش یا باستیلا ازو بتصرف آرد - درین ضمن (که محمد شجاع حسب قرار داد خلدمکان آمده صوبهٔ بهار را قابض شد) چون پادشاه بتعاقب دارا شکوه بالکهٔ پنجاب متوجه بود مقر خلافت را خالي دیده کام طمع پیش نهاد و چون قلعه‌داران رهتاس و چناده (که از جانب دارا شکوه مقرر بودند) قلاع مذکوره را حسب ایمای او (که بعد فرار نوشته بود) سپرد محمد شجاع نمودند سید قاسم نیز برین اراده اورا مطلع ساخت - و پس از وصول او بالهٔ آباد برآمده ملاقي گردید - و در جنگ با او شریک بوده پس از منهزم شدن پیش از وی خود را بالهٔ آباد (که محمد شجاع برو بحال داشته بود) رسانید - و بعد رسیدن محمد شجاع از پخته کاري قلعهٔ مزبور باو نسپرد - و چون خبر آمد آمد پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان (که بتعاقب شجاع نامزد شده بودند) شنید توسل بخاندوران جسته دادن قلعه را وسیلهٔ استشفاع گردانید - بر طبق حکم خسرواني سال اول جلوس به پیشگاه سلطنت رسیده کسب سعادت آستان بوس نمود - و بعنایت خلعت و منصب سه هزاري هزار سوار و خطاب شهامت خان چهرهٔ اعتبار برافروخت - و سال دوم جلوس بتهانه داري غزنین از تغیر شمشیرخان ترین مقرر گشت

مي دانستند - بعد رسيدن خان مذكور بدان ضلع بجنگ
پيش آمدند - و بعد زد و خورد جمعي جان بکشتن دادند
و بقيه راه فرار گزيده بيشتر در تعاقب بدار البوار پيوستند
نامبرده پس از رسيدن بحضور مورد تحسين و مخاطب
بشجاعت خان گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و
پانصدي دو هزار سوار سرمايهٔ شادکامي حاصل نمود - سال
شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار
و پانصد سوار و عنايت خلعت و جيغهٔ پر خانهٔ سنگ يشم
مرصع و اسپ عربي با ساز طلا ممتاز گشته بمالش افاغنهٔ
طغيان سرشت راه کابل رايت عزيمت بر افراخت - سال
هفدهم چون از گذر آب گذشته باراده عبور از کتل کهربه لشکر
آراست افاغنه که در کمين بودند در تنگي کوه راه برو تنگ
گرفتند - هرچند آويزش سخت رو داد و کوشش بسيار
بتقديم رسانيد اما او در اثناى زد و خورد مطابق سنه
(١٠٨٤) هزار و هشتاد و چهار هجري نقد جان در کار
ولي نعمت در باخت *

* شهامت خان سيد قاسم بارهه *

ابتدا نوکر دارا شکوه بود - و از جانب او در قلعهٔ اله‌آباد
قيام داشته بحکومت آنصوبه مي پرداخت - در ايامي (که
دارا شکوه هزيمت يافته راه پنجاب پيش گرفت) خلد مکان

بپخشیگری احدیان می پرداخت - سال سیوم از تعلقهٔ مذکور
عزل پذیرفته همراه کنور رام سنگهه بتخریب قلعهٔ زمینداری
سري نگر شتافت - سال چهارم بفوجداری میان دو آب از تغیر
عاقل خان کام دل برگرفت - سال ششم بفوجداری نواحی
اکبرآباد بجای همت خان مامور گردید - سال هفتم از انتقال
اعتبار خان بقلعه داری مستقر الخلافه و از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار لوای اعتبار برافراخت
سال نهم بتفویض خدمت آخته بیگي و میر توزکیه از تغیر
ملتفت خان سر تفاخر بلند کرد - سال دهم بخدمت داروغگی
توپخانه از تغیر فدائي خان سر بلند گشته کله گوشهٔ افتخار
کج نهاد - سال دوازدهم باستیصال مفسدان نواحی دارالخلافه
مامور گردیده اسپ با ساز طلا یافت - و سال سیزدهم همراه
فدائي خان (که بانامت گوالیار رخصت گردیده بود) دستوری
پذیرفت - سال پانزدهم (که خروج ستنامیان در ناحیهٔ
میوات بعرصهٔ ظهور آمده) نامبرده با فوج شایسته و سامان
درست به تنبیه آن مردم تعین گردید *

ستنامیان عبارت است از مردمی که گرد آمده بودند
از اراذل و اجلاف و اصناف محترفه - در سال مذکور بدان
سرزمین در نواحی نارنول پای طغیان دراز کرده دست
بغارت قصبات و پرگنات کشادند - گویند خود را زنده جاوید

هزاره و افاغنهٔ آنجا پرداخته بود سال بیست و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و چون رتق و فتق مهمات سلطنت بکف اقتدار خلدمکان درآمد او سال اول جلوس پس ازان (که سعادت خان حارس کابل از دست شیرزاد پسر خود کشته گردید) او بحراست صوبهٔ مزبور مباهي شد - سال چهارم از انتقال راجه راجروپ باز به تهانه داری غزنین سر عزت بر افراخت - و سال دهم حسب الحکم به تنبیه افاغنهٔ روه تعین شده در کشتن و بستن مقاهیر تردد نمایان بظهور آورد - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار دو هزار سوار دواسپه سه‌اسپه تصاعد نمود - و پس از رسیدن محمد امین خان بخشي دران نواح باز مصدر خدمات شایان در جنگ مخذولان مزبور شده بر طبق یرلیغ پادشاهي بتهانه‌داری اوهند تعین یافت *

* شجاعت خان رعد انداز بیگ *

از امرای عهد عالمگیري ست - ابتدا بمنصب در خور و خطاب خاني مباهات اندوخته سال اول جلوس (که پادشاه متوجه مقابلهٔ سلطان شجاع بود) بقلعه داری اکبرآباد از تغیر ذو الفقار خان سرفرازي یافت - و بعد چندے ازانجا معزول گشته در جنگ دوم داراشکوه بفوج قراولي تعین شده بستر

قندهار راهي شده در تسخير قلعهٔ بست مصدر ترددد گرديد
سال پانزدهم باضافهٔ سه صد سوار و سال نوزدهم بافزوني
دو صد سوار تابينانش با ذات مساوي گرديدند - بستر همراه
سلطان مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان شرف رخصت
يافت - و بعد وصول بدانجا باتفاق بهادر خان روهله
بجنگ نذر محمد خان والي بلخ پرداخت سال بيستم
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ
امتياز افروخت *

و چون شاهزاده بگذاشتن حكومت آنصوبه اصرار ورزيده
روانهٔ حضور شد و سعدالله خان بخابر بند و بست آنجا رسيد
و تهانه داري خان آباد باو مفوض نمود حسب تجويز خان
مزبور بافزايش پانصدي پانصد سوار برنواخته آمد - و بستر
بخطاب شمشيرخان ناموري اندوخت - و پس از رسيدن سلطان
اورنگ زيب بهادر دران نواح بحراست شهر بلخ معين شد
سال بيست و دوم بعطاى علم رايت بلند رتبگي برافراشت
و بركاب شاهزادهٔ مذكور بصوب قندهار كمر عزيمت بسته پس از
رسيدن بقلات باشارهٔ شاهزاده بحراست آنجا مقرر گشت - سال
بيست و سيوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
دو هزار و دويست سوار و خدمت تهانه داري غزنين از تغير
سعادت خان از همگنان تفوق جست - و چون از قرار واقع بضبط

محمد اورنگ زیب بهادر بود - که درخور حال او شاهزادهٔ
مذکور تجویز خدمتی خواهد نمود - لهذا بدکن رسیده سال
سي و یکم در جنگ دکنیان ترددات شایان بتقدیم رسانید
بعد از چندے (که فلک توطیهٔ دیگر برانگیخت - و شاهزادهٔ
مذکور عزیمت هندوستان نمود) او از اصل و اضافه بمنصب
سه هزاري دو هزار سوار سرمایهٔ افتخار اندوخت - و در کومکیان
دکن انسلاک یافته در فتح قلعهٔ چاکنه با امیرالامرا شایسته خان
مصدر ترددات شایسته گردید - و روز یورش خود دریده قلعه
را مفتوح ساخت - و بوقت موعود درگذشت - از اولادش
هیچکس رشدے نکرده - نبیسه زادهٔ او متهور (۲) خان بهادر است
که احوالش درین نامه ثبت شده *

* شمشیرخان حیات ترین *

پسر علي خان است که از بندهای روشناس فردوس آشیاني
بود - و در جنگ تتهه جان نثار گشته - پس ازان (که سلطنت
بقبضهٔ اقتدار آن پادشاه درآمد) نام برده سال اول بعطای
خلعت و منصب هزاري پانصد سوار و انعام هفت هزار روپیه
نقد گردن عزت برافراخت - سال سیوم در اوائے (که دکن معسکر
پادشاهي بود) همراه شایسته خان بتخریب تعلقهٔ نظام الملک
دکني تعین گردیده سال یازدهم همراه سعید خان بهادر بصوب

---

(۲) نسخهٔ [ج] تهور خان ٭

بمعصوم خان مهين پسرش بعد واقعهٔ پدرش بمنصب دو هزاري
و مير مسلم مخاطب بسيادت خان پسر دومش بمنصب
هزار و پانصدي چهرهٔ کامیابي بر افروختند - و در سال بیست
و ششم سنه (۱۰۹۴) یکهزار و نود و چهار هجري در بلاد
اورنگ آباد بآزرم بانو صبیهٔ سیادت خان ازدواج پادشاهزاده
محمد کامبخش زیب انعقاد یافت - و در سال بیست و هفتم
سیادت خان بخطاب معظم خان سرفرازي یافته از تغیر مغل خان
قوش‌بیگي گردید - خالي از شورش مزاج نبود *

* شمس الدین خان خویشکي *

پسر کلان نظر بهادر است - سال بیستم جلوس فردوس آشیاني
در حیات پدر بفوجداري دامن کوه کانگره از تغیر مرشد قلي
امتیاز یافت - سال بیست و پنجم چون پدرش فوت نمود
پادشاه او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار
و پانصد سوار برنواخت - و همراه محمد اورنگ زیب بهادر
(که نوبت دوم بمهم قندهار نامزد شده) تعین گردید - سال
بیست و هفتم از تغیر محمد صالح پسر میرزا عیسي ترخان
بفوجداري جوناگده و تیولداري برخي محال آن دستوري یافت
سال سیم چون اورا با برادر خود قطب‌الدین بر سر تیولداري
جوناگده منازعت بهم رسید بقطب‌الدین فوجداري و تیولداري
پتن صوبهٔ گجرات قرار یافته نامبرده را حکم شد که بدکن نزد

باجمير شتافت - چون آن بيحفاظ بد نام كنندهٔ مهاراجگي
ودو نه پيوست ناگزير دارا شكوه از قلعهٔ كدهه چتهلي تا كوهچهٔ
مدار ديوار بست كشيده مورچال بقاعدهٔ پيكار ترتيب داده
در مقابل عالمگير پادشاه بر نشست - و پس از زد و خورد
بيست و نهم جمادي الاخرى سنه (١٠٦٩) هزار و شصت
و نه هجري دلير خان و شيخ مير معاذى درهٔ متصل كوكلاپهاري
(كه در ضبط شاهنواز خان بود) دليرانه قدم گذاشته بشپهٔ
سهام جگر دوز مردم اورا از پيش رو برداشتند - درين هنگام
شاهنواز خان نزد دارا شكوه بود - ازين خبر گرم و گيرا خود را
رسانيده بمدافعه دست و بازو بر كشاد - و در عين جنگ (كه
بر بلندى مورچال قيام داشته بآويزش و پيكار تحريض مي‌نمود)
تيرے بر نافش رسيده كار او تمام ساخت - داراشكوه از كشته شدنش
همت باى داده راه فرار سپرد - خلد مكان بر سابقهٔ نسبت (كه
بآن والا دودمان بود) نعش اورا باحترام برداشته در صحن روضهٔ
معينيه (قدس سره) دفن فرمود - از بدايت حال در تورك و تزئين
و خوش معاشي مي كوشيد - و بگرم اختلاطي و حسن درخور
مي جوشيد - در امور دنياري و تدابير ملكي هم رسائى تمام
داشت - و خود بجزوي و كلي مي پرداخت - و بسيار شيفتهٔ
صيد و شكار بود - و هم دل دادهٔ راگ و نغمه - خوانندهٔ و سازنده
(كه نزد او فراهم آمده بودند) در هيچ سركارے درانوقت نبود

بحوالی احمدآباد رسید شاهنواز خان بنابر ذخیرهٔ خاطر (که از سلوک برهانپور داشت) یا بعدم سامان مقاومت با آنکه می‌توانست بدکن یا بحضور خود را رسانید با کمال دانائی سررشتهٔ همت از کف گذاشته باستقبال او شتافت - و اورا بشهر در آورده در عمارات دولتخانهٔ پادشاهی (که دارا شکوه میخواست برعایت پدر بزرگوار پائین برنشیند) خان مزبور مبالغه از حد برده اورا در جهروکهٔ پادشاهی نشاند - اگرچه مرکوز خاطر آن سرگشتهٔ بادیهٔ ناکامی آن بود (که از راه سلطانپور و نذربار (۲) بدکن شتافته دران ملک لوای اقتدار برافرازد) اخبار ناملائم جنگ شاه شجاع متضمن اسر و هزیمت عالمگیری شنیده و آن اکاذیب را راست پنداشته رفتن آگره و استخلاص اعلی حضرت پیش نهاد همت ساخت - و شاهنواز خان را رفیق و مشیر خود گردانیده باجتماع سپاه اشاره نمود - قریب بیست هزار سوار فراهم آورد *

دریں اثنا متواتر نوشتهای راجه جسونت سنگهه رسید - که نقش بندگی اعلی حضرت بر لوحهٔ دل مرتسم است - زودتر بدین طرف نهضت نمایند - که با سایر راجپوتیه در ملازمت بوده مصدر جانفشانی شوم - ناچار دارا شکوه فسخ عزیمت آگره نموده شاهنواز خان را با همه پسران و خویشان همراه برداشته

(۲) در [بعضی جا] نذربار آمده ه

از رونق افتاد - و فصل و قطع مقدمات صورت نمي گرفت
ازين جهت در سال بيست و سيوم شاهزاده بحضور شتافته
او باز بضبط مالوه مامور شد - و در سال بيست و ششم
بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم
صوبهٔ اوده و جاگيرداري گورکهپور و بهرائچ (۲) معزز و مفتخر
گشت - و چون در اواخر فرمانروائي اعلي‌حضرت شاهزاده محمد
اورنگ زيب بهادر بمهم بيجاپور متوجه گرديد شاهنواز خان
و امراي ديگر از حضور دستوري يافتند - و هنوز کارهای
ماموره بانصرام نگرائيده بود که گرد فکريهای دارا شکوه
غبار آشوب و برهمزدگي بهر جانب و سو برانگيخت - محمد
اورنگ زيب بهادر باقتضای صلاح انديشي با سامان شايان
روانهٔ هندوستان گرديد - شاهنواز خان بحکم عقل مصلحت کيش
در برهانپور مکث نموده از همراهي سر باز زد - شاهزاده او را
از حويلي برآورده در قلعهٔ ارک نظر بند نگاهداشت - تا آنکه
بعد از جنگ داراشکوه و سرير آرائي هندوستان بارسال فرمان
صوبه‌داري گجرات و باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب ششهزاري
ششهزار سوار پايهٔ عزتش برافراخت - و هنوز او دران ولايت
جا گرم نکرده بود که دارا شکوه بنابر تعاقب افواج عالمگيري
از ملتان بتته رفته ازانجا بدان ناحيه سرے کشيد - چون

(۲) نسخهٔ [ب] بهروز ٭

در مجلس حاضر نمي شود) دولت اندوز مواجهه نشده روز
ديگر شايسته پيشكش بنظر در آورد - متاع لكه روپيه شرف
پذيرائي يافت - و در سال پانزدهم صبيهٔ ديگرش بجهت شاهزاده
محمد مراد بخش خواستگاري شد - چون درانوقت شاهنواز خان
بانتظام صوبهٔ اوديسه اشتغال داشت حسب الحكم اهليهٔ مكرمهٔ او
(۲)
نورس بانو بيگم با صبيهٔ مذكور بحضور رسيده مراسم طوى
بجا آوردند - و پس ازان ايالت جونپور بخان مذكور مفوض
گرديد - در سال بيستم بصاحب صوبگي مالوه سر برافراخت *

و چون اسلام خان ناظم دكن بدارالبقا منزل گزيد بنام او
فرمان رفت كه بنابر قرب و جوار بسرعت سريعه خود را
بآن ولايت رسانيده بمحافظت بپردازد - در همان سال بيست
و دوم شاهزاده مراد بخش بايالت چهار صوبهٔ دكن رخصت
يافت - ازانجا (كه آثار فراست و دانائي و نشانهاى بزرگي
و سرداري از چهرهٔ احوال خان مذكور ظاهر و نمايان بود)
اتاليقي و وكالت شاهزاده بدو باز گرديد - ابتدا شاهنواز خان
در نظم اشتات آن مملكت مساعي جميله بكار برده فوجي
بر سر ديوگذهه كشيده مقضي المرام برگشت - اما چون مزاج
شاهزاده بسبب نوجواني و نا تجربگي خود سريها داشت
صحبتها برهم خورد - و ازين نا سازگاري آخر معاملات ملكي

---

(۲) نسخهٔ [ب] نوازش بانو بيگم *

ابو الحسن تربتي باستخلاص ناسک و تربنگ تعین گشت .
و در سال نهم چون از حوالی دولت آباد چهار فوج سنگین
بسرداری امرای عمده بتخریب ملک عادل شاهي و تسخیر
بقیهٔ قلاع نظام الملکي نامزد گردید شاه نواز خان بهمراهی
سید خانجهان بارهه - مامور شده همواره هراولی آن فوج
بدو متعلق بود *

روزے (که مخالف بهیئت مجموعي هجوم آورد) چون
بیشتر جنگ در دکن با چنداول سمت خان مذکور بمبالغه
چنداولي بعهدهٔ خود گرفت - بعد تلاقی فریقین تا یک پهر
(۲)
فیمابین ابواب محاربه مفتوح بود - چون چیرگی غنیم
از حد گذشت سید خانجهان بشاهنواز خان پیوسته اشقیا را
برداشت - دران روز طرفه کارنامها برساخت - و بنابر علو نسب
و والا دودمانی خان مشار الیه بیست و سیوم ذی الحجه
سال دهم جشن ازدواج شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
با صبیهٔ کریمهٔ او منعقد گردید - اعلی حضرت پایان شب جشن
سعیده سوار بخلخانه تشریف فرمود - بحضور اقدس چهار لک
روپیه کابین قرار یافت - طالب کلیم * ع *

۱۰۴۷

* دو گوهر بیک عقد دوران کشیده *

تاریخ یافته - و چون دران شب برسم هندوستان (که پدر عروس

(۲) نسخهٔ [ا] خیرگی *

در ثر گرفته نگاهداشت - خلد مکان را از سنوح این حادثه نظر بدیرین بندگي و ارادت کیشی او خاطر قرین تاسف شد و برطبق حکم در روضهٔ شاه معین الدین (قدس سره) مدفون گردید - پسرانش محتشم خان میر ابراهیم و مکرم خان میر محمد اسحاق - احوال هریک جداگانه درین نامه بنگارش آمده پسر سیوم او میر محمد یعقوب - که آخرها بشمشیر خان مخاطب شد - در برادران خود بافزونی نشهٔ شجاعت امتیاز داشت با مکرم خان برادر خود به تنبیه افاغنهٔ سمت کتل جانوس (٢) دستوري یافت - و سال هیزدهم در جنگ اخیر (که افاغنه غالب مي‌شوند) بجنبش رگ غیرت پای ثبات محکم کرده در عین جواني مردانه شربت ممات چشید *

* شاه نواز خان صفوي *

میرزا بدیع الزمان نام داشت - مشهور بمیرزا دکني رشیدترین پسران میرزا رستم قندهاري ست - در عهد جهانگیري بمعارج دولت و امارت مرتقي گشته بخطاب شاه نواز خاني چهرهٔ کامراني برافروخت - و در صوبهٔ تته و بهار بخدمات پادشاهي میگذرانید - بعد ارتحال جنت مکاني در قضیهٔ شهریار ناکرده کار بآصف جاهي یکتائي ورزیده نیکو پرستاریها بظهور آورد - در سال سیوم صاحب قران ثاني بهمراهی خواجه

(٢) در [بعض نسخه] جانوش *

بود - در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه سرداري طرح دست
راست و در محاربهٔ اول دارا شکوه سرگردگی التمش داشت
هر وقت رخش شجاعت جهانده مصدر ترددات شایان گشت
و در جلدوی اخلاص درست بعنایت خلعت خاص اختصاص
یافت - بستر چون مسموع شد [که سلیمان شکوه مي خواهد
از دریای گنگا و جمنا گذشته بپدر خود (که جانب لاهور
رفته بود) ملحق شود] نامبرده با امرای دیگر جهت سد راه او
تعین شد - و پس از آوارگي او جانب سري‌نگر بحضور
آمده بعد وصول موکب خلد مکان بملتان بتعاقب دارا شکوه
دستوري پذیرفت - و تا تتهه راه تعاقب پیمود - و دارا شکوه
چون از نواح تتهه کوچ کرده داخل ملک گجرات شد
و درین ضمن فرمان معاودت بنام او صدور یافت بسرعت
سریمه خود را بحضور رسانید - و در جنگ دوم دارا شکوه
باز کار فرمائی فوج التمش برای او تعلق گرفت - روز یورش
از سایر عساکر پیش قدمي نموده حملهٔ مردانه بر مورچال
شاه نواز خان صفوي برده زد و خورد رسا بمیان آمد - دران
اثنا گولی تفنگ از کارخانهٔ قضا بر سینه اش خورده مطابق
سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري جان در
راه وفا در داد - میر هاشم نامي از هموطنان او (که در عقب
حوضه نشسته بود) سر رشتهٔ تدبیر از دست نداده نامبرده را

با جملة الملكي سعد الله خان براى انهدام قلعهٔ چيتور شتابيد
سال سيم با معظم خان بصوب دكن نزد سلطان اورنگ زيب
بهادر روانه شد - و درانجا بتقديم نيكو خدمتيها پرداخت
سال سي و يكم حسب الطلب بحضور آمده اعزاز سعادت
ملازمت نموده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
هزار و دويست سوار و خطاب شير خان و تفويض فوجداري
مندسور بر منزلتش افزود - و در جنگ سموگدهه بهمراهي
دارا شكوه اختصاص داشت - چون دارا شكوه هزيمت يافته راه
فرار گزيد او بملازمت خلدمكان پيوسته در جنگ سلطان شجاع
باتفاق ذو الفقار خان محمد بيگ همراه توپخانه پيش پيش
فوج هراول بود *

* شيخ مير خوافي *

سيد صحيح النسب - از نوكران دل سوز ايام شاهزادگي
خلد مكان است - و بحسن تدبير و شيوهٔ شجاعت معروف
سال سيم جلوس فردوس آشياني (كه پادشاهزاده بر طبق
حكم پدر لشكر بر سر والي حيدرآباد كشيد) نامبرده
با شاهزاده محمد سلطان در هراولي بود - در تنبيه خصم
كرده شايسته بظهور آورده بزخم تفنگ مجروح گرديد
و سالي (كه پادشاهزادهٔ مذكور بتقريب عيادت پدر والاقدر
بجانب هندوستان گام همت برداشت) او از مشيران راز دار

گردید - و اورا بفوجداری بیرون اورنگ آباد برگماشت - بعد ازان احوالش دریافت نشده *

(۲)
* شیرخان سید شهاب بارهه *

پسر سید عزت خان جهانگیری ست - تا سال دهم جلوس فردوس آشیانی بمنصب هشتصدي ششصد سوار سرفرازي (۳) داشت - سال سیزدهم باضافهٔ دو صدي کامیاب گردید - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان تعین گشته وقت رخصت بعطای خلعت و اسپ عزامتیاز اندوخته سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت بست - و بعد وصول بدانجا با رستم خان بکومک قلیج خان بصوب بست شتافت و در جنگ قزلباشان ترددِ مردانه بظهور رسانید - سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ششصد سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال بیست و پنجم بعنایت خلعت واسپ با زین نقره افتخار پذیرفته باز بهمراهی شاهزادهٔ مذکور بمهم مسطور گام جرأت پیش نهاد - سال بیست و ششم با سلطان داراشکوه بیساق مزبور دامن جلادت برکمر همت زد سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار رایت شادکامي برافراشت - سال بیست و هشتم

(۲) نسخهٔ [ب] شهباز بارهه (۳) نسخهٔ [ج] ششصدي *

هیزدهم بحضور رسیده جبههٔ ارادت بر آستانهٔ عقیدت گذاشت
ظاهرا در همین سال بفوجداری میوات (٢) مامور گردیده - که
صاحب پادشاه نامه می نویسد - سال نوزدهم حسب الحکم
از میوات آمده باستلام سدهٔ خلافت پرداخته همراه پادشاهزاده
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شد - سال بیستم
از تغیر اهتمام خان حارس غوری گردید - و در انجا بکرات
به تنبیه ازبکان خود سر و المانان بد سیر پرداخته آثار دلیری (٣)
و دلاوری بر روی روز افگند - سال بیست و یکم از غوری
معاودت نموده بحضور رسید - چون فوجداری میوات غایبانه
تغیر شده بود او بعنایت خلعت برخی محالات صوبهٔ برار
در تیول رخصت دکن یافت - سال بیست و هشتم خدمت
حراست قلعهٔ احمد نگر بدو مفوض شد - سال بیست و نهم
ازانجا معزول گردید - سال سیم در رکاب پادشاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر به تنبیه قطب الملک حاکم حیدرآباد
شتافت - و پس از انفصال یافتن معاملات آنجا با برخی
منصبداران که مجموع سه هزار سوار بود بتوقف در سرحد ملک
پادشاهی تا انقضای برسات مامور شد - و پس ازان (که زمانه
طرح دیگر ریخت - و چرخ نیلگون رنگ تازه بر روی کار آورد)
پادشاهزادهٔ مذکور عیادت پدر را تقریب ساخته روانهٔ حضور

---

(٢) در [بعضی نسخه] میوار (٣) نسخهٔ [ج] آثار دلیری برروی روز *

* شاه بیگ خان اوزبک *

در عهد جنت مکانی بمنصب پادشاهی سرافرازی یافته بپایهٔ
هزاری چهار صد سوار رسیده سال اول جلوس فردوس آشیانی
بخطاب خانی نامور گردیده در افواج متعینهٔ تادیب ججهار
سنگهه بندیله بهمراهی عبد الله خان بهادر اختصاص پذیرفته
سال دوم باضافهٔ پانصدی دویست سوار کام دل بر گرفت
سال سیوم بعنایت علم و از اصل و اضافه بمنصب
(۲)
دو هزاری هزار سوار لوای کامیابی برافراخت - پستر
باضافهٔ دویست سوار و سال چهارم بافزونی سه صد سوار
و سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار
سوار و پس ازان باضافهٔ هزاری هزار سوار امتیاز پذیرفت
سال نهم در افواج متعینهٔ تنبیه ساهو بهونسله و تخریب ملک
عادل خانیه بهمراهی خان زمان دستوری یافته سرکردگی جرانغار
داشت - و پس از رسیدن در نواح رایباغ مضاف صوبهٔ بیجاپور
چپقلشهای مردانه از کشتن و بستن و اسیر ساختن ازو بظهور
انجامید - سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری
سه هزار سوار کامران گشته بخدمت قلعه داری جنیر
ناصیهٔ بخت روشن نمود - سال پانزدهم بعنایت نقاره کوس
بلند پایگی زد - پستر بناظم صوبهٔ برار مامور گردید - سال

(۲) نسخهٔ [ب] کامرانی *

از تغیر سیورام کور مامور گردید - و حکم شد که تا رسیدن او
از میمنه ملتفت خان بصیانت آن پردازد - سال بیست و دوم
در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار
دستوری یافته سرکردگی فوج قراول بدو تعلق گرفت - و بعد
رسیدن بدان جا بهمراهی قلیج خان بکشودن بست شتافته
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار
شادکامي اندوخت - و در جنگ قزلباشیه (که با رستم خان
و قلیج خان رو داد) در مثل خود پای ثبات قائم کرده محمد
سعید پسرش با جمعی بکار پادشاهي در آمد - بنابران سال
بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار
و پانصد سوار و عطای علم و نقاره طبل کامراني بر نواخت
سال بیست و پنجم نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مذکور بمهم مسطور
عزیمت نمود - درین ضمن ورود موکب پادشاهي بکابل صورت
بست - نام برده که قلعه داری آنجا داشت شرف ملازمت
دریافته بمرحمت خلعت و جیغهٔ مرصع و اسپ با زین مطلا
و فیل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي سه هزار
سوار و خطاب شجاعت خان بلند آوازه گشت - سال بیست
و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه بتسخیر قلعهٔ قندهار و ازانجا
باتفاق رستم خان بهادر بجانب بست کمر عزیمت بست
بعد ازین روزگارش بکجا انجامید معلوم نیست *

پذیرفته - نام برده سال هفتم جلوس فردوس آشیانی از اصل
و اضافه بمنصب هزاري هشت صد سوار و خطاب شادي خان
سر عزت بر افراخته سال دوازدهم بعنایت خلعت و جیغه
و خنجر مرصع و شمشیر با یراق طلا میناکار و اسپ با زین نقره
امتیاز یافته با جواب نذر محمد خان و ارمغان بقیمت
یک لک روپیه ببلخ روانه شد - و سال چهاردهم ازانجا برگردیده
در حیني (که پادشاه از کشمیر بدار السلطنهٔ لاهور علم معاودت
بر افراشته بود) باستلام عتبهٔ خلافت پرداخته بیست و هفت
اسپ پیشکش گذرانید - پادشاه مورد مرحمت ساخته از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و دویست سوار و حکومت
بهکر از تغیر شاه قلي خان و عطای اسپ نواخت - بعد تر
چون خبر فوت غیرت خان صوبه دار تتهه بعرض رسید او
بعنایت خلعت و شمشیر و اضافهٔ پانصدي پانصد سوار و تفویض
صوبه‌داری صوبهٔ مذکور بلندي‌گرای اوج دولت شد - سال پانزدهم
باضافهٔ سه صد سوار نابیناش با ذات مساوي گردید - سال
نوزدهم همراه پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان
مقرر شد - و چون پادشاهزاده دلنهاد آنحدود نگشته برگشت
و جملة الملکي سعد الله خان به بندوبست آنجا تعین شد
اورا بحراست میمنه با نواحي آن معین نمود - سال بیست
و یکم بمرحمت خلعت و اسپ با زین مطلا و قلعه داری کابل

پستر بخانهٔ خود رفت - و بعد از چند روز بقلعه دار گفته فرستاد - که محمد بیگ نامي از جانب والئ ایران باتفاق شرف الدین (که داروغهٔ عمارت و ذخیرهٔ قلعهٔ بست بود) آمده - چند پیامی دارد - و چهار رقم آورده - قلعه دار مبرک حسن بخشي را فرستاد که آمده را باز گرداند - موصی الیه چون بدروازه رسید دید که محمد بیگ را شادي خان درون دروازه نشانده - و قبچاق خان و جمعي منصبداران نشسته اند لهذا برگشته بقلعه دار کیفیت ظاهر نمود - او لشکر نویس خود را فرستاد که محمد بیگ را همان جا نگاهدارد - و شادي خان و قبچاق خان را پیش او بفرستد - پس از آمدن استفسار کرد که بدون اجازت من درون گرفتن مردم مخالف چه وجه داشت - گفتند چون نوشتهٔ چند آورده بود نادیده برگردانیدن پسندیده نبود - قلعه‌دار خود بر دروازهٔ مزبور آمده رقمها ملاحظه نمود - و بر کیفیت از دست رفتن قلعهٔ بست آگهي یافته وعدهٔ پنجروز کرد - روز پنجم شادي خان بیست و هشتم صفر سنه (١٠٥٦) هزار و پنجاه و شش هجري دروازهٔ ویس قرن را بعلي قلي خان سردار والئ ایران را گذاشت و با قبچاق خان نزد والئ مذکور رفت *

* شجاعت خان شادي بیگ *

پسر جانش بهادر است - که احوالش جداگانه اندراج

شده سال بیست و پنجم دیار خاموشان گزید *

* شادي خان اوزبک *

از منصبداران عهد فردوس آشیاني ست - بتعیناتي قلعهٔ قندهار مامور بود - سال بیست و دوم جلوس مطابق سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري (که والي ایران باراده تسخیر قلعهٔ مذکور رسیده در باغ گنج علي خان فرود آمد) نامبرده از جانب خواص خان قلعه‌دار پادشاهي بمحافظت دروازهٔ ویس قرن مي پرداخت - پس از محاصره چون عرصهٔ زد و خورد بامتداد کشید نامبرده شیوهٔ پاس نمک را خیر باد گفته راه بےغیرتي سپرد - و با مردم مخالف همداستان شده قبچاق خان را (که احوالش جداگانه بنوک قلم گذشته) از راه برد - و باتفاق بعضي منصبداران دیگر پیش قلعه‌دار آمده ظاهر نمود - که بنابر انسداد طرق بسبب کثرت برف امید رسیدن کومک نیست - و از جد فوج قزلباش معلوم مي‌شود که قلعه زود بتسخیر خواهد درآمد - پس ازان ما را نه امان جان است - و نه امید رستگاري فرزندان و عیال قلعه‌دار (که همت بای داده بود) درین وقت که بایستي تیغ میراند بموعظت اکتفا نمود * * بیت *

* هرکجا زخم بایدت فرمود *
* گر تو مرهم نهي ندارد سود *

دو هزار سوار و خطاب شاه قلي خان و عنایت علم و خلعت تفویض تعلقهٔ مزبور و عطای خنجر مرصع و اسپ و فیل لوای عزت برافراخت - و پس از رسیدن آنجا بضبط و ربط پرداخته بهویت ولد سنکرام زمیندار جمو را (که همواره کومکي فوجداران آنجا بود - و رفته رفته در ادای خدمت قصور مي نمود) طلب داشت - او با جمعیت کثیر (۲) آمد شاه قلي خان جمعے فراهم آورده مستعد پیکار گشت - و بعد زد و خورد او با جمعے بمقر اصلي شتافت - این معني در پیشگاه حضور درجهٔ استحسان پذیرفته سال دهم بعنایت خلعت و نقاره و فیل طبل شادماني بر نواخت - و سال دوازدهم در ایامے (که پادشاه متوجه دار السلطنت گردید) او در اثنای راه آمده بحصول ملازمت کسب سعادت نمود و از تعلقهٔ مزبور معزول شده بحکومت بهکر از انتقال جان‌نثار خان نامزد گشت - سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای خلعت نظم صوبهٔ کشمیر و شمشیر با یراق طلائي میناکار و انعام پنجاه (۳) هزار روپیه نقد کام دل بر گرفت - و بعد رسیدن در نواحي حسن ابدال مطابق سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجري بدارالبقا پیوست محمد امین پسرش بمنصب نهصدي پانصد سوار کامیاب

(۲) نسخهٔ [ا] جماعت کثیر (۳) نسخهٔ [ج] پنج هزار ٭

او نامه و ارمغان خان مزبور (که بقیمت پانزده هزار روپیه
بود) گذرانید - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع بقیمت
چهار هزار روپیه و مومن پسرش بعطای خلعت افتخار
اندوختند - و پس از دو روز سي و پنج راس اسپ
و ده نفر شتر خود و هیزده راس اسپ و چند شتر پسرش
برسم پیشکش بنظر در آوردند - و سي هزار روپیه باو و ده هزار
روپیه بپسرش مرحمت گردید - و پس از چندے (که جشن وزن
شمسي شد) باز بیست هزار روپیه باو و پنج هزار روپیه
بپسرش انعام شد - سال ششم بعطای خلعت و اسپ با زین
مطلا و فیل و پسرش بخلعت سرافرازي یافته با جواب نامه
مصحوب تربیت خان دستوري انصراف پذیرفت *

ازانجا (که ذرو فر هندوستان را دیده - و بداد و دهش
اینجا آشنا شده بود) از وطن مالوف دل برگرفته سال
نهم بمدد بخت آمده دولت بار حاصل کرد - و بمنصب
هزاري هشت صد سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع
و شمشیر طلائی میناکار و اسپ با زین مطلا و فیل و انعام
بیست هزار روپیه نقد سر رشتهٔ اعتبار بدست آورد - و چون
اواخر همین سال بعرض رسید (که میرزا خان منوچهر فوجدار
کانگره از شوریدگی دماغ معزول شد) نظر بفزوني جمعیت
برای ضبط محال کوهستان او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري

از هندوستان بهر بهانه فرستاده بمردم بادشاهي گيرانده - چون بعرض اعلی حضرت رسيد بعزل منصب و جاگير معاتب شد و از مجرا ممنوع گشت - در سال دوازدهم (كه نهضت بادشاهي سمت پنجاب واقع شد) همراه نگرفته در اكبرآباد نظر بند نگاهداشته هزار روپيه در ماهه قرار يافت - هرچند بي‌تقصيري خود كوشيد و در براءت ذمه مي‌دويد بجائي نرسيد - دو سه سال در آگره منزوي بوده مدقوق شده در عين جواني درگذشت - هيهات اين كجرو فلك دغلباز بسا دروغ بيفروغ را بلباس راستي دلنشين كه و مه ساخته - و بسيارے صدق كيشان درست آئين را پايمال انقلاب نموده بدشمن كامي نشانده آه آه اگر بديدۀ تحقيق وا نگرند (۲) همان ناهنجاري و بيراهه روی عادی او ست - كه در صورت جزا و نتيجه همان صور اعتياديش متمثل مي شود *

* ع *

* صورت اعمال ماست هرچه بما ميرسد *

* شاه قلي خان وقاص حاجي *

از باشندگان بلخ است - ابتدا در سال پنجم جلوس فردوس آشياني از موطن خود بطريق سفارت از جانب نذر محمد خان والي آنجا وارد هندوستان شد - چون بحوالي اكبرآباد رسيد معتمد خان بخشي باستقبال رفته بملازمت آورد

(۲) در [بعضي نسخه] وانگري ٭

سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک بملازمت اعلی حضرت سرمایهٔ افتخار اندوخت - و بنوازش منصب دو هزاري و تنخواه جاگیر جید در صوبهٔ پنجاب بتازگي دیدهٔ امیدش روشن گشت و بانعام بیست هزار روپیه نقد مکرر بدفعات مشمول عواطف شد - اما از اسیری اطفال و تفرقهٔ اهل و عیال پیوسته در تب و تلواسه بود - و شب و روز گریه و ناله داشت - اگرچه شاه متعلقانش را باعزاز نگاه مي داشت - چون با شکل و شمائل پسندیده و فطانت و ذکا در مردم کوهي ممتاز بود در پیشگاه خلافت قرب و منزلت او روز افزون گردید او نیز کمر دولتخواهي و نیکو بندگي بر میان بسته در مهم پرینده بهمراهی شاهزاده محمد شجاع و در سال نهم با سید خانجهان بمالش عادلشاهیه و تخریب ملک او ترددات نمایان نمود - لیکن ازانجا (که هنوز پاداش اعمال نکوهیده‌اش در انتقامکدهٔ تقدیر باقي بود) زمانه بناکامی دیگر انداخت ظاهرا بشاه صفي صفوي رسانیدند - که شیر خان متعهد تسخیر قندهار گشته - و نطاق همت باقدام این خدمت بسته - چون واقف کار و صاحب الوس است و سوای فرقهٔ ترین الوسات ناحیه مثل کاکر و پني با وی متفق مبادا کارے پیش برد شاه از مصلحت سنجي رقمی بنام او متضمن ارسال عرضداشت مشعر بر هوا خواهي و تجدید بندگی دیرین و ارادهٔ برآمدن

و چون در سال چهارم شیر خان از افغانان کوهستان آن نواحي هجومی فراهم آورده بقصد تاخت حوالئ سوی کنجابه (۲) معمولهٔ بهکر روانه شد علي مردان خان قابو یافته با چهار هزار سوار از نوکران و زمینداران قندهار ایلغار کرده صبح بقلعهٔ فوشنج رسید - و سر سواري گرفته عیال و اطفال شیر خان را اسیر ساخت - و با اسباب بسیار (که برهزني و قطاع الطریقي اندوخته بود) بقندهار فرستاده خود متوقف شد شیر خان ازین خبر هوش ربا غنائم و اسارای کنجابه را که بدست آورده بود بر تافته بسرعت تمام رجع القهقري (۳) نمود علي مردان خان بر سر راه هنگامهٔ پیکار گرم ساخت - اگرچه هراول قزلباش را پای ثبات از جا رفت لیکن علي مردان خان با قول جلو انداختند - و دران اثنا تفنگی بر پاشنهٔ او خورده بران جست - مخفي داشته با وصف آن زخم منکر پارهٔ راه پیشتر راند - و بدلدهئ مردم پرداخته چندان در معرکه قدم افشرد که مخالف شکست خورده متفرق گشت - علي مردان خان سالم و غانم کوس معاودت بقندهار بلند آوازه ساخت - شیر خان بدوکي رفته هرچند تلاش کرد که کارے پیش رود میسر نشد ناچار دل از موطن برداشته باحمد بیگ خان (که به نیابت یمین الدوله حاکم ملتان بود) توسل جسته در سال پنجم

---

(۲) در [بعضی جا] کنچابه (۳) در [بعضی نسخه] رجعة القهقري *

عراق و هندوستان زرهای خاطر خواه بطریق راهداري
مي گرفت - و اگر قابو میدید بنهب و غارت نیز مي‌پرداخت
پس از ارتحال شاه از زیاده سري و فتنه گري بعلي مردان
خان زیک که حاکم قندهار بود دم منازعت زده سر از گریبان
انقیاد بیرون آورد - چون بشاه صفي دارای ایران مکرر
رسیده بود (که آمد و شد قوافل و تجار بعلت اذیت و تعدی او
بفراغت میسر نیست) رقمی بطلبش فرستاد - شیر خان
چندے بابت و لعل بسر برد - و آخر الامر فکرے
اندیشیده بجناب اعلی حضرت صاحب قران ثاني متوسل
و ملتجي گشت - از پیشگاه خلافت کشمیري خان (که از
برهمنان کشمیر بود - و در ایام شاهزادگي در خدمت شاهي
شرف اسلام دریافت - و در زمان هرج و مرج خدمات شایسته
بتقدیم رسانید - و تتبع اهل ایران بسیار مي‌کرد) با فرمان
عاطفت و خلعت فاخره تعین گردید - شیر خان هنگام برف
و باران را عذر انگیخته کشمیري خان را در بهکر نگاهداشت
تا آنکه بشاه اطلاع شده رقمی دیگر مشعر بر استمالت
و عاطفت بنام او اصدار نمود - و مخفي بعلي مردان خان
اشاره فرمود که در استیصال او جویای فرصت باشد - شیرخان
در مورد رقم ثاني را فوز مقصود انگاشته کشمیري خان را
بے نیل مدعا برگردانید *

خود مي‌کرد - و مي‌گفت ميدانم قباحتها دارد - چون طبيعت من شده نمي‌توانم گذاشت - از پسرانش یاسین خان و شمشیر خان در حضور پدر ترقي کرده - اما اجل نگذاشت نخستین هزار و پانصدي هزار سوار شده در سال هشتم درگذشت - سیومین دلاور خان نام داشت *

* شیر خان ترین *

زمیندار فوشنج که معرب پوشنگ است - و آن موضعی ست واقع مابین قندهار و بهکر - آبای شیرخان در سلک ملازمان پادشاهي انتظام داشتند - چون پدرش را با شاه بیگ خان کابلي (که از پیشگاه عرش آشیاني بحکومت قندهار اختصاص داشت) نقش سازگاري نشست (۲) در عهد جنت‌مکاني بایران‌دیار شتافته در خدمت شاه عباس صفوي نسبت بندگی خود درست نمود - و شیرخان در همان مرز و بوم نشو و نما یافت بعد ازان (که شاه عالي‌جاه بر سر قندهار آمده در سنه (۱۰۳۱) هزار و سي و یک هجري آنولایت را بتصرف در آورد) شیرخان را بحکومت فوشنج و ایالت الوسات افاغنهٔ آن نواح نامزد ساخت - و چون او با وجاهت صوري و مهابت ظاهري عقل متین و ادراک رسا داشت بریاست موروثي فایز گشته دران سرزمین علم استقلال بر افراشت - و از متردین

(۲) نسخهٔ [ج] نه بست *

با جمیع متعینه باستلام سدهٔ علیه کامیاب گشت - و هفدهم ربیع الثانی سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت هجری کنار تالاب کاکریه (که در ظاهر شهر واقع است) مخیم فیروزی شده شیر خان از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و صوبه‌داری مملکت گجرات بلند پایگی یافت - و در سالی (که اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودی ببلدهٔ برهانپور ورود فرمود - و خواجه ابوالحسن تربتی را بتسخیر الکهٔ ناسک و سنگمنیر رخصت نمود) قرار یافت که تا رسیدن شیر خان از گجرات در نواحی قلعهٔ (۲) للنگ موسم برسات بگذراند - خواجه در دهولیه توقف نمود . تا شیر خان بدو پیوست - و بمجرد وصول بتاخت حوالی چاندور مامور گشته دست نهب و غارت بران ملک برکشاد - و با غنیمت فراوان مراجعت کرد - پس ازان در قطره و پویه و ضبط آن ناحیه با خواجه شریک بود - در سال چهارم سنه (۱۰۴۰) یکهزار و چهل هجری روزگارش سپری گشت - سرداری بود سپاهی و بسیار متواضع - اگرچه جود و کرم کمتر داشت اما با سپاه مدارا و سلوک خوب می کرد - طلب ماه بماه میداد - در سواری غیر حاضر نمی کرد - شراب بافراط می‌خورد - لیکن با مردم معتدل شگفت آنکه با این دولت و شان دانه خوری دواب حضور

(۲) نسخهٔ [ب ج] النگ ه

بصراست بلدهٔ احمد آباد شتافت - ناهر[2] خان بسلسله جنبانی و مراسلات میرزا صفی سیف خان (که دران وقت دیوان گجرات بود) از محال تیول خود بعجلة باحمدآباد رسیده باتفاق سیف خان شهر را بتصرف درآورد - عبد الله خان در ماندو برین ماجرا آگهي یافته بارادهٔ محاربه بر سبیل استعجال در رسید ناهر خان خود هراول فوج سیف خان گشته با او در آویخت و بمحض تائید ایزدي اعلام نصرت برافراشت - در جلدوی این حسن کردن نمایان از پیشگاه سلطنت بمنصب سه هزاري دو هزار[3] و پانصد سوار و خطاب شیر خان ناموري اندوخت *

پس از شنقار شدن جنت مکاني چون موکب صاحب قران ثاني بسرحد گجرات وصول اقبال شمول نمود عرضداشت شیر خان مبني بر دولتخواهي و فدویت و منبي از ارادهای باطل سیف خان صوبهدار آنجا رسید - ازانجا (که بے اخلاصی سیف خان از سابق معلوم همگنان بود) نوشتهٔ شیر خان قرین صدق گردید - اعلی حضرت اورا بمراحم پادشاهانه مستمال ساخته بنوید صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانید - و اشاره رفت که بلدهٔ احمد آباد را متصرف شده سیف خان را نظر بند نماید - و چون محمودآباد (که دوازده کروهی احمدآباد است) مهبط رایات پادشاهي گردید شیر خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] احمدنگر (۳) در [بعضی نسخه] دو هزار سوار *

سال سيوم با راو رتن هادا بتوقف در ناسم مامور شده بعطاى علم لواى سربلندي برافراخت - پس ازان باتفاق نصيري خان (۲) سمت قلعهٔ قندهار مضاف دکن شتافته در تسخير آن مصدر ترده گرديد - پستر با اعظم خان در نواح بهالکي و چتکوبه مضاف بيدر رسيده سال چهارم روز نوبت کهي در جنگے (که بهادر خان روهله و يوسف محمد خان تاشکندي دستگير مقاهير اهل دکن گشتند) مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجري او با پسر در کار ولي نعمت جان درباخت - بپايهٔ سه هزاري دو هزار سوار رسيده بود *

* شيرخان *

عرف ناهر خان تونور - ابا عن جد نوکر قديم فاروقيهٔ خانديس است - هنوز طفل بود که پدرش کشته گرديد راجه علي خان فاروقي اورا به يتيمي پرورش نموده برشادت فطري و ياوري بخت بيدار بعرصهٔ روزگار جولاني گشته بخدمت جهان اودي پيوست - و او در رشد و تربيتش شده در کمتر زمانے بمنصب پادشاهي امتياز يافته تعين صوبهٔ گجرات گرديد - در هنگام برهمزدگي شاهزادهٔ ولي عهد با جنت مکاني نيابت صوبه‌داري گجرات از جانب شاهي بعبدالله خان متعلق گشت - و از جانب او خواجه سرائے بے حيثيت

---

(۲) نسخهٔ [ب] نصرت خان *

خواجه راضي نشد - و خود تعهد بودن نمود - بنابران سال
چهل و ششم بعنایت علم و نقاره کوس سربلندي نواخت - پس
از فوت عرش آشیاني جنت مکاني براى او خلعت عنایت
فرستاد - و معلوم نیست کدام وقت بحضور آمده - در هنگامهٔ
گذار آب بهت (که از مهابت خان گستاخئ عظیم سر زده)
در رکاب جنت مکاني و پس از فوت جنت مکاني باتفاق
آصف جاهي شریک جنگ (که با شهریار رو داده) بود
سال اول جلوس اعلى حضرت بملازمت پیوست - و منصب
چهار هزاري هزار سوار و خطاب خواجه باقي خان برو مسلم
ماند - و بصوبه دارئ تتهه کامیاب شده رخصت آنجا یافت
و در اثناى راه مطابق سنه (١٠٣٧) هزار و سي و هفت
هجري رخت زندگي بسفر آخرت بر بست - پسرش خواجه
هاشم نام بمنصب پانصدي صد سوار سرافرازي داشت *

* شهباز خان معروف بشیرو روهله (٢) *

سال اول جلوس فردوس آشیاني بخطاب شهباز خان
سرفرازي یافته و همراه مهابت خان بجهت دفعیهٔ نذر محمد
خان والئ بلخ (که در نواح کابل گرد فساد برداشته بود)
بدانصوب تعین شده و بستر همراه عبدالله خان بمالش ججهار (٣)
سنگهه بندیله (که دفعهٔ اول بغي ورزیده بود) دستوري یافته

---

(٢) در [بعضى نسخه] روهیله (٣) در [بعضى نسخه] جهجار •

پادشاه خواجه نام داشت - از ترددات مردانهٔ او عرش آشیانی
شیر خواجه نام کرد - سال سیم همراه سعید خان چغتا بتاخت
یوسف زئي مامور گردید - پس ازان همراه شاهزاده سلطان
مراد بمهم دکن تعین شد - سال چهام با چند کس بجانب
پٹن از شاهزاده دستوري یافته در آویزهٔ اخلاص خان مصدر
ترددات گردید - سال چهل و یکم (که افواج پادشاهي را
با سپاه دکن نبرد رو داد - و دران جنگ راجه علي خان
مرزبان خاندیس بکار آمد) او سردار تلقمهٔ برانغار بود
کارنامها پرداخت - بستر همراه شیخ ابوالفضل در دکن ترددات
شایان و خدمات نمایان بتقدیم رسانید - در جنگي (که متصل
قصبهٔ بیر صورت گرفت) تاخته فوج مقابل را میدان میدان (۲)
برداشت - و زخمي برداشته خود را بقصبهٔ بیر رسانید - ازانجا
(که مردم دکن با فوج کثیر آمده قصبهٔ مزبور را گرد گرفتند
و از بےآذوقي حال متحصنان به تنگي کشید) چندے
بگوشت اسپ گذرانید - چون بنابر طغیان آب گنگ امید
کومک نبود اراده کرد که جنگ کرده خود را بکشتن دهد
درین ضمن شیخ ابوالفضل خبر یافته با فوج شایسته رسید
اهل محاصره برخاسته رفتند - بعد ملاقات خواجه شیخ
خواست که شیخ عبدالرحمن پسر خود را در تهانهٔ بیر بگذارد

(۲) نسخهٔ [ج] از میدان بر داشت *

فرود آمده بپالا پور رسید - از پیشگاه خلافت بر مناصب جمیع امرای شریک کار افزودند - شاه نواز خان بمنصب عمدهٔ پنجهزاري سربلندي یافت - و جنت مکاني چون در دارالخیر اجمیر تشریف داشتند بشکر این عطیه از دولتخانه پا پیاده بروضهٔ معینیه رفته لوازم نیاز و نثار بجا آوردند *

چون سال دوازدهم بیمن مساعی شاهزاده شاهجهان ملک عنبر حدود متعلقهٔ پادشاهي را که متصرف شده بود بدستور سابق در تصرف اولیای دولت باز گذاشت و مقالید قلاع و حصون حواله نمود شاهزاده پس از فراغ مهمات دکن هنگام معاودت شاه نواز خان را با دوازده هزار سوار موجود بضبط ولایت مفتوحهٔ بالاگهات (۲) مقرر فرمود - چون در عنفوان جواني و دولت شیفتهٔ شراب گشته از آفت مصاحبان خانه برانداز خوشامد پرداز مي‌گساري بافراط کشید در سال چهاردهم سنه (۱۰۲۸) هزار و بیست و هشت هجري اسیر سر پنجهٔ اجل گردید - میرزا ایرج جوان وجیه عالي فطرت بود - شجاعت را با تدبیر هم آغوش داشت - در رزم آرائي و سرداري بے همتا و با این خوبیها کم کرم و بد لباس بود *

* شیر خواجه *

از سادات اتائي ست - و از جانب مادر نقشبندي

(۲) نسخهٔ [ج] مقبوضه *

(که همه نوخیزان تربیت کردهٔ ملک عنبر بودند) جلوریز
بکنار ناله رسیدند ازین طرف جوانان قزلچی بباد تیر گرفتند
بسیارے از اسپ وآدم برخاک هلاک غلطیدند - پس ازان
داراب خان با بهادران هراول و دیگر پردلان عرصهٔ جلادت
از آب گذشته تاختند - چون ملک عنبر در قول پای ثبات
افشرده بود زمانے ممتد نیران قتال اشتعال پذیرفت - غریب
زد و خوردے و عجیب گیر و دارے روداد - از کشتها پشتها
نمودار گردید - گویند شاه‌نواز خان دران روز دستبردهای
قوي نموده چون شیر غران بهر جانب که مي تاخت فوج
مخالف را دست از کار رفته بذات‌النعش مي‌گشت - ناچار
ملک عنبر عنان تماسک از دست داده بی سپر راه هزیمت
شد - میرزا تا سه کروه تعاقب نموده گریختگان را علف
تیغ گردانید - و بنابر ظلمت شب و ماندگي و خستگی
همراهان جلو کشیده معاودت نمود - جمعے کثیر از سرداران
مخالف با توپخانه و فیلان و دیگر غنائم بدست آمد - روز
دیگر بجانب کهرکي (که پنج کروه رسمی دولت‌آباد است
و درینولا باورنگ‌آباد موسوم و مسکن و ماوای ملک عنبر
بود) رهگرا شد - و چون دران مکان اثرے از مخالفان ندید
منازل و بساتین آن معموره را سوخته و ریخته بخاک تیره
برابر ساخت - و ازانجا عطف عنان نموده از گریوهٔ روهنکهیره

بخانخانان ملاقات نموده طرح آشتي افگند - و در زمان جنت مکاني بسرداري صوبهٔ برار و بالاگهات احمد نگر اختصاص گرفت - کارهای دست بستهٔ او زیاده ازانست که درین اوراق بحیز تحریر آید - سیما کارنامهٔ کهرکي که سرآمد پیکارهاست سال دهم جهانگیري سنه (۱۰۲۴) یکهزار و بیست و چهار هجري (که شاه نواز خان در بالا پور برار رنگ سکونت ریخته بود) چندے از سران سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت خان و مالوجي کانتیه از ملک عنبر رنجیده بعهد و پیمان آمده تحریک و ترغیب پیکار با ملک عنبر نمودند - شاه نواز خان پس از تقدیم مردمي و دلجوئي و تکالیف نقد و جنس بعهدید آنها کوچ نموده روانه شد - پیش از ملک عنبر محلدار خان و آتش خان و دلاور خان و غیره سرداران نظام الملکیه بمقابله پرداخته بحال تباه راه فرار سپرده بملک عنبر پیوستند او با کثرت لشکر و افزونئ توپخانه و فیلان مست جنگي بمرافقت فوج عادلشاهیه و قطب شاهیه رزم طلب گردید - چون مسافت پنج شش کروه بیش نمانده یعقوب خان بدخشي (که از کهنه سپاهیان کار دیدهٔ نبرد آزما بود - و خانخانان زمام اختیار میرزا بدست او داده) باتفاق محمد خان نیازي میدان جنگ جائے قرار داد که نالهٔ آبے در پیش داشت - آنرا بجوانان تیرانداز استحکام داد - همین که خوش اسپان هراول مخالف

صراحي در نظر باشد - گو عالم نباشد - گويند مسكرات ديگر را مثل بنگ و افيون و كوكنار با شراب آميخته مي خورد و چار لغزا (۲) مي ناميد - شاه بيگ خان كور چار لغزا خور زبان زد مردم بود - از پسرانش ميرزا شاه محمد مخاطب بغزنين خان صاحب كمال و داناى وقت بود - بمنصب هزاري رسيده درگذشت - و ديگر يعقوب بيگ داماد ميرزا جعفر آصف خان شده - اراذل پرست بود - ترقي نكرد *

* شاه نواز خان بهادر ميرزا ايرج *

خلف الرشيد خانخانان ميرزا عبد الرحيم است - در آغاز برنائي خانخانان جوانش مي‌گفتند - بشجاعت و مردانگي و سپه كشي و سپه آرائي شهرهٔ روزگار و يگانهٔ آفاق گشت (۳) در سال چهلم عرش آشياني بمنصب چهار صدي سرافرازي داشت - چون در سال چهل و هفتم سنه (۱۰۱۰) هزار و ده با ملك عنبر حبشي در هواى ناندير عرصهٔ مبارزت آراسته لواى چيرگي و فيروزي بر افراشت بخطاب بهادري تحصيل ناموري نمود - گويند دران جنگ (كه از طرفين در جانفشاني و جانستاني خود داري نمي رفت) ميرزا رستميها نمود كه صاحب داستان رستم و اسفنديار گرديد - ملك عنبر (كه اورا زخمي از ميدان برداشته بودند) ازان روز سر حساب گشته

---

۲) در [بعضي نسخه] چهار مغزا (۳) نسخهٔ [ع] يگانهٔ وقت بود *

و سالخوردگي استعفای ملازم پیشگي نمود - جنت مکاني نظر بر قدم خدمت او پرگنۀ خوشاب (که از جاگیرهای قدیم بود) بحاصل هفتاد و پنج هزار روپیه بطریق مدد خرج مرحمت فرمود *

گویند چون بتته مي‌رفت برخصت آصف‌جاهي آمد او سفارش برادران ملا محمد تتهي (که مصاحبش بود) کرد شاه بیگ خان شنیده بود که برادران ملا بپشت گرمی او حکام را بخاطر نمي آرند - در جواب گفت - اگر آنها سر حساب باشند بهتر - و الا پوست خواهم کشید - آصفجاهي بسیار ناخوش شد - و آخر باعث برهمزدگی کارهای او گشته بعزل منصب و جاگیر منزوي ساخت - شاه بیگ خان مرد ترک سادۀ سپاهي بود - در عهد عرش‌آشیاني وقت رخصت قندهار شیخ فرید میر بخشي ایستاده کرده تسلیم عنایت علم و نقاره فرمود - همان وقت بشیخ مي‌گوید - اینها بچه کار مي‌آید - در منصب بیفزایند - و جاگیر دهند - که سواران دیگر برای کار پادشاهي نگاهدارم - مشهور است که با مثل جهانگیر پادشاهے دیوانه سر دیوان گفت - که حضرت در دنگل پدر شما جوانان چند ایستاده مي‌شدند که شاه بیگ بچشم خایۀ آنها نمیرسید - و الحال این مردمے که ایستاده اند هیچکدام بچشم خایۀ شاه بیگ نمي رسد - بادمان خمر ابتلا داشت - میگفت

الوس کاکر (که از مدتها دران سرزمین برهزنی و رعیت آزاری بسر می بردند) کارنامها ساخته در سال چهل و دوم بمنصب سه هزار و پانصدی لوای اعتبار برافراخت *

در سال اول جلوس جهانگیری حسین خان شاملو حاکم هرات فوت عرش آشیانی شنیده با لشکر خراسان آمده قندهار را محاصره نمود - شاه بیگ خان با دل قوی و همت درست روزانه مردم را آراسته بکارزار میفرستاد - و شبها بالای ارک نشسته بزم نشاط ترتیب میداد - روزیکه ایلچی قزلباش بقلعه می‌آمد فقدان غله بمرتبهٔ تمام بود - او از سرکار خود در راسته و بازار از هر قسم غله تودها کرد - تا مخالف بعسرت پی نبرد - و چون این محاصره بے اجازت دارای ایران شاه عباس صفوی بود حسین خان بعتاب شاهی بے نیل مقصود برخاسته رفت - شاه بیگ خان حسب الحکم در سنه (١٠١٦) هزار و شانزده از قندهار بکابل رسیده ملازمت جنت مکانی دریافت - و بمنصب پنجهزاری و خطاب خاندوران و صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانستان مباهی گشته از حسن ابدال رخصت تعلقه یافت - مدتها بضبط و نسق گذرانید - چون از کبر سن قوت بدنی کمی پذیرفت و سواری و قطره (که ناگزیر صوبهٔ کابل است) نماند طلب حضور شده بصوبه داری تتهه نامزد شد - سال چهاردهم ازپیری

پانصدي دو صد سوار و سال یازدهم بخطاب شجاعت خان بلند پایه گشت - جاگیر در صوبهٔ گجرات داشت - در انجا مي‌گذرانید - تا آنکه بعالم آخرت خرامید - رحمن الله پسر او در عصر فردوس آشیاني منصب هفت صدي چهار صد سوار یافته سال سیوم در جنگ خانجهان لودي جان بمردانگي درباخت *

* شاه بیگ خان ارغون *

مخاطب بخاندوران پسر ابراهیم بیگ چریک است - ابتدا نوکر میرزا محمد حکیم بود - بحکومت پیشاور قیام داشت پس از فوت میرزا (که راجه مانسنگهه حسب الامر اکبري بآوردن زه و زاد آن مرحوم از نیلاب عبور کرده) شاه بیگ بکابل بدر زده همراه پسران میرزا ملازمت پادشاهي دریافت و بمنصبی درخور امتیاز گرفت - و در سواد و بجور بمالش یوسف زئي نامی بمردانگي برآورده خوشاب اقطاع یافت و در فتح تتهه بهمراهیِ خانخانان کارهای نمایان و نردد شایسته (۲) بظهور آورده بمنصب دو هزار و پانصدي افتخار اندوخت - و در سال (۳) سي و نهم چون میرزا مظفر حسین قندهاري صفوي استدعای بندگیِ پادشاهي نمود شاه بیگ خان از بنگشات بحکومت قندهار تعین گشت - و در تاخت

(۲) نسخهٔ [ج] امتیاز (۳) در [بعضی نسخه] بیست و نهم *

شیخ پسر نداشت - یک صبیه مانده بود - آن هم لاولد
فوت کرد - محمد سعید و میر خان متبناهای شیخ بودند
بکرو فر تمام مي‌گذرانیدند - و اسرافهای طرفه بکار مي بردند
از نخوت و رعونت بشان پادشاهي اعتنا نمي‌کردند - تا بامرا
چه رسد - پیش جهروکهٔ دولت خانه با مشعل و فانوس بسیار
سر آب جون میذمودند - مکرر ممنوع شدند - سودمند نیفتاد
تا آنکه جنت مکاني اشاره بمهابت خان کردند - او براجي
سید مبارک مانکپوري (که نوکر معتبرش بود) گفت - بے آنکه
پرده برداشته شود از میان بردار - شبی میر خان از دربار
برخاسته مي آمد - که سید اورا از هم گذرانید - و خود هم
از دست او زخم خورد - شیخ بطلب خون مدعی مهابت
خان شد - او حضور پادشاه بینه از مردم معتبر آورد - که
کشندهٔ میر خان محمد سعید است - اورا بقصاص رسانید
شیخ از صورت مجلس اصل مدعا دریافته هیچ نگفته از سر
خون درگذشت *

(۲)

* شجاعت خان صلام الله عرب *

برادر زادهٔ مبارک عرب - سال چهارم جلوس جنت‌مکاني
بمنصب چهار صدي دویست سوار سرفراز گردیده بهمراهی
خانجهان لودي بصوب دکن تعین شد - سال دهم باضافهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] اسلام الله *

تا زیست تخلف نکرد - ببعضی رفقای خود که جاگیر هم داشتند لک روپیه سالیانه می رسانید - و سه هزار سوار خوش اسپهٔ چیده موجود در حضور نگاه میداشت - و از زمان عرش‌آشیانی تا عهد جنت مکانی در حویلی نرفته - همیشه در پیش خانه حاضر بود - و سه چوکی مقرر نموده هر روز هزار کس با پانصد طعام می خورد - و پانصد دیگر را حصه می فرستاد - طلب سپاه را حضور خود میداد - از غلو مردم و شور و غوغای آنها ناخوش نمیشد *

گویند شیر خان نام افغان ترین نوکر روشناس بود - از گجرات رخصت وطن گرفته پنج شش سال درانجا بسر برد - چون شیخ بمهم کانگره تعین شد او در قصبهٔ کلانور آمده ملازمت کرد شیخ بدوارکا داس بخشی خود گفت که خرجی باین مرد بدهید - که بقبائل خود داده بیاید - بخشی فرد خرج او نوشته برای تاریخ بدست شیخ داد - شیخ برهم شده گفت نوکر قدیم است - اگر بنابر سببی دیر رسید کدام کار ما ابتر شد - از همان تاریخ (که طلب او در سرکار است) حساب کرده هفت هزار روپیه دادند *

سبحان الله اگرچه همان تقلب لیل و نهار است و سیر کواکب و دور سپهر لیکن درین جزو زمان این ولایت ازین مردم خالی ست - شاید که بحصهٔ دیگر مملکتی رفته اند

هشتم آهسته بدو گفت - که آنچه بهفتم مرتبه گرفته مخفي دار - تا درويشان از تو نستانند - باهل خانقاه و ارباب توکل و احتياج و بيوه زنان از يوميه تا ساليانه مقرر داشته در حضور و غيبت او بے سند و پروانگي مجدد ميرسيد در جاگيرش بيشتر مددمعاش بود - اطفال آنها (که در نوکري او مرده بودند) در خور هرکدام در ماهه مقرر کرده مثل فرزندان در کنار و بغل شيخ بازي مي کردند - و معلم نگاهداشته تربيت مي نمود - در گجرات اسامي سادات را از ذکور و اناث بقلم آورده اسباب عروسي فرزندان آنها از سرکار خود بخشيده - حتى بحوامل زرے بامانت سپرد - چنانچه هرکه پس ازان خلعت وجود پوشيد عروسي او ازان زر سرانجام يافت - اما بياد فروش و کلاونت نميداد - رباط و سرا بسيار بنا گذاشته - در احمد آباد بخارا نام محلهٔ آباد کرده - مسجد و روضهٔ شاه وجيه الدين بناى اوست - و در دهلي فريد آباد با عمارات و تالاب يادگار گذاشت - و در لاهور نيز محلهٔ دارد و حمام کلان چوک آنجا ازوست - شيخ سالے سه مرتبه خلاع فاخره بمردم پادشاهي (که با او مربوط بودند) ميداد - و ببرخے تقوز[۲] هم - و بنوکران خود سالے يک خلعت و پيادها را کملے و حلال خور را پا افزارے - و اين طريقه معمولش بود

---

(۲) يا نقود باشد ه

گجرات برنواخت - سال دوم شیخ از گجرات انگشتری لعل بدخشي (که نگین و نگین‌خانه و حلقهٔ آن از یک پارچهٔ لعل تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ نهایت خوش آب و رنگ) برسم پیشکش فرستاد - بیست و پنج هزار روپیه قیمت قرار یافت - چون از سلوک و معاش برادران شیخ مردم گجرات بستوه آمده استغاثه داشتند طلب حضور گشته در سال پنجم بصوبه‌داری پنجاب اختصاص یافت - و در سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجري بمهم کانگره که متعلقهٔ آندیار است مامور شد - و در قصبهٔ پتهان سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج (۲) سال یازدهم جهانگیري ودیعت حیات سپرد - تبرش در دهلي در مقبرهٔ آبای اوست - حسب الوصیت عمارتے بنا یافته ۱۰۲۵ * داد خورد برد * تاریخ یافته اند - همگي نقد یک هزار اشرفي برآمد *

شیخ ظاهر و باطن آراسته داشت - شجاعت را با سخاوت جمع نموده - بخشش عام او در فیض بروی خلق باز کرده هرکه باو رسیدے چهرهٔ ناکامي در آئینهٔ خیال ندیدے تا رسیدن در بار قبا و کمل و چادر و پا افزار بدرویشان رهگذري قسمت میشد - و ریزگی اشرفي و روپیه بدست خود میداد - روزے درویشے هفت مرتبه از شیخ گرفت - نوبت

(۲) نسخهٔ [ب] پنج هجري *

شتافت - شیخ با اکثر امرا بتعاقب تعین گشت - و جنت‌مکاني خود نیز پاشنه‌کوب روانه شدند - امیر الامرا شریف خان و مهابت خان (که با شیخ خصومتي داشتند عرض کردند که شیخ دیده و دانسته کم پائي مي‌نماید - قصد گرفتن ندارد چنانچه مهابت خان رفته از جانب پادشاهي مقولهٔ تهدیدات گفت - شیخ از جا برنیامده در خور اخلاص پاسخ‌گذار شد سلطان خسرو از رسیدن شیخ بحوالیِ آب سلطانپور آگهي یافته دست از لاهور که محاصره نموده بود برداشت - و با دوازده هزار سوار (که دربن چند روز فراهم آورده) عنان عزیمت بتقابل گردانید - شیخ با جمعیت کم مستعد کارزار گشته از آب بیاه گذشته بجنگ پیوست - کارزارے صعب اتفاق افتاد سادات بارهه و بخاري داد جلادت داده بصیارے جان نثار شدند - سلطان خسرو اکثرے را بقتل داده آوارهٔ بادیهٔ فرار گشت - و شیخ یک میدان راه (۲) پیش از ناوردگاه فرود آمد *

همان روز دو سه ساعت از شب گذشته جنت مکاني بر جناح استعجال رسیده شیخ را درآغوش گرفت - و در خیمهٔ او بیتوتت فرموده آن مکان را (که از پرگنهٔ بهیروں وال بود) حسب الالتماس شیخ پرگنه ساخته بفتح‌آباد موسوم نموده بشیخ عنایت کرد - و شیخ را بخطاب مرتضی خان و صاحب صوبگی

---

(۲) در [بعض نسخه] راه از ناوردگاه *

چنانچه مردم را گمان ولیعهدی او بهم رسید - پس ازانکه شاهزاده بحضور رسید خالي از شورش دماغ نبود - پادشاه بمساهله و مداهنه مي گذرانید - چون مردم شاهزاده بگجرات (که بتازگي در تیول ایشان مقرر شده) رفته بودند عرش آشیاني در ایام بیماری ارتحال ایما فرمود که شاهزاده بیرون قلعه خانه نشین شود - تا مبادا اهل خلاف غدرے توانند بکار برد میرزا عزیز کوکه و راجه مانسنگهه بقرابتی (که با سلطان خسرو داشتند) در فکر فرمان روائي او افتاده دروازهای قلعه را بمردم خود حواله کرده دروازهٔ خضري بشرکت کسان خود بشیخ سپردند - برخاطر شیخ (که صاحب اختیار فوج بود) گران آمده از قلعه بر آمده بشاهزاده آداب تهنیت سلطنت بجا آورد - امرا آنرا شنیده از هر جانبی هجوم کردند - و هنوز عرش آشیاني محتضر بود که راجه مانسنگهه ببحالی صوبهٔ بنگاله مستمال گشت - جنت مکاني بقلعه در آمده سریر آرا گشت و شیخ را بصاحب السیف و القلم مخاطب نموده بمنصب پنجهزاري و خدمت عمدهٔ میر بخشیگري سرفراز فرمود *

دوم آنکه چون خیال سلطنت بکلپتره سرائی خوشامد گویان در دماغ سلطان خسرو پیچیده بود در سال اول جلوس

پدر والا اقبال سنه (۱۰۱۴) هزار و چهارده هشتم ذي الحجه وقت شب فرار گزیده و تاراج کنان از آگره بلاهور

بودند - و چند جا راه بگرفته - آویزه گرمي پذیرفت - دران
میان شیخ بر فراز فیل خود برآمد - از نیرنگی تقدیر فیل
فرمان پذیري گذاشته بیراهه شتافت - شیخ برود بارے رسیده
تفحص گذر داشت - که ناگاه جمعے در رسیده به تیر اندازي
زخمے رسانیدند - شیخ خود را بطرفے انداخته رهگرا گشت
آنها بران که شیخ در عماري ست - دران هنگام ملازمے رسیده
بر اسپ خود نشانده باردو آورد - صلح قرار یافته برهم خورد
قتلو بشومی غدر به پیکار پی در پی دشت فرار بپای
ناکامي پیمود *

شیخ در سال سیوم بمنصب هفتصدي سرفرازي یافته
تا سال چهلم بهزار و پانصدي رسیده بود - از یاوری اقبال
بمیربخشیگري علم افتخار افراخت - بخشي بوده وزیر نشان
چند سال دفترتن را (که لازمهٔ خدمت دیواني ست) از بے رشدی
دیوان بجانب خود کشیده محال جاگیر را بارباب طلب
تنخواه میداد - و پس از فوت عرش آشیاني در خدمت
شایسته از شیخ بظهور آمد - که بدان سبب اعتبار و رتبهٔ او
از اقران و امثال بلکه جمیع اعیان و ارکان سلطنت برگذشت *

نخستین آنکه چون جنت مکاني در شاهزادگي بخود سري
در اله آباد بنوکران خود خطاب و مناصب داده تیول تقسیم
نمود عرش آشیاني سلطان خسرو پسرکلان ایشان را اعتبار افزوده

جلال بخاري (قدس سره) منتهي مي‌شود - و ايشان بهفت واسطه
بامام همام علي نقي[(٢)] الهادي عليه السلام ميرسند - گويند جد
چهارم شيخ سيد عبدالغفار دهلوي بفرزندان وصيت كرد - كه
مدد معاش بگذاريد - و نوكري سپاهگري نمائيد - بالجمله
شيخ در صغر سن بملازمت عرش آشياني رسيد - و بحسن
اخلاص و پرستاري شايسته مورد التفات گشته بقرب و اعتبار
اختصاص يافت - و بكارداني و فراست و مردانگي و شجاعت
ناموري اندوخت - سال بيست و هشتم (كه خان اعظم از
ناسازي هواي بنگاله معاودت بهار نمود - و سپاه آرائي بوزير
خان باز گرديد) قتلوي لوهاني (كه چيره دست اڑيسه بوده
سرتابي و زياده طلبي پيش گرفت) ناچار برخي محال از بنگاله
نيز افزودند - و قرار يافت كه شيخ فريد درجاي معين ملاقات
كرده عهود و شروط آشتي را استحكام دهد - آن غدار در موعد
ملاقات حاضر نشد - شيخ از خير انديشي و ساده لوحي
بگفتهٔ چرب زبانان سخن ساز متوجه منزل او گشت - قتلو
بلابه و چاپلوسي پيش آمده انديشهٔ آن داشت كه هرگاه
مردم بجاي خود آسايش گزينند شيخ را گرفته بگوشهٔ
بر نشاند - و بگروگاني او كامياب خواهش گردد - شيخ دريافته
سرآغاز شب آهنگ رفتن نمود - در جلوخانه اسپ نگذاشته

---

(٢) نسخهٔ [ب] النقي الهادي ٭

بر مادهٔ فیل سوار بود - از قضا فیلی بران دوید - شجاعت خان با آنهمه استقلال باضطراب از مادهٔ فیل فرود آمد - پایش شکسته بدان درگذشت *

* شمشیر خان ارسلان بی اوزبک *

از امرای عهد جنت مکانی ست - سابقا حکومت کهمرد داشت - و از نوکران متوسط الحال والي محمد خان والی توران دیار بود - پس ازان (که کهمرد را در سرکار پادشاهي سپرد) سال سیوم جلوس آمده دولت ملازمت دریافت - و بعنایت منصب مناسب و خلعت سر عزت بر افراخت - پستر تیول در سیوستان مضاف صوبهٔ تتهه یافته بحکومت آنجا نامزد گردید سال پنجم بعنایت علم رایت امارت برافراخت - سال نهم چون صوبهداری تتهه بمظفر خان معموري مقرر شد او معزول گشته بحضور آمد - و در مهم رانا برکاب پادشاهزادهٔ سلطان خرم دستوري پذیرفت - و وقت موعود چشم جهان‌بین را بر بست گویند مرد سادهٔ بود - و بادای عبادت یومیه و تلاوت کلام‌الهي مي پرداخت - و از سحاب همتش رشحهٔ حسنات همیشه مي چکید - بمرتبهٔ سه هزاري رسیده بود *

* شیخ فرید مرتضی خان بخاري *

در اقبال‌نامه گوید که شیخ از سادات موسوي ست - و این خالي از غرابت نیست - چه نسبت سادات بخاریه بسید

عنان برگردانیده نیم جان خود را به بنگاه رسانید - و نیم شبی جان بسپرد - ولي خان برادرش و ممریز خان پسر او خیمه و اسباب را برجا گذاشته نعش اورا برداشته بمحکمهٔ خود شتافتند - چون در بهادران لشکر فیروزي تاب و طاقت قطره و پویه نمانده بود شجاعت خان باتفاق معتقد خان (که پس از جنگ بکومک رسیده بود) بتعاقب شتافت - ولي خان نجات خود در باز گشت دیده زینهاري گردید - و بقول و پیمان با جمیع خویشان و برادران آمده ملاقات نمود - و چهل و نه زنجیر فیل برسم پیشکش آورد - شجاعت خان آنها را همراه گرفته در جهانگیرنگر باسلام خان پیوست - و در جلدوی این حسن خدمت و پاداش این قسم بهادري از پیشگاه خلافت و جهانباني باضافهٔ منصب و خطاب رستم زمان اختصاص گرفت - و چون اسلام خان پاس قول او و مراعات عهدے (که با بازماندهای عثمان کرده بود) نگاه نداشته همه را روانهٔ حضور ساخت چنانچه ولي خان را با ممریز خان حسب الحکم عبدالله خان در کالي تلاوری احمدآباد رهگرای فنا ساخت و ایاز غلام که متبنای عثمان بود با دیگران در چاهها بحبس طویل گذرانید شجاعت خان از عهد شکنئ اسلام خان کبیده خاطر شده از بنگاله برآمد - اتفاقا دران ایام فرمان صاحب صوبگئ بهار بنام او رسید - روزے (که بشهر پتنه داخل مي شود)

پادشاهي پای همت افشرده جان نثار گشتند - افتخار خان
سردار فوج برانغار و کشور خان سر فوج جرانغار داد تهور
و جلادت داده مردانه جان در کار ولي‌نعمت سپردند
آن متهور بے باک (با آنکه از همراهیان او جم غفیر علف تیغ
خون آشام شده بودند) حسابے ازان برنگرفته دیگر باره بر فوج
قول شجاعت خان تاخت - خویشان و برادران شجاعت خان
رستمانه بکارزار درآمده جمعی نقد جان در باختند - و گروهی
زخمهای منکر برداشته از کار باز ماندند *

درین وقت عثمان خان (که بسیار فربه و مبطن بود) بر
فیل حوضه دار سوار بر سر شجاعت خان رسید - آن شجاع
نامور اول نیزه بر فیل زده پس ازان دو زخم شمشیر پی در پی
بر چهرهٔ فیل رسانید - اِلکاه جمدهر کشیده دو زخم دیگر زد
فیل از مستي و داوري غضب‌آلود قدم پیش نهاده شجاعت
خان را با اسپ زیر کرد - و او بچستي و چالاکي چون
برق از اسپ جدا شده راست ایستاد - درین وقت جلو دارش
شمشیر در دستي چنان بر دستهای فیل زد که بزانو درآمد
و شجاعت خان بدستیاری جلودار فیل بان را از فراز فیل
کشیده جمدهرے دیگر بخرطوم رسانید . فیل فریاد زنان چند
قدم پستر رفته ایستاد . و درین هنگام تنگ تفنگی از غیب
بر پیشانی عثمان رسید . دانست که ازین زخم جان بر نیست

* شجاعت خان شیخ کبیر *

مراطب برستم زمان چشتي فاروقي ست - ساکن مو؛ قرابت قریبه باسلام خان چشتي داشت - و از عمدهٔ منصبداران روشناس عهد اکبري بود - در زمان جنت مکاني ترقي نموده هنگامی (که خانجهان لودي با فوج جرار بسرداری دکن تعین گشت) چون هراولی فوج پادشاهي (که همیشه متعلق بسادات بارهه بود) خانجهان بسکه اعتماد بر شهامت و پردلی شجاعت خان داشت اورا هراول کل عساکر نمود - هرچند سادات اظهار رنجش نمودند (که این امر ارثی ما ست) اما خانجهان نه پذیرفت - و پس ازان تعین بنگاله گردید اسلام خان صاحب صوبهٔ آنجا در سال ششم اکثر امرای نامي را بسرداری شجاعت خان بر سر عثمان خان لوهاني (که راجه مانسنگهه در ایام حکومت خود بسیارے از خویش و قوم خود را در محاربات او بکشتن داده کارے نساخته بود) کسیل نمود - چون شجاعت خان بحدود متعلقهٔ او رسید عثمان خان (که بخار نخوت و غرور در کاخ دماغش جا گرفته بود) در کمال سطوت و شوکت به ترتیب صفوف پرداخته عرصهٔ مبارزت آراست - و هر فوجے با فوج مقابل خود درآویخت عثمان فیل مست جنگي (که اعتضاد قوی خود میدانست) پیش انداخته بر فوج هراول تاخت - بهادران نامی فوج

دیده عرض کرد - خواستند منزوي سازند - خانجهان گفت مردم
خوب جمع کرده - و برکشیدهٔ حضرت است - نباید از پا
انداخت - باز تعین دکن گردید - و مدتے درانجا بسر برده
باجل طبعي در گذشت - شعر را خوب ميگفت - صاحب
دیوان است - فارسي تخلص میکرد - ازوست * 　　* بیت *

* بیمن عشق بکونین صلح کل کردیم *
* تو خصم باش ز ما دوستي تماشا کن *

* دیگر *

* شرر نالهٔ بغربال ادب مي بیزم *
* که بگوش تو مبادا رسد آواز درشت *

پسران امیر الامرا شهباز خان در حیات پدر ترقي کرده زندگي
بسر برد - یک کروهی لکهنو سرائے بنام خود آباد نمود - و میرزا
گل و میرزا جارالله با جفت مکاري نرد و شطرنج مي باختند
و مصاحب و مقرب بودند - اما بعد از فوت پدر آن حالت
و رتبه نماند - چنانچه از میرزا جارالله (که هیچ پادشاهزاده
این قسم تعیش نکرد) مصري بیگم صبیهٔ آصف خان جعفر را
(که در خانهٔ او بود - و از ناسازي زن و شوئي درمیان نیامده)
بعد فوت آصف خان بموجب حکم مطلقه ساخته بمیرزا لشکري
پسر یوسف خان عقد بستند - هردو برادر همراه مهابت خان
بکابل رفته درعین جواني ایام حیات شان بسرآمد *

مي‌نمود خان اعظم نخوت و رعونتي که داشت اصلا اعتنا نميکرد روزے . قريب طرفدارى سلطان خسرو سر ديوان باو گفتگوى درشت کرد - و بيباکانه بپادشاه گفت - که اين دولتخواه خسرو است - کشتن او صلاح وقت - و پس ازان (که پادشاه از تقصير ميرزا کوکه در گذشت) فرمود که ميرزا اميرالامرا را مهمان ساخته لک روپيه نقد و جنس بگذراند *

گويند وقت طعام همه امراى عمده حاضر بودند - ميرزا کوکه با اميرالامرا بچاپلوسي در آمد - که نواب شما بما مهرباني نداريد - و الا والد مرحوم شما ملا عبد الصمد چه قدر محبت داشت - درين خلوتخانه نقش و نگارے که مي بينيد بدست خود کشيده - خانجهان و مهابت خان بمقتضاى جواني ضبط خود نکرده برخاستند - چون اين ماجرا بپادشاه رسيد باميرالامرا گفت که زبان باختيار او نيست - شما بدو در نه افتيد

در سال دوم بعارضهٔ بيماري از موکب پادشاهي (که بسير کابل متوجه بود) در لاهور ماند - وکالت بآصف‌خان جعفر مقرر شد و پس ازانکه تعين دکن شد با خانخانان صحبت بوار نگرديد طلب حضور گشت - جمعيت بسيار فراهم آورده باکثرے پيشگي داده بود - باز پس گرفته سه هزار سوار نگاهداشت گويند مرض نسيان بهم رسانيده بود - هرچه مي‌گفت از خاطر ميرفت - خانجهان بعيادت او مامور شد - او را مصلوب الحال

بیک تنگنائی پناه برده روزگار بناکامي مي گذرانید - از آب
و هوای مخالف نیم جانی بیش نداشت - که آوازهٔ جلوس
جهانگیري عالم را در گرفت - ازین نوید جان بخش بعد
پانزده روز از سریر آرائي گرم و گیرا بعز ملازمت فایز شده
بخطاب امیرالامرا و منصب والای وکالت و تفویض مهر اوزک
بلند پایه گشت - و مختار کردند که هر قدر جاگیر خواسته باشد
از محالات حیدرآباد (٢) بگیرد *

جنت مکاني در روز نامچه (که مرقوم خامهٔ خاص
ایشان است) بذوق قلم داده - که نسبت بندگی شریف خان
بجائی رسیده که هم برادر و هم فرزند و هم یار و هم مصاحب
منست - روزیکه رسید حیات تازه یافته دانستم که الحال
پادشاه شدم - و در خور کاردانی او خطابی نیافتم - اگرچه
امیرالامرا کردم - و پنجهزاري نمودم - چکنم ضابطهٔ پدرم همین
بود که زیاده ازین نمیکرد - آنچه از من است پیش اوست
امیرالامرا در اول جلوس کاریکه کرد برای اخراج افغان (که دشمن
مغول است) عرض نموده احکام بممالک محروسه قلمي نمود
اما اعظم خان بمبالغه ازین کار باز داشت - که جم غفیر اند
و هیچ ناحیه ازانها خالي نیست - مفسدهٔ عظیم بریا خواهد شد
و چون امیرالامرا بر جمیع اعیان سلطنت تفوق و برتري

---

(٢) در [بعضی نسخه] چنده آباد *

همراهي گزيد - تا آنکه در سنه (۹۵۶) نهصد و پنجاه و شش در کابل شرف بساط بوس دريافته مشمول عواطف گرديد در عهد عرش آشياني هرچند منصب چهار صدي داشت اما در مصاحبت و قرب پايهٔ برتر افراخته بعزت و اعتبار بسر برد - گويند خواجه در يکدانه خشخاش سورهٔ اخلاص نوشته بود - محمد شريف بمنصب دو صدي سرفرازي يافته سال سي و چهارم در حين مراجعت موکب اکبري از کابل در جالهٔ سفيد سنگ يکے از فرومايگان پردهٔ ناموس کشاورزے دريده بياسا رسيد - ظاهر شد که محمد شريف نيز با او همراز و همداستان بود - گوشمالي خورده مالشے بسزا يافت - چون پادشاهزاده سلطان سليم باعتبار هم مکتبي ربطے تمام داشت در وقتے (که شاهزاده مهم رانا ملتوي گذاشته بالهآباد فروکش کرد - و آثار خود سري ظاهر نمود) عرش آشياني او را از برهانپور برهنموني شاهزاده بشاهراه مقصود روانه فرمود - او زياده بر سابق بر شورش مزاج شاهزاده افزوده خود وکيل دولت گرديد - و بمرتبهٔ در مزاج شاهي جا کرد که از بے انديشگي وعده فرمود - که هرگاه نوبت سلطنت بمن رسد نصف پادشاهي بتو خواهم داد - و پس ازان (که شاهزاده بقايد توفيق عازم حضور شد) محمد شريف بسبب کردار ناپسنديدهٔ خود جدا گشته بشعاب جبال خزيد - و هر روز

به نیروی همت و یاوری غیرت خود را بخانه رسانیده خواست
که زوجهٔ خود را بکشد - مادرش بشیون و ناله ظاهر نمود
که او خود را بچاه انداخته - شیر افگن خان آن را شنیده
جان بسپرد] مخالف اقبال‌نامهٔ جهانگیری ست - بعد ازین
واقعه شیخ غیاث خواهر زادهٔ قطب الدین خان مهر نسا را
با دختر و پسر شیر افگن خان مع اموالش بحضور رسانید
او چندے بعلت تقصیر شوهرش (که کوکلتاش پادشاهي را
کشته) معاتب ماند - چون بشرف ازدواج جنت مکاني درآمد
دخترے (که از شیر افگن خان داشت) در حبالهٔ عقد شاهزاده
سلطان شهریار کوچک‌ترین اخلاف جنت مکاني درآورد - و بدان
سبب با شاهزادهٔ ولي‌عهد شاهجهان مدعي گشته سلسله‌جنبان
شورش عظیم گردید - چنانچه بتفصیل جا بجا درین اوراق
رقم‌زدهٔ کلک سوانح سالک گشته *

* شریف خان امیرالامرا *

پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم شیرازي ست - که
جدش خواجه نظام‌الملک وزیر شاه شجاع شیراز بود - هنگامے
(که جنت آشیاني همایون پادشاه از شاه ایران رخصت
قندهار یافته بسیر تبریز شتافت) خواجه (که در فن تصویر
نادره کار سحر آفرین بود) درانجا بملازمت رسیده بسیار
مرغوب خاطر آمد - اما بنابر عوائق روزگار نتوانست

در وقت رخصت قطب الدین خان کوکلتاش صاحب صوبهٔ بنگاله دو کلمه در حق او ارشاد فرمود - شیر افگن خان از نوشتهٔ وکیل مطلع شده بدمظنه گشت - و دانست که زیر کاسه نیم کاسه هست - و ازان روز ترک یراق بستن نموده بواقعه نگار و مردم پادشاهی گفت - که من الحال نوکر پادشاه نیستم چون قطب الدین خان در سال دوم ببردوان سر کشید شیر افگن خان (که بیرون خیمه زده بود) باستقبال روانه شد *

گویند وقت وداع مادرش دربلغه بر سرش راست کرده گفت - که بوتم پیش ازانکه مادر تو گریه کند مادر او را بگریه آر - و سر و چشم بوسیده رخصت نمود - و هرچند او از مکر و غدر کوکلتاش ایمن نبود اما فی الجمله از پیغامهایش طمانینتی حاصل کرده از اجل گرفتگی فوج را بیرون لشکر گذاشته خود با دو سوار (که یکی ازان خواجهسرا بود) بملاقات شتافت - پس ازان که از وضع و خورد و حرف زدن کوکلتاش غدرے بخود تفرس نمود پیشدستی کرده کار قطب الدین خان را باتمام رسانید - چون اطراف و جوانب مردم کوکلتاش فرو گرفته بودند نگذاشتند که بدر زند
۱۰۱۶
* مظلوم * تاریخ کشته شدن اوست *

و آنچه گویند [که شیر افگن خان با آن همه جراحتهای بے شمار (که هر یکے مولم و جانکاه بود)

بخانخانان سپهسالار (که متوجه تسخیر تتهه بود) پیوست
و بوسیلهٔ التفات آن سپهسالار غایبانه در سلک نوکران پادشاهي
ملتزم گردیده خدمات شایسته و مردانگیهای نمایان بجا آورد
چون خانخانان مظفر و منصور ازان یورش معاودت نمود
حسب الالتماس او بمنصب مناسب سرفراز گردید - و عرش آشیاني
در همان ایام مهرنسا (۲) صبیهٔ غیاث بیگ طهراني را (که دیوان
بیوتات بود) بعقد ازدواج او در آورد •

گویند کوچ میرزا غیاث همیشه در جشن و اعیاد
بمحل اقدس منزل پادشاهي مي رفت - مهرنسا (که
بنور جهان مخاطب گردید) اکثر همراه مادر مي‌بود - از غرائب
اتفاق شاهزاده سلیم (که بریعان شباب رسیده) میلان خاطر
بدو بهم رسانید - و پس ازان (که این کچه در محل گل کرد)
خفیه بپادشاه آگهي شد - فورا اورا بعلي قلي بیگ پیوند
پیوکاني داد - و چون شاهزاده بمهم رانا مامور شد علي قلي
بیگ بهمراهي تعین گشت - شاهزاده اورا مورد الطاف
و عواطف فرموده بخطاب شیر افگن خاني بر نواخت - و پس
از جلوس بتیولداری بردوان (که بوزخی ست میان بنگاله
و اڈیسه) مرخص نمود - و چون او کار طلبیها داشت در تعلقهٔ
خود لوازم جرأت و جسارت بجا مي‌آورد - جنس منکاني

---

(۲) نسخهٔ [ع] مهر النسا •

داشت بسیار بر خود پیچیده برخاست - خانخانان بار دیگر
بعجز و الحاح میرزا را بخانهٔ شیخ برد - شیخ تا سر
دروازه استقبال کرده تواضع زیاد نمود - و گفت ما مخادیم
و هم شهری شما ایم - میرزا متحیر گشته از خانخانان پرسید
آن نخوت و این فروتني چیست - خانخانان گفت آنروز
تورگی وکالت در نظر داشت - سایه بمثل اصل کار کرد
و امروز برادرانه در خورد - قطع نظر از همه چیز شیخ در فن
انشا طرفه سحرے بکار برده - باآنکه از تکلفات منشیانه و تصلفات
مترسلانه عاري ست اما متانت سخن و استخوان‌بندی
کلمات و نشست مفردات و تراکیب مستحسنه و فقرات
بیگانه قسمے ست که دیگرے را تتبع بدشواري میسر است
و شاهد این مدعا تاریخ اکبري ست - و چون التزام نموده
(که بیشتر الفاظ فارسي باشد) لهذا گفته اند که شیخ خمسهٔ
نظامي را نثر کرده - و از کمال مهارت اوست درین فن که
مطالب بسیارے بدیهي البطلان را بنابر خداوند ستائي در
بادي الرای به تمهیداتے چند تحریر نموده که بے امعان نظر
پی بمقصود نتوان برد *

* شیر افکن خان علي قلی بیک *

استجلو سفرچی شاه اسمٰعیل ثاني فرمانروای ایران بود
که بعد فوتش از راه قندهار بهند مي‌آمد - در ملتان

و ملبوسات مستعمل سوای پاجامه که حضورش می سوختند همه را روز نوروز بنوکران می بخشید - اشتهای غریب داشت - نقل کنند که سوای آب و هیمه بیست و دو آثار وزن راتبهٔ طعام بود - پسرش شیخ عبد الرحمن سفره چی شده می نشست - و مشرف باورچیخانه که مسلمان بود استاده نگاه می کرد - در طعامی که شیخ دو مرتبه دست می‌کرد آن را روز دیگر هم می پختند - و اگر چیزی بی مزه می بود به پسر می خورانید - او راتبه بباورچیان چشم نمائی می کرد لیکن خود هیچ نمی گفت *

گویند در یساق دکن آنقدر توره و ضابطه بکار برد که مزیدی بران متصور نیست - در چهل راوتی (۲) مسندی برای شیخ فرش می‌انداختند - و هر روز هزار لنگری طعام خاصگی می کشیدند - بتمام امرا تقسیم می شد - و بیرون نه گزی برپا کرده بهرکس از وضیع و شریف که اشتها داشته باشد کهچری تمام روز پخته می دادند - گویند هنگامی که شیخ وکیل مطلق است روزی خانخانان با میرزا جانی بیگ حاکم تتهه بدیدنش آمد - شیخ بر پلنگ دراز کشیده جزو اکبرنامه میدید - اصلا متوجه نشد - همین قدر گفت بیائید میرزایان بنشینید - میرزا جانی بیگ که دماغ سلطنت

---

(۲) نسخهٔ [ب] راوتی *

از نو ي بسوداگري اندازند - و با راجپوت بسازند - و تربيت نمايند) عرش آشياني تاليف اين جماعه را از اعاظم امور ملكي دانسته باقصى الغايت مي‌كوشيد - حتي مراسم معمولهٔ اينها را مثل منع ذبح (۲) گاو و حلق لحيه و انداختن گوشوارهاي مرواريد در گوش و جشن دسهره و ديوالي و غير ذلك مراعات مي‌نمود - شيخ هرچند بمزاج پادشاه تصرف داشت اما شايد بحسب جاه نتوانست عنان گرفت - اين همه نسبتها بدو عائد گرديد *

در ذخيرة الخوانين آورده كه شيخ شبها بخانهٔ درويشان رفته اشرفيها مي‌گذرانيد - و التماس ميكرد - كه براى سلامتي ايمان ابو الفضل دعا كنيد - و اين لفظ بارگير كلامش بود كه آه چه بايد كرد - و دست بر زانو ميزد - و آهي سرد ميكشيد - ناسزا بر زبان نداشت - بدگوئي و غير حاضري و بازيافت و فروغي هرگز در سركار او نبود - و هر كرا عامل ميكرد اگر بد هم مي بود تا مقدور تغير نمي نمود مي گفت كه مردم حمل بر خفت عقل من خواهند كرد كه ندانسته چرا بتربيت او متوجه شد - و روز تحويل حمل جميع كارخانها از نظر او مي‌گذشت - موجودات آن نوشته نزد خود نگاه ميداشت - و دفاتر را مي سوخت

(۲) در [بعضى نسخه] ذبحهٔ گاو *

و علم نقطه العاد و زندقه و اباحت و توسیع مشرب است
و مثل حکما بقدم عالم گروند - و انکار حشر و قیامت نمایند
و مکافات حسن و قبح اعمال و جنت و نار در عافیت و مذلت
دنیا قرار دهند - العیاذ بالله *

شیخ با آن طبع رسا و ذهن درست و مزاج محققانه و نظر
تدقیق (که در مهمات دنیاوي و مقدمات رسمي هیچ نقیر
و قطمیر فرو نگذاشته) چگونه در متفقات عقلا خوض ننموده
طرف راجح را فروگذاشت (۲) - آدمي در کار دنیا که ناپایدار است
زیان خود نه اندیشد - و نقصان بخود نه‌پسندد - در کار عقبی
که باقي و پایدار است چگونه دیده و دانسته خسارت گزیند
فمن یضلل الله فلاهادي له *

آنچه تتبع احوال اشعار مي‌نماید عرش‌آشیاني از ابتدای
سن شعور برسوم و اوضاع هندوستان ولوع تمام داشت
پس ازان بپاس وصایای پدر بزرگوار بر طبق ارشاد دارای
ایران شاه طهماسپ صفوي در حین ملاقات (که استفسار
احوال علی الخصوص کیفیت هند و برهمزدگی سلطنت
بمیان آمده شاه گفت - معلوم شد که در هندوستان دو فرقه اند
که بسپاهگري و تمن‌داري اختصاص دارند - افغان و راجپوت
الحال افغان را از خود نمي‌توان کرد - که اعتماد نماند - آنها را

(۲) در [بعضی نسخه] فروگذارد *

از شاه ابو المعالي قادري (که از مشائخ لاهور است)
آورده اند که گفت - من از کارهای ابو الفضل انکار داشتم
شبی در خواب دیدم که در مجلس جناب رسالت ابو الفضل را
حاضر کردند - حضرت جبهٔ مبارک را بر روی شیخ انداخته
در مجلس نشاندند - و فرمودند که این مرد در حیات چند روزه
مرتکب افعال بد گشته - اما این مناجات او (که ابتدایش اینست
الهي نیکان را بوسیلهٔ نیکي سرافرازي بخشي - و بدان را
بمقتضای کرم دلنوازي کني) سبب نجات او شد - تکفیر شیخ
زبان‌زد خواص و عوام است - برخی بکیش برهمن بیغاره
زنند - و بعضی آفتاب پرست گویند - و جوقی دهریه خوانند
آنکه غایت تفریط بکار برد بالحاد و زندقه نسبت دهد
و دیگرے که انصاف مي ورزد چون مقلدان متصوفه (که
بدنام کنندهٔ نیکو نامی چند اند) بصلح کل و وسعت مشرب
و ادعای همه اوست و خلع ربقهٔ شریعت و التزام طریقهٔ اباحت
منسوب ميکند - صاحب عالم آرای عباسي گوید - که شیخ
ابو الفضل نقطوي بود - چنانچه منشورے { که بمیر سید احمد
کاشي [که از اکابر این طائفه و صاحب رسالها در علم نقط است
و در سال (۱۰۰۲) هزار و دو هجري (که در ایران ملحد کشي
واقع شد) شاه عباس در کاشان میر را بدست خود بقتل آورد]
انشاء نموده فرستاده بود } دلالت برین معني دارد

عار فرار بر خود نه پسندیده مردانه نقد زندگی در باخت *
جنت مکانی خود می‌نویسند که چون شیخ ابوالفضل پدر من
ذهن نشین کرده بود که جناب ختمی پناهی (صلی الله
علیه و آله و سلم) فصاحت تمام داشت - قران کلام اوست
لهذا وقت آمدنش از دکن به برسنگهه دیو گفتم که بقتل آرد
بعد ازین پدرم ازین اعتقاد برگشت - و بنابر ضابطهٔ قدیم سلسلهٔ
چغتاه (که فوت شاهزاده‌ها صریح بپادشاه نمی رسانیدند
و وکیلش رومال نیلی بدست بسته سلام می کرد - ازان معلوم
میشد) چون کسے را از مردم حضور جرأت نشد که واقعهٔ شیخ
بعرض رساند وکیلش همان ضابطه بعمل آورد - عرش آشیانی
زیاده بر فوت پسران متاسف گشته پس از استفسار فرمود
که اگر شاهزاده را داعیهٔ پادشاهی بودے مرا کشتے - و شیخ را
نگهداشتے - و بداهة این بیت خواند * بیت *

* شیخ ما از شوق بیحد چون سوی ما آمده *
* ز اشتیاق پای‌بوسے بے سر و پا آمده *

خان اعظم تاریخ فوت شیخ بطریق تعمیه یافته * ع *

* تیغ اعجاز نبي الله سر باغي برید *
۱۰۱۱

گویند شیخ در خواب آمده گفت که تاریخ فوت من
بندهٔ ابو الفضل است - چرا در کارخانهٔ حق حیران ماندهٔ
۱۰۱۱
فضل او وسیع است - کسے نومید نشود *

بشاهزاده دارند - و در راستي و درستي و اعتماد و محرميت هيچ يک باو نمي رسيد) از دکن طلب فرمودند - و حکم شد که جمعيت خود درانجا گذاشته جريده بشتابد - او شيخ عبد الرحمن پور خود را با جمعيت خود و امراي کومکي در دکن گذاشته برسم ايلغار براه نوردي در آمد - جنت مکاني (که از فرط اخلاص و يکروئي شيخ بولي نعمت خويش غبار آلوده خاطر بود) آمدنش درين هنگام مخل مطلب انگاشته و جريده رفتنش غنيمت پنداشته بل از قدر نشناسي دفع شيخ را اولين پايهٔ سلطنت دانسته برسنگهه ديو بنديله را (که از سر زمين او عبور شيخ ناگزير بود) بانواع نوازش اميدوار ساخته بقتلش تحريض نمود - او در کمين فرصت نشست - چون در اجين اين خبر بشيخ رسيد مردم گفتند که از راه گهاٹي چاندا بايد شتافت - شيخ گفت که دزدے را چه مجال که سر راه من بگيرد - روز جمعه چهارم ربيع الاول سنه (١٠١١) هزار و يازده در نيم کروهي سراي بير (که از نرور شش کروه است) برسنگهه ديو با سوار و پيادهٔ بسيار هجوم آورد - هواخواهان شيخ ترغيب برآمدن از عرصهٔ پيکار نمودند - و گدائي افغان از قديمان او گفت - که در قصبهٔ انتري که متصل است راي راياں و راجه سورجسنگهه با سه هزار سوار فرود آمده اند - آنها را همراه گرفته تنبيه بايد کرد - شيخ

راجو منا و بعوري برگرفتن پور شاه علي عم نظام شاه بمیان آمد خانخانان بجانب احمد نگر و شیخ بگشایش ملک ناسک دستوري یافت - اما چون بر سر پور شاه علي مردم بسیار هجوم کردند شیخ بموجب حکم ازان سو باز گردیده باتفاق خانخانان روی توجه بدان سمت گذاشت *

و چون در سال چهل و ششم عرش آشیاني از برهان پور بهندوستان معاودت فرمود شاهزاده دانیال در برهان پور طرح اقامت ریخت - خانخانان باحمد نگر سکونت گرفت سپه سالاري و فوج کشي بشیخ باز گردید - شیخ پس از ستیز و آویز با پور شاه علي عهد و پیمان موکد ساخته بمالش راجو منا رو آورد - و جالنه پور و آن نواح (که متصرف شده بود) برآورده تا گهاتی دولت آباد و روضه بدنبال شتافته و از کتک چتواره فرود آمده با راجو مکرر درآویخت - هربار فیروزي رو داد - راجو چندے در پناه دولت آباد گذرانیده باز هجوم کرده رسید - و باندک آویزش فرار نمود - نزدیک بود که گرفتار شود - خود را بخندق آن قلعه افگند - بنه و بارش یغمائي شد *

در سنه چهل و هفتم (که مزاج عرش آشیاني بسفوح لختي امور از شاهزاده سلطان سلیم انحراف یافت) شیخ را ازین رهگذر (که خدمت اندوزان حضور باز گفتی

و لختی شمال سو دو نامور قلعه است - مالی و انتر مالی
هرکه خود بآن استوار دژ در شود نخست بدین دو گذاره رود
و در بایب و شمال و ایسان بسان مالی - و آن را جونه مالی (۲)
گویند - از دیوار او لختی مانده - و از خاور تا نیرت نیز
کوهچها در گرفته - جنوب سو بلند کوهی ست کورتهه (۳) نام
و در نیرت بزرگ کوهی ست ساپن خوانند - چون پهین
بدست مردم پادشاهی درآمده بود شیخ بخداوندان مورچال
قرار داد - که چون آواز نقاره و کرنا بگوش رسد هرکس
بزینه برآید - و کوس را بلند آوازه گرداند - و خود در
شب تار (که ابر در ریزش بود) با مردم خود بر فراز کوه ساپن
برآمده مردم را بدان راه نشان داده روانه کرد - آنها رفته
دروازهٔ مالی بروشکستند - و بقلعه در آمده کوس و کرنا بنوا
در آوردند - قلعه نشینان بکار زار ایستادند - شیخ از پی دویده
قریب بصبح خود را رسانید - آنها سراسیمه بآسیر در شدند
روزانه از هر سو یکی بکورتهه و دیگرے بجونه مالی برآمده
فتح سترگ چهره برافروخت - بهادر خان زینهاری شده بوساطت
خان اعظم کوکه سعادت ملازمت دریافت - و چون شاهزاده
دانیال به تهنیت فتح قلعهٔ آسیر بحضور رسید شورش افزائی

---

(۲) در [بعضی نسخه] چونه مالی (۳) نسخهٔ [ج] کوراتهه - و در [بعضی جا] کورهیه ٭

بنابرین پیهم نگاشتهای شاهزاده بشیخ رسید که کارپژوهی
آن دولت خواه دلنشین دور و نزدیک است - خواهش آنست
که احمد نگر حضور ما مفتوح شود - خود را ازان آهنگ
باز دارد - و چون شاهزاده از برهان پور راهي گشت شیخ
حسب‌الفرمان میرزا شاهرخ را با میر مرتضی و خواجه ابو الحسن
بر اردو گذاشته خود بعزم آستان‌بوس روانه شد - چهاردهم
رمضان سنه (١٠٠٨) هزار و هشت و آغاز سال چهل و پنجم
نزد کرگانون بیجاگدهه بسجود قدسي عتبه ناصیهٔ بختمندي
بر افروخت - بر زبان عرش‌آشیاني گذشت * بیت *

* فرخنده شبی باید و خوش مهتابے *
* تا با تو حکایت کنم از هر بابے *

شیخ باتفاق میرزا عزیز کوکه و آصف خان جعفر و شیخ فرید
بخشي بمحاصرهٔ قلعهٔ آسیر تعین شده حکومت خاندیس
بدو مفوض گشت - او مردم خود را با پسر و برادر همراه
داده بیست و دو جا تهانه برنشانده در مالش سرتابان
همت بست - و در همین ایام بمنصب چهار هزاري لوای
ناموري برافراخت *

روزے شیخ بدیدبانی مورچال رفته بود - یکے از درونیان
(که باهل مورچال پیوسته) راهے باز نمود - که ازان بر دیوار
مالي گدهه توان برآمد - چه در کمرگاه کوه آسیر باختر

روز شیخ هم باستعجال باردو داخل شد - شگرف شورشے برخاست - که و مه را خواهش باز گردیدن در سر - و شیخ برانکه درین وقت با غنیم نزدیکي و بوم بیگانگي باز گردیدن بگزند خویش در بازیدن است - با آنکه بسیارے خشم گرفته جدائي گزیدند شیخ بدلے توانا و همتے درست بدلاسای سران لشکر و گرد آوریٔ فوج پرداخته بکشایش دکن کوچ کرد و در کمتر زمانے پراگندگیها فراهم آورده همگي قلمرو را بگزیده روش پاسباني نمود - مگر ناسک که از دوریٔ راه باز گرفته نشد - لیکن بیشتر جاها چون قلعهٔ پتّیاله (۲) و تلتم و ستونده بر قلمرو افزود - و بر ساحل گنگ معسکر ساخته هر سو فوجے شایسته تعین کرد - و به پیام گذاري با چاند بي بي عهد و پیمان درست ساخت - که چون ابهنگ خان حبشي (که با او منازعت دارد) مالش یابد جنیر باقطاع برگرفته قلعهٔ احمد نگر تسلیم نماید - شیخ از شاهگدهه بدان سو روانه شد *

درین اثنا عرش آشیاني باجین رسیده پیدائي گرفت که بهادر خان مرزبان آسیر شاهزاده دانیال را ندیده - شاهزاده آهنگ مالش او پیش گرفته - لهذا پادشاه عازم برهانپور شده بشاهزاده نوشتند که همت بکشایش احمدنگر گمارد

(۲) نسخهٔ [ا ج] بیتاله •

در چهل و سیوم سال الهي بآوردن شاهزاده مراد دستوري دکن یافت - و حکم شد که اگر امرای آنجا نگهداشت آن ملک بعهدهٔ خود گیرند با پادشاهزاده بدرگاه آید - والا شاهزاده را روانه نموده بیاوری میرزا شاهرخ کارها سربراه کند - چون ببرهانپور رسید بهادر خان مرزبان خاندیس (که همشیرهٔ شیخ بخانهٔ برادرش بود) خواست بخانه برده بمراسم ضیافت قیام نماید - شیخ گفت اگر شما در کار پادشاهي همراهي گزینید پذیرفته شود - چون این راه بسته دید برخے کالا و خواسته بارمغان فرستاد - شیخ برگذارد با ایزد بے همال پیمان رفته که تا چهار چیز فراهم نشود از کس بر نستاند - نخست دوستي - دوم دهش را بزرگ نشمرد - سیوم خود بدادة آرزومند نبود - چهارم احتیاج خویش - سه طرز پیدائي دارد چهارمین را چه چاره بر سازد - که شاهنشاهي نواخت نقش خواهش بزدوده *

چون شاهزاده مراد (که از ناکام برگشتن از احمدنگر بدراز اندوه درشد - و فوت رستم میرزا پور او سرباري گردید) بدمسازي طبیعت پرستاران بباده پیمائي افتاده بصرع انجامید از آوازهٔ طلب روانهٔ احمد نگر شد - تا این یورش را دستمایهٔ نارفتن حضور سازد - نزدیک بدیهاري برساحل پورنا رسیده در سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت بعالم بقا خرامید - همان

بقرب و مصاحبت روز افزون پادشاه وقت اختصاص گرفتند
و چون شیخ را نسبت ببرادر کلان خود شیخ فیضي مناسبت
تام اتم بمزاج پادشاه بهم رسید برسم امارت پیش آمد کرده
سال سیم بمنصب هزاري افتخار اندوخت - و در سال سي
و چهارم (که والدهٔ شیخ نقاب گزین خاک گردید) عرش آشیاني
بخانه اش آمده تعزیه و تسلیه فرمود - که اگر جهانیان طراز
پایندگي داشتے و جز یکے راه نیستي نمپردے دوستان شناسا دل را
از رضا و تسلیم گزیر نبود - هرگاه درین کاروانيسرا هیچکس
دیرنماند نکوهش ناشکیبائي را کجا اندازه توان گرفت - در سال
سي و هفتم بمنصب دو هزاري سر برافراخت *

و چون شیخ بمزاج پادشاهي بمرتبهٔ جا کرده (که محسود
شاهزادها بود - تا بامرا چه رسد) و همواره در خدمت پادشاه
چون عرض با جوهر قائم بوده امرے بے صوابدیدش متمشي
نمیشد بعضے اهل عناد عرش آشیاني را بران آوردند که
شیخ را بدکن روانه نمایند - و مشهور آنست که سلطان سلیم
روزے بخانهٔ شیخ در آمده دید چهل کاتب نشسته قرآن
و تفسیر مي نویسند - همه را باجزای کتاب نزد پادشاه برده
بد مظنه ساخت - که مارا ترغیب بچیزهای دیگر مي نماید
و خود چون بخلوت میرود آن کار دیگر ميکند - ازان روز
در قرب و مصاحبت فتورے واقع شد *

که تا نصف بیشتر دیمک خورده - و از استفاده مانده - او
سر کرم زده دور ساخته کاغذ سفید پیوند داد - و باندک تامل
مبدأ و منتهای هرکدام دریافته باندازهٔ آن مسودهٔ مربوط
نگاشته بر بیاض برد - پس ازان (که آن نسخه بدست آمد)
در مقابله دوجا تغییر بالمرادف و سه چهار جا ایراد بالمتقارب
شده - همگنان بشگفت افتادند - از بس (که مزاج عزلت‌گزین
و تجرید درست بود) از بار تعلق مبکدوش میزیست - و آزادانه
میخواست بسر برد - بکشود ابواب مکاسب نمي‌گرائید - بتکلیف
دوستان در سال نوزدهم جلوس عرش آشیاني هنگامے (که
عزیمت پادشاهي بیورش دیار شرقي تصمیم داشت) بتقبیل
عتبهٔ خلافت استسعاد یافته تفسیر آیة الکرسي نوشته گذرانید
و پس از مراجعت بفتحپور بار دوم باریاب ملازمت گشت
آوازهٔ فضل و دانائي او چون مکرر بمسامع اقبال رسیده بود
مشمول عواطف بیکران پادشاهي گردید - و هنگام انحراف
مزاج اکبري از علمای متعصب این هردو برادر (که با
رجحان علم و فضل خالي از مزاج شناسي و خداوند ستائي
نبودند) کرة بعد اخرى و مرة بعد اولى بشیخ عبد النبي
و مخدوم الملک (که با علم و دانش رسمي عمدهٔ سلطنت
بودند) مناظره را بمجادله و مکابره رسانیده بپشت گرمي
عرش آشیاني بالزامهای مسکت خفیف‌تر ساخته در عرصهٔ اعتبار

ساخته از میوات تا ریواري دست نهب و غارت بر کشودند لهذا در سال سي و پنجم شاه قلي خان بمالش آن کوته اندیشان تعین گشته در اندک فرصتي به نیروی مردانگي و پردلي خار بن آن فتنه برکنده جهانے برآسود - در سر آغاز سال چهل و یکم بمنصب چهار هزاري سر بر افراخت - و پس ازان بمنصب عمدهٔ پنجهزاري و مرحمت علم و نقاره بلندنامي گرفت - و در سال چهل و ششم سنه (۱۰۱۰) هزار و ده هجري در دار الخلافهٔ آگره بعارضهٔ اسهال بساط هستي در پیچید با کهن سالي برنا دل بود - از مردانگي و راست کاري فراوان بهره داشت - نارنول را بطریق ملکیت بوطن گرفته عمارات عالیه و تالاب کلان اساس نهاد - گویند در ایام بیماري دانست که جان‌بر نیست - سپاه را دوساله پیشکي داده زرهای بسیار بمستحقین خیرات کرد - و در گذشت *

* علامی فهامي شیخ ابوالفضل *

دومین پسر شیخ مبارک ناگوري ست - در سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت بوجود آمده بجودت طبع و رسائی فهم و علو فطرت و طلاقت لسان در کمتر زمانے یگانه و بے همتای وقت گردید - از فنون حکمي و علوم نقلي در سن پانزده سالگي فراغ حاصل نمود - گویند اول هنگام تدریس (که هنوز به بیست سالگي نرسیده) حاشیهٔ بر صفاهاني بنظرش درآمد

بیستم (که خانجهان ناظم پنجاب بریاست بنگاله نامزد گردید) صاحب صوبگی آن ولایت بشاه قلی خان انفوانس یافت - و همیشه مصدر خدمات شایسته شده منظور نظر پادشاهی می بود *

گویند عرش‌آشیانی از کمال عاطفت و مهربانی او را درون محل بردند - بخانه رفته خود را محجوب ساخت - چون بپادشاه آگهی رسید مخاطب بمحرم گردید - چون در آخر سال سی و چهارم هنگام معاودت زابلستان از دریای بهت گذشته روزے (که متصل هیلان (۲) مضرب خیام پادشاهی گردید) در راه (که نوبت فیل ملول (۳) رای بود) با عربده (۴) کاری و بد مستی که داشت پادشاه خواست بر ماده فیل سوار شده برفراز آن بر آید - پیش ازان (که پا بکلاوه استوار شود) آن عربده ناک بر ماده دوید - عرش آشیانی بزمین آمد - اگرچه فیل بدیگر سو توجه گماشت اما از افتادگی پادشاه لختے به بیهوشی گرائید و سخت دردمندی روداد - بتجویز خود خون گرفتن سودمند آمد - در ممالک فتنه اندوزان نافرجام سخنها بر ساخته - بسیارے پرگنات دور دست بتاراج رفت - راجپوتان شیخاوت (۵) با آنکه سران آنها در حضور بودند خود تباه گشته دیرات را بیغمائی

---

(۲) نسخهٔ [ب] هلان (۳) در [بعضی نسخه] هول رای (۴) در [بعضی نسخه] با تبه کاری و بدمستی (۵) نسخهٔ [ا] سیخاوت *

هم باشد متضمن ناخوشی چند است) نهایت مکروه شمرده از سائر برای نمی‌پسندید - خصوص از امرا] در سال سیوم حکم فرمود که اورا از شاه قلي خان جدا نمایند - خان (که مغلوب طبیعت بود) آتش بخان و مان درزده لباس جوگیان پوشید - و انزوا گرفت - بیرام خان در تدارک و تلافي سعي بسیار کرد - که باز بتوجه پادشاهي بحال خود آمد - و در ایام برهمزدگی دولت بیرام خان آنهائی را (که فرزند و برادر مي گفت) جدائي گزیدند - شاه قلي خان از وفا کیشي دست از رفاقت بر نداشت *

گویند چون بیرام خان در تلواره میان کوه سوالک براجه گنیس (۲) پناه برد و عرش آشیاني بنواحی کوهستان پیوست روزے (که منعم خان حسب الالتماس بیرام خان بآوردنش شتافت) شاه قلي خان و بابای زنبور دست در دامن بیرام خان آویخته بنیاد گریه و زاري کردند - هرچند منعم خان دلاسا نمود سودمند نیامد - ناچار گفت که شما امشب در همین جا بوده منتظر خبر باشید - بعد ازان که خاطر جمع گردد متوجه ملازمت خواهید شد - آن وقت از همراهی بیرام خان تخلف نمود - همانا این اندیشه برای خود بوده - و پس از فوت بیرام خان ترقی بسیار کرده بمرتبهٔ امارت رسید - در سال

---

(۲) در [بعضی نسخه] گنس *

باز داشتند - در یعاق اسهر دکن حسب فرمان سامان نموده چست و چالاک در رسیده بتازگي محفوف عواطف پادشاهانه گشت - و در همان ایام محاصرهٔ آن نامور حصار سال چهل و پنجم ذي‌الحجه سنه (١٠٠٩) هزار و نه هجري باسهال از دربند هستي بر آمد *

* شاه قلي خان محرم *

بهارلو نوکر عمدهٔ بیرام خان بوده - در جنگ هیمو (که نخستین محاربه است - و باعث استقرار سلطنت عرش‌آشیاني گردیده) مصدر خدمت شایسته گشت - چون در اثنای گیرودار تیرے از کمانخانهٔ غضب الهي بهیمو رسیده کاسهٔ چشمش شگافته از پس سر او گذارا شد مردم او بے دست و پا شده راه گریز سپردند - شاه قلي خان بسر وقت هیمو در رسیده بے آنکه مطلع شود قصد فیلبان او کرد - تا فیل را بطریق ألجا از جملهٔ غنائم خود سازد - فیلبان از بیم جان خود صاحب خود را نشان داد - شاه قلي خان ازین نوید ممنون طالع خود گشته فیل را از معرکه برآورد - و هیمو را دست و گردن بسته بنظر پادشاه درآورد - و مورد نوازش والا گردید - و چون بقبول خان نام بسیه (که فنون رقص دانستے) علاقهٔ خاطر بهم رسانیده پیوسته اورا با خود داشتے عرش‌آشیاني [که امثال این حرکات را (که هرچند بپاک بازي

باشارهٔ پدر خویش شیر شاه برسر جونپور آمده قبل کرد بابا بیگ در حفاظت و نگاهبانی داد مردانگی و کاردانی داد (۲) پیشتر در هنگامهٔ گذر چوسا سنه (۹۴۶) نهصد و چهل و شش (که شیر شاه بے خبر بر اردوی پادشاهی ریخته بر شکست و جنت آشیانی بهراسیمگی راه آگره پیش گرفت) اورا با دیگر معتمدان جهت برآوردن حاجی بیگم (۳) و دیگر پرستاران حرم سرا باردو فرستاد - آن اخلاص شعار بر در سرا پردهٔ پادشاهی از دست افغانان شربت مرگ درچشید - شاهم خان بحسن پرستاری و خدمت گزینی در عهد عرش آشیانی بپایهٔ امارت رسید - چون بهمراهی خانخانان منعم خان بتسخیر ولایت بنگاله رخصت یافت قضارا خانخانان دران دیار زندگی بسپرد - امرا بواسطهٔ ضبط سرحدها اورا بسرداری برداشتند و پس ازان در سال سی و دوم موافق منصب سه هزاری درسرکار گذهه تیولش مقرر گردید - و بعد ازان بحکومت دهلی مورد نوازش خسروی گشت - و چون سال چهل و سیوم آن بلده پس از اقامت چهارده سالهٔ پنجاب مهبط الویهٔ پادشاهی گردید پیدائی گرفت که خان مذکور آن معموره را بچندے (۴) آزرد چهرده خود بتن آسانی بسر می برد - چندے بعتاب گاه

(۲) نسخهٔ [ج] مردی و مردانگی داده (۳) نسخهٔ [ج] مریم مکانی
(۴) در [چند نسخه] بچندین ٭

یافته کام دل برگرفت - تا سال چهل و هفتم بتعلقهٔ مزبور
مي پرداخت - بستر غزنین از تغیر او بشاه بیگ خان مقرر
شد - باقي احوالش معلوم نیست - باز بهادر پسر او در
صوبهٔ گجرات جاگیر یافته داخل کومکیان آنجا بود - سال
بیست و پنجم (۲) جلوس اکبري بتعیناتي پدر سرفراز شده
در مالوه جاگیر یافت - سال چهل و چهارم (که عرش آشیاني
بنفس نفیس متوجه کشایش قلعهٔ آسیر گردید) او با دیگر
امرا بمحاصرهٔ قلعهٔ مذکور پیشتر روانه شده - و پس ازان
بجانب احمد نگر تعین شده در کومکیان دکن قرار یافت
و سال چهل و ششم در جنگ دستگیر مردم تلنگانه گردیده
چون علامي شیخ ابو الفضل باقتضاي رقت طرح صلح قرار داد
و دستگیران طرفین رهائي یافتند او هم مستخلص گشته
بلشکر پادشاهي رسید *

* شاهم خان جلایر *

از امرای کهن سال اکبري بوده - پدرش بابا بیگ جلایر
درین دودمان خدمات شایسته بجا آورد - جنت آشیاني
حکومت جونپور بوی تفویض نمود - دران هنگام (که هوای
ولایت بنگاله مرغوب طبع آن پادشاه عالي جاه افتاده ابواب
عشرت و شادماني برکشود) جلال خان مخاطب بسلیم شاه

(۲) نسخهٔ [۲ ع] پنجم اکبري *

قامت قابلیت آراست - و بزم چشنی ترتیب داده منزلگاه او
بقدوم میمنت لزوم عرش آشیانی زیب و زینت پذیرفت
و هم درین سال از انتقال شجاعت خان مقیم بحکومت مالوه
چهرهٔ اعتبار افروخته بدانصوب شتافت - و بازبهادر پور او را
فرمان رفت که از گجرات برآمده بیاوری پردازد - و باتطاع داران
آن سرزمین آنکه از صوابدید او بیرون نروند - سال بیست
و هشتم باتفاق قلیج خان و غیره بکومک میرزا خان خانخانان
نامزد شد - چون بدو پیوست سرداری برانغار یافته در روز
جنگ مظفر از توپ اندازی و برق اندازی تردد شایسته
بتقدیم رسانید - چون امرای مالوه پس از تنبیه سلطان مظفر
گجراتی بتسخیر قلعهٔ سرونج (۲) مامور بودند او نیز بپای قلعهٔ
مذکور رسیده مورچال بست - روز یورش نصیرا (که حارس
قلعه بود) بدستان سرائی از مورچال او بدر رفت - و قلعه
مفتوح گردید - و سال سیم باتفاق شهاب الدین احمد خان
بنابر کومک خان اعظم (که بیورش دکن دستوری یافته بود)
تارک بندگی افراشت - سال سی و پنجم از مالوه ببارگاه
سلطنت رسیده جبین ارادت را فروغ پذیر گردانید - سال
سی و نهم بپاسداری غزنین (که وطن شریف خان بود - و از
مدتها آرزوی تعلقه داری آنجا در سر داشت) سربلندی

(۲) در [بعضی جا] بهرونج ٭

راهی بدیهی داشت - اگرچه آن معلوم والانیاس بجائی نمیرسد - پسرانش ترقی نکردند - الهام الله نام پسرش در عهد اعلی حضرت واقعه نویس بکلانه شده عمرے درانجا گذرانید - اما کرم الله برادر شهباز خان رشدے داشت - سنه (۱۰۰۲) هزار و دو در سرونج باجل طبعی درگذشت *

* شریف خان اتکه *

برادر خرد شمس الدین محمد خان اتکه از امرای سه هزاری ست - پس از برهم خوردن مقدمهٔ بیرام خان چون خلاصهٔ پنجاب به تیول اتکه خیل تنخواه شد او نیز بجاگیر فراخور حال ازان صوبه کامرانی اندوخت - و باتفاق میر محمد خان برادر کلان خود بتقدیم نیکو خدمتی مصدر جانفشانی بود سال سیزدهم جلوس چون امرای اتکه خیل از پنجاب تغیر یافتند شریف خان بتیولداری سرکار قنوج اختصاص پذیرفت سال بیست و یکم با جمعی بقصبهٔ موهیر (۲) تعین گردید - که از احوال رانا با خبر بوده اگر آن شقاوت پژوه از تنگنای خمول (که بنابر آمد آمد پادشاه گزیده) پا بیرون نهد بسزای اعمالش رساند - پس ازان در تسخیر کوتهلمیر لوازم دولتخواهی بظهور آورده مورد عاطفت خسروی گشت و سال بیست و پنجم بتفویض اتالیقی شاهزاده سلطان مراد

(۲) نسخهٔ [ب] موهی - و نسخهٔ [ع] موهی *

فروهیدگي برگرفتے - و در همت و بخشش هم نظیر نداشت
بلکه اخراجاتش دیده مردم متحیر مي بودند - برخے بیافتن
سنگ پارس شهرت میدادند - و آن حجرے ست که هر کاني
گدازندۀ چکش پذیر بدو رسد زر گردد - گویند در دیار مالوه
پدید آمد - پیش از زمان بکرماجیت در عهد راجه جیسنگهه دیو
بهم رسید - قلعۀ ماندو بهمان زر در دوازده سال اتمام گرفت
روزے بر ساحل نربده جشنے آراسته خواست ببرهمن خود
بخشش فراوان نماید - چون از دنیا لختے دل بر گرفته بود
همان سنگ داد - او از ناشناسائي بخشم رفته آنرا بآب
انداخت - و بجاوید حسرت در افتاد - و از ژرفائي آب دست
بدو نرسید - امروز غیر ازین افسانها نشانے ازو پیدا نیست *

بالجمله گویند شهباز خان مردم بیش قرار نوکر
داشت - چنانچه ده کس بودند - که هرکدام سالیانه یک لک
روپیه مي یافت - و در جنگ برهم پوتر از خود نه هزار سوار
موجودي داشت - و هر شب جمعه صد اشرفي را شیریني نذر
حضرت غوث الثقلین (قدس سره) بخش میکرد - و بمردم کنبو
آنقدرها داد که هیچکس ازین قوم در هند پریشان و بد حال
نماند - معهذا بعد مردنش تا پنجاه سال از اشرفي و روپیه دفائن
و خزائن بر مي‌آمد - غریب تر آنکه منصب او تا سال چهلم
اکبري زیاده بر دوهزاري نبود - گمان مردم بیافتن سنگ پارس

قصر لحیه نکرد - و خمر نه پیمود - و در نگین لفظ مرید نکند
تهجد , اشراق تا سنت عصر قضا نشد - و بے وضو نمي بود
و همیشه تسبیح در دست ورد میخواند - چون ما بین عصر
و مغرب حرف دنیوي نمیگفت روزے آخر وقت عرش آشیاني
بکنار تالاب فتحپور کسب هوا ميکردند - و دست شهباز
خان گرفته مشغول حرف زدن بودند - او هر ساعت نگاهے
بآفتاب مي کرد - حکیم ابوالفتح با حکیم علي (که بتفاوت
استاده بودند) گفت - اگر امروز نماز عصر این مرد قضا نشود
میدانیم که واقعي دیندار است - چون وقت نماز تنگ شد
ناچار عرض کرد - پادشاه فرمود قضا خواهي کرد - ما را تنها
میگذاري - شهباز خان بے اختیار دست خود را کشید - و دوپته
انداخته شروع بنماز نمود - و پس ازان مشغول ورد گشت
پادشاه هر لحظه دستے بعرش میزد - که برخیز - حکیم ابو الفتح
گفت انصاف نیست که در شغل این عزیز خلل شود - پیش رفته
عرض کرد که این همه لطف تنها باین مرد حسابے ندارد
دیگران هم امیدوار چنین مراحم اند - پادشاه اورا گذاشته
بآنها متوجه شد - لهذا شیخ ابوالفضل در حق او میفرموده
که در هر گونه پرستاري و سربراهی سپاه کم همتا بود - اگر
تقلید پرستي وا هشتے (۲) و زبان را بهنجار کشوده طراز

(۲) نسخهٔ [ب] در هشتي - و در [بعض نسخه] نداشتی ●

گشتند - شاهزاده اظهار ناخوشي کرد - چون با صادق خان اتاليق شاهزاده از قديم نفاق و عداوت متحقق بود بے اجازت کوچ کرده بمالوه آمد - عرش آشياني تيولش را (که در صوبهٔ مالوه داشت) تغير کرده بميرزا شاهرخ دادند - و اورا در سال چهل و سيوم باجمير فرستادند - بمهم رانا بطريق منقلای شاهزاده سلطان سليم (که از الّه آباد عازم آن مهم بود) تعين شد - چون بمهماب خوري شيفته بود سال که از هفتاد برگذشت دست و کمر بدرد آمد - لختے بهي يافت - در شهر اجمير بهمان بيماري باز گرديد - و تپ افزود - از چاره گري پزشکان تندرستي روداد - و در سال چهل و چهارم اکبري [که سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري بود] ناگهان در گذشت شاهزاده اموالش متصرف گشته بے تمشيت آن مهم بالّه آباد معاودت کرده لواى خود سري افراخت *

گويند شهباز خان وصيت کرده بود که در محوطهٔ مرقد منور معينيه (قدس سره) دفنش کنند - مجاوران بقعهٔ شريفه سوزده نگذاشتند - ناچار بيرون مدفون گرديد - شب خواجهٔ بزرگ در رويا بمجاوران تاکيد فرمود - که او محب ما ست اندرون شمال رويهٔ گنبذ گذارند - فردا بمبالغهٔ آنها بر آورده بجاى معين سپردند - صلاح و تقواى او مشهور است - و پاس شريعت غرا را بسيار ملحوظ ميداشت - برسم و رواج وقت

باز بسزاولی حضور از بهار به بنگاله رفته به بند و بست
آن ملک همت برگماشت - و بسیارے سرتابان را برانداخت
فوجے بر (۲) بهاتي فرستاده زمینداراش را بایلي در آورد
و جمعے بولایت کوکره (که میان ارڈیسه و دکن آباد ملکے ست)
تعین کرده فراوان غنیمت اندوخت - مادهو سنگهه بومی
آنجا مالگذاري پیش گرفت - چون در سال سي و دوم آرامشے
دران ناحیه پدید آمد و سعید خان از بهار بدان دیار رسید
شهباز خان عازم حضور شده در سال سي و چهارم بکوتوالی
اردوی پادشاهي مامور شد - پس ازان بمالش افغانان
سواد رخصت یافت - چون ازانجا بے حکم برخاسته آمد
زنداني ساخته پس از دو سال رهائي یافت - و باتالیقی
میرزا شاهرخ (که بایالت مالوه نامزد شده بود) اختصاص
گرفت - و پس ازان باتفاق میرزا با شاهزاده مراد بمهم
دکن تعین گشت - در محاصرهٔ احمد نگر چون مردم شهر نو
(که موسوم ببرهان آباد بود) بقبول امان شاهزاده طمانینتي
داشتند شهباز خان بتعصب مذهب ببهانهٔ گشت و سیر سوار
شده محلهٔ (که بلنگر دوازده امام شهرت دارد - و سکنهٔ آنجا
بتشیع مشهور) بیک اشارهٔ او غارتگران لشکر یغمائي ساختند
چون اعتماد قول مغول بدکنیان نماند بیشترے جلا وطن

---

(۲) نسخهٔ [ب] بر سر بهاتي ه

هرچه اندیشید سودمند نه افتاد - ناچار بلابه گري در آمده طرح آشتي انداخت - بقرار آنکه سنارگانون را داروغه نشین پادشاهي گرداند - و معصوم عاصي را بحجاز روانه نماید بشرطیکه فوج نصرتمند برگردد - چون شهباز خان رودبارها گذشته در انتظار ایفای وعده نشست آن مفسد چندے بلیت و لعل گذرانیده آخر ورق برگردانید - و آمادهٔ پیکار گشته رو بآویزش آورد - امرا از مدارا گسیختگي و نخوت فروشي سردار آزرده خاطر بودند - دل نهاد رفاقت نگشته هر کدام راهے برگرفت - ناگزیر شهباز خان بتانده معاودت نمود اندوخته برباد رفت - برخے جان سپردند - و جوقے گرفتار گردیدند - غنیم خیره شده بعضے جاها متصرف شد - شهباز خان از دو روئي و بےاتفاقی امرا بهیچ حضور کرد - ازین آگهي پادشاه سزاولان تعین کرده از راه برگردانیدند - و تیولداران بهار بهمراهی او نامزد گشتند - شهباز خان به نیروی همت کار بند حکم گردیده جاهای رفته بدست آورد - و مالشهای پی در پی بمعصوم عاصي داده آواره ساخت *

و در سال سیم از خود بیني و غرض پرستي میان شهباز خان و صادق خان رشتهٔ یکدلي گسیخته گشت - صادق خان بر طبق اشارهٔ حضور کار بنگاله بر خود گرفت - شهباز خان بے آنکه کار سرانجام یابد ازان ملک برآمد - و پس از چندے

افتاده هنگام پرستش خویشتن فروشي کرد - و همان ایام (که
شکار نگرچین اتفاق افتاد) وقت تعلیم چوکي بخشیان اوزا
از میرزا خان خلف بیرام خان پایان داشته بودند - چون
شراب زیاده بر حوصله کشیده بود از جا درآمده حرفهای
سبک بر زبان راند - عرش آشیاني برای پند پذیري او
برای سال درازي سپردند - چون در سال بیست و هشتم
خان اعظم (که از هوای بنگاله دل گرفته بود) استدعای
خدمت دیگر ناحیه نمود شهباز خان بپاسباني آندیار با امرای
بسیار رخصت یافت - و چون بدان مملکت پیوست به پیکار
معصوم خان کابلي بگهوره گهات رو آورد - پس از آویزش
سخت شکست بران ناسپاس افتاد - فیل پرشاد و دیگر غنیمت
بدست درآمد - شهباز خان بتعاقب او (که پناه بولایت بهاتي
برده) رهگرا گشت *

آن ولایتی سمت نشیب شمالی ٹانده قریب چهار صد
کروه طول - و نزدیک سه صد کروه عرض - چون بنگاله ازو
بلندتر است بدین نام خوانند - چون این سرزمین پی سپر
تاخت و تاراج عساکر گردید و بکترا پور (که بنگاه بومی آنجا
ست) یغمائي شد و سنار گانون بدست آمد و ساحل برهم پوتر
(که بزرگ دریائی ست از خطا مي آید) معسکر گردیده
آویزشها رو داد عیسی زمیندار آنجا در شکست فوج پادشاهي

بیراهه میرود و عرب بهادر و نیابت خان بدو پیوسته هنگامه آرای بدگوهری او شده اند) بجانب اوده شتاب (۲)
آورد - نزدیک سلطانپور بلهري بیست و پنج کروه اوده باهم درآویختند - معصوم خان بقول رسیده گرد پیکار برانگیخت شهباز خان از جا رفته راه گریز پیش گرفت - و تا جونپور سي کروهی جنگگاه عنان باز نکشید - از قضا آوازهٔ درگذشتن معصوم خان فوج مخالف را پراگنده ساخت - درین اثنا جرانغار عسکر پادشاهي متوجه پیکار گشت - بهمتر آویزش معصوم خان زخمي باوده فرار نمود - چون مژدهٔ فیروزي بشهباز خان رسید تیز دستي نموده هفت کروهی اوده باز رده آرا گشت - و پس از جنگ صعب مخالف آوارهٔ دشت هزیمت شده در اوده هم نتوانست ثبات ورزید - هر یکے بطرفي شتافت *

و چون شورش این فتنه پژوهان فرو نشست بدارالخلافهٔ آگره رسیده در غیبت پادشاهي (که بدفع هنگامهٔ میرزا محمد حکیم بکابل انتهاض فرموده) حسب الحکم بمحافظت آن مصر جامع مي پرداخت - سال بیست و ششم وقت مراجعت پادشاهي بملازمت کامیاب گشت - چون بادهٔ دنیا مرد افگن است درین ایام (که کارهای نمایان ازو ظهور گرفت) بخود بیني

---

(۲) در [بعضی نسخه] بلهري *

در زمان باستاني کمترکسی برو دست کشای چیرگي شده) گرد گرفت - رانا سراسیمه شده نیم شبی بلباس سناسیان بدر زده بخفایای کوهسار خزید - قلعه مفتوح گردید - روز دیگر حصار گلکنده و قلعهٔ اودیپور نیز بتصرف در آمد - و دقیقهٔ از تاخت و تاراج آن ولایت فرو نگذاشته پنجاه تهانه درون کوهستان و سي و پنج بیرون از اودیپور تا پورماندل نشاند و دودا پسر رای سرجن هادا را (که همواره گرد شورش بر انگیختی) رهگرای فرمان پذیري ساخته همراه بحضور آورده بعواطف خسرواني اختصاص گرفت - و باز بمالش نخوت آرایان صوبهٔ اجمیر باقامت آن نواح مامور گردید - چنانچه رانا پرتاب (که بنه و بار او یغمائي شده بود) ملک او از بدگوهران پاک گشته سپه‌نشین گردید - و دیگر سرتابان تمرد گرا در (۲) بیم‌ناکي افتاده هر بامداد و هر شام دم واپسین مي شمردند *

چون هنگامهٔ امرای ناسپاس بهار و بنگاله بمیان آمد شهباز خان را بدان طرف کسیل کردند - اما از خود سري با خان اعظم کوکه (که او نیز به تنبیه باغیان ادبار پژوه تعین شده بود) نساخته جداگانه در استیصال فتنه اندوزان بهار کوشش بکار برد چنانچه عرب بهادر را سزای شایسته داده رو بمالش سرکشان جگدیس پور نهاد - چون معلوم کرد (که معصوم خان فرنخودي

(۲) در [بعضی نسخه] در دوادو بیمناکي *

فرا پیش گرفت - و دست بتاراج و غارت بلاد و امصار کشود
فرحت خان تیول دار آره و فرهنگ خان پسرش و قراطاق (۲)
خان در جنگ او فرو شدند - چون شهباز خان رسید ارکان
ثبات او بلرزش درآمده صلاح کارها در گریز دید - شهباز
خان دست از دنبال برنداشته هرجا مي رفت پاشنه کوب
مي شتافت - تا بجگدیس پور (که محکم ترین جاهای او سمت)
متحصن گردید - و بعد چندے (که قلعه مسخر شد) زن و زادش
اسیر گشت - و او روی بخمول آورد - شهباز خان قلعهٔ شیرگدهه را
(که سري رام پسر گجپتي بقلعه‌داری آن دم نخوت میزد)
بمحاصره نیز بر گرفت - درین ضمن قلعهٔ رهتاس (که تسخیر آن
بیاوری اسباب برتراست) بدست جنید کرراني بود - او بسید
محمد نام معتمدے سپرد - چون روزگارش سپري شد مظفر
خان روی بتسخیر نهاد - او بشهباز خان ملتجي گشته امان
طلبید - و کامیاب خواهش شده قلعه تسلیم نمود *

شهباز خان پس ازین کارهای نمایان بحضور رسیده
بمراحم بیکران لوای بلند نامي افراخت - و پس ازان
به تنبیه رانا پرتاب مغرور تعین گشته در سال بیست و سیوم
سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش قلعهٔ کونبهلمیر را (که (۳)

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] قراطام خان (۳) در [اکثر نسخه] کونبهلمیر - و در [بعضی جا] کونهلمیر آمده *

گردیده از صدي منصب برتبهٔ امارت فائز گشت - و بخدمت میر توزکي اختصاص یافت - در سال شازدهم (که لشکر خان میر بخشي معاتب شد) مناصب او بشهباز خان مفوض گشته پس از چندے میر بخشیگري نیز ضمیمه گردید - و در سال بیست و یکم به تنبیه تمرد منشان راتهور علی الخصوص کله پسر رای رام نبیرهٔ رای مالدیو و تسخیر قلاع سوانه متعلقهٔ جودهپور دستوري یافت - جمعی از سرکشان آن ناحیه در قلعهٔ دیکور سر استکبار میخاریدند - نخستین همت بکشایش آن گماشت - در کمتر فرصتے فیروز مندي رو داد - گروهے انبوه بگونیستي نگونسار آمدند - و پس ازان قلعهٔ در تاره کشوده روی همت بتسخیر سوانه (که از قلاع نامور آن سرزمین است) آورد - متحصنان بزنهار درآمده قلعه سپردند - شهباز خان بحضور رسیده بالطاف پادشاهي اختصاص گرفت *

و در همین سال (که سنه (٩٨۴) نهصد و هشتاد و چهار بود) شهباز خان بر سر راجه گجپتي تعین شد او از زمینداران عمدهٔ صوبهٔ بهار است - همواره با عساکر پادشاهي همراهي گزیده در کشایش بنگاله خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بتخیلے واهي رخصت گونه گرفته بولایت خود آمد - و از شورش طلبي بهنگام آشوب بنگاله (که پس از فوت منعم خان برخاست) بخیال تباه در شده رهزني

محفوظ بدان اما نوعی تعظیم (که نه رسم اهل اسلام است و کلام شیخ ابوالفضل نیز اشعارے بآن دارد) موهم اینچنین نسبتها ست - اشعار آبدار و قصائد غرای شیخ شهرت تمام دارد - بیتی بر مي نویسد * شعر *

* چه دست مي بري ای تیغ عشق اگر داد است *
* به بر زبان ملامت گر زلیخــا را *

* شهباز خان کنبو * (٢)

نسبش بشش واسطه بحاجي جمال میرسد - که مرید مخدوم بهاء الدین زکریای ملتاني بوده - گویند درویشی بمخدوم سوال کرد که بدوستی خدا بنام هر پیغمبرے یک اشرفي بمن ده - مخدوم متفکر شد - حاجي عرض کرد که بمن حواله نمایند - بخانه اش برده گفت - نام هر پیغمبرے بگیر و یک اشرفي بستان (٣) - او ده بیست نام برده اشرفي گرفت - و دیگر اعتراف بعجز خود نمود - چون بمخدوم معلوم شد دعا در حق او کردند - که خفیف العقلی درمیان شما نباشد - چنانچه اکثر این فرقه بحدت ذهن در هند شهرت دارند - شهباز خان در مبادئ حال بطور آبای خود بزهد و درویشي مي گذرانید - پس ازان در جا نشینئ کوتوال بمرتبهٔ احتیاط در مقدمات نمود که منظور نظر عرش آشیاني

(٢) نسخهٔ [ج] کنبوه (٣) نسخهٔ [ب ج] که بگیري یک اشرفي *

در اخلاق نیز بے نقط نوشته - علمای عصر اعتراض کردند که تا حال هیچ کس از فحول علما با ولوع آنها در علوم تفسیر بے نقط ننوشته اند - شیخ گفت که هرگاه کلمهٔ طیبه (که ایمان موقوف بران است) بے نقط است دیگر کدام دلیل فضیلت خواهد بود *

گویند از متروکهٔ شیخ چهار هزار و سه صد کتاب صحیح نفیس بسرکار پادشاهي ضبط شد - پیش آمد و مصاحبت شیخ در پیشگاه خلافت بعنوان علم و کمال بود - بتعلیم پادشاهزادها مامور میشد - بسفارت هم نزد حکام دکن شتافته زیاده بر چهار صدي منصب نیافت - و شیخ ابوالفضل با آنکه برادر خرد بود برسم امارت ترقي کرد - در حضور شیخ دو هزار و پانصدي شده - و آخر بمنتهای مراتب منصب و دولت رسیده جمعی (که آفتاب پرستي را بعرش آشیاني نسبت دهند) این قطعهٔ شیخ را استشهاد دارند * 　　* شعر *

* قسمت نگر که در خور هر جوهرے عطا ست *
* آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب *
* او مي کند معاینهٔ خود در آئینه *
* این مي کند مشاهدهٔ حق در آفتاب *

اگر چه شکی نیست که این نیر اعظم و فروغ بخش عالم از اعاظم آیات قدرت الٰهي هست و بلند و بست جهان کون و فساد

* ديدي كه فلک چه زهره نيرنگي کرد *

* مرغ دلم از قفس شتاب آهنگي کرد *

* آن سينه که عالمي درو مي گنجيد (٢) *

* تا نيم دمي بر آرم تنگي کرد *

و در ايام بيماري مکرر مي خواند *

* گر همه عالم بهم آيند تنگ *

* به نشود پاى يکي مور لنگ *

دهم صفر سنه (١٠٠٤) هزار و چهار هجري سال چهلم اکبري درگذشت * فياض عجم * تاريخ فوت او يافته اند ١٠٠٤ سالها فيضي تخلص مي کرد - سپس فياضي - خود ميگويد * * رباعي *

* زين پيش که سکهٔ سخن بود *

* فيضي رقم نگين من بود *

* اکنون که شدم بعشق مرتاض *

* فياضيم از محيط فياض *

يک صد و يک کتاب تاليف شيخ است - و شاهد قوي بر فضل او تفسير سواطع الالهام بے نقط است - که مير حيدر معمائي تاريخ اتمام آن سورهٔ اخلاص يافته - که (١٠٠٢) هزار و دو است - و ده هزار روپيه صله گرفته - موارد الکلم

---

(٢) درو [بعضے نسخه] مي گنجد ٭

افتاده بحجاز اخراج يافت - و آخر جان و مال بخواري و ذلت در باخت *

و چون شيخ حسن شعر را باعلى مرتبه رسانيده بود در سال سيم بخطاب ملک الشعرا مورد مراحم گرديد - و در سال سي و سيوم خواست که زمين خمسه را جولانگاه طبع خود سازد برابر مخزن اسرار مرکز ادوار - بسه هزار بيت - و مقابل خسرو شيرين سليمان و بلقيس - و بجاى ليلي و مجنون نلدمن - که از ديرين داستانهاى هندوستان است - هريک بچهار هزار بيت - و در وزن هفت پيکر هفت کشور - و در بحر سکندر نامه اکبرنامه - هر کدام به پنجهزار بيت برسخته آيد در کمتر زمانے عنوان پنج نامه با برخے داستان برشتهٔ نظم کشيده دل‌نهاد اتمام نگشت - ميگفت که هنگام ستردن نقش هستي ست - نه نگارين ساختن پيشطاق بلند نامي *

در سال سي و نهم عرش‌آشياني بانجام (٢) تاکيد بکار بردند و حکم شد اول افسانهٔ نلدمن بترازوى سخن برسنجد - در همان سال بپايان رسانيده از نظر گذرانيد - اما چون از ديرباز تنهائي دوست داشتي و راه خموشي ميپودے با کوشش پادشاهي خمسه انجام نگرفت - در سرآغاز رنجوري (که ضيق‌النفس داشت) بر سخته بود *

* بيت *

(٢) در [اکثر نسخه] نقوه *

پدر نزد شیخ عبدالنبي صدر عرش آشیاني رفته اظهار حال
و استدعای صد بیگهه مدد معاش نمود - شیخ بتعصب مذهب اورا
با پدرش بتشیع سرزنشها کرده بحقارت از مجلس برخیزاند
شیخ فیضي را حمیت بران آورد که بپادشاه وقت در شناسي
و راه حرف پیدا شود - مکرر بوساطت برخی باریابان فضل
و کمال شیخ و سخن‌طرازي و بلاغت گستری او مذکور محفل
سلطاني گشت - سال دوازدهم (که عرش آشیاني بتسخیر
قلعهٔ چیتور متوجه بودند) اشارے باحضار شیخ سرزد - چون
ابتدای روزگار سیما اهل مدارس را بداندیشي با اینها بود
این طلب عاطفت را مطالبهٔ عتابي وانموده بحاکم دارالخلافهٔ
آگره خاطرنشین کردند - که پدرش مبادا اورا مخفي سازد
چند مغلے فرستاده • که ناگهان خانهٔ شیخ قبل نمایند - حسب
اتفاق شیخ فیضي دران وقت درخانه نبود - فی‌الجمله کشمکشے
رفت - چون در رسید سمعنا و اطعنا (۲) گفته در سرانجام سفر افتاد
چون ابواب مکاسب مسدود بود بدشواري کشید - آخر بسعي
تلامذه آساني گرفت - و پس از ملازمت محفوف نوازش گردیده
بتدریج درجه پیمای قرب و مصاحبت گشت - و قسمے
پوست کشی شیخ عبدالنبي صدر کرد که از منصب و رتبه

---

(۲) در [بعضی نسخه] سمعا و طوعا گفته •

در عهد سلیم شاه بربط شیخ علائی (٢) مهدوی بمهدویت شهرت گرفت - و از علمای وقت چه سرزنشها که نیافت - در عهد آغاز اکبری (که امرای چغتا بیشتر در عرصه بودند) بطریقهٔ نقشبندیه خود را نمود - و پس ازان بسلسلهٔ مشائخ همدانیه منسوب میکرد - چون آخرها عراقیه دربار را فرو گرفتند برنگ ایشان سخن راند - چنانچه بتشیع اشتهار یافت - تفسیرے موسوم بمنبع العیون مقابل تفسیر کبیر در چهار جلد نوشته و جوامع الکلم نیز از مولفات اوست - تذکرهٔ اجتهاد عرش آشیانی (که بگواهی علمای عصر مرتب گشت) بخط شیخ تحریر یافته در ذیل آن مرقوم نمود که این امرے ست که از سالها منتظر آن بودم - گویند آخرها بتکلیف پسران بمنصبی هم امتیاز یافت اگرچه شیخ ابوالفضل نوشته در آخر عمر ضعف بصر بهم رسانیده در سنه (١٠٠١) یکهزار و یک در بلدهٔ لاهور زندگی بسپرد * شیخ کامل * تاریخ فوتش یافته اند *

١٠٠١

شیخ فیضی در سنه (٩٥٤) نهصد و پنجاه و چهار متولد شد - بدقت طبع و جودت ذهن از جمیع علوم بخشے وافر برداشته - در حکمت و عربیت بیشتر تتبع نموده - و پزشکی دانش فرا پیش گرفته رنجوران تهی دست را چاره میکرد - ابتدا بضیق معیشت و تنگی احوال گرفتار بود - روزے بهمراهی

(٢) نسخهٔ [ب ج] شیخ علامی *

* شیخ ابو الفیض فیضی فیاضی *

پسر کلان شیخ مبارک ناگوري ست - که از علمای وقت بریاضت و تقوی مشهور بود - یکی از اسلاف وی از دیار یمن در زي اهل تجرید برآمده بپای همت معمورهٔ جهان را در نوشت - و در مائهٔ تاسعه در قصبهٔ ایل از توابع سیوستان بار غربت کشاده توطن و تاهل گزید - و در عنفوان مائهٔ عاشره پدر شیخ بصوب هندوستان رهگرای سیاحت گردیده در بلدهٔ ناگور طرح اقامت انداخت - چون وی را فرزندے (۲) زنده نمي ماند در سنه (۹۱۱) نهصد و یازده شیخ که بوجود آمد بمبارک مسمی گردانید - چون بسن شباب رسید بگجرات شتافته نزد خطیب ابوالفضل کازروني و مولانا عماد لاري تلمذ نموده از صحبت علمای آندیار و مشایخ بزرگوار فوائد بسیار کسب نموده در (۹۵۰) نهصد و پنجاه بدارالخلافهٔ آگره رحل سکونت انداخته پنجاه سال دران مکان بافادهٔ علوم مي پرداخت - و بدرویشی و قناعت بسر مي‌برد و در توکل شانے عظیم داشت - مبادی حال در امر معروف و نهي منکر بحدے مبالغه مي کرد که از کوچهٔ (که آواز نغمه مي آمد) نمي گذشت - و آخرها بمرتبهٔ مولع شد که خود سماع و وجد مي‌نمود - اوضاع مختلفهٔ بسیار بدو نسبت داده اند

---

(۲) نسخهٔ [ج] پانزده *

و عالم علوم ظاهر بود) مرید وی است - یکی بعین گفت
که با این علم و دانش دست انابت بشیخ (که چندان علم
ندارد) داده - فرمود جای شکر است - که پیغمبر من امي
است - و پیر من امي - سلسله شطاریه بسلطان العارفین
بایزید بسطامي منتهي میشود - و لهذا در روم این خانواده
به بسطامیه شهرت دارد - و چون یکی از وسائط این سلسله
شیخ ابو الحسن عشقي ست (قدس سره) در ایران و توران
عشقیه خوانند - و پیران این طایفه را شطاري ازان گویند
که در سلوک از مشائخ دیگر سلاسل تیزتر و گرم تر اند
و پیوسته کبرای این طایفه در عراق عرب و عجم بافاضهٔ سالکان
شمع هدایت مي افروختند - نخستین کسی (که از ایران وارد
هندوستان گشت) شیخ عبد الله شطاري ست - که در نسب
به پنج واسطه بشیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردي
میرسد - و در ارادت بهفت واسطه ببایزید بسطامي (قدس سره)
و در اخبارالاخیار گفته که شیخ عبدالله به پنج واسطه بشیخ
نجم الدین کبری (رحمة الله علیه) میرسد - در مانڈو مالوه
سکونت اختیار کرده در (۸۹۰) هشت صد و نوه در گذشت
همان جا مدفون است - خلفای او در اطراف و جوانب
هندوستان بارشاد طلاب اشتغال ورزیدند *

وصول نامهٔ نامی سلطاني و مطالعهٔ صحیفهٔ گرامی همایوني مبارکباد زندگاني بمخلصان این حدود رسانید - و نوید سعادت صحت و عافیت ملازمان رکاب دولت برداد - آنچه بکلک وقائع‌نگار قلمي بود مطابق نفس‌الامر است - هیچگونه تکلفی دران واقع نیست * ع *

* سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم در دل *

المرام سر خداوند العصر از اندوهناکی سرگذشت شوریده‌مباد * ع *

* در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست *

هرگاه حق سبحانه تعالی بندهٔ سعادتمند خود را مي خواهد بدرجهٔ کمال رساند پرورش باسمای جمال و جلال هردو میفرماید - یک دور جمالي گذشت - اکنون چند روز نوبت جلالي ست - بحکم (ان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا) بزودي باز نوبت جمال خواهد رسید - زیراکه بقانون عربیت یک عسر درمیان دو یسر واقع شده - و بجهت آنکه سطح محاط بحسب مسافت کمتر از دایرهٔ محیط است عنقریب عروس مراد بر منصهٔ ظهور جلوه گر خواهد شد - انشاء الله تعالی و لله الحمد من قبل و من بعد *

بالجمله شیخ محمد غوث مقتدای متاخرین شطاریهٔ هندوستان است - خلفا و مریدان صاحب کمال بسیار دارد سید وجیه الدین علوی گجراتي (که بر کتب درسیه شروح دارد

بجنس آنرا آورده) با جواب شیخ درین جا بضرورت مقام ارتسام مي يابد *

* صحيفهٔ شاهي *

بعد از عرض آداب دست بوس معروض آنکه عنایت قدیر لم یزل از گرهٔ دشواری تقدیر به بدرقهٔ توجه و دعای ایشان و جمیع درویشان بآساني برآورد - و از سوانح روزگار فتنه انگیز آنچه پیش آمد بجز محرومی ملازمت باعث آزار خاطر و سبب تیرگی دل نگردید - و در هر نفس و هر گام خیال در گرو این اندیشه بود - که آن دیو سرشت مردم بآن ذات ملکوت صفات چه سلوک کرده باشند - چون شنید (که در همان نزدیکي هجرت بدیار گجرات فرمودند) دل ازان اندوه گرفتاري قدرے رهائي يافت - و پیوسته از صدق عقیدت امیدوار است - که (۲) فیض فضل کردگار همچنان که از تنگنای آفت بیرون آورده از بند اندوه نائی مذکور آزاد ساخت از محنت مفارقت صوري نیز خلاصي بخشد - سبحان الله چگونه سپاس و شکر گذاري بیقین باطن نشین آن رهنمای حقیقي بتقدیم رساند - با اکثر اسباب پریشاني (که بظاهر قالب فرو پیچیده است) در جمعیت وحدت سرای سویدای قلب باندازهٔ یک ذره قصورے و فتورے راه نیافته - راه آمد و رفت باندازهٔ نافلهٔ دعای خیر پیوسته مسلوک باد

* جواب *

---

(۲) نسخهٔ [ب] که فضل ٭

نمود - و نقل بالمصدر آن درینجا مناسب نبود *

غریب‌تر آنکه در حق شیخ پهول می نویسد که چون جنت‌آشیانی را توجه بدعوات بود شیخ را بادعای ادعیه عزت می داشتند - و از نسبت بآن حضرت گاهے رابطهٔ ارادت و گاهے واسطهٔ عقیدت انتساب داده تفاخر نمودے - حالانکه این دو برادر از فضائل و کمالات علمی عاری بودند - یک لختی ارقات در زوایای جبال نشسته بدعوت اسمی اشتغال می‌نمودند و آنرا دستاویز جاه و اعتبار خود می ساختند - و بصحبت سلاطین و امرا بوسیلهٔ ساده لوحان زود فریب رسیده متاع ولایت می فروختند - و بلطایف الحیل مواضعات و قریات می گرفتند *

بالجمله این همه زبان طعن شیخ ابوالفضل (که بر مشائخ وقت میرود) بسبب عداوت باطنی و حسد همچشمی ست که پدرش نیز از مقتدایان وقت بود - و دعوی همسری داشت اما قبولیت نیافت - یا از راشگافیها و بے پرده گوئي ست که منافی مصلحت و مخالف جمهور است - بهر تقدیر تحقیق (٢) و اثبات ولایت و غوثیت (که امرے مبطن است) یکطرف - اما اتحاد و ارادت جنت آشیانی باین دو برادر در غایت ظهور است - چنانچه صحیفهٔ همایونی (که بعد از تسلط شیر شاه بشیخ محمد غوث رسیده و در گلزار الابرار

(٢) نسخهٔ [ا] تحقق *

از آگره برآمده عرصهٔ گوالیار بقدوم پادشاهي رونق پذیرفت
ظاهر شد که کاوان قبچاق همراه شیخ محمد غوث از گجرات
آورده اند - حکم شد که ببهای دلخواه از سوداگران بگیرند
درین مقاله معروض گردید که شیخ و کسان او بهتر ازین کاوان
دارند - اگر در وقت مراجعت از منزلش عبور فرمایند هرآینه
شیخ آنهارا پیشکش خواهدکرد - چون عرش آشیاني تشریف فرمود
شیخ مقدم پادشاهي را مغتنم شمرده حرز آنحت بیرام خاني
اندیشید - و جمیع کاوان را (که بمردم شیخ منسوب بود) با سایر تحف
و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد - و اقسام حلویات و عطریات
حاضر ساخت - و در آخر مجلس از پادشاه پرسید - که حضرت
دست ارادت بکسی داده اند یا نه - فرمود که نه - شیخ دست
خود را دراز کرده دست عرش‌آشیاني گرفت - و گفت ما دست
شما را گرفتیم - پادشاه تبسم کنان برخاست - و از زبان پادشاه
نقل مي‌کنند - همان شب بمخیم دولت آمده بزم جام و باده
ترتیب داده سرگرم نشهٔ نشاط بودیم - و بر طریق گرفتن کاوان
و طرز دراز دستی شیخ خنده‌ها داشتیم * بیت *

* بزیر دلق ملمـــع کمنـــدها دارند *
* دراز دستی این کوته آستینان بین *

پس ازان آن مرد سادهٔ خود آرا در هنگامهٔ عوام باین روش
مباهات مي نمود - و این حکایت را الفاظي چند تحریر

شیخ بگوالیار آمده باگره شتافت - پادشاه لوازم استقبال بجا آورده فراوان نیازمندي بتقدیم رسانید - شیخ گدائي کنبو (که صدر صدور بود) بسابقهٔ عداوتی (که با شیخ داشت) بتازگي کمر دشمني بسته رسالهٔ او را (که در گجرات نوشته مشهور بمعراجیه - و برای خود معراج نسبت داده - و علماي گجرات بانکار برخاسته هنگامه برپا کرده بودند) به بیرام خان خانخانان رسانید - و خاطر خان را برو متغیر گردانید - آن قدر رعایت پادشاهي که متوقع شیخ بود بظهور نرسید - ازان سبب رهائي یافته آزرده خاطر بگوالیار که مسکن او بود برگشته گوشهٔ انزوا گزید - تا در شنبه هفدهم رمضان سنه (٩٧٠) نهصد و هفتاد ازین خاکدان بنعیم جاودان شتافت * بندهٔ خدا شد * تاریخ است *
٩٧٠

گویند از جانب عرش آشیاني یک کرور دام وظیفه مقرر بود - و در خزینة الاصفیاء آورده که شیخ نه لک روپیه را جاگیر داشت - و چهل فیل در فوج او میرفت - و آنچه بزبانها افتاده (که عرش آشیاني نیز مرید شیخ بود) از اکبرنامه هم ظاهر مي‌شود - اگرچه شیخ ابوالفضل بنابر همچشمي مشیخت یا بسوءظن که داشته یا بمزاج گوئي پادشاه درلباس دیگر وا نموده - چنانچه آورده که در سال چهارم سنه (٩٦٦) نهصد و شصت و شش (که برخی در همین سال مراجعت شیخ ازگجرات نوشته اند) عرش آشیاني بقصد شکار

۹۶۵

گردن زد - شيخ محمد غوث * فقدمات شهيدا * تاريخ يافته

قبرش در ظاهر قلعهٔ بيانه است - بالای کوهی *

جنت آشياني از قتل شيخ قرين تاسف و اندوه گشته

طريق اتحاد و ادب با برادرش شيخ محمد غوث مسلوک

و مرعي داشت - او مريد حاجي حميد گواليارى غزنوي ست

که او مريد شيخ قاضن (۲) بنگالي و او مريد شيخ عبدالله

شطاري ست - نامش ابوالمويد محمد - و از جانب پير

بغوث ملقب گشته - شيخ در کوهستان چنادا صوبهٔ بهار بحکم

پير بسر برده و چند سال بچله نشيني گذرانيده در سنه

(۹۲۹) نهصد و بيست و نه جواهر خمسه را (که نسخه ايست

مشهور) دران خلوت نشيني از سواد به بياض آورد - و درين

هنگام عمرش بيست و دو سال بود - چون شيرشاه در سنه

(۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بر هندوستان استيلا يافت

شيخ بنابر اشتهار ربط خود (۳) با همايون پادشاه انديشه‌ناک گشته

بگجرات شتافت - و در انجا خانقاه عالي بنا نهاده فراوان

مردم آنديار را بفوائد معنوي برنواخت - چون در سنه (۹۶۱)

نهصد و شصت و يک رايات همايوني در ديار هند افراخته شد

شيخ از گجرات ارادهٔ معاودت تصميم نموده در سال (۹۶۳)

نهصد و شصت و سه (که آغاز سرير آرائی عرش آشياني ست)

(۲) در [بعض نسخه] قاضي (۳) نسخهٔ [ا ب] خود و همايون *

و چون در سنه (٩٤٥) نهصد و چهل و پنج ولایت بنگاله
مفتوح گشت هوای آنجا موافق مزاج جنت آشیانی افتاد - و بساط
عیش و طرب گسترده باستیفای حظوظ نفسانی پرداخت - میرزا
هندال برادر خرد پادشاه ترهت جاگیر یافته بود - بمرافقت
بعضی ارباب فساد اندیشهٔ تباه بخود راه داده در عین موسم
باران - بے رخصت روانهٔ دار الخلافه گردید - میر فقیر علی حاکم
دهلی (که از ارکان سلطنت بود) بآگره آمده بنصائح ارجمند
میرزا را بر دولتخواهی آورد - که زود بر جونپور شتافته مالشی
بافغانان دهد - درین اثنا برخی امرا از بنگاله گریخته در جونپور
بمیرزا پیوستند - و سلسله جنبان خطبه و تخت آرائی گشتند
میرزا باز آن تبه خیالی را از سر گرفت - جنت آشیانی ازین
خبر آگهی یافته شیخ بهول را (که بوی فرط محبت و حسن
اعتقاد داشت) به پند گذاری و موعظت پردازی روانه
ساخت - میرزا شیخ را استقبال نموده بمنزل خود آورد
و بر اعزاز و تکریم افزود - امرا از آمدن شیخ بدودلی و خدوک
افتادند - و آخرها یکتائی مشروط بقتل شیخ گردید - که
تا پرده از روی کار بر ندارند (٢) مرافقت صورت نگیرد - میرزا
نورالدین محمد شیخ را بتهمت (که با افاغنه اتفاق دارد)
از خانهٔ میرزا گرفته در ریگستانے (که نزدیک باغ پادشاهی بود)

(٢) نسخهٔ [ج] برنگیرند •

آمدند - روزے پادشاه فرمود که شیخ ضیاء الله پان ما نکرد
علامي شیخ ابوالفضل ازین مقوله آگهي داد - ناچار خود را
بلاهور رسانید - اتفاقا پس از چندے یکی از حرمهای شاهزاده
دانیال حامله بود - پادشاه فرمود که وقت وضع حمل
بمنزل شیخ برند - هرچند شیخ عذرها برانگیخت پذیرا
نه افتاد - آن عفیفه را آوردند - چون شیخ را تنفر نفس‌الامري
بود از زندگي ستوه آمده بعد از هفته جان بسپرد *

باقتضای مقام مجملی از احوال والد ماجد این هردو
برادر ثبت مي‌گردد - شیخ محمد غوث و برادر کلانش
شیخ بهول (۲) از نژاد شیخ فرید عطار اند - و از مشاهیر مشائخ وقت
بودند - هردو در دعوت اسما کمال مهارت و نفس گیرا داشتند
شیخ بهول مرید شاه قمیص (۳) است - که در سادهورا آسوده
جنت آشیاني را بدو اخلاص و ارادتے بهم رسید - با آنکه
با خواجه خاوند محمود نبیرهٔ خواجه ناصرالدین احرار بیعت
داشت خلع ربقهٔ مریدی او نموده بشیخ بیعت کرد - خواجه
بر آشفت - و ترک رفاقت کرده از هند بوطن شتافت - و این
بیت برخواند * بیت *

* همای گو مفکن سایهٔ شرف هرگز *
* دران دیار که طوطي کم ز زغن باشد *

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهول - و در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] بهلول [۳]
نسخهٔ [ب] ندارد *

در معارک جدال مراتب جان نشاني بجا آورده - تا سال
چهلم اکبري بمنصب هزاري امتیاز یافته صاحب شوکت
و جمعیت گردید - گویند تا سه هزاري مرتقي مدارج امارت گشته
در عین جواني لوای ارتحال بعالم بقا افراشت *

و دومین شیخ ضیاء الله نوکري اختیار نکرده بدرویشي
در ساخت - در حیات پدر بگجرات شتافته در خدمت شیخ
وجیه الدین علوي (که عالم علوم ظاهر بود - و بر اکثر کتب
شروح و حواشي مفید دارد - و مرید پدر اوست) اکتساب
علم کرده در پتن از شیخ محمد (۲) طاهر محدث بوهره سند
حدیث نمود - دران هنگام از جانب پدر بصدور عنایت نامه
و تفویض خرقهٔ خلافت مشرف گشته - پس از رحلت آن بزرگوار
در سال (۹۷۰) نهصد و هفتاد بگوالیار آمده روزے چند
گذرانیده در دار الخلافهٔ آگره طرح سکونت ریخت - و خانه
و خانقاه بر ساخت - و منتها باحراز مثوبات اخروي همت
گماشته برسم دانش دلاویز صوفي افاده مي فرمود - تا سیوم
رمضان سنهٔ (۱۰۰۵) هزار و پنج بعالم دیگر خرامید *

گویند در سالے [که در لاهور بعرش آشیاني شاخ آهوئی (که
تماشای جنگ آن مي‌فرمود) بانثیین رسید - و سخت
رنجوري در گرفت] اکثر اکابر از اطراف و جوانب بعیادت

---

(۲) نسخهٔ [ج] محمود محدث *

و روز جنگ با میرزا دستگیر مردم پادشاهي شده بیاسا رسید
پسرش شیرویه ملازمت عرش‌آشیاني دریافته ابتدا در کومکیان
منعم خان خانخانان تعین بنگاله گردید - و در جنگ داؤد افغان
(که در حدود اُڈیسه رو داد) جوهر مردانگي بر روی
روز آورد - پس ازان سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده
سلطان مراد بصوب کابل دستوري پذیرفت - بستر همراه
میرزا خان خانخانان بسمت گجرات نامزد شده سال سیم
باتفاق خان اعظم کوکه بمهم دکن کمر خدمت بست - و سال
سي و دوم با مطلب خان بتنبیه جلالهٔ تاریکي مامور گردید
و سال سي و سوم بخطاب خاني سربلندي یافته بپاسباني
اجمیر سرمایهٔ مباهات اندوخت - از امرای هزاري ست *

* شیخ عبدالله خان *

خلف ارشد اسوهٔ مشائخ الشطار شیخ محمد غوث
گوالیاري ست - از پسران آن بزرگوار شیخ عبدالله و شیخ
ضیاءالله بمزید اشتهار اختصاص داشتند - نخستین بشیخ بدري
معروف - در علم دعوت و تکسیر شاگرد رشید پدر والا مقدار
و در اهتدا و ارشاد خلائق جانشین والد گرامي صفات بود
سرنوشت تقدیر با نشهٔ فقر و درویشي نوکری پادشاهي اختیار
نموده در سلک امرای اکبري انتظام یافت - پیوسته در یساقها
بقطره و پویه مراسم نیکو بندگیها بتقدیم رسانیده - و همواره

هر فساد داشت) شریک بود - سال بیست و نهم بحضور رسیده نامیهٔ ارادت بر زمین ضراعت نهاد - سال سیم (که پس از فوت میرزا حکیم عزیمت کابل پیش نهاد خاطر عرش آشیاني شد) او بپاسپانیٔ دار الخلافهٔ آگره لوای کامیابي افراشت - و مدت ممتد بدان کار پرداخت - سال سي و ششم مطابق سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه هجري داعیٔ حق را لبیک اجابت گفت - معامله داني و کار شناسیٔ او خاطر نشین پادشاه بود - از امرای ده هزاري ست *

* شیرویه خان *

پسر شیر افکن ولد قوچ بیگ است - قوچ بیگ از قدیمان همایون پادشاه بود - در شکستي (که از افاغنه بفوج پادشاهي رسید) چون فرصت تنگ بود نامبرده را با دیگران جهت برآوردن مریم مکاني حلیلهٔ آن پادشاه والا جاه تعین فرمود - مشار الیه بر در سرا پرده جان نثار شد - چون پادشاه را سفر عراق پیش آمد شیر افکن برفاقت میرزا کامران در کابل ماند - و پس از مراجعت جنت آشیاني از عراق ازانجا (که از میرزا اطمینان نداشت) خود را پیش پادشاه رسانیده بحکومت قلات سر بر افراخت - پستر کهمرد و ضحاک و بامیان به تیول او تقرر یافت - اما بعد تسلط میرزا کامران بر کابل فریب طمع خورده بدو پیوست

خوبان رفت بوده - و در قصبهٔ سیکري (که چهار کروهي
اکبرآباد است - و عرش‌آشیاني دران جا قلعه و شهر پناه
بنا کرده بفتح پور مخاطب ساخت) کنج عزلت گزیده
(۲)
بریاضت و مجاهدت مي‌پرداخت - چون اولاد عرش آشیاني
زنده نمي‌ماندند بدین جهت از درویشان استمداد نموده
روی التجا بشیخ سلیم دم آورد - در همان ایام مادر شاهزاده
سلطان سلیم بارور شد - این معني موجب مزید حسن ظن
گردیده در قرب جوار منزل شیخ مکاني برای حاملهٔ مذکوره
اساس پذیرفت - در همان مکان شاهزاده تولد یافته بمناسبت
نام شیخ بدین اسم موسوم شد - لهذا اولاد و اشاعر شیخ
درین دولت بمدارج ترقي رسیده *

شیخ ابراهیم مدتی بتعیناتی شاهزدگان در دار الخلافهٔ
(۳)
اکبرآباد سرگرم خدمت بود - در سال بیست و دوم جلوس
با برخي مبارزان بتهانه داري لادلائي و تنبیه سرکشان آنحدود
مامور گشت - ازان جا (که حسن عمل و کارکردگي او فروغ
استحسان گرفت) سال بیست و سیوم بایالت فتح پور سر
مباهات برافراخت - سال بیست و هشتم بکومک خان اعظم
کوکه مقرر شد - و در کشایش بنگاله ترددات شایان بتقدیم
رسانید - پستر با وزیر خان در دفع قتلو (که در اُدیسه

(۲) نسخهٔ [ع] بریاضات و مجاهدات (۳) در [بعضي نسخه] اگره *

بر بارگي گرفته ازان آشوب گاه به پتن رسانیدند - شکست
فاحش رو داد - و ناموس عالمي بتاراج رفت - غنيم اطراف
و جوانب فرو گرفت - نزدیک بود که از پتن هم برآمده
بجالور شتابد - که في الجمله مردم فراهم آمدند - بصوابدید
اعتماد خان بر شیر خان فولادي (که دران ضلع نخوت آرا بود)
فوجے فرستاده بر شکست - درین اثنا عبد الرحیم میرزا خان
از حضور رسیده سلطان مظفر را آوارهٔ بادیهٔ فرار ساخت - و سرکار
بهرونچ بتیول شهاب الدین احمد خان مقرر ساخته بکومک
قلیج خان [که با سپاه مالوه بکشایش قلعهٔ بهرونچ (که بتصرف
کسان سلطان مظفر درآمده بود) همت گماشته] نامزد شد
سال بیست و نهم آنرا بدست آورده بجبر پراگندگیها دم
آسایش برگرفت - بسال سي و چهارم از عزل اعظم خان کوکه
باز ایالت مالوه باو قرار یافت - همان جا در سنه (۹۹۹)
نهصد و نود و نه رخت هستي بر بست - در ملک آبادي
و رعیت آسودگي از یکتایان زمانه بود - کدبانوی خانهٔ او
بابا آغا (که پیوند خویشي با مریم مکاني داشت) بشایستگي
زندگي نموده سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار
و پنجم درگذشت *

* شیخ ابراهیم پور شیخ موسی *

برادر شیخ سلیم سیکري سمت - شیخ موسی از جملهٔ

میرزایان باغیه (که برای دیار بتغلب استیلا یافته بودند) تعین
فرمود - آن ناسپاسان ثبات از دست داده (٢) پیش از جنگ
بگجرات بدر زدند - چون سال سیزدهم طلب حضور شد
مظفر خان دیوان اعلی از کثرت اشغال ملکی و مالی بمهمات
پادشاهی چنانچه باید نمی‌رسید - آنرا بدو نامزد نمودند
او از جزرسی و کاردانی نسقی شایسته و انتظامی گزیده داد
سال بیست و یکم بمنصب پنج هزاری سر افتخار برافراخته
بسپهسالاری مملکت مالوه تعین گشت - و سال بیست و دوم
چون از وزیر خان کارهای گجرات باختلال آمد حکومت
آنجا بدو تفویض یافت (٣) - و در سال بیست و هشتم چون
اعتماد خان از تغیر او بایالت گجرات در رسید خان مذکور
بعزم حضور از احمدآباد برآمد - ملازمان بی حقیقت او
سر بشورش برداشته سلطان مظفر را (که در پناه کاتهیا (٤) روزگار
می‌گذرانید) طلبیده بسری و سرداری دستمایهٔ آشوب
گردانیدند - شهاب الدین احمد خان باطفاء این نایره همت
گماشته کار برده آرائی کشید - پیش ازانکه آویزش رو دهد باقی
مردم او جدا شده بمخالفان پیوستند - دران سراسیمگی یکی
از نوکران زخمی هم رسانید - چندی وفاکیش خان را

(٢) نسخهٔ [ج] ثبات قدم (٣) در [بعضی نسخه] وسیوم (٤) در [بعضی نسخه] کاینها *

استصواب خانخانان است) بمردمي که در رکاب اند غير از جان گزائي و بے ناموسي ثمرؤ نخواهد بخشيد - ناگزير است که ما بندها باماکن شريفه رفته بمراسم دعا گوئي اقدام نمائيم - عرش آشياني شخصے را نزد خانخانان فرستاد - که ما خود عزم دهلي کرديم - هيچ کس درين کار دخلے ندارد معهذا عهدنامۀ بنام اين جماعه بفرستند - چون اهل عناد را راه سخن وا شد و ميدان خالي بدست ماهم انکه و شهاب الدين احمد خان افتاد علانيه خاطر نشان مردم ساختند که مزاج پادشاه از بيرام خان کبيده * بيت *

* هرچند باغيار عنايت نظرے هست *
* گوئيم بدانسان که سخن را اثرے هست *

بيرام خان از استماع پيغام پادشاهي سراسيمه گشته حاجي محمد خان سيستاني و خواجه جهان را بعذرخواهي فرستاد تا آن وقت کار ازان گذشته بود که کسے گوش بمعذرتها کند - امراي چغته (که منتظر چنين روز بودند) از اطراف و جوانب در ظل اقبال پادشاهي فراهم آمدند - مهمات ملکي و مالي بصوابديد ماهم انکه بشهاب الدين احمد خان مفوض شد - روزے چند بتمشيت امور سلطنت پرداخت *

در سال دوازدهم (که پادشاه متوجه چيتور بودند) اورا از حوالي قلعۀ کاگرون برياهمت ولايت مالوه برنواخته بمالش

بیغما داد - و لباس بے نوایان در بر کرد - پادشاه ازین حرکت
آشفته‌تر شده او را بزندان خانه برنشاند - پس از چندے بعفو
جرائم مشمول عواطف بیکران ساخت - مدتے بتقدیم خدمات
تحصیل سعادت مي‌نمود - ازانجا (که بمیگساري خوکرده بود)
آخر کار رعشه بهم رسانید - سال سیم (که عزیمت زابلستان
در پیش بود) چون بیماریش افزود حسب الحکم در لودهیانه
توقف گزید - درهمان سال مطابق سنه (۹۹۳) نهصد و نود
و سه هجري پا بعدم خانه درکشید *

* شهاب الدین احمد خان *

از سادات نیشاپور است - بقدم خدمت و مزید اعتبار
امتیاز داشت - در اوائل جلوس بحکومت دارالملک دهلي
اختصاص گرفت - چون بیستم جمادي الاخری سنه (۹٦۷)
نهصد و شصت و هفت هجري سال پنجم عرش آشیاني بیرام
خان را بجهت مهمات (٢) در آگره گذاشته بعزم شکار برآمد و تا
سکندرآباد شکارکنان رسید ماهم‌انگه انحراف مزاج مریم‌مکاني را
(که در دهلي تشریف داشت) تقریب ساخته برسم عیادت
ترغیب رفتن دهلي نمود - ملائم مزاج پادشاهي افتاد - چون
شهاب الدین احمد خان (که با ماهم انگه خویشي و دستي
داشت) باستقبال رسیده عرضداشت که این آمدنها (که بے

---

(٢) نسخهٔ [ب] مهمات آگره *

* شيخ جمال بختيار *

پسر شيخ محمد بختيار - طايفهٔ ملقب بدين لقب در چندوار و جليسر مضاف صوبهٔ اکبرآباد از مدتها سکونت دارند خواهر او گوهر النسا نام در خانهٔ عرش آشياني سرآمد محلات بود - او بدين سبب قرب منزلت بهم رسانيده بپايهٔ هزاري مرتقي گرديد - مردم حسد پيشه (که از پيش آمد او خار الم در دل داشتند) بيخبر آب خوردن اورا بزهر آميختند حال شيخ دگرگون شد - روپ نام خواص پادشاهي بنابر دلسوزي قدرے ازان آشاميد - او نيز متغير الحال گرديد - چون بعرض رسيد پادشاه خود بچاره‌گري برنشست - و صحت رو داد *

سال بيست و پنجم باتفاق اسمعيل قلي خان بمالش نيابت خان (که علم بغي افراخته بود) دستوري يافته عرصهٔ مبارزت را به پيشقدمي آراست - و سال بيست و ششم به تعيناتي شاهزاده سلطان مراد (که بمقابلهٔ ميرزا محمد حکيم نامزد شده) مامور گرديد - روزے (که منزلگاه شاهزاده خرد کابل شد) نامبرده از تهور منشي راه چداوتو سر کرد و با مردم ميرزا حکيم نبرد مرد آزما نموده جنگ کنان بمعسکر شاهزاده پيوست - روزے عرش آشياني از وي رايحهٔ شراب استشمام نموده دريں باب نکوهش فرمود - و از کورنش باز داشت شيخ از جوش غيرت و ناز فروشي از جا رفته اسباب مکنت را

سيالكوت مضرب خيام پادشاهي بود) شيخ در منزل حكيم
ابوالفتح سرگرم هرزه گوئي شده از شورش جنون جمدهر حكيم را
بر خود زد - مردم فراهم آمده از دست أو باز كشيدند - و زخم
اورا بحضور عرش آشياني برده رفته باستعلاج پرداختند - گويند
پادشاه بدست خود زخم اورا بخيه زد - و هرچند حكيمان
آزمون كار اصرار داشتند كه اين جراحت مرهم پذيرفتني نيست
و بعد از دو ماه حالش بجائے كشيد كه نبض شناسان قاروره دان
هم دست باز داشتند ليكن پادشاه همواره از دلدهي نويد رسان
تندرستي بود - چون هنوز در اجل او تاخيرے رفته بود
در كمتر زمانے بحال خويش آمد - پس ازان بوقت موعود
گرد هستي از دامن روزگار خود بر افشانده در وطن بياسود *

گويند برهمن زنے كشنا نام در خانه داشت - آن عاقلهٔ روزگار
پس از فوت شيخ خانها بتكلف طرح انداخته باغ و سرا و تالاب
احداث نموده و ديهات اطراف را باجاره گرفته در رونق افزائي
باغے (كه شيخ دران مدفون بود) مي‌كوشيد - و از پنجهزاري
تا سپاهي هركه ازان راه مي‌گذشت فراخور احوالش بنفاست
شيلان مي‌كشيد - و با آنكه كبر سن دريافته و بصارت رفته بود
شيوهٔ مرضيه را از دست نداده تا شصت سال كمابيش احياء
نام شوهر خود نمود * * ع *

* نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد *

در مقام شفاعت بودند لیکن اهل عناد بقازگي بحرفهاي ناشایسته ایذاش افزوده شیخ طلب حضور گشت - و بتقریب محاسبه و مطالبه بذلت تمام مقید نموده (٢) حوالهٔ شیخ ابو الفضل شد - او بعلم مزاجداني دریافت که قتلش باز پرس ندارد - بسابقهٔ عداوت در سنه (٩٩٢) نهصد و نود و دو هجري پنهاني خفه کرد - یا باجل طبعي درگذشت *

* شیخ عبد الرحیم لکهنوي *

از نجباي شیخ زادهاي بلدهٔ لکهنؤ است - و آن بزرگ شهرے ست از صوبهٔ اوده برکنار دریای کودي (٣) بیسواره عبارت ازان مملکت است - شیخ بیاوري طالع در سلک ملازمان اکبري انتظام یافته در جایزهٔ نیکو بندگیها بمنصب هفتصدي (که مهین پایهٔ نوکري آنوقت بود) سر برافراخت - چون با شیخ جمال بختیار (که همشیرهٔ اش از ازواج مرغوبهٔ عرش آشیاني بود) آمیزش و اختلاط تمام داشت ازین تبه دوستي و بد دمسازي بباده نوشي افتاده شیفته و دیوانهٔ میگساري گردید - و چون مسکرات مکدر روح و مظلم عقل است افراط آن مهیج مواد سوداوي گشته یکباره جوهر خرد آن عافیت دشمن را تیره ساخت - و آثار نابخردي ازپیشاني پیدائي گرفت *

در سال سیم هنگام معاودت از کابل روزے (که حوالي

---

(٢) نسخهٔ [ا] فرموده (٣) نسخهٔ [ب] بیشواره *

فرض و سنت نباشد - و سبب ترفیهٔ عالمیان گردد) مخالفت آن
موجب خسران دنیوي و سخط اخروي ست - چه مرتبهٔ پادشاه
عادل زیاده بر مرتبهٔ مجتهد است - و بدین مضمون تذکرهٔ
نوشته بمهر شیخ مشار الیه و مخدوم الملک سلطانپوري
و غازي خان بدخشي و حکیم الملک و دیگر علمای وقت
رسانیده * و کان ذلک في شهر رجب سنة (۹۸۷) سبع و ثمانین
و تسع مائة * و چون از شیخ عبد النبي و مخدوم الملک
حرفهای دیگر بعرض رسید و ظاهر شد که آنها میگویند که از ما
باکراه و جبر مهر کرده گرفته اند عرش آشیاني درهمین سال
شیخ را قافله باشي حاج کرده زرے (که بشرفا و ارباب استحقاق
آن امکنهٔ شریفه میفرستادند) حواله فرمود - و با مخدوم الملک
دستوري یافت - و بدین تقریب اخراج اینها از ممالک محروسه
بعمل آمد - و حکم شد که همواره دران معابد بریاضت مشغول
بوده بدون طلب عود بدیار خود ننمایند - چون بسبب
آمدن میرزا محمد حکیم و عصیان امرای بهار و بنگاله یک گونه
هرج و مرج در هندوستان افتاد اینها (که متوصد چنین
هنگامه بودند) مع شي زائد مسموع نموده عزیمت معاودت
مصمم ساختند - و با وصف تحذیر شریف مکه از تخالف
حکم پادشاهي بدریا نوردي درآمده در سال بیست و هشت
باحمدآباد گجرات بار اقامت کشودند - اگرچه بهگمان محل

پادشاه را تنگ گرفتند انحراف مزاج شد - شیخ فیضي و شیخ ابو الفضل آنرا دریافته اظهار کردند - که عام ما زیاده ازین شیخان مرائي ست - که دینداري را پردهٔ تحصیل دنیا کرده اند - اگر حضرت پشتگرمی ما نمایند بحجتهای قوي الزام و اسکات اینها میکنیم - چنانچه روزے طعام مزعفر هم بر سفره بود - چون شیخ ازان تناول کرد ابوالفضل گفت که ایها الشیخ اگر زعفران حلال مي بود چرا اینهمه احتساب بحضرت خلیفةالله فرمودند و اگر حرام است خود چرا تناول کردند - که تا سه روز اثرش باقي مي ماند - و مکرر مباحثات جدلي درمیان آمد - تا در سال بیست و دوم تحقیقات سیورغال و تفتیش مدد معاش بکار رفت - ظاهر شد که شیخ با آنهمه صلاح و تقوی مراتب کفاف و استحقاق مرعي نداشته - در هر صوبه صدرے علیحده مقرر شد - و چون در سال بیست و چهارم عرش آشیاني محضرے از علما و دانشمندان ترتیب داد باتفاق آنها قرار یافت که پادشاه زمان امام وقت و مجتهد روزگار است - از مختلفات پیشینان آنچه برگزیند پذیرفتن آن بمردم موجب ثواب است یعني در مسائل دینیه (که مختلف‌فیه مجتهدین است) بنابر تسهیل معیشت عالم و مصلحت اهل اسلام برای صائب خود شقے که اختیار نماید اتباع آن بر کافهٔ انام لازم است - و کذالک بفکر صوابه نمای خود حکمے از احکام قرار دهد (که مخالف

نقلیه سرآمد علمای عصر بود - و در علم حدیث سند عالي
داشت - و با وصف افادهٔ علوم باشغال سلسلهٔ علیهٔ چشت
مواظبت مي‌نمود - حبس نفس بجائی رسانید که تا یک پهر
دم نگهداشته بذکر قلبي مشغول میشد - در سال دهم جلوس
عرش آشیاني بوسیلهٔ مظفر خان دیوان اعلی بمنصب
صدارت کل هندوستان کامیاب گردید - و بمرور ایام جلائل امور
سلطنت نیز بصوابدید او باز گردید - و در قرب منزلت
پادشاهي بمرتبهٔ رسید که باستماع حدیث شریف عرش‌آشیاني
بخانه اش میرفت - و چون دران وقت اکبر پادشاه بترغیب
شیخ در اجرای احکام شرعي و امر معروف و نهي منکر
فراوان جهد میفرمود و خود اذان میگفت و امامت میکرد
حتی بقصد ثواب بمسجد جاروب میزد روزے بتقریب سالگرة
بر ملبوس پادشاهي رنگ زعفران پاشیده بودند - شیخ
بغضب آمده سر دیوان چنان عصا برتافت که بدامن جامهٔ
عرش آشیاني رسیده پاره شد - حوصله تنگي کرد - نزد والدهٔ
شکایت کردند - که بایستے در خلوت شیخ منع مي‌کرد
مریم مکاني گفت پوتم گران خاطر نشوي - باعث نجات
اخروي ست - و تا قیامت خواهند گفت که ملای فلوکے
با پادشاه عصر این حرکت کرد - و آن سعادتمند متحمل شد
و چون هر روز شیخ و مخدوم الملک باحتساب و تعصب

خیمه برآمده زبان پرسش برکشاد - و چون خود را آماجگاه دید
ازان وحشت جا بخیمه شتاب آورد - دران وقت جوقے از ناسپاسان
زخمے چند بدو رسانیدند - هنوز رمقے بود که نزدیکان وفا کیش
بعماري انداخته روانهٔ سارنگپور شدند - و از پخته کاري
و زمانه شناسي چنان ره سپردند که بسیارے زنده انگاشتند
و برخے بدان تصور یک گونه همراهي گزیدند - در کمتر زمانے
بحصار آن شهر پناه برده مژدهٔ رستکاري بر زبانها انداختند
و کوس شادماني بلند آوازه گردانیدند - ازین حسن تدبیر
گرد شورشے که بلند شده بود فرو نشست - و هر یکے از
بد سگالان کناره گرفت - شگفت آنکه اکثرے انجام کار دانسته
گام سرعت برداشته بودند - خبر زندگي یاوري نموده بپاسباني
بنه و بار رو آوردند - و از چنین آشوب بعافیتگاه رسانیدند
پادشاه نظر بر قدم خدمت آن سفر گزین ملک بقا خواستگار
آمرزش شده تباه کرداران را گرفتار ساخت - و بگونا گون
بادافراه عبرتنامهٔ جهانیان گردانید - پسر دومش مقیم خان
که ترجمه‌اش در احوال تربیت خان عبدالرحیم ثبت یافته *

* شیخ عبدالنبي صدر *

نبیرهٔ شیخ عبد القدوس گنگوهي - که از اولاد امام ابوحنیفهٔ
کوفي و از مشاهیر متاخرین هندوستان است - در سنه (۹۴۴)
نهصد و چهل و چهار وفات یافته - شیخ عبد النبي در علوم

دولت ناشایسته اندیشید) سرزنش زباني (که اصالت منشان را زخمش کاري تر از شمشیر آبدار است) فرموده نزد خانخانان فرستاد - که بهر چه سزاوار داند از عفو و انتقام بعمل آرد - خانخانان ازین عاطفت بسپاس پرداخته در اعزاز و احترام شجاعت خان کوشید . و درخواست عفو جریمهٔ او نمود - ملتمس او پذیرفته بطلب ممتاز فرمود - و در سال بیست و دوم بمنصب سه هزاري و حکومت مالوه و سپه سالاري آن دیار بلند مرتبه گردید - چون سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت لختے امرای بد سرشت بنگ و بهار عرصهٔ فتنه و فساد برآراستند او حسب الطلب پادشاهي از سارنگپور یک منزل بر آمده بود - عوض بیگ برلاس با جمعے از ملازمان او از سخت گیري و بد سلوکي (که مواجب سپاه بیحسابے باز داشتے - و بنکوهیده دشنامها سرزنش نمودے) اخلاص گزیني و خیرسگالي از دست مرهشته در کمین بد اندیشي بودند - هنگام کوچ (که بیشترے همراه بنه و بار سردار ره نوردیده - و برخے گرمیٔ شغل کوچ داشتند) حاجي شهاب (۲) نامي را بسرداري برداشته هنگامه آرای ستیزه گشتند - غوغای عظیم برخاست - قویم خان بپرسش جویای آگهي شده بگزند جان فرسا نقد زندگي درباخت - شجاعت خان از

---

(۲) نسخهٔ [ب] شهاب الدین نامي را ه

شمشیر و ترکش در گردن انداخته بکورنش پادشاه آوردند
ازان میان مقیم خان را با شاه سیستان زولانه در پا و تخته
در گردن کرده چندے نگاهداشتند - وقت انتهاض جنت‌آشیانی
بتسخیر هندوستان بهمراهی منعم خان در کابل ماند - چون
در عهد عرش‌آشیانی پس از تفرقهٔ بیرام خان منعم خان طلب
حضور گردید مقیم خان نیز برفاقت او بهند آمده باضافهٔ منصب
مورد عنایت گشت - سال نهم در یورش مالوه (که عبدالله خان
اوزبک حاکم ماندو خیالات فاسد بخود راه داده مي خواست
شورشے برانگیزد) مصدر تردد‌های پسندیده شده بخطاب
شجاعت خان ناموري اندوخت - و در مبادئ سال پانزدهم بداعیهٔ
ضیافت استدعای قدوم پادشاهي نمود - عرش آشیاني بقبول
مسئول مباهي ساخته یک شبانه روز بخانه‌اش عشرت پیرا بود
او جشن دلپذیر ترتیب داده در آداب انجمن آرائي (۲) اهتمام
بکار برد - و در سال هیزدهم (که بیلغار نه روزه احمد آباد
گجرات بنزول اجلال اکبري دارالاقبال گردید) شجاعت خان
از گزاف خیالی در بزم پادشاهي حرفهای هرزه نسبت بمنعم خان
خانخانان سپه سالار (که بانتظام ممالک شرقیه مامور بود) بر زبان
راند - عرش‌آشیاني بمکافات در تقصیر (که هم ادب حضور مرعي
نداشت - و هم مراعات تورهٔ سلطنت فروگذاشت که با سپهسالار

---

(۲) نسخهٔ [ج] مجلس آرائي •

خان و میر ابو تراب (که همواره بترسیل عرائض استدعای مهم
گجرات مي نمودند) کسیل فرمود - موصی الیه در اثنای راه
با میر ابو تراب برخورده پیش اعتماد خان بگجرات رفت
و بمقدمات تسلي اطمینان خاطر از نموده بملازمت پادشاه
آورد - پستر در کومکیان خان اعظم کوکه تعینات صوبهٔ گجرات
گشت - پس ازان بتقریبی کامیاب ملازمت حضور گردیده در ذیل
امرا (که در سفر ایلغار گجرات پیش پیش روانه شده بودند)
بدان سمت گام جلادت برزد - و پس ازان بحکومت اوجین سربلند
گشته لوای اعتبار بر افراشت - و بخطاب نقابت خاني چهرهٔ
امتیاز بر افروخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر ترسون
محمد خان بحکومت بتن گجرات سرمایهٔ افتخار اندوخت
از امرای در هزاري ست *

* شجاعت خان *

عرف مقیم خان عرب خواهرزاده و خویش تردي بیگ
خان است - بدولت عواطف جنت آشیاني بخطاب مقیم خاني
سر برافراخته بین الامثال و الاقران امتیاز بهم رسانید - در ایام
هرج و مرج از ملازمت متقاعد گشته بمیرزا عسکري پیوست
و هنگام معاودت آن پادشاه از عراق همراه میرزا در قلعهٔ
قندهار محصور بوده مراسم پاسباني و تحصن بجا مي‌آورد
چون میرزا زینهاري گشته از قلعه برآمد اکثر امرای بیوفا را

غازهٔ چهرهٔ او بود - زبان شکایت آلود جهانیان نکردے - و از دید
ناملائم چندان زبون غم نگشتے - از دستگیریِ عقیدت و بندگی
بیمن نسبت کوکلتاشیِ شاهزاده شهرهٔ آفاق گشته در جرگهٔ
أمرای اکبری انتظام یافت - اگرچه هنوز بمنصب پانصدی
نرسیده بود اما اعتبار فراوان داشت - سال بیست و دوم
در یورش مالوه هوا زدگی دریافت - چون بدارالخلافه آمد
از ناپرهیزی انجام کار بفالج کشید - در همین سال روزے (که
عرش آشیانی بجانب اجمیر کوچ می فرمود) بحضور طلبیده
او رخصت واپسین گرفت - چون بخانه رسید بمنزلگاه نیستی
شتافت - سنه (٩٨٥) نهصد و هشتاد و پنج *

* شاه فخرالدین *

موسوي مشهدي پسر میر قاسم است - در سنه (٩٦١)
نهصد و شصت و یک هجری در رکاب جنت آشیانی بهندوستان
آمده بمراسم پرستاری مشمول عواطف سلطانی شده - پس
ازان (که مقر سلطنت بوجود عرش آشیانی آرایش پذیرفت)
برتبهٔ سرداری صعود نمود - و سال نهم در فوجے (که بتعاقب
عبدالله خان اوزبک تعین شده) شتافته مصدر ترددات
گردید - و سال شازدهم همراه لشکر منقلا (که بسرکردگی خان کلان
سمت گجرات قرار یافته بود) دستوری یافت - چون موکب
ظفر کوکب بپتن گجرات رسید پادشاه او را با فرامین نزد اعتماد

و هفت هجري جنت مكاني متولد گشت - و بهمنامي شيخ بشاهزادهٔ سلطان محمد سليم مسمى گرديد * ع *

۹۷۷
* در شهوار لجهٔ اكبر * تاريخ است

و پس ازان (كه ولادت سلطان مراد و سلطان دانيال نيز واقع شد و نفس شيخ گيرا گرديد) سيكري را مصر جامع ساخته عالي اساسے و خانقاهے رفيع بنا با مدرسه بصرف پنج لك روپيه

۹۸۲
مرتب گشت * و ثاني في البلاد ثانيها * تاريخ يافته اند و قصرهاى دلكش و بازارے بزرگ سنگين و حدائق نظر فريب اطراف شهر صورت ابداع پذيرفت - چون در اثناى آبادى آن معمورهٔ مملكت گجرات مفتوح شد خواستند آن سواد اعظم را بفتح‌آباد موسوم نمايند - بفتحپور زبانزد خلق گرديد - همين نام مطبوع بادشاه افتاد - شيخ در سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه

۹۷۹
هجري رحلت نمود * شيخ هندي * تاريخ است - بنابر اخلاص و اعتقادے (كه عرش آشياني را بشيخ بهم رسيده بود) پسران و خويشان و نبائر و احفاد ايشان بمناصب عليه و مراتب عمده اختصاص گرفتند - و چون زوجه و صبيهٔ شيخ برضاع و فطام شاهزادهٔ سلطان سليم ممتاز شده بودند در ايام فرمانروائي او به نسبت كوكلتاشي سرمايهٔ افتخار اندوخته اكثرے بپايهٔ پنجهزاري برآمده صاحب طبل و علم گرديدند *

بالجمله شيخ احمد در تعلقيان روزگار بما خوبهاى گزينه

* شیخ احمد *

فرزند میانی شیخ سلیم چشتی فتحپوري ست - قدس سره که اصلش از دهلي ست - پدر او شیخ بهاء الدین از اولاد شیخ فرید شکر گنج بوده - شیخ در دیار عرب مدتها سیاحت نموده و حج بسیار گذارده دران دیار بشیخ الهند مشهور و معروف گردید پس از انکه بهندوستان معاودت کرد در موضع سیکري دوازده کروهی آگره (که از مضافات بیانه بود - و چون دران گل زمین فردوس مکاني بر رانا سانکا فتح یافت بشکري موسوم فرمود بشین معجمه) بالای کوهی (که بآن موضع متصل است) مسجد و خانقاهی ساخته بریاضات (۲) اشتغال مي‌نمود - از غرائب اتفاقات عرش آشیاني را (که در چهارده سالگي بر سریر فرمانروائی هندوستان جلوس نمود) تا چهارده سال دیگر (که سنین عمرش به بیست و هشت رسیده) فرزندی که میشد زنده نمي‌ماند چون احوال شیخ بسمعش رسید درین امر آرزوی مفرط داشته از جناب عارف مرتاض استمداد نمود - شیخ بتولد سه پسر عالي قدر مبشر فرمود - در همان ایام آثار حمل در والدهٔ جنت مکاني ظاهر شد - چون در امثال این امور تغیر مکان را بشگون فرا مي‌گیرند آن عفیفه را از آگره بمنازل شیخ فرستادند

روز چهار شنبه هفدهم ربیع الاول سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد

---

(۲) نسخهٔ [ج] بریاضت *

* ز بالا و پائین دژ می نمـود *

* چو آتش قزلباش و هندي چو دود *

آخر الامر خواص خان قلعه دار آنجا بامان برآمده راه هند گرفت - ازان وقت تا اوائل سلطنت خلد منزل بدست قزلباش بود - چون پادشاهی ایران ضعیف‌تر گردید میراویس ابدالي (که در ملازمان شاه تعینات قندهار بود) آن قلعه را بتصرف آورد - و باقتضای مصلحت کلیدش را بخدمت خلد منزل ارسال داشته استدعای منصب نمود - چنانچه در احوال او سمت ذکر یافته - پس ازان بشهنشاه انتقال نمود - و دریندولا گویند بحکم آن پادشاه ذوی الاقتدار آن ولایت رونقی دیگر یافته و در حوالی قلعه معمورهٔ طرح انداخته موسوم بنادر آباد *

قندهار مملکتی ست وسیع از اقلیم سیوم - طول از قلات بخارا تا غور و غرجستان[۲] سه صد کروه - و عرض از سند تا فره دویست و شصت - شرقي سند - و غربي فره - شمالی غربي غور و غرجستان و شمالی شرقي کابل و غزنین - جنوبي سیوي - قلعهٔ قندهار بدشوار کشائي شهرهٔ عالم - طول او یکصد و هفت درجه و چهل دقیقه - و عرض سي و سه درجه - بنگاه بیشتر الوس افغان و بلوچ و ابدالي - بیست و چهار محال است بجمع هفت کرور دام که برابر است بجمع بلخ و بدخشان *

---

(۲) نسخهٔ [ب] تا غرجستان *

میرزا کامران در کابل و بدخشان جنت آشیانی فارغ بال
و آسوده خاطر نبود و پس از تسخیر هندوستان چندان فرصت
نشد که ایفای وعده با شاه ایران درمیان آید تا آنکه در
زمان عرش آشیانی بتقریبی که گذشت شاه محمد خان قلاتي
محرک این سلسله شده قلعه بحکم شاهي بتصرف سلطان
حسین میرزا درآمد - و زیاده بر سي و هفت سال در تصرف او
و اولادش ماند - مظفر حسین پسر کلانش در سنه (۱۰۰۳)
هزار و سه هجري سال چهلم اکبري قلعه را تسلیم ملازمان
پادشاهي نموده نوکري هندوستان اختیار کرد - تا در سنه
(۱۰۳۱) هزار و سي و یک سال هفدهم جهانگیري شاه
عباس ماضي در محاصرهٔ چهل روز از خواجه عبدالعزیز نقشبندي
(که در امور قلعه‌داري نهایت بیجگري بکار برد) انتزاع
نمود - و باز درسال یازدهم فردوس‌آشیاني سنه (۱۰۴۷) هزار
و چهل و هفت هجري علیمردان خان زیک از غضب و سفاکي
شاه صفي صفوي و ناپروائي مردم ایران اندیشه‌مند گشته باعلی
حضرت ملتجي شده قلعه حواله کرد - تا آنکه شاه عباس ثاني
در سال بیست و دوم شاهجهاني با فوج جرار آمده محاصره
نموده - و تا دو ماه محاربه درمیان بود - چنانچه میرزا عبدالقادر
توني دران جنگ گفته *　　* بیت *

میرساندم - و باز سرانجام یورش[۲] قندهار نموده روانه شد و چون قلعه را محاصره کرد بوداغ خان دید که از جانب شاه (که بطرف آذربایجان با سلطان روم مقابله دارد) کومک متعذر است ناچار امان طلبیده بعراق رفت - میرزا قندهار را از سر نو استحکام داده بلاهور برگشت - و چون هندوستان بعلت استیلای افغانان محل سکونت چغتائیه نماند میرزا کامران بکابل شتافت - و میرزا هندال از جنت‌آشیاني جدا شده قندهار را متصرف گشت - میرزا کامران باز لشکرے فراهم آورده تا ششماه گرد قلعه نشست - میرزا هندال از بے‌آذوقي به تنگ آمده بعهد و پیمان قلعه را سپرد - و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکري برادر دوم خود داده بکابل شتافت - چون جنت‌آشیاني در سنه (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک بایران رفته از شاه کمک درخواست وعده نمود که هرگاه قندهار بتصرف در آید بملازمان شاهي بسپارم - چنانچه در اول حال (که قندهار مفتوح گردید) به بوداغ خان قاچار (که سردار لشکر قزلباش و اللهٔ سلطان مراد میرزا کومکی جنت‌آشیاني بود) حواله فرمود - لیکن هنوز مهمات پادشاهي سرانجام نیافته بجهت زه و زاد امرای چغتائیه ماءنے نبود - باز قندهار را از قزلباشیه گرفته به بیرام خان (که دولتخواه طرفین بود) سپردند - چون سالها بنابر منازعت

(۲) نسخهٔ [ع] یورش نموده روانهٔ قندهار شد ٭

جانب میرزا کامران حکومت قندهار داشت) استحکام داده تا هشت ماه نگاهداشت - درین اثنا میرزا کامران با بیست هزار سوار از لاهور شتافته با سام میرزا بمحاربهٔ عظیم در پیوست اغربواز خان در جنگ دستگیر گشته بقتل رسید - سام میرزا شکست یافته بر گشت - میرزا کامران خواجه کلان بیگ را بدستور گذاشته بلاهور معاودت نمود - شاه در سنه (۹۴۳) نهصد و چهل و سه (که نوبت ششم جهت دفع فتنهٔ عبید خان اوزبک بخراسان آمد) چون امیر عمدهٔ قزلباشیه با جمعی کثیر در یورش قندهار کشته شده بود از کمال غیرت و حمیت خود بحدود قندهار آمد - خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشک خانه و رکابخانه و غیرها بآئین مناسب ترتیب داده مقالید قلعه پیش شاه فرستاد - و گفت سامان قلعهداري ندارم و توانائی نبرد نیست - و آمده دیدن در آئین نمک شناسي و در ملت حفظ حقوق صاحبي و نوکري روا نه - ناچار خانه آراستن و بمهمان سپردن و خود را کناره داشتن مناسب میداند - شاه ایالت آن ملک ببوداغ خان قاچار لطف فرموده بجانب عراق عنان عزیمت انعطاف داد - چون خواجه کلان براه اوچهه بلاهور آمد میرزا کامران یک ماه رخصت کورنش نداد - که چرا این قدر نتوانستي نگاهداشت که من خود را

بر سر قندهار آمد . ناصر میرزا روزے چند حصاري شده آن مملکت را بدو را گذاشت - و او باز زمام ایالت آن الکه را بکف کفایت ارغونیان داده مراجعت کرد - چون پس ازو خراسان بحیطهٔ تصرف شاه اسمعیل صفوي درآمد شجاع بیگ بشاه سلسله‌جنبان اخلاص گردید - و به بیگلر بیگی هرات یک گونه بازگشتے مي کرد که دیگر بار فردوس‌مکاني آمده قندهار را کرد گرفت شجاع بیگ بدورمیش (۲) خان شاملو بیگلر بیگی هرات استغاثه نمود - او در خدمت بابري التماس کرد - که شجاع بیگ اظهار بندگی شاهي مي نماید - صداقت فیمابین مقتضی عدم تعرض حال اوست - فردوس مکاني بکابل لوای معاودت بر افراخت - شجاع بیگ ملا باقي نام معتمدے در قندهار گذاشته خود بخراسان رفت - آن معتمد تا اعتماد مملکت بتصرف فردوس مکاني داد - و پادشاه آن را بمیرزا کامران پسر خود حواله فرمود - پس ازان در زمان فرمان روائي شاه طهماسپ سنه (۹۴۱) نهصد و چهل و یک سام میرزا برادر شاه با اغرلواز (۳) خان شاملو (که بیگلربیگی خراسان و للهٔ میرزا بود) بے استرضا و استیذان شاهي برسر قندهار آمد خواجه کلان بیگ (که از امرای فردوس مکاني بود - و از

(۲) نسخهٔ [ب] بدور مفش - یا بدور بهش باشد (۳) نسخهٔ [ج] اغرلواز خان ٭

میگردند بجا بود - اما چون خرد پژوهان باستاني کابل و قندهار را دو دروازهٔ هندوستان بر شمرده اند (که از یکی بتوران و از دیگرے بایران روند) و از نگاهبانی این هردو فراخنای هندوستان از بیگانه ایمني پذیرد پس دروازه باختیار صاحب خانه اولی و انسب است علی الخصوص که کابل بدست پادشاهان هند باشد قندهار هم در تصرف ایشان بایستی - و این همه مسلم در صورتے که صاحب خانه از ارباب ضبط و هوش باشد - و الا در عالم بےخبري خانه و مافیها از خود نیست - چنانچه مشاهده افتاد که شهنشاه زمان نادر شاه آن هردو را یکی کرده بدهلي درآمد و رسید کار بجائیکه رسید •

اگرچه تقلب و تحول حکومت قلعهٔ قندهار درین اوراق بهرجا بقدر ضرورت ثبت گردیده لیکن مجموع القضایا برسم اجمال اینجا رقمزدهٔ کلک بیان مي‌گردد - که این ولایت در زمان سلطان حسین میرزا والی خراسان و پسرش بدیع الزمان در تصرف امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیگ والد او بود - و بعد از واقعهٔ میرزا و استیصال آن سلسله (که مملکت خراسان بتصرف شیباني خان اوزبک درآمد) شجاع بیگ بملازمت او رسیده نوازش یافت در همان سال فردوس مکاني لشکر بقندهار کشید - و بجنگ و پیکار از ارغونیه برگرفته ببرادر خود ناصر میرزا حواله کرد - و خود بکابل برگشت - و چون شیباني خان ازین سانحه آگهي یافت

زخمی بعادل هم رسید - چهار ماه بر بستر رنجوري افتاده جان بجان آفرین سپرد *

گویند او از شیوهٔ بے حفاظي با زن دیوان پدر خود تعلق خاطر داشت - زن بعفت‌منشي تن در نمیداد - پدرش درین باب اورا منع میکرد - و نصیحت مي نمود - او روزے از موعظت پدر بهم برآمده شمشیرے حواله نمود - سبحان‌الله زهی سنگین‌دلي و غریب بے مروتي - شاخ را با اصل ستیزه کردن تیشه بر پای خود زدن است - و حفظ منزلت بزرگان از دست دادن خویش را بچاه مذلت افگندن * * بیت *

* از مکافات عمـــل غافل مشو *

* گندم از گندم بروید جو ز جو *

پسر دوم او قیام خان است - در عهد جهانگیري بخطاب خاني معزز گردیده مدتها بخدمت قراولي قیام داشت *

مخفي نماند که از قدیم الایام قلعهٔ قندهار متنازع فیه سلسلهٔ علیهٔ صفویه و خاندان عظمت بنیان تیموریه است - گاهی این ناحیه بفرمانروای آن طبقه منتظم بوده - و گاهی باولیای این دولت متعلق - باعتبار آنکه فردوس مکاني از ارغونیه انتزاع نموده در انتساب آن بسلسلهٔ چغتائي شکے نیست - و بنابران (که در سوالف ایام بسلاطین خراسان تعلق داشته و جنت آشیاني بشاه ایران وعدهٔ پیشکش آن کرده) اگر سلاطین صفویه دعوي

یافته مایه اندوز عشرت شد - سال هفدهم (که خان اعظم کوکه را با محمد حسین میرزا در حدود گجرات جنگ دست داد) مشار الیه (که در جرانغار جا داشت) زخمی شده خود را بکنار کشید - و باحمدآباد رسیده قرار گرفت - پسرش عادل خان است که ابتدا باتفاق ادهم خان کوکه بیورش مالوه تعین شده - پس ازان همراه محمد قلی خان برلاس بر سر اسکندر خان اوزبک (که در اوده رایت بغی می‌افراشت) مامور گردیده در محاصرهٔ قلعهٔ چیتور تردد مردانه بظهور آورد - اوائل سال سیزدهم روزے پادشاه بشکار شیر توجه فرموده بتیر بندوق زخمی ساخت - شیر خشمگین شده پیش آمد - پادشاه در صدد آن شد که تابو جسته تیر دیگر حواله نماید - اما شیر از پادشاه نظر بر نمیداشت لهذا دستم خان مامور شد که پیشتر رفته شیر را بجانب خود متوجه سازد - عادل خان (که دران هنگام معاتب بود) گمان اجازت عام برده با تیر و کمان سبقت نمود - تیرے که انداخت اتفاقا خطا شد - حمله کرده بشیر در آویخت - و دست چپ در دهنش انداخته دست دیگر بخنجر برد - باقتضای سرنوشت بند نیام مستحکم شد - تا گسیختن آن شیر دست عادل فروخائید - پس ازان خنجر کشیده دو زخم بر دهن شیر رسانید - شیر دست راست اورا بدهان گرفت - درین اثنا مردم دیگر شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند - دران میان

اگرچه روایت صاحب عالم آرا با این حکایت في الجمله تباینی دارد (چه او مرقوم خامهٔ اخبار طراز خود ساخته - که بدرخواست شاه محمد قلاتي اول مرتبه شاه ایران سلطان حسین میرزا را با راي خلیفه شاملو بمعاونت تعین‌کرد - چون شاه وردي پسر خلیفه شاملو با فوج غافل برسر بهادر خان ریخته اورا رهگرای بادیهٔ هزیمت ساخت شاه محمد بمکر و حیله پیش‌آمده بقلعه‌داري پرداخت - امرای قزلباش زمین داور را متصرف شده حقیقت را بشاه اعلام نمودند - شاه در سنه (٩٦٥) نهصد و شصت و پنج علي سلطان تاتي اُغلي ذوالقدر را با لشکر جرار بتسخیر قندهار نامزد نمود - و ایالت آنجا را بسلطان حسین میرزا تفویض فرمود - شاه محمد قلاتي تا شش ماه باوازم محاربه اشتغال داشت - چون مددے از هیچ طرف بار نرسید دست در دامن استیمان زده پس از معاهده و پیمان قلعه سپرده روانهٔ دیار هند گردید) یحتمل که از مورخین ایران و هندوستان هر کدام جانب خود نگاهداشته جرے جنبانیده باشند - و اگر تطبیق دهند بین الروایتین هم صورتے مي‌گیرد کما لایخفی *

بالجمله شاه محمد قلاتي در آخر سال سیوم بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافته مشمول عواطف پادشاهي گشته بتدریج بمنصب دو هزاري و خطاب خاني اختصاص گرفت سال دوازدهم بپاسباني قلعهٔ کوتهه و حکومت آنحدود سربلندي

کارے نساخته رو بگریز نهاد - و نتوانست که بزمین داور و آنحدود
بسر برد - ندامت زده راه هندوستان گرفت - و شاه محمد کمک
خود را تواضع نموده عذرها در نادادن قندهار درمیان آورد
و خالي بر گردانید *

چون شاه ایران شنید که شاه محمد قلاتي بر پیمان خود
نه ایستاد برادر زادهٔ خود را سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا
و حسین بیگ ایچک أغلي استجلو لله و ولي خلیفه شاملو را
بگرفتن قندهار تعین کرد - شاه محمد در لوازم قلعه داري اهتمام
نمود - چون محاصرهٔ قلعه بامتداد کشید سلطان حسین میرزا ملول
گشته از پای قلعه برخاست - شاه برآشفته میرزا را با علي سلطان
حاکم شیراز باز فرستاد - تا بهر نوعے که باشد قلعه را در تصرف
آرند - علي سلطان (که لاف این کار زده بود) کوششهای سخت
در گرفتن قلعه کرده به تیر و بندوق مسافر ملک بقا گشته
تفرقه در لشکر ایران افتاد - میرزا را نه روی باز گشتن و نه رای
بودن - در گرد قلعه نشسته روزگار مي‌گذرانید - چون این کیفیت
از نوشتهٔ شاه محمد بعرش‌آشیاني رسید در جواب بقلم آمد
که جنت آشیاني مي فرمود که هرگاه هندوستان فتح شود
قندهار را بشاه میدهم - خوب واقع نشد که باین مردم جنگ
کرده کار تا باین حد رسانید - الحال مناسب آنست که قلعه‌را
بکسان شاه سپرده و عذر خواسته روانهٔ هندوستان گردد *

مشار الیه از ملازمان بیرام خان و بعقل و اخلاص مورد اعتماد او
بود - هنگامے (که جنت آشیانی بتسخیر هندوستان نهضت
فرمود) بیرام خان (که قندهار بجاگیرش مقرر بوده) باهتمام
شاه محمد تفویض نمود - و او حکومت آنجا را من حیث الاستقلال
سرانجام میداد - و چون بهادر خان شیبانی برادر خان زمان
(که بریاست زمین داور می‌پرداخت) از بد نهادی خیال گرفتن
قندهار بخاطر آورده از راه مکر و فریب جمعی را با خود
متفق ساخته در کمین نشست شاه محمد آگهی یافته آن جماعه را
بیاسا رسانید - بهادر خان (که در حیله اندوزی کارے نساخت)
بزمین داور شتافته لشکرے فراهم آورد - و آمادهٔ جنگ و جدال
گردید - شاه محمد چون کمک هندوستان دور تصور کرد
بفرمان روای ایران شاه طهماسپ صفوی ملتجی شد - و نوشت
که جنت آشیانی بآن والا دودمان قرار داده بود که بعد از فتح
هندوستان قندهار بملازمان متعلق باشد - اکنون مناسب آنکه
جمعی را فرستند - که هم تدارک طغیان این کافر نعمت شود
و هم قندهار بایشان سپرده آید - شاه سه هزار سوار ترکمان
از جاگیر داران سیستان و فراه (۲) و گرم سیر بسرداری علی یار بیگ
افشار فرستاد - بهادر خان ازین لشکر خبرے نداشت - ناگهانی
بر سر او ریختند - و جنگ سخت در پیوست - آخر بهادر خان

(۲) در [بعضی نسخه] فره ٭

مشار اليه بوساطت شيخ مزبور برآمده قلعه سپرد - و سال چهاردهم جلوس [كه در خادمان درگاه خواجه (۲) معين الدين (قدس سره) بر سر نذور و فتوح نزاعے بهم رسيد - و ادعاى فرزندي كه آنها داشتند ثابت نشد] پادشاه اورا بتوليت درگاه خواجه مقرر فرمود - سال هفدهم در كومكيان خان اعظم كوكه تعين صوبهٔ گجرات گرديد - و پستر بحضور طلبداشتند - چون شورش محمد حسين ميرزا (كه با شير خان فولادي اتفاق نموده غبار فتنه بر انگيخته بود) شهرت گرفت خان اعظم مشار اليه را (كه در دولقه سامان رفتن سورت نزد پادشاه درست مي نمود) برگردانيده در مثل جرانغار جا داد - پس ازانكه آتش نبرد سر كشيد اكثرے از مردم پادشاهي پراگنده شدند - شيخ كوششهاى مردانه بجا آورده زخمهاى كاري برداشت و در اثناى تاختن از اسپ جدا شده بزمين آمد - و بزخم نيزه مطابق سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه هجري نقد جان درباخت - پادشاه قدرشناس وجه ديون (كه بر ذمهٔ آن مخلص جان سپار بود) از خزانه بوام داران دهانيد *

* شاه محمد خان قلاتي *

قلات قلعه ايست از مضافات ولايت قندهار ميان هزارجات در اصل لغت بكاف است - و در السنه و افواه بقاف شهرت گرفته

(۲) در [بعض نسخه] حضرت خواجه *

در محافل و مجالس بر جميع سادات صحيح النسب ترجيح و تقديم داد - و عظمت شان شيخ بمرتبهٔ رسيد که سواره بعرش آشياني مصافحه مي‌نمود - اما زود از بادهٔ مرد افگن دنيا از جا رفته نخوت و تکبر (که بيخ برکن قديم دولتان است تا بنو دولتان چه رسد) پيش گرفته باحوال مساکين و ضعفا مطلقا نمي‌پرداخت - چون تفرقه بحال بيرام خان راه يافت از ميوات جدا گشته بملازمت عرش آشياني رسيد - ازانجا (که مظنون و متيقن وضيع و شريف دربار منشأ و منبع اين همه فتنه و فساد و باعث اغوا و انحراف مزاج بيرام خان شيخ بود) ارکان خلافت او را مستوجب انواع سياست شمرده در سعايت و آتش افروزي خود را معاف نداشتند - اما عرش آشياني از کمال عاطفت و مهرباني بعنايت پيش آمد - ليکن آن رتبه و حالت و عزت و اعتبار نماند - در سنه (۹۷۶) نهصد و هفتاد و شش در دهلي بعالم بقا شتافت *

* شيخ محمد بخاري *

از امراى دو هزاري و اکابر سادات هندوستان است - و طغانئي شيخ فريد بخاري ميشود - بدانش و حسن عقيدت ممتاز بود - مدتها در خدمت عرش آشياني بسر برده خصوصيتي بهم رسانيد - فتو افغان خاصه خيل (که قلعهٔ چنار بتصرف داشته پناه گاه خود قرار داده بود) چون افواج بتسخير او تعين شد

کهنه در مقبرهٔ زینی (۲) (که در جنب آن مسجدے ست که خلف الصدق او شیخ گدائي بنا کرده) مدفون شده *

گویند قصیدهٔ در نعت گفته که بعضی از صلحا بقبولیت این بیت ازان حضرت بشارت یافته اند * بیت *

* موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات *

* تو عین ذات مي نگري در تبسمي *

شیخ گدائي نیز طبع لطیف داشت - و اکتساب کمالات و استفادهٔ علوم رسمي نمود - نقش صوت هندي را خود مي بست و میخواند - در دیار گجرات احوالی برفاه و روزگارے مهیا داشت - چون در ایام استیلای شیرخان بیرام خان غربت گزیده بدان دیار وارد شد شیخ حسن سلوک بکار برده لوازم مروت و مراسم جوانمردي بجا آورد - چون کارکنان قضا و قدر اختیار سلطنت خدا داد هندوستان را بقبضهٔ اقتدار بیرام خان سپردند شیخ در سال جلوس اکبري از گجرات آمده بوسیلهٔ او ادراک ملازمت پادشاهي نموده بمنصب صدارت سربلند گردید - و چنان نقش صحبت او با بیرام خان درست نشست که خان جمیع مهمات مالي و ملکي بے استصواب او سر نمي‌کرد - و با آنکه متعهد منصب صدارت بود بر ظهر مناشیر مهر او میشد - و او را تسلیم معاف داشته

---

(۲) نسخهٔ [ا] مزیني *

استخوان ریزه چند با کف خاکسترے ظاهر نشد *

* شیخ گدائی کنبو *

پسر شیخ جمالی دهلوی ست - که مرید و خلیفهٔ شیخ سماء الدین سهروردی ست - نام او جلال بود - و جلالی تخلص می‌کرد - باشارهٔ پیر جمالی تخلص نمود - ابتدا از ندمای سلطان سکندر لودی بوده - در فضل و کمال مرتبهٔ بلند داشت و در شعر و سخن درست سلیقه - و چاشنی کلامش بسیار راست مزه - ازو ست * * بیت *

* ما را ز خاک کویت پیراهنی ست بر تن *
* آن هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن *

چون شیخ از فقر و درویشی خالی نبود بقائد شوق بحجاز رفت - و پس ازان سیاحت اختیار کرده درزمان سلطان حسین میرزا (۲) وارد هرات گردید - و بمیر علی شیر ملاقات نموده با مولوی عبدالرحمن جامی (قدس سره السامی) صحبتها نگاه داشت و چون بهند معاودت کرد با فردوس مکانی مصاحب گشت و از جنت آشیانی تعظیم و احترام بسیار یافت - مکرر پادشاه کلبهٔ درویشانهٔ او را بورود خویش منور ساخته - در سنه (۹۴۲) ۹۴۲ نهصد و چهل و دو سفر گزین عالم قدس گردید . خسرو هند بوده تاریخ یافته اند . سیرالعارفین از مولفات او ست - در دهلی

---

(۲) در [بعضی جا] مولانا آمده *

محل دران مکان گذرانیده - و دران سال در ماندو بحکم پادشاهي عمارات دلکش ترتیب یافته نشیمنهای سلاطین ماضیه ترمیم پذیرفت *

این قلعه بر فراز کوهے واقع است - در کمال وسعت دورش بحکم جهانگیري ده کروه بمساحت در آمده - و در اکبر نامه دوازده کروه نوشته - همانا در کمیت ذراع تفاوتے راه یافته - در باستاني این معموره از بلاد عظیمهٔ ولایت مالوه بود - و چندے حاکم نشین هم - هنوز آثار سلاطین غوریه و خلجیه باقي ست - منارهٔ هشت منظري از سنگ در غایت اندام و موزوني و گنبذے ست از گچ و سنگ در کمال ارتفاع مدفن سلطان هوشنگ غوري - از سقف او در تابستان آب تراوش نماید - از دیر باز عادهٔ لوهان بدو گروند - و از کرامات سلطان پندارند - ژرف نگاه داند که حال چیست - ظاهرا هوای دخمهای سنگ صلاحیت استحاله بهم رسانیده منقلب بآب مي شود - و ترشح مي‌کند - و حظیرهٔ دیگر است که سلاطین خلجیه دران آسوده اند - چون بجنت مکاني معلوم شد (که سلطان نصیرالدین (٢) پسر سلطان غیاث‌الدین خلجي پدر بزرگوار خود را بجهت حب ریاست مسموم ساخته) حکم نمود که استخوانش برآورده بدریای نربدا بیندازند - جز

(٢) نسخهٔ [ج] ناصرالدین *

مامور گردید تا عرصهٔ ولایت مالوه را از غبار فساد ارباب عناد صاف گرداند شاه بداغ خان نیز بهمراهي رخصت یافت و پس ازان بتیولداري سارنگپور نامزد گشت - و مدتها بایالت ماندو چراغ داد پرستي مي افروخت - تا همان جا ودیعت حیات بسپرد - و درون قلعه جانب جنوبي متصل دیوار حصار عمارت مطبوع و مستحکم ساخته نیلکنتهه (۲) نام گذاشته - و این بیت را کتابه کرده * بیت *

* توان کردن تمامي عمر را مصروف آب و گل *
* که شاید یکدمي صاحبدلي آنجا کند منزل *

راقمه و قائله شاه بداغ - و در تحت آن میر معصوم بهکري نامي تخلص بخط خود این رباعي دران سنگ کنده * رباعي *

* چغدي دیدم نشسته در صبح پگاه *
* بر کنگرهٔ مقبرهٔ شروان شاه *
* فریاد کنان ز روی عبرت میگفت *
* کو آن همه حشمت و کجا آن همه جاه *

عمارت مذکور طرفه فضائي دارد - در سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش (۳) (که این گل زمین بنزول رایات جهانگیري رونق دیگر گرفت) جنت مکاني مکرر شبهای جمعه با مردم

(۲) در [بعض نسخه] نیلکنٹهه - و در [بعض] نیلگنهه (۳) نسخهٔ [ب ج] و شش هجري *

صوبهٔ پنجاب گشت - و باستقلال بیرام خان دست بدامن او زده رواثی کار خود پیش گرفت - چون مهدي قاسم خان از ملک گدهه بے رخصت خسرواني راه حجاز برگزید سال یازدهم اورا با جمعی به بندوبست تعلقهٔ مذکور رخصت ارزاني شد - انجام احوالش بملاحظه نرسیده *

* شاه بداغ خان *

از اویماق میانکال سمرقند است - در رکاب جنت آشیاني کارهای نمایان و خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده بپایهٔ امارت برآمد - و چون زمانه بفرمان‌روائی عرش آشیاني نضارت و رونقے از سر گرفت او در جایزهٔ جانفشانیها (که در معارک هیجا بے محابا بامادي دستبردهای قوي نموده) محفوف عواطف خسروي گشته باضافهای پی درپی در سلک امرای عمده انسلاک یافته بمنصب سه هزاري چهرهٔ کامیابي برافروخت - و در سال دهم بهمراهی میر معز الملک مشهدي بر سر بهادر خان شیباني تعین گشت چون جنگ ترازو شد مخالف بر قلب تاخت - اکثرے خاک بیحقیقتي بر فرق روزگار خود ریخته خود را بکنار کشیدند - لیکن شاه بداغ خان عنان طاقت از دست نداده حمله آور گشت و پس از کوشش سخت از اسپ جدا شده بقید مخالف در آمد و پسرش عبد المطلب خان توفیق ثبات نیافته با سردار بدر زد سال دوازدهم چون شهاب الدین احمد خان بدفعیهٔ میرزایان باغیه

از خواب بیدار شده استکشاف احوال نمود - و ادهم خان را قصه
(که در احوالش گزارش یافته) بقصاص رسانید * * شعر *

* کاش سالی دگر شهید شده *
۹۷۰
* تا شدے سال فوت خان شهید *

از سنوح این واقعه اتکه خیل مسلح شده سر راه ادهم خان گرفتند
هرچند کشتن ادهم خان می شنیدند بنابر قرب و رابطه ماهم انگه
از اراجیف و اکاذیب پنداشته در شورش می افزودند - تا برخے
ازانها آمده بچشم خود دیدند - آشوب فرو نشست - عرش آشیانی
در تسلیه و تسکین فرزندان و برادران خان شهید و تربیت
این طبقه و ارتقای مدارج این سلسله توجهات عظیم فرمود - اتکه خیل
جم غفیر بودند - از پنجهزاری تا صدی منصب دار مانند در و بعضے
پاینها تنخواه میشد - هیچ خانواده بدین جمعیت و کثرت دران
وقت نبود - دیگر کوکها هم پادشاه بسیار داشته که اکثرے
بمنصب عمدهٔ پنجهزاری و چهار هزاری رسیده - معلوم نیست
که این همه هم نسبتان رضاعی در عهد هیچ پادشاهی بوده
و هر کدام بدین پایهٔ بلند متصاعد گشته اند *

* شاه قلی خان نارنجی *

از امرای عهد جنت آشیانی ست - در سفر و حضر ملتزم
رکاب ظفر انتساب آن پادشاه بوده مصدر خدمات گردیده
در عهد عرش آشیانی سال اول بهمراهی خضر خواجه خان تعینات

گشته بخطاب اعظم خاني سر برافراخت - چون بمنعم خان منصب وکالت قرار یافت اتکه خان اظهار رنجشی نموده از لاهور بعرش آشیاني نوشت - که هرگاه در مقابلهٔ بیرام خان جانفشانیها من کرده باشم بایستی خدمت او نیز بمن متعلق میشد - چنانچه در سال ششم بحضور رسیده تنظیم معاملهٔ (۲) مالي و ملکي برای رزین خود گرفت - ماهم انگه (که خود را وکیل السلطنت باستقلال مي پنداشت) و منعم خان (که بظاهر نام وکالت داشت) برهم زده خاطر گشتند - تا آنکه در سال هفتم دوازدهم رمضان سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه هجري در دولتخانهٔ پادشاهي اتکه خان و منعم خان و شهاب الدین احمد خان بمهمات سلطنت اشتغال داشتند - ادهم خان پسر ماهم انگه (که باغرور جواني و نخوت جاه متهور بے باک و مجبول فتنه و فساد بود) رسید - همه امرا بتعظیم برخاستند - اتکه خان نیم قیامی نمود - چون او از حسد هم چشمي دل بري داشت دست بخنجر کرده متوجه شد - و بخوشم بیگ اوزبک ملازم خود گفت که این نادولتخواه را بزن - او خنجر کشیده بسینهٔ اتکه خان رسانید خان سراسیمه زخمدار بجانب حرم سرای پادشاهي دوید - که دیگرے از نوکران آن سفاک شمشیر انداخته در صحن دولتخانه کارش باتمام رسانید - (۳) در بارگاه غوغای عظیم برخاست - پادشاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] تنظیم مالي و ملکي (۳) نسخهٔ [ب ج] در بار عام ٭

شد) اتكه خان بحكومت آن ناحيه نامزد گرديد - و چون سرير خلافت بجلوس عرش آشياني زينت يافت اتكه خان با ديگر امرا بجهت آوردن مريم مكاني و ديگر بيگمان از كابل رخصت يافت و هنگامي (كه مزاج پادشاهي از بيرام خان منحرف گشت بنام خان مذكور (كه در تيول خود بهيرة خوشاب (٢) بود) حكم صادر شد كه لاهور را ببرادر كلان خود مير محمد خان سپرده احرام حضور بندد - و بعد ملازمت علم و نقاره و تومان و توغ بيرام خان عنايت فرموده حكومت پنجاب بدو مفوض گرديد *

و چون آمدن بيرام خان از بيكانير به پنجاب بطريق بغي مشخص شد اتكه خان را بطريق منقلا روانه نموده پادشاه خود هم از دهلي برآمد - هرچند شمس الدين خان مرد ميدان بيرام خان نبود ليكن باقبال پادشاهي استمداد جسته در موضع گوناچور پرگنهٔ دكدار نزديك جالندهر ميان فريقين جنگ سخت پيوست - مردم بيرام خان آثار شجاعت بظهور آورده اكثر صفوف اتكه خان برهم زدند - اما * بيت *

* بولي نعمت از برون آئي *
* گر سپهري كه سرنگون آئي *

اتكه خان بر قلب بيرام خان حمله برده منهزم ساخته بفتح و فيروزي اختصاص گرفت - و در سرهند شرف اندوز قدمبوس

(٢) نسخهٔ [ج] بهيرة و خوشاب *

مي‌نمود - و چون کذاره بلند بود راه برآمد میسر نمیشد - که یکی از سپاهیان از غرقاب نجات یافته درانجا رسید - و دست پادشاه را گرفته بالا آورد - ایشان نام و مولد او پرسیدند - بعرض رسانید که نام من شمس‌الدین محمد و مولد من غزنین از ملازمان میرزا کامرانم - جنت آشیاني بنوازشهای خسروانه امیدوار ساختند چنانچه بعد رسیدن لاهور بملازمت رسیده مورد مراحم گردید و ملتزم رکاب گشت *

در قرب ایام ولادت اکبري جنت آشیاني بتلافی خدمتی شایستهٔ قنوج بودهٔ آنکه زوجهٔ اورا بخدمت دایگي مقرر نمایند خرسند نمود - مریم مکاني حسب‌الارشاد پادشاهي وقت تولد آن مولود مسعود را بکنار کوچ مشارالیه (که جیجي انکه خطاب یافت) درآورد - چون هنوز وضع حمل او نشده بود دایهای دیگر شیر دادند - تا آنکه جیجي انکه بدین دولت عظمی کامیاب گردید - و بهنگام توجه جنت آشیاني بعراق میر شمس الدین را در خدمت شاهزاده محمد اکبر بقندهار گذاشتند - چون ازان جانب معاودت پادشاهي شد بطلب میرزا کامران با شاهزاده بکابل شتافت - از خبر تسخیر قندهار بدست اولیای دولت همایوني میرزا شاهزاده را بخانهٔ خود برده میر را در جای نالائق مقید ساخت - چون سعادت در طالعش بود از کید مخالفان محفوظ ماند و پس از فتح هندوستان (که سرکار حصار بجاگیر شاهزاده مقرر

* حرف الشين *

* شمس الدين محمد خان اتكه *

پسر مير يار محمد غزنوي ست - كه كدخداي درويش منش بود - مشار اليه در بيست سالگي[2] در غزنين بخواب ديد كه ماه در بغل درآمده - صورت واقعه بپدر باز نمود - تعبير كرد كه دولت عظيم بتو رو نمايد - كه باعث رفعت خاندان ما باشد در بدو حال نوكر ميرزا كامران برادر همايون پادشاه شد چون مرتبهٔ ثاني جنت آشياني بجنگ شير خان سور از آگره متوجه شدند ميرزا كامران توفيق رفاقت نيافته جمعي را همراه گذاشته خود بلاهور شتافت - مير شمس الدين ازان جماعه بود چون دهم محرم سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت در نواح قنوج بيگ فرجي از كنار گذشته شكست عظيم بر لشكر پادشاهي افتاد امرا بے جنگ رو گردانيده خود را بآب زدند - و عالمي بموج خيز فنا رفت - پادشاه بنفس نفيس در مرتبه برلشكر مخالف تاخته بالحاح دولتخواهان ازان معركه بر آمده فيل سواره از آب عبور كرد - و بكنار دريا از فيل فرود آمده راه برآمد ملاحظه

---

(۲) نسخهٔ [ج] در بيست سالگي بخواب ديده ه

و با کار پردازان بندر چینا پتّن گرم جوشیده بهریک مراعات زیاده بر امید او نموده بر تمام تعلقهٔ کرناتک دخیل گردید و بدین تقریب دولت وافر بدست او افتاد - و باستصواب کلاه پوشان از حضور پادشاه وقت بخطاب امیرالهند والا جاه نامور گشت - بخدمت اهل احتیاج موفق است - پسر کلانش (که مخاطب بعمدةالامراست) اگرچه با پدر صحبتش ساز نه اما همت درست و خلق خوش دارد - و بقدردانیِ اهل کمال می پردازد - شعر او (که بزبان اردو می گوید) در دل جا میکند - ازوست * * شعر *

* همیں جدا کرے تجهه سے زمانه یا نکرے *
* کسی کے کرنے نکرنے سے کیا خدا نکرے *

دیگر پسرانش بمنصب و خطاب معتبر ترقی کرده اند - و یکی از برادرانش عبدالوهاب خان است - که در حالت تحریر تعلقه دار نیلور و سرراپلی مضاف کرناتک مزبور است - و دومین نجیب‌الله خان که درگذشته *

مرد شجاع خیر و نیک نهاد صاحب سخا بود - و از علم تصوف ماهر - با فقرا اعتقاد داشت - پسر کلانش که در وطن بود مخاطب بصدر الاسلام خان بدکن نیامده - و پسر دوم او محمد محفوظ خان بهادر - که در عمل صلابت جنگ بخطاب شهامت جنگ امتیاز یافته چندے بفوجداری کوهیر مضاف حیدر آباد می پرداخت - و مدتی در ارکات بود - برادرش سراج الدوله لک روپیه سال بار میداد - بتقریب سفر حجاز مجاز شده (٢) پیش حیدر علی خان تعلقه دار سری رنگ پتن شتافت - و فوجے ازو بر سر قلعهٔ ترچناپلی (که تعلق بسراج الدوله دارد) برده در جنگ گرفتار گشت - و مدتی در قلعهٔ مزبور نظربند ماند - در سه سال پیش از حالت تحریر فوت نمود بمقدمات علمی آشنائی داشت - سیومین سراج الدوله مذکور نام اصلی او محمد علی است - بعد فوت پدر در عمل ناصرجنگ خطاب خانی یافته در تلاش کار دست و پا میزد - و پس از شهادت ناصر جنگ سلسله جنبان دوستیها با کلاه پوشان چیناپتن (که قوم انگریزند) گردید - و بعد چندے [که آنها بر کلاه پوشان بندر پهاچری (که از قوم فراسیس اند) غالب شدند] نامبرده بر پایهٔ عروج برآمد - و از تدبر فکری راهے با پادشاه انگریز (که در ملک فرنگ است) از ابلاغ نامه و پیام و ارسال هدایا و تحفه بهم رسانید

---

(٢) نسخهٔ [ب] نواب حیدر علی خان بهادر ٭

هنگامے (که امانت خان بصوبهٔ مالوه آمده با راجه مسلم خان بجنگ پیوست) نامبرده تردد شایسته بظهور آورده مختار مهمات خان مذکور گشت - و چون خان مزبور بنظم صوبهٔ حیدرآباد تعین شد دیوانی صوبهٔ مذکور بنام او قرار یافت - و چون پس از فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر آصفجاه بدارالخلافه رفت نامبرده همرهي گزیده بدستگیری او پس از وصول بحضور بفوجداری سرکار کوره (۲) جهان آباد صوبهٔ الهآباد سربلندي اندوخت و بعد ازانجا معزول شده خود را پیش آصفجاه (که بدکن آمده از جنگ مبارز خان فراغ یافته بود) رسانید - و ابتدا به نیابت نظامت صوبهٔ حیدرآباد و بعد بفوجداری سیکاکل و سپس نوبت دوم به نیابت فرخنده بنیاد چهرهٔ عزت برافروخت - و با فوج مرهته (که دران صوبه وارد شد) جنگ نمایان کرده باخراج آنها پرداخت و بعد سالے چند بفوجداری کرناتک صوبهٔ فرخنده بنیاد لوای ناموري افراشته زمینداران متمرد آنجا را گوشمالي داده نسق درست نمود - و در عمل ناصر جنگ خطاب شهامت جنگ بر القابش افزود - بعد بحسب تقدیر مظفر جنگ دفعةً وارد آن ضلع شد - و او پاس نمک منظور داشته بمقابله برآمد و سال (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري در جنگ بمردي و مردانگي جان داد *

---

(۲) در [بعضے نسخه] کورا - و در [بعضے] کوه •

تغير او بفيروز جنگ بهادر پسر کلان نظام الملک آصفجاه

مقرر گردید - و در سنه (۱۱۶۶) هزار و یکصد و شصت و شش

هجري باز بتجویز صفدر جنگ بخشیگري بنام او قرار یافت

اما چون صفدر جنگ نتوانست پا قایم نمود و روانهٔ تعلقهٔ

صوبهداري صوبهٔ اوده شد خان مزبور هم همراه او رفت

و درانجا درگذشت •

* سراج الدوله انورالدین خان بهادر ظفر جنگ *

پسر انورالدین خان بهادر شهامت جنگ - که پدرش حاجي

انور بصیغهٔ پیشنمازي از روشناسان خلدمکان بود - وطن نیاکانش

قصبهٔ کوپامؤ (۲) صوبهٔ اوده - و نام اصلي شهامت جنگ شیخ

خان جهان است - گویند چون براي منصب در حضور

خلدمکان رفت پادشاه تغیر نام او کرده خان جهان مقرر ساخت

و بمنصب چهارصدي و امیني جزیهٔ سرکار کلبرگه و ثانیا بامانت

جزیهٔ سرکار سنگمنیر سرفرازي یافت - و دران وقت خواجه

محمد امانت خان فوجداري سنگمنیر داشت - صحبت

مشار الیه با او کوک شد - و پس ازان (که امانت خان متصدي

بندر سورت شد) نامبرده امانت جزیهٔ بندر سورت و داروغگي

دارالضرب آنجا گرفته درانجا رشدے بهم رسانید - و در عهد

خلد منزل (۳) باضافهٔ منصب و خطاب انورالدین خان امتیاز پذیرفته

---

(۲) نسخهٔ [ب] کوپامور (۳) نسخهٔ [ج] یافته •

پرورش کردند - پس ازان (که در سنه (۱۱۶۱) هزار و یک صد و شصت و یک هجري خبر آمد آمد شاه دراني غلغله افگن هندوستان شد و پادشاه بنابر عروض مرض استسقا خود نتوانست برآمد) شاهزادهٔ مزبور را باتالیقي سید صلابت خان باتفاق اعتماد الدوله وزیر و صفدر جنگ میر آتش و دیگر سرداران بمقابلهٔ درانیان فرستاد - چنانچه جنگ نمایان واقع شد و درانیان از پیش رو برآمده راه اوطان پیش گرفتند - درین ضمن فردوس آرامگاه ارتحال نمود - و احمد شاه بر تخت سلطنت نشست - او بخدمت میر بخشیگري از انتقال نظام الملک آصفجاه و منصب هشت هزاري هشت هزار سوار و خطاب سید سادات خان بهادر ذو الفقار جنگ چهرهٔ ناموري برافروخت پادشاه در مخاطبات نانا بابا میگفت - ازانجا (که اهل دنیا را بخود غرضي ناتوان بیني و بکثرت اوهام شکست یکدیگر منظور مي باشد) جاوید خان خواجه سرا (که مختار کار سلطنت و بنواب بهادر زبان زد کشته بود) کینهٔ او در دل گرفته همیشه سعایت او بپادشاه مي رسانید - تا آنکه در سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري سه روز (۲) در قلعهٔ پادشاهي محبوس ماند - اکثر اموال او بضبط سرکار خسرواني درآمد - و بخشیگري و خطاب امیر الامرائي از

(۲) نسخهٔ [ج] در قلعه محبوس ماند ه

صلابت خان و بمنصب شایان و خدمت داروغگی توپ خانه لوای بلند رتبگي برافراخت - روزے (که سادات بارهه محمد فرخ سیر را گرفتند) سادات خان عرف سید حسین خان با پسران تا چاندني چوک رفته بزد و خورد پرداخته با یک پسر بقتل رسید - سه پسر ازو باقي ماندند - یکے خان مزبور و سیف خان و سید حسین خان - جایگیر آنها بضبط سادات بارهه درآمد پس ازان خان مذکور با قطب الملک درساخته در جنگے (که بتورگی سلطان ابراهیم رو داد) شیوهٔ همراهي داشت *

چون در سنه (۱۱۳۳) هزار و یکصد و سي و سه هجري عقد فردوس‌آرامگاه با صبیهٔ محمد فرخ سیر (که از بطن گوهر نسا بیگم خواهر وی بود) بمیان آمد و مجلس جشن بطمطراق بسیار صورت انعقاد یافت چنانچه اکثر امرا لک لک روپیه نیاز گذرانیدند و بهریک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت شد علاوهٔ آن صبیهٔ خان مزبور هم بحبالهٔ نکاح فردوس‌آرامگاه درآمده بصاحبهٔ محل مخاطب گشت - بدین جهات او بعنایت خاص اختصاص یافته ابتدا بمنصب چهار هزاري و تعلقهٔ بخشیگری احدیان و پستر ببخشیگری چهارم از انتقال حمید الدین خان عالمگیر شاهي و بمنصب شش هزاري ترقي نمود - و ازانجا (که از هردو بیگم فردوس‌آرامگاه را اولاد نبود) میرزا احمد بهادر را (که بعد سلطنت ملقب باحمدشاه گردید) هردو بیگم

رفته فوجی از کلاه پوشان نیز همراه گرفته مراجعت نمود و پس از وصول بموضع رایچوتی (۲) قضیهٔ ناگهانی رو داد - یعني مردم بهادر خان پنی (که از تنگ حوصلگي پندار خودبیني در سرش جاکرده هیچ یک را بخاطر نمي آورد) دو سه چهکرا اسباب کلاه پوشان را کشیده بردند - و کار بمنازعت کشید - نام برده در عین معرکه هفدهم ربیع الاول سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري بزخم تیر جان بجان آفرین سپرد و افغان مذکور نیز بزخم گولیِ تفنگ پا بزاویهٔ عدم نهاد - سعدالله خان بصفات جمیله و اخلاق پسندیده اتصاف داشت - سپاهي و سپاهي دوست بود - و صاحب همت بلند - بترفیه حال رفقا مي پرداخت - کلام الهي را در خزانهٔ حافظه فرا گرفته - علما را دوست داشتي - و همیشه درمجلس او مذکورکتب بودے - پس ازو پسرش محمد سعد الدین (۳) بخطاب مظفر جنگ و صوبه داری بیجاپور سرفرازي یافته اما چیچک امان نداده زود آنجهاني شد *

* سادات خان ذوالفقار جنگ *

پسر سادات خان عرف سید حسین خان میر بزرگی مرعشي ست - که صبیهٔ وی در عقد نکاح محمد فرخ سیر بود خان مزبور بنابر این نسبت ترقي کرده ابتدا بخطاب سید

---

(۲) در [بعضی نسخه] رایچوتي (۳) نسخهٔ [ج] سعدالدین خان *

بخطاب سعدالله خان نامور گشت - پس ازان (که آصفجاه بدار بقا خرامید - و حکومت ملک دکن بناصر جنگ شهید تعلق گرفت) ازانجا (که فیما بین هر دو از سابق صفائی نبود) افواج اوهام بر خاطر طرفین تاخت - مظفر جنگ بجمع سپاه پرداخته بجانب کرناتک حیدر آباد حرکت نمود - و انور الدین خان فوجدار آنجا در سنه (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري بجنگ پیش آمده بقتل رسید - بسنوح این واقعه ناصر جنگ با فوج کثیر و اسباب بسیار بدان الکه شتافته کار بمقابله انجامید - در عین جنگ کلاه پوشان پهلچري (که کمال استظهارش بآنها بود) واهمهٔ بخاطر راه داده جدائي گزیدند ناصر جنگ (که از سابق حرف استمالت او درمیان آورده بود) درین وقت طلبداشته بزاویهٔ نظر بندي بر نشاند - ازانجا (که قلم تقدیر بران رفته بود که او چندے بریاست دکن برسد) بهادر خان پني (۲) با چند کس دیگر همداستان شده با کلاه پوشان نرد همزباني باختند - و هنگامیکه آنها شبخون آوردند ناصر جنگ بر دست افغان مذکور شهید گشت - مردمے (که درین قضیه متفق بودند) مظفر جنگ را از گهتاتوپ عماري فیل برآورده مبارکباد گفتند - و او برچهار بالش حکومت تکیه زد - و چون رالده و متعلقات خود را در بندر پهلچري سابق گذاشته بود تا آنجا

(۲) یا پلني باشد *

رايچور و سرکار مدکل صوبهٔ بیجاپور اعزاز پذیرفت - و ازانجا که سپاهي نقش بند در هردو سرکار مذکور بند و بست قرار واقعي نمود - ازین حسن مجرا فوجداري سرکار امتیازگده عرف ادوني و نیابت صوبه‌داري بیجاپور نیز بنام او قرار یافت - مساعي جمیله بکار برده به تنسیق آنصوبه چنانچه باید پرداخت و صاحب ثروت و سامان گردید - در همان زودي پیک اجلش بملک بقا خواند - پسرش حسن محي الدین خان که آخرها مخاطب بخطاب پدر گردید - چندے قلعه داري ماهور داشت فوت نمود - اما مظفرجنگ نام اصلي او هدایت محي‌الدین و والدهٔ او خیرالنسا بیگم صبیهٔ نظام الملک آصفجاه است از سن صبا بکسب آداب و تحصیل علوم پرداخته نامے به نیکوئي برآورد - و پس از چندے بخطاب خاني و رفته رفته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره بلندآوازه گشت - در ایامے (که پدرش صوبه داري بیجاپور داشت) همراه بود - بعد فوت او باضافهٔ هزاري و افزوني خطاب مظفرجنگ و تفویض نظامت صوبهٔ مذکور بر همگنان تفوق جست - و همواره فوج کشیها کرده زمینداران آنصوبه را (که باصطلاح آن ملک پالیگر گویند - و هریک بوفور جمعیت و کثرت سامان و استحکام اماکن سر تمرد مي‌خارید) فرمان بردار ساخته خود صاحب جمعیت و خزانه گردید - و در جلدوی آن

عالم علي خان نيز طريق جان سپاري سپرده دو زخم برداشت
و در جلدوي آن از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار
و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره فرق امتياز برافراخت - چندے
نيابت صوبه‌داری اورنگ آباد داشت - پس ازان بفوجداری
بگلانه نامور گرديد - آخرها بخطاب رستم جنگ مخاطب شده
بنظم صوبهٔ بيجاپور نامزد گشت - درانجا ورق هستي برگرداند
دومين حرز الله خان بهادر ببر جنگ - پس ازان (که نظام الملک
آصفجاه بپايهٔ وزارت رسيده جانب دکن معاودت نمود) همراه
آمده در جنگ مبارز خان شريک گردد شد - و از اصل و اضافه
بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم
و نقاره کوس خرمي زد - و مدتها بقلعه‌داري و فوجداری
ماهور و کرة بعد اولی بصوبه داری ناندير سرمايهٔ سرفرازي
اندوخت - و آخرها بخطاب ببر جنگ و عطای پالکی جهالردار
امتياز برگرفت - بنابر عارضهٔ فالج سالها خانه نشين بود
مطابق سنه (۱۱۶۷) هزار و يک صد و شصت و هفت
هجري بکشور بقا شتافت - اولاد نداشت - سيومين طالب
محي الدين خان بهادر - او ابتدا در هندوستان بود - بفوجداری
جنوبه صوبهٔ لاهور (که موطن نياکانش بود) مي پرداخت - باتفاق
برادر خود حرز الله خان بهادر برفاقت نظام الملک آصفجاه
وارد دکن گرديده پس از کشته شدن مبارز خان بفوجداری سرکار

بیگانه - پسرش صدرالدین محمد خان (که بعد پدر بخطاب ارثي سربلند شده) چندے بقلعه داري دولت آباد مي پرداخت - در سنه (۱۱۷۷) هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجري جهان را پدرود نمود - سادگي ازو مي‌تراوید - دو پسر ازو باقي‌ست - کلاني بخطاب ارثي نامور - و دومین سید محمد نام دارد - هردو باقطاع داري پرگنهٔ کوتهل صوبهٔ برار بحال ارثي ممتاز - و بنابر کم حاصلي آن به تنگي مي‌گذرانند *

* سعدالله خان بهادر مظفر جنگ *

پسر متوسل خان بهادر رستم جنگ بن حفظ الله خان پور سعدالله خان شاهجهاني ست - ترجمهٔ سعدالله خان درین نامه براسه نگارش پذیرفته - حفظ الله خان در عهد خلد مکان بنظم صوبهٔ تتهه و فوجداري سیوستان نامزد بود - سال چهل و سیوم حسب الالتماس سلطان معزالدین از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و سال چهل و چهارم باضافهٔ پانصدي سرفرازي یافته سال چهل و پنجم جهان گذران را وداع کرد در پسران خان مذکور خالي از جوهرے نبود - سه پسر ازو رشد بهم رسانیدند - یکے متوسل خان که خان فیروز جنگ اورا پرورش کرده بود - ابتداي سلطنت فردوس آرامگاه چون نظام الملک آصفجاه از مالوه عزیمت دکن نمود او بهمراهي اختصاص داشت و در جنگ سید دلاور علي خان مصدر تردد شد - و در مصاف

بکرورگي گنج لشکر معلی تعین گردید . و بظهور ارزاني
نیکنامي اندوخت . بعد تر بتحصیل جزیهٔ هر چهار صوبهٔ
دکن (که از سابق تعلق باو داشت) دستوري یافت . اما
شجاعت جنگ اواخر عهد خلدمکان امانت جزیهٔ صوبهٔ برار
داشت . پس ازان رشدے حاصل کرده در عهد جهاندار شاه
(که نظم بعضے بلاد بچند کس گمنام تعلق گرفته بود) به نیابت
یکے ازانها بصوبه‌داري اکبرآباد سرفرازي اندوخت . و اواخر
عهد فردوس آرامگاه حالت او به تنگي گرائیده رفاقت آصفجاه
گزیده بدکن آمد . و به تیول از صوبهٔ برار و بخشیگري سواران
عز امتیاز اندوخت . و مطابق سنه (١١٥٩) هزار و یکصد و پنجاه
و نه هجري به نیابت نظامت صوبهٔ برار لواي بلند رتبگي (٢)
بر افراشت . و دو سه گدهي مفسدان را که محاصره نمود و بتاخت
و تاراج رسانید عمل او دران صوبه خوب نشست . و پس از
انتقال آصفجاه ناصرجنگ لفظ شجاعت جنگ بر القاب او
افزود . و در عمل مظفر جنگ سیف الدوله خطاب یافت
مطابق سنه (١١٦٤) یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجري
سفر آخرت گزید . مرد خوش ظاهر و خلیق بود . و گفتگوي او
دلچسپ . اوقات بفرائض و سنن معمور داشت . و نغمه و رقص را
در مجلس او راه نے . بشجاعت متصف بود . اما با معاملت

---

(٢) نسخهٔ [١] یافت •

میر عبدالکریم بن میر سید محمد قنوجي ست - در سادات آنجا ملقب برسولدار - میرسید محمد در وطن خود بتحصیل علوم پرداخته پایهٔ (۲) حاصل نمود - در ایامی (که اعلی حضرت در قلعهٔ اکبرآباد بگوشهٔ ناکامي نشست) ازانجا (که مزاجش از ابتدا بصحبت اهل علم و ذکر حالات سلف رغبت تمام داشت) میرمذکور را از خلد مکان درخواست نمود - و قریب هشت سال (که درانجا بسر برد) نام برده جلیس بود - گویند روزے پادشاه از گفتگوی او بسیار محظوظ شد - و عاطفت بحال او ظاهر کرد - نام برده بعرض رسانید که مطلبی دارم امیدوارم که منظور شود - بعد استکشاف گفت - صفح جرائم محمد اورنگ زیب بهادر - پادشاه قبول فرموده بتکلیف او شقهٔ متضمن عفو بخلد مکان نوشته (۳) داد - ازین جهت خلد مکان همواره حق میر بر ذمهٔ همت خود مي‌شمرد - سید امجد خان و سید شریف خان پسرانش بمنصب شایسته و خدمات عمده ترقي کردند - اولین بخطاب خاني امتیاز یافته سال سیزدهم عالمگیري بخدمت احتساب لشکر از انتقال قاضي محمد حسین اعتبار برگرفت - و رفته رفته بتفویض صدارت کل بر صدر مباهات نشست - و دومین بسید شریف خاني معزز شده سال سیم (که در محاصرهٔ گلکنده غلای عظیم رو داد)

---

(۲) یا مایهٔ باشد (۳) نسخهٔ [ب] نوشته فرستاد ه

سیف الدوله چهرهٔ عزت برافروخت - روز وصول دارالخلافه
بر طبق حکم چند کس را تخته و کلاه ساخته بشهر آوردند
و این واقعه در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت
هجري رو داد - و سال پنجم جلوس محمد فرخ سیر در عمل
صوبه داری او عیسی خان مین (که رفته رفته از پایهٔ زمینداري
بنوکری پادشاهي و سرداري رسیده بود - و دم انا ولا غیري میزد)
بتفصیلی (که در احوال مومی الیه اندراج یافته) مقتول گشت
و چون حسین خان خویشگي تعلقه دار قصور (که از لاهور
هیزده کروهي ملتان رویه واقع است) سرتابي بنیاد نهاده خیال
نخوت مي پخت در عهد سلطنت رفیع الدوله با جمعی به پیکار او
شتافت - و پس از تلاقی فئتین زد و خورد بسیار رو داده
کار او باتمام رسانید - و سال سیوم سلطنت فردوس آرامگاه
بحضور رسیده نعمت بار اندوخت - و سال هفتم چون
صوبه داری لاهور بنام زکریا خان پسر او (که یزنهٔ اعتماد الدوله
قمرالدین خان میشد) مقرر گردید او بنظم صوبهٔ ملتان مامور
گشت - سال (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجري به نیستي سرا
رو کرد - سردار جوی خوش نقش بود - و رعایت خاطر مردم
ولایت خود بیش از بیش منظور داشت *

* سیف الدوله محمد شریف خان بهادر *

شجاعت جنگ - میر عبدالرحیم نام - پور سید شریف خان

و جمعیت معتدبه فراهم آمده شیوهٔ طغیان اختیار نموده دست تالان بر دیهات و پرگنات قرب جوار کشادند - از شهر تا قریب لاهور هرکرا مي یافتند دست خوش تاراج مي‌ساختند - بعضی از فوجداران آن حدود محالات وا گذاشته بحضور رسیدند و برخی که توقف ورزیدند جان و مال در باختند - در حالت تحریر هم صوبهٔ لاهور و پارهٔ از صوبهٔ ملتان در تصرف این گروه است - و افواج شاه دراني (که تا کابل در تصرف اوست) از بس که پیش ازین یک دو بار از دست اینها عاجز شده اند از عزیمت این سمت پا کشیدند *

بالجمله دلیر جنگ درین مهم سررشتهٔ دلیري بحسن تدبیر از دست نداده ابتدا بهیئت مجموعي متصل گدهي (که مسکن سرگروه آنها بود) رفته فرود آمد - آنها بکرات بیرون آمده چپقلشهای صعب نمودند - خان مذکور ثبات ورزیده بمحاصره راه رسد را مسدود ساخت - پس از مدت ممتد چون کار از نایابي غله بر آنها تنگ شد و بسیارے به بئس القرار پیوستند پیغام جان بخشي بمیان آورده سرکردهٔ آنها با پسر کم سال و دیوان خود و بقیة السیف همراهیان بملاقات نامبرده آمد - او جمعی کثیر را بجان کشته خود اورا با چند کس روانهٔ حضور گردانید - و بدین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب

داشت - یکی با او منسوب بود - و یکی در خانهٔ اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر - نامبرده در عهد عالمگیری وارد هندوستان شده ابتدا بمنصب چهار صدی سرفراز گردید - و در عهد خلدمنزل به‌هفتصدی ترقی نمود - و در جنگ هر چهار پادشاهزاده (که پسران خلد منزل باشند) با ذو الفقار خان توسل جسته در کشتن سلطان جهان شاه تردد بلیغ بظهور آورد - و در جلدوی آن بمنصب عمده سربلندی اندوخت - و در عهد سلطان محمد فرخ سیر بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و خطاب دلیر جنگ و تقرر صوبه‌داری لاهور لوای افتخار بر افراشت و برای انصرام مهم قوم گرو (که از وقت خلد منزل دران نواح انواع فساد و ظلم بر مسلمین و هنود آندیار برپا نموده بود و دران وقت خانخانان منعم خان با سی هزار سوار جهت تنبیه او تعین یافته در لوهگذهه اورا محاصره نمودند - و پادشاه خود هم متوجه آن سمت شد - و او از قلعه بدر رفت - پس ازان محمد امین خان با فوج کثیر در پی او مقرر گشت اما کارے نساخت) فرمان رفت *

(٢)
کیفیت قوم مذکور اینست که سابقا نانک رام نقیرے دران ملک شهرت بهم رسانید - و مردم بسیار خصوص کهتریهای پنجاب را بدام عقیدت درآورد - و معتقدین وی را سکهه نامند

---

(٢) در [بعضی نسخه] مرقوم *

بر روی روز افتاد) او رفیق مظفر جنگ گردیده عزیمت ارکات را
در نظر او باغ سبز نموده بدان صوب برد - و پس از کشته شدن
انورالدین خان فوجدار ارکات سمت چنچاور (۲) راه بری کرده
پس از محاصره کارے نساخته همراه او برگردید - و در عین جنگ
باتفاق مردم فراسیس از مظفر جنگ جدا شده به بندر پهلچری
شتافت - و چون بعد شهادت ناصر جنگ (۳) مظفر جنگ بدرجهٔ
حکومت رسید او بفوجداری ارکات سرمایهٔ استقلال اندوخت
و باندک فرصتی محمد علي خان عرف انورالدین خان فوج
کلاه پوشان انگریز را بر سر او برد - موصی الیه دستگیر گشته
پیمانهٔ ممات چشید - دو پسر داشت - یکی زین الدین (۴) خان
که مرد غیور مزاج گرفته بود - شعر میگفت - و بادل تخلص
مي کرد - ازو ست * بیت *

* درد من شرمندهٔ فیض طبیبان نیست نیست *
* بخیهٔ زخم منست از جوهر شمشیرها *

در جنگی بمردانگي جان درباخت - دومین علي رضا خان که بقید
حیات است *

سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ

خواجه زادهٔ احراري ست - عمش خواجه زکریا در صوبه

---

(۲) نسخهٔ [ب] چنچاور (۳) در [بعض نسخه] فوت (۴) نسخهٔ [ب ج]
زین العابدین خان *

* سعادت الله خان *

از قوم نوایت بود - در عهد خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان بمتصدیگری ضلع کرناتک حیدرآباد مامور شده باستقلال بکارهای آنجا می‌پرداخت - و بحسن عمل با خرد و بزرگ آنجا سلوک نموده نامی ببزرگی بر آورد - و چون پس از کشته شدن مبارز خان نظام الملک آصفجاه عزیمت آن ضلع نمود او بمقتضای دوربینی باستقبال پرداخته زرهای موجود گذرانید - و قرین عزت و اعتبار رخصت تعلقه یافت - و مدتها دران مرز وبوم به نیکنامی و داد و دهش بسر برده مطابق سنه (۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری جهان گذران را گذاشت - پس ازو دوست علی خان (۲) برادر زاده اش بحکومت آنجا سرفراز شد - چون مرهته دران ضلع هنگامه برپا کرد او بمقابله پرداخته باتفاق پسرش صفدر علی خان مقتول گردید همین دوست خان عرف (۳) چندا صاحب داماد سعادت الله خان است که در قلعهٔ ترچناپلی می بود - رگهو بهونسله بمحاصره پرداخته قلعه را مسخر و اورا دستگیر ساخت - مدتی محبوس ماند - آخر زرها داده مخلصی حاصل نمود - و در ضلع بیجاپور شتافته بزمیندار آن نواح توسل جست *

درین ضمن (که فیمابین ناصر جنگ شهید و مظفرجنگ ناخوشیها

---

(۲) نسخهٔ [ب] علی دوست خان (۳) در [بعض نسخه] نواب چندا صاحب *

پادشاهي در آورده سال چهل و چهارم بقلعه‌داري اعظم تارا عرف ستارا رايت کاميابي بر افراخت - و سال چهل و هشتم (۲) باز برخاسته بوطن رفت - سال چهل و نهم باستصواب فيروز جنگ عفو تقصير او بعمل آمده بمنصب چهار هزاري سر عزت بر افراخت - و پس از ارتحال خلد مکان در تعلقهٔ خود فرو‌کش نمود - هرچند در عهد خلد منزل فرامين طلب صادر شد نيامد - مگر بعد مراجعت خلد منزل از دکن بلشکر پادشاهي رسيده تعينات مهم گرو (که سر گروه قوم سکهان بود) گرديد و در عهد فردوس آرامگاه (که محمد خان بنگش فوج بر سر او برده جبرا و قهرا باستخلاص بعضي محالات پادشاهي پرداخت و جمعيت افزود را برطرف نمود) نامبرده با فوج مرهته که در مالوه بود ساخته بکمک آنها بر سر خان مذکور شتافته در گدهي محصور نمود - و بعد چهار ماه چون مرهته بنابر شروع ربا برخاسته رفت خود تا سه ماه ديگر در لوازم محاصره کوشيد - آخر پاي مصالحه درميان آمد - گويند کثير الاولاد بود - يکي از پسرانش کنور خان چند است - که همراه نظام الملک آصفجاه در دکن بود - و پرگنهٔ شيرپور صوبهٔ برار در تيول داشت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] و ششم *

پیوسته بمنصب عمده سرفراز شد - و در هنگامے (که معاودت پادشاهي از ملتان بعزم مقابلهٔ سلطان شجاع صورت گرفت) تعیینات خلیل الله خان صوبه دار لاهور گشت - چون مزاجش سرتا پا بفتنه مجبول بود ازانجا گریخته بوطن رسیده غبار راهزني برداشت - ازانجا (که پادشاه را وقائع عظیمه مثل مقابلهٔ شجاع و تادیب مهاراجه و مصاف داراشکوه در پیش بود) اغماض عین نموده (۲) اوان عزیمت باجمیر سبهکرن بندیله باتفاق راجهای دیگر به تنبیه او دستوري پذیرفت - و بعد فراغ از کار شرکای سلطنت سال چهارم راجه دیبي سنگهه باستیصال او مرخص گشت - نام برده مرعوب شده هر روز جائے مختفي میشد - راجه سجان سنگهه (که خود در کمکیان بنگاله منتظم بود) به تجسس حالش پرداخته آگهي یافتند که در موضع سهره موطن راجه اندرمن دهندیره پنهان شده - بنابران بطلب او شتافتند - مردم آنجا خائف گردیده سر آن اجل رسیده از تن برداشته در پیشگاه خسروي فرستادند - پس ازو ستر سال (که منصب قلیل داشت) برخاسته پیش سیوا بهونسله رفت - او رخصت معاودت بوطن داد - پستر بوطن رسیده بروبهٔ ارثي سر هنگامه پردازي برداشت - لهذا سال بیست (۳) و دوم راجه جسونت سنگهه بندیله بتنبیه او شتافت - پس ازان بغوکوئ

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] اغماض نموده (۳) نسخهٔ [ج] و چهارم •

قرار واقعي داد - بستر بتعلقهٔ خود معاودت نموده پس از چندے بحکومت گوالیار نامزد شد - و در بند و بست امور متعلقه کوشیده باستقلال سرانجام مي‌داد - تا آنکه روز موعود بوادي عدم منزل گزید - گویند چون یک چشم او ضائع شده بود از بلور بدستور پردهٔ دیده ساخته درون هر دو پلک میگذاشت - در نگاه ناظرین سالم مینمود *

* ستر سال بندیله *

پسر جنپت (۲) بندیله است - که پس از کشته شدن ججهار سنگهه و متعلق گردیدن تعلقهٔ او بسرکار پادشاهي دران سرزمین بنیاد فساد برپا ساخته بتاخت و تاراج آن ملک مي پرداخت سال یازدهم فردوس آشیاني عبد الله خان فیروز جنگ بمالش او تعین شد - و آخر همان سال راجه پهار سنگهه بندیله بدین کار مامور شد - چون جنپت بندیله مدتها بنوکري برسنگهدیو و ججهار سنگهه بسر برده بود از رسیدن راجهٔ مسطور خیال نمرد از سر بدر ساخته چندے ملازم او شد - پس ازان در سرکار سلطان دارا شکوه توسل جسته اختیار بندگي نمود - در ایامے (که خلد مکان مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري از دکن عزیمت هندوستان نمود او پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه باستصواب سبهکرن بندیله بملازمت عالمگیري

---

(۲) در [بعضے نسخه] جیت *

ازان باز کشید - گویند در نگاهداشت سپاه قسمی صلای عام
داده بود که یابوی خرد و اسپ کهنه لنگ گوش بگوش اسپان
تازي بدرجهٔ قبول پیوست *

روز جنگ (که سر مثلی هراولي بدو تعلق داشت) بے باکانه
قدم جرأت پیش گذاشته زد و خورد عجیب و رستخیز غریب
بمیان آمد - در گرمی بازار آویز و ستیز زخمهای کاري برداشت
و یک چشم او از رسیدن آسیب آن از کار رفته دستگیر گردیده
بزندانخانهٔ انتقام نظربند شد - صبیهٔ نه ده سالهٔ او را (که
کسانش درین غوغای قیامت نظیر از محل برآورده بخانهٔ مغنیهٔ
میراثي پنهان کرده بودند) گرفته بحضور پادشاه آوردند
مردم محالات پادشاهي خواستند که بعقد آن خسرو درآرند
آخر بعجز و الحاح قطب الملک (که گاهے بر سادات بارهه
این ماجرا نگذشته) موقوف نمود - صبیهٔ مذکور بخانهٔ
خان مزبور رسید - سال هفتم بشفاعت مبارز الملک سربلند
خان از محبس رهائي یافته (٢) بحراست اجمیر سربلندي یافت
چون سربلند خان صوبه‌دار گجرات باحمدآباد رسیده بنابر
هنگامهٔ مرهته (که تا فضای بلده مي‌تاخت) سد ابواب شهر نموده
محصورانه مي‌گذرانید خان مزبور حسب‌الحکم خسرواني بکمک او
شتافته با غنیم لئیم طریق مبارزت پیمود - و سرچنگ

---

(٢) نسخهٔ [ج] خان رهائي یافته •

رقعه بر زبان گذرانید - بیگم انکار محض کرد - پادشاه متغیه گشته قرین افسوس گردید - در دیانت و کاردانی مثل پدر بزرگوار خویش شهرهٔ آفاق بود - و سخت گیریها کمتر داشت *

* سید نجم الدین علي خان بارهه *

پور عبد الله خان سید میان است - بجلادت و مردانگي (که شیوهٔ سنیهٔ خاندان او بود) اتصاف داشت - چون برادرانش قطب الملک و امیرالامرا بهمراهی محمد فرخ سیر پادشاه مصدر ترددات شده باعلی مراتب مرتقي گردیدند او نیز باضافهٔ منصب چهرهٔ عزت برافروخت - پس ازان (که زمانهٔ نیرنگ کار خاقان مذکور را بورطهٔ ناکامي انداخت و قطب الملک برکاب سلطان رفیع الدوله بعزیمت تنبیه راجه جیسنگهه از دارالخلافه بر آمد) صوبه داری آنجا بخان مذکور باز گردید سال دوم جلوس فردوس آرامگاه [که امیرالامرا بقتل رسید و قطب الملک (که بصوب دارالخلافه رخصت شده هنوز بدانجا نرسیده بود که از خبر کشته شدن برادر متردد خاطر گشت) کسان خود را برای آوردن توره بدارالخلافه فرستاد] بخان مذکور برای نگاهداشت مرقوم ساخت - خان مذکور باستماع این خبر جامهٔ بے طاقتي را بربالای صبر دریده ابتدا جمعے از سوار و پیاده همراه کوتوال داده بمحاصرهٔ حویلی اعتماد الدوله محمد امین خان تعین کرد - آخر بنوشتهٔ قطب الملک دست

بسیارے از مقامران بساط روزگار مهرهٔ جان درباخته شهمات
کشت ممات گشتند - خان مذکور را هم بعد از ورود موکب
فرخ سیري بدارالخلافهٔ شاهجهان آباد در کچهري خانساماني
مقید نمودند - و پس از چند روز برطبق رقعهٔ نواب زیب النسا
بیگم (که دران وقت بپادشاه بیگم مخاطب بود) حکم استخلاص
شد - اهل و عیالش سامان جمعیت از سر گرفتند - و منتسبان او
شادي و خرمي اندوختند - ناگاه آن شب (که بزعم او آبستن
هزار امید بود) جان‌گزا حادثهٔ دیگر زاد - چند مغولے (که
بتسمه کشي شهرت یافته بودند) رسیده بابلاغ حکم قتل
هوش از سرش ربودند - و آن بیگناه را با هدایت کیش خان
جدید الاسلام و سیدي قاسم کوتوال دهلي برسم اختناق
از هم گذرانیدند *

وجه (که موجب قتل او توانند شد) بثبوت نه پیوست
جوقے برانند که چون حکم رهائی او شرف نفاذ یافت سادات
اشاره کردند که او را از پا درآرند - و برخے گویند که ارباب عناد
(که در استیصال او سعي داشتند) از جانب بیگم صاحب
رقعهٔ مجعول (که در افنا و اعدام او یارر افتد) از نظر پادشاهي
گذرانیده بسیاست اقدام نمودند - و مقوی این روایت است
که بیگم صاحب هنگام ملاقات محمد فرخ سیر شکوهٔ بیجا کشتن او
(که ابا عنجد از متوسلان بیگم بود) بمیان آورد - پادشاه ذکر

چون از همت رسا و عطای عام و حلم وافي و رحم شامل (که فطرئ پادشاه وقت بود) حرف لا و کلمهٔ منع بر زبان خلافت بیان نمي‌گذشت و امتیاز مناصب و اعتبار خطابها از میان رفته بود او را بکمال عاطفت بمنصب والای هفت هزاري و خطاب عمدهٔ سعدالله خاني اختصاص بخشیدند و پایهٔ عزتش (۲) را از حضیض خاک باوج افلاک رسانیدند - و داروغگئ ڈاک و سوانح (که یکی از خدمات عمدهٔ حضور است) نیز نامزد او بود - عالم بکام او گردید - نصف سلطنت بل تمام آن بقبضهٔ اختیار او در آمد - و چون نوبت سلطنت بجهاندار شاه رسید بدستاویز سابقهٔ اخلاص و پیشین درستي خانجهان کوکلتاش دست حمایت خویش را سپر (۳) وقائع احوال او ساخت - و بمیامن دستگیرئ آن امیر وفا تخمیر سهام بداندیشئ ذوالفقار خان امیرالامرا کارگر نیفتاد - با آنکه وزیر اعظم هندوستان شده آوازهٔ صولت و شوکتش از فلک هشتم هم گذشته بود بحال دیوانئ خالصه و تن هم (که پیش‌دستئ وزارت است) تغیرے راه نیافت - و بدستور سابق در همه کارها دست در کار داشت - قضا را دغلباز فلک بازي‌گوبان میر و وزیررا از بازي‌خانهٔ حکمراني دزد آسا بمحکمهٔ سیاست کشید و خصل سلطنت و شغل وزارت را بحریفان دیگر ارزاني داشت

---

(۲) نسخهٔ [ج] اعزازش را (۳) نسخهٔ [ب ج] سپر وقایهٔ ٭

گذرانیده باشد) او بود - از بدو شعور امارات افزایش دولت و آثار ترقی شوکت از ناصیهٔ روزگارش ظاهر و باهر بود - در سال چهل و یکم عالمگیری از تغیر والد خویش (که در دیوانی تن دم استقلال و اقتدار میزد) بخدمت خانسامانی نواب قدسیه زیب النسا بیگم سرمایهٔ افتخار اندوخت - و بذریعهٔ التفات آن عفیفهٔ گرامی نژاد بخطاب خانی سرفرازی یافته صبیهٔ محمد افضل پسر فیض الله خان کوکه را بعقد ازدواجش در آوردند - و در عهد خلد منزل چون خانسامانی بپدرش تفویض یافت دیوانی خالصه و تن (که والد او از عهد خلد مکان بهم جمع داشت) بدو تعلق گرفت - و چون عنایت الله خان بصاحب صوبگی کشمیر رخصت یافت نیابت خانسامانی نیز بآن کاردان کارشناس بازگردید - و چون مستوفی قضا خط رفتن (۲) برروز نامچهٔ حیات دستور معظم خانخانان منعم خان کشید در تعین دیوان اعلی بسبب ایستادگی (۳) ذوالفقار خان امیرالامرا اهمال و امهال رفت - ناچار قرار یافت که خان مشار الیه مهمات ملکی و مالی باگهی (۴) و دیده‌وری پادشاهزاده عظیم الشان بهادر درمیین پور سلطنت سربراه نماید - بعطای دوات مرصع و مرحمت پالکی جهالر دار تحصیل اعزاز نمود *

---

(۲) در [چند نسخه] برفتن (۳) در [بعض نسخه] نسبت ایستادگي

(۴) نسخهٔ [ا ب] باگهی ورزید پادشاهزاده *

گشت - سال سي و سيوم فساد پژوهان آن ضلع برو ريختند
آويزش تا ديرے ماند - آخر مغلوب گرديده با عيال و اطفال
باسيري رفت - و مبلغ كلي داده مخلصي يافت - پس ازان
همراه فيروز جنگ تعين گشته به نيابت او صوبه‌داري برار
سرانجام مي‌كرد - سال چهل و ششم مرهتها برو هجوم نموده
بگير آنها درآمد - سال چهل و هشتم رهائي پذيرفته نزد خان
فيروز جنگ رسيده هزاري هزار سوار از منصب او كم شده سال
چهل و نهم ببحالي كمي آب رفته بجو آورد - اوائل عهد
خلد منزل بخبرداري دكن مامور شد - پس از چندے ديده
از تماشاي نيستي سرا فروبست - بالاپور و محالات ديگر از برار
در تيول داشت - پسرانش سيد غالب خان كه پيش از پدر بنوكري
پادشاهي امتياز يافته - در جنگ آصف جاه همراه عالم علي
خان مطابق سنه (۱۱۳۲) هزار و يكصد و سي و دو هجري
بقتل رسيد - و سيد فتاح خان و سيد الياس خان و سيد عثمان
خان - اعقاب هريكے باقي ست - و بجاگيرداري محال ارث از صوبهٔ
برار سرفرازند *

* سعدالله خان *

(۲)

عرف هدايت الله خان خلف دوم و ارشد اولاد عنايت‌الله
خان مشهور است - پسرے (كه بحضور پدر در همه چيز ازوي

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] خلف و ارشد *

جا گرفت - و بصحبت سکنهٔ آنجا بمذهب مهدویان برآمد
سید الیاس بدکن شتافته نوکری حکام بیجاپور اختیار نموده
بخطاب شرزه خان نامور گشت - و برتبهٔ سرداري فائز شده
سال نهم جلوس خلد مکان بر دست نوکران پادشاهي (که
بسرداری میرزا راجه جیسنگهه جهت تادیب عادل خان و تخریب
ملک او تعین گردیده بارها زد و خورد بمیان آمد) بقتل رسید
نام برده بجای پدر بسرداری فوج و خطاب شرزه خان کامیاب
گشته نامے به بلند رتبگي برآورد - و چون استقلال و ضبط
و ربط در کارهای بیجاپوریان نمانده بود مدتها بکامراني بسر برد
و سال سیم چون بیجاپور مسخر گردید و سکندر عادل خان
دولت بار اندوخت او نیز تارک عقیدت بر آستان ارادت
گذاشت - و بعطای خلعت و شمشیر و خنجر مرصع با علاقهٔ
مروارید و اسپ با ساز طلا و فیل با ساز نقره و منصب
شش هزاري شش هزار سوار و خطاب رستم خان چهرهٔ امتیاز
بر افروخت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاري هفت هزار
سوار درجهٔ ارتقا پیمود - پس ازان با خان فیروز جنگ تعینات
شده بتسخیر قلعهٔ ابراهیم گدهه مضاف حیدرآباد (که دریذولا
بآهنگدهه معروف است) دستوري پذیرفت - پستر بحضور رسیده
روز یورش بر گلکنده چهرهٔ قدریت را بگلگونهٔ زخم بیاراست
پس ازان جهت حفاظت بکشت و سیر اطراف ستاره مامور

(که بنگاه‌بانی بهیر بود) بدرجهٔ شهادت پیوست - خان مزبور صبح ناچار با کمال بے سرانجامي بقراول رسیده باز جمعیت فراهم آورده متصل قصبهٔ سانبهر (۲) با راجه جیسنگهه باز مقابله روداد اگرچه ابتدا خان مزبور غالب گشته لیکن ناگاه دو سه هزار بندوقچي (که زیر پشتهٔ ریگ کمین داشتند) برآمده برق اندازي نمودند - و بر خان مزبور (که جمعیت قلیل همراه وی ماند و بیشترے زخمي بودند) ریخته گرد گرفته سرداران را مقتول ساختند - و محمد زمان خان و سید مسعود خان همشیره زادهایش که دستگیر شدند اولین را کشته دومین را (که مرحلهٔ عمرش از شانزده سالگي نگذشته بود) نزد راجه آوردند - راجه برای زخم بندیش او تاکید نمود - و سید حسین خان را با گنج شهیدان مدفون ساخت - این واقعه در سال دوم جلوس خلد منزل مطابق سنه (۱۱۲۰) هزار و یکصد و بیست هجری بوقوع آمد - گویند بر سر مرقد خان مزبور بالای کنار تالاب سانبهر باغے و عمارتے در کمال صفا و موزوني راجه احداث نموده - از منصب خان مزبور هیچ اطلاعے دست نداده *

* سید رستم خان دکنی *

پسر شرزه خان سید الیاس است - وطن نیاکانش بخارا ست یکے ازانها بهندوستان وارد گشته چندے در نواحی اجمیر

(۲) نسخهٔ [ب] سانبهي - و نسخهٔ [ج] سانبهو *

سلطنت بقبضهٔ اقتدار خلد منزل در آمد و میان راجه جیسنگهه سوائي و بجیسنگهه برادرش (که در کابل از همراهیان شاهي بودند) نزاع برخاست پادشاه (که بخاطر داشت هریک مجبول بود) رفع نزاع دران اندیشید که آنبیر را در سرکار پادشاهي ضبط نموده خان مزبور را بفوجداری آنجا تعین ساخت - درین ضمن خلد منزل بعزیمت مقابلهٔ محمد کام بخش لوای توجه جانب دکن بر افراشت - و راجه جیسنگهه و مهاراجه اجیت سنگهه بے اجازت خسرواني از لشکر ظفراثر برخاسته راه وطن پیش گرفتند - و پس از وصول باوطان باجتماع جمعیت پرداخته اکثر تهانه داران پادشاهي را برداشتند - بمشاهدهٔ این مقدمه سید حسین خان گردآوری فوج قدیم و جدید نموده با سه پسر او ابوسعید خان و غیرتخان و حسن خان و برنهٔ او مهابت خان و دو همشیره زاده محمد زمان خان و سید مسعود خان درآنبیر مستعد پیکار شد (۲) - اما ازبسکه راجپوتیه مثل مور و ملخ از هر چهار طرف جوشیده هنگامه برپا ساختند نوکران جدید سید حسین خان هوش باخته راه گریز سپردند - ناچار خان مزبور با جمعیت قلیل از آنبیر برآمده بمقابلهٔ درگا داس راتهور در میدان کاله دهره پرداخت - راجپوتیه مغلوب شده طریق فرار پیمودند - اما بهیر خان مزبور بغارت رفت - و یک پسر

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] بود *

و از انجا بکومک ذوالفقار خان (که قلعهٔ چنچي را محاصره داشت) نامزد شده بود] دستوري يافته پس ازان بقلعه‌داري و فوجداري نصرت آباد سکر مامور گرديد - سال چهلم (۲) ازانجا معزول شده سال چهل و سوم با محمد بيدار بخت بتکامشي (۳) راما بهونسله ترخيص پذيرفته ترددات شايسته بظهور رسانيد پستر بنابر تقصيرے از منصب برطرف شده سال چهل و هفتم حسب التماس محمد کام بخش ببحالي منصب ششهزاري پنجهزار سوار آب رفته بجو آورد - و پس ازانکه در تعاقب (۴) بيدنايک حسن مجرا ازو بظهور رسيد سال پنجاهم در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري ششهزار سوار رايت بلند زايگي افراشت - پس از انتقال خلد مکان بر سر موضعي تاخته بزخم تفنگ رخت هستي بر بست - پسرش سرفراز خان سيد امين است - که در عمل نظام‌الملک آصف جاه حارس حيدرآباد شده در مستعد پوره واقعهٔ بيرون بلدهٔ مذکور مکانها ساخته - پس از فوت او زادهٔ پسرش جاگير قليلي از ارث يافته بود - در حالت تحرير او نيز پا در دامن فنا کشيد *

* سيد حسين خان بارهه *

از والا شاهيان بهادر شاهي ست - چون بست و کشاد امور

(۲) نسخهٔ [ج] نصرت‌آباد ماموز گرديد (۳) در [اکثر نسخه] رانا
(۴) نسخهٔ [ج] سوما نايک - يا پدنة نايک باشد *

بقيهٔ اين قوم در دندا راجپوري تصرف دارند - و با مرهته بهم دار و مريز بسر مي‌برند *

بالجمله خان مذکور با جوهر شجاعت آبادان‌کاري و رعيت پروري آميخته و در امور تدبير راى درست داشت - از صبح تا يکپاس شب گذشته مسلح بديوانخانه مي نشست - پس ازان درون محل‌سرا رفته يکپاس ديگر بهمان وتيره مي گذرانيد - پستر کمر وا کرده بضروريات مي پرداخت - اواخر ايام سلطنت پادشاه اورا طلب حضور نمود - چون سابق سيدي خيريت خان بدربار پادشاهي شتافته خود را پيش شکل و شان مردم آنجا هيچ نيافته کار او از خجالت بتمارض کشيد و بعضي سيدي ياقوت خان ازانجا برآمده بود نامبرده انديشه مند گشته آخر بقبول پيشکش و مهم سازي خود را ازين تکليف وا رهانيد *

* سرفراز خان سيد لطيف *

ابتدا سلسلهٔ نوکري بيجاپوريان داشت - سال بيستم جلوس خلد مکان باستصواب دلير خان داؤزي آمده پابند نوکري پادشاهي شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب سرفراز خان ترقي نمود - سال بيست و هفتم همراه محمد اعظم شاه بمحاصرهٔ بيجاپور تعين گشت - و پس از وقوع فتح بعطاى فيل بر اوج عزت برآمد - پستر در رکاب محمد کام بخش [که جانب سکر

بر دفع سیوا بستند - سیدي سنبل بپایهٔ نهصدي رسیده
در گذشت - و سیدي یاقوت که قایم مقام او بود در فراهم آوردن
کشتیها آورده بکار برده همت بر کشایش دندا راجپوري گماشت
و شب ایام هولي (که هنود تاراج زدهٔ خواب غفلت بودند) از
یک طرف نام برده و از جانب دیگر سیدي خیریت رسیده
بمدد کمند از دیوار بقلعه در آمدند - درین اثنا باروت خانهٔ
قلعه برسیدن آتش با سردار حصار پرید - و چون دران ایام فوج
سیوا برای تاخت اماکن دور دست رفته بود و طاقت کمک
نداشت قلاع قریب المسافت را نیز مستخلص گردانید - و پس
از رسیدن عرضداشت او متضمن این ماجرا بسلطان محمد
معظم صوبه‌دار دکن نامبرده و سیدي خیریت باضافهٔ منصب
و خطاب خاني سربلندي اندوختند - و چون سال سي و نهم
سیدي خیریت خان فوت نمود اموال او بنام برده بخشیده
ادای طلب سپاه متوفی بر ذمه اش مقرر گردید - سال چهل
و هفتم مطابق سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهارده هجري
ودیعت حیات سپرد - و سیدي عنبر نامي را (که قایم مقام خود
ساخته بود) بنا برین (که این قوم دران نواح بعملداري نامی
برآورده در اجرای راه جهازهای بیت الله بودن اینها اقرب
بصواب بود) ببحالی تعلقهٔ مذکور و عطای خطاب سیدي
یاقوت خان چهرهٔ عزت بر افروخت - در حالت تحریر هم

بیجاپور بار مرحمت شده فتح خان نام افغانے از جانب والی
مذکور بحکومت آنجا نامزد گردیده قلعهٔ دنداراجپوري را (۲) (که
نصف در خشکي و نصف در دریا واقع است) مسکن خود قرار
داده بود - در عهد خلدمکان پس ازان [که سیوا بهونسله بیجاپوریان را
ضعیف دیده دست تمرد دراز گردانیده ابتدا قلعهٔ راجگدهه را
ماوای خود ساخته پستر قلعهٔ راهیري گدهه را (که بفاصلهٔ بیست
کروه از دندا راجپوري سمت) استحکام داده درانجا سکونت گرفت
و بعضي تک و دو قلاع دیگر را که دران نواح بود بدست آورد]
فتح خان مرعوب او گشته دندا راجپوري را گذاشت - و پناه
بقلعهٔ جزیره (که اندرون آب بفاصلهٔ کروهي سمت) برده در فکر آن
شد که امان گرفته بسپارد - و جان بسلامت برد - سیدي سنبل (۳)
و سیدي یاقوت و سیدي خیرو (که هر سه غلام افغان مذکور
بودند) برین اراده مطلع گشته افغان مزبور را گرفته زنجیر در
پای او کردند - و حقیقت حال بوالی بیجاپور و خانجهان بهادر
صوبه دار دکن نیز نوشتند - بهادر مذکور جواب عنایت آمیز
با خلعت و پنجهزار روپیه نقد فرستاده تجویز منصب چهار صدي
دو صد سوار برای اولین و سه صدي صد سوار بجهت دومین
و دو صدي صد سوار بنام سیومین مقرر نمود - و جاگیر سیر حاصل
متصل بندر سورت تنخواه کرد - آنها مستظهر گشته کمر همت

---

(۲) در [بعض نسخه] دنداراجوري (۳) نسخهٔ [ب ج] سنبهول *

هر دو چشم او عاطل گردید - ازین جهت از دولت حضور پادشاهي محرومي اندوخت - و در صوبه داري اميرالامرا حسين علي خان بقلعه‌داري احمدنگر مضاف صوبهٔ خجسته بنياد گوشهٔ انزوا گزيد *

چون نظامت دکن به نظام الملک آصف جاه متعلق شد از بس که بيش از بيش قدردان او بود استقلال خدمت مذکور يافت - پس از فوت او پسرش محمد مير خان بخطاب ازئي و قلعه داري مذکور پيرايهٔ اعتبار پوشيد - چندے بخشيگري سواران ساير سرکار نوئين مذکور سرانجام مي‌کرد پس ازو پسرش سيد حميد خان خطاب سيادت خان يافته به نيابت برادر زادهٔ خود سيد لشکر خان بنظم برار مقرر شد - و چندے قلعه‌داري بيدر داشت - آخرها بخطاب حميد الدوله اختصاص گرفت - و مطابق سنه (۱۱۸۴) يکهزار و يکصد و هشتاد و چهارم هجري از دار فنا رحلت نمود - پسرش در حالت تحرير بخطاب نامور جنگ بهادر سرفراز و بريخته گوئي مائل است برادران و اعمام سيادت خان سيد حميد جمعے کثير بودند هيچ يک ترقي نکرده *

* سيدي ياقوت خان حبشي *

در عهد فردوس آشياني چون کوکن نظام شاهي مسخر اولياي دولت گرديد در عوض محالات نوتسخير تعلقهٔ والي

روشناسی خلدمکان و منصب درخور کامیاب گشته - سال بیست و هفتم جلوس خلد مکان بتعلیم محمد کام بخش چهرهٔ (۲) امتیاز برافروخت - و غایبانه بهادر مذکور واسطهٔ گذرانیدن عرائض او بوده قرب حاضر باشی حاصل نمود - و چون بهادر مذکور بارے قلعهٔ راهیري را آتش زده بقتل کفار و تاراج مال و متاع آنها پرداخت سال بیست و هشتم او در جلدوی رسانیدن این مژده بعنایت فیل و پستر بخطاب سیادت خان سرمایهٔ امتیاز اندوخت - سال بیست و نهم از تغیر لطف الله خان بتفویض خدمت داروغگی عرض مکرر درجهٔ خصوصیت پیمود - از راه عنایت دوات سنگ یشم بار مرحمت شد پستر اگرچه از خدمت مذکور عزل پذیرفت اما بداروغگی دیوان خاص می‌پرداخت - سال چهل و یکم مطابق سنه (۱۱۰۸) هزار و یکصد و هشت هجري بمرض وبا (که در لشکر پادشاهي جایگیر و جهانگیر شده بود) بعالم عقبی خرامید - پسرش بخطاب پدر مخاطب گردیده سال چهل و سیوم بداروغگی عرض مکرر افزایش قدر یافت - سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هفتصد سوار رایت بلند پایگي افراشته مکرر بسرکردگی فوج به تنبیه غنیم شتافت - و در همان ایام بحسب نیرنگی تقدیر از نور بینائي

---

(۲) نسخهٔ [ج] هشتم •

خواهد رسید - برین شخص بنابر بعضی عوارض دنیاوي از دست ما ظلم رفته - و هنوز وقت در نوسیده که خلاص کنم - مفرّش جز بدرگاه دادار نیست - پس امیدوار باید داشت تا از ما قطع امید نکند - و بخدا ننالد - و اگر بنالد مارا گریزگاه کجا ست *

بالجمله سردار خان در سال سي و یکم بخدمت داروغگی فیلخانه از تغیر معتمد خان سر عزت برافراخت - و چون در سال سي و سیوم از موضع بدري بقطب آباد کلکله نزول اجلال پادشاهي شد سردار خان بفوجداري دوازده کروهي گرد لشکر ظفر پیکر مقرر گشت - در سال سي و پنجم سنه (۱۱۰۳) یکهزار و یکصد و سه هجري جهان گذران را وداع نمود - در خیر خواهي ولي‌نعمت و خدمت خالق باطن او با ظاهر موافقت داشت - خالي از درد طلب و محبت فقرا نبود - پسرش حمید الدین خان که در بلندنامي از پدر و جد گذرانیده - چنانچه احوالش آئینه دار این مدعا ست - اولاد دیگر هم داشت *

* سیادت خان سید اوغلان *

اوغل بترکي بمعنی پسر - و اوغلان جمع است - در سلطنت بخارا خطاب جماعه ایست که بسیادت و شرافت ممتاز و بنشستن حضور والی آنجا اختصاص دارند - نام برده اوستاد زادهٔ خان فیروز جنگ بهادر است - باستصواب بهادر مذکور بدولت

خان را باضافهٔ پانصدي بمنصب هزار و پانصدي و خطاب سرداز خان برنواخته بیتاقداری شاهزاده مامور گردید *

گویند بعد از چند روز بسردار خان حکم شد بشاهزاده پیام رساند - که اعتراف تقصیر خود نموده استغفار نماید - تا از سر گناهش درگذریم - شاهزاده جواب داد که من بجناب الٰهي و در خدمت پدر سراپا تقصیرم - اما بظاهر امرے که موجب استغفار باشد از من سر نزده - عتاب بر عتاب افزود - و در مراتب قید تشدد رفت - و تا شش ماه از سرتراشي و ناخن چیني ممنوع بودند - ناظر خدمت خان نایب اعلی حضرت نظر بر تقدم خدمت جرأت حرف داشت - درین مقدمه مبالغه از حد برد - و اجازت اصلاح گرفت - و بعد مدتها (که صورت غضب کم کم مي‌گشت - و مزاج دلخوش شفقت غریزي (۲) گردید) مرارا ادعیهٔ ماثوره حوالهٔ سرداز خان میشد - که بشاهزاده برساند - که باین ورد (۳) اشتغال داشته باشد - تا مهر آفرین دل مارا متوجه رهائی او گرداند - و او را از رنج مفارقت ما برهاند در ضمن این روزے خان مذکور بعرض رسانید که درگذاشتن اختیار حضرت است - فرمودند بلے لیکن از حضرت مالک‌الملک مارا فرمان فرمای ملکے گردانیده - هرجا که از ظالمے بر مظلومے ظلم میرود امیدوار مي‌باشد که تظلم بما خواهد برد - و بداد

---

(۲) یا عزیزي باشد (۳) در [بعضی نسخه] قوره

اجازت یافت - و در سال بیست و هشتم بداروغگی نواره از تغیر سیف‌الله خان اختصاص گرفت - و چون کاردانی و دولتخواهی او ذهن نشین پادشاه شده بود اهتمام برخی کارخانجات جنغیر (۲) نیز بعهدهٔ او تفویض یافت - در سال بیست و نهم بخدمت نظارت حرم سرای شاهنشاهی از تغیر خدمت خان منظور نظر قرب گردید - و چون کرورگی گنج ضمیمهٔ کوتوالی داشت در ایام محاصرهٔ گلکنده از افراط باران لاینقطع بطغیانی دریای مانجرا و دیگر رود خانها رسیدن رسد مفقود گردید - قحط را روز بازار بهم رسید - چه شهر حیدرآباد و چه اردو پر از مرده بود - از گرداگرد دولتخانهٔ پادشاهی روزانه انبار مردها را کناسان از صبح تا شام کشیده بر کنار دریا می انداختند باز شب همان هنگامه بود - دران وقت کرورگی از خان مذکور تغیر شده بسید شریف خان قنوجی تفویض یافت - و چون از شاهزاده محمد معظم مخاطب بشاه عالم از دیرباز رایحهٔ کار شکنی و بد خواهی سرکار والا در پیشگاه خلافت استشمام شده بود و درینولا خان فیروز جنگ نوشتهای او را با ابوالحسن حیدرآبادی در مورچال گلکنده بدست آورده از نظر گذرانید و آن مظنون چون مجزوم گردید ناچار شاهزاده را با دو پسر کلانش که همراه بودند بزندان تادیب برنشاندند - و اهتمام

---

(۲) در [بعضی نسخه] جنز - و در [بعضی] خبر ٭

باشند) و چند کس از انها از چنان محبس گریختند نام‌بردۀ
سال مذکور از صوبۀ بیجاپور عزل پذیرفت - سال سي و سیوم
از تغیر سردار خان بتقرر فوجداري ناندیر رایت اعتبار
برافراخت - وقت موعود بعدم سرا در شد - پسرانش بسیار
بودند - ازان جمله دو کس رشد تمام نمودند - یکی قطب‌الملک
عبدالله خان - و دوم امیرالامرا حسین علي خان - و از بقیه
سید نجم‌الدین علي خان - احوال هر یک جداگانه درین نامه
سمت اندراج پذیرفته *

* سردار خان *

سردار بیگ - پسر باقي خان قلماق چیلۀ است - که
احوال او رقم سنج خامه گشته - مشارالیه بیاوري طالع در زمان
عالمگیري مورد نوازش خسرواني گشته بمنصب در خور و خطاب
اهتمام خان درجۀ ناموري پیمود - هنگامی (که رایات عالمگیري
بصوب حسن ابدال ارتفاع پذیرفت) داروغگي عمارت دارالخلافه
داشت - و پس ازان بکوتوالي اردوی پادشاهي جمعیت در بار (۲)
بست - و مدتها بدین کار چه در هندوستان و چه در دکن که
دوام سفر بود بضبط و ربط پرداخته نقش اعتماد و اعتبارش
کرسي‌نشین گردید - و چون بلدۀ اورنگ آباد بقدوم پادشاهي
رونق‌آگین گشت چندی بتاسیس حصار شهر پناه آن مصر جامع

(۲) نسخۀ [ج] در بست •

انداخته مي‌بردند برانها تاخته بعد كشش و كوشش ديوان مذكور را مخلصي داده همراه خود آورد - و چون در ايام محاصرهٔ بيجاپور شاهزادهٔ مذكور پيش پدر متهم بنادولتخواهي گرديد و بعضي رفقاي او را حكم اخراج شد در باب نامبرده امر لازم الاتباع صدور يافت - قيد نمايند - آخر بشفاعت روح‌الله خان بطريق نظربند حوالهٔ خان مزبور گرديد - و رفته رفته بسعي او صفح جرائم صورت گرفت - و چون در ايام محاصرهٔ گلكنده روح‌الله خان حسب‌الطلب بحضور از بيجاپور رسيد نامبرده به نيابت خان مذكور درانجا ماند - و پس از چندے اصالة بصوبه‌داري آنجا افتخار اندوخت - سال سي و دوم پس ازان [كه خبر فرار راما برادر سنبها بهونسله از قلعهٔ راهيريكده (كه ذوالفقار خان در محاصره داشت) و پناه گرفتن او در حدود تعلقهٔ والي مزبور بعرض رسيد] بنامبرده فرمان رفت كه در سراغ او دريده دستگير سازد - و نامبرده كاربند حكم گرديده سه روز و سه شب ايلغار نموده بسر وقت او رسيد - و اكثر سرداران معتبر را دستگير ساخت - اما خود راما بدر رفت ازين جهت باوصف صدور چنين خدمت سترگ در خاطر پادشاه نقشش درست ننشست - علاوه آنكه چون در بارهٔ اُساراي مذكور حكم محكم عز نفاذ يافت (كه در ارك (۲) قلعهٔ بيجاپور محبوس

---

(۲) نسخهٔ [ب] قلعهٔ ارك *

داشت بخست و نکبت زندگي بسر مي‌برد - و پس ازان (۲) در حضور بتجویز آن نوئین فیاض بداروغگی داغ و تصحیحه رکاب اختصاص گرفت - و در زمان خاقان زمان هم چندے بدان امر مي‌پرداخت - بوقت موعود درگذشت - برادرش لیاقت خان میرزای رنگین خوش وضع ستوده طبع بود - در همه چیز با برادر مخالفت داشت - حتی مذهب هم که بطور آبای خویش امامیه بود - و سیف الله خان اظهار تسنن مي نمود و تعصب مي‌ورزید *

* سید عبدالله خان بارهه *

عرف سید میان - ابتدا نوکر شاه عالم بهادر بود - همراه روح الله خان بمهم کوکن (۳) تعین شد - سال بیست و ششم جلوس عالمگیري بمنصب هزاري شش صد سوار ملازم پادشاهي گردید - سال بیست و هشتم همراه شاهزادهٔ مذکور جهت تنبیه ابوالحسن والی حیدرآباد دستوري یافت - و دران جنگ مصدر ترددات نمایان گشته چهرهٔ راد مردي را بگلگونهٔ زخم بیاراست - روزے (که بچنداولي اختصاص داشت - و نبرد صعب رو داد) فوج مقابل را از پیش رو برداشته بکمک مردم یمین و یسار خود را رسانید - و چون دران روز بندرابن نام دیوان شاهزاده را مردم خصم زخمي ساخته فیل او را پیش

(۲) یا بخیبت باشد (۳) نسخهٔ [ج] دکن *

و پنجاه هزار سوار جمع نموده مقابله مي‌نمائيم - درين باب وثيقه بمهر آنها گرفته باظهار حسن عقيدت و هوا خواهي (که چنان خدمتي سترگ بتقديم رسانيده) پا در رکاب استعجال گذاشت و از راه ديوگذهه و چاندا بحيدرآباد شتافت - في‌الواقع دولابے عظيم بچرخ آورده - و زمانه را طرفه خميرمايهٔ آشوب بدست مي‌افتاد - اما چون طالع او و بخت موکلش در حضيض ادبار بود بجائي نرسيد - همين که از آمدنش شاهزاده آگهي يافت محمول بر خديعت و مکيدت نموده يقين کرد که ساختگي خاند منزل است - جواب داد که اينجا نهال نيکوخدمتي شما غير از ثمرهٔ سياست و تعذيب بار نمي‌آرد - و سعيها آهن سرد کوفتن است - و چون ابرام و سماجت از حد گذرانيد اگرچه يوميه بقدر تونش مقرر فرمود ليکن روبرو نطلبيد *

نازم حلم و عفو آن پادشاه کريم الاخلاق را که آيهٔ رحمت در شان اوست - و بدين وسعت مشرب و سعت بخشش هيچ يکے از ملوک ماضيه بدو نرسيد - چون خان مشار اليه بعد جنگ کام بخش بوساطت خانخانان بر سدهٔ سلطنت جبهه سا گرديد بصفح جرائم بر نواخته در بحالي منصب قديم و ساليانهٔ پنجهزار روپيه مختار کردند - او بحسب جاه پابند نوکري شده در عهد فرخسير بهمراهي اميرالامرا بدکن آمده بتازگي ميربخشي آنديار بدو تفويض يافت - با آنکه با سرداز طرف مصاحبت

و در محاصرهٔ حصار کهیلنا از کار طلبي و کام پژوهي در مرحلها
کام فراخ زده اخبار مي آورد - مطرح انظار مکرمت شاهي گردیده
بعطای خطاب پدر و افزوني منصب کامروائي یافته بتفویض
خدمت میر بحري کل آب رفته بجوی آمد - و پس ازان
بمیر توزکي ممتاز گردیده - روز فتح قلعهٔ واکنکیره زخم بندوق
زیور دستش شده بمرحمت یکصد اشرفي مرهم بها برنواختند
و در عهد خلد منزل از دیوانگیها سبکسري بکار برده با ذوالفقار
خان امیرالامرا درآویخت - ازانجا (که پرکاهی را در هوای
همسری کوهی بلند شدن باطمهٔ باد تار و پود وجود خود را
پریشان ساختن است - و قطرهٔ آبی را با پهن دریا پهلو سائیدن
بموج خیز فنا آبروی خویش را فرو ریختن) دران پالغز سرپا
خورده گرانبار خفت و خواري پا در دامن فرار (۲) پیچید - و از
شوریده سري نام وکالت شاهزاده کام بخش (که بدعوی سلطنت
در حیدرآباد طبل مخالفت مي‌کوفت) (۳) بر خود بسته براجه
جیسنگهه و راجه اجیت سنگهه (که از حضور گریخته سربفساد
و فتنه برداشته بودند) پیوست - و با آنها دار و مدار نمود
که اگر شاهزاده از راه گوندوانه ارادهٔ این سمت نماید پانزده هزار
سوار راجپوت تا نربده پذیره شده تا برگشتن بهادر شاه از دکن
بهیئت مجموعي همراه رفته در دار الخلافه بر تخت مي‌نشانیم

---

(۲) در [اکثر نسخه] فراز (۳) نسخهٔ [ج] نهاده *

* سيف الله خان مير بحر *

در زمان عالمگيري خدمت مير بحري و داروغگي نوارة داشت - و مدتها بدان كار پرداخت - و بعد از ورود موكب پادشاهي بسرزمين دكن (۲) بخطاب خاني سرفرازي يافته در سال بيست و هشتم ازان عهده معزول شده پستر بخدمت مير توزكي امتياز گرفت - ظاهرا در سال بيست و نهم وديعت حيات سپرد - دران هنگام (كه شاه عالم بهادر از اجمير بتعاقب محمد اكبر رخصت يافت) او از پيشگاه خلافت و جهانباني بابلاغ برخي احكام مطاعه در خدمت پادشاهزاده مامور شد و چون برگشت ظاهر گرديد كه شاهزاده بطريق انعام بوى چيزے مراعات ننمود - از سركار والا بعطاى پنجهزار روپيه مواد كاميابي اندوخت - و حكم شد كه مبلغ مرقومه از نقدى شاهزاده وضع نمايند - گويا تعليمے ست ازان دستورالعمل سلطنت - كه نوازش پيام آوران مرسل مشعر بزرگ داشت مرسل است - فكيف كه ارسال از جانب اعلى باشد - پسر كلانش مير اسدالله مرد پرگوى بے محابا خالي از نشهٔ جنوني نبود - اما ساختگيهاى بزور و گربزت آميخته بسيار داشت - بصدور تقصيرے مورد عتاب عالمگيري گرديد - بمكهٔ معظمه برآوردند - پس از تحصيل سعادت حج بحضور رسيده بمنصب پانصدي رنگ رفته بر رو آورد

---

(۲) نسخهٔ [ج] خطاب خاني يافته *

هزار و سه صد سوار بمشار الیه قرار گرفت - بعد از ارتحال خلد مکان با شاهزاده محمد کام بخش بعلاقهٔ استادي (که در فن تیر اندازي داشت) رفیق شده صاحب طبل و علم گردید و چون آن شاهزادهٔ دیوانهوش از تبه هوشي و بیخردي بسعایت بدگویان خود غرض از برخے امرای فدویت کیش خصوص احسن خان میر ملنگ (که سر فوج و صاحب اختیار بود) بدمظنه گشت و بتعذیب و عقوبت هر یکے وبال و نکال اندوخت سیف خان را بعلت اخلاص مقید نمود - و بدستاویز رقعهٔ او (که در وقت آمدن حیدرآباد در جواب رستم دل خان ناظم آنجا نوشته بود - که آنچه از طریقهٔ سلوک با همراهان ولي نعمت استفسار رفته ملازم (۲) استرضای خاطر احسن خان است) بحضور خود قطع ید فرمود - آن بیچاره هرچند بعجز ظاهر کرد (که مضمون این رقعه دلالت بر هوا خواهیِ حضرت دارد) فایده نبخشید - بعد بریدن دست آن ستم رسیده بے تحاشا زبان بر کشاد - کم اصلي ست که از جانب مادر داريْ - بهمین دست (که بے تقصیر بریدي) تعلیم تیر اندازي نموده ام آن سفاک بے باک گفت زبانش نیز بر آرند - بهمان زخمها درگذشت ٭

---

(۲) در [بعضی نسخه] مستلزم ٭

گرفت - و در سال بیست و یکم بصوبه داری بهار رخش عزیمت راند - و بعد ازان بصوبه داری الهآباد مامور گردید - و درانجا در مبادی سال بیست و هشتم سنه (۱۰۹۵) هزار و نود و پنج هجری بساط هستي در نوردید - رند مشرب و بیباک وضع بود اما قابلیت و مساس شعر و سخن داشت - ناصرعلي با آن همه آزادي و استغنا مدتها بهم صحبتي او شیفتگي داشت - چنانچه مي گوید * بیت *

* گفت و گوی طوطي از آئینه میخیزد علي *

* گر نباشد سیف خان مارا نفس درکار نیست *

در فن راگ و نغمه بسیار ماهر بود - رسالهٔ مسمی براگ درپن (که بیشتر ترجمهٔ مانک سوهل[۲] که نایکان سابق نوشته اند) نموده با فوائد دیگر در تقسیم و قواعد آن تالیف کرده - متصل سرهند سیف آباد مکانی آباد نموده وطن خود قرار داده مدفن او آنجا ست - پسرش هم در اواخر خلدمکان بخطاب پدر سر امتیاز برافراخته بفوجداری تل‌کوکن و قلعه‌داری اعظم نگر مل‌گانون[۳] و تهانه داری ساتگانون امتیاز یافته - چون خدمات مذکور ضمیمهٔ صوبه داری بیجاپور بچین قلیج خان بهادر متعین شد بخدمت نیابت صوبهٔ مزبور تعین گردید - و در آغاز سال چهل و نهم همان خدمات از تغیر چین قلیج خان باضافهٔ پانصدي

(۲) نسخهٔ [ب ج] بانگ سوهل (۳) نسخهٔ [ب] مل‌گانو *

بسكهٔ عالمگيري زينت بخشيد - و به بناي مسجد اشاره نمود و پيشكشي با كليد طلا (كه اشارت بسپردن آن ولايت است) ارسال نمود *

و چون درست انديشي خان مذكور كرسي نشين شد از پيشگاه خلافت باضافهٔ سواران و منصب اعزاز اندوخت - و در سال نهم بحضور رسيده بنظم صوبهٔ ملتان مامور گرديد و سال دهم معزول گشته ادراک دولت ملازمت نمود - و در سال دوازدهم مجددا بصوبه داري كشمير تحصيل كاميابي كرد و در سال چهاردهم بتدابير بے اعتدالي (كه لازمهٔ مزاجش بود) از منصب برطرف شده انزوا گزيد - و در سال پانزدهم باستسعاد ملازمت و بحالي منصب چهرهٔ اعزاز افروخت - او را بياوري طالع طرفه نقش نوكري درست نشسته بود - كه با حركات خلاف مرضي عالمگير پادشاه (كه از فرط غيرت عبور پسند نبود (۲)
چه امراي قديم و جديد باندک خويشتن داري و خود بيني از رتبه افتاده از عرصهٔ روزگار بدر رفتند) او را بعزل منصب متنبه ساخته بدان حال نمي‌گذاشتند - عجب نيست كه خان مزبور اگر اين اوضاع رندانه نداشتي بمنتهاي مراتب امارت فايز شده *

بالجمله بعد چندے باز مورد عنايت خسروانه گشته گوشه

---

(۲) در[اكثر نسخه] بود *

زاویه نشین عزلت گشت - و در سال پنجم بتازگي مشمول آثار مرحمت شده بحالی منصب سابق چهرهٔ افروز طالع گردید چون سال ششم عرصهٔ دلکشای کشمیر از فر نزول پادشاهي فیض‌آگین گشت خان مذکور بایالت آنجا از تغیر اسلام خان منصوب شد - و از فرط کار طلبي و خدمت دوستي ایام حکومت را ببطالت و بیکاري نگذرانیده یساقها برای خود بهم رسانید و به نیروی پردلي و دلاوري ولایت اَردو را (که از دشواری راه چند جا بدون نردبان عبور متعذر است - بل متعسر) تا بیست روز جنگ کنان رفته بحیطهٔ تسخیر درآورد - و پس ازان ملک کاکلست (۲) و برشال را نیز ضمیمهٔ ممالک محروسه ساخت - و بعد تر در اشاعت آثار اسلام و افاضت نور مسلماني در ساحت ولایت تبت بزرگ (که از قدیم الایام ظلمت آمود کفر و بطلان بود و هیچگاه حکام آنجا سر بربقهٔ اطاعت فرمانروایان اسلام نیاورده) تدبیر درست اندیشید - در سال هشتم فرمان پادشاهي بنام دلدل بیمحل زمیندار آنجا متضمن ترویج معالم حق پرستي از حضور رسید - مصحوب محمد شفیع منصبدار با چندے از نوکران خود روانه ساخت - مرزبان مذکور در مقام اطاعت و انقیاد استاده خطبهٔ پادشاهي خواند - و طلا و نقرهٔ بسیار

---

(۲) نسخهٔ [ب] کل‌کشت و در سال - و نسخهٔ [ج] کل‌کشت و برشال و در [بعضی نسخه] کلست ه

سیف خان را با اکرام خان هراولش ساختند - اتفاقا در عین گرمی هنگامهٔ ستیز و آویز فیل سواری اسلام خان بصدمهٔ بان رم کرده انتظام آن فوج برهم خورد - اکثر مردم از جای خود (بتا) توفیق ثبات و قرار نیافتند - سیف خان با اکرام خان و (معدودے) معدودے قدم همت افشرده کوششهای مردانه نمود - و پس ازین فتح (که در خور حسن کردن و مطمع امید رعایت نیافت یا بجهت دیگر) ارادهٔ گوشه نشینی نمود - عزل منصب و خدمات بمیان آمد - و پس از چندے بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مطرح انظار عاطفت شد *

و چون سال دوم دارا شکوه با پسرش سپهر شکوه بدارالخلافه رسید ستردن نقش هستی او باهتمام سیف خان بیست و نهم (۲) ذی الحجه سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نهم واقع شد - و روز دیگر سپهر شکوه را برطبق حکم بقلعهٔ گوالیار برده بحارسان آن قلعهٔ استوار سپرد - و خود بمستقر الخلافه معاودت نمود و بفرمان پادشاهی بصوبه داری آنجا از تغیر مخلص خان (که به بنگاله تعین یافته بود) قیام ورزید - چون تند مزاجی و استغنای فطری با نازش کارکردگی و پندار سپاهگری داشت اعتنا بشان عمدها ناکرده از خلاف مرضی پادشاهی نمی اندیشید بنابر تقصیرے (۳) از نوکری برطرف شده در قصبهٔ سرهند

(۲) نسخهٔ [ب] رنه (۳) در [بعضی نسخه] تقصیرات *

بخشي شاهجهاني ست - همواره در حضور پادشاهي دولت
بار مي اندوخت - و بدوام روشناسي خود را درخور نوازش
مي ساخت - در سال سيم بداروغگي توپ خانهٔ والا و منصب
هفتصدي صد سوار امتياز يافت - و هنگامي (كه مهاراجه
جسونت با كر و فر زياد تعين مالوه گرديد) بر منصب او
باضافهٔ مناسب افزوده بهمراهي آن عساكر متعين شد - و چون
راجه جسونت از جسارت و نخوت آرائي سنگ راه موكب
عالمگيري گشته آمادهٔ رزم و پيكار گرديد و آخرالامر جمعي
از سران نامور را بكشتن داده ننگ فرار بر خود پسنديد
بسيارے راه گريز سر كردند - گروهے برهنموني بخت از خيل
مخالف جدا شده بتقبيل عتبهٔ عالمگيري فايز گشتند - خان مزبور
ازين جماعه بود - مشمول انطاف خسروانه گشته بمنصب هزار
و پانصدي هفتصد سوار و خطاب سيف خان مباهي گشت
و در جنگ دارا شكوه تلاشهاي سپاهيانه نموده بمزيد اعتبار
مورد نوازش گرديد - و بخدمت داروغگي جلو و آخته بيگي
امتياز يافت - و در جنگ شجاع چون راجه جسونت سنگهه
(كه سردار فوج برانغار عالمگيري بود) از خلاف منشي
رو گردان شده عنان بوادي خديعت تافت و اسلام خان
بدخشي (كه هراول برانغار بود) بجاي او مقرر گشت

---

(۲) نسخهٔ [ب] بسيار (۳) نسخهٔ [ج] راجه از جسارت ٭

از تغیر همت خان ببخشیگری دوم و بانضمام سررشتهٔ دفتر والا شاهي نيز مامور گرديد - سال هفدهم چون شجاعت خان رعد انداز خان در مهم يوسف زئي بكار واي نعمت درآمد نامبرده با جمعيت شايسته بپشاور تعين گشت - سال هيزدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار كامياب گرديد - سال نوزدهم چون شمشير خان مير يعقوب پسر شيخ مير خوافي در جنگ افاغنه جان نثار گرديد او با فوج گران و مصالح شايان به تنبيه آنها قرار گرفت - و بوجهي مورد عتاب شده از منصب برطرف گرديد - بعد چندے بعنايات آن آب رفته بجو آورد - سال بيست و يكم چون آئي بيگم (٢) والده اش (كه صبيهٔ ميرزا شاهرخ بود) چادر ممات بر رخ كشيد نامدر خان او را بحضور آورده بعنايت خلعت از سوگ بر آمد - سال بيست و دوم بانتزاع جودهه پور از دست راتهوران (كه مصدر نافرماني بودند) پاي همت پيش گذاشت - سال بيست و سيوم مطابق سنه (١٠٩٠) هزار و نود هجري پس از امتداد بيماري طبل رحيل بآخرت سرا كوفت *

* سيف خان *

سيف الدين محمود معروف بفقير الله پسر تربيت خان

(٢) نسخهٔ [ب] الي بيگم - و نسخهٔ [ج] الن بيگم - يا آي بيگم باشد *

سوار و سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار و خطاب سربلند خان سدّهٔ ناموري زد - و سال سي و یکم بخدمت آخته بیگي از تغیر اسد خان و پستر بداروغگی توپخانه باضافهٔ یکصد سوار جبین رشادت نور آگین ساخت - پس ازان (که زمانه رنگ دیگر بکار آورد - و ابواب فتوحات برروی خلدمکان مفتوح ساخت) بعد جنگ سموگده نعمت ملازمت دریافته پس از جلوس اول بفوجداری مندسور دستوري پذیرفت سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سرمایهٔ بلند رتبگي اندوخت - سال نهم همراه سلطان محمد معظم (که بنابر شهرت آمد آمد داراي ایران سمت دارالملک کابل مرخص گردیده بود) دامن عقیدت برکمر همت زد - سال دهم همراه شاهزادهٔ مذکور (که به بندوبست صوبجات دکن مجاز شده) بدان صوب شتافت - سال دوازدهم ازانجا آمده سر ارادت بر سدهٔ سلطنت گذاشت - چون از پادشاهزادهٔ مذکور بعضے حرکات خلاف مزاج بمسامع پادشاهي رسیده و نواب بائي والدهٔ ماجدهٔ او بنابر متنبه ساختن او بموجب حکم روانه گردید سال سیزدهم سربلند خان براي رسانیدن بائي مذکوره مقرر گشت - پس از معاودت بخدمت قوش بیگي از تغیر فیض الله خان بمنزلتش افزود - سال پانزدهم بصوبه داري اکبرآباد از تغیر نامدار خان و پستر

مرصع با علاقهٔ مروارید و اسپ عراقي و فيل خاصه و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار ازانجمله یکهزار سوار دو اسپه سه اسپه رايت امتياز برافراشت - سال ششم بعد معاودت موکب پادشاهي از کشمير بلاهور حسب الطلب خود را بحضور رسانيد - و بعد چندے رخصت تعلقهٔ مزبور يافت - سال هشتم بار دوم حسب الحکم خود را جريده بپايهٔ سرير دولت رسانيده مشمول عاطفت و رخصت گشته بکابل معاودت نمود سال يازدهم ازانجا معزول گرديده بحضور رسيد - و بوجهے از منصب استعفا نموده در دارالخلافه اقامت ورزيد - سال سيزدهم مطابق سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجري داعئ حق را لبيک گفت - چون لاولد بود برادر زادهايش پسران شيخ مير خوافي بخلاع تعزيت از ماتم برآمدند *

* سربلند خان خواجه رحمت الله *

همشيره زادهٔ نجابت خان ميرزا شجاع است - بمراعات خاندانش بمنصب درخور سرفرازي يافته پايهٔ روشناسي در پيشگاه فردوس آشياني داشت - سال بيست و پنجم بخدمت مير توزکي چهرهٔ عزت برافروخت - سال بيست و ششم همراه پادشاهزاده دارا شکوه بيساق قندهار تعين گرديد - سال بيست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد و پنجاه سوار لواى اعتبار برافراشت - سال بيست و نهم باضافهٔ صد و پنجاه

* سید امیر خان خوافی *

سید میر نام - برادر کوچک شیخ میر است - چون خلد مکان بعد جنگ اول دارا شکوه از اکبرآباد جانب شاهجهان‌آباد عزیمت فرمود و در اثنای راه مراد بخش را (که آثار زیاده سري از جبین حالش لایح بود) اسیر ساخته بقلعهٔ شاهجهان‌آباد فرستاد بنابر مزید اعتماد او بتفویض قلعه‌داری آنجا و عنایت خلعت و اسپ و خطاب امیر خان و انعام هفت هزار روپیه و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار مباهي گشت و سال اول جلوس برطبق حکم مراد بخش را بقلعهٔ گوالیار رسانیده بموکب پادشاهي پیوست - و چون در جنگ نواحی اجمیر شیخ میر بکار پادشاهي درآمد او از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار طبل بلند بانگي نواخت سال سیوم با فوج شایسته بتادیب راو کرن زمیندار بیکانیر (که در عهد اعلی حضرت از تعیناتیان دکن بود - و در ایام رو داد قضایای منازعت فیمابین خلد مکان و دارا شکوه بیحکم از دکن برخاسته بوطن (۱) فرو کش کرده بود) نامزد گشت - پس از وصول بحدود بیکانیر راو مذکور را (که بقدم اعتذار پیش او آمده بود) بحضور آورد - سال چهارم بتفویض صوبه‌داری کابل از تغیر مهابت خان و عطای خلعت و شمشیر خاصه و جمدهر

نسخهٔ [۱] بوطن آمده فرو کش *

سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري مردانه جان در کار پادشاهي در باخت *

* سید عزت خان عبدالرزاق گیلاني * (۲)

ابتدا با محمد دارا شکوه توسل داشت - سال سیم جلوس فردوس آشیاني حسب التماس شاهزادهٔ مذکور بخطاب عزت خان مخاطب گردیده بتکفل امور صوبهٔ ملتان مي‌پرداخت سال سي و یکم از تغیر بهادر خان بحراست دارالسلطنهٔ لاهور چهرهٔ عزت بر افروخت - چون محمد دارا شکوه متصل اکبرآباد از عالمگیر پادشاه منهزم گردیده بلاهور شتافت و درانجا هم پای او قایم نمانده بملتان رفت او نیز همپائي گزید - و چون شاهزادهٔ مذکور استقلال از دست داده راه بهکر در پیش گرفت او از رفاقت تخلف ورزیده پس از وصول موکب عالمگیري بملازمت پیوست - و بمنصب سه هزاري پانصد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و در جنگ محمد شجاع بهمراهي رکاب پادشاهي سعادت اندوز بود - سال چهارم از تغیر سنجر خان بفوجداری بهکر لوای احتشام برافراشت - و سال دهم بصوبه‌داری تته از انتقال غضنفر خان نامور شده از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي دو هزار سوار (۳) سرمایهٔ مباهات اندوخت تتمهٔ احوالش بنظر نرسیده *

---

(۲) نسخهٔ [ع] بیست و سیوم (۳) نسخهٔ [ع] سه هزاري دو هزار سوار *

جانب بسمت کام جلادت برزد - و در پیکار قزلباشیه مصدر
تردد شده بازویش از زخم تفنگ مجروح گردید - سال بیست
و پنجم نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مرقوم بمهم مسطور دامن
همت بر کمر زد - و بمرحمت خلعت و اسپ با زین نقره
مباهي گشته سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه بیهاق
مسطور طی مسافت نمود - سال بیست و نهم بفوجداری
ایرج بهاندیر و شاهزاده‌پور مضاف مستقرالخلافه محال خالصه
(که بغابر نارسائی نجابت خان ویران شده بود - و سه کرور
و چهل لک دام جمع آنست) سرفرازي یافت - پس ازانکه
امور سلطنت بعالمگیر پادشاه متعلق گردید همراه میرزا راجه
جیسنگهه (که از سلطان سلیمان شکوه جدا شده عزیمت حضور
داشت) آمده بملازمت پیوسته باتفاق امیرالامرا شایسته خان
برای سد راه بودن بر سلیمان شکوه بسمت هردوار شتافت
و بعد از جنگ سلطان شجاع بیساق بنگاله تعین پذیرفت
و اواخر سال دوم چون فیروز میواتي بخطاب خاني ممتاز شد
او بخطاب سید اختصاص خان ناموري اندوخت - مدتها
بتهانه‌داری گوهتي مضاف صوبهٔ بنگاله (که بر سرحد ملک
آشام واقع شده) مي پرداخت - سال دهم جلوس خلد مکان (که
آشامیان دیو نهاد با جمعیت بسیار آمده آغاز شوخي نمودند)
چون مدد هم نرسید خان مزبور داد دلاوري داده مطابق

مشارالیه آخرها پریشانی بسیار کشید - نواب آصف جاه بعد
(۲)
از جنگ عالم علي خان روزے چند بداروغگی داغ و تصحیحهٔ
دکن مامور فرمودند - مرد رنگین بود - و با راقم بسیار محبت
داشت - در اورنگ‌آباد باجل طبعي درگذشت - تا او بود
(۳)
باوصف مناقشهٔ برادري قصبهٔ باولي بآنها بحال بود - الحال
آن هم رفت *

(۴)
* سید اختصاص خان یعني سید فیروز خان *

برادر زاده و خویش سید خانجهان بارهه شاهجهاني ست
در حین حیات عم خود بپایهٔ هزاري چهار صد سوار رسیده پس
از درگذشتن او سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي ششصد سوار
سر امتیاز بر افراخت - و سال بیستم با چند کس منصبدار
برای رسانیدن بیست و پنج لک روپیه نزد غلامي سعد الله خان
ببلخ شتافت - و پس از معاودت از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري هزار سوار و عطای علم رایت سر بلندي برافراشت
سال بیست و دوم بخطاب خاني افتخار اندوخته بهمراهی
سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت
بست - وقت رخصت بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره
اختصاص پذیرفت - و ازان جا با رستم خان بکمک قلیج خان

(۲) در [چند نسخه] تصحیحهٔ آ مده (۳) در [بعضی جا] باوري آمده
(۴) در [بعضی نسخه] یعني فیروز خان *

در همان ایام سیوے شرزه خان بیجاپوري با شش هزار
سوار بر سر قلعهٔ منگل پیرل آمد - سرفراز خان با آنکه
راجه از احتیاط و پیش بیکي بار تاکید بلیغ کرده بود
(که اگر فوج سنگینے از مخالف بآنطرف آواره گردد قصد
دافعه و پیکار باعدای نابکار نکرده بقلعه درآید) بمقتضای
حمیت و بحالت مصلحت و تدبیر
خود (که نه در خور مدافعهٔ اعدا بود) با آنها مقابل شد
و جنگ مردانه و نبرد دلیرانه کرده کوشش و آویزش بسیار (که
نهایت مرتبهٔ جرأت و تهور بود) بظهور رسانید - و عاقبة الامر
رتبهٔ سرفرازي یافت - پس ازین قضیه پسرانش
سپاه و فیلان خود را بقلعه کشیده محفوظ ماندند
حال بود - طریقهٔ سلامت روي بسیار داشت - بهیچکس
و ضررش عاید نمیشد - پنج پسران داشت - از دو پسر
حسین خان و محمد پردل اولاد مانده - حسین خان (که از
برادران کلانتر بود) بعد از پدر خطاب سرفراز خاني یافته
در جنگ ملکهیر بهمراهي دلیر خان با عادل شاهیه چپقلش
شایان نموده بکار آمد - پسرانش مراداللہ خان و برهان الله خان
دومین در اواخر عهد عالمگیري بفوجداري نصرت آباد سکر
امتیاز داشت - در سال چهل و نهم تغیر شده فوجداري مذکور
ضمیمهٔ صوبهداري بیجاپور بچین قلیچ خان بهادر مقرر گشت

خویش (که مالوف و مشغوف خاطرش بود) رخصت بعد
دیگر را ازان ممالکت بیرون نگذاشت - پرگنهٔ لوه گانون مضافهٔ
ناندیر در جاگیر داشت - موضعی ازان باولی (۲) نام را وطن
اختیار نموده باحداث مسجدی عالی و ابنیهٔ رفیعه مزیت تمام
بر قصبات دیگر .. .. بر سی چهل سال
... ابد ... بسر برد - هرچند مصدر کار نمایان نشد
(۱) از رتبه هم نافتاد - همواره در دکن در ایام اعلی حضرت
بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر سرگرم تقدیم
خدمات پادشاهی بود - چون پادشاهزادهٔ مذکور باراده جنگ
دارا شکوه رخصت فرمود او را بوالا پایهٔ منصب پنجهزاری
بر نواخته با وصف مبالغهٔ خان مذکور در رفاقت و همراهی
بصوبهٔ دکن نگاهداشتند - چون سال نهم عالمگیری میرزا راجه
جیسنگهه ناظم دکن بنهب و غارت ممالک بیجاپور سگالش
نمود قلعهٔ منگل بیرا (۳) (که بر گذر دریای بهیمرا و از بیجاپور
شانزده کروه جریبی واقع است) بتلاش نیتو سرلشکر سیوا
منتزع گردید - میرزا راجه اودیسنگهه بهدوریه را بحراست
قلعه و سرفراز خان را بفوجداری مضافات آن معین ساخته
پیش شتافت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] باوری (۳) در [بعض نسخه] منگل سرا - یا
منگل بیره باشد *

ی قلعه

...رسمردان نبردکار نمودار کرد تار

... خاندوران و همراهانش داد مردي و مردانگي داده

...ی از مقاهیر را بنهانخانهٔ عدم روانه گردانید - و چندے

... اجل موعود و وقت معهود شان نرسیده بود) بپامردی

...خان بسلامت بودند - سرفراز خان اموال و اسباب برتافته

معدودے بلشکر نظام شاهیه (که مقرب خان و بهلول

باتفاق رندوله خان عادلخاني بآهنگ کومک قریب قلعه

...یده بودند) پیوست - و قصبه بتصرف مردم بادشاهي

برآمد - چون دولت نظام شاهیه روی در انحطاط داشت

...بط و نسق آن خانواده برخاسته بود - در همان ایام (که مقرب

خان مخاطب برستم خان دکني سپاه سالار نظام شاهیه

...نمونی بخت بیدار اختیار بندگی درگاه والا نمود) خان

مذکور نیز ناصیهٔ التجا بعتبه سائی بارگاه خلافت برافروخته

بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سرافرازي یافت - و در

رکاب اعلی حضرت از دکن بهندوستان رفته بتعیناتی زاد و بوم

---

(۲) نسخهٔ [ج] صف آرا گشته ●

سال بیست
پذیرفته همراه شاهزاده محمد اورنگ‌زیب

بیساق قندهار مامور شده) تعین گردید - سال بیست و
با شاهزاده دارا شکوه باز بمهم مسطور شتافت - از پادشاه‌نامه
معلوم میشود که تا سال سیم زنده بود - احوال آینده
مستفاد نگردید - مگر از روی عالمگیر نامه بدریافت میرسد
که در یساق آشام با معظم خان خانخانان بود *

* سرفراز خان دکني *

(۲)

در دوده و نسب از مشاهیر روزگار بود - گویند از نسل
قریش است - اسلاف او از مدینهٔ منوره بدیار دکن آمده
بعد تصاریف لیل و نهار بنوکری نظام شاهیه فایز گردید
مشار الیه بدستیاری بخت ارجمند بخطاب سرفراز خان
پایه افزای امارت گشته فرق ناموري بر افراخت - و بعد
ملک عنبر بسرداري و سر فوجي رسیده سر لشکر ملک الله
گردید - چون نصیري خان خاندوران در سال چهارم جلوس
فردوس آشیاني تسخیر قلعهٔ قندهار (که بمتانت و دشوارکشائي

---

(۲) در [همگي نسخها] نبوده *

نامور شد - پسرش وجیه‌الدین خان بقلعه‌داري ارک آنجا سرفرازي یافت - اتفاقا ناسرداران رام راجه (که سید عبدالله خان در صوبه‌داري خویش بتیزباني بکار برده دستگیر نموده بموجب حکم والا در قلعهٔ ارک محبوس بودند) شبی هندو راو و بهرجي و چندے دیگر ناسردار از چنان محبسے (که عقل بدر رفتن بجز ساخت با محافظان باور نکند) گریختند - خان مزبور با پسر بکمي مناصب معاتب شد - و بعد ازان بیماق چنچي تعین گشت - هرچند بقدر نام و نشان ساز و سامان نداشت و همیشه زیربار سبندي بودے و دوش خود را گرانبار مساعدهٔ سرکار والا داشتي اما خالي از دماغ و پندار نبود - روزے [که پادشاهزاده محمد کام‌بخش با جملة‌الملک اسد خان بنواحي چنچي رسید و ذوالفقار خان نصرت جنگ (که از سابق محاصرهٔ آن داشت) مراسم استقبال بجا آورد] شاهزاده بدیوان نشست - و جملة‌الملک و نصرت جنگ و سرفراز خان دکني را اجازت نشستن فرمود - خان مذکور (که نظر بهمچشمي نصرت جنگ متوقع بود - و خلاف توقع بظهور آمد) رنجیده از دیوان برآمد - و باز نرفت - تاریخ فوتش بنظر نیامد *

* سبل سنگهه سیسودیه * (۲)

نبیرهٔ رانا امرسنگهه است - چندے بملازمت رام بهیمکی شاهزاده

(۲) نسخهٔ [ب] سبهل سنگهه *

از رزم شاه شجاع (که مشهور بجنگ کهجوه است) احوالش بنظر نیامده - و نامش نه در جریدهٔ احیا و نه در ذیل اموات مثبت است ٭

اما سید منور (که ملتزم پرستاری حضور بود) روز جنگ دارا شکوه در فوج جرانغار او (که جمیع سادات و اهل جلو همان جانب معین بودند) قرار داشت - در عهد خلد مکان خطاب خانی یافته متعین دکن گشت - و بهمراهی راجه جیسنگهه (که در مهم سیوا و تاخت و تالان ولایت بیجاپور مساعی جمیله بظهور رسانیده) بکرات با مخالفان آویخته لوای غلبه و استیلا برافراخت - و پس ازان بحضور رسیده در سال دهم در سلک همراهان پادشاهزاده محمد معظم (که بنظم دکن اختصاص گرفته بود) انتظام یافت - و بعد تر جبهه سای آستان خلافت گشته سال دوازدهم بفوجداری گوالیار نامور شد - و در سال بیست و یکم از تغیر مبهکرن بندیله بفوجداری راتهه (۲) صوبه و جلال پور کهندوسه شتافت - و چندے بصوبه‌داری اکبرآباد پرداخته بسبب دزدي و ڈاکهٔ شهر متهم ببد عملي شده بپای عزل آمد - زمانے بمحافظت برهانپور رخصت یافت و پس ازان بخطاب لشکر خان درجهٔ ناموري پیمود - در سال سي و هشتم بایالت بیجاپور از تغیر سید (۳) عبدالله خان بارهه

(۲) در [بعضی نسخه] راتهه صوبه (۳) نسخهٔ [ب] سید علي خان

خانجهان مرحوم بحراست قلعهٔ دارالسلطنه معین گردانید
پس از معاودت (که نهضت بجانب آگره واقع شد) حراست
مذکور بسان سابق بهر در تفویض یافت - و چون سال بیست
و دوم باز رایات پادشاهي بسمت کابل انتهاض نمود صیانت
بلدهٔ لاهور بآن نونهالان چمن سیادت مفوض گردید *

و چون بپایهٔ رشد و تمیز برآمدند بحکم والا قطره زن یساق
گشتند - سال سیم چون فوجے از حضور بباشلیقی میر جمله
بیساق بیجاپور در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
ناظم دکن تعین گردید سید شیر زمان نیز دستوري یافت
و هنوز مهم بانجام نرسیده که دارا شکوه باغوای اعلی حضرت
پرداخته بر سر طلب عساکر کومکي آورد - بسیارے از امرا
و منصبداران بے رخصت شاهزاده بنه بر بسته راه هندوستان
سر کردند - مگر معدودے از سعادت منشي و بختمندي
دست اعتصام بفتراک بندگی شاهي استوار نموده از رفتن
حضور تقاعد ورزیدند - مشار الیه ازان جمله بود - در همان
قرب ایام پادشاهزاده بانتزاع سلطنت رایت عزیمت برافراشت
پس از عبور دریای نربده بافزایش منصب و خطاب
مظفر خان (که نخست پدرش بدین نام مخاطب بود)
مفتخر و مباهي گردید - و در معارک وغا و مهالک هیجا
در هراولي سرآمد ثابت قدمان جان سپار بود - اما پس

پسر کلانش میر فیض الله نام داشت (۲) - سال اول جلوس عالمگیري
بخطاب فیض الله خان سربلند گردیده بداروغگی جواهرخانه
مي پرداخت - بعد تر بتعلقهٔ میر توزکي سر برافراخت - سال
دوازدهم [که دلدار ولد الف خان محمد طاهر نبیرهٔ دولت
خان بنابر نقاض خاطر با ملتفت خان در وقتي (که پادشاه
در خاص و عام نشسته بود) در افتادگي نمود] او بچالاکي
چوبي بر سرش زد - پس ازان بوجهی معاتب گشته از منصب
افتاد - سال بیستم ببحالي منصب تعینات بنگاله شد - بعد
چندے دران صوبه نوکرے بزخم جمدهر اورا کشت *

* سید مظفر خان بارهه و سید لشکر خان بارهه *

پسران سید خانجهان شاهجهاني اند - در اوان فوت پدر هردو
سید شیر زمان و سید منور صغر سن داشته اند - برادر کلان
سید منصور توهمي بخود راه داده از درگاه پادشاهي رو گردان شد
اعلی حضرت نظر بر عنایت خاصي (که بران خان متوفي داشت)
هر یکي ازان دو خورد سال را منظور چشم تربیت داشته بمنصب
هزاري ذات در صد و پنجاه سوار بر نواختند - و متصدي
مهمات هر کدام از حضور تعین گردید - و چون سال بیستم
موکب پادشاهي از دارالسلطنت لاهور بصوب دار الملک کابل
رکضت (۳) نمود آن هر دو جوان حدیث‌السن را با سید علي خویش

(۲) نسخهٔ [ب] نضل‌الله (۳) نسخهٔ [ب] نهضت *

چهار صوبهٔ دکن فرق افتخار بر افراخت) او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار سربلندي يافته همراه برادر تعينات دکن گرديد - و در همان سال بتفويض قلعه‌داري دولتاباد از تغير پرتهيراج نخل آرزويش بار آورد - و سال بيست و يکم بافزوني دو صد سوار و پس از فوت برادر باضافهٔ پانصدي سه صد سوار و استقلال صيانت قلعه‌داري مذکور بر فراز اعتبار برآمد سال بيست و دوم ازانجا معزول شده باستلام عتبهٔ خلافت پرداخت - سال بيست و سيوم بخدمت بخشيگري دوم و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري (۲) سه هزار سوار چمن آرزويش گل‌گل شگفت - سال بيست و چهارم باضافهٔ پانصد سوار و حراست قلعهٔ مستقر الخلافه از تغير باقي خان برنواخته آمد - سال بيست و نهم ازانجا تغير گرديده سال سيم بتقرر قلعه‌داري دارالخلافه عرصهٔ اعتبار پيمود - و پس ازان (که مسند سلطنت بحکمراني خلد مکان تعلق گرفت) سال اول هنگامي (که بعزيمت تعاقب دارا شکوه موکب پادشاهي نزديکي دارالخلافه رسيد) او بنظم مهمات آنجا نامزد شد - سال دوم مطابق سنه (۱۰٦۹) هزار و شصت و نه هجري باجل طبعي ايام زندگيش بآخر رسيد (۳) فضل الله خان پسرش با برادر زاد ها صفي خان و عبدالرحيم خان و عبدالرحمن پسران اسلام خان بخلعت تعزيت آبرو يافتند

(۲) نسخهٔ [ا] سه هزاري هزار سوار (۳) نسخهٔ [ب] مير فضل الله ٭

سال سي و یکم بصیانت حصار کابل از تغیر فتح الله ولد
سعید خان نامزد گردید - پس ازان (که امور سلطنت بقبضهٔ
اقتدار* خلد مکان در آمد) سال دوم جلوس مطابق سنهٔ
(۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري شیرالله پسرش بزخم
جمدهر او را کشت - مهابت خان ناظم آنجا بر طبق حکم
حضور او را محبوس گردانید *

* سعادت خان میر زین الدین علي *

برادر اسلام خان مشهدي ست - در عهد اعلی حضرت ابتدا
بمنصب در خور سرفرازي یافته سال ششم بداروغگی داغ
و تصحیحهٔ منصبداران امتیاز پذیرفت - پس ازان (که صوبهٔ بنگاله
باسلام خان مفوض شد) مومی الیه همراه برادر بآنصوبه شتافت
و خان مذکور فوجی بسرکردگی میر مذکور بجانب کوچ هاجو
و آلکای مورنگ از توابع صوبهٔ مزبور فرستاد - و بکرات پای قتال
و جدال با سرتابان آن سرزمین بمیان آمد - و بند و بست
قرار واقع صورت گرفت - سال یازدهم از سابق و حال . بمنصب
هزاري دویست سوار و خطاب سعادت خان چهرهٔ عزت برافروخت
سال سیزدهم (که اسلام خان جهت وزارت طلب حضور گردید)
نیابت صوبه داری بنگاله بوی متعلق شد - سال چهاردهم
باضافهٔ دو صد سوار و سال شانزدهم بافزونی پانصدی ذات
ارجمندي اندوخت . و سال نوزدهم (که اسلام خان بصوبه‌داری

چپقلشهاي مردانه نمود - و تا سپيدهٔ صبح هنگامهٔ زد و خورد
گرم كرده آنها را از پيش رو بر داشت - و در جلدوي اين ترده
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار
درجهٔ اعتلا پيمود - سال بيست و يكم بحراست غزنين و ضبط
هر دو بنگش از انتقال ذوالقدر خان بر نواخته آمد - سال
بيست و دوم همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر (كه
بر طبق حكم عزيمت قندهار داشتند) تعين يافت - و باشارهٔ
پادشاهزادهٔ مذكور چند كس را در قلعهٔ مرو مضاف صوبهٔ قندهار
داشته خود با جمعے بنابر حفاظت راه در قراباغ ماند - و چون
ظاهر شد (كه او از عهدهٔ كار ماموره بر نمي‌تواند آمد) سال
بيست و سيوم دو فوج ديگر مرة بعد اولى بكومك او راهي گشتند
و در همان سال از حراست غزنين معزول شده سال بيست
و پنجم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار
بين الاقران تفوق جست - و بركاب شاهزادهٔ مذكور نوبت دوم
بيساق قندهار كمر عزيمت بسته وقت رخصت بعنايت خلعت
و اسپ با زين مطلا نوازش پذيرفت - سال بيست و ششم
چون صوبه داري كابل بسليمان شكوه مفوض شد اورا در تعينات
شاهزاده بر نوشتند - بعتر همراه پادشاهزاده دارا شكوه بمهم
قندهار گام جلادت برداشت - سال بيست و نهم بفوجداري
هر دو بنگش از تغير مبارك خان نيازي رخش طرب بر جهاند

گشته پستر بقلعه داری چناده از تغیر خواص خان کام دل
بر گرفت - انجام احوالش معلوم نگردیده •

• سعادت خان •

پور ظفر خان بن زین خان کوکه - که احوال هردو جدا جدا
درین نسخه زینت تحریر پذیرفته - نامبرده تا آخر عهد
جنت مکانی بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار سرفرازي
داشته در سلک تعیناتیان صوبهٔ کابل منتظم بود - سال پنجم
جلوس فردوس آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي
هزار سوار رایت کامراني بر افراشت - سال نهم باضافهٔ دو صد
سوار و سال دهم بافزونی سه صد سوار دیگر تابینانش با ذات
مساوي گردید - سال دوازدهم از اصل و اضافه بپایهٔ دو هزاري
هزار و پانصد سوار مرتقي گشت - سال نوزدهم همراه پادشاهزاده
مراد بخش بصوب بلخ و بدخشان نامزد شد - و بعد تسخیر بلخ
بقلعه‌داری ترمذ سر برافراخته سال بیستم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و عنایت نقاره
بلند آوازه گردید - پستر حسب تجویز جملة‌الملک سعدالله خان
بفزونی پانصدي کامیابي اندوخت - و در حراست ترمذ شبي
(که سبحان قلي خان حاکم بخارا گروه اوزبک و المانان را
فراهم نموده شبخون بر قلعهٔ مذکور آورد) او مهتابها افروخته
با منصبداران متعینه و تابینان خود از ارک بیرون برآمده

(که بدیده دي و عاقبت بیني از مرافقت او رقم بهبود بر لوحهٔ حالش نمیدید - و بوی خیر از اوضاعش نمي‌شنید) مفارقت گزیده احرام سدهٔ عالمگیري بعزم رهگرای مقصد شد - هنگامی (که موکب عالمگیري در تعاقب دارا شکوه هنوز از آب بیاه نگذشته بود) سعادت اندوز تقبیل عتبهٔ سلطنت گشته ظلمت‌زدای چهرهٔ طالع گردید - و در همان دو سه روز از یاوری بخت ایک فرجام بصوبداری برار از تغیر حسام‌الدین خان و خطاب اختصاص خاني سرمایهٔ افتخار اندوخت - و بعد ازین احوالش برجامع اوراق ظاهر نشد - که بکجا انجامید *

* سید شجاعت خان بهادر بهکري *

پسر سید لطف علي[(۲)] بهکري ست - که سال هشتم جلوس فردوس آشیاني بفوجداري میان دو آب چهرهٔ امتیاز برافروخته سال شانزدهم بحراست قلعهٔ کانگره تعین گردیده سال بیست و هفتم بنابر کبر سن او را از نوکري معاف داشته چهار لک دام از پرگنهٔ فریدآباد مرحمت شد - پس ازان نامبرده از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار سرمایهٔ افتخار اندوخت و چون سلطنت بوجود خلد مکان زیب و زینت گرفت او احراز ملازمت نموده در جنگ محمد شجاع و مصاف دوم دارا شکوه در رکاب پادشاهي بود - سال دوم بخطاب شجاعت خان نامور

---

(۲) نسخهٔ [ب] لطیف علي بهکري - و نسخهٔ [ج] لطیف بهکري *

و اختلال بر شیشهٔ خانهٔ جمعیت و اقتدار دارا شکوه افتاد یعني
بعد صف آرائي و قتال با عساکر عالمگیري شکستے (که هرگز صورت
جبر آن در آئینهٔ خیالش نبست) رو داد] سلیمان شکوه
(که پس از آواره ساختن شجاع مراجعت نموده بقصد کمک
پدر شتابان میرفت) ازین آگهي حیران کار خود گشته باله‌آباد
برگشت - و با سران و معتبران پدر مجلس کنکاش برآراست
هر فرقهٔ ازان مصلحتے مي‌اندیشید - اما از وحشت‌زدگي صوابدید
کسے وجههٔ همت نمي‌گشت - تا آنکه سادات بارهه (که عمدهٔ
لشکر و متوطن میان دو آب بودند) اصرار ورزیدند - که
بسمت چاندپور مدینه رفته ازانجا هرے بنواحي پرنیه
و سهارنپور باید کشید - و ازانجا متوجه پنجاب گشته در لاهور
بپدر پیوست - بعد از گفتگو همین رای پسندیده راهي گشت
تا آنکه از لکهنؤ گذشته جمعے بر سر کروړي پرگنهٔ مدینه (که باقطاع
بیگم صاحب تعلق داشت) فرستاد - که آنچه زر بتحصیل
رسانیده باشد ازو برستانند - او در خانهٔ خود متحصن شده
بمدافعت و ممانعت مهیا گشت - لشکریان باشارهٔ سلیمان شکوه
یورش نموده بر سر اهل و عیالش ریختند - و او را با پسرش
دستگیر و متعلقانش را اسیر ساختند - و دست تعدي و تطاول
بمال و ناموس او و دیگر سکنهٔ آن پرگنه دراز کرده باسر
و نهب پرداختند - در خلال این حال سید صلابت خان

بیست و پنجم بعطای علم و سال بیست و هفتم باضافهٔ مکرر بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و عنایت نقاره کامیاب گردید - در سال سیم انوپ سنگهه زمیندار باندهو (۲) را (که سرحد آن پیوسته بصوبهٔ الهآباد است) مستمال ساخته همراه خود بتقبیل ساحت جهانباني مفتخر گردانید - او برهنمونی خان مزبور اختیار بندگی درگاه والا نمود - چون در آخر سال سي و یکم سلیمان شکوه نخستین خلف دارا شکوه با فوج جرار بر سر شاهزاده شجاع (که باستماع عارضهٔ اعلی حضرت از بنگاله با لشکر گران بقصد اکبرآباد روانه شده - و هر چند وکیلش از اعادهٔ صحت مزاج پادشاهي مي‌نوشت او محمول بر سازش مهین برادر نموده نگاشتهٔ اورا وزنے نمي‌نهاد) تعین گردید سوای سران و سرداران پادشاهي (که کمکي قرار یافته بودند) دارا شکوه نیز سایر مردم کار آمدنی خود را (که سالهای دراز بتربیت آنها پرداخته صاحب ثروت و حشم ساخته بود) بے آنکه در صلاح حال و مآل خویش نظرے صحیح گمارد از خود جدا ساخته همراهش داد - حتا سید صلابت خان را با جمعے از سادات بارهه (که عمدهای او بودند و اعتماد تمام بر شجاعت و بهادری اینها داشت) نیز تعین نمود - و پس ازان [که از نیرنگی سپهر بوقلمون سنگ تفرقه

(۲) نسخهٔ [ب ج] ماندهو - و در [بعضی نسخه] مادهو ه

برافروخت - و پس از جنگ سموگده چون موکب عالمگیری
در فنای مستقر الخلافه رسید او حسب الحکم با فاضل خان (۲)
میر سامان در بار پیش خلد مکان آمد و رخصت نمود - و منشور
پادشاهی و یک تبضه شمشیر موسوم بعالمگیر (که عنایت
شده بود) رسانیده بگذارش مقدمات زبانی پرداخت - و در اوائل
سلطنت پادشاه مزبور چون صدارت از تغیر او بمیرک شیخ هروی
مقرر شد او سالے چند بانزوا گذرانیده آنجهانی گشت *

* سید صلابت خان بارهه *

ملقب باختصاص خان - سید سلطان نام - پدرش سید
بایزید بن سید هاشم بن سید محمود خان کوندلی وال مشهور
است - نوکر عمده شاهزاده دارا شکوه بود - و از سایر امثال
و اقران اعتماد و اعتبار بیشتر داشت - سال بیست و چهارم
به نیابت شاهزاده بصیانت صوبهٔ پنجاب مقرر گشته از اصل
و اضافه بمنصب در هزاری چهار صد سوار و خطاب صلابت خان
و بمرحمت فیل سرفرازی یافت - و در همین سال بتجویز
شاهزاده به نیابت صوبهٔ اله آباد فرق عزت برافراخته از پیشگاه
خلافت خلعت رخصت پوشید - و مدتے در بند و بست
آن صوبه کوشیده اکثر فساد پیشگان را برانداخت - و بیشتر
رمهدگان صحرای خود سری را بپالهنگ انقیاد بر بست - سال

(۲) نسخهٔ [ع] افضل خان *

رسیده دولت باریابي یافت - و بستر بعطای اسپ مباهي گشته رخصت انصراف پذیرفت - پس ازان (که مسند حکمراني به خلد مکان تعلق گرفت - و کارزارها با برادران دست داد) او بهمراهی شجاع در جنگ اول و در محارباتی (که میان حدود بنگاله روداد) سرگرم سربازي و جان سپاري بود - تا آنکه شجاع عازم ملک رخنگ گشت - و دران حالت (که جز ده نفر سادات بارهه و دوازده نفر مغول کسے نمانده بود) داد رفاقت داده همپائي گزید - و دران ملک شتافته مفقود الاثر گردید *

* سید هدایت الله صدر *

پسر سید احمد قادري ست - که در عهد جنت مکاني بصدارت کل مي‌پرداخت - سال بیستم جلوس فردوس‌آشیاني چون صدرالصدور سید جلال فوت نمود ازانجا [که سلوک شایسته سید هدایت الله (که دران ایام دیوانی قندهار داشت) مکرر بعرض پادشاهي رسیده بود] از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات صد سوار برنواخته او را ببارگاه سلطاني طلب فرمود - سال بیست و یکم دولت بار اندوخته بعنایت خلعت صدارت و اضافه پانصدي صد سوار سر امتیاز برافراشت - سال بیست و سیوم بافزوني پانصدي کام دل برگرفت - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو صد سوار چهرهٔ مباهات

سال اول ببحالی منصب مذکور امتیاز پذیرفته همراه خانخانان بسمت کابل جهت مدافعهٔ نذر محمد خان حاکم بلخ (که در نواح صوبهٔ مزبور علم فساد برافراشته بود) تعین گردید - سال سیوم بعطای خلعت و شمشیر و اضافهٔ پانصدي دویست سوار بلند رتبه گشته همراه یمین الدوله بصوب بالاگهات برار نامزد شد - سال ششم در رکاب پادشاهزاده محمد شجاع بمهم پرینده شتافت - شاهزاده او را با پانصد سوار بطور تهانه جهت محافظت راه در جالنه پور گذاشت - سال هشتم در هنگام معاودت از لاهور بمستقر الخلافه باتفاق اسلام خان جهت تنبیه مفسدان میان دوآب کمر عقیدت برداشت - پستر با شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بپیشکرمی افواج متعینه بمالش ججهار سنگهه بندیله تعین شده بود) همراهي گزید - سال نهم در ایامی (که ملک دکن نوبت دوم مقر لشکر پادشاهي شد) او در افواج متعینه برای گوشمال ساهو بهونسله و تخریب ملک عادلخانیه بتعیناتی خان زمان بهادر اختصاص گرفت - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار سوار چهارا عزت برافروخت - سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان عازم گردید - پس ازان بهمراهی پادشاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتافت - سال بیست و نهم همراه شاهزاده سلطان زین الدین به پیشگاه سلطنت

و هشتم باضافهٔ پانصدي ذات و عنايت جواهر بقيمت ده هزار (٢)
روپيه درجهٔ اعتلا پيمود - سال بيست و نهم براى شادي صبيهٔ او
(كه بمهاراجه جسونت سنگهه مقرر شده بود) رخصت متهرا
يافت - سال سي و يكم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري
هزار سوار ترقي يافته نزد شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر
بصوب دكن رفت - و در جنگ عادلخانيه چون كار بر راجه
رايسنگهه سيسوديه تنگ شد او پياده شده بزد و خورد پرداخت
و در جنگ سموگدهه بهراولي دارا شكوه جا داشت - پس ازان
بموكب عالمگيري پيوسته در جنگ شجاع و محاربهٔ دوم دارا شكوه
همراه پادشاه بود - پستر تعينات دكن شده سال دهم همراه
راجه رام سنگهه كچهواهه بمهم آشاميان لواى عزيمت
افراخت - سال دوازدهم باتفاق صف شكن خان (كه بفوجداري
متهرا مقرر شده) تعينات گرديد - و بوقت موعود جام
ممات چشيد *

* سيد عالم بارهه *

برادر سيد هزبر خان است - كه احوالش درين نامه نگارش
پذيرفته - نامبرده در عهد جنت‌مكاني ابتدا بمنصب درخور (٣)
سرفرازي يافته تا آخر عهد پادشاه مذكور بپايهٔ هزار و پانصدي
ششصد سوار مرتقي گشته پس از جلوس فردوس آشياني

(٢) نسخهٔ [ج] پانصد سوار (٣) نسخهٔ [ج] يافته *

پذیرفته نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مذکور بسمت قلعهٔ مزبور دستوری یافت - سال بیست و ششم نوبت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بمهم مرقوم نامزد شد - سال بیست و نهم چون طوی مهاراجه جسونت سنگهه با برادر زادهٔ او قرار یافته بود بمتهرا رخصت پذیرفت - سال سیم همراه معظم خان نزد شاهزاده اورنگ زیب بهادر بصوب دکن گام سعی فراخ زد - و در جنگ عادلخانیه تردد نمایان بظهور آورد - پس ازان بحضور رفته همراه مهاراجه جسونت سنگهه بمالوه رسید - و روز جنگ شاهزادهٔ مرقوم با راجپوتیه مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و هشت و هشت هجری بکار آمد - بصرش فتح سنگهه نام در ذیل منصبداران بود - درعهد نوکری رانا گذاشته سال بیست و یکم ببارگاه سلطنت آمد - و بمنصب هشتصدي چهارصد سوار لوای بختمندي افراشت - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار اعتبار اندوخته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار گام قدریت بر نهاد سال بیست و سیوم باضافهٔ پانصدي و سال بیست و پنجم باضافهٔ دو صد سوار کام دل برگرفته نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مذکور بمهم مسطور قدم جلادت برکشاد - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هشتصد سوار و سال بیست و هفتم باضافهٔ دو[illegible] سوار چهرا عزت را آرایش داد - سال بیست

ازان بهمراهی شاهزادهٔ مسطور در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه
و روز صف ارائی دارا شکوه مورد گردد گشته باضافهٔ منصب
و خطاب خانی ترقی نمود - و چون شاهزادهٔ کوتاه اندیش
بدست عالمگیر پادشاه دستگیر گردید خان مشار الیه بمنصب
سه هزاری هزار و پانصد سوار سرمایهٔ افتخار اندوخت
و بهمراهی خلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه برسم منقلا
تعین شده بود) رخصت یافت - سرانجام حال او بکجا انجامید
و چه وقت پیمانهٔ حیاتش لبریز شد ظاهر نگشت *

* سجان سنگهه *

(۲)

و بیرصدیو هردو پسران سورجمل سیودیه دومین پور رانا
امرسنگهه - اوایل از قدیمان این دولت است - تا سال دهم جلوس
فردوس آشیانی بپایهٔ هشتصدی سه صد سوار رسیده سال
هفدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش یافت - سال
هیزدهم باضافهٔ صد سوار کامرانی اندوخت - سال نوزدهم
همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان مامور
گردید - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدی هفتصد سوار شادکام گشته در رکاب شاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - سال بیست و پنجم
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هشتصد سوار اختصاص

---

(۲) در[اکثر نسخه] سیسودیه *

و جوی بسیار بآن بے شعور (که با در رفیق با معنفی بسیار حوالی سرهند رسید - و اسپان را بصحرا باز گذاشته زینها را در چاه انداخت - - و خود بزی فقر در باغ حافظ رخنه بگوشهٔ در خزید) نشان بردند - یادگار بیگ او را گرفته مقید و مسلسل بدرگاه پادشاهي آورد - بتادیب خانهٔ زندان برنشاندند سال بیستم بدرخواست شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر جنگ (که بسیاق باغ مبرمت) اگرچه از حبس نجات یافت اما بشاهزاده سپردند - که در سلک ملازمان خود منسلک ساخته ببلخ برد - بعد ازان باعز او بصفع مقرون گشته ببحالي منصب اختصاص گرفت - چون طینت او بآب و خاک عصیان سرشته بودند بکرات مصدر تقصیرات (که هر یکے مستوجب نکال و عقوبت بود) مي گشت - و از پیشگاه خلافت نظر بر خدمات پدرش اغماض و اعراض مبذول میشد *

دران وقت (که شاهزاده مراد بخش بنظم صوبهٔ گجرات دستوري یافت) او را همراه کردند - که ازانجا بمکهٔ معظمه رفته استعفای گناهان خود نماید - شاید که از میامن آن از کردار ناپسندیده و اطوار نکوهیده برآید - در سال سیم ازان سفر معاودت نموده چون آثار ضراعت و ندامت از ناصیهٔ حالش پیدا بود بر طبق التماس شاهزادهٔ مذکور بمنصب هزاري چهار صد سوار بر نواخته داخل تعیناتیان گجرات گردید - و بعد

ازان گروه بغلبهٔ ظن (که لامحاله بجانب وطن رفته باشد)
بر اثرش سرهند روبه روانه فرمود - که بسرعت هرچه تمامتر
شتافته هرجا آن خرد تباه را بیابد مقید ساخته بحضور بیارد
و پس ازان ظاهر شد که بسوی الهی جنگل گریخته بدست
کروری آنجا گرفتار آمد - شفیع الله برلاس میر توزک
با جمعی از یساولان بآوردن او تعین شد - چون کروری مذکور
از نسبت بنوت خانجهان (که رکن رکین سلطنت بود) بران
بے هنجار آشفته کار در نگهبانی چنانچه باید تنگ نگرفته بود
پیش از رسیدن شفیع‌الله فرار نمود - مشار الیه بآنجا رفته
کروری مذکور را بجهت غفلتے (که ازو بر روی کار آمد) بغضب
پادشاهي (که نمونهٔ قهر الٰهي ست) تهدید نمود - او بهم
خود کروری پرگنهٔ تهاره (۲) بسرعت سریعه نوشت - که اگر آن
بے سر و پا بدان جانب سرے کشیده باشد مراسم جد و جهد
بکار برده بدست آورد - والا عرض و جان او در مقام تلف است
او بعد از تک و دو بسیار بوسیلهٔ پی شناسان دریافت - که
آن بیراهه رو از نواحی تهاره بجانب سرهند شتافته - خود هم
باستعجال از پی روان شد - و با یادگار بیگ (که تا سرهند سراغ
نیافته احتیاطا برای تفحص آن نکوهیده سگال متوقف بود)
برخورده باتفاق ابواب جستجو بر کشادند - و پس از پرس

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهاره ٭

مي‌كوشيد - و در اخذ وجوه سركار پادشاهي روا دار نبود كه بر عمال و رعايا حيف و ميل رود - هندوستان در وقت وزارت او رونق گرفت - با آنكه مثل داراشكوه حريفش بود اما شكايت او پيش نرفت - از ابتداى ملازمت همواره در ترقي گذرانيد - و القاب او علامى فهامي جملة الملك مقرر گشت و بمنتهاى مراتب فايز شده برحمت حق پيوست - و نام نيكو يادگار گذاشت - از اولادش هركه نام آور شده احوالش جداگانه نوكريز كالك اخبار سنج گشته *

* نكته * ديانت امريست محمود - و پاس نمك شيوه ايست مستحسن - اما در معاملات آقا (كه با غربا افتد) پاس اينها داشتن اهم دولتخواهي ست - چه اگر دريذصورت بكل نقصانے رسد (۲) نسبت بار جزئي خواهد بود (۳) - و بجز نظر بحال او كاي نقصان جز مثمر نقصان كل است - فتامل *

* سيد منصور خان بارهه *

پسر كلان سيد خانجهان شاهجهاني ست - جوان صاحب منصب و جاگير بود - چون پدرش در سال نوزدهم در سفر واپسين رخت زندگي بربست مقارن فوت او بے ظهور باعثے بتخيلات باطله و توهمات لاطايله سر بصحرا زده آوارهٔ دشت فرار گرديد - اعلى حضرت يادگار بيگ داروغهٔ گرز برداران را با جمعي

(۲) نسخهٔ [ج] رود (۳) در [بعضي نسخه] و جز نظر بحال او كل و نقصان *

شایسته بتخریب قلعهٔ چتور روانه فرمود - او درانجا رسیده
بتخریب زراعات تعلقهٔ رانا و برابر ساختن برج و دیوار قدیم
و جدید چتور پرداخته بحضور مراجعت نمود - سال سیم
بنابر عارضهٔ (که از تناول دوای توانج برو طاري شده بود
و تا اشتداد نداشت بضابطهٔ معهود بدربار مي‌آمد - و بکارهای
متعلقه مي پرداخت) آخر بسبب غلبهٔ ناتواني خانه نشین
گردید - پادشاه بعیادت او رفته بر مراسم قدرداني افزود - و او
بیست و دوم جمادی الثاني سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت
و شش هجري بگلشن بقا خرامید - پادشاه باستماع این واقعه
چشم را اشکبار کرد - و لطف الله پسر کلانش در سن یازده سالگي
بخلعت و منصب هفت صدي دو صد سوار امتیاز پذیرفت
و باقي پسران و وابستهای او بیومیه و یار محمد همشیره زادهٔ او
بمنصب سه صدي شصت سوار و جمعی کثیر از نوکرانش
بمناصب مناسب سرفرازي یافتند - ازانجمله عبدالنبي نوکر
صاحب مدار جاگیر او بمنصب هزاري چهار صد سوار سر افتخار
بر افراخت - که در عهد خلدمکان فوجدار متهرا شده نقش
عملداري از قرار واقع کرد - و در یکی از جنگها بزخم تفنگ
درگذشت - مسجد متهرا بنا نهادهٔ اوست *

سعد الله خان با حلیهٔ علم بحسن خلق و تواضع اتصاف
داشت - و در انفصال معاملات متعلقه براستي و دیانت

همین سال با فوج کثیر و سامان بسیار نوبت دوم همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بتسخیر قندهار تعین یافت - پادشاهزاده از ملتان براه راست (که عبارت از کنار دریای سندهه و جهجه و چتالي (۲) و فوشنج (۳) و قندهار باشد و بحساب جریب یک صد و شصت کروه مي شود) متوجه گردید - و او از راه کابل و غزنین (که ازین راه از لاهور تا قندهار دو صد و هفتاد و پنج کروه مي شود) روانه شد - و پس از وصول دران سرحد در گرد گرفتن قلعه و دوانیدن نقبها انواع سعي و تردد بظهور آورد - چون تسخیر آن مکان صورت نبست سال بیست و ششم حسب الحکم بحضور برگردیده دولت بار اندوخت *

سال بیست و هشتم چون بمسامع خسروي رسید [که رانا راجسنگهه پسر رانا جگت سنگهه (با آنکه قرار داد از وقت حامل کردن رانا کرن جدش ملازمت جنت‌مکاني را باستصواب اعلی حضرت این بود که هیچ یک از اولادش نیز بترمیم قلعهٔ چتور نپردازد) به تیاری بعضی دروازها و بکان برج پرداخته] بخاطر خود بعزیمت زیارت درگاه خواجه معین الدین چشتي (رحمة الله علیه) نموده متوجه اجمیر شده او را با فوج

(۲) نسخهٔ [ب] جهتالي - و در [بعضی جا] چنهالي یا جگهالي باشد

(۳) نسخهٔ [ع] فوشنج *

معاودت ازانجا نوشتجات خواص خان قلعه دار قندهار و پردل خان قلعه دار بست متضمن اخبار عزیمت شاه عباس پسر شاه صفي بجانب قندهار رسید) او (که بنابر سرانجام کارهای دیواني در دار الخلافه مانده بود) حسب الطلب بحضور آمد - و دو هزار سوار دیگر از تابینان او دو اسپه سه اسپه قرار یافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بجانب قندهار دستوري یافت - و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعین مورچالها و دواندن نقبها و تیزی کوچهٔ سلامت دمے نیاسود و دقیقهٔ فرونگذاشت *

ازانجا (که فتح قلعهٔ مزبور مقدر نبود - و ایام سرما قریب رسید) حسب الحکم پادشاه همراه شاهزادهٔ مذکور معاودت نمود - سال بیست و سیوم دو هزار سوار دیگر از تابینانش دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار ازانجمله پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه بلند مرتبه گردید - و بهتر بانعام یک کرور دام (که مجموعهٔ تنخواه دوازده کرور دام باشد) اختصاص پذیرفت سال بیست و پنجم هنگامے (که پادشاه از لاهور عزیمت کشمیر نمود) او را در وزیر آباد بنابر دریافت احوال صوبهٔ پنجاب (که ابتدا بسبب کمی باران و اواخر بافراط آن مزروعات ضایع شده بود) گذاشت - او بعد چندے آمده ملحق شد - و در

و کثرت کارها جدائی او صورتی نداشت) بدانصوب روانه ساخت
که بشاهزاده پیغام نماید - اگر معلوم شود که از استعفای
آن صوبه نادم نگردیده ملاقات نکند - و دیگران را نیز منع نماید
او از راه خنجان (۲) با آنکه دشوار گذار است بنابر قرب مسافت
در پانزده روز ببلخ رسید *

و چون شاهزاده را مصر استعفا دانست خود بانجاح امور
از کلي و جزوي موافق ارشاد پادشاه پرداخته در عرصهٔ چهار روز
بعد طی بحث و باذن بسیار از بلخ بکابل رسید - ازانجا
(که کارهای آنجا موافق مزاج سلطاني سرانجام داده بفد و بحث
صوبه از قرار واقع نموده بود) از اصل و اضافه بمنصب ششهزاري
پنجهزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و پستر بافزونی هزار
سوار ذات و تابینانش مصداري گردید - و باندک فاصله در جشن
وزن قمري از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار
و عطای اسپ عربي با زین طلا باعلی مراتب نوکري تصاعد
نمود - سال بیست و یکم در جشن جلوس (که در اماکن
زرنیار دارالخلافهٔ شاهجهان آباد بعمل آمد) او بعنایت خلعت
با نادري و تقرر یکهزار سوار از تابینان او دو اسپه سه اسپه
چهرا عزت بر افروخت - سال بیست و دوم (که پادشاه
متوجه شکار بصوب سفیدون سه کروهی جهجر گردید - و هنگام

(۲) نسخهٔ [ع] جنبهال *

و تاثیر گفتار خوشامد گویان (که آخر بعد فتح بلخ صریح گل‌کرد) لهذا در همین سال هنگامی (که خود اعلی حضرت از لاهور متوجه کابل گشته بباغ صفا رسیده بود) او را بگذارش بعضی مقدمات به پادشاهزاده و دادن وجه مذکور بکسانیکه نرسیده باشد و روانه ساختن افواج بجانب منزل مقصود پیش از وصول رایات پادشاهي به بلدهٔ کابل دستوري داد - او در دو روز بکابل رسیده فراوان تردد بکار برده در فرصت پنجروز (که از رسیدنش بدان بلده تا وصول موکب خسرواني فاصله بود) همه کارها را براه کرد - و شاهزاده را با افواج روانه بسمت معلوم نموده در فضای بلده بملازمت پیوست *

باید دانست که در عهد شاهجهان پادشاه قرار یافته بود هرکه در صوبهٔ تعیناتی خود جاگیر داشته باشد تابینان خود بقدر سیوم حصه بداغ رساند - مثلا سه هزاري ذات سه هزار سوار هزار سوار داغ کند - و اگر بصوبهٔ دیگر از هندوستان بکارے تعین شود موافق چهارم حصه - و در حین یساق بلخ و بدخشان بنابر بعد مسافت مقرر شده - که پنجم حصه داغ نمایند - سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب ششهزاري چهار هزار سوار فرق عزت بآسمان رسانید - و از انجا (که بعد فتح بلخ پادشاهزادهٔ مزبور دل نهاد آن نواحي نشده به پدر برنگاشت که دیگرے بدان حدود تعین شود) اعلی حضرت او را (که با وجود رازداني

معرفت خود در تحت رسالهٔ شاهزادهٔ دارا شکوه (که بر پشت فرامین بخط خود مي نويسند) از تغير اسلام خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري هزار سوار و عطای قلمدان مرصع ناصيهٔ بخت را نور آگين ساخت - و بفاصلهٔ قليل بدرجهٔ والای وزارت کل ترفع يافته بعطای خلعت و جمدهر مرصع با پهولکتاره و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري هزار و پانصد سوار پايهٔ ترقي را از حد گذرانيد - سال نوزدهم باضافهٔ پانصد سوار و مرحمت نقاره طبل کامراني برنواخت - و پس ازان باضافهٔ هزاري و عنايت فيل با يراق نقره و مادهٔ فيل در اقران تفوق جست *

و چون پادشاهزادهٔ مراد بخش (که بتسخير بلخ و بدخشان تعين شده بود) بکابل رسيده بانتظار برطرف شدن برف از راه طول (که معبر فوج مقرر گرديده بود) و هم بسبب آنکه نظر بامتداد يساق و بعد آن سرزمين حکم پادشاه صادر شده بود [که سه ماهه بمنصبداران نقدي و احديان و تيراندازان و برق اندازان سوار و تفنگچيان پياده و ديگر شاگرد پيشه و بجاگيرداران (که داغ آنها موافق حاصل تيول مقرر است) چهارم حصهٔ وصول جاگير آنها (که آن هم سه ماهه ميشود) برسم مساعده از خزانه بدهد تا تصديع خرج نکشند - و بعضي وجه مذکور در لاهور نيافته بودند] توقف داشت و علاوهٔ آن طفل مزاجي پادشاهزاده

باید دانست که دولتخانهٔ خاص عبارت از مکانے ست که مابین مشکوی پادشاهي و دیوان خاص و عام تعمیر یابد (۲) و از بار عام برخاسته دران مکان برای انفصال برخے مقدمات (که جز مقربان بران اطلاع نیابند) جلوس میشود - و این منزل چون باحمام متصل واقع شود از عهد عرش آشیاني بغسلخانه (۳) شهرت یافته - اعلی حضرت بدولتخانهٔ خاص موسوم گردانید سال شازدهم باضافهٔ پانصدي صد سوار و مرحمت فیل مفتخر گشت - و سال هفدهم از داروغگی دولتخانهٔ خاص معزول شده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار و عطای خلعت خانساماني (که پس ازان پایهٔ وزارت است) سر عزت برافراخت - و سال هیزدهم در جشن صحت بیگم صاحب (که (۴) بنابر رسیدن آفت شعلهٔ شمع ببدن چندے تکالیف کشید) بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي ششصد سوار و عطای علم و بهتر باضافهٔ پانصدي و پس ازان بافزوني پانصدي دویست سوار رایت امتیاز برافراشت - و بعد چندے چون اسلام خان از انتقال خاندوران بحکومت صوبجات دکن نامزد گردید او بعنایت خلعت و تقرر خدمت دیواني خالصه و تسوید مضامین مناشیر و تبلیغ آن بدبیران و ترتیم

---

(۲) در [بعضی نسخه] تعمیر یافته (۳) در [بعضی نسخه] واقع شده (۴) نسخهٔ [ب ج] صاحبه ه

بدان سو شتافت - پستر چندے معاتب شده سال بیست و هشتم بمعافی تقصیر و تفویض میرآوزکی دوم اعزاز پذیرفت سال بیست و نهم رخت بدار البقا کشید - رحمت الله پسر او بخلعت ماتمی مشرف گردید *

* علامی سعدالله خان *

از شیخ زادهای قصبهٔ چهنوت (۲) مضاف صوبهٔ لاهور است و اصلش از بنی تمیم قریش - صاحب ذهن رسا و فکر صایب بود در کثرت معلومات و بسطت مقدمات نظیر نداشت - در اوائل حال بتحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید و حسن تقریر و لطف تحریر متحلی شد - چون احوالش بعرض فردوس آشیانی رسید ازانجا (که پادشاه قابل درست و جویای آدم بکار بود) سال چهاردهم بموسوی خان صدر فرمود - که برای ملازمت بیارد - پس از باریابی استعداد کاردانی و کارگذاری از ناصیهٔ حالش دریافته در زمرهٔ بندگان انسلاک بخشید و بعطای خلعت و اسپ و تفویض آملقهٔ عرض مکرر (که جز بمعتمدان نسزد) سر بلند ساخت - سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری دویست سوار و خطاب سعدالله خان و داروغگی دولتخانهٔ خاص (که درامت خواهان صادق العقیدت (۳) بدان سزاوارند) اختصاص گرفت *

---

(۲) در [بعضی نسخه] چهنوه (۳) نسخهٔ [ع] صادق الاعتقاد *

که سال بیست و دوم ازو تغیر گردیده - و چون مدتها بیمار ماند منصبش بر طرف شد - سال بیست و نهم بعد حصول صحت به پیشگاه سلطنت آمده به تلثیم بساط خلافت پرداخت - و بعطای منصب سه هزاري هزار و دویست سوار و تقرر فوجداري سرکار ترهت و تیولداري اکثرے از محالات آن از تغیر عبدالرسول ولد عبدالله خان بهادر سر رشتهٔ افتخار بدست آورد - پس از وصول بدانجا مطابق سنه (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنج هجري رخت سفر بدار بقا برد - شفقت الله پور او تا آخر عهد فردوس آشیاني بمنصب پانصدي صد و پنجاه سوار رسید - و سال بیست و هشتم بقلعه داري تربنگ (۲) مضاف دکن سرفراز گردید - و سال سي و یکم بتفویض داروغگي بنگش سربلندي اندوخت - پس ازان (که امور جهانباني بخداو مکان تعلق گرفت) نامبرده سال اول از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد و پنجاه سوار و خطاب پدر چهرهٔ مباهات برافروخت و سال شانزدهم چون شجاعت خان رعد انداز خان جهت سرزنش افاغنهٔ نواح کتل خیبر بدان جانب رخصت یافت او بنیابت توپخانه مامور گردید - و سال هفدهم بهمراهي سلطان محمد اکبر (که برفتن کابل از راه کوهات تعین گشته بود) دامن همت برکمر زد - و سال بیست و یکم بفوجداري قنوج سرافرازي یافته

---

(۲) در [بعضی نسخه] تربک و در [بعضی] نیرنگ •

مذکور بفزونی پانصدي صد سوار و سال سیوم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاري هفتصد سوار چهرۀ عزت برافروخت - پس
ازان در دکن بحضور آمده سال چهارم بکومک اعظم خان
(که درخواست نموده بود) تعین گردید - و از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار سر بلندي یافت
و سال پنجم با پدر خود (که صوبه دار دهلي شده بود) مرخص
گشت - سال ششم باضافۀ هزار سوار و عطای علم و نقاره
و فوجداری الهي جنگل از تغیر جان‌نثار خان بلند آوازه گردید
سال هشتم از تعلقۀ مذکور معزول شده سال نهم هنگامی (که
دکن مورد رایات سلطاني بود) با خاندوران بتخریب تعلقۀ
عادل خان شتافت - و در محاصره و تسخیر قلعۀ اوسا مساعی
جمیله بکار برده در جلدوی آن سال دهم باضافۀ پانصد
سوار تعدیل کامراني نمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه
بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار در همگنان تفوق
جست - سال پانزدهم در رکاب سلطان اورنگ زیب بهادر
از دکن بحضور رفته بدولت ملازمت پیوست - و همراه سلطان
دارا شکوه (که بعزیمت نبرد والی ایران برفتن جانب قندهار
مامور شده بود) گام جلادت بدانصوب بر نهاد - سال هفدهم
بتفویض قلعه داری جنیر از انتقال سپهدار خان امتیاز
پذیرفت - و غالبا فوجدار سلطان پور و نذر بار هم شده

و تسخیر ملکش بسعي دولت قاهره اتفاق افتاد و در مبادی سال نهم در اثنای عزیمت دکن ظاهر ارندچهه (که حاکم نشین آن دیار است) مضرب خیام ظفر ارتسام اعلی حضرت گردید سردار خان بحراست قلعهٔ دهاموني (که ساختهٔ پدر ججهار سنگهه است) دستوري یافت - و آن پرگنه بجاگیرش تنخواه یافته بندوبست آن نواح باو متعلق گردید - و در سال چهاردهم بضبط هردو بنگش متعین گشت - و در سال هفدهم بنظم صوبهٔ مالوه سر بر افراخته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سر عزت بر افراخت - و بستر بتیولداري چوراگدهه مامور شد - چون بضبط آن الکا چنانچه بایست نتوانست پرداخت زود بعزل رسید - و در سال بیست و ششم بصوبه‌داری تتهه مرخص گردید - و در اثنای راه مطابق سنه (۱۰۶۳) یکهزار و شصت و سیوم هجري بساط حیات در نوردید *

* سزاوار خان *

پسر لشکر خان ابوالحسن است - که احوالش درین نامه اندراج یافته - نامبرده سال اول جلوس فردوس آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار کام دل اندوخت و چون پدرش بنظم کابل مامور شده بود همراه او دستوري یافته با فوجي بطریق منقلا پیشتر شتافت - و پس از فرو نشستن فتنهٔ نذر محمد خان والي بلخ از صوبهٔ

سعید خان سردار سپاهي وضع درست نقش بود - و اطوار مضبوط داشت - تا زیست در درامت و اعتبارش خلل نه افتاد و صاحب عشیره و قبیله بود - گویند بیست و دو پسر داشت دو پسر کلانش (که رشید ترین و بهترین پسرانش بودند) در جنگ بلخ بکار آمدند - چنانچه گذشت - و پس از ارتحال او عبدالله بصرش از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري و فتح الله بمنصب هزاري و نصرت الله و دیگران نیز فراخور حال باضافهٔ منصب سرافرازي یافتند *

* سردار خان شاهجهاني *

در ایام شاهزادگي در سلک ملازمان شاهي انتظام داشت هنگامی (که زمانه میان پادشاه و پادشاهزاده طرح ناسازي انداخت) او از رضا سرشتي و حقیقت ورزي اعتصام بحبل متین ملازمت شاهزاده استوار داشته بهیچ وجه جدائي نگزید و چون شاهزاده از بنگاله برتو معاودت بنواح برهانپور افگند راجه گوپال سنگهه کور را (که در اوان غیبت شاهي مصالح جمیله در نگهداشت قلعهٔ نامور آسیر بتقدیم رسانیده بود) نزد خود طلب داشته سردار خان را بمحافظت آن حصن حصین رخصت فرمود - و پس از سریر آرائي بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و نوازش علم و نقاره و انعام سي هزار روپیه چهرهٔ بهجت برافروخت - و چون استیصال ججهار سنگهه بندیله

و سپاه طرفین باهم درآمیخته دود از نهاد یکدیگر برانگیختند
خانه زاد خان و لطف الله خان داد پردلي و دلاوري داده
گلهای زخم از شاخسار شمشیر بر سر زده بروضهٔ رضوان
شتافتند - و خان شهامت نشان منشور مردي و مردانگي را
بطغرای جراحتهای نمایان رسانیده هنوز داعیهٔ سرفشاني
و سرستاني داشت که پادشاهزاده صولت افزای عرصهٔ نبرد گشته
آن گروه انبوه را از هم پاشان و پریشان ساخته سعید خان را
از چنگ اجل رهائي بخشید - و بحکم معلی روانهٔ حضور شده
در سال بیست و یکم باستلام عتبهٔ خلافت شرف اندوز گردید
اعلی حضرت بمراحم پادشاهانه و عواطف ملکانه تسلیه نموده
بتفویض صاحب صوبگی بهار سرافراز فرمود - و یک لک روپیه
(که از سرکار والا برذمهٔ هر دو پسرش مطالبه بود) معاف شد
و در سال بیست و چهارم از بهار بحضور رسیده بایالت صوبهٔ
کابل دستوري یافت - و در سال بیست و پنجم دوم ماه صفر
سنه (۱۰۶۲) هزار و شصت و دوم هجري ازین جهان گذران
درگذشت : چون بتردداتِ گزیده و خدمات نمایان و حسن
بندگي و قدویت بپایهٔ والای امارت (که منتهای مراتب
نوئینان بلند مقدار این سلطنت است) مرتقي گشته بود
پادشاه قدرشناس تاسف فرموده آمرزش او از جناب ایزدي
مسألت نمود *

هفت هزاري ذات پایهٔ اعتلا بر افراخت - و با پسران بهرامی شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر متوجه بلخ گشت - و در جنگ هفت روزهٔ بلخ که مشهور است انتظام میسرهٔ بعهدهٔ او مقرر بود - در نواحی آقچه بخشی (۲) خود را با جمعی فرستاد - که این طرف جوی آبی (که سر راه مخالفان است) (۳) ثبات قدم ورزیده نگذارند که احدی ازان بگذرد - معدودی از اوزبکان آن طرف آب نمایان گشته بشوخي پا پیش گذاشتند جوانان رزم طلب سر رشتهٔ تدبیر از دست هشته بیباکانه از آب گذشتند - و بتركتازي درآمدند - قدری راه سر شده بود که فوج گران اوزبک از کمینگاه برآمده هاله وار گرد گرفتند ناموس پرستان مردانه جان درباختند - خانه‌زاد خان و لطف‌الله خان بحکم پدر چست و چالاک خود را رسانیده تیغهای خون آشام بقصد انتقام بر سر راه اعدا علم ساختند - درین اثنا فوج کلانی دیگر از مخاذیل (که از مقابلهٔ بهادر خان زرهله عنان گردانیده بود) در چار شده بجنگ در پیوست سعید خان باوصف ضعف بیماري چون شیر ژیان بر قلب آن آتش سوزان زد - در عین گرمی کارزار (که جنگ از هر دو سو ترازو شد) پای اسپ سعید خان بکوی در شد و از روی زین بزمین آمد - و پیادهٔ سرگرم زد و خورد گردید

(۲) نسخهٔ [ب] مقرر گشته بود (۳) نسخهٔ [ج] بوده است *

ثغور کابل سر از اطاعت ناظم پیچیده بیلنگتوش اوزبک (که بتاخت و تاراج دران نواحي نقش خود را درست نشانده بود) ایلي مي‌نمودند - سعید خان بتنبیه و تادیب آن کوتاه اندیشان مامور شد - خان مذکور بمجرد وصول بدان سر زمین ترکتازي آغاز کرده تمام آن آلکا را پی سپر عساکر ساخت و هرکه ازانها بزینهار درآمد مامون و مصون گردید - و در سال چهاردهم نظم کابل بعلي مردان خان تفویض یافت - و او از تغیر خان مذکور بصوبه داري پنجاب و خانه زاد خان پسرش بفوجداري (۲) دامن کوه کانگره سر برافراخت - و بهمراهی شاهزاده محمد مراد بخش بمالش جگتا زمیندار مؤمعین شد اگرچه در تردد و محنت خود را معاف نداشت اما در انفتاح قلعهٔ مؤ چنانچه از دیگران چستي و چالاکي بعمل آمد ازو بقدرے درنگ واقع شد - پس از انجام این یساق بصوبه داري ملتان رخصت یافت - و درسال شازدهم مجددا بصوبه داري لاهور معزز گردید - و در سال هفدهم بحکومت قندهار دستوري یافته نظم صوبهٔ پنجاب بپسرش خانه زاد خان مفوض گردید - و در سال بیستم لطف الله پسر دوم را به نیابت خود در قندهار گذاشته شرف اندوز ملازمت گشت - و باز بایالت ملتان تعین گردید - و در همین سال بمنصب والای

(۲) نسخهٔ [ج] بفوجداریٔ کوه کانگره *

سعید خان برونق فرمان پادشاهی روانهٔ آنصوب گشت - چون (۲)
بظاهر قلعهٔ قندهار پیوست آگهی یافت که سیاوش قلرآقاسی
با قریب هفت هزار سوار قزلباش یک کروهی قندهار رسیده (۳)
مقابله طلب است - سعید خان میرزا شیخ پسر کلان خود را
با علی مردان خان بمحافظت حصار گذاشته خود با هشت هزار
سوار عرصهٔ نبرد آراست - و بتعصب یکدیگر جنگ سخت
برگرفت - و داد دلیری و دلاوری از طرفین دادند - آخرکار
تزلزل در بنای ثبات قزلباش راه یافته طریق فرار سرکردند
و تا بنگاه خود عنان یکران هزیمت را در تا نساختند - در
جلدوی این فتح نمایان سعید خان بمنصب شش هزاری
شش هزار سوار و خطاب بهادر ظفر جنگ سرمایهٔ اعتبار
اندوخت - و میرزا شیخ بخطاب خانه زاد خان سرافراز گردید
چون ولایت قندهار بقلیچ خان تعلق گرفته بود سعید خان
تا رسیدن خان مذکور به بندوبست آن ممالکت پرداخت - و سال (۴)
دوازدهم بحضور رسیده بشمول نوازش بیکران محسود اقران
گشت - و درین سال ساحت کابل مطرح الویهٔ پادشاهی گردید
ازانجا (که از بے پروائی جنت مکانی خالی بامور ملکی
راه یافته کارها از نسق افتاده بود) برخے از ایماقات هزارجات

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] ساوش - و نسخهٔ [ج] سیاوش (۳) نسخهٔ [ب]
محمد شیخ (۴) نسخهٔ [ب] ممالک ٭

بتدابیر عبد القادر پسر احداد را (که مایهٔ فساد الوس افاغنهٔ راه کابل بود) از اعمال نکوهیدهٔ نادم ساخته سرگرم بندگی پادشاهی نمود - و در سال هشتم همراهش گرفته دولت زمین بوس دریافت - از پیشگاه سلطنت مشمول عاطفت گشته بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار تارک افتخار بر افراخت - و با عبدالقادر مذکور (که بمنصب هزاری سر افراز شد) دستوری کابل یافت *

و در سال یازدهم الوسات نغر (۲) کریمداد کور روشانی را (که در حدود لوهانی می‌گذرانید) طلب داشته سر بشورش برداشتند - و پرگنات بنگش را بتصرف آوردند - سعید خان فوجی جرار باستیصال آنها تعین نمود - بسیارے از کوه نشینان مغلوب رعب گشته باولیای دولت پیوستند - کریمداد هرچند بشعاب دشوار گذار در خزید بهادران دست از دنبالش برنداشته چون بلای ناگهانی رسیده آتش کارزار بر افروختند - جمعی (که بآنها پناه برده بود) بستوه آمده ناگزیر او را با اهل و عیال دستگیر ساخته حواله نمودند - بیاسا رسید - و عالمی از فتنهٔ او وا رست - و در همین سال سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجری علی مردان خان حاکم قندهار از اطاعت شاه ایران سر برتافته روی امید بآستان اعلی حضرت آورد

(۲) در [بعضی نسخه] آخر - و در [بعضی] نصر - یا نصیر باشد *

بر جوشیده بودند) اطراف شهر را فرو گرفته هر سو (که بجلادت کوشی هجوم می آوردند) نگاهبانان آن ضلع مورچالها با تفنگچیان استوار ساخته از حصار بر می آمدند - و بآب تیغ شعلهٔ حیات ستاره سوختگان فرو نشانده بفیروزی بر می گردیدند *

روزے آنها باتفاق بجای سپر تختها پیشرو گرفته رو بحصار (۲) نهادند - سعید خان با دلیران رزم جو نظر بر کثرت و انبوهی آن ادبار پژوهان نیفگنده چاردیز تاخت - و نایرهٔ قتال مشتعل ساخته بسیارے از مقاهیر را آتش افروز جهنم گردانید فتنه گرایان پای ثبات از دست داده خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیختند - پس ازان بتعاقب پرداخته تا پنج شش کروه هرکرا یافت از تیغ بیدریغ از هم گذرانید - و در جایزهٔ این کارنامه بمنصب چهار هزاری سر برافراخت - و در سال چهارم چون قطان صوبهٔ کابل (که حنفی مذهب اند) از سلوک لشکر خان صوبه دار آنجا بسبب مخالفت عقیده راضی نبودند سعید خان در برکندن بیخ فساد افاغنه طرفه مجرای نمایان بنمود آورده از تهانه داری هر دو بنگش بصاحب صوبگی آن ولایت و اضافهٔ سواران بلند مرتبه گردید - و چون بعد از جلوس دولت ملازمت در نیافته بود در سال هفتم به تقبیل آستان خلافت جبههٔ سعادت بر افروخته رخصت معاودت یافت - و بلطائف

(۲) در [بعضی نسخه] ازدحام *

امیر غیاث الدین تر خان (که از امرای صاحبقران امیر تیمور بود) و دیگر نیاکانش (که درین سلسلهٔ علیه بامارت رسیده اند) خانه زاد ده کرسي ست - از زمان جنت مکاني داخل تعیناتیان کابل بود - در فرط شجاعت و دلاوري و حسن تدبیر و به اندیشي یکتائي داشت - بیاوری طالع و شگرفی اقبال در زمان فرمان روائی فردوس‌آشیاني بدون رسیدن حضور باضافهای متوالیه بمنصب عمده و صوبه‌داری دارالملک کابل اختصاص گرفت - و چون سلاطین و ارباب دول ملهم مي باشند او را از آغاز جلوس تا سال دوم بے تقدیم خدمتے غایبانه بتکرار اضافها از منصب دو هزاري بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سربلند گردانیدند - در سال سیوم شهر ذي‌الحجه آخر سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نهم (که کمال الدین رهله از فتور دانش بنوشتهٔ خانجهان لودي دست فساد برکشاد - و اکثر قبائل افاغنه را از کنار آب اتک تا نواحیٔ کابل با خود متفق ساخته نخست گرد شورش در حوالیٔ پشاور بر انگیخت) سعید خان در تهانهٔ کوهات آگاهي یافته همان روز خود را بپشاور رسانید - و چون فوج آنقدر نبود (که بصحراسپ شهر گذاشته خود به نبرد پردازد) ناچار درون حصار خام (که بمرور ایام شکست و ریخت راه یافته) مورچالها قسمت نموده باستحکام هر خام پرداخت - آن جسارت پیشگان (که چون مور و ملخ

ازانجمله سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه کام دل برگرفته بصوبه داری احمدآباد از تغیر باقر خان نجم ثاني ناصیهٔ بخت را نورآگین گردانید - سال هشتم ازانجا معزول شده بخبرداری ایلچپور مرخص شد - سال نهم در ایامے (که پادشاه متوجه سیر قلعهٔ دولت‌آباد بود) آمده با سید خانجهان بارهه بتخریب ملک عادلشاهیه تعین یافت - و درین یساق هم نیکو خدمتیها بتقدیم رسانید - و سال دهم در محاصرهٔ قلعهٔ دهورکتهه صاحب مورچال بود - چون نقبی (که از مورچال او سرکرده بودند) بباروت انباشته آتش دادند و برج و دیوار قدرے پرید او بپامردی شهامت درون رفته مقهوران را ته تیغ آورد - پستر بحراست قلعهٔ جنیر مضاف صوبهٔ دکن مامور گردیده سال

هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجری جهان گذران را پدرود نمود - و در مقبرهٔ خواجه بیگ میرزا مضاف احمدنگر دفن یافت - خدا ترس بود - و بمتانت عقل و درستی رای موصوف - و بدلیری و شجاعت متصف مردم ایران را بسیار دوست میداشت - نوکران خوب خوب فراهم آورده بود - اولاد نداشت - خویش و اقارب او اکثرے منصب دار بودند *

* سعید خان بهادر ظفر جنگ *

چغتا ست : پسر احمد بیگ خان کابلي - به نسبت جدش

و بعضی سرداران پادشاهي گرفتار مخالف شدند او چهت و چالاک باحمدنگر رفته باستحکام آن کوشید - و چون پس از فوت جنت مکاني خانجهان لودي ناظم دکن به بیراه روي پا گذاشته با نظام‌الملک دکني ساخت و بتهانه داران بالاگهات (که ملک مفتوحهٔ پادشاهي بود) برای وا گذاشت یکسان نظام‌الملک نوشتها فرستاد خان مزبور دست رد بر نوشتهٔ او نهاده قلعه را نگذاشت - تا آخر آن عهد بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب سپهدار خاني کامیاب گشت - پس از سریر آرائی فردوس آشیاني چون رایات منصور رونق افزای ملک دکن شد و سه فوج بسرکردگی سه عمده جهت تاخت تعلقهٔ نظام‌الملک و مالش خانجهان لودي (که غبار فساد برانگیخته پناه بار جسته بود) رخصت پذیرفت او بهمراهی شایسته خان دستوري یافت - و در جنگی (که اعظم خان بر سر خانجهان لودي تاخت آورد) مصدر تردداث گردید سال چهارم قلعهٔ تلتوم (۲) را (که بر قلهٔ کوه واقع بود - و درین ایام خراب است) و قلعهٔ ستونده را محاصره نموده مسخر ساخت و درین سال بقلعه داری احمد نگر از تغیر جان نثار خان و عطای خلعت و اسپ با زین مطلا مفتخر گشت - سال هفتم بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري ذات و سوار

---

(۲) نسخهٔ [ب] تلتوم ٭

دهوري کهال آگره بدرياى جون ملحق ميشود - پسرش سيد مظفر است - که تا سال سيم شاهجهاني بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار و خطاب همت خان سربلند گرديد - و پسر درمش سيد نجابت بپايهٔ هزاري پانصد سوار رسيد *

* سپهدار خان محمد صالح *

برادر زاده و متبناى خواجه بيگ ميرزا صفوي ست - که در عهد جنت مکاني بقلعه داري احمدنگر مي پرداخت و بمنصب پنج هزاري رسيده در سال سيزدهم بدار آخرت شتافت - نام برده سال پنجم جلوس آن پادشاه بمنصب درخور و خطاب خنجر خان چهرا عزت بر افروخت - و بعد فوت خواجه بيگ ميرزا بپايهٔ دو هزاري و تفويض قلعه‌داري احمدنگر نامور گرديد - سال پانزدهم چون مردم دکن مراعات عهد و پيمان از دست داده سر بشورش برداشتند و قلعهٔ مزبور را محاصره نمودند او لازمهٔ خبرداري بکار برده چنانچه بايد بتحصن پرداخت - و چون برسيدن فوج پادشاهي همراه سلطان خرم بدکن توي دل شد برآمده اهل محاصره را برداشت - و دو صد کس را ازانها قتيل ساخت - سال نوزدهم چون فوج پادشاهي بکمک ملا محمد لاري سردار عادلخانيه (که با ملک عنبر حبشي نزاع داشت) تعين شد و پس از جنگ سردار مزبور کشته گرديد و شکست بر فوج طرف او افتاد

رخصت یافت - چون آن صوبه زور طلب و مفسده انگیز است بر منصب او دو هزار سوار دیگر افزوده دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه گردید - تا ضبط آن ناحیه کماینبغي صورت گیرد - و در سال شازدهم پرگنهٔ ایرج و بهاندیر و غیره محال از تغیر عبدالله خان فیروز جنگ (که بصاحب صوبگی آله آباد تعین گشته بود) در تیول او قرار یافت - خان مشارالیه برای بند و بست آن الکا و تنبیه و مالش بندیله جمعیت زیاده نگاهداشته در همان ایام در پرگنهٔ ایرج از افراط مدام و ادمان آن بیمار گشته در سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو پیمانهٔ حیاتش لبریز گشت - گویند شجاعت خان مرد زبان‌دان عالي مشرب بود - مناسبے بعلم هم داشت - در نشست و برخاست و سواري تقلید شاهزادها مي کرد - و در جود و کرم یکتای وقت بود و با آنکه اعلی حضرت مراعات خاطر و اعزاز او بسیار مي فرمود سید استغنا و تبختر را از دست نمیداد - وقت (۲) تقریب سخن بیباکانه در مي‌آمد - لهذا صاحبقران ثاني برغم او پیوسته سید خانجهان را مشمول عنایت داشتے و این معني برو گران گذشته همواره شکایت آلود بودے روزے اعلی حضرت ازو پرسیدند - که شما و سید خانجهان در نسب بکجا منتهي مي‌شوید - عرض کرد که چنانچه

(۲) نسخهٔ [ب] وقت سخن ه

شاهزاده بسپه سالار گفت - که اگر هرزه خواهي گفت
کشته میشوي - راست اینکه امسال این مهم بانصرام نمي‌رسد
و از گذرانیدن برسات درین نواح عساکر پادشاهي پی‌سپر قحط
و غلا میگردد - ما این را نوشته میدهیم - و اگر شما تا میعاد
انجام کار نوشته دهید ما تا اکل میته هم رفاقت مي‌کنیم
هرچند مهابت خان خواست وجوه اقامت را رجحان دهد
شاهزاده نقارهٔ کوچ فرمود - بے اختیار مهابت خان بشاهزاده
گفت - که این فتح بنام حضرت بود - بگفتهٔ این سادات شب
جمعه مفت از دست دادند - اما آنچه از مطاوي پادشاهنامه
و ملخص آن ظاهر میشود اینکه سپه سالار در مهم پریندہ با آنکه
سامان غله بمرتبهٔ نموده بود که اصلا در مدت اقامت لشکر
عسرت رو نمود عسکرگاه و حیطه نابیست کروهي نماند - و موسم
برشکال بر سر رسید - خود مجوز توقف نشده سلسله جنبان
کوچ گشت ه

و چون پادشاهزاده مامور بود که از صوابدید خانخانان تجاوز
ننماید لهذا بعد شش ماه آخر شوال سال هفتم شهزاده
با سپه سالار ببرهان پور رسید - اعلی حضرت از همین جهت
(که بے تسخیر قلعه شاهزاده را گردانید - و از ناسازي او
با رفقا مهم پیش رفت نشد) مهابت خان را مخاطب و معاتب
فرمود - و در سال دهم شجاعت خان بصوبه داري اله آباد

بتحریک شاه عباس صفوي ارادهٔ رفتن عراق دارد) برخی
ترک رفاقت نمودند - ازان جمله سید نیز رخصت وطن
درخواست نمود - و از دولت ملازمت و سعادت موافقت
تقاعد ورزید - پس از وصول بزاد و بوم خود حسب الطلب
جنت مکاني بحضور شتافته بمنصب هزاري اختصاص گرفت
اتفاقا اعلی حضرت را نهضت ایران دیار اتفاق نه افتاد
و گرانی خاطر از جانب سید ماند - بعد از سریر آرائي
اصلا التفات پادشاهي بحالش مبذول نشد - او بوطن
شتافته - گوشهٔ عزلت گزید - در سال پنجم اعلی حضرت نظر
بر سوابق خدمات او از مجرم نوازي تقصیرش ناکرده انگاشته
بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و بخطاب شجاعت خاني
مورد نوازش فرمود - در سال ششم بهمراهی شاهزاده محمد شجاع
بتسخیر قلعهٔ پرینده مامور گشت - چون آن مهم بامتداد
کشید و از فضولیهای مهابت خان سپه سالار امرای عظام مثل
خان دوران بهادر و سید خانجهان تن ده کار نگشته نمیخواستند
آن مهم متمشي شود بقرب وصول برشکال حلول مصائب و متاعب
یقیني شد - و فتح قلعه بعیدالعهد مي نمود - همه عمدها رای
شاهزاده را بمعاودت آوردند - و قرار یافت که درین امر
مطارحه شود - اما از ترشروئي و بدگوئي مهابت خان هیچکس
جرأت باقدام نداشت - شجاعت خان پیشدستي نموده حضور

تعین گشت - و سال دهم (که بفوجداری جوناگدهه سرفرازی داشت - و فوجداری اسلام‌آباد نیز ضمیمه شد) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار ازانجمله دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مباهات اندوخت - و پسر دیگرش دادار است - که تا آخر عهد فردوس آشیانی منصب هشتصدی شش صد سوار داشت - در اوائل عهد خلد مکان بخطاب خانی سرفراز شده *

• سید شجاعت خان بارهه •

سید جعفر نام - پسر سید جهانگیر زاد سید محمود خان بارهه است - که در ایام دولت عرش آشیانی سرآمد سادات بارهه بود - و در امرای عمده انتظام داشت - او ملازم شاهزاده ولیعهد شاهجهان گشته از فرط جلادت و بردلی بمزید قرب و اعتبار امتیاز یافت - اما در جنگ نالهٔ تونس واقعهٔ حوالی بنارس (که شاهزاده از سلطان پرویز و مهابت خان شکست فاحش خورده معاودت به بنگاله نمود) چون مشیت الٰهی بران رفته بود (که شاهزاده چندے بقدم حرمان دیگر بادیهٔ ناکامی پیماید) سامان همتهای رادمردان گردیده اکثرے دست بکار نبردند - سید جعفر (که سردار فوج التمش بود) نیز بے جنگ راه هزیمت سپرد - و چون شاهزاده از ملک دکن عزیمت تلهه نمود و شهرت گرفت (که شاهزاده

از گلزار هستي بر بست - از پسرانش سردار خان است
دلدوست نام - تا سال بیستم جلوس اعلی حضرت بمنصب
هزاري هفتصد سوار رسیده - از کمکیان صوبهٔ گجرات بود
سال بیست و هشتم حسب الالتماس سلطان مراد بخش
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار
و خدمت تهانه‌داری بیجاپور از توابع سرکار پتن گجرات
ناصیهٔ عزت بر افروخت - چون در ایام اشتداد بیماری
اعلی حضرت شاهزادهٔ مذکور بدر شتابي زده کر و فر سلطنت
بظهور آورد و بستر حسب الطلب خلد مکان روانه گشت
او نیز همراه آمد - پس از مقید شدن او ملازمت عالمگیري
دریافته بخطاب سردار خان و تقرر فوجداری پتن فرق اعتبار
بر افراخت - و پس ازان (که دارا شکوه بعد جنگ اجمیر
عزیمت گجرات نمود) او سررشتهٔ خدمت گذاري از دست
نداده با جمعی اتفاق نموده سید احمد برادر سید جلال
بخاري را (که دارا شکوه حاکم گجرات ساخته بود) دستگیر
نموده مقید گردانید - و باستحکام شهر و قلعه پرداخته سرگرم
مدافعت گردید - و در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار ازانجمله پانصد
سوار دو اسپه سه اسپه امتیاز اندوخت - سال چهارم
حسب الطلب بحضور رسیده بفوجداري و جاگیرداری بهرایچ

چهاردهم ملکه بانو نیز بنقاب ممات رو پوشید - اعلی حضرت بتعزیهٔ او بخانهٔ یمین الدوله تشریف فرمودند - برادرش سلطان نظر است - که دیوان خاقاني و انوري و مثنوي و حدیقه سر زبان داشت - ابتدا بخشي و وقائع نویس آگره بود - پس ازان در گجرات از برادر رنجیده بخانجهان لودي (که صوبه دار شده بود) پیوست - و بار صحبت برار کرده جاگیر جید در دکن یافت - در عهد اعلی حضرت بمنصب هزاري رسیده •

• سرفراز خان چغتا •

نبیرهٔ مصاحب بیگ همایوني ست - که احوالش نوک ریز خامهٔ سوانح نگار شد - عرش آشیاني اورا بنام جدش میخواند جنت مکاني در اوائل جلوس نظر بر قدم نیاکانش مشمول عواطف فرموده بمنصب درخور و خطاب سرفراز خان برنواخته فوجدار پلن مضاف صوبهٔ گجرات نمود - سال دوازدهم بمنصب دو هزاري هزار سوار و اواخر عهد آن پادشاه بپایهٔ سه هزاري دو هزار سوار مرتقي گشت - پس از اورنگ نشیني فردوس آشیاني سال دوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار فایز شد - و سال چهارم دولت ملازمت در یافته برخصت تعلقه کامیابي اندوخت - و سال دوازدهم مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري دیده

بحضور آورد - باستشفاع بیگم صفح زلات او نموده از رنجوري بیم و هراس نجات بخشید - و پس از جلوس بالتماس بیگم بمنصب چهار هزاري ذات و سوار بر نواخته از تغیر خان عالم بصاحب صوبگی بهار مباهي فرمود - عمارات عالیه در پتنه ساختهٔ او ست - و در سال پنجم بحکومت اله آباد نامزد شده سال هشتم بنظم گجرات نامزد گردید و ازانجا تغیر شده حراست اکبرآباد بدو مفوض شد - و چون در سال دوازدهم اسلام خان صوبه دار بنگاله برای وزارت طلب حضور گشت و نظم آن ولایت بوکلای شاهزاده محمد شجاع مقرر گردید بنام سیف خان فرمان صادر شد - که بر سبیل استعجال بآن صوب شتافته تا رسیدن شاهزاده (که در کابل اقامت داشت) بحفاظت آن دیار پردازد - و بعد وصول در خدمت شاهزاده (که در عنفوان شباب است) از پرداخت آنصوبهٔ وسیع سر حساب باشد - سال سیزدهم آخر سنه (۱۰۴۹) یکهزار و چهل و نه در بنگاله باجل موعود در گذشت فردوس آشیاني بمنزل ملکه بانو زوجهٔ خان متوفی (که حسب الامر در رکاب پادشاهي مي‌بود) تشریف برده دلدهیها فرمود - و هر سه پسرش محمد یحیی و محمد شافي (۲) و ابو القاسم را خلاع ماتمي داده از عزا بر آورد - و سال

(۲) نسخهٔ [ج] ساقي ٭

سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب سیف خاني
و مرحمت علم و نقاره و صاحب صوبگی گجرات فرق عزت
بآسمان سود . و در قطعهٔ زمین (که فتح یافته بود) باغی
طرح انداخته بفتح باري موسوم نمود . گویند چون از تغیر او
خانجهان لودي باحمدآباد رسید خان مذکور بضیافت طلبیده
در فرش و طعام تکلف بسیار بکار برد . از خوان تا لنگري همه
از طلا و نقره بود . خانجهان گفت که بعد از آصفجاهي
باین خوش روزگاري دیگرے ندیدم . و چون خانجهان بجای
مهابت خان بهمراهی شاهزاده پرویز تعین شد سیف خان
مجددا بصوبه داری گجرات علم استقلال افراشت . درین هنگام
واقعهٔ ناگزیر جنت‌مکانی رو داد . سیف خان بوهم کردار خویش
هراس بخود راه داده خیالات باطل بر لوح خاطر مي نگاشت
درین ضمن اعلی حضرت از جهیر بهادر خان (که خطاب قمرخاني
داشت) بر نوشت که احمد آباد را متصرف گشته سیف خان را
نظر بند نماید . چون ملکه بانو زوجهٔ او همشیرهٔ کلان حقیقی
ممتاز محل میشد لهذا بمراعات خاطر بیگم خدمت‌پرست
خان مامور گشت که بر احمدآباد شتافته نگذارد که آسیب
جاني بسیف خان رسد . و باحتیاط بحضور بیارد . در وقتی (که
اعلی حضرت از دریای نربده گذشته عازم احمدآباد بود)
خدمت‌پرست خان سیف خان را (که بیماری صعب داشت)

عرصه را خالي يافته بجمعے (كه زبان داده بود) خبر فرستاده خود گرم و گيرا بحصار احمد آباد در آمد - خواجه سرا از ظهور اين سانحه (كه در مخيلهٔ او نمي گذشت) سراسيمه بخانهٔ شيخ حيدر نبيرهٔ شاه وجيه الدين پناه برد - و باظهار صاحب خانه دست و گردنش بسته حاضر آوردند - ميرزا صفي از بند و بست شهر وا پرداخته بفراهم آوردن جمعيت گرائيد و تخت مرصع را (كه بسالها صورت نه بندد) در هم شكسته طلا را بمردم تقسيم نموده جواهر خود متصرف گشت *

چون اين خبر بماندو رسيد عبدالله خان از شاهزاده رخصت گرفته بر جناح استعجال روانه شد - و از فرط غرور ميرزا صفي را بنظر اعتبار نياورده برسيدن كمك و لوازم حزم و هوشياري نپرداخت - ميرزا صفي باتفاق ناهر خان و دلير خان و ديگر كمكيان صوبهٔ گجرات از موضع بتوه (۲) پيشتر گذشته عرصهٔ كارزار آراست - چون جائے كه عبدالله خان استاده بود زقوم زار انبوه و كوچهاى تنگ داشت و فيلے (كه پيش فوج او بود) از آواز بان برگشته انتظام فوج او برهم خورد از نيرنگي تقدير عبدالله خان راه هزيمت سپرد - و ميرزا صفي (كه چنين روزے بخواب نديده بود) از پيشگاه خلافت در جلدوى اين نيكو پرستاري از منصب هفت صدي سه صد

---

(۲) نسخهٔ [ب] پتوه - و نسخهٔ [ج] بپلوه *

(۲)
ولي نعمت جان سپرد - پاداش نیکو خدمتي او نه این است
که از برادرش (که بضبط و ربط آن ولایت مي پردازد) تغیر
کرده شود - خصوص درین وقت آشوب گویا آن صوبه را
از انتظام انداختن است - اما چون ابرام درین معني از حد
گذرانید بپاس خاطرش ملتمس او پیرایهٔ قبول یافت - عبدالله
خان رفا دار نام خواجه سرائی را بامعدودے بحراست احمدآباد
تعین کرد - میرزا صفي دراست خواهي پادشاهي را مصمم
ساخته در نگهداشتن سپاه همت گماشت - و از شهر بر آمده
بمحمود آباد شتافت - و بظاهر چنان وا نمود که بخدمت
شاهزاده مدرام - و در باطن با ناهر خان و سید دلیر خان
و دیگر بندهای درگاه (که در محال جاگیر خود اقامت داشتند)
ترتیب مقدمات نمک خوارگي نموده در انتهاز فرصت نشست
(۳)
محمد صالح فوجدار پتلاد مکنون ضمیرش دریافته بتوهم
آنکه مبادا دست یغما بخزانهٔ شاهي دراز سازد با ارتیب
(۴)
ده لک روپیه روانهٔ خدمت شاهزاده گردید - و کتهر داس
(۵)
نیز بردا مرصع را (که بده لک روپیه تیار شده بود) همراه
کرده راهي گشت - اما تختي (که بده لک روپیه مرتب
شده بود) بجهت گراني نتوانست برداشت - میرزا صفي

(۲) نسخهٔ [ا] نداشت (۳) در [بعضي نسخه] پتلاد - و در [بعضي]
بتلاد (۴) نسخهٔ [ج] کهتر داس (۵) در [اکثر نسخه] پرطله ٭

شاه صفي - ابای ایران برای استخلاص قلعهٔ قندهار در انجا متوقف بود) رخصت عزیمت بهند - و در همان ایام مطابق سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري راه نیستي سرا پیمود پور او سید زبردست تا سال سیم بمنصب هشت صدي چهار صد سوار کامیاب گردید *

* سیف خان میرزا صفي *

پسر امانت خان است - بنابر قرابت قدیمه ملکه بانو صبیهٔ کلان آصف خان یمین‌الدوله بدو منسوب گردیده بدیوانی صوبهٔ گجرات اختصاص گرفت - چون آن صوبه در تیول شاهزاده ولیعهد شاهجهان مقرر بود از طرف ایشان راجه بکرماجیت بحکومت آنجا قیام داشت - در هنگامی (که مزاج جنت‌مکاني از شاهزاده منحرف شد و شاهزاده باقتضای مصلحت وقت با فوج شایسته عازم آگره و دهلي گردید) راجه بر طبق حکم شاهي کنهر داس برادر خود را در احمد آباد گذاشته خود برکاب شاهي پیوست - و در حوالی دهلي جان نثار گشت - چون عبدالله خان دران جنگ هراولی فوج پادشاهي را ویران ساخته بشاهزاده پیوسته بود در حینی (که معاودت بماندو قرار یافت) در اثنای راه بوسیلهٔ افضل خان و شاه قلي خان صوبه داری گجرات درخواست نمود - درجهٔ پذیرائي نیافت - چه راجه آن ولایت را نسق شایسته داده در کار

همراه سلطان مراد بخش (که بر طبق ایمای خلد مکان از احمد آباد روانه گردیده بود) عازم شده چون سلطان مزبور مقید گشت او بخطاب خاني سربلند شده رخصت صوبهٔ گجرات یافت - پسر دیگرش سید خلیل منصب پانصدي دو صد سوار داشت *

* سید هزبر خان *

از سادات بارهه است - سال هشتم جلوس جنت مکاني همراه شاهزاده سلطان خرم بمهم رانا امر سنگهه تعین یافت و سال سیزدهم بمنصب هزاري چهار صد سوار رسید - و سال هیزدهم در رکاب سلطان پرویز بتعاقب شاهجهان دستوري پذیرفت - سالي (که آن پادشاه برحمت حق پیوست) در رکاب و در جنگ شهریار همراه یمین‌الدوله بود - تا آخر آن عهد بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سربلند گردید سال اول جلوس فردوس آشیاني ملازمت دریافته بحالي منصب سابق کامیابي اندوخته همراه مهابت خان بصوب کابل (که نذر محمد خان والي بلخ درانجا مصدر فساد شده بود) نامزد شد - سال سیوم هنگامي (که دکن معسکر پادشاهي بود) همراه یمین‌الدوله بجانب بالاگهات پای جلادت پیش گذاشت - سال یازدهم باتفاق خان دوران نصرت‌جنگ بطرف کابل (که شاهزاده سلطان شجاع بخابر احتمال آمدن

سال دوم اعلی حضرت داخل فیل خانهٔ پادشاهي شده) فرستادهٔ خان مزبور بود - خواجه نظام سوداگر (که تاجر معتبر بود - و بفزونیی دستگاه موصوف) فیلی خرد پانزده شازده ساله برای او آورده بود - که از لاغري و خردسالي رنگ مشخص نداشت - چون بتجارت جانبی رفت فیل مزبور را در جاگیر خان مزبور (که با او جهت اتحاد درمیان بود) گذاشت - پس از دوازده سال (که بحد جواني رسید) رنگش سفید مایل بسرخي برآمد - برای پادشاه ارسال داشت - ازانجا که پسند آمد بگجپتي موسوم گردید - رباعی طالب کلیم در باب آنست * * رباعي *

* بر فیل سفیدش که نه بیذان گزند (۲) *
* شد شیفته هرکس که نگاهی افکند *
* چون شاه جهان برو بر آید گوئي *
* خورشید شد از سپیدهٔ صبح بلند *

بعد فوتش پسر او سید حسن (۳) بعتبهٔ خلافت آمده دولت بار اندوخته بمنصب درخور مشمول عاطفت شد - و سال بیست و هشتم بفوجداري و تیولداري سرکار کودره مضاف احمد آباد سربلندي یافته تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسید - و پس از اختتام سال سي و یکم

---

(۲) در [اکثر نسخه] میپناد (۳) نسخهٔ [ب] حسین ٭

(که بخدمت جزوی بلدهٔ مزبور می پرداخت) جرأت نموده بلدهٔ مزبور را از دست خواجه سرای مسطور برآورده خان مزبور را بسلسله جنبانی حق نمک طرف خود کشید - پس از انتقال پادشاه در ایامی (که اعلی حضرت از جنیر کوچ کرده عبور نربده نمود) او پیش از همه تعیناتیان آن صوبه آمده بملازمت پیوست - و قرین رکاب پادشاه بمستقرالخلافه آمده سال اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل چهرهٔ امتیاز افروخت - و رخصت تعلقه یافت - سال سیوم در ایامی (که دکن مورد رایات خسروي بود) از گجرات ببارگاه سلطنت رسیده باضافهٔ پانصد سوار خوشدل گردیده باتفاق خواجه ابوالحسن تربتي بتسخیر ولایت سنگمنیر دستوري پذیرفت - و سال چهارم ازانجا بتعیناتی اعظم خان (که در نواح پرینده بود) نامزد گشت - و بعدتر رخصت تعلقهٔ قدیم یافته سال ششم مطابق سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري داعی حق را لبیک اجابت گفت - سید حسن پسرش بعتبهٔ خلافت آمده دولت بار اندوخته بمنصب درخور مشمول عاطفت شد - تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسیده - و پسر دیگرش سید خلیل منصب پانصدي دو صد سوار داشت - فیل سفید (که

مضاف گجرات باضافهٔ پانصدي سه صد سوار سرفرازي يافت
چون خدمت مزبور بعهدهٔ کامل خان میرزا خرم پسر خان
اعظم کوکه تفویض یافت پادشاه از راه بنده پروري اضافهٔ
مزبور بنام او بحال داشت - و در همین سال برکاب سلطان خرم
بیمهاق رانا امر سنگهه تعین شده سال دهم حسب الالتماس
عبدالله خان بمرحمت نقاره بلند آوازه گشت - و چون دران
سال عبدالله خان بنابر تشدد نمودن با عابد خان بخشي گجرات
و فریادي شدن او از احمدآباد طلب حضور شده بود حکم رفت
که اورا بنیابت خود در گجرات بگذارد - سال چهاردهم برکاب
پادشاهزاده سلطان خرم بمهم دکن تعین گردید - سال پانزدهم
پس از معاودت ازانجا چون ببرادرش کالپي در تیول قرار
یافته بود او نیز همراه برادر رخصت جاگیر یافت - و بوقت
موعود بملک آخرت شتافت (۲) *

* سید دلیر خان بارهه *

از امرای عهد جنت مکاني ست - بفوجداری برودهٔ
مضاف صوبهٔ گجرات اختصاص داشت - چون در سال هیزدهم
میان پدر و پسر ولیعهد غبار دو روئي برخاست و شاهجهان
عبدالله خان را بصوبه‌داری گجرات تعین فرمود و خواجه سرای او
رفته داخل بلدهٔ احمدآباد شد سیف خان عرف صفي خان

(۲) در [بعضی نسخه] بملک بقا *

محفل همايون بود - پس ازان (كه نوبت سلطنت وي شد و سال اول جلوس خسرو فرار نموده هنگامه آرا گرديد) شيخ فريد مرتضى خان بتعاقب او تعين شد - و قريب بلاهور جنگ رو داد - او در هراولي خان مزبور بوده در زد و خورد ترددِ كلي بكار برده چپقلش مردانه بظهور آورد - هفده زخم بر بدنش رسيده بود - بنابران بمنصب دو هزاري هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و سه صد و پنجاه سوار طبل شادماني نواخته بفوجداري حصار كام دل برگرفت - سال پنجم بعنايت علم رايت امارت برافراخت - سال هشتم بهمراهي سلطان خرم بمهم رانا امر سنگهه (۲) تعين گرديد - سال دهم بعطاى نقارهٔ كوس بلند رتبگي زد - پس ازان بتعيناتي پادشاهزاده پرويز سربلندي اندوخته بملك دكن دستوري يافت - سال يازدهم مطابق سنه (۱۰۲۵) هزار و بيست و پنج هجري درانجا بعلت هيضه بساط زندگي در نورديد *

* سردار خان خواجه يادگار *

برادر عبدالله خان فيروز جنگ است - در عهد جنت مكاني بمنصب درخور سرفرازي يافته سال پنجم بعطاى علم لواى كامراني بر افراشت - سال هشتم بتقريب فوجداري جونه گڈهه

---

(۲) نسخهٔ [ج] اودي سنگهه *

زخم چهرهٔ رادمردي برآراست - لهذا ميرزا خان اورا با جمعے
ديگر بحراست بلده گذاشت - و بستر باتفاق سادات بارهه
به تهانه داري پتن تعين شد - و پس ازان (كه ميرزا خان
قليج خان را بحراست احمدآباد گذاشته خود احراز ملازمت
پادشاهي نمود) سرفوجيِ صوبهٔ مذكور تعلق بمشاراليه* داشت
مكرر به تنبيه مظفر و جام زميندار كچهه خرد و كهنكار
زميندار كچهه بزرگ لشكر برده رايت نصرت برافراشت
و چون ايالت گجرات از تغير خانخانان بخان اعظم كوكه
تفويض يافت در جنگے (كه ميرزا كوكه را با سلطان مظفر
در سال سي و هفتم رو داد) مشاراليه در مقدمهٔ هراولي
جا داشت - بستر همراه شاهزاده سلطان مراد بمهم دكن
شتافته در جنگ دكنيان بسرداريِ جرانغار و تقديم گوناگون
ترددد ناصيهٔ شجاعت برافروخت - در سال چهل و چهارم
مطابق سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري بمرض امتلا سفر
آخرت گزيد - بمنصب هزار و پانصدي مرتقي گرديده - پسران
و نبائر هردو در وقت خويش ترقي نموده اند - احوال بعضے
بسلک تحرير انتظام يافته *

* سيف خان سيد علي اصغر *

پسر سيد محمود خان بارهه است - از وقت شاهزادگي
بدامن الطاف جنت مكاني دست توسل زده از حاضرباشان

* سید قاسم و سید هاشم (۲) *

پسران سید محمود خان بارهه - اولین سال هفدهم اکبري همراه خان‌عالم بتعاقب محمد حسین میرزا (که از خان اعظم کوکه شکست یافته جانب دکن شتافته بود) نامزد گردید و دومین سال بیست و یکم باتفاق رای رایسنگهه جهت تنبیه سلطان دیوهره حاکم سروهي (که پا از دایرهٔ فرمان برداري بیرون نهاده بود) تعین شده در تسخیر سروهي بتقدیم کرده پسندیده تارک ناموري بر افراشت - و سال بیست و دوم هردو برادر همراه شهباز خان باستیصال رانا دستوري یافتند و سال بیست و پنجم چون فتنه انگیزی چندر سین پسر مالدیو بعرض رسید سید قاسم و سید هاشم (که از اقطاع داران صوبهٔ اجمیر بودند) با جمعي دیگر بسزا دادن آن هنگامه پیرا مامور گشتند - و در کمتر فرصتي آویزش نموده آبله پای بادیهٔ ناکامي ساختند - و سال بیست و هشتم همراه میرزا خان خانخانان به تنبیه مظفر گجراتي (که سر شورش برداشته بود) نامزد شدند - پس ازان (که میرزا خان بنواح احمد آباد پیوست) روز جنگ هردو برادر در مثل هراولي جا داشتند پیکار صعب در گرفت - سید هاشم مردانه جان را نثار آبرو ساخت . بمنصب هزاري سرفرازي داشت - و سید قاسم بگلگونهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] هاشم بارهه *

این وضع زیبندهٔ و شایان عمدگی[۲] شما نیست - عرض کرد که حضرت ملامت مثل من آقمقال این سلطنت حضور جمعی از نوئینان بزرگ مرتبه بیک غلامی سه تسلیم کنند - و آنها مفت و رایگان بروند - بسر من وابسته است - اگر حضرت حکم می‌فرمایند کشته میشوم - و آخر بدین کافر ماجرائی آن حویلی غصب کرد *

گویند در سرکار سعید خان دو خواجه سرا معتبر و عمدهٔ بود - یکی اختیار خان - که بوکالت حضور اختصاص داشت در پتنه و بهار پل و سرا ساخته - دوم اعتبار خان - که فوجدار جاگیرش میشد - بسیار مردانه بود - دوازدهٔ روز ربیع الاول طعام نذر جناب ختمي[۳] (صلی الله علیه و علی آله و سلم) ترتیب میداد - هر روز تریب هزار کس حاضر میشدند - پیش هریک نه نان شیرمال و نه قاب و نیم پرگالهٔ سفید برای بستن آن می‌آوردند - و پنج آثار شیرنی در پارچهٔ سفید و بالای آن غلاف مخملي پوشانیدهٔ می‌گذاشتند - و درین ایام خانه را بتکلف تمام آراسته عطر و بخور زیادهٔ بکار میبرد - و حفاظ خوش الحان شب و روز میخواند - آنچه رخت پوشیدنی او بود تیمنا با انداز این مردم می‌کرد - شگفت آنکه تا زیست همین تهم بعمل می آورد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] عمدگي نیست (۳) نسخهٔ [ج] جناب اقدس ختمي *

بامتداد زمان دولت و آسایش) واقع شده - که در دولتمندیها سهل انکاري و بے پروائي (که مبنای او بلند همتي باشد نه بیخودي) خالي از لطف نیست - و الا درین مرتبه هم اگر محرز طبیعت بوده زلال تعیش را غبارآلود دقت و کنج و کاوش نمایند دیگر اُمید فراغت و آسودگي بکدام روزها ست *

غریب تر آنکه در مقابل این حکایت هم از سعید خان شهرت تمام دارد - که خواجه هلال نام خواجه سرائے (که در ابتدا غلام قاسم خان تمکین (۲) بود - و پس ازان در ملازمان جنت مکاني انسلاک یافته) در اوائل سلطنت میر تزک گشته در اهتمام تشدد تمام بکار مي برد - و قصبهٔ رنکته شش کروهی آگره (که در جاگیرش بود) باساس قلعچهٔ و سرای پخته آباد نموده بهلال آباد موسوم ساخت - اتفاقاً در اکبرآباد جانب مدار دروازه عمارتے عالی مطبوع مرتب نموده اکثر امرای عظام را بضیافت بوریاکوبي برخواند - سعید خان هم حاضر شده مکان را پسندید و تعریف بسیار کرد - خواجه هلال از روی تواضع گفت پیشکش است - سعید خان بر خاسته سه تسلیم بجا آورد - و مردم و اسباب خود را طلبید - هلال (که بمصاحبت پادشاهي سر بفلک داشت) ایستادگي نمود - نوکران سعید خان بجبر و قهر برآوردند - پادشاه آنرا شنیده بسعید خان گفت - که

(۲) در [بعض نسخه] نمکین *

قلب طعام بیش بهاء می آوردند - گویند بعد از بیست سال از بنگ و بهار (که سر زمینی ست رطوبت ناک) بملتان آمد - متصدیان اتفاق کرده ده آثار طلا غیر مسکوک و مضروب (که در خزانه بسیار بود) برآورده عرض کردند که در زمین سیلابی بنگاله طلا وزنی بهم رسانیده بود - درین ملک (که آفتاب بکمال حرارت و حدت است) ده آثار کم شده سعید خان فرمود - که سهل تفاوتے کرد - مارا نظر بر یک من بود *

این مقام پالغز حرف گیران دقیقه سنج (۲) است - سعید خان در زمان اکبري تربیت یافته بتدریج بپایهٔ بلند برآمد و بکار دانی و دانشوری علم اشتهار برافراشت - و زمان عرش آشیانی را (که بانی مبانی جهانبانی ست) با عهود دیگر سلاطین قیاس مع الفارق است - آن سلطنت معیار تمام عیاران و روز بازار کاملان هر فن و پیشه بود - محال که ناسرهٔ زر اندود دران امتحانگاه بغلط رواج گرفتے - پس نسبت او بنادانی و بیوقوفی مستبعد ارباب آگاهی ست ناگزیر ما یمکن محمول بر اغماض و چشم پوشی دارند - که باقتضای وقت مناسب دانسته - یا بنابر مسامحه و مساهله (که از کثرت ثروت و مکنت در بیشتر امزجه بهم میرسد خصوص

(۲) نسخهٔ [ج] نکته سنج *

پیش گرفت عرش آشیاني ملتان و بهکر را بجاگیر سعید خان تنخواه فرموده او را بر سر میرزا تعین کرد - چون سعید خان ببهکر در آمد میرزا اندیشهٔ تباه را از سر بدر نموده برهنمونی خسرو خان (که وکیل و آنسقال آن دولت بود) آمده خان را دید - و با سعد الله خان پسرش (که خالي از کمال نبود) صحبت میرزا کوک شده بهمراهی سعید خان شرف آستانبوس پادشاهي دریافت *

گویند در عهد جنت مکاني ایالت پنجاب بسعید خان نامزد گردید - چون اشتهار داشت (که خواجه سرایان ستم پیشهٔ او انواع جور و تعدي برعایا و زیردستان مي رسانند) جهانگیر پادشاه فرمود - که درین باب از سعید خان مچلکه بگیرند او نوشته داد که اگر ازینها ظلمی بکسی برسد سر من در تلف باشد - و درهمان ایام درگذشت - در باغ سرهند مدفون گردید گویند اختیار مهمات خود بچتربهوج نام سپرده خود بکارها نمیرسید - شیفتهٔ خواجه سرایان بود - یک هزار و دویست خواجه سرای خوش چهرا مقطع جمع کرده - و سه کس را ازان میان برگزیده تابین باشي قرار داده - هر یکی چهار صد خواجه سرا را بزیب و زینت آراسته در شب چوکی خود حاضر نگاه میداشت - و سوای اینها مردم عمده نوکر بودند و چهار چوکي مقرر کرده بود - که در هر چوکي چهار صد

مدتے در حکومت ملتان بسر برد - چون با بزرگی نژاد
از حقیقت اندوزي و مزاج شناسی زمانه و حیای ذاتي نصیبهٔ
وافر داشت در سال بیست و دوم باتالیقی شاهزادهٔ سلطان
دانیال سرفرازي یافت - و چون رعایای پنجاب از شاه قلي خان
محرم صوبه‌دار آنجا زبان نالش دراز ساختند او بایالت آنجا
مامور گردید - پس ازان (که حکومت لاهور ضمیمهٔ سپه‌سالاری
مملکت پنجاب براجه بهگونت داس کچهواهه مقرر گشت)
سرکار سنبل (۲) در تیول سعید خان قرار گرفت - سال بیست و هشتم
طلب حضور شده بمنصب سه هزاري امتیاز یافت - و از تغیر
میرزا کوکه بجاگیر داری حاجي‌پور و آن حدود رخصت گرفت
و در سال سي و دوم (که وزیر خان در بنگاله در گذشت) سعید
خان از بهار بحکومت و سربراهی آن دیار رو آورد - و مدتها
بضبط و ربط آن مملکت گذرانیده بمنصب والای پنجهزاري
شادکامي اندوخت - و چون دارائی آن دیار براجهٔ مانسنگهه
نامزد گردید سعید خان در سال چهلم از بنگاله بحضور
رسیده صد فیل با گزین کالا پیشکش گذرانید - در سال چهل
و یکم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار باز بصاحب صوبگی بهار
دستوري یافت - و چون در سنه (۱۰۱۱) یکهزار و یازده میرزا غازي
در تتهه بعد مردن پدر خود میرزا جاني بیگ خیال خود سري

(۲) نسخهٔ [ج] سنبهل ه

و بحکم پادشاه بمالوه برگردید اورا با جوقی درانجا گذاشت
بستر تعینات دکن گردیده سال چهارم هنگام محاصرهٔ قلعهٔ
احمد نگر (۲) چون برخی از مخالفان نزد اردوی پادشاهی آمده
بچاره را گزند رسانیدند نامبرده پاس نمک از دست نداده
مقابل گردید - و با چندے از برادران مطابق سنه (۱۰۰۳)
هزار و سه هجری بمردانگی فرو شد - جاگیر بفرزندانش
باز گذاشتند *

* سعید خان چغتا *

نیاکان او درین دودمان تیموریه خدمات شایسته و پرستاریهای
شگرف بتقدیم رسانیده همواره با نام و نشان بوده اند
جدش ابراهیم بیگ چابوق از امرای جنت آشیانی ست
که در یورش بنگاله عمده و سرآمد ملازمان بود - پسرش
یوسف بیگ دران هنگام (که از اردهه به بنگاله میشتافت)
در نواحی جونپور جلال خان مشهور بسلیم شاه ایلغار کرده
بر سرش ریخت - او مردانه شربت واپسین درکشید - پسر
دیگرش یعقوب بیگ پدر سعید خان نیز درانوقت از ناموران
بوده - خان مذکور بیاوری طالع سعید و دستیاری شجاعت
و بهادری در عهد عرش آشیانی ترقی عظیم کرده در دولت
و اعتبار و سرداری و نام آوری از آبای خود در گذرانید

(۲) نسخهٔ [ب] احمد آباد *

مرة بعد اولى . از گجرات معاودت کرده در صوبهٔ مالوه غبار شورش برانگیخته بودند) دستوري پذيرفت - پستر در صوبهٔ اوده جاگير يافته اگرچه در معاملهٔ داغ با امراى بغي‌سرشت همداستان گرديده اما آخر از فريب آنها رهائي جسته بفوج پادشاهي ملحق گشت - سال سي و نهم حسب الطلب بحضور آمده دولت ملازمت دريافت - و پس از سالے چند رخت زندگي بر بست - پسرانش بعد فوت او سررشتهٔ روزگار بدست آورده بكار پادشاهي مي‌پرداختند *

* سيد راجو بارهه *

از امراى عرش آشياني ست - بمنصب هزاري رسيده سال بيست و يكم همراه كنور مانسنگهه بتاديب رانا دستوري يافت - و سال بيست و نهم (كه همراه جگناتهه بمالش رانا دستوري پذيرفت) چون سركرده اورا با جمعے در مندل گذهه گذاشته به بنگاه رانا شتافت و رانا از گريوهٔ ديگر سر برآورده شورش افزاى ملك متعلقهٔ پادشاهي شد سيد مذكور بآهنگ پيكار او برآمده موجب رهائي زبردستان گرديد - در سال سيم باتفاق جگناتهه بر بنگاه رانا دريد - و رانا بدر رفت پس ازان تعينات شاهزاده سلطان مراد (كه بايالت صوبهٔ مالوه مامور بود) گرديد - و چون شاهزاده سال سي و ششم تنبيه راجه مدهكر پيش نهاد همت ساخته بتعلقهٔ او درآمده

کوکه برای دفع شورش بنگاله تعین شد) خان مذکور بهمراهیش بصوبهٔ مذکور کمیل گردید - و در جنگ شهباز خان با معصوم خان فرنخودي در فوج جرانغار بود - چون درین صوبه شایسته ترددی بظهور نرسید اواخر سال سي و یکم او را نزد قاسم خان (که بایالت کشمیر نامور بود) فرستادند - در جنگ کشمیریان روزی (که نوبت خان مذکور بود) اول استخلاص کوهچه از مخالفان بعمل آمد - اما در بازگشت بے هنگام چون بنشیب پای نهاد ناسپاسان از هر طرف به تیر و سنگ در گرفته قریب سه صد کس را روزگار بآخر رسید - خان مذکور در همان صوبه به بیماری تپ سال سي و چهارم مطابق سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجري رخت سفر بعدم آباد بست *

* سمانجي خان *(۲)

قرغوجي - از امرای همایوني ست - در عهد عرش‌آشیاني بمنصب هزار و پانصدي رسیده - اواخر سال پنجم اکبري همراه ادهم خان کوکه جهت تسخیر مالوه تعین گردیده و مصدر ترددی شده سال نهم باتفاق محمد قاسم خان نیشاپوري بتعاقب عبد الله خان اوزبک و سال سیزدهم همراه اشرف خان میرمنشي بر سر قلعهٔ رنتهپور و از اثنای راه به تنبیه میرزا محمد حسین و غیره اولاد و نبائر محمد سلطان میرزا (که

(۲) در [بعضی نسخه] سمانچي خان *

سید عبدالله خان

پسر میر خوانده - از صغرسن بخدمت عرش آشیانی تربیت یافته بمنصب هفتصدی رسید - سال نهم جلوس همراه امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک (که از مالوه بجانب گجرات وادی فرار پیموده بود) تعین گردید - سال هفدهم (که ارادهٔ تسخیر گجرات شد - و خان کلان برسم منقلا رخصت یافت) مشار الیه را در همراهیانش برنوشتند - و سال هیزدهم همراه مظفر خان (که بایالت مالوه مقرر شده) دستوری پذیرفت - و سال نوزدهم (که پادشاه خود بجانب شرقی دیار توجه نمود) نامبرده از ملتزمان رکاب بود پستر چون خانخانان بتسخیر بنگاله نامزد شد مشار الیه نیز همراه او مرخص گشت - روز جنگ با داؤد پسر سلیمان کررانی در مثل هراولی با خان عالم بود - ازانجا بتقریبی ببارگاه سلطانی رسید - سال بیست و یکم اورا بر اسپ بام بدیار شرقی فرستادند - که نوید توجه پادشاه بامرای آنجا رساند - اواسط سال مذکور با مژدهٔ فتح در یازده روز راه دراز پیموده جبهه سای عتبهٔ خلافت گشته مورد عاطفت شد - چندان زر سفید و سرخ در دامن او ریختند که نتوانست برداشت *

گویند وقت رخصت خان مزبور برزبان پادشاه رفته بود که خبر فتح تو خواهی آورد - و سال بیست و پنجم (که خان اعظم

غنیم نمود - او از بیخردي یا بد خواهي اندک و پراگندهٔ ظاهر ساخت - بے آنکه ژرف نگاهي بکار برد با صد و پنجاه کس بیرون آمده آتش پیکار بر افروخت - و با آنکه در آغاز نبرد چیره بار رسید دست از آویزش برنداشت - دران چپقلش اسپ او بگوے درشد - و کارش مطابق سنه (٩٩٣) نهصد و نود و سه هجري بانجام رسید - چهل کس از خویشان او را برادمردي روزگار بسر آمد - منصب دو هزاري داشت پستر افغانان قلعه را گرد گرفتند - سید کمال پسر خرد او با چندے پاي همت افشرده نگاهبانی شایسته نمود *

نامبرده در عهد عرش آشیاني هفتصدي منصب داشت پس از جلوس جنت مکاني بهزاري نوازش اندوخت - و از تغیر شیخ عبدالوهاب بخاري بحکومت دهلي نامزد گردید پستر همراه شیخ فرید بخاري بتعاقب خسرو (که رایت بغي افراخته پنجاب رویه رفته بود) مامور شد - و در جنگ خسرو سرداري جرانغار باو تعلق داشت - چون کار بر سادات بارهه (که هراول شیخ مذکور بودند) تنگ شد مشار الیه بآئین درست بکمک رسیده چپقلشهاي مردانه بظهور رسانید و مورد مراحم خسروانه شد - سید یعقوب پسر سید کمال بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار رسیده سال دوم سلطنت اعلی حضرت به نیستي سرا شتافت *

بتعاقب میرزا محمد حکیم دستوري يافت سرداري جرانغار شاهزاده بنام مشاراليه تقرر پذيرفت - و بعد وصول موکب سلطاني بکابل چون مطمح نظر پادشاهي آن بود که چندے درينجا توقف گزيند فيلان رکاب را بسمت جلال آباد روانه فرموده سيد مزبور را با چند کس ديگر بدرقه ساخت - و پس از معاودت از کابل چون ساحت سهرند مخيم سرادق اقبال (۲) شد مشاراليه برخصت جاگير کامياب گشت - و در سال سيم بهمراهي کنور مانسنگهه بصوب کابل تعين گرديد - چون بپشاور (که در اقطاع او بود) رسيد سپاه او بجانب هندوستان بازگرديد - و خود با چندے در حصار بکرام بغفلت مگيذرانيد و کار را بموسى نام نا بخردے بازگذاشت - و بے آنکه اندازهٔ شناسائي او برگيرد سررشتهٔ داد و ستد بدست او داد - و او از آزمندي بر احشام مهمند و غريه خيل (که ده هزار خانه‌دار در پشاور بسر برند) تنگ گرفت - و بر مال و ناموس دست کشود - الوس مذکور از نافهميدگي و بدگوهري جلالهٔ تاريکي را بسري برداشتند - و نزديک بکرام غبار فتنه برخاست - مومى اليه از کمي مردم بران بود که تا آمدن سپاه کابل و اتک و رسيدن برادران حصاري شود - اما از سخن سرائي کوته انديشان برين انديشه نيارست بود - يکے را فرستاده دريافت احوال

---

(۲) نسخهٔ [ج] سرادقات اقبال ●

و دندوقه بعد فوتش بسید میران و پس ازو بسید حامد در اقطاع مقرر شد *

چون عرش آشیانی سال هفدهم جلوس بعزم تسخیر گجرات متوجهٔ آن سمت شده به پتن رسید سید مذکور با جمعیت خود آمده ادراک آستانبوسی نمود - و بنوازش کامیاب گردید و پس ازان (که حکومت گجرات بنام خان اعظم میرزا عزیز (۲) کوکه قرار یافت) سید مرقوم بکومک او نامزد شده رخصت پذیرفت - و در جنگ خان اعظم با میرزایان بحراست احمدآباد مانده بود - سال هیزدهم جلوس حکومت دوالقه و دندوقه تعلق باو گرفت - پستر بکومک قطب الدین محمد خان بجانب کهنبایت شتافت - سال بیست و دوم جلوس بعطای ایالت ملتان مشمول عواطف بیکران گردید - و در آخر همین سال بهمراهی میرزا یوسف خان رضوی بصوب بلوچستان (که اعیان آن الوس از رهنمونی فطری و برگشتگی بخت سر از اطاعت پیچیده لوازم نیکو خدمتی بتقدیم نمیرسانیدند) تعین شد - و سال بیست و پنجم (که میرزا محمد حکیم از کابل آمده لاهور را محاصره نموده) سید مذکور نیز بدستور دیگر جاگیرداران آن ضلع از محصوران لاهور بود - پس از وصول موکب سلطانی بدانجا چون شاهزاده سلطان مراد

(۲) در[بعضی نسخه] میرزا کوکه ٭

که بواعث آن وسعت مشرب و صلح کل بوده - که رطب و یابس گروها گروه مردم را بمدارا میگذرانید - سبحان الله اهتمام بشان امور دنیا که ناپایدار است دران مرتبه باشد که احدے اقدام بتخالف رای نتواند نمود - در امر دینی که مهم تر ازان است مداهنه و اغماض غیر از سهل انگاري و سبکداشت محملی دیگر ندارد *

* سید حامد بخاري (۲) *

پور سید میران بن سید مبارک است - سید مبارک از اعیان امرای گجرات بود - گویند از موطن خود اوچهه با یک اسپ برآمده بگجرات رسید - روزے در راه فیلے مست بار دو چار شد - سید ناچار تیرے بر پیشانی او حواله کرد که جز سوفار نشانے ازو نمي‌نمود - ازان روز مردم آنجا به تیر او تسم مي خوردند - پستر رفته رفته برتبهٔ عمدگی فایز گردید - و چون اعتماد خان گجراتي از راه خود کامي نتهو (۳) نام طفلی را (که از اراذل زادهای آن دیار بود) بفرزندی سلطان محمود شهرت داده نام مظفر شاهي برو بست و امرا هریک ناحیتی (۴) را متصرف گردید سید مبارک محالات بسیارے از پتن و دولقه و دندوقه به تیول یافت - ازانجمله دولقه

---

(۲) نسخهٔ [ج] سید احمد بخاري (۳) نسخهٔ [ا] نهتو نام (۴) نسخهٔ [ج] هریک ناحیه را *

* بیانے که باشد بحجت قوي *
* ز نا فرخي باشد از نشنوي *

و اعتبار یافتن ایرانیان (که بیشترے بدان روش زندگاني نمایند) افروزینهٔ بدگماني شد - و از تقاید پرستي بزرگي یافتن تورانیان از چشم تعصب گزین آن قوم پوشیده ماند - گروهے آن قافله سالار خدا شناسان را بکیش برهمن بیغاره زدند سرمایهٔ سگالش نا سزا آنکه شهریار دیده ور از فراخیِ حوصله براهمهٔ دانش اندوز را در بساط قرب جا دادے - و طوائف هنود را بجهت مصالح ملکي و فزونیِ حقیقت پایه افزودے و برای شایستگیِ تمدن گرم خوئي فرموده عاطفت بظهور آوردے - و دستاویز این همه جوشش یافه درایان همه چیز شد - نخستین از فزونیِ شناسائي بارگاه مقدس مجمع دانشوران عالم و نحل آمد - و ازانجا (که هر آئین شایستگیِ چند با خود دارد) هر کدام نصیبهٔ آفرین برگرفت - و از فرط انصاف گزیني نکوهیدگیِ هیچ طایفه پرده باف نیکوئیِ آن نتواند شد - دوم هنگامهٔ صلح کل در پیشگاه خلافت رونق پذیرفت - و گروها گروه مردم با گوناگون احوال کام روای صورت و معني گشتند - سیوم کجگرائیِ فرومایگان روزگار - انتهی کلامه *

بر واقفان انداز سخن پیدا ست - که آنچه در صدر گذشته همه از کلام شیخ استشمام میشود - فایت توجیه آنست

اظهار نبوت کرده اند - و روزگاران برآمد و دورها سپري شد که این معني پرورش مي‌یابد - و روی در افزوني دارد) هنوز گرد انکار فرو نمي‌نشیند - مرا چنین سگالش چسان در صفوتکدهٔ ضمیر راه یابد - و طایفهٔ دیگر را خیال آنکه شهریار آفاق دین احمدي را نا ستوده میداند - همگي دستاویز اینها آنکه خسرو دانا از فراخی مشرب و عموم مهر افزائي و بسطت ظاهیت گروهاگروه آدمي را بدوستي برگزیند - خاصه دانش‌پژوهان هر کیش و ریاضت اندوزان هر دین و مذهب را و همواره در مطالب دیني و مقاصد حقیقي دلیل پژوهد - و چون گرومت و گیرهای فیلسوفان نصارا بر متفقهان روزگار در محافل همایوني واقع شد سرباری توهم گشت - حالانکه احترامی (که نسبت بخاندان نبوي ازین قدردان بظهور مي‌آید) از پادشاهان باستاني کمتر گذارش نمایند - بسیاری از سادات بمناصب والا سربلندي دارند - و رضا نمیدهد - که یکی ازین خاندان سر. بر پای اقدس نهد - یا ناصیه سای آستان اقبال آید - طبقهٔ دیگر آن صافي اعتقاد را دامن آلود تشیع گردانند دست مایهٔ پالغز این گروه آنکه پیوسته در محفل همایون ادلهٔ این دو فریق چون دلائل دیگر طوائف بر لوحهٔ بیان نگارش یافتي - و شهنشاه آگاه دل از حقیقت اندوزي و نصفت طرازي بي میل طرف راجح برگزیدے *

نیر اکبر کامل است خود خواهد گفت - لله الشکر میسر شد
با در پسر خود آئین الٰهی اختیار کرد) ازین جهت این فرقه
درین زمانه نسیا منسیا گشته . الحمد لله علی ذلک - و همهٔ این
مقدمات را شیخ علامی با دفعیهٔ آن بآب و تاب در اکبرنامه
در سلک تحریر کشیده - مجملی ازان نوشته میشود - طایفهٔ
آن یگانه بندهٔ ایزدی را (که زاد بر زاد روشن دودمان است)
تهمت آلود دعوی خدائی کردند - همانا غلط انداز اینها آن بود
که چندے از پیش قدمان یکجهتی (که بر مشرب نصیر بودند
یا ذرق حسین منصور) خدیو معنی را مظهر حق دانسته
سخن سرا گشتند - و اورنگ نشین اقبال از مسند آرائی صلح کل
بیصرفه گویان آشفته عقل و هرزه درایان پریشان مغز را چندان
سرزنش نفرمود - برخی را مظنه آنکه خسرو زمان را خواهش
سفارت دارد بے همال سراپای دل میگیرد - و دستاویز تخیل
اینها آنکه شهنشاه حکمت پژوه همواره آئینهای شگرف
درمیان آرد - و در سخنان شک آمود پیشینیان ناخنها زند
چون زاژخائی این دو گروه بمسامع (۲) شاهنشاهی درآمد بارها
فرمود سبحان الله در تنگنای خاطر نادان چگونه درآید - که
امکانی حدوث آمود در ماندهٔ طبائع نسبت الوهیت بخود دهد
و گروهی از هادیان آفاق (که بهزاران شگرف کارهای اعجاز

(۲) نسخهٔ [ع] بسمع .

عرش‌آشیانی بتعلیم چند کس مخصوص اکتفا فرمود - و آن اقرار بیکتائی ایزد توانا بود - و تعظیم مقربان او (که مجردات و کواکب سیاره اند) و منع از اذیت جاندار هرگونه که باشد و بهیچ آئین بد نباید بود - و بهمه طوائف راه بے تعصبی باید سپرد - و عمدهٔ تبلیغ آن بوده که اخلاص مردم بولي‌نعمت خود بدین مرتبه باشد - که ترک چهار چیز مال و جان و ناموس و دین آسان شمرند - و برخے احکام و مسائل این مذهب ذوالفقار (۲) اردستانی موبد تخلص در دبستان خود (که حاوی اکثر اعتقادات فرق هنود و مجوس و مذاهب مروجهٔ اهل اسلام است) آورده - اگرچه الحال کسے باین طریق مشتهر نیست - و بنابران (که دران وقت هم بغیر از مقربان خاص و محرمان با اخلاص بدیگران تلقین نمیکرد خانخانان میرزا عبد الرحیم بوسائل ملتجي گشته بابرام و سماجت التماس نمود - که من هم آلهي بنده ام - پادشاه قبول کرده در شب عاشورا پیالهٔ دوستکامي باو عنایت نمود و روزے بمیر صدر جهان مفتي فرمود - که در دلت این است که مسلماني بدین آئین است - که جهاندار مي کشند (۳) چرا آلهي کیش نشوي - او بپا افتاد - و گفت که از سه روز همین خلش بخاطر داشتم - و بکمے نگفته بودم - که اگر مظهر

---

(۲) نسخهٔ [ا] ذوالفقار آذر ساساني (۳) نسخهٔ [ع] میکند ه

در واقعه دیدم - که پیغمبر خدا در خانهٔ کعبه ایستاده
و جلال الدین نشسته - وجه پرسیدم - فرمود که اکنون نوبت
(۲)
او ست - و صاحب الزمان خداوند ناموس جلال الاکبر است
و هم صاحب دبستان موبدي گوید - که از احمد توتبای (که
نوکر عمدهٔ خان اعظم بود) شنیدم که میگفت - چون اقوال
اهل اهوا و بدع شایع شد و طرق باطله احداث یافت میرزا
کوکه بنابر تعصب دیني در سنه (۱۰۰۱) هزار و یک از گجرات
بکعبه شتافت - و در سنه (۱۰۰۲) هزار و دوم در لاهور
بآستانبوس رسیده بدین الٓهي در آمد - ازانجهت که شبی
در کعبه در خواب دید - که جناب رسالت فرمود که کعبه
پوست است - و اکبر مغز - و این خانه است - و او خداوند
و معهذا عزم معاودت نداشت - قضا را شبی در واقعه دید
که باو گفتند - که بعزت بیرون نمیروي - و شرفا باو سلوک بد
سر کردند - ناچار برگشت - و از انچه گریخته بود بدان گرائید
ازین است که صاحب بداوني گفته - که رفتن میرزا خوب بود
اما آمدنش نه آنچنان - لطیفهٔ ازو نقل کرده اند - که پس
از ارتحال عرش آشیاني حرفهای سست گفتي - چون ازو
پرسیدند گفت در بزرگي او سخن نیست - اما ابو جهل اکبرم *
بالجمله چون الٓهیان بجهت اعلان این مبالغه از حد گذرانیدند

---

(۲) نسخهٔ [ع] جلال الدین اکبر *

در دبستان آورده که در سنه (۱۰۰۰) هزارم آلهیان بعرش آشیاني گفتند - که هزار سال هجري تمام شده - الحال بحجت قاطع مثل شاه اسمعیل صفوي اعادي را از میان باید برداشت - پادشاه جواب داد - که من بمروت مبعوثم مي باید این آئین بخواستهٔ مردم روائي گیرد - نه بجبر و تکلیف و بیم تیغ بدین الهي در آیند - و میر شریف آملي از رسائل محمودخاني (۲) مستشهد آورد که در سنه (۹۹۰) نهصد و نود رافع دین حق شخصی باشد - و ازان شخص باکبر تعبیر نموده که نهصد و نود است - و حکیم فیروز این رباعی ناصر خسرو خواند * رباعي *

* در نهصد و هشتاد و نه از حکم قضا *
* آیند کواکب ز جوانب یکجا *
* در سال اسد ماه اسد روز اسد *
* از پرده برون خرامد آن شیر خدا *

و گفت چون ناصر را در واقعه دیدم گفتم که شیر خدا کیست گفت جلال الدین محمد اکبر - و خواجه مولانای شیرازي جفردان از مکه رسالهٔ از بعضی شرفا آورد - باین مضمون که بمقتضای احادیث صحیحه هفت هزار سال مدت ایام دنیا سپري شده - الحال وقت ظهور مهدی موعود است - و گفت

(۲) در [بعضی نسخه] محمود بساخواني *

شیخ گوید با آنکه این در تضیه از مردم ثقه شنیده بودم اما ازان عفت مآب نیز بیواسطه استماع نمودم *

و در دبستان گفته که از میرزا شاه محمد مخاطب بغزنین خان پسر شاه بیگ خان خاندوران شنیدم که میگفت من از میرزا عزیز کوکه پرسیدم که چه میگویند در حرف زدن عرش آشیانی - جواب داد - که والده میگفت حق است و نیز شیخ علامی نوشته که چگونه شعشعهٔ بزرگي و بزرگ منشي از جبین مبین جنت آشیاني پیدا نباشد که حامل نور شاهنشاهي و خازن گنج معارف آلهي بوده - و همین نور بود که در فتوحات بابري ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری صاحبقراني جلوه گر شد - و همین نور بود که از صدف بحر عفت آلنقوا در نقاب موالید لالی شاهوار نمودار گشت - و همین نور بود که بروشنائی آن آغر خان دولت آرا شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازهٔ استعدادات نور افزا بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجائب این ظهور از دایرهٔ حصر و احصا بیرون است - هرکس را توت شناخت کنه این معني نیست - و قدرت دریافت این دقائق نے - و ظاهر است که این نسبت اگر بطریق تعمیم باشد همه اخلاف را با اسلاف خود حاصل است - اما تخصیص و تشخیص واحد (که شیخ میخواهد) چیزے دیگر ظاهر میکند - نعوذ بالله *

که دفع اختلاف عالم نماید - او گفت بدون سیاست نمي‌تواند شد - و آن از من نمي‌آید - مگر بمروت و ملایمت هر قدر تواند شد رهنمون میشوم - پس خدا فرمود تو مظهر مهر مني - و دیگران مظاهر قهر - و امثال این کلهتره و هذیان بسیار ساخته اند و بیشترے جوکیه و سناسیه و بعضے اسلامیه (که بزي آنها متلبس بودند) بدو گرویده جکمت گرو مي خوانند - و خوارقے (که از عرش آشیاني بیان نمایند) آنرا برهان گویند *

شیخ علامي در تاریخ خود آورده - که در ماه هشتم از ولادت روزے جیجي انگه شیر میداد - و از مخالفت ماهم انگه و جمعے دیگر آزرده خاطر و اندوهناک بود - در وقتے (که هیچ کس حاضر نبود) عرش آشیاني متکلم شده بتسلي خاطر محزون او پرداخت - و نوید شادمانیها بخشیده فرمود - زینهار این راز ما را آشکارا نکني - جیجي انگه در شگفت عظیم مانده بهیچکس ظاهر نکرد - تا در ایام سلطنت روزے در دهلي بشکار حوالي قصبهٔ پالم تشریف فرمود - درانجا مارے بزرگ مهیب بر سر راه پیدا شد - پادشاه بے اندیشه دم مار را گرفته زبون ساخت - یوسف محمد خان کوکه از روي تعجب بوالدهٔ خود جیجي انگه آمده نقل کرد - و او آن راز سر پوشیده بر زبان آورده گفت - که هرگاه در صغر سن معجزهٔ مسیحي نموده باشد اگر در کبر سن اعجاز موسوي بکار برد چه بدیع

جمعی از ارباب تعلق و تجرد گرویده حکایات غریب نقل نمایند - و گویند این اختیار و التقاط نیز بامر الٰهي بوده و این شرذمهٔ ضاله عرش آشیاني را خلیفة الله خوانده و چنان بر سرایند که او مامور شد - که لا اله الا الله اکبر خلیفة الله گویند *

آورده اند که چون شب یکشنبه پنجم رجب سنه (۹۴۹) نهصد و چهل و نه هجري عرش آشیاني در امرکوت متولد گردید یکی از مرتاضین در واقعه دید - که عقل کل با نفس کل فرود آمده پیکرے (که عنصر او فضائل اربعه بود) ساخته بهمایون پادشاه سپردند - چنانچه در قصهٔ آلنقوا نوشته اند که بعضے در رویا ملهم شده اند - که رب النوع انساني (که آن را در ترکي کشخان گویند) در عالم معنوي متوجه او شده بے اختلاط (که مخصوص ترکیب عنصري ست) بتصرف قدسي آبستن گردانید - چنانچه همه اولاد بوزنجر تا آن را که نیرون نامند فرشته نژاد میدانند *

و قومے از آلهیه گویند - که عرش آشیاني را قدرت بر خلع و انسلاخ بود - روزے در یقظه ببدن مثالي از سموات برگذشته روح او بواحد اکبر (که باصطلاح آن طایفه ذات آلهي باشد) آمیخته شد - حق تعالی گفت که میان من و دیگران جبرئیل واسطه بود - و درمیان من و تو دیگرے نمي‌گنجد - و مامور شد

مصحف آن هندي ميشد - و شيخ ابوالفضل ميگفت كه اين نامه افصح است از قرآن - علوم شرعيه و نقليه را اصلا وقعے و اعتبارے نماند - مردم رغبتي بحكمت و حساب و طب و نجوم و شعر و تاريخ نمودند - فرامين باطراف صادر شد - كه اراذل را از تعليم باز دارند - و در تعظيم نير اعظم عطيه بخش عالم بآئين شماسيان (كه بدريافت فيوض انفسي و آفاقي او گروند - و شكر گذاري آن نورالانوار را سرماية دولت صوري و معنوي دانند) اهتمام شايسته رفت - عرش آشياني بترغيب راجه بيربر ادعيه و اسامي آفتاب را بزبان هندي و فارسي ورد ميفرمود - و هنگام تحويل از برجے به برجے وقت ظهور فيض خاص دانسته خصوص در تحويل حمل و همين قسم ديگر كواكب سياره را (كه فيض پذير خوان انوار او بند) در شرف خويش گرامي شمرده آن ازمنه را مواقيت و مظاهر نعم والاى آلهي انگاشته سالے چهارده عيد مقرر شد - و باستصواب علامة الدهر امير فتح الله شيرازي تاريخ عربي را تغير داده سال و ماه شمسي بدستور عجم معين كردند - گاو كشي ممنوع شد - و چنانچه قاضي بقطع معاملات اهل اسلام تعين ميگشت برهمنے دانا بجهت فصل قضاياى هنود قرار يافت - و چون هر امرے (كه احداث و اختراع مي‌نمود) به آلهي موسوم ميساخت خلاصة هر مذهب و هر طريقه را نيز باهم آميخته دين آلهي ناميد

و ادلهٔ هر فریق و مقولهٔ هرطایفه بلا تعصب ، مذکور میکردند
و محاسن و مساوی هر طریقه بے تکلف بیان میشد - و هریکے
در قدح و نکوهش دیگرے میکوشید - یهودی با نصرانی و سنی
با شیعه و مجوسی و برهمن با اسلامی مناظره و مجادله
مینمودند - و نعوذ بالله بے محابا انواع قبائح و شنائع بذوات
مقدسهٔ انبیاء عظام و ایمهٔ کرام نسبت میکردند - طرفه هنگامه
برپا شد - و مکابره بجائے انجامید که علما و فقهای اسلامیه با هم
در افتاده تکفیر یکدیگر می‌نمودند - حکیم فلسفی میگفت که عقلا
در همه ادیان موجود اند - ترجیح بلامرجح چرا - تابع ناموس
اکبر عقل (که ممیز و حاکم است میان حسن و قبح) باید بود
اعتماد بر دیو افسانها نباید کرد - که خانهٔ نقل خراب است
اردشیر نام زردشتیئے را از ایران طلبیدند - او آتش با خود
آورد - آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل
مفوض شد - که بدستور آتش‌کدهای فارس باحتیاط نگاهدارد
و فرمانے بطلب آذرکیوان (۲) (که سرآمد مجوسیان ایران دیار بود)
رقم پذیرفت - او عذر خواست - و نامهٔ از مولفات خود (که
مشعر ستایش مجردات و کواکب و متضمن نصائح و حکم بود)
فرستاد - مشتمل بر چهارده جز - هر سطرش پارسی بحت بود
و تصحیف آن عربی - و چون قلب میکردند ترکی - و باز

(۲) نسخهٔ [ج] درکیوان ٭

* بود وصفش ز حد فهم برتر *
* تعالی شانه الله اکبر *

اگرچه بعضی نوشته اند که چون پا بر منبر گذاشت یکباره حصر واقع شد - و بلرزه افتاد - و بتشویش تمام بهمین ابیات اختصار نموده نماز جمعه ادا کرد - و چون در هر امر میخواست اختراعی نماید و مجدد آئینی تازه شود در مهمات دین و مذهب نیز تصرفات بخاطرش میرسید - لیکن تصریح بمخالفت امور شرعیه منافی مصالح ملکی می‌شمرد - تا بتجویز برخی علمای مزاج شناس (که سر آمد آنها غازی خان بدخشي بود) در سال بیست و چهارم سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت علما اتفاق نمودند - که مرتبهٔ سلطان عادل عندالله زیاده بر مجتهد است و خلیفهٔ وقت اعدل و اعلم و افضل است - و تذکرهٔ بمهر سائر فضلا مرتب گشت - که آنچه عرش آشیاني در مختلفات گذشتگان گروهاگروه تسهیلا للخلق برگزیند حکم آلهي دانسته اتباع آن بر کافهٔ انام واجب شناسند - چنانچه در احوال شیخ عبدالنبي صدر این مقدمه تحریر یافته *

و چون عرش آشیاني را شوقی باستکشاف مسائل و مذاهب فرق انام بهم رسید در کمتر زمانے مجلس پادشاهي مجمع دانایان هر ملت و مذهب گردید - اصحاب ملل و نحل فراهم آمدند - و با همه راه مدارا و استمالت مسلوک میگشت

خواه بمیلان طبعی فطري - و خواه به تزویر و تدبیر ملکي چنانچه موی سر میگذاشت - پس از مدتها (که ارادهٔ ستردن نمود) گفت که التزام این امر بنابر تالیف هندي نژاد بود الحال (که احتیاج بدان نماند) باید سترد - هرچند در تعظیم علما و مشائخ و ترویج شعائر اسلام میکوشید لیکن بنابر وسعت مشرب با مخالف و موالف مدارائی داشته با برهمنان و جوگیان مي‌نشست - و اذکار و اشغال ایشان فرا میگرفت (۲) - پس ازان (که بکفر و زندقه شهرت گرفت) برای نوربند عوام اعلان لختی مراتب دیني مناسب دانست - چنانچه اظهار عزیمت حج و تعین میرحاج هر سال و انعقاد مجلس مولود جناب ختمي (صلی الله علیه و آله) ازین قبیل بود . و در سال بیست و سیوم باتباع طریقهٔ نبوي و خلفای راشدین و سلاطین اسلام خود مباشر امر خطابت شده در مسجد جامع فتحپور بر منبر برآمد چون مراد عربي نداشت یا بوجه دیگر این ابیات شیخ فیضي بطریق خطبه برخواند *

* بیت *

(۳)

* خداوندے که مارا خسروي داد *

* دل دانا و بازوی قوي داد *

* بعدل و داد ما را رهنمون کرد *

* بجز عدل از خیال ما برون کرد *

---

(۲) در [اکثر نسخه] فرا میگرفت (۳) در [اکبر نامه] بنام آنکه مارا *

و آنچه شیخ بداوني و نظائر او بصراحت و اشاره نوشته اند محمول بر تعصب و مبالغه میشد پس ازان [که تذکرهٔ مشائخ موسوم بثمرات القدس تالیف لعل بیگ (که از منصبداران اکبري و معتقد سلسلهٔ نقشبندیه است) بنظر آمد] از ترجمهٔ سلطان خواجه ظاهر شد که کلام قوم واهي و بے اصل بوده چه او نوشته - که چون درین ایام لختے ادیان مجدده بر روی کار آمده خواستند در ارکان دین محمدي کسرے و فتورے واقع شود چنان قرار دادند که هرکه بامر ناگزیر پیوندد بطور آفتاب پرستان روزنهٔ محاذی خورشید در قبرش گذارند - تا فروغ نیر اعظم (که (۲) عین نور الٰهي ست - و سایر انوار ازو مستفاد) در قبر نتابد راهے برستگاري (۳) نیابد - بعضے خبثا در بارهٔ حضرت وی نیز این خیال کردند - چون الله تعالی حافظ این سلسله بود هیچکس را بران قدرت نشد - بعنوان اهل سنت و جماعت تجهیز و تکفین نموده بخاک سپردند *

اگرچه درین اوراق قلم اخبار رقم هرجا بمناسبت مقام لختے ازین مقوله بر لوحهٔ بیان مرتسم ساخته اما همه جا زبان نگاهداشته - این جا اشهب خامه گسسته عناني مي نماید و تیزجولان عرصهٔ قرطاس میگردد - عرش آشیاني از عنفوان سن و ریعان شباب بوضع و آئین هندوستان مولع و شیفته بود

(۲) نسخهٔ [ج] که نور الٰهي ست (۳) نسخهٔ [ب] مادهٔ *

آن ناحیه را از مایدهٔ احسان بهره مند گرداند - درین قافله بسیارے از وضیع و شریف بار سفر حجاز بر بستند - شاید کم قافله بدین هجوم از هندوستان بدان دیار رفته *

خواجه در سال بیست و سیوم سنه (٩٨٦) نهصد و هشتاد و شش ازان سفر خیر اثر معاودت نموده بزمین‌بوس اکبري سر مباهات بر افراخته زیاده بر سابق مشمول الطاف شاهانه گردید - و بتفویض صدارت کل هندوستان و منصب هزاري امتیاز یافت - و در سال بیست و نهم سنه (٩٩٢) نهصد و نود و دو باجل طبعي در گذشت - در ظاهر قلعهٔ فتحپور در جانب شمالي مدفون گشت - و پس از فوتش در آغاز سال سیم دخترش را بعقد شاهزاده سلطان دانیال در آوردند - پسرش میر خواجه در سال چهل و ششم بمنصب پانصدي ترقي نمود *

در دبستان موبدي مذکور است - که سلطان خواجه از الهیان بود - یعني بآئیني (که بعرش آشیاني نسبت دهند - و به الهي دین موسوم نمایند) گرویده بود - هنگام سفر واپسین بپادشاه وصیت نمود - که مرا بآئین دیو مردم دفن نفرمایند - لاجرم اورا در قبر با چراغي در آورده شبکهٔ بمحاذات نیر اعظم گذاشتند که نور او ماحي ماثم است - اگرچه امثال این حکایات را بنابر عدم شواهد از تواریخ متعارفه در نظر اخبارسنج وقعي نبود

اما پارهٔ مراتب سلوک و تصوف ورزیده شامهٔ ارادتش از شمامهٔ
عنایت پادشاهي عطر آگین گشت - اعتبارے سترگ و قربے شگرف
بهم رسانید - چون سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد
و هشتاد و چهار عزیمت سفر حجاز دامنگیر همت پادشاهي
گشت ملتزمان بارگاه سلطنت معروض داشتند - که برخے
حقیقت اندوزان والا فطرت نسبت با طایفهٔ سلاطین دادگر
سیما چنین فرمانروائے (که ولایت چندین پادشاهان عالي شکوه را
بفروغ تدبیر و لمعان شمشیر دار الامن داشته باشد) امثال
این امور اگر تجویز کرده اند در صورتے ست که ازان حرکت
گرد فتورے بر جمعیت آباد رعیت ننشیند - لهذا عرش آشیاني
نقش آن داعیه از لوحهٔ خاطر سترد - و چون صوري لزوم (۲)
انعقاد یافته بود سلطان خواجه را (که از درست کرداري
و معامله داني نصیبهٔ فراوان داشت) امیر حاج گردانیده مبلغ
شش لک روپیه و دوازده هزار خلعت حواله شد - تا بفروغ
دیده وري شایستگان احسان را دریافته بانعام درخور بے‌نیاز گرداند
و حکم شد که تجرد منشان آن مرز (که از شغل پیراستن نفس
ذو فنون فرصت مکاسب و حرف ندارند) و سایر احتیاجمندان
قناعت پیشهٔ آن بوم را نگاشتهٔ قلم تحقیق ساخته نسخهٔ منقح
بیارد - تا هر سال یکے از آگاه دلان بدان دیار رفته عموم محتاجان

(۲) نسخهٔ [ج] صورت لزوم •

دستوري پذيرفت - و بتقديم جلائل خدمات مشمول التفات بيکران گشته چهرهٔ مباهات افروخت - در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري داعی حق را لبيک اجابت گفت - بمنصب دو هزاري امتياز اندوخته بود - پسرش سيد جمال الدين از رو شناسان بادشاهي بود - در محاصرهٔ قلعهٔ چتور (که در نقب را از بارود پر ساخته فتيله را آتش دادند - و بيکی دير رسيد - و دران هنگامه جمعی را نقد زندگي برباد رفت) [۲] او هم گلشن جوانی خود را سوخت *

* سلطان خواجه نقشبندي *

عبد العظيم نام خلف خواجه خاوند درست است مريد خواجه عبد الشهيد بن خواجه عبدالله مشهور بخواجگان خواجه که فرزند بيواسطهٔ خواجه ناصرالدين احرار است - چون خواجه عبدالشهيد از سمرقند بهند آمد عرش آشياني پذيره شده باعزاز و اکرام دريافت - و پرگنهٔ چماری [۳] پنجاب را بطريق نذر گذرانيد - خواجه مدتے درانجا طرح سکونت ريخته بسر مي برد - پس از هيزده سال در آخر سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو معاودت بسمرقند نمود - و در سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار درگذشت - سلطان خواجه اگرچه بر فراز و نشيب علمي برنيامده و چندان دانش زار رسمي طی نکرده

(۲) نسخهٔ [ع] جواني را سوخت (۳) در [اکبرنامه] چهاري آمده *

سید احمد خان بارهه

برادر خرد سید محمود خان بارهه است - در سال هفدهم جلوس اکبري باتفاق خان مذکور همراه خان‌کلان در فوج منقلا بجانب گجرات تعین شد - و پس از فتح احمدآباد پادشاه او را با جمعی کثیر بتعاقب پسران شیرخان فولادي (که عیال و اسباب خود را از پتن برآورده بجانب ایدر میرفتند) نامزد فرمود - هرچند آنها تیز پائي نموده خود را به تنگناهای جبال کشیدند اما بسیاری از اسباب آنها بدست مردم فوج پادشاهي افتاد - خان مذکور معاودت نموده کامیاب دولت زمین بوس گردید - پس ازان (که قصبهٔ پتن مخیم سرادقات سلطاني گشت) آنرا بمیرزا خان مرحمت نموده بنیابت او حکومت و حراست آنجا بسید احمد خان تفویض یافت - و در همین سال محمد حسین میرزا و شاه میرزا علم بغي افراشته باتفاق شیرخان بر سر پتن آمده محاصره نمودند - خان مذکور به بند و بست برج و باره پرداخته متحصن گردید - تا آنکه خان اعظم کوکه با فوج بسیار نزدیک رسید - میرزایان دست از محاصره کشیده از گرد قصبه (۲) برخاستند - و سال بیستم جلوس با برادر زادهای خود سید قاسم و سید هاشم بمالش گردن کشان تعلقهٔ رانا (که پس از کشته شدن جلال خان قورچي غبار فتنه بر انگیخته بودند)

---

(۲) یا قلعه باشد *

بارهه عبارت است از دوازده موضع - که درمیان دو آب یعنی دریای جون و گنگ قریب پرگنهٔ سنبل واقع شده - خان مذکور مرد قبیله‌دار بود - بنوکری پادشاهي رسیده نامی بشجاعت و سخاوت بر آورد - سادهٔ لوحی مفطور داشت - گویند چون عرش آشیاني اورا بر سر مدهکر بندیله تعین فرمود او ترددات نمایان بتقدیم رسانیده مظفر و منصور برگردید - پس ازان (که بملازمت سلطاني فایز گشت) عرض نمود که من چنین و چندان تردد کردم - آصف خان گفت میرانجي ابن فتح باقبال حضرت شده - پنداشت مگر اقبال نام یکی از امرای پادشاهي خواهد بود جواب داد که چرا غلط میگوئي - درانجا اقبال پادشاهي نبود من بودم و برادرانم - تیغ دو دستي زده ایم - پادشاه متبسم شده او را بگوناگون عواطف بر نواخت - و روزے یکی از روی کنایه با وی گفت - که نسب نامهٔ سادات بارهه بکجا منتهي میشود او في الحال در میان تودهٔ آتش (که فقرای ملنگ شبها روشن میکنند) تا زانو در آمده ایستاد - و گفت اگر سیدم آتش کارگر نخواهد شد - و اگر نیستم میسوزم - قریب یک ساعت دران آتش ایستاد - مردم بزاري برآوردند - کفش مخملي در پا داشت چوب (٢) او نسوخته بود - پسرانش سید قاسم و سید هاشم - احوال اینها جداگانه نوک ریز کلک بیان طراز گردیده *

---

(٢) یا چوب او باشد *

سید محمود خان (که در محال جاگیر خود بود) اورا شناخته باحترام تمام بحضور پادشاه آورد - سال هفدهم بتعیناتی خان کلان بجانب گجرات شتافت - و پس ازان بتعاقب ابراهیم حسین میرزا مامور شد - پستر چون پادشاه خود بدین کار متوجه گردید و مسرعی فرستاده امرای پیش شتافته را باز گردانید خان مذکور گام عجلت برزده متصل قصبهٔ سرنال برکاب سلطاني پیوست - و مصدر ترددات نمایان گشت - و چون میرزای مذکور شکست یافته رخت ادبار بجانب آگره کشید او باتفاق دیگر امرا بتعاقب میرزای مرقوم معین شد - و سال هیزدهم در ذیل امرا پیش از نهضت سلطاني بصوب گجرات تعین یافت - چون موکب والا ایلغار نموده بحدود میرتهه رسید شرف آستانبوس دریافته کام دل برگرفت - و در جنگ محمد حسین میرزا چون پادشاه خود را با معدودے در فوج طرح قرار داده بود او با دیگر امرا در قول جا یافته وقت جنگ بےتابانه از قول پیشتر شتافته مردانه نبرد آزمائي نمود - اواخر همین سال با سادات بارهه و سید محمد امروهه بر سر ولایت مدهکر سعادت ارتخاص پذیرفت - و درانجا رفته بزور شمشیر آن حدود را عمای در ساخت - و دران نزدیکي مطابق سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري پیمانهٔ زندگی او لبریز گردید - بمنصب دو هزاري سربلندي داشت *

شتافت - پادشاه از فوت چنين مخلص راسخ قدم ترين تاسف
و اندوه بسيار گرديد - و چون بدارالخلافه معاودت فرموده
ظاهر شد (که ذمهٔ سيف خان بوام مبالغ گرانبار است) از کمال
عاطفت بادای جميع آن سبکسار ساخت - پسرانش شير افکن
و امان الله بمنصبی در خور امتياز داشتند *

* سيد محمود خان بارهه *

اول کسے ست ازين طايفه که در دولت تيموريه بدرجهٔ
امارت رسيد - ابتدا ملازم بيرام خان خانخانان بود - در سال
(۲)
اول جلوس اکبري همراه علي قلي خان شيباني بدفع هيمون
بقال (که پس از شکست يافتن تردي بيگ خان نخوت بخود
راه داده با فراوان جمعيت از دهلي روانه شده بود) نامزد
گرديد - در سال دوم به تنبيه حاجي خان غلام شير خان سور
(که اجمير و ناگور بتصرف خود آورده دم استيلا ميزد)
(۳)
تعين گشت - سال سيوم بتسخير قلعهٔ جيتارن دستوري يافته
آنرا از دست راجپوتيه برگرفت - چون مقدمهٔ خانخانان
برهم خورد خان مذکور بنوکری پادشاهي اختصاص پذيرفته
قريب بلدهٔ دهلي جاگير يافت - در سال هفتم جلوس (که
خانخانان منعم بيگ بظاهر کشته شدن شمس الدين محمد
خان انکه واهمه بخاطر راه داده بار دوم کابل رويه فرار نمود)

---

(۲) در [بعضی جا] هيمو بدون نون آمده (۳) نسخهٔ [ع] جيتارن *

در پر دلي و گندآوري يکتاي روزگار و در شجاعت و تهور سرآمد
اقران بود - سال هفدهم در محاصرۀ قلعۀ سورت روزے (که
از بالا بارش تير و بندوق و توپ بود - و از پايان مورچالها
هجوم آوردند) سيف خان تاخت نمايان برده کارنامۀ جرأت
و شجاعت ظاهر ساخت - دران زد و خورد بندوقي باو رسيده
تا يک ماه صاحب فراش بود - عاقبت بخير انجاميد
شخصے ازو پرسيد - که پادشاه راضي هستند و بارها صرفۀ امثال
شما مردم چه که بسيارے (که بپايه نرسيده باشند) مي فرمايند
براي چه خود را ديده و دانسته در مهلکه انداختند
در جواب گفت در جنگ سرنال راه غلط کردم - و خود را
دران هنگامه نتوانستم رسانيد - از خجالت آن روز زندگي بر من
گران است - ميخواهم که سبکبار گردم - در سنه (۹۸۰)
نهصد و هشتاد هجري سال هيزدهم (که عرش‌آشياني بايلغار
نه روزه از آگره بحوالي احمدآباد رفته با محمد حسين ميرزا
محاربه نمود) سيف خان در تاختن اول چپقلش رستمانه
نموده غنيم خود را منهزم(۲) ساخت - و بدو زخم نمايان (که بر رو
داشت) اجميري اجميري گويان جوياي پادشاه گرديد - ديد که
محمد حسين ميرزا با چندے از اوباش در ميدان سر بخودي
مي آرايد - کوکه باو رسيده داد بهادري و تردد داده بملک بقا

(۲) در[اکثر نسخه] منهدم ٭

(۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري در فوجداري سيوستان پيمانهٔ زندگي او لبريز گرديد *

* حرف السين *

* سيف خان كوكه *

برادر كلان زين خان كوكه است - گويند والدهٔ اش هميشه دختر آوردے - و پدر بمقتضاي بشريت آزرده شدے درين مرتبه (كه در كابل بسيف خان باردار شد) پدر برآشفته گفت - كه اگر اين بار دختر آمد خانه داري و ملاقات موقوف است - آن عفت منش در خدمت مريم مكاني رفته گله اظهار نموده رخصت اسقاط حمل گرفت - عرش آشياني آگهي يافته باوجود صغر سن فرمود - اگر پاس خاطر من ميخواهي پيرامون اين امر نگردي - كه ايزد توانا ترا فرزند نيك اختر كرامت خواهد كرد - آن ضعيفه فرمودهٔ شاهزاده را مژدهٔ غيبي دانسته ازان ارادهٔ خود را باز داشت - اتفاقا سيف خان متولد شد - و والدين بوجود پسر شغف و خرمي مفرط اندوخته بسپاس شاهزاده پرداختند - عرش آشياني زبانه بر همه عنايت بحال او مبذول مي‌فرمود - پس از سرير آرائي هنوز آغاز شباب داشت كه بپايهٔ چهار هزاري بر آوردند

نگارش یافته - و دیگرے محمد عابد است - که سال سیزدهم جلوس خلد مکان بـبحالی منصب یکهزار و پانصدی سه صد سوار و خطاب نوازش خان امتیاز اندوخته *

* زبردست خان *

از والا شاهیان فردوس آشیانی ست - پس از سریر آرائی آن پادشاه بعطای منصب هزاری پانصد سوار منسلک گشته سال دوم باضافهٔ پانصدی صد سوار و ثانیا باضافهٔ دو صد سوار لوای کامرانی برافراخت - سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بین‌الاقران تفوق جست - مدتے بتعیناتی صوبهٔ بهار بسر برده همواره با ناظمان آن صوبه در برافگندن زمینداران فساد پژوه راه جانسپاری و عقیدت سگالی سپردے - در ایام صوبه داری اعتقاد خان پرتاب زمیندار پلامون را (که از جملهٔ فساد پیشگان مقرری آن صوبه بود) او جد و جهد بلیغ بکار برده یکے از پسرانش دست تجلد بلند ساخته بکار ولي نعمت برتبهٔ جان نثاری فایز گشته سال هفدهم پیش ناظم آورد - پس ازان بحضور رسیده دولت آستانبوس دریافت - سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار قامت قابلیت آراست سال نوزدهم بعنایت خلعت ضبط سیوستان مضاف صوبهٔ تتهه سر بلندی پذیرفت - سال بیست و سیوم مطابق سنهٔ

محمد اورنگ زیب بهادر بحضور رسیده دولت بار اندوخت
سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار
سوار کامیاب گشت - پستر باضافهٔ پانصدي دویست سوار ناصیهٔ
بخت نور آگین ساخته بخدمت تراول‌بیگي سربلندي پذیرفت
سال هیژدهم در جشن صحت بیگم صاحب (که بنابر سوختن
بدن از آتش چندے کسلمند بود) بعنایت خلعت و جمدهر
مرصع و منصب از اصل و اضافه دو هزاري هزار و پانصد
سوار و عطای علم و فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و پستر بتفویض
خدمت توش بیگي از اقران تفوق جست - سال نوزدهم بیست
و چهارم رجب مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري
بیماري صعبي بهم رسانید - هرچند حکیم داؤد تقرب خان بفصد
تحریض نمود راضي نشد - و بصرای جاوداني پیوست *

گویند عیاش بیقید مزاج بود - و حرف بیباکانه میزد
روزے بیگم صاحب سفارش او نموده اورا بخانهٔ یکے از شاهزادها
فرستاد - شاهزاده باعزاز پیش خود طلبیده فرمود - که در
باب شما بیگم صاحب سفارش کرده اند - انشاءالله در تربیت
شما سعي مرعوره بعمل خواهد آمد - در جواب گفت که
سفارش لنگ و کور را مي‌باید - بنده ازین عیبها بري ست
اگر قابل تربیت دانند تربیت نمایند والا خیر - اما آشنا پرور
بود - یکے از پسرانش فیض الله خان است - که احوال او جداگانه

روان کرد - در صحن بجای آب گلاب پاشي میشد - و جواهر
و مرصع آلات در سبدها پر کرده با فیلان نامي پیشکش نمود
گویند دران وقت کثرت فیل از زین خان و اسپ از قلیچ خان
و خواجه سرا از سعید خان شهرت تمام داشت *

* زاهد خان *

پسر صادق خان هروي ست - تا سال چهارم عرش آشیاني
بمنصب سه صد و پنجاهي (۲) رسید - چون پدرش در دکن
فوت شد سال چهل و هفتم او بحضور آمده بملازمت پیوست
و سال چهل و نهم باضافهٔ منصب و خطاب خاني چهرهٔ ناموري
بر افروخت - و پس از سریر آرائی جنت مکاني از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاري کامیاب گردید - پس ازان به تنبیه راو دلپت
بهورتیه با جمعی مامور شد - و بتقدیم آن خدمت چنانکه باید
پرداخته مورد تحسین گردید *

* زاهد خان کوکه *

مادرش حوري خانم انگهٔ بیگم صاحب صبیهٔ کلان فردوس آشیاني
ست - سال سیزدهم جلوس آن پادشاه بفوجداري میان دو آب
از تغیر نورالدوله سرفرازي یافت - و سال چهاردهم بخطاب
خاني و از اصل و اضافه بمنصب هزاري هزار سوار سر اعتبار
بر افراخته تعینات دکن گردید - سال پانزدهم همراه شاهزاده

(۲) نسخهٔ [ب] صد و پنجاهي *

و چون عرش آشیاني مراجعت از برهانپور بآگره کردند او را برخواندند - از کامروائي بمی‌گساری مفرط افتاده بود - بدین جهت لختی ازان دست کشید - رنجوري افزود - و فروغ دیده و دل کم شده در سنه (١٠١٠) هزار و دهم هجري پیمانهٔ زندگي لبریز گشت - گویند در سانحهٔ (که بر بیربر گذشت) کمي از زین خان شده - ازین رهگذر پادشاه ذخیرهٔ خاطر داشتند - چون آخرها اسپان بسیار از کابل برای شاهزاده سلطان سلیم (که بخیال فاسد در اله آباد اقامت گزیده بود) فرستاد ناخوشي افزود - در همان ایام درگذشت *

زین خان بصحبت و راگ شیفته بود - اکثر سازها خود مینواخت و شعر هم میگفت - ازوست *

* شعر *

* آرامشم نمیدهد این چرخ کج خرام *

* تا رشتهٔ مراد بسوزن در آورم *

گویند بضیافتی (که پادشاه را بخانه طلبیده) چندان تکلف کرد که موجب حیرت[2] همگنان گشت - ازانجمله چبوترهٔ بطول و عرض از شالهای طوس (که دران وقت کمیاب بود) بست و پیش آن سه حوض یکی از گلاب یزدي دوم از رنگ زعفران سیوم از ارگجه ترتیب داده طوائف را (که زیاده از هزار کس بودند) دران حوضها مي‌انداختند - و جوی‌های شیر و شکر آمیخته

---

(٢) در [بعضی نسخه] حسرت *

درآمد - چون وحدت علي خويش جلاله باعانت يوسف زئي
بر قلعهٔ کنشال (٢) و برخے ولايت کافران چيرگي يافته بود کوکلتاش
همت در استيصال او بست - فوجے تا کهمار (که داروغه نشين
مرزبان کاشغر است) شتافته بسيارے را باسيري بر گرفتند
سران کافر نيز پيوسته در ناکامي افغانان کوششها نمودند
برخے بسوي چغان سرا بدخشان روئيده شده دست از زدن و بستن
بر نداشتند - ناگزير سران يوسف زئي بزينهار در آمدند
و قلعهٔ کنشال و بسيار جاها بدست آمده تا حدود بدخشان
و کاشغر رفت و روبے يافت - در جشن سر آغاز سال چهل
و يکم بمنصب پنج هزاري سر بر افراخت *

چون بند و بست کابل از تليچ خان صورت نگرفت در همين
سال آن ملک باقطاع کوکه مقرر گشت - و درين سال شاهزاده
سلطان سليم را بدختر زين خان شگرف دلبستگي پديد آمد
و بيوکاني سگالش در سر گرفت - عرش آشياني ازين بيراهه روي
سرگران شد - چون شيفتگي خاطر از اندازه بيرون ديد
دستوري فرمودہ سنه (١٠٠٤) هزار و چهارم جشن ازدواج
انعقاد يافت - و چون جلال الدين رشاني (که مايهٔ فساد ديار
کابل بود) بکو نيستي فرو شد - و زابلي شورش فرو نشست
زين خان حسب الحکم از تيراه بمحافظت لاهور پيوست

---

(٢) يا کنشان باشد *

پنهان راهی بسواد در آمد - افغانان سراسیمه به پیغولها در شدند و آن آلکا مفتوح شد - هرجا قلعه ضرور بود بنیاد نهاده مردم را بمحافظت گماشت - و در سال سي و پنجم زین خان بگوشمالی زمینداران شمالي دستوري یافت - از نزدیکی پتهان (۲) درآمده تا دریای ستلج رو بر نتافت - همگي بوم نشینان فرمان پذیر گشتند - راجه بدهي چند از نگرکوت - راجه پرسرام از کوه جمو - راجه باسو از مؤ (۳) - راجه انروده جسوال - راجه کاملوري (۴) - راجه جگدیس چند ده وال - رای سنسار چند از پنه رای پرتاپ از مانکوت - رای بهسو (۵) بزرگ جصروته - رای بلبهدهر از لکهن پور - دولت از کوت بهرته - رای کرشن بلادریه (۶) - رای راردیه دهمري وال - اگرچه سوار ایشان بده هزار کشید لیکن پیاده از یک لک افزون - با پیشکشهای گران همراه کوکه دولت ملازمت دریافتند - سال سي و ششم کوکلتاش بمنصب چهار هزاري و عطای نقاره سربلندي یافت - و در سال سي و هفتم (که زین خان بپاسباني آن روی سندهه تا هندو کوه مقرر شد) از سواد و بجور تا تیراه در آورد - افریدي و اورک زئي وایاي تن داد - جلاله بولایت کافران بدر زد - کوکه بدان ملک

---

(۲) در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] بنهان (۳) در [بعضی نسخه] انواده (۴) نسخهٔ [ب] کاپلوري و در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] کاهلور (۵) در [اکبرنامه] بهوثر آمده (۶) در [اکبرنامه] پلادیه ه

با یکدیگر آمیخته افتادند - و عالمے نقد هستي در باخت کوکلتاش خواست جان نثاري نماید - جانش بهادر جلو گرفته بر گردانید - لختی از بیراهي پیاده شده بمنزل رسید - چون شهرت شد (که افغانان از پی مي آیند) بصد اضطراب کوچ بیهنگام گردید - مردم از تاریکي راه گذاشته بدرها افتادند - هرچند افغانان در تقسیم غنیمت درمانده بودند - روز دیگر راه گم کردگان جان سپردند - راجه را با بسیارے از رو شناسان پادشاهي و غیره پانصد کس درین بیراهه روي روزگار بسرآمد *

کوکلتاش در سال سي و یکم بمالش مهمند و غوریه خیل نواح پشاور (که جلال الدین روشاني را بسري برداشته در تیراه و خیبر غبار شورش بر انگیخته بودند) تعین شد - و کارهای نمایان بظهور آورد - و سال سي و دوم حکومت زابلستان از تغیر راجه مانسنگهه بدو تفویض یافت - و در سال سي و سیوم باز بمالش یوسف زئي مامور گشته اول ببجور در آمده هشت ماه آویزش داشت - بسیارے را نقد زندگي بتاراج رفت - ناگزیر بازماندگان غاشیهٔ بندگي بر دوش گرفتند - کوکه بسیچ گرفتن سواد نمود - نخست بساحل دریای بهکوره (۲) (که سرآغاز درآمد آن ملک ست) استوار قلعهٔ برساخته نشست - غنیم سرگرم عید قرباني بود - کوکه بیخبر از

---

(۲) یا بجکوره باشد *

چون از کوه نوردي سپاه بستوه آمده بود کوکه درخواست کمک نمود - عرش آشیاني راجه بیربر و حکیم ابوالفتح را پی یکدیگر تعین فرمود - چون بکوکلتاش پیوستند بنابر همچشمي حسدهای دیرینه یکتائي نگرفته غبار دوئي برخاست هنگام مشورت کوکه گفت - لشکر تازه زور بمالش سرتابان روانه گردد - و من میان ولایت را پاسباني کنم - یا شما بودن چکدره بر خود گیرید - و من بسزای کوه نشینان پردازم - راجه و حکیم جواب دادند - که حکم بتاخت ملک است - نه بنگهداشت - همه را باتفاق مالش داده روانهٔ حضور شویم کوکه گفت ولایتے (که بچندین آریزه بدست آمده باشد) چگونه سرانجام ناکرده گذاشته شود - اگر این هر دو شق قبول ندارید از راهے که آمدید بر گردید - این نشنوده بهمان راه کراکر (که پر نشیب و فراز بود) روانه شدند - کوکه از مدارای ناهنجار سرداري یکسو نهاد - که مبادا این مقربان حرفے ناشایسته بر سازند و خاطر پادشاهي را گران کنند - تا آنکه در هر تنگ درهٔ آویزشے رو میداد - و برتالها یغمائي میشد *

چون بسمت کریوا بلندري روانه شدند کوکه چنداول گردید - افغانان رانده مي آمدند - ناچار به پیکار ایستاد - آنها از هر سو به تیر و سنگ چیره دستي نمودند - مردم از سراسیمگي از فراز کوه به نشیب رو آوردند - دران روارو فیل و اسپ

راه ناسپاسي پيش گرفته گزين جاهاي ايشان بدست آوردند و برخي ازان پيشين گروه دران تنگناها بناكامي بسر مي برند و از وطن دوستي بيرون شدن نيارند - سابق در سالے (كه عرش آشياني به تنبيه ميرزا محمد حكيم درين نواح آمد) كلانتران اين الوس بملازمت رسيدند - ازانجمله كالو (٢) مشمول عنايت گشته از دارالخلافهٔ آگره رو بگريز نهاد - خواجه شمس الدين خوافي از نواحي اتك دستگير ساخته بحضور فرستاد - بجاي پاداش نوازش يافت - ليكن باز راه گريز گرفته به بنگاه خود شتافت - و در شورش افزائي رهنماي ديگر بوميان گشت *

زين خان كوكه اول بولايت بجور (كه جنوبي آن پشاور و غربي پرگنات كابل - طول بيست و پنج كروه - و عرض از پنج تا ده - سي هزار خانه دار اين الوس درينجا بسر برند) در آمده بسيارے را مالش بسزا داد - غازي خان و ميرزا علي و ديگر سران اين قوم زينهار خواسته ديدند - و خاربن شورش بر كنده گشت - پس ازان عزيمت كوهستان سواد نمود - بعد از آويزشهاي سترگ غنيم راه فرار سپرد - در جكدره (٣) (كه ميانهٔ ولايت است) قلعهٔ اساس نهاد - بيست و سه بار فيروزي يافت - و هفت سنگر بر شكست - غير از گريوهٔ كراكر و ولايت بونير همه بدست آمد *

---

(٢) نسخهٔ [ب] كانو - يا كاسو باشد (٣) در [بعضي نسخه] چكدره *

خواجه مقصود علي هروي مردے پاک طینت، بصدق و دیانت متصف از ملازمان مریم مکاني بدوام خدمت در حوالي هودج امتیاز داشت - و در سفر عراق داخل ملازمان وفاکیش بود عرش آشیاني دختر برادرش خواجه حسن را (که عم زین خان باشد) در عقد ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآورد - از بطن او در سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت سلطان پرویز متولد گردید - و چون در سال سیم (که میرزا محمد حکیم در کابل بدار بقا پیوست) عرش آشیاني بعزم زابلستان از دریای سنده عبره نمود زین خان (که بمنصب دو هزار و پانصدي اختصاص یافته بود) برهنموني الوس یوسف زئي و کشایش سواد و بجور رخصت یافت - این گروه انبوه پیشتر در قراباغ و قندهار بسر مي‌بردند - و ازانجا بکابل آمده دست چیرگي مي کشادند - میرزا الغ بیگ کابلي بدستان سرائي ازهم گذرانید پس ماندگان ازانجا بلمغانات دم آسایش برکشیده پس ازان باستغر (۲) بار اقامت کشودند - نزدیک صد سال است که بسواد و بجور برهزني و سوتابي روز میگذرانند *

درین سرزمین گروهي (که خطاب سلطاني داشتند) مي بودند - و خود را از نژاد دختری سلطان سکندر مي‌پنداشتند این قوم نخستین بپرستاري جا گرم کردند - و بحیله اندوزي

---

(۲) در [اکثر نسخه] باشغو *

واقع است - و سابقا مکان نشست راجها بود) توطن داشتند و بتقریبی ازانجا بر آمده در دیهات تریب بلدهٔ بیجا پور سکونت ورزیدند - بهورجي بنابر قرابت با تیما[(٢)] راجه سندهیه (که بمنصب معتبر و جاگیرداری معتدبه فایز شده بود) در عمل نظام الملک آصف جاه بمنصب لایق و تیولداری پرگنهٔ پالم[(٣)] صوبهٔ بیدر سرفرازي یافته بنوکري مي پرداخت چون در گذشت اکاجي پسر کلانش بجای او تقرر پذیرفت و رفته رفته بمنصب هفت هزاري و خطاب راجه بیر بهادر و افزونیٔ اقطاع چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال (١١٩٠) هزار و یکصد و نود هجري بعدم سرا شتافت - با زبان فارسي آشنائي داشت - و در فن کبت و دوهره (که عبارت از کلام موزون بزبان مردم مابین گنگا و جمنا ست) ماهر بود - پس ازو پسرش سدهرم[(٤)] و برادر زادهایش جاگیر ارثي را تقسیم یافته سررشتهٔ ملازم پیشگي بدست دارند *

* حرف الزاء *

* زین خان کوکه *

مادرش پیچهه جان انگهٔ عرش آشیاني ست - پدرش

---

(٢) در [بعضی نسخه] باپتما راجه (٣) نسخهٔ [١] بالم (٤) نسخهٔ [ب] سدهرام *

و پاس مراسم شریعت موصوف بود - و احترام علما و فقرا
بعمل می آورد - خیرات سرّا میکرد - با تدابیر ملکی آشنائی
داشت - اما امور مالی کمتر می‌فهمید - چند صبایا ازو
باقی ماندند - برادران اعمامی او سید عارف خان و سید
ظریف خان از لاهور پیش او آمدند - با هریک بسلوک
پیش آمد - و یک صبیهٔ خود را بمیرجمله نام پسر کوچک
سید ظریف خان داد - در وقت تحریر او بمنصب پنجهزاری
پنجهزار سوار و خطاب عظیم الدوله نصیر جنگ بهادر
و خدمت حراست خجسته بنیاد بانضمام متصدیگری محالات
سرکار نظام الدوله آصف جاه متعلقهٔ صوبهٔ مزبور امتیاز دارد
و مورد عاطفت نوئین مزبور است - و برادر کلانش رفعت الدوله
بهادر زور آور جنگ مدتے ببخشیگری رسالهٔ مغلان ملازم سرکار او
می پرداخت - درینولا بنیابت نظامت ناندیر چهرهٔ عزت
برافروخته - و بمنصب پنجهزاری سربلند - مرد بے باک
صاف دل است *

* راجه بیر بهادر *

پسر بهروجی سرکر است - که فریقے ست از قوم دهکر (۲)
نیاکانش در نواح انا کوندی (۳) (که برکنار دریای بنگبهدرا (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ب] دهنکر (۳) در [بعضی نسخه] انا کوبله (۴) در [بعضی نسخه] تنگ بهدرا *

خدمات پسندیده بتقدیم رسانید - و چون در دکن هنگامه و فساد باجي راو سردار جانب راجه ساهو بهونسله برپا شده نوبت بمحاربه با ناصر جنگ شهید رسید و راو مزبور (۲) تذبیه بلیغ یافته بعد قلیل ایام رو بنیستي سرا کرد خان مزبور حسب ایمای بهادر مزبور آمده بتسلي برادر و پسر متوفي پرداخته طریق سلوک مسلوک گردانید - و باز مراجعت بهندوستان نموده همراه بهادر مرقوم در سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجري وارد دکن شد - و پس از انتقال نصیرالدوله بنیابت صوبه‌داري اورنگ آباد و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره طبل برتري نواخت - و در عمل ناصر جنگ شهید بخطاب نصیر جنگ نامورې پذیرفت - و پس از جنگ پهاچري باز صوبه دار اورنگ آباد گشت - و در عمل صلابت جنگ مرحوم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب رکن الدوله و خدمت وکالت مطلقهٔ موصي الیه تصاعد نمود و بستر مستعفي شده بنظم صوبهٔ برار اختصاص گرفت و چون خدمت مزبور بنظام الدوله آصف جاه تقرر یافت او بحراست اورنگ آباد درجهٔ اعتلا پیمود - و در سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجري بکشور بقا خرامید - بخوش خلقي

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمحاربهٔ ناصر جنگ رسید *

* رکن الدوله سید لشکر خان بهادر *
* نصیر جنگ *

نامش میر اسمٰعیل است - نیاکانش از سکنهٔ سرپل مضاف بلخ اند - نسبش بمیر سید علي دیوانه (که مزارگاه او در موضع پنجاب واقع شده بزار و یتبرک به و از خلفای شاه نعمت الله والي ست) میرسد - عم او سید هاشم خان بنوکری پادشاهي اختصاص پذیرفته - چون پدر میر اسمٰعیل زود درگذشت هاشم خان اورا پرورش نمود - او در ملازمان برادری خاص (که عبارت از مغلان منصبدار است) نوکر بوده بخطاب مصاحب خاني ممتاز شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه در جنگ عالم علي خان همراه نظام الملک آصف جاه بهادر مصدر تردد نمایان گردیده حریف خود را بشمشیر مغلوب ساخت - پس ازان (که بهادر موصوف حسب الطلب فردوس آرامگاه بحضور شتافته دولت بار اندوخت) شجاعت و دلاوری او ذهن نشین پادشاه گردانید - لهذا بفوجداری اتک صوبهٔ کابل چهرهٔ اعتبار افروخت - بستر ازانجا مستعفي شده بدکن پیش بهادر مزبور رسید و ببخشیگری سایر سرکار او و خطاب سید لشکر خان سرفراز گشت و چندے برای بند و بست راج بندري مضاف فرخنده بنیاد مامور گردید - و مدتے بنظم صوبهٔ اورنگ آباد پرداخت - ازان بعد همراه بهادر مزبور بهندوستان رفته در واقعات نادرشاهي

نموده در بندر سورت پیش اهل فرنگ شتافت - و بدین تقریب صورت مناقشه فیمابین مرهته و کلاه پوشان برپا گشت مادهو راو پسر خرد سال نراین راو بجای نیاکان خود است *

دیگر از سرداران راجه ساهو دبهاریه اند - که از عمل صوبه داری سر بلند خان در ملک گجرات در آمد کرده اکثر صوبهٔ مذکور را بتصرف در آوردند - دیگر از سرداران راجه ساهو رگهوجی بهونسله است - که با راجهٔ مذکور نسبت همقومی نیز داشت - صوبهٔ برار متعلق باو بود - و ملک دیوگدهه و چانده نیز بدست آورده از راه کتک بملک بنگاله رفت - و عوض چوتهه آنجا صوبهٔ اوڈیسه گرفت - بعد فوت او جانوجی پسر کلانش بجای او شد - چون فوت نمود چندے میان برادرانش نزاع بود - در حالت تحریر مودهو بن رگهوجی مسلط است - و سند تعلقهٔ چوتهه بدست نیاکان خود از راج مرهته بنام پسر خود رگهوجی گرفت - دیگر از همراهان او مرار راو کهور پره است - که تعلقه دار سرا و غیره محالات صوبهٔ بیجاپور بود - و نامے بسرکردگی بر آورده قلعهٔ کیتی و غیره محالات بسیارے در تصرف داشت - حیدر علی خان مطابق سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در قلعهٔ مذکور محصور نموده دستگیر ساخت - و در قید او پا بعدم‌خانه نهاد - و سرداران جزوی او از اندازهٔ تحریر بیرون *

هندوستان شد - و اول بشهر دارالخلافه رفته قلعه‌را بدست آورد و محي الملة پسر محي‌الملة بن کام بخش را (که عماد الملک بعد کشتن عالمگیر ثاني بر تخت نشانده بود) برداشته عوض او میرزا جوان بخت بن شاه عالم پادشاه را بطریق توره نشاند - و در سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجري بمقابلهٔ شاه دراني پرداخت - و چون بنابر انسداد طرق رسد حال فوج او بعسرت کشید چار و ناچار در چار شده او و بسواس راو و جمعی کثیر از سران و غیر آنها ته تیغ در آمدند و بعضی (که راه گریز یافتند) اهل دیهات نگذاشتند - بالاجي بعد استماع این حقیقت سال مذکور غصه‌مرگ شد - پسر دوم او مادهو راو بجای او نشست - چندے فیمابین او و رگناتهه راو عم حقیقیش نزاع بود - آخر رگناتهه راو را گرفته نظر بند ساخت چند سال باستقلال گذرانیده بمرض در گذشت - و نراین راو برادر کوچک خود را بجای خود نشانیده بود - رگناتهه راو با مردم ساخته نراین راو را کشت - چون متصدیان خانه اش با او راضي نبودند فیمابین نزاع بر خاست - رگناتهه راو مغلوب شده پناه کلاه پوشان فرنگ گرفت - و در حالت تحریر بحمایت آنها با متصدیان جنگ و جدل نموده بدست متصدیان افتاده - و در صوبهٔ مالوه جاگیر بقدر شرع لابدي یافته روانهٔ آنصوبه شده از اثنای راه با مردم بدرقه پرخاش

و هفتاد و یک هجري* در دکن با نظام الدوله آصف جاه
(۲)
بمقابله پرداخته بعد صلح ملک بیست و هفت لک روپیه
کامل تعلق بمرهته گرفت - و در همین سال دتاجي سندهیه
(۳)
برادر و جنکو پسر جي اپا در سکرتال نجیب الدوله را محصور
گردانیدند - و در همان سال رگناتهه راو و شمشیر بهادر و هولکر
در نواح شاهجهان آباد آمده بودند - حسب طلب آدینه بیگ
خان بجانب پنجاب شتافته تیمور شاه پسر شاه دراني و جهان
خان را از لاهور ره سپر وادئ فرار ساختند - و نایب اینها
در لاهور ماند - و در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه
هجري دتا از خبر آمد آمد شاه دراني تا سرهند رفته
نخچیر فنا گردید - و در دکن قلعهٔ احمدنگر بتصرف مرهته
در آمد - و بالاجي و صدا سیو راو با امیر الممالک نظام الدوله
آصف جاه مخالفت سر کرده بمقابله پرداختند - حسب تقدیر
سرداران مثل چنداولی اهل اسلام کشته گردیدند - و ملک
شصت لک روپیه کامل و سه قلعه دولت‌آباد و آسیر و بیجاپور
بدست مرهته رفت *

و چون سال مزبور شاه دراني عمل مرهته از پنجاب برداشته
دتا سندهیه را کشت و فوج هولکر را غارت نمود بنابران
صدا سیو راو با بسواس راو پسر بالاجي بعزم تدارک روانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [۱] با صلح (۳) در [بعضی نسخه] شکر تال *

عرف بهاو پسر جمناجي (۲) برادر باجي راو کار پرداز او مقرر گردید - چون با ساهو راجه قواعد مصالحه مستحکم بود تا شهادت ناصر جنگ و فوت راجهٔ مزبور (که سنه (۱۱۶۳) هزار و یکصد و شصت و سه هجري واقع شد) اگرچه چند بار آثار شوخي ازینها بوقوع آمد اما بدار و مدار گذشت - بعد فوت راجه یکی از قرابتیان او را دست نشاندهٔ خود ساخته کار و بار راج بدست خود گرفت - و سرداران قدیم مرهته را با خود ایل ساخت - و سال (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري (که هولکر و جي اپا سندهیه بکمک ابوالمنصور (۳) خان جانب الهآباد و اوده شتافتند - و احمد خان بنگش مغلوب گردید) در جلدوی آن خان مزبور از کول و جلیسر و قنوج تا کرهٔ جهان‌آباد باینها داد - و رفته رفته تا الهآباد بتصرف آورد - قریب ده سال دران نواح عمل مرهته بود و در سال مزبور بدکن بالاجي فوجی بر سر اورنگ آباد برده مبلغ خطیر از خزانهٔ سرکار ناظم بدست آورد - و سال (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجري بتقریب سند امیرالامرا فیروز جنگ اکثر صوبهٔ خاندیس و بعضی محالات صوبهٔ خجسته بنیاد بتصرف اینها در آمد - و سال (۱۱۷۱) هزار و یکصد

---

(۲) نسخهٔ [ب] چمناجي (۳) نسخهٔ [ب] ابوالمنصور خان که با احمد خان بنگش مقابله داشت جانب الهآباد ٭

(که مکان دوئی و باش راجه بود) مفتوح ساخت - و بیلاجي جادو را از دریای جمنا گذرانید - که تاخت انتربید نماید او با برهان الملک (که قریب اکبرآباد رسیده بود) مقابله کرده مردم بسیار بکشتن داده گریخت - و این طرف جمنا بباجي راو ملحق گشت - باجي راو خفت عظیم کشیده جانب شاهجهان آباد حرکت کرد - بعد خرابی بصره خاندوران از بلدۀ مزبور برآمد - و باجي راو صرفه در جنگ ندیده جانب اکبرآباد روانه گردید - سنه (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجري آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه از دکن بدار الخلافه رسیده از عزل باجي راو بصوبه داری مالوه مقرر شده بدان صوبه (۲) عطف عنان نمود - و در سواد بهوپال با باجي راو جنگ بمیان آمد - بعد صلح صوبه داري برو بحال داشته بدار الخلافه بر گشت - و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجري نامبرده با ناصر جنگ شهید متصل بلدۀ اورنگ آباد بنای محاربه گذاشت - و آخر بدر صلح زده سرکار کهرکون دهاندیه مضاف خاندیس گرفت - و کنار نربده رسیده سال (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجري بدار فنا پیوست *

پس ازو بالاجي پسرش بجای او شد - و سداسیو راو

(۲) نسخهٔ [ب] صوب *

(۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجري (که صوبه داري مالوه براجه جیسنگهه مفوض گردید) او بنابر جنسیت بتقویت باجي راو کوشید *

در سنه (۱۱۴۶) هزار و یکصد و چهل و شش هجري باجي راو از دکن عزم هندوستان کرد - مظفر خان برادر خاندوران بدفع او نامزد شده بسرونج رسید - نامبرده روبرو نشده بدکن برگشت و در سنه (۱۱۴۷) هزار و یکصد و چهل و هفت هجري باز ارادهٔ هندوستان نمود - و از پیشگاه خلافت در فوج یکی بسرکردگی اعتمادالدوله قمرالدین خان و دیگر بسرداری خاندوران به تنبیه او تعین شد - باجي راو نیز فوجي با پیلاجي جادو روبروی قمرالدین خان و فوج دیگر با ملهار هولکر بمقابلهٔ خاندوران فرستاد - قمرالدین خان سه چهار بار جنگ غالبانه با فوج مقابل نمود - خاندوران برغم او طرح مصالحت انداخت هر در طریق رجوع پیمودند - پستر حسب عرائض راجه جیسنگهه (که میخواست صوبه داري مالوه از تغیر خودش بباجي راو مقرر شود) خاندوران مزاج فردوس آرامگاه را بران آورد - تا در سنه (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجري نظم صوبهٔ مذکور بباجي راو تفویض یافت - سال دیگر باجي راو با فوج کثیر بمالوه شتافته بند و بست آنجا نموده بر راجهٔ بهدارور رفت - راجه بمکان صعب پناه گزید - او موضع آبتر را

هجري لا ولد فوت نمود - اولاد عم او رام راجه بقاعدهٔ پرناله باقي ست *

سرداران قديم اين فريق در ابتدا دهنا جادو (۲) و سنتا كهور پره اسـت - كه همواره فوج كشيها ميكردند - و بتاخت و تاراج ملك مي پرداختند - دومين را (كه علم نخوت مي افراخت) پس از فوت رانا پسر سيوا بگفتهٔ زن او (كه بتورگي پسر خرد سال كار فرما بود) دهنا جي و غيره كشتند - پسرش رانو كهورپره چندے بغارت بجاى پدر مي پرداخت - و ازو هم نامورتر گرديد - بقيهٔ اولاد و اقوام هر يكے در دكن موجود است - و يكے از پردهانان او بالاجي بسوناتهه - از قوم براهمه اسـت - در سنه (۱۱۳۰) هزار و يكصد و سي هجري چون حسين علي خان با راجه ساهو قرار چوتهه و سرديسمكهي مشخص نموده سند بمهر خود كرده داد بالاجي بسوناتهه با پانزده هزار سوار سال مذكور همراه خان مزبور بشاهجهان آباد رفت - و در سنه (۱۱۳۹) هزار و يكصد و سي و نه هجري ملهار هولكر از رفقاى باجي راو پسر بالاجي بسوناتهه (كه بعد فوتش بجاى او قائم شده بود) بمالوه رفته با گردهر بهادر صوبه دار آنجا جنگ نموده او را كشت - و در عمل نظامت محمد خان بنگش نيز بتاخت و تاراج پرداخته نقش عملداري او بر داشت - و در سنه

(۲) در [بعضى نسخه] جادون *

با زنان سنبها بحضور آمد - پادشاه نامبرده را بخطاب راجگی و منصب هفت هزاري هفت هزار سوار بر نواخته در گلال بار (۲) جا داد - او در حضور نشو و نما یافت *

پس از ارتحال خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان از محمد اعظم شاه رخصت حاصل نموده بوطن رفت - مرهتها بگرد او فراهم آمدند - اول بروضهٔ منوره آمده بزیارت قبر خلد مکان پرداخت - لیکن درین ضمن همراهان او بر پورجات بیرونی اورنگ آباد دست درازي کردند - پستر رفته در ستاره نشست - و مدت مدید زندگي یافت - و بعیش و آرام گذرانید کار پردازانش (که بزبان اهل هند پردهان گویند - و باعتقاد اینها راجه را از هشت پردهان ناگزیر است) فوج کشي و غارتگري مینمودند - تا آنکه در عهد بهادر شاه باستصواب ذوالفقار خان سر دیس از حاصلات صوبهٔ اورنگ آباد و خاندیس و برار و بیدر و بیجاپور ده روپیه حصه بوی قرار یافت - اما بنابر مخالفت راجه ساهو و تارا بائي زن رام راجه بعمل در نیامد - پستر در عمل صوبه داری امیرالامرا حسین علي خان بیست و پنج روپیه بنام چوتهه اضافه بران شد - و سند بمهر امیرالامرا درین باب حاصل گردید - ازان وقت از غارتگري دست برداشتند راجهٔ مزبور مطابق سنه (۱۱۶۳) یکهزار و یکصد و شصت و سه

---

(۲) یا گلال بار باشد *

یک تحویلدار و یک سقاء و یک مشعلچي برای خبرگیری
خوراک تعین مینمود - و سرهزار مجموعداری مقرر میساخت
نوکرانش از تهم بارگیر بودند - چون فوج با سرداری
جائی میفرستاد اسباب همه را بقید قلم مي آورد - بعد تاخت
ملک آنچه زیاده میدید (۲) میگرفت - و جواسیس خفیه تعین
میکرد - بعد فوت او سنبها بجای پدر نشست - اما خود رائي
اختیار کرده همراهان پدر را آزرده گردانید - و اندوختها برباد
داد - با کب کلس نامي زنار دار معتقد بود - و بفسق و فجور
معلن - سال بیست و چهارم (که سلطان محمد اکبر با پدر
عصیان ورزیده بدکن رفت) سنبها اورا پناه داد - سال سیم
خان زمان شیخ نظام (که فوجداری کولاپور نواح پرناله داشت)
جاسوسی او گرفته از فاصلهٔ بعید دویده بر سر او ریخت
و او را با کب کلس دستگیر نمود - حمیدالدین خان رفته بحضور
آورد - روزی (که داخل لشکر پادشاهي میشد) بموجب حکم
تخته و کلاه نموده بودند - بر که و مه عجب سرور بود * ع *
* با زن و فرزند سنبها شد اسیر * تاریخ این واقعه است
۱۱۰۰
سال سي و یکم بر طبق ایمای پادشاهي بقتل رسید - و قلعهٔ
راهیري گدهه (که ذوالفقار خان پیش ازین بتسخیر آن تعین
شده بود) در همین سال مفتوح گردید - ساهو نام پسر او

(۲) نسخهٔ [ب] زیاده ازان میدید *

سیوا دعوی ترکهٔ پدر کرد - او زبان بذعم کشودہ دو پہر شب
با چندے گریختہ بتنجاور شتافت - سیوا لشکر اورا تاراج
نمودہ و چنچي و غیرہ قلاع را متصرف شدہ بمردم خود سپرد
و فوج حیدرآباد را رخصت نمود - سال هفدهم باز با بهادر
خان کوکہ ناظم دکن طرح صلح انگیخت - بہادر خان بحضور
نوشت - تا پذیرائی آن او در قلاع متعلقهٔ خود غلہ و سامان
درست کردہ قلعهٔ پرنالہ از بیجاپوریان متصرف شد - و با کسے
(کہ برای جواب و سوال صلح از جانب ناظم مزبور رفتہ بود)
در مراسم مهمانداري کوشیدہ در مقدمهٔ صلح جواب صاف
داد - سال بیستم سنبها از پدر ناخوش شدہ برخاستہ پیش
دلیر خان آمد - و سال بیست و یکم گریختہ نزد پدر رفت
در همین سال سیوا بر ملک پادشاهي دویدہ پرگنهٔ جالنہ را
ویران ساخت - و چند روز آزار کشیدہ از عالم در گذشت
گویند شاہ جان الله درویش ساکن آنجا (کہ در محامد صفات
یکتائي داشت - و با وصف منع سیوا و غارتیان بر تکیهٔ[۲] درویش
مذکور دست تالان دراز کردند) ازین جہت بد دعا نمود *

سیوا در رویهٔ انصاف پژوهي و جزرسي و سپاهگري امتیاز
داشت - اسپان بسیار در طویلہ فراهم آوردہ بود - و نوکران
بیش قرار بر اسپان سرکار خود نگاہ میداشتند - و بر دہ راس

(۲) نسخهٔ [ب] بر پرگنهٔ درویش *

چون سال دهم سلطان محمد معظم بصوبه داری دکن مامور شده باتفاق مهاراجه جسونت سنگهه رخصت گردید سیوا آغاز فساد نمود - اکثر محالات سرکار پادشاهي بتالان در آورد و آبادی بندر سورت را غارت کرد - و بعد رسیدن پادشاهزاده بمهاراجه جسونت سنگهه پیغام کرد - که سنبها پسر خود را میفرستم - بمنصب سرافراز شود - و با جمعیت بکار مامورة پردازد پس از پذیرا شدن این معني پسر مزبور را با پرتاپ راو نامي کارپرداز و جمعیت یکهزار سوار فرستاده بعد ملازمت بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عطای فیل با یراق مرصع و تیول در صوبهٔ برار و غیره سربلندي یافت - پس از چندے پسر را طلب داشت - و کارپرداز او با جمعیت حاضر بود - پستر چند محال از جاگیر سنبهاجي بنابر مطالبهٔ یک لک روپیه (که وقت طلب شدن بحضور بسیوا مرحمت شده بود) بضبط در آمد - بنابران کارپرداز خود را نیز طلب نمود - و شروع بغارتگری ملک پادشاهي کرد - داؤد خان قریشي مکرر بتعاقب پرداخت جنگ برگي‌گري میذمود - پستر با والی حیدرآباد متفق شده قرار داد - که باتفاق با فوج پادشاهي جنگ میذمایم - اول بتسخیر قلاع کرناتک من باید دید - بدین تقریب فوج و زر ازو گرفته بر تنجاور رفت - و ونکوجي برادر خود را بتقریب ملاقات و کمک طلب داشت - او متصل چنجي آمده ملاقات نمود

میگذارم - آینده مي باید توجه بر حال من مبذول فرمایند
بعد جواب و سوال کلید همه قلاع فرستاد - و خود بے یراق
آمده ملاقات کرد - میرزا راجه بسلوک پیش آمده شمشیر
و پارچه داد - و در مهم بیجاپور همراه میرزا راجه رفت *

چون این معني باستماع خلد مکان رسید حکم طلب بنام او
صادر شد - او معه سنبها پسرش بحضور شتافت - و روز
ملازمت (که موافق حکم اورا بپایهٔ پنجهزاري ایستاده ساختند)
از تنگ حوصلگي بگوشهٔ رفته دراز کشید - و ظاهر نمود
که درد شکم عارض شده - اجازت شود - در جائی (که جهت
فرود آمدن مقرر گردیده) ببرند - و بعد رسیدن بدان مکان
صریح اظهار رنجش نمود - چون بپادشاه کیفیت مذکور معروض
گشت برای خبرداری او بکنور رام سنگهه پسر میرزا راجه
تاکید صدور یافت - و پستر آدمان فولاد خان کوتوال بچوکی
مکان مزبور تعین شدند - او از سیر فکري با هرکس جوشیده
دلها را بیفکر ساخت - شبی باتفاق پسر تبدیل لباس کرده بدر
رفت - و در عرض راه بر اسپان (که سابق مقرر کرده بود) سوار
شده بمتهرا رسید - و ریش و بروت تراشیده از کاسي و بنگاله
و اوڈیسه شده بصوبهٔ حیدرآباد خود را رسانید - و سنبها را
حوالهٔ کب کلس نام برهمن ساکن متهرا کرد - و بانعام شایان
امیدوار ساخت - که هرگاه بطلبم برساند *

تمام ساخت - و مردم مسلح خود را (که دران نزدیکي مخفي داشته بود) باشارهٔ معهود آواز داد - آنها رسیده بقیهٔ مردم خان مزبور را اسیر و قتیل ساخته لشکر را غارت کردند - و از روداد این قسم وقائع نامبرده ساز و سامان گرفته سر بشورش برداشت - چون بر محالات پادشاهي دستبرد میکرد سال سیوم جلوس خلد مکان شایسته خان امیر الامرا ناظم دکن بتادیب او مامور گردید - و سال چهارم مهاراجه جسونت سنگهه صوبه‌دار گجرات ازانجا بکمک او تعین شد - و چاکنه از دست سیوا مستخلص گشت *

گویند در ایامی (که خان مزبور در پونه سکونت داشت) سیوا بارادهٔ شبخون مردم خود را تعین کرد - که بهر بهانه بمعموره درآمدند - و شبی دریچهٔ عقب حویلي را (که بخشت و گل بند بود) وا کرده اندرون شدند - مستورات فریاد بلند کردند - خان مذکور از خواب بیدار شده متوجه همان سمت شد یکی از آنها شمشیری انداخت - و انگشت سبابهٔ خان مزبور بریده گردید - و ابو الفتح نام پسرش بقتل رسید - درین ضمن چوکیداران بیرون نیز رسیدند - مردم نامبرده بسرعت باد بدر رفتند - سال هفتم (که میرزا راجه جیسنگهه بتنبیه او مرخص گشته فوجی بر قلاع تعلقهٔ او برده بمحاصرهٔ پورندهر پرداخت) او عاجز شده پیغام نمود - که بیست و سه قلعه بسرکار پادشاهي

درانجا گذاشته خود بکولار آمد - ایکو مزبور را سه پسر شد یک شاهجي و دومین شرف جي که هردو اولد بودند - و سیومین تو کوجي که هردو راج مذکور در تصرف اولاد او ماند دراین ضمن سیواجي (که بسن شازده سالگي رسیده بود) دست کار پردازان پدر را از محالات متعلقه کوتاه ساخته خود سري آغاز نهاد - و باندک فرصتی پایهٔ دولت او از امرای بیجاپور افزوده قریب پانزده هزار سوار جمع نمود - و چون آن نواح را (که بجاگیر ملا احمد نایته (۲) بود) از فوجي (که بر طبق طلب جاگیردار بیجاپور آمده بود) خالي دید دست و پا زده اکثر جاها را متصرف گشت - و چون کار بیجاپوریان بنابر فوت محمد عادل خان و عدم استقلال علي عادل خان بصعتي گرائیده بود از رجوع بآنها دست برداشته دم انا و لاغیري میزد پس ازان (که علي عادل خان استقلال بهم رسانید) رسل و رسائل آززیر متضمن عجز و استعفای تقصیر فرستاده استدعای آمدن افضل خان نامي سردار عادل خان کرد - چون خان مزبور بکوکن رسید بعجز غدر آمیز نام مصالحت بر زبان برده خان مذکور را با مردم قلیل متصل مسکن خود طلب داشته خود را بیمناک وا نموده لرزان پیش پالکي او آمد - و با کاردے (که نهاني با خود داشت) کار خان مرحوم را

---

(۲) یا نائیه باشد ٭

شاهجي برده او را در قلعهٔ ماهولي محصور ساختند - او التجا بسکندر عادل شاه برده ناگهان از قلعهٔ مزبور بدر زده راهی بیجاپور گشت - و در ایامے (که مزاري کار پرداز عادلشاه بتعاقب ملک عنبر رسیده چاکنه و پونه و غیره قصبات را تهانه نشین نمود) شاهجي بهونسله را (که همراه او تعین بود) جاگیر دار آنجا گردانید - پستر شاهجي بهونسله سمت کرناتک دستوري یافت اول پاله کنکگیري را بآویز و ستیز از تصرف زمیندار برآورد و درانجا با مسماة توکا بائي صبیهٔ موتیه شادي نمود نامبرده را از بطن جهجاوا (۲) دو پسر شد - یکے سنبها - که در جنگ کنکگیري بضرب گوله در گذشت - دومین سیوا - که او را بنابر صغر سن همراه کار پرداز خود در پونه و غیره محالات جاگیر خود گذاشته بود - و از بطن توکا بائي یک پسر باسم ایکوجي *

چون شاهجي در ضلع کولار و بالا پور اقامت داشت ازانجا (که اقبال با وی یاور بود) دران ایام حسب استدعای راجهٔ ترچنا پلي (که بنابر منازعت پنچپي (۳) راگهو زمیندار چنجاور مغلوب شده بود) بکمک شتافته لوای استیلا بر افراخت و راج هردو تعلقهٔ مذکور را متصرف شده ایکو (۴) پسر خود را

---

(۲) نسخهٔ [ب] ازبطن او دو پسر شد (۳) در [بعضی نسخه] نچهپي راگهو (۴) [در بعضی نسخه] انکو *

نداشت) شاهجي را (كه زيبا صورت بود) بمهر فرزندي برگرفته پارچهاى خوب و زيور طلا و مرصع بدو بخشيد *

روزے بر زبان جادو گذشت كه دختر مذكور را بشاهجي نسبت مي نمايم - مالوجي پدر و پتهوجي عم شاهجي برخاسته گفتند كه نسبت مقرر شد - حالا از گفتهٔ خود نبايد بر گشت - اما اقوام جادو بملامت پيش آمده مزاج او را بر گردانيدند - آخر جادو ناخوش شده مالوجي و پتهوجي را از قصبهٔ سندكهير بر آورد - آنها بانبك پال بنالكر (كه زميندار معتبر بود) توسل جسته فوجے ازو همراه گرفته در نواح دولت آباد آمدند - و بحاكم آنجا مرافعه نمودند - و بدين تقريب نسبت شاهجي بهونسله با دختر جادو قرار يافت و شاهجي بهونسله صاحب اعتبار گرديد *

چون نظام الملک جادو را بدغا گشت نامبرده ازو برهم زده سال سيوم جلوس فردوس آشياني باعظم خان ناظم دكن پيوست - و بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عطاى جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فيل و انعام دولک روپيه كامياب گرديد - و از تباه انديشي زود ازانجا گسسته خود را نزد نظام الملک رسانيد - و رفته رفته در دولت نظام شاهيه اقتدار كلي بهم رسيد - ازين جهت جادو و غيره سرداران ازو كينه در دل گرفته در عهد اعلى حضرت فوج پادشاهي را برسر

* راجه ساهو جي بهونسله *

گويند نسبش براجهای چتور که سيوديه اند ميرسد - از نياکانش سورجين نام بنابر وجهے از چتور بدکن رفته چندے در موضع بهونسه(۲) عمده پرگنۀ کرکانب سرکار پرينده صوبۀ خجسته بنياد سکونت گرفته - و خود را ببهونسله ملقب ساخته دادا جي(۳) بهونسله يکے از اجداد راجۀ مزبور (که مقدمش موضع هکني و برڌهي ديولگانون و ته پايش پرگنۀ پونه بود) دو پسر داشت - مالوجي و پتهوجي(۴) - آنها از رعايای آنجا آزرده شده بقصبۀ ايلوره متصل دولت آباد شتافته بزراعت پيشگي ميگذرانيدند - پستر بقصبۀ سندکهير نزد لکهي جادو(۵) ديسمکهه سرکار دولت آباد (که در دولت نظام شاهيه بمنصب عمده و بکثرت ساز و سامان اختصاص داشت) رفته نوکر شدند و پتهوجي مذکور را کهيلوجي و پناجي(۶) و غيره هشت پسر بودند - و مالوجي را بعد فراوان تمنا دو پسر بهم رسيد - چون بخدمت شاه شريف (که در احمد نگر آسوده اند) اعتقاد تمام داشت يکے را بشاهجي و دومين را بشرف جي موسوم ساخت(۷) - لکهي جادو (که جز دخترے باسم جهجاوا اولاد

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهوسه (۳) يا دارا جي باشد (۴) در [بعضی جا] بيتهوجي آمده (۵) در [بعضی جا] جادون آمده (۶) يا بناجي باشد (۷) در [بعضی نسخه] جنجهاره ٭

بعد فوتش اگرچه دلپت سنگهه پسر ارشدش در حین حیات او فوت شده از پسران (که کلانی آنها کنور بشن سنگهه نام داشت) باقي مانده بودند اما از بس خواهش او قلعه داری مزبور و جاگیر ازئي بنام اجیچند پسر دوم قرار یافت - و نوبت سنگهه پسر سیوم (که هردو باهم حقیقي بودند) شریک توجیه او گردید - و اولین بخطاب پدر نامور گشته ترقی نمایان کرد - و در جنگی (که با رگهناتهه راو برکنار (۲) دریای کنک کفن بمیان آمد) او همراه کار پرداز نظام الدوله آصف جاه بود - پای استقامت محکم داشته کشته گردید پسرانش کلاني بقلعه داری ازئي سربلند گشته در حالت تحریر بخطاب راجه گوپال سنگهه هندوپت مهندر ناموري دارد - و دو پسر دیگرش راجه تیجسنگهه و راجه پدم (۳) سنگهه بمنصب و جاگیر و پسین بقلعه داری قلعهٔ کولاس صوبهٔ حیدرآباد نیز میگذرانند و دومین رفته رفته بمنصب عمده و خطاب مهاراجه بلند آوازه گردید - چندے بضبطی سرکار بیر نامزد بود - و پستر بصوبه‌داری ناندیر صوبهٔ بیدر و قلعه داری ماهور صوبهٔ برار سر بر افراخت در سه سال قبل ازین درگذشت - پسرانش کنور درجنسنگهه و جودهٔ سنگهه بمنصب درخور و جاگیر و تعلقات ازئي خوشدلي پذیرفته بنوکري مي پردازند #

---

(۲) نسخهٔ [ب] دریای دهن (۳) در [بعضی نسخه] بدم سنگهه #

جاگیر حاصل نمود - اما کارش بی‌انتظامی ست *

* راجه گوپال سنگهه گور *

نیاکانش زمینداری اندرکهي مضاف صوبهٔ الٰه‌آباد داشتند و بنوکری راجهای اوندچهه (۲) مي پرداختند - جدش بهار سنگهه در عهد خلد مکان چون مصدر نقصان گردید ملوک چند نامي کار پرداز صوبهٔ مالوه (که از جانب محمد اعظم شاه بود) سرش بریده بحضور فرستاد - پس ازو پدرش بهگونت سنگهه بن بهار سنگهه نیز در جنگ ملوک چند مذکور بکار آمد اولاد و عیالش از وطن متفرق شدند - گوپال سنگهه پسر اوست نامبرده در ایامی (که نظام الملک آصفجاه از هندوستان مراجعت نموده عزیمت جنگ با مبارز خان داشت) بمرافقت او بدکن رسیده رزم مصاف مصدر آرددات شایسته گردید - و بعد فتح بمنصب درخور و تیول مناسب و قلعه داری قلعهٔ قندهار صوبهٔ بیدر (که زمین دور واقع شده - و مکان مستحکم و بحصانت معروف است - و در وقت فردوس آشیاني بسعي خاندوران از دست دکنیان مسخر گردید) سرفرازي اندوخت - ازان وقت تا حالت تحریر بیشتر این قلعه بدست او و اولادش هست - سال (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري بعدم سرا شتافت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهادر سنگهه *

بنوکري پادشاهي امتياز برگرفته بمنصب هفت هزاري و تيولداري سرکار بير و بعضی محالات سرکار فتح آباد صوبهٔ خجسته بنياد و پرگنهٔ حويلی پاتهري صوبهٔ برار سربلند گرديد - با سه هزار سوار نوکري مي‌کرد - سالی (که نوئين مذکور برحمت حق پيوست بفاصلهٔ چند ماه سال (۱۱۶۱) هزار و يکصد و شصت و يک هجري او هم فوت نمود - پستر در ايامی (که ناصر جنگ شهيد عزيمت پهلچري نمودهٔ قريب مسکنش رسيد) هنونت راو پسر او با فوج خوب برآمده در کنار لشکر اسلام خيمه زد ناصر جنگ مراعات سرداري او نموده اول برسم تعزيت بمنزل‌گاه او شتافت - و بيافتن منصب و خطاب ارثي و تقرر محالات پدر در جاگير گلشن آرزوی او سرسبز شد - در عمل صلابت جنگ لفظ دهيراج بر نام او افزود گشت - در سنه (۱۱۷۶) هزار و يکصد و هفتاد و شش هجري بنيستي سرا در شد - پسر صغيرے (که ازو مانده بود) جای او بسرداري چهره برافروخت - اما چون پای ديرينه کار پردازي درميان نبود بذل و بست محالات و رسيدن بنوکري هيچ صورت نبست لهذا بعد يک دو سال تليلی از جاگير برو گذاشته باقي بضبط درآمد - در حالت تحرير پسر مذکور (که قريب بجواني رسيده دهنپت (۲) راو نام دارد) محالات ديگر از صوبهٔ برار بنام

---

(۲) نسخهٔ [ب] دهنونت راو - يا دهنپت راو باشد ه

نظام الدوله آصف جاه (که لشکر اسلام در ملک مرهته درآمد نمود - و هر روز ستیز و آویز بود) با آنها در ساخته شبی با جمعی برخاسته رفت - چون متلون مزاج بود و قباحت فهمي اصلا نداشت پیش آنها هم ساقط الاعتبار گشته بعد چندے در دولتاباد محبوس گردید - و بوساطت برخی ازانجا رهائي یافته بعد عفو جرائم ندامت گویان پیش نظام‌الدوله آصف جاه آمد - و بحالی منصب و جاگیر بدستور سابق مورد (۲) عاطفت شد - چون آخرها ازو حرکات نامناسب سرزده اطمینان از میان برخاست آصف جاه او را نظر بند نموده در قلعهٔ گلکنده محبوس ساخت - درانجا درگذشت - دو پسر ازو باقي مانده بجاگیر قلیل از محالات ارثي بهره مي برند *

* راجه سلتان (۳) جي *

در قوم مرهته ملقب بمذالکر (۴) است - بچاجي (۵) مانک نبیرهٔ انک پال (که در سال پانزدهم جلوس خلد‌مکان باستصواب بهادر خان کوکه بنوکری پادشاهي امتیاز یافت) بهمین لقب اشتهار داشت - انک پال از اعاظم زمینداران دکن بود - راجهٔ مذکور ابتدا بنوکری راجه ساهو مي پرداخت - و بسر لشکری او معروف بود - در عمل نظام‌الملک آصفجاه بعد جنگ مبارز خان

---

(۲) در [بعضی نسخه] مولف (۳) نسخهٔ [ب] سلطان جي (۴) در [بعضی نسخه] نچاجي (۵) نسخهٔ [ب] نایک *

نامش در ترجمهٔ راجه ساهو بهونسله مذکور شده - پس ازو راجهٔ مذکور اعتبار تمام دران فریق بهم رسانید - و بوجهی دل بر داشته در عهد محمد فرخ سیر باستصواب نظام الملک آصف جاه (که نوبت اول صوبه دار دکن شده بود) بنوکری پادشاهي و منصب هفت هزاري امتیاز یافته بهالکي و غیره محالات صوبهٔ بیدر در اقطاع او مقرر گشت - با چهار هزار سوار نوکري میکرد - در تعلقهٔ پنچمحله(۲) (که عبارت از پرگنهٔ انکور و مکنهل(۳) و امرچتیا(۴) و کریچور(۵) و اردمان پنج محال سرکار مظفرنگر عرف ملکهیر صوبهٔ محمد آباد بیدر باشد که در جاگیرش بود) سه کروهي دریای کشنا بالای کوهچه قلعهٔ مختصرے ساخته بچندر گذهه موسوم نمود - آصف جاه پاس او بسیار میکرد

سال (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجري پس از فوت او پسرش راجه رامچند بجای او قرار یافته بمنصب هفت هزاري و خطاب مهاراجه سر اعتبار برافراشت - اما از بادهٔ دوستي و بکار نرسي در خانهٔ او همواره داد و بیداد سپاه طلب خواه بود - در عمل صلابتجنگ بنابر بے رشدي او اکثر محالاتش بضبط درآمد - و باز بتقریبي بحال شده گاهي بنوکري میرسید - و گاهي تغافل میکرد - در ایام ولیعهدي

---

(۲) در [بعضی نسخه] پنچمحله (۳) نسخهٔ [ب] مکهول (۴) در [بعضی نسخه] امرچیدا (۵) نسخهٔ [ب] کرنچوره

معزول شده بصوبه داری کشمیر لوای افتخار بر افراشت
و پس از حکومت سه سال ازانجا تغیر شده بحضور آمده
بعد رفتن نادر شاه از هندوستان بنظم صوبهٔ گجرات دستوری
پذیرفت - چون مرهته دران ملک غالب افتاده بود نتوانست
عهده برای آنها شد - در جنگ اسباب بغارت داده گرفتار
گردید - چندے در حبس ماند - بعد رهائي راه دارالخلافه
پیش گرفت - و بقصبهٔ دو حد رسیده جام ممات کشید - چند
پسر داشت - ارشد آنها محمد کبیر خان است - که وقت
صلابت جنگ مرحوم بدکن آمده ببخشیگری صوبجات آنجا
سر برافراشت - و بمنصب هشت هزاري و خطاب خانخاناني
تصاعد نموده درسنه (۱۱۹۱) هزار و یکصد و نود و یک هجري
بملک بقا پیوست - مرد یار باش و شیفتهٔ صحبت آرائي بود
اولادش باقي ست - و برادر دوم روشن الدوله منور علي
خان است - که بخطاب مفتخرالدوله سرفراز و بعد مامور شدن
فخرالدوله بصوبه‌داری عظیم آباد از تغیر او ببخشیگری احدیان
ممتاز بود *

راجه چندرسین

از فریق مرهته ملقب بجادون است - پدرش دهناجي
جادون از سرداران معتبر همراهی سنبها بهونساه بود - همواره
با فوج بسیار بتاخت و تاراج ملک مي پرداخت - چنانچه

و ضابطه دانی را فرو هشته هر که رجوع می آورد مبلغی برسم پیشکش پادشاه و نذر کوکه و تواضع خود میگرفت - رفته رفته صاحب تمول شد - در عهد پادشاه مذکور لفظ یار وفا دار ضمیمهٔ القاب او گشت - و در سنه (۱۱۴۹) هزار و یکصد و چهل و نه هجری بخلوتکدهٔ بقا شتافت - از کمالات ظاهری عاری بود - اما خلق و تواضع داشت - و در شیوهٔ همت خصوص خدمت فقرا نامی بنیکوئی بر آورد - اخراجات او در عرس مرشد خود (که در پانی پت آسوده است) و صرف چراغان از بلدهٔ دارالخلافه تا مرقد خواجه قطب الدین بختیار کاکی زبانزد مردم است - چون بر دستار طرها بسیار میزد بل نوکرانش از راکب و راجل بدین وصف موصوف بودند بطره باز خانی اشتهار یافت - اولاد بسیار داشت - ارشد آنها قایم خان است برای دیدن همشیرهٔ خود حرم محترم نواب ناصر جنگ شهید بدکن آمد - و پس از وقفهٔ قلیل مراجعت بشاهجهان آباد نمود - پسر دیگر او هم قبل ازین چند سال وارد دکن شده بمنصب عمده و خطاب مظفرالدوله امتیاز پذیرفته جهان گذران را گذاشت - روشن الدوله دو برادر داشت - یکی فخرالدوله بهادر شجاعت جنگ که بپایهٔ هفت هزاری رسیده صاحب نقش بود - ابتدا بخشیگری احدیان داشت - در عهد فردوس آرامگاه صوبه دار پتنه شده هفت سال درانجا گذرانیده بستر ازانجا

و پانصدي پانصد سوار و خطاب ظفرخان چهرهٔ رشادت برافروخت
و پس از کشته شدن شاهزادهٔ مذکور ترک روزگار نموده التزام
صحبت شاه بهیک (که بخرق و کرامات مشهور و معتقد فیه
نامبرده بود) اختیار کرد - پس ازان (که زمانه ورق بر گرداند
و عزیمت فرخ سیر از پتنه بارادهٔ جنگ با جهاندار شاه زبان‌زد
گردید) مشارالیه از درویش مزبور مبشر شده بدان سمت
شتافت - و باستصواب حسین علي خان دولت بار یافته
بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عطای علم و نقاره و پالکی
جهالر دار و خطاب ظفر خان بهادر رستم جنگ و تفویض تعلقهٔ
بخشیگری سیوم پایهٔ اعتبار فراتر افراخت - و پس از
جنگ با جهاندار شاه (که سلطنت نصیب فرخ سیر شد)
مومی الیه از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار
سوار و خطاب روشن الدوله و عطای ماهي و مراتب تکیه
بر چهار بالش عمدگي زد - در ایام استقلال سادات بارهه
بمقتضای زمانه سازي خود را از انها مینمود - پس ازان [که
نوبت سلطنت بفردوس آرامگاه رسید - و باقتضای دور فلکي
کوکهٔ پادشاه (که زن زبان آور درست تقریر بود) در مزاج
آن سلطنت مرتبت مداخلت کلي بهم رسانیده رتق و فتق
مهمات پیش گرفت] نامبرده با کوکهٔ مذکور ساز موافقت
کوفته واسطهٔ معاملات مردم گردید - و مراسم پایه شناسي

قمرالدین خان در خانه داشت - در ایامی (که نظام الملک آصف جاه پس از یافتن وزارت صوبه‌داری اوجین بنام خلف کلان خود غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ گرفت) اورا بنیابت آن صوبه تعین کرد - و بهتر بحضور شتافته پیش خسر خود بسر مي‌برد - مرد غضوب بود - بے آدائیهای او با پادشاه و وزیر رفت زبان‌زد عالم است - در وقت نادر شاه متعهد وصول زرے (که بر مردم بلدهٔ شاهجهان آباد تفریق یافته بود) گردید - تا آنکه بوقت موعود به نیستي سرا فرو شد *

* روشن الدوله بهادر رستم جنگ *

خواجه مظفر نام خواجه زادهٔ نقشبندي ست - پدر کلانش خواجه محمد ناصر نام در عهد فردوس آشیاني بهندوستان آمده در رفاقت سلطان شجاع میگذرانید - رفته رفته بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب محمد فخرالدین خان ممتاز گردید - و پس از جنگے (که مابین شاهزادهٔ مذکور و عالمگیر پادشاه در نواح کهجوه رو داد - و سلطان شجاع رو بجانب بنگاله گردانید) مشارالیه (که تعینات محل بود) با چند کس از اقربای خود بر دیوزي بکار آمد - پسرے ازو ماند خواجه عبدالقادر نام - که بلباس درویشي بسر مي‌برد در عهد فرخ سیر بدارالبقا پیوست - خواجه مظفر پسر اوست ابتدا بنوکري رفیع الشان امتیاز اندوخته بمنصب هزار

اسپ خود را رسانده بدر رفت - که مدتے از زنده و مردۀ او نشان پیدا نبود *

* رعایت خان ظهیرالدوله *

برادر مادری محمد امین خان بهادر است - صبیۀ قلیچ خان در خانه داشت - اما فیمابین برادران چنانچه باید موافقت نبود - در ایامے (که نظام الملک آصف جاه بهادر بعد گرفتاری محمد فرخ سیر ببغی و بسمت مالوه سرے کشید) او برفاقت بهادر مذکور بدان صوبه رفت - و در عزیمت جانب دکن همراه بوده در جنگ سید دلاور علي خان و عالم علي خان مصدر خدمات شایان شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب ظهیرالدوله و صوبه داری مالوه چهرۀ عزت برافروخت - و چون این معني خلاف مزاج اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر (که وزیر مستقل بود) گردید آصف جاه اورا ازانجا طلبداشته بتیولداری پرگنۀ بالاپور صوبۀ برار شاد کام ساخت - و در جنگ (۲) مبارز خان عماد الملک ترددات نمایان نموده زخمها برداشت - و بعد از دو روز مطابق سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش هجري بهمان زخمها بملک فنا شتافت (۳) - پسرش عظیم الله خان است که از بطن صبیۀ قلیچ خان بود - و صبیۀ اعتماد الدوله

---

(۲) نسخۀ [ب] روز جنگ (۳) نسخۀ [ب] عظیم الدوله *

بتدارک آن مامور ساخت - و بصیف الدین علي خان برادر
خود (که صوبه‌داری برهانپور داشت) بر نوشت - که باتفاق
راجهٔ مذکور به تنبیه کهدو دیهاریه پردازد - هرچند در صوبهٔ
(۲)
خاندیس تلافی خاطر خواه بآن فریق فساد اندیش بظهور رسید
اما محکم سنگهه فوجهای مرهته را (که در نواح احمدنگر
بتاخت و تاراج اشتغال داشتند) بمقابله و مقاتله هزیمت داده
تا پای قلعهٔ ستاره (که مسکن راجه ساهو ست) رسانید
پس ازان همراه حسین علي خان بدارالخلافه شتافته بعد
کشته شدن خان مذکور حیدر قلي خان بپیغام امان جان
و آبرو بحضور پادشاه برد - و بعفو جرائم و عطای منصب
(۳)
شش هزاري از اصل و اضافه مشمول عاطفت شد - و پستر
بپایهٔ هفت هزاري مرتقي گردید - و شبی (که فردای آن میان
لشکر پادشاهي و فوج قطب الملک آریز و ستیز وقوع
یافت) راجه محکم سنگهه چون سابق نوشت و خواند
با قطب الملک داشت دفعةً از لشکر فیروزي بدر جسته
بقطب الملک پیوست - و چون تمام روز جنگ قایم مانده
ظلمت شب پردهٔ بر روي آفتاب عالمتاب فرو هشت
و تمام شب از توپخانهٔ سلطاني گلولهای توپ پی در پی
میرسید همین که گولهٔ بحوضهٔ فیل سواری او رسید بر پشت

---

(۲) شاید که نرسید باشد (۳) در[نسخها] از اصل و اضافه ششهزاري *

و تفویض صوبه داری اوده سر رشتهٔ اعتبار بدست آورده
بدان صوبه کمر عزیمت بست - و چون مقدمهٔ سادات برهم خورد
از اوده بحضور آمده احراز دولت ملازمت نمود - و سال هفتم
(۲)
بصوبه داری مالوه از تغیر آصف جاه مامور شده سال نهم
چون هولکر از دکن بملک مالوه در آمده آغاز فتنه نمود
نامبرده بمدافعه برخاسته سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سي
و نه مقتول گردید - تا رسیدن صوبه‌دار دیگر اولادش بحفظ
بلدهٔ اوجین پرداختند *

* راجه حکم سنگهه *

(۳)
از قوم کهتري ست - در سرکار امیرالامرا حسین علي خان
ملازم شده معتمد آن نوئین بلند مرتبت گردید - رفته رفته
بخدمت دیوانی او سر بلند گشته بسر فوجي رسید - و در
جنگ داؤد خان (که در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست
و هفت هجري رو داد) نامبرده از جملهٔ فیل سواران بود
(۴)
پس از رسیدن اورنگ آباد (که شورش کهندو دیهاریه مکاسدار
صوبهٔ خاندیس از همراهیان راجه ساهو برپا شد) ذوالفقار
بیگ بخشی حسین علي خان (که بتنبیه او مامور گشته) مقتول
گردید - حسین علي خان راجهٔ مذکور را با فوج شایسته

---

(۲) نسخهٔ [ب] نهم ملهار راو هولکر (۳) نسخهٔ [ب] خان بهادر (۴)
در [بعضی جا] کهندو دیهاریه *

پنجهزاري و خطاب راجگي و تفويض ديواني خالصه سر اعتبار بر افراخت - و چون اين کار (که پيشدستي وزارت است) بے تجويز قطب الملک وزير بعرصهٔ وجود آمده بود موجب برهمي صحبت پادشاه و وزير گشت - و بحث فيمابين بطول انجاميد - و آخر صوبهداري مستقرالخلافه بنام او قرار يافت و بعد از بنظم صوبهٔ الهآباد سربلندي اندوخته بدان صوب رفت در ابتداي عهد رفيع‌الدرجات (که مردم فتنه جوي تابو طلب نيکو سير پسر سلطان محمد اکبر را در اکبرآباد بسلطنت برداشتند) بر زبانها افتاد که نامبرده هم ميخواهد که باو ملحق شود - اما چون او با زميندار صوبهٔ متعلقهٔ خود نزاع داشت نتوانست خود را رسانيد - و بعد بدست آمدن نيکو سير حسين علي خان عزيمت تنبيه او پيش نهاد خاطر گردانيد پيش ازانکه روانه شود او سال اول جلوس فردوس آرامگاه مطابق سنه (۱۱۳۱) هزار و يکصد و سي و يک هجري بغتةً درگذشت - پس ازو برادرزادهٔ او گردهر پسر ديا بهادر (که ميرشمشير او گفته ميشد) بفراهم آوردن سپاه و استحکام برج و بارهٔ قلعهٔ الهآباد پرداخت - اگرچه فوجي بر سر او بسرداري حيدر قلي خان[2] تعيين پذيرفت اما آخر بوساطت راجه رتن چند بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب راجه گردهر بهادر

(۲) در [بعضي نسخه] حيدر علي خان ٭

خان - مه بخطاب جد موسوم گشته - درین وقت فی الجمله رشدے دارد - نصف پرگنهٔ امرا پور سرکار مهکر (که از محالات آباد این زمان است) از دیر باز در جاگیر اوست - مکرر بخانسامانی سرکار آصف جاه رسیده - در حالت تحریر دیوانی سرکار (که عمده ترین خدمات است) دارد - اما چون این خدمات را در سرکار ایشان امتدادے و ترارے نیست و ارباب آن عهدهٔ سترگ پیوسته در معرض تبدیل و تغیرند ایام معدود موعود خود را میگذرانند *

* راجه چهبله رام ناگر *

که شعبه ایست از قوم براهمه - بیشتر در ملک گجرات باشند - برادر دیا رام است - هردو در سرکار سلطان عظیم الشان بسرانجام خدمات مالي مي پرداختند - دیا رام پس از چندے بمقر اصلي شتافت - و چهبله رام بفوجداری محال کرهٔ جهان آباد مامور بود - چون محمد فرخ سیر بادعای سلطنت و ارادهٔ جنگ با عم خود جهاندار شاه از پتنه روانه گردید او ابتدا همراهی سلطان اعزالدین پسر جهاندار شاه اختیار نمود پستر با چند لک روپیه از تحصیل تعلقهٔ خود و جمعیت شایسته رسیده بملازمت محمد فرخ سیر پیوست - و در جنگ مقابل کوکلتاش خان صف آرا گشته مصدر ترددات شد و پس از روي شدن فتح و فیروزي از اصل و اضافه بمنصب

تحف میکوشیدند - حکیم محسن تقرب خان (که منصب وزارت داشت) و اهتدا خان (که بمصاحبت سر نخوت می‌افراشت) از حمد آغشتگی (که ناگزیر عالم هم چشمی ست) کالیوه تر گردیده بکام بخش دلنشین ساختند - که احسن خان با رستم دل خان یکتائی گزیده ارادهٔ قید پادشاه دارد - آن دیوانه وش دشمن خرد دوست نشناس فورا شقهٔ بخط خود برستم دل خان نوشت - که جواب نامهٔ بهادر شاه مینویسم - و استصواب شما هم مطلوب - زود بیائید - چون مشارالیه حاضر شد اورا در تسبیح خانه نشانده خود در محل شتافت - فورا مردم هجوم آورده دستگیرش ساختند - و بعد سه روز آن سید مظلوم را دست و پا بسته زیر پای فیل سواری خودش انداختند و هرچند خواستند (که پامالش نماید) آن حیوان حق شناس اصلا اقدام بران ننمود - تا آنکه فیلی دیگر آوردند - و بدان عذاب کشته در شهر تشهیر دادند - و درحوالی املی محل (۲) مشهور مدفون گردید - زنش ببند و بست اطراف خانه پرداخته مستعد جنگ گردید - و چندے کشته و زخمي گردیدند آخر کار اورا با یک پسر و میر حسین نام برادر رستم دل خان گرفته خانه را ضبط نمودند - حویلی مشار الیه تا حال در حیدرآباد صوبه دار نشین است - از پسرانش جان سپار

---

(۲) در[بعضی نسخه] امین محل ه

(که از جانب پدر بصوبه داری بیجاپور مامور بود - و در ایام هرج و مرج سلطنت بملک گیري برآمد) احسن خان عرف میر ملنگ را (که میر بخشي و سپه سالارش بود) تا کرناتک فرستاده هرچه باقتضای وقت بدست افتاد مغتنم دانسته روی توجه بتسخیر قلعهٔ گلکنده و حیدرآباد آورد - و چون خان مذکور چهار پنج هزار سوار جرار چیده با خود داشت شاهزاده حساب او بر داشته طي مراحل بتاني مي نمود تا آنکه بکار طرازي و افسون پردازی احسن خان اگرچه قلعه دار گلکنده تن بایلي در نداد اما رستم دل خان فریفتهٔ لابه گري و چاپلوسی او گشته بعهد و پیمان موکد بسوگند قرآن از جانب شاهزاده خاطر جمع ساخته باستقبال شتافت *

گویند شاهزاده در کمال بے سامانی و پریشاني با مردم خسته و بد حال سواره مي‌آمد که رستم دل خان با سپاه آراسته مستعد رفته ملازمت نمود - دران وقت هرچه میخواست میتوانست کرد - اما بپاس عهد جز اطاعت و انقیاد بدل راه نداده بشهر آورد - و از روی خیر خواهي مصلحت محاصرهٔ قلعه نداده بتعین عمال و ضبط محال و گرد آوری محصول رهنما گردید - و چون سپه سالار و سردار مدبر در هرکار شاهزاده احسن خان بود و واسطهٔ کار مشار الیه هم او شد اکثر باهم جلیس و محشور بوده بضیافت یکدیگر و تواضع

خانزمان - از امیرزادهای کار طلب صاحب نقش بود - و در حضور پدر بکار دانی و معامله فهمی نامے برآورد - و کارهای ملکی صوبهٔ حیدرآباد را (که نظم آن به پدرش مفوض بود) او سرانجام میکرد - چون در سال چهل و پنجم جان سپار خان رخت هستي بر بست ایالت آنصوبه بوکلای شاهزاده محمد کام بخش تعلق گرفت - ازانجا (که رستم دل خان از وقت پدر دست در کار داشت - و بجزئي و کلي آن ولایت میرسید) بنیابت مقرر گشت - و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار هزار و پانصدي هزار سوار گردید - و در سال چهل و هشتم از تغیر صلابت خان بفوجداری کرناٹک بیجاپور بافزونی پانصدي هزار سوار سرافرازي یافت - و در سال چهل و نهم از تغیر داؤد خان مجددا بنیابت صوبه داری حیدرآباد سر افتخار (۲) برافراخت - و از اصل و اضافه دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار چهرهٔ دولت افروخت - و دران هنگام (که عالمگیر پادشاه از آشوبگاه این سرای کاروانی بآرام جای ملک جاوداني خرامش نمود) از کار طلبي و وقت شناسي سپاه بسیار نوکر کرده در مالش و تنبیه مفسدان کوشیده باطراف و جوانب دست و پای گردده بحرکت آورد - یک سال و چند ماه بخود سري و خود رائي بسر آورد - پادشاهزاده محمد کام بخش

---

(۲) نسخهٔ [ع] اظهار ٭

حسب التماس ذو الفقار خان بهادر وطن داري كوته بدستور نياكانش بنام پسرش رام سنگهه (كه در وطنش بود - و ابتدا دو صد و پنجاهي و بمرور ششصدي و درين وقت بپاية هزاري رسيد) قرار يافت - همواره بتعيناتي خان مزبور ميگذرانيد و در تنبيه رانو بن سنتا كهور پره و ديگر مرهتها بتقديم خدمت مي پرداخت - سال چهل و چهارم بعطاي نقاره بلند آوازه گشت سال چهل و هشتم بمنصب دو هزار و پانصدي مرتقي گرديده بعنايت زمينداري موميدانه از تغير راو بدهه سنگهه (كه نهايت متمناي او بود) بشرط نگاهداشت يكهزار سوار سر بلندي اندوخت - و پس از ارتحال خلد مكان رفاقت محمد اعظم شاه گزيده بمنصب چهار هزاري تصاعد نمود - روز جنگ در مقابلة سلطان عظيم الشان مردانه شتافته نقد جان در باخت پس ازو پسرش بهيم سنگهه سرداري وطن يافت - و در جنگي (كه در سنه (۱۱۳۱) هزار و صد و سي و يك سيد دلاور علي خان را با نظام الملك آصف جاه رو داد) بعد كشته شدن خان مذكور عار فرار بر خود گوارا نكرده دليرانه از طريكدة هستي برخاست - در حالت تحرير كمان سنگهه نبيره زاده اش پور ستر سال بن درجن سال بحكومت كوته مي پردازد *

* رستم دل خان *

پسر جان سپار خان بني مختار است - و نواسة ميرزا خليل

و تا عمل آصف الدوله امیرالممالک در مملکت دکن بودند)
قوم انگریز کمر بر استیصال آنها بسته بر آوردند - و خود کرناتک
حیدرآباد متصرف شدند - پستر از بنگاله عمل پادشاهی را
بر داشته صوبهٔ بهار را بتصرف آوردند - و رفته رفته دریذولا
در صوبهٔ آله‌آباد و اودهه هم شریک غالب شدند - و از بنگاله
تا ارکات و تلکوکن دکن بنادر ساخته بندر سورت را هم گرفتند
و در سیکاکل (۲) و غیره سرکارات حیدرآباد دخیل گردیدند - درین
ایام بتقریب رگناتهه راو با مرهته مخالفت ورزیده در نواح
گجرات هنگامه پردازند * اللهم انصر من نصر دین محمد *
صلی الله علیه و آله و سلم *

* رام سنگهه هادا *

نبیرهٔ مادهو سنگهه هادا ست - چون جگت سنگهه پسر مکند
سنگهه هادا سال بیست و پنجم عالمگیری درگذشت و پسرے ازو
باقی نماند پادشاه حکومت کوته بکشور سنگهه برادر مکند سنگهه
(که عم متوفی باشد) مقرر فرمود - و او همراه محمد اعظم
شاه بمحاصرهٔ بیجاپور تعین گردید - روزے (که امان الله خان
پسر الله وردی (۳) بکار آمد) او زخمے بر داشت - و سال سیم بهپالی
سلطان معظم بسمت حیدرآباد راهی شده سال سی و ششم
بعنایت نقاره کوس بلند رتبگی بر نواخته پستر در گذشت

---

(۲) در [بعضی جا] سیکاکول آمده (۳) نسخهٔ [ب] آله وردی خان *

آنجا اشرفي (که مراد از نقرهٔ قیمت نه‌آنه باشد) مسکوک بسکهٔ فرنگ و پارچه ریزهٔ مس (۲) که آنرا بزرگ نامند یک فلوس را چهار بزرگ - برعایا هیچ اذیت نمیرسانند - و برای مسلمانان پورهٔ علیحده مقرر نموده بودند - اما اگر کسے ازانها بمرد باطفال او تلقین طریقهٔ خود میذمودند *

و چون این حقیقت بسمع خلد مکاني رسید بر طبق حکم پادشاهي معتبر خان فوجدار گلشن آباد (که داماد ملا احمد نایته بود) بر سر آنها تاخته چند کس از زن و مرد باسیري آورد - پس ازان کپتان کوه عرضداشت بکمال تضرع بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمود - که ما از طرف شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان دریا هستیم - اگر مرضي نباشد از خشکي برخاسته بر روی دریا سایر و دایر باشیم - از تقصیرات آنها درگذشته فرمان مخلصي اسیران فرنگ بنام معتبر خان رفت - پستر بر جهاز گنج سوائي (۳) (که کلانترین جهازهای متصل بندر سورت بود) و در دریا اهل فرنگ غارت کرده مزاج پادشاه را شورانیدند - باز حکم تنبیه آنها صادر شد - اما بلیت و لعل کار پردازان ملتوي ماند - آنها رگ و ریشهٔ دوانیده قوم فراسیس را (که پس از ناصر جنگ شهید سردارے را از جانب خود همراه مظفر جنگ کرده دادند

---

(۲) نسخهٔ [ب] مثل مس (۳) در [بعضی نسخه] گنج اوای *

متوجه نیافت بوطن شتافته بر برادران خود غالب آمد - پستر
متصل لاهور رفته بملازمت خلد منزل پیوست - و در عهد
فردوس آرامگاه با فوج پادشاهي بر سر بهگونت سنگهه زمیندار
کرهٔ جهان آباد تعین شده دران جنگ بمردانگي بکار آمد - بقیهٔ
این قوم بنوکري پادشاهي مي پردازند - مرهتّه اکثر محالات
اینها بتصرف در آورد - و در حالت تحریر فوج کلاه پوشان
فرنگ (که از بنگاله عزیمت بندر سورت نمودند) چندے
در حدود اینها متوقف شده خرابي بسیار رسانیدند *

چون نام کلاه پوشان فرنگ بتقریبے مذکور شده تحریر پارهٔ
از سرگذشت این قوم ناگزیر خامهٔ وقائع نگار است - این گروه
از سوابق ایام باجازت حکام کنار دریا مسکن ساخته بطور رعایا
بسر مي بردند - کوه بندر حاکم نشین اینها بود - و در عهد
سلطان بهادر گجراتي بحیله قول حاصل ساخته دو قلعه موسوم
بدمن و بسي در کمال استحکام بنا کردند - و دیهات آباد
نمودند - اگرچه در طول چهل و پنجاه کروه در تصرف آوردند
اما در عرض زیاده بر یک کروه و نیم یک کروه نداشتند (۲) - پای
دامن کوهات کشتکار میکردند - و از جنس اعلی مثل نیشکر
و انناس و برنج میکاشتند - و بدستور اشجار نارجیل و فوفل
بے شمار مبلغ کلي محصول ازان بر میداشتند - و از نقود مروجهٔ

(۲) نسخهٔ [ا] بداشتند *

سال سي و سيوم استعفاى قلعه داري اودني نموده بحضور آمد - و بعد از گاهے براى آوردن خزانه از خجسته بنياد و گاهے برسانيدن قافله از شهر مزبور بلشكر تعين ميشد - و در راه اكثر به تنبيه غنيم مي پرداخت - سال سي و چهارم بتعيناتي شاهزاده كام بخش چهرهٔ عزت بر افروخت - و چون شاهزاده بر سر واكنكيره آمد چندراي باحسن وجوه سر انجام نمود و همراه شاهزاده بجانب چنچي (كه ذوالفقار خان درانجا بود - و غله كمي داشت) بموجب حكم با غله و غيره شتافت ذوالفقار خان او را دست راست مقرر ساخت - سال چهل و چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار ممتاز شده سال چهل و هفتم بسه هزاري دو هزار و هفتصد سوار سرفراز گرديد - در سال چهل و نهم سه هزاري سه هزار سوار شد - بعد ارتحال خلد مكان برفاقت محمد اعظم شاه بهندوستان رفت - و بمنصب پنجهزاري رسيد و در جنگے (كه با سلطان عظيم الشان رو داد) در هراولي بكار آمد - پس از فوتش بهاري چند و پرتهي سنگهه پسرانش بر سر وطن تنازع آغاز كردند - درين ضمن رامچند پسر كلانش (كه در ستاره گدهه بود) رسيد - چون فوج بهاري چند هم برآمد طرح داده بحضور رفت - و در وقتے (كه موكب بهادر شاهي متصل اجمير توقف داشت) رسيد - چون كسے را

از نزد دلير خان ببهادر گذهه (كه بنگاه درانجا بود) رفت و سال بيست و يكم فوت نمود - راو دلپت سال يازدهم بمنصب دوصد و پنجاهي هشتاد سوار سرفرازي يافت - و پس از چندے سه صدي ذات و سوار گرديده بعد فوت پدر بپانصدي ذات پانصد سوار ممتاز شد - اما نوكران پدر را بتسلي و دلاسا نگهداشت - سال بيست و دوم بنابر وجهے از خانجهان بهادر ناظم دكن برهم زده بحضور رفت - پستر همراه اعظم شاه باز بدكن آمد - و بهمراهئ حسن علي خان عالمگيرشاهي در ضلع كوكن رفته در جنگها ترددات نمايان بظهور رسانيد سال بيست و سيوم از اصل و اضافه بمنصب ششصدي ششصد سوار دو اسپه و سال بيست و چهارم بمنصب هفتصدي هفتصد سوار و سال بيست و هفتم [كه همراه غازي الدين خان در آوردن كهي بفوج محمد اعظم شاه (كه محاصرهٔ بيجاپور داشت) و زدن اهل مزاحمت تلاشهاى مردانه بتقديم در آورد] از اصل و اضافه بمنصب يكهزار و پانصدي يكهزار و پانصد سوار و خطاب راو سربلندي يافت - و سال سيم چون امتياز گذهه عرف اودني (٢) بتصرف پادشاهي در آمد او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و عطاى نقاره و قلعه دارئ اودني سر مباهات برافراشت

(٢) در[بعضى نسخه] اودلي - و در[بعضى كتب تاريخ] ادوني ٭

شد خلد مکان در ایام شاهزادگي (که بحکومت دکن مامور بود) سبهکرن را نشان معه زر فرستاده طلبداشته بمنصب یکهزاري ذات بنواخت - و سید عبد الوهاب جونه گدهي (که از چندے در برهانپور وطن اختیار نموده بود) بتسخیر بگلانه مجاز شد - و آن ملک بتصرف (۲) سلطاني در آمد و چون اوائل سال سي و دوم جلوس فردوس آشیاني شاهزادهٔ مزبور بعیادت پدر گرامي قدر عزیمت دارالخلافه نمود و پس از رسیدن متصل اوجین جنگ با مهاراجه جسونت سنگهه رو داد نامبرده مصدر تردد شده زخمها برداشت و در محاربهٔ دارا شکوه نیز همین قسم حسن خدمت بتقدیم رسانید - و پس از جنگ شجاع بتعاقب و تنبیه جنپت بندیله دستوري پذیرفت - بهتر تعینات دکن شده در مهم تعلقهٔ بیجاپور در میسرهٔ میرزا راجه بود - سال دهم از میرزا راجه برهم زده بحضور رفت - و همراه محمد امین خان ناظم کابل متعین گشت - و چون صحبت او با خان مزبور موافقت نکرد سال یازدهم طلب حضور شده تعین فوج دکن گردید و همواره در جنگها مصدر ترددات میشد - سال نوزدهم (که جنگے بسرداري دلیرخان با دکنیان رو داد) نامبرده با دلپت پسر خود در چنداولي جا گرفت - سال بیستم بیمار شده

(۲) نسخهٔ [ب] بتصرف درآمد *

ضمیمه گردید - سال چهل و سیوم بداروغگی جلو از تغیر ذو الفقار
خان اختصاص گرفت - و در تسخیر قلعهٔ ستاره و قلعهٔ پرلی
ترددات شایسته بظهور آورده سال چهل و چهارم بخدمت
بخشیگری دوم از انتقال مخلص خان آئینهٔ بخت را جلا داد
و بعد فتح قلعهٔ سخرلنا باضافهٔ دو صد سوار سررشتهٔ حسن
قبول بدست آورد - سال چهل و هشتم مطابق سنه (١١١٥)
هزار و یکصد و پانزده هجري در عین جواني بساط زندگي
در پیچید - پسرانش خلیل الله خان و اعتقاد خان را (که
ثانیا بروح الله خان مخاطب شده) خلاع ماتمي بخانه
ابلاغ یافت - بحضور آمده تسلیمات بتقدیم رسانیدند - و صبیهٔ
آن مرحوم بعطای جواهر قیمت پنجهزار روپیه تمامي پذیرفت *

* راو دلپت بندیله *

ولد راو سبهکرن پور بهگون رای بن راجه برسنگهدیو
است - گویند وطن نیاکان این قوم کاسي ست - یکی از اسلاف
اینها ازانجا بر آمده در کهیرا گذهه کتک سکونت اختیار نمود
که بکهیروار ملقب گردید - مدتے پیش ازین کاسي راج نام
(که جد بیست و چهارم راو دلپت بود) در آلکائی (که
الحال ببندیلکهند مشهور است) جا گرفته پرستش بندواسي
دیوي میکرد - ازین جهت ببندیله نامزد گشته - چون در
عهد اعلی حضرت سرکردگی این گروه براجه پهار سنگهه مقرر

از اورنگ آباد یا احمد نگر (که معسکر پادشاهي بود) تعین گردید - و سال سي و سیوم (که قلعهٔ فیروز نگر عرف رایچور بمساعی جمیلهٔ پدرش روح الله خان مفتوح گشت) نامبرده مورد مراحم خسروي شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ششصد سوار لوای کامیابي برافراخت - و سال سي و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار بر معارج ترقي عروج نمود - و چون سال سي و ششم پدرش بدار بقا پیوست او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار و از تغیر مخلص خان بخدمت قور بیگي شرف امتیاز یافت - سال سي و هشتم بداروغگی بندهای جلو و بعدتر از تغیر مختار خان بخدمت میرآتشي و اضافهٔ پانصدي چهرهٔ افتخار برافروخت - و سال سي و نهم باتفاق جمعی به تنبیه سنتاکهور پره مامور شد - قضا را آسیبی کاي بتفصیلی (که در احوال قاسم خان کرماني بزبان خامه گذارش یافته) بار رسید - که اسباب همراهي داده از دست مرهته رهائي جست. پادشاه بعد سنوح این خبر او را بنظم صوبهٔ بیدر تعین کرد اواخر سال چهام بحضور آمده سال چهل و یکم مخاطب بخطاب روح الله خان گشت - و بخدمت خانساماني از تغیر فاضل خان برهان الدین (که مستعفي شده بود) سرمایهٔ سربلندي اندوخت. بعدتر داروغگي دیوان خاص از انتقال سیادت خان سید اوغلان

برای او گرفت - و بر وفق قرار ده هزار روپیه بار داد ارباب عناد این معامله را بے کم و کاست بپادشاه رسانیدند خلد مکان بعد دو سه روز بخان مذکور پرسید - که راجه زر از خزانه گرفت - او بداهة عرض کرد که این مردم از خود غرضي بے لحاظ هر وقت آمده شلائين ميشوند - و ما بندها را هر وقت جرأت عرض نيست - لهذا بالفعل ده هزار روپيه بمستدعي داده تتمه را نگاهداشته شد - بهنگام درخواست بدفعات داده خواهد شد *

بالجمله آن امير پسنديده منش همت بر فيض رساني و کار روائی خلق مي گماشت - و ابواب انجاح مطالب را بر روی ادانی و اقاصي مي‌کشود - و در امرای عالمگيري بفياضي و شگفته روئي يکتا بود - پسر کلانش سيف الله خان بعد فوت پدر بشتماه رخت هستي بر بست - و پسر دومش خانه زاد خان است - که بخطاب پدر مخاطب شده - ترجمهٔ او عليحده نگارش يافته - و پسر سيوم او بيرام خان محمد باقر است که در عهد فردوس آرامگاه نيز زنده و بجاگيرے در ساخته بود *

* روح الله خان خانه زاد خان *

پسر روح الله خان اول است - ابتدا بمنصب در خور و خطاب خانه زاد خان سربلند شده سال بيست و هشتم جلوس خلد مکان جهت آوردن پرستار خاص اودیپوري محل

چون احوالش بنفس‌شماري و اختصار انجامید خلدمکان بعیادتش تشریف فرمود - آن مصروف طریقهٔ اخلاص و منهمک راه بندگي درین اثنا (که دم واپسین بود) این بیت خواند * بیت *

* چه نیاز رفته باشد ز جهـــان نیازمندي *
* که بوقت جان سپردن بسرش رسیده باشي *

خان مزبور باصابت شعور و حدت فهم متصف بود - و اکثر اطوار نیک و اوضاع پسندیده داشت - و خوش تقریر و صاحب تمهید بود - اکثر عرضهایش در پیشگاه خلافت مقبول و منظور میشد - غریب‌تر آنکه مزاج خلد مکان بسیار تدین دوست و ایفجا مهم سازي و آشوب را روز بازار و با داد و ستد سروکار بود اما قسمی نقش اعتبارش درست نشسته بود که با وجود آگاهي پادشاه و عزم اصرار بر عدم پیش‌رفت نوعي ساخته و پرداخته بعرض میرسانید که پادشاه ناچار شده پذیرا میکرد *

گویند یکي از راجها (که بامتداد یساق دکن و دیر رسي زر جاگیر هندوستان احوالش بعسرت کشید) مکرر و متوالي بوساطت روح الله خان زرے بطریق مساعده از سرکار پادشاهي گرفت - و باز استدعا داشت - خان مزبور قبول نمیکرد - راجه از ناچاري التماس نمود - که درین مرتبه آنچه از سرکار بدهند یک حصه بمن و دو حصه در وجه حق السعي بگیرند - خان مزبور گذارش احوالش بعنوان شایسته نموده سي هزار روپیهٔ دیگر

اینست که خدا هیچ وقت نظر لطف از بندهٔ خود باز نمیگیرد
مدتها بفقیري و بینوائي گذراندم - و یکدفعه بپادشاهي رسیدم
که هرگز در وهم و خیال نمیگذشت - اکنون (که زمان پاداش
برخی اعمال است) زمام اختیارم بدست مثل عالمگیر پادشاه
میدهند - جای شکر است نه مقام شکایت *

بالجمله بعد ازین فتح (که در سال سي و یکم سنه (۱۰۹۸)
هزار و نود و هشت هجري پرتو ظهور داد - و فتح قلعهٔ گولکنده
مبارک باد تاریخ است) پادشاه رایت عزیمت بنظم مملکت
وسیعهٔ فسیحهٔ بیجاپور برافراخت - و ایالت حیدرآباد (که
بدارالجهاد موسوم شده بود) بروح الله خان ارزاني فرمود
پیشتر بحضور رسیده در مبادئ سال سي و سیوم بانتزاع قلعهٔ
رایچور از تصرف کفرهٔ مقهور مامور شد - خان مذکور بمساعي
جمیلهٔ آن حصار رصینه را مستخلص گردانیده مورد تحسین
و آفرین گشت - و بفیروز نگر موسوم گردید - و در سال سي و پنجم
بگوشمال زمیندار سکر و واکنکیره دستوري یافت - و در آغاز
سال سي و ششم بمناکحت شاهزاده محمد عظیم دومین خلف
پادشاهزاده شاه عالم بهادر با صبیهٔ کریمهٔ خود عایشه بیگم مرتقی
مدارج اعزاز گردید - در آخر همین سال سنه (۱۱۰۳) هزار
و یکصد و سه در قطب‌آباد کلکله مرحله پیمای نیستي گردید *

تاریخ یافته اند　　* روح در تن ملک نمانده *
　　　　　　　　　　　　　　۱۱۰۳

بیگانه ساخته با خود ایل گردانید - چنانچه آن بے مروت حق نا شناس بیست و چهارم ذی‌القعده نیم شبے بخشي‌الملک را با رنمست خان و مختار خان (که فرصت جویان گرد قلعه مي گشتند) از راه کهرکي (که اهتمام آن دروازه بآن نامعتمد مفوض بود) درون قلعه درآورد - و بخشي الملک یکسر بخانهٔ ابوالحسن والئ آنجا (که در گران خواب غفلت بود) رفته بے آنکه او و همراهانش حرکت مذبوحي نمایند دستگیر نمود *

گویند چون صدای دار وگیر بخشي الملک بلند شد شیونے و فریادے از مردم محل برخاست - ابوالحسن اصلا (۲) از جا در نیامده بتسلیهٔ هر کدام پرداخت - و از همه بجدای و وداع خواسته بجای خود آمده نشست - و با یاران نو رسیده و مهمانان ناخوانده بر سلام علیک زباني سبقت نمود - و بے آنکه چین بر جبین داشته باشد و وقار سلطنت از دست دهد تا دمیدن سپیدهٔ صبح گرم صحبت گشت - و چون بکاول خبر طعام کشیدن آورد باعزه تکلیف طعام نمود - روح الله خان از روی تعجب پرسید - که این کدام وقت طعام است - ابوالحسن مدعا در نیافته یا عمدا گفت - وقت خوردن من همین است روح الله خان گفت - میدانم اما درین حالت تشویش چگونه رغبت میشود - او جواب داد که راست میگوئید - اما اعتقاد من

(۲) بهلي بهاي هوز نیز درست باشد *

از فرزندين برگذشت - و در همين سال بسمت كوكن شتافته
معاودت نمود - و در سال بيست و هشتم بعطاى نقاره
سر برافراخت - و بمالش مفسدان بيجاپور (كه شاهزاده
محمد اعظم شاه آنرا محاصره داشت) رخصت يافت - و در
آخر همين سال (كه سواد شولاپور مخيم خيام پادشاهي
بود) از بيجاپور رسيده بجاى خان فيروز جنگ باقامت
احمد نگر شتافت - و در سال سيم ماه ذي القعده (كه از فتح
بيجاپور هفتهٔ نگذشته بود) از انتقال اشرف خان مربع نشين
چهار بالش مير بخشيگري گرديد - و در همان ايام چون رايات
ظفر طراز پادشاهي بتسخير حيدرآباد باهتزاز آمد روح الله
خان را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار مورد
مراحم ساخته بنظم (۲) اشتات صوبهٔ برهم خوردهٔ بيجاپور گذاشتند
و پس ازان (كه محاصرهٔ قلعهٔ استوار گلكنده بامتداد كشيد)
خان مشار اليه حسب الطلب احراز دولت آستانبوس سلطنت
نموده بامور كشايش قلعه مامور گشت - و خان مذكور از
گربز فكري بلابه و فريب در آمده بوساطت رنمست خان كلان
عبد الله خان پني بيجاپوري معروف بسرانداز خان را (كه
پيش از فتح بيجاپور بندگى درگاه پادشاهي اختيار كرده
باز بابوالحسن پيوسته معتمد او گشته بود) از راه و رسم اخلاص

(۲) نسخهٔ [ب] بانظم صوبهٔ ٠

مشمول انظار تربیت خسروانی گردید - و در سال دهم بمنصب دو هزاری و خدمت آخته بیگی فرس کامیابی (۲) مهمیز نمود - و در سال شانزدهم بفوجداری دهامونی اختصاص یافت - و در همان ایام بنابر جهتی معزول المنصب گشت - پستر در سال هیزدهم بیحالی هزار و پانصدی چهار صد سوار منصب جولانی عرصهٔ نوکری شده بفوجداری سهارنپور دستوری یافت - و در سال نوزدهم باز آخته بیگی شد - و در بیستم سال از تغیر اشرف خان بوالا خدمت خانسامانی امتیاز اندوخت - سال بیست و دوم از انتقال داراب خان بمیر آتشی سرگرم گردید - و در سال بیست و چهارم از تغیر عاقل خان خافی ببخشیگری دوم علم ناموری برافراخت - و هنگامی (که ساحت وسیع مساحت دکن مطرح الویهٔ پادشاهی گردید) او از کارطلبی و خدمت گزینی بیشتر به تنبیه و تعریک مفسدان تعین میشد - و در سال بیست و ششم والدهٔ ماجدهٔ او حمیده بانو بیگم (که خالهٔ حضرت خلد مکان بود) رو در نقاب عدم کشید - نواب زیب النسا بیگم دومی بنت خلافت (که از جمیع بنات مکرمه بسعادت حضور پدر بزرگوار خصوصیت داشت) بخانهٔ روح الله خان رفته بتعزیت پرداخت و پادشاهزاده محمد کام بخش او را از ماتم برداشته بملازمت اقدس آورد - و بصنوف عواطف پادشاهی فرق مباهاتش

(۲) نسخهٔ [ا] کامرانی *

بیست و چهارم مطابق سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجري تار و پود زندگي بر گسیخت *

* رندوله خان غازي *

بیجاپوري - در وقت عزیمت سلطان اورنگ زیب بهادر از دکن بهندوستان ملازم رکاب بوده در معارک مصدر تردداتِ پسندیده گردید - پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه بخطاب رندوله خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار ازانجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر عزت بر افراخت - و پس از جنگ اول دارا شکوه بانعام ده هزار روپیه ممتاز گشت - پستر باتفاق شیخ میر خوافي جهت سد بودن بر راه آمد سلیمان شکوه تعین گردید - پس ازان تعینات یساق دکن شده بمهمات پادشاهي مي پرداخت - سال نهم باتفاق دلیر خان داؤد زئي به تنبیه زمیندار چانده شتافت - سال بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار هجري بساط هستي در پیچید *

* روح الله خان *

اول - پسر دوم خلیل الله خان یزدي ست - در آخر سال دوم عالمگیري بصبیهٔ امیرالامرا شایسته خان منسوب شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي و خطاب خاني چهرهٔ مراد برافروخت - و در سال ششم بخدمت میربخشي‌گري احدیان

بدست کرد - و در همین سال باضافهٔ پانصدي پنجاه سوار
اختصاص گرفت - سال بیست و چهارم از داروغگی مذکور معزول
گردیده بداروغگی کتابخانه و نقاشخانه از انتقال میر صالح
خوش نویس نقش مراد بکام خویش دید - سال بیست و پنجم
بافزونی صد و پنجاه سوار نخل امیدش بارور گشت - سال
بیست و هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
پانصد سوار و خطاب رضوي خان و تفویض تعلقهٔ بخشي‌گري
و واقعه نویسی صوبهٔ احمد آباد از تغیر دوست کام (٢) و امیدی
آنصوبه چمن آرزویش شگفت - در سال سیم ازانجا تغیر شده
بپیشگاه سلطنت رسیده بتقرر خدمت عرض وقائع صوبجات
کارش ببلندي گرائید - چون زمام سلطنت بقبضهٔ اقتدار خلدمکان
درآمد دولت ملازمت دریافته سال دوم بدوازده هزار روپیه
سالیانه موظف گشته گوشهٔ عزلت گزید - سال پنجم مشمول
عاطفت گشته بمنصب دو هزار و پانصدي چهار صد سوار
و عطای خلعت و جمدهر میناکار آب رفته بجو آورد - سال
نهم بدیوانی سرکار بیگم صاحب از تغیر رشیدای (٣) خوش نویس
و اضافهٔ صد سوار کام دل برگرفت - سال دهم بخدمت جلیل القدر
صدارت اعظم از تغیر عابد خان و عنایت خلعت و از اصل
و اضافه بمنصب سه هزاري پانصد سوار عرصهٔ اعتلا پیمود - سال

(٢) در [بعضی نسخه] دولت کام (٣) نسخهٔ [ا ب] رشیدائي *

خلد مکان میان خلد منزل و اعظم شاه نزاع رو داده اولین
ظفرمند شد او بخطاب رام راجه و منصب سه هزار و پانصدي
و زمینداري مومیدانه و کوته (که متعلق برام سنگهه نبیرۀ
مادهو سنگهه هادا بود - و نامبرده همراه اعظم شاه کشته گردید)
لوای استقلال بر افراشت - و با بهیم سنگهه پسر او آغاز مناقشه
نمود - پس از درگذشتن او پسرش امید سنگهه (۲) چندے بحکومت
وطن پرداخته باولاد خود گذاشت - در حالت تحریر کشن سنگهه
نبیرۀ او در وطن قیام (۳) دارد *

* رضوي خان سید علي (۴) *

دومین پور صدر الصدور میران سید جلال بخاري ست - که
احوالش جداگانه بنوک قلم گذشته - چون فردوس آشیاني سال
بیستم جلوس از دار السلطنه متوجه کابل گردید سید جلال را
(که دران هنگام بیماري عارض شده بود) در دار السلطنه
گذاشته نامبرده را در رکاب گرفت - که بنیابت پدر بسرانجام
تعلقه پردازد - و پس از ارتحال پدر باضافۀ ده بیست بمنصب
هزاري دو صد سوار کامیاب گشت - سال بیست و یکم باضافۀ
پانصدي دو صد سوار چهرۀ عزت بر افروخت - سال بیست
و دوم بداروغگي جواهر خانه و مرصع آلات نگین بلند نامي

---

(۲) نسخۀ [ب] دمید سنگهه (۳) نسخۀ [ب] داشت (۴) در [بعض
نسخه] شیر علي *

محصوران تنگ گردیده بوساطت او قلعه را سپردند - پس ازان (که شایسته خان از دکن معزول گشت - و مهاراجه جسونت سنگهه جهت تادیب سیوا دران ضلع متوقف شد) او نیز در همراهیانش ماند - چون همشیرهٔ راو بهاو سنگهه بدست مهاراجه بود مهاراجه زن خود را از وطن طلبداشته واسطه نمود که با وی ساز موافقت کوک نماید اما راو بهاو سنگهه حق نمک مقدم داشته تن بموافقتش درنداد - و پس از رسیدن میرزا راجه جیسنگهه بدکن در یساقها همپائی او اختیار کرد - و سال نهم همراه دلیر خان بر سر زمیندار چانده شتافت - از نسخهٔ داکشا معلوم میشود که او مدتے در اورنگ آباد نشست - با سلطان محمد معظم خصوصیت بهم رسانیده بود - سال بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و هشت هجری بنیستي سرا رفت *

چون اولاد نداشت سرداری وطنش به نبیرهٔ بهگونت سنگهه برادرش موسوم بانورده سنگهه (۲) پسر کشن سنگهه (که سلطان محمد اکبر در اوان صوبه داری اوجین طلبداشته - و بصدور ادای خارج بجمدهر کشته گردید) تقرر یافت - و پس از فوت او پسرش بدهه سنگهه بجای پدر بسرداری وطن سرفرازي یافت مدتے بتعیناتی خالد منزل در کابل بود - چون بعد رحلت

(۲) در[بعضی نسخه] بانرده سنگهه *

بر طبق حکم حضور بفوجداری سرکار کامروپ (۲) نامزد گردیده و چندے صوبه‌دار آدیسه ماند - سال نوزدهم ازانجا معزول گردیده تعینات یساق دکن شد - و چندے فوجدار ناندیر بود - وتت موعود درگذشت *

* راو بهاو سنگهه هادا *

پسر راو ستر سال است - که در جنگ متصل سموگدهه بهراولی دارا شکوه جا یافته بجرأت جان در باخت - نامبرده سال اول جلوس خلد مکان از وطن بحضور رسیده دولت بار اندوخت - و بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای علم و نقاره و خطاب راوی و زمینداری بوندي و غیره محالات بررویهٔ نیاکان خود سر عزت برافراخت - و در جنگ شجاع با توپخانهٔ پادشاهي (که پیش مي‌چیدند) تعین شد - و پس از فرار شجاع همراه پادشاهزاده محمد سلطان بتعاقب او مامور گردید پس ازان (که لشکر شاهزاده از بیربهوم واقع راه بنگاله آن طرف گذشت) نامبرده بے رخصت شاهزاده جدائي گزیده معاودت نمود - و بتعیناتی دکن نامزد شد - سال سیوم همراه شایسته خان امیرالامرا در محاصرهٔ قلعهٔ اسلام آباد عرف چاکنه ساختهٔ ملک التجار سرلشکر سلطان علاء الدین بن احمد شاه بهمني (که بتسخیر ملک کوکن تعین شده بود) کمر همت بست

(۲) نسخهٔ [ب] نامروپ *

اورا و برادر کلانش اسد الله را باضافهٔ منصب نوازش فرمود
سال بیست و هشتم چون اسد الله (که تهانه‌داری چاندور
داشت) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار
شادکام شده بتیولداري و نظم ایلچپور مامور گشت او بتهانه‌داری
چاندور نامزد گردید - سال سیم چون هادي داد خان عم او
فوت نمود و دران سلسله به ازو دیگرے نبود از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار بر نواخته آمد
تا جمعیت هادي داد خان متفرق نشود - در ایامی (که محمد
اورنگ زیب بهادر توسن عزیمت از دکن جانب هندوستان
تیزگام ساخت) او موافقت شاهزاده گزید - پس از جنگ
مهاراجه جسونت سنگهه بعطای خلعت و علم و از اصل و اضافه
بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازانجمله پانصد سوار دو اسپه
سه اسپه و خطاب پدر چهرهٔ عزت بر افروخت - و پس از
جنگ اول دارا شکوه بانعام بیست هزار روپیه سرمایهٔ مباهات
اندوخت - و بعد محاربهٔ سلطان شجاع باتفاق معظم خان سپه‌سالار
در تعیناتیان شاهزاده محمد سلطان قرار یافته بجانب بنگاله
مرخص گشت - و در معارک و مصائب آن ملک با سردار شریک
گردد بوده در دفع اعادي طریق جانسپاري سپرد - سال چهارم
همراه سپه سالار بملک کوچ بهار و کوچ آشام در کارها مساعی
جمیله بتقدیم رسانید - سال پنجم چون ازانجا معاودت واقع شد

و اواخر همین سال چون خبر هنگامهٔ آشیانیان بر گواهتي سرحد بنگاله و کشته شدن سید فیروز خان تهانه دار آنجا بمسامع پادشاهي رسید او با جمعی کثیر بدان صوب دستوري پذیرفت و باضافهٔ هزاري هزار سوار اختصاص گرفت - سال نوزدهم ازان مهم بر گشته بعز آستانبوس تارک مباهات آراست . و وقت موعود جهان گذران را گذاشت - پسرش کنور کشن سنگهه - که در حین حیات پدر منصب در خور یافته چندے تعینات کابل بود - پس ازان در خانه جنگي زخمي شده بمقر اصلي شتافت بشن سنگهه پسرش بمنصب هزاري چهار صد سوار مفتخر گشته بعد فوت پدر کلان بخطاب راجگي و عنایات دیگر چهرهٔ اعتبار بر افروخت - چندے بمالش راتهوران و مدتے بفوجداري اسلام‌آباد مي‌پرداخت - پس ازان (که راه عدم پیش گرفت) سال چهل و چهارم بجیسنگهه پسرش بخطاب راجه جیسنگهه از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار ناصیهٔ بخت روشن گردانید - سال چهل و پنجم همراه جملة الملک اسد خان بتسخیر قلعهٔ کهیلنا کمر همت بر بست - احوالش جداگانه ارقام یافته *

* رشید خان الهام الله *

پسر دوم رشید خان انصاري ست - چون پدرش سال بیستم و دوم فردوس آشیاني بآخرت سرا شتافت پادشاه

رجعت القهقري و سلام و مجرای شاهزاده نموده پس ازان (که نزد زمیندار کرن - سال سیوم برای آوردن سلیمان شکوه فرستادن سري نگر بود - و او معرفت میرزا راجه جیسنگهه بحضور قرار داده) روانه گردید - و با پسر زمیندار ببارگاه سلطنت آمد - و پس از تعین شدن میرزا راجه بیساق دکن درحضور ماند *

چون سال هشتم ملاقات نمودن سیوا بهونسله با پدرش بعرض رسید او بعنایت خلعت و زیور مرصع و ماده فیل کامیاب گشت - و چون سیوای مزبور با سنبها پسر خود از دکن آمده بملازمت پیوست روز اول پادشاه از ناصیهٔ او نقش استکبار خوانده بنامبرده (که واسطهٔ ملازمت بود) تاکید فرمود - که او را نزدیک خود فرود آورده از حال او باخبر باشد - چون آن مکار بحیله سازي (که در احوال راجه ساهو بهونسله رتمزده کلک اخبار سنج گشته) پنهان ازانجا برآمده راه گریز پیش‌گرفت .او به بیخبري معاتب گردیده بتغیر منصب و منع کورنش مورد خشم شد - و پس از فوت پدر سال دهم مطرح انظار عاطفت گردیده بعطای خلعت و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید و شمشیر با ساز مرصع و اسپ عربي با ساز طلا وفیل خاصه معه جل زربفت و ساز نقره و خطاب راجگي و منصب چهار هزاري چهار هزار سوار سر بلندي اندوخت

پنجهزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سربلند شده
کلاه گوشهٔ کامیابي کج نهاد - و سال دهم در رکاب شاهزادهٔ محمد
معظم باز بدان صوب رفته سال شازدهم مطابق سنه (۱۰۸۳)
هزار و هشتاد و سه هجري بمقر اصلي شتافت - مانسنگهه
و مهاسنگهه و انوپ سنگهه پسرانش بحضور آمده بعطای خلعت
فرق مباهات برافراختند *

* راجه رام سنگهه *

کچهواهه پسر کلان میرزا راجه جیسنگهه است - سال شازدهم
جلوس چون فردوس آشیاني باجمیر متوجه شد او همراه پدر
رسیده بملازمت پیوست - و سال نوزدهم در حیني (که پادشاه
از لاهور بسمت کابل لوای عزیمت افراخت) با پانصد سوار
از وطن آمده بعنایت خلعت و منصب هزاري هزار سوار کامیاب
گشت - و باضافهای متواتره بمنصب دو هزاري هزار و پانصد
سوار و مرحمت علم فایز شد - سال بیست و ششم باضافهٔ
پانصدي امتیاز اندوخت - و سال بیست و هفتم باز باضافهٔ
پانصدي چهرهٔ عزت افروخت - در جنگ سموگدهه همراه دارا شکوه
بود - پس از هزیمت او ببارگاه عالمگیري رسیده سال اول همراه
شاهزادهٔ محمد سلطان و معظم خان بتعاقب شجاع مامور گردید
و از اثنای راه بشهرت اکاذیب (که پس از جنگ دوم دارا شکوه
بر زبانها افتاده بود) دل بای داده چندے ترک آمد و رفت

بانهدام چیتور روانه گردید - سال سي و یکم با معظم خان و غیره بصوب دکن نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر لوای عزیمت افراشته در نبرد عادلخانیه تردد عظیم نموده همنبرد خود را از هم گذرانیده بسه زخم کاري و جراحتهای منکر پیاده شد - جمعی کثیر از تابینان او بکار آمدند - در جلدوی نیکو خدمتي از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار و عطای خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ عربي با زین زرین و فیل و ماده فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و یک لک روپیه در طلب نقدی او تن شده رخصت وطن یافت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه با خاند مکان با جمعی از راجپوتان همقوم در میمنهٔ راجه قرار گرفت - چون جنگ ترازو شد نامبرده ناموس پرستي را خیر باد گفته بجانب وطن راه فرار پیمود و پس از جنگ دارا شکوه ببارگاه عالمگیري از دولت آستانبوسي جبین عقیدت را نوراني ساخت - در جنگ دوم دارا شکوه چون در قصبهٔ توره جاگیر نامبرده گذاشتن اسباب زیادتي با بعضی پرستاران محل قرار یافت او بصیانت آنجا ماند - و سال دوم باتفاق شایسته خان امیرالامرا و سال هفتم بهمراهی میرزا راجه جیسنگهه بسرزمین دکن تعین گشته در کشایش قلاع متصرفهٔ سیوا بهونساه و تخریب ملک عادل خان مراسم نیکو خدمتي و جانفشاني بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري

بهمراهی علی مردان خان امیر الامرا بتسخیر بلخ و بدخشان مقرر شده پس ازان بهمراهی شاهزاده مراد بخش روانهٔ آن سمت شد *

چون شاهزادهٔ مزبور بعد بدست آمدن بلخ دل ازان ملک بر گرفته روانهٔ حضور گردید او هم بپشاور آمد - ازانجا (که مردم متعینهٔ این یساق از عبور اتک ممنوع بودند) درانجا توقف گزید - پس ازان همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب بلخ و بدخشان مراجعت نموده در جنگ اوزبکان بهرچه مامور شد رخش فتح و ظفر بر جهاند - و پس از معاودت شاهزاده از صوبهٔ مذکور دستوری وطن گرفت - و سال بیست و دوم همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تعین یساق قندهار گردیده ازانجا همراه رستم خان بمدافعت قزلباش پیشتر شتافته مساعی جمیله بکار برده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری دو هزار و پانصد سوار ببلند رتبگی گرائید پستر نوبت دوم بهمراهی شاهزادهٔ مذکور بمهم مسطور قرار یافته بنابر بیماری در پشاور ماند - و پس از رسیدن موکب معلی دران نواحی دولت بار دریافته رخصت وطن حاصل کرد و نوبت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بمهم قندهار شتافت و ازانجا بهمراهی رستم خان جهت کشایش قلعهٔ بست راهی گشته سال بیست و هشتم بهمراهی علامی سعدالله خان

برخاست او التزام رکاب شاهزاده از دست نداده در ایامی (که پادشاهزاده از بنگاله گذشته روی توجه بجانب آله آباد آورد و ازان طرف بحکم جنت مکانی سلطان پرویز باتالیقی مهابت خان با افواج پادشاهی آمده تلاقی فئتین رو داد) او دست جلادت بر کشاده بآئین ملازمان نمک حلال جان نثار گردید رایسنگهه پس از سریر آرائی صاحب قران ثانی سال اول به پیشگاه خلافت رسیده باوجود خرد سالی نظر بر حقوق پدرش بخلعت فاخره و سرپیچ مرصع و جمدهر مرصع و منصب دو هزاری هزار سوار و خطاب راجگی و اسپ و فیل و انعام بیست هزار روپیه سربلندی اندوخت . و سال پنجم باضافهٔ هزار و دویست سوار رایت عزت برافراخت . و سال هشتم همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بپیشگرمی افواج متعینه به تنبیه ججهار سنگهه نامزد شده بود) تعین یافت . و سال نهم باضافهٔ سه صد سوار امتیاز گرفت . و سال دوازدهم همراه شاهزاده دارا شکوه بصوب قندهار کمر عزیمت بست . و سال چهاردهم بعنایت نقاره کوس اعتبار نواخته بهمراهی سعید خان ظفر جنگ بتنبیه جگت سنگهه زمیندار جمو (که سرتابی بنیاد نهاده بود) مامور گشت . و سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار مفتخر شده همراه شاهزاده دارا شکوه بجانب قندهار دستوری پذیرفت . و سال هیزدهم

خلعت تسلي يافت - و بستر چون کار طلبي او ازروی عرضداشت
خاندوران سيد محمود معلوم شد از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار مباهات اندوخت
و پس از جنگ دوم دارا شکوه بفوجداری بهلسه از تغير
راجه عالم سنگهه سرفراز گرديده سال سيوم براى تنبيه
چنپت بنديله (که در نواح صوبهٔ مالوه گرد فساد برداشته بود)
تعين شد - و در سال دهم بکمک شمشير خان (که بجهت
مالش دادن بگروه يوسف زئي مقرر بود) دستوري پذيرفت
و سال سيزدهم تعينات محمد امين خان صوبه‌دار کابل گرديد
چون بکتل خيبر رسيده بر خان مزبور واقعهٔ شکست رو داد
ازان بعد احوالش بنظر نرسيده - بيرون احاطهٔ بلدهٔ اورنگ‌آباد
مغرب رويه مايل بجنوب پورهٔ بنام او آباد است *

* راجه رايسنگهه سيسوديه *

پسر مهاراجه بهيم پور رانا امرسنگهه است - چون سال نهم
جهانگيري شاهزاده شاهجهان بمهم رانا امرسنگهه نامزد شد
و رانا پس از تنگ شدن بدر التجا زده شاهزاده را دريافت
ازان بعد بهيم پسر او بملازم پيشگي شاهزاده سر افتخار برافراخته
در تنبيه زميندار تعلقهٔ گجرات و محاربات اهل دکن و اخذ
پيشکشات گوندوانه ترددات شايان بعمل آورده نامے بشجاعت
و دليري برآورد - و چون ميان بادشاه و شاهزاده غبار دوئي

تعین گردید - و درین سفر مکرر مصدر ترددات (۲) گشته با گروه المانان بارها چپقلشهای شایان و زد و خورد نمایان نمود - سال بیست و دوم (که قلعهٔ قندهار بتصرف قزلباش رفته) او نیز مکرر در رکاب سلطان اورنگ زیب بتسخیر قلعهٔ مذکور رخصت پذیرفت - و در جنگ با قزلباش پای استقامت بر جا داشته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و بار سیوم همراه سلطان دارا شکوه بدانصو (۳) شتافت - و پس از مراجعت سال بیست و هشتم بفوجداری بهلسه مضاف صوبهٔ مالوه سر عزت بر افراخت - و سال سیم همراه معظم خان میر جمله نزد سلطان اورنگ زیب بهادر بصوب دکن راهي گشت - سال سي و یکم طلب حضور شده همراه مهاراجه جسونت سنگهه (که بصدد راه بودن بر روی سلطان اورنگ زیب بصوب مالوه تعین شده بود) دستوري یافت - ازانجا (که تقدیر الٰهي بر صیانت او رفته بود) روز جنگ مهاراجه او را بحراست بنگاه تعین نمود - و در اثنای جنگ (که سلطان مراد بخش بر بنگاه فوج پادشاهي دوید - و این معني هم باعث تزلزل خواطر گردید) او بمقتضای عقل دور اندیش با شاهزادهٔ مذکور بانقیاد پیش آمده توسل جست - و باستصواب او بملازمت خلد مکان پیوست - و پس از گرفتاري شاهزادهٔ مذکور بعنایت

---

(۲) نسخهٔ [ب] ترددات شایسته (۳) در [بعضی نسخه] بدان صوب ٭

و پسترِ سانول سنگهه [(۲)] نبیرهٔ اش زمینداری اوندچهه سرمیراه نمودند - در حالت تحریر پنچم سنگهه پسر سانول سنگهه مذکور دخیل است *

* راجه دیبي سنگهه بندیله *

پسر راجه بهارتهه است - پس از فوت پدر سال هفتم فردوس آشیاني بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و خطاب راجگي مورد مراحم شد - و سال هشتم باتفاق خاندوران بمالش ججهار سنگهه تعین گردیده بعنایت نقاره بلند آوازه گشت و پس از مسخر شدن اوندچهه (که سابق تعلق بنیاکانش داشت و در عهد جهانگیر پادشاه بپاس خاطر بر سنگهدیو از انها گرفته سپرد او نموده بودند) بنام راجه دیبي سنگهه قرار یافته درانجا ماند - و سرداري الوس قوم بندیله بار مفوض شد - و پس ازان (که پادشاه تا اوندچهه آمده بکران عزیمت را بجانب دکن معطوف ساخت) او سال نهم بعد فراغ از تمشیت امور ولایت اوندچهه بپیشگاه سلطنت رسیده نزد سید خانجهان باره (که بتخریب ملک بیجاپور تعین شده بود) دستوري پذیرفت - و در کارها آثار نیکو خدمتي بظهور رسانید - سال دهم حسب الالتماس خاندوران بعنایت علم و نقاره کوس سر بلندي نواخت - و سال نوزدهم در رکاب شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان

(۲) نسخهٔ [ب] سانوپ سنگهه - و در [بعضی نسخه] سانوت سنگهه *

پیوست - و سال بیست و یکم به تنبیه پسران جنپت بندیله (که در نواح بندیل کهند مصدر فساد بودند) معین گردید سال بیست و نهم با همت خان پسر خانجهان بهادر کوکلتاش بجانب بیجاپور شتافت - وقت رخصت بعنایت خلعت و نقاره کوس بلند رتبگي بر نواخت - و در یورش قلعهٔ ملکهیر (۲) تردد نمایان نمود - سال سیم بقرارگاه اصلي منزل گزید - پس ازو اگرچه پسرش بهگونت سنگهه بخطاب راجگي و مرزباني وطن سرفراز گردیده بود اما سال سي و یکم فوت نمود - بنابران بدرخواست راني امر کنور جدهٔ او سربراهي تعلقهٔ مذکور بنام (۳) اودیسنگهه ولد پرتاب سنگهه (که سلسلهٔ نسبش براجه مدهکر منتهي مي شود - و پرتاپ سنگهه بیک قریهٔ پرگنهٔ اوندچهه بسر مي برد) مقرر شده بخطاب راجگي سر برافراخت - سال سي و سیوم از وطن آمده باستلام سدهٔ سنیه پرداخت - سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار لوای کامیابي افراخته بقاعهٔ داري کهیلنا (که به سخرلنا مخاطب شده) ممتاز گشت - و پس از ارتحال خلدمکان چون پای استقامتش لغزش پذیرفت قلعهٔ مذکور را بمرهته سپرده راه وطن گزید - پس ازو پرتهي سنگهه پسرش

---

(۲) در [بعضی نسخه] نلکهیر (۳) در [اکثر نسخه] سرافرازی *

سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سرمايهٔ ناموري اندوخت - پيشتر در نبردها با افواج عادلخانيه مكرر مصدر شيوهٔ جانسپاري گرديده سال نهم بهمراهي دلير خان بيساق اُلكاي چانده (كه متصل برار واقع شده) متعين گرديد - سال يازدهم مطابق سنه (۱۰۷۸) هزار و هفتاد و هشت هجري در دكن بديار خاموشان شتافت - چون اولاد نداشت اندرمن برادر خرد او (كه بعد فوت پدر خود پهار سنگهه در عهد اعلي حضرت بمنصب پانصدي چهار صد سوار سرفرازي يافته سال بيست و نهم همراه قاسم خان مير آتش بتاديب زميندار سري نگر تعين گرديد - و سال سيم بيساق دكن نزد سلطان محمد اورنگ زيب بهادر دستوري يافت - و در عهد خلدمكان سال اول باتفاق سبكرن بنديله به تنبيه جنپت بنديله مامور شده پيشتر تعينات دكن گشته همراه ميرزا راجه جيسنگهه بتقديم خدمات مي پرداخت) بافزوني منصب و خطاب راجگي و عطاى وطن در تيول سرمايهٔ كاميابي اندوخت - در اوان صوبه داري خانجهان بهادر چندے تهانه داري گلشن آباد داشت - چون سال نوزدهم روزگارش بسر آمد جسونت سنگهه نام پسرش (كه در وطن بود) بخطاب راجگي و حكومت وطن فايز شد - و آخر همان سال با فوج شايسته بدكن آمده بملازمت پادشاهي

نوازش پذیرفت - و سال بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش بتادیب زمیندار سري نگر مرخص گردیده بعطای علم و نقاره بلند آوازه گشت - و سال سیم بر طبق حکم لازم الاتباع نزد سلطان اورنگ زیب ناظم دکن شتافت - و بستر حسب الطلب بحضور رسیده همراه مهاراجه بنابر اینکه سد راه آمد فوج دکن باشد تعین گردید - و روز جنگ با سلطان اورنگ زیب در اثنای نبرد رو تافته رخت فرار بجانب وطن خود برد - و پس از چندے از جانب خلد مکان بصفح جرائم و عطای منصب مناسب اختصاص یافته در جنگ شاه شجاع در مثل دست راست جا گرفته بود - پس از شکست یافتن چون شجاع بجانب بنگاله رفت و شاهزاده محمد سلطان بتعاقب او مامور شد نامبرده هم داخل کمکیان شاهزادهٔ مزبور گردیده رخصت پذیرفت - و دران صوبه مصدر نیکو بندگیها گشت - سال چهارم با فوجی از تابینان معظم خان بتسخیر ولایت کوچ بهار و تنبیه زمیندار آنجا مقرر شد - و چون با جمعی که داشته نمي توانست آن کار را پیش برد پس از رسیدن خانخانان باوی ملحق گشت - و بعد وصول بملک آشام با مردم آنجا آویزشهای نمایان نموده نامی بمردانگي بر آورد - و در سال هفتم همراه میرزا راجه جیسنگهه بصوب دکن دستوري پذیرفت و در محاصرهٔ قلعهٔ پورندهر لازمهٔ نیکو بندگي بتقدیم رسانید

(۲)
خانجهان بهادر (که دران سال ناظم دکن بود) بر وقت رسید و مقاهیر راه فرار پیش گرفتند - سال سیم(۳) بقلعه‌داری نصرت آباد سکر(۴) و سال سي و سیوم از تغیر راو دلپت بندیله بحراست امتیاز گدهه اودني(۵) مامور شد - سال سي و پنجم ازانجا معزول گردید - سال چهل و یکم رخت فنا پوشید - پس ازان سرداری وطنش بپسر او سروپ سنگهه (که هزاري پانصد سوار منصب داشت) تفویض یافت - در تعیناتی ذوالفقار خان بهادر بتقدیم خدمات مي پرداخت - بعد از پسرش اندن سنگهه و نبیره اش زورآور سنگهه حکومت وطن سرانجام دادند - در حالت تحریر گج سنگهه متبنای زورآور سنگهه که هم قوم است جدان قیام دارد *

* راجه سجان سنگهه بوندیله(۶) *

پسر راجه پهاړ(۷) سنگهه است - در حین حیات پدر از روشناسان اعلی حضرت بوده بکارها تعین میشد - چون پدرش فوت نمود سال بیست و هشتم(۸) جلوس او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب راجگي

---

(۲) نسخهٔ [ا] رفت (۳) نسخهٔ [ب] بتعلقداری (۴) نسخهٔ [ب] شکر - یا بهکر باشد (۵) در [بعضی کتب تاریخ] اودني آمده (۶) در [بعضی جا] بندیله (۷) در [بعضی جا] بهار سنگهه - و در [بعضی جا] بیهارسنگهه (۸) نسخهٔ [ب] هفتم *

و پدم سنگهه و کیسر سنگهه (۲) و موهن سنگهه - سه اخیر لاولد فوت کردند *

گویند بر موهن سنگهه سلطان محمد معظم توجه مفرط داشت ازین جهت محسود نوکران شاهي شده بود - محمد شاه نامي میر توزک شاهزاده (که آهوی او رم کرده در دایرهٔ موهن سنگهه رفته بود) سر دربار با او تقاضا کرده بشدت رسانید - و بر یکدیگر حربه انداختند - مردم دیگر هجوم کرده موهن سنگهه را مجروح نمودند - پدم سنگهه اگرچه با برادر اخلاص نداشت اما بسنوح این واقعه بر سر رفتش رسیده کار محمد شاه تمام ساخت - و موهن سنگهه را در پالکي برداشته روانهٔ خانهٔ او شدند در عرض راه کارش باتمام گرائید - انوپ سنگهه از ابتدا تعینات یساق دکن شده در جنگ بهادر خان کوکه با عبدالکریم میانه در دست چپ بود - سال هیزدهم بالتماس خان مذکور بخطاب راجگي سر عزت برافراشت - سال نوزدهم (که بسرداری دلیر خان داؤد زئي مصاف با دکنیان صورت بست) نامبرده در مقل چنداولي جا داشت - سال بیست و یکم او را بحراست خجسته بنیاد برگذاشته بودند - دران سال سیوا بهونساه گرد بلدهٔ مذکور غبار هنگامه برداشت - نامبرده با فوج همراهي متصل پورهٔ خود برآمده ایستاد - درین ضمن

(۲) نسخهٔ [ب] کهر سنگهه - یا کیسو سنگهه باشد *

اورنگ زیب تعین شده بودند) حسب الطلب روانهٔ حضور
گردیدند . او نیز بے رخصت شاهزاده از دکن بر آمده بوطن
خود شتافت . بنابران سال سیوم عالمگیري امیر خان خوافي
بحدود بیکانیر تعین شد . پس از وصول بدان حدود نامبرده
باعتذار پیش آمده همراه خان مزبور روانهٔ حضور گشت
و با انوپ سنگهه و پدم سنگهه پسران خویش بدولت آستانبوس
کامیاب گردید . و بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرفراز
گشته بدستور سابق در تعیناتیان دکن قرار یافت . سال نهم
همراه دلیر خان داود زئي بتنبیه زمیندار چانده رفته چون
مصدر تقصیرے شد مورد عتاب گردید . و سرداري قوم او
و ریاست وطنش بانوپ سنگهه پسرش مرحمت شد . و بعنایت
منصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار بر نواخته آمد
از ممر موقوفي آمدني جاگیر پریشاني عاید حالش گشت
بخجسته بنیاد آمده نشست . سال دهم مطابق سنه (۱۰۷۷)
هزار و هفتاد و هفت هجري چشم از تماشای جهان پوشید
بیرون محوطهٔ بلدهٔ اورنگ آباد جانب جنوب مایل بمغرب
پورهٔ بنام او آباد است . او چهار پسر داشت . انوپ سنگهه

---

(۲) نسخهٔ [ب] اورنگ زیب بهادر (۳) در [بعضی نسخه] پدم سنگهه

(۴) نسخهٔ [ب] داوزي - و در [بعضی نسخه] داوزئي ٭

سر عزت بر افراخت - و سال بیست و سیوم بفزونی پانصدي ذات بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار رایت اعتبار بر افراشت - و سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرمایهٔ کامراني اندوخت - و پس ازان (که قلعهٔ دولت‌آباد بسلطان اورنگ زیب بهادر عنایت شد) اضافهٔ پانصدي پانصد سوار (که بشرط قلعه‌داری دولت آباد بود) از منصب او کم گردید - و چون تعهد تسخیر سرکار جوار صوبهٔ خجسته بنیاد (که شمالی آن سرحد ملک بگلانه و جنوبي کوکن و غربي بعضی دیهات کوکن و شرقي ناسک واقع شده - و بندر جیول ازو سمت - و سري پت زمیندار آنجا طریق خود سري مي پیمود) نوشته داد حسب تجویز شاهزادهٔ مزبور بیحالی اضافهٔ مسطور و تنخواه سرکار جوار بجمع پنجاه لک دام در طلب اضافه از پیشگاه سلطنت مقرر شد - او از شاهزادهٔ مذکور مرخص شده بدان‌صوب شتافت - و در سرحد جوار رسید - زمیندار مذکور تاب مقاومت نیاورده باطاعت در آمد - و زرے بطریق پیشکش داده خراج محال مذکور ذمهٔ خود گرفت - و پسر خود را برسم یرغمال همراه او گردانید - پس ازان معاودت نموده سال بیست و هشتم پیش پادشاهزاده آمد *

چون در ایام بیماری اعلی حضرت تسلط دارا شکوه از حد گذشته بود امرا (که جهت تسخیر بیجاپور همراه سلطان

(که در بعضی مواضع مدفون بود) بدست دارا شکوه درآمد و در عهد خلد مکان چندے بفوجداری اتاوه میپرداخت سال نهم مطابق سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجري به نیستي سرا شتافت *

* راو کرن بهورتهیه *

پسر راو سور است - بعد فوت پدر سال چهارم جلوس فردوس آشیاني بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب راوي و مرحمت بیکانیر در تیول شرف افتخار اندوخت - اوائل سال پنجم از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت - و باتفاق وزیر خان بتسخیر قلعهٔ دولت آباد مرخص گردید - و چون خان مذکور بموجب حکم از اثنای راه باز گردید او نیز مراجعت نمود - پستر تعینات دکن گردیده در تسخیر قلعهٔ دولت آباد ترددات شایسته بعمل آورد - و در محاصرهٔ قلعهٔ پرینده نیز نیکو خدمتیها بتقدیم رسانید - پس از فوت مهابت خان بتعیناتی خاندوران صوبهدار برهانپور اختصاص یافت - سال هشتم (که موکب سلطاني ظلال افگن ساحت دکن شد - و سید خانجهان بارهه براي تخریب ملک بیجاپور مرخص گردید) اورا در همراهیان خان مزبور برنوشتند - سال بیست و دوم بخدمت قلعهداري دولت آباد از تغیر سیادت خان و اضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار

۱۰۷۲
* ای وای بهر بهانه کشتند * * تاریخ است *

* راجه تودرمل *

شاهجهانی - ابتدا در رفاقت افضل خان بود - بعد فوت او سال سیزدهم بخطاب رائی و خدمت دیوانی و امینی و فوجداری سرکار سهرند قامت قابلیت آراست - سال چهاردهم فوجداری لکهي جنگل نیز ضمیمه گردید - چون آبادان کاری او خاطر نشین پادشاهي گشت سال پانزدهم بعنایت خلعت و اسپ و فیل مباهات اندوخت - سال شانزدهم در جلدوی حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هزاري هزار سوار دو اسپه سه اسپه کارش ببلندي گرائید - سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي دویست سوار دو اسپه سه اسپه نوازش یافته بسهرند دستوري پذیرفت سال بیستم بافزونی سه صد سوار دو اسپه سه اسپه بر منزلتش افزود - و رفته رفته تعلقهٔ او بانضمام سرکار دیبالپور و پرگنهٔ جالندهر و سلطانپور افزوده حاصل هر سالهٔ آن بپنجاه لک روپیه رسید - و او از قرار واقع از عهدهٔ پرداخت آن برآمد - بنابران سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و خطاب راجگي درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و سیوم بعطای علم لوای کامراني برافراشت - و پس از جنگ سموگده چون دارا شکوه راه گریز سپرده بسهرند رسید و او از راه احتیاط بلکهي جنگل رفته بود بیست لک روپیه از اموال او

برد - درین ضمن اهانهٔ دارا شکوه انتقال نمود - و برای رسانیدن
تابوت او بلاهور چند کسی (که همراه بودند) نیز جدا ساخت
و تصمیم عزیمت ایران پیش نهاد نمود - ملک بظاهر بطریق
بدرقه برادر خود را با چند کس همراه داد - آنها بعد یک دو
منزل بر سر دارا شکوه ریخته دستگیر نمودند - ملک جیون
کیفیت نیکوخدمتي براجه جیسنگهه و بهادر خان کوکه (که
بتعاقب او بر طبق امر پادشاهي معین بودند) برنوشت - آنها
بحضور آوردند - بموجب حکم سال دوم جلوس بیاسا رسید
درمین بسادهٔ لوحي فریفتهٔ وعدهای دلفریب خلد مکان گردیده
همواره نقش تمنای سلطنت بر صفحهٔ سینه مي‌نگاشت - با آنکه
هواخواهانش مکرر احوال سلف بر زبان آورده در باب رفتن
بے محابا با معدودے پیش خلد مکان ممانعت کردند فایده
نبخشید - تا آنکه چهارم شوال سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت
هجري در منزل متهرا پادشاه اورا طلب داشته بحسن تدبیر
دستگیر ساخت - ابتدا در قلعهٔ سلیم گده داشته بعد چندے
بحصن گوالیار فرستاد - و حسب درخواست عرس بائي نام
محبوبهٔ اورا نیز رفیق زاویهٔ بیکسي او گردانید - سال پنجم
جلوس بتقریب خون علي نقي (که مراد بخش در احمدآباد
بے ثبوت گناه ریخته بود - و ورثهٔ مقتول بدعوي بر خاستند)
بقصاص شرعي رسید *		* ع *

چهار صد سوار درجه پیمای تصاعد گردید - و در ایام بیماری اعلی حضرت (که سلطان مراد بخش توطیهٔ سلطنت برانگیخته سکه و خطبه بنام خود کرد) خان مزبور رفاقت شاهزاده گزید و پس از گرفتار شدن شاهزادهٔ مذکور بملازمت عالمگیري پیوسته بمنصب دو هزاري سه صد سوار و تفویض دیوانی گجرات سررشتهٔ اعتبار بدست آورد - پس از ورود دارا شکوه باحمد آباد اگرچه باتفاق صوبه دار رفته او را دریافت اما در همپائي تقاعد ورزید - لهذا بعد فرار او از نزدیکی اجمیر مجددا مشمول عواطف پادشاهي گردیده سال سیوم بدیوانی سرکار روشن رای بیگم و بهتر بدیوانی بیوتات مطرح انظار الطاف گشت - سال هشتم مرحلهٔ نیستي پیمود - عبدالرحیم خان داماد و محمد صادق پسرش خلعت ماتمي یافتند *

چون نام سلطان دارا شکوه و سلطان مراد بخش بزبان خامه گذشته لختی از خاتمهٔ کار هردو بزبان قلم میدهد - اولین پس از شکست از قرین اجمیر راه احمدآباد پیش گرفت - و از مردم آنجا رو تافته بملک کچهه (۲) شتافت - و در مردم آنجا مروت ندیده داخل سرحد ولایت سنده گردید - ملک جیون نام زمیندار دهادهر مضاف ولایت مذکور (که از سابق مرهون احسانهای دارا شکوه بود) بگرمي پیش آمده در خانهٔ خود

---

(۲) نسخهٔ [ب] کچه *

* رحمت خان *

حکیم ضیاء الدین پسر حکیم قطبا برادر حکیم رکنای کاشي ست - که از مشاهیر اطبا و سرآمد سخنوران بوده - ساز صحبت او با شاه عباس ماضي کوک شده شاه مکرر بمنزل او پرتو ورود افکند - پستر بملاحظهٔ بے التفاتی شاه در عهد عرش‌آشیاني بهندوستان آمد - درین باب این بیت گفته * بیت *

* گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش *
* شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش *

در عصر خسرو مزبور و جنت مکاني بآسودگي میگذرانید - خان مزبور [که دختر کوچک طالبای آملي (که ستي خانم پرورش کرده بود) در حبالهٔ نکاح داشت - و ستي خانم زن نصیرا برادر حکیم رکنا میشود] بدین تقریب بشرف عنایت فردوس آشیاني اختصاص یافته سال چهاردهم از تغیر میر خان بداروغگی کرکیراق خانه و خطاب و انعام مادهٔ فیل سربلندي یافت سال هیردهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري صد و پنجاه سوار مباهي گشت - سال بیست و دوم بتفویض خدمت داروغگی داغ و سال بیست و چهارم باضافهٔ صد سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال بیست و هفتم از تغیر میر بخشي بدیواني و داروغگی کرکیراقخانهٔ صوبهٔ احمدآباد افتخار یافته سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي

* راجه رگناتهه *

از پیش آوردهای سعدالله خان است - اواخر سال بیست و سیوم جلوس فردوس آشیاني بخطاب رائي و عطای قلمدان طلا نوازش یافته سال بیست و ششم باضافهٔ در خور بر منصب و دفترداری خالصه و تن چهرهٔ اعتبار برافروخت - و تا سال (۲) بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد سوار کامیاب گردید - سال سیم بعد انتقال سعدالله خان بمرحمت خلعت و اضافهٔ دو صد سوار و خطاب رای رایان بر نواخته شده قرار یافت که تا تعین دیوان اعلی امور کلي و جزوی دیواني را بعرض خسرواني میرسانیده باشد - و چون قلم تقدیر بران رفته بود (که امور سلطنت بقبضهٔ اقتدار عالمگیر پادشاه در آید) نامبرده بعد جنگ اول دارا شکوه با زمرهٔ اهل قلم بملازمت پادشاهي پیوست - و در جنگ شجاع و مصاف دوم دارا شکوه در مثل قول جا داشت - و پس از جلوس ثاني از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب راجگي سرمایهٔ مباهات اندوخت - امور متعلقه را باستقلال کلي سرانجام میداد - سال ششم جلوس عالمگیري مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري کارکنان تقدیر طومار حیاتش را در پیچیدند *

---

(۲) در [بعضی نسخه] و سال بیست و نهم *

نگشته در نگاهداشت او اصرار نماید ولایت اورا پي سپر تاراج ساخته همت باستیصالش گمارد - و چون زمیندار مذکور از جهالت و خود سري دست ازو برنداشت تربیت خان و رعدانداز خان نیز تعین گشته کار بران بومي تنگ ساختند - او ناچار بمیرزا راجه ملتجي گشته تسلیم آن خود بدام افتاده را وسیلهٔ عفو جرائم خود ساخت - راجه در سال چهارم بحراست سرحد غزنین از تغیر سید شهامت خان دستوري یافته پس از وصول بمکان مامور در همین سال مطابق سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یک هجري باجل طبعي زندگي بسپرد - چون پدر خود خالي از جرأت و جسارت نبود و در تحمل مشاق و انگیز متاعب حوصلهٔ درست داشت برادر خردش بهار سنگهه (۲) (که همراه پدر در یساق بدخشان مصدر ترددات شده عمرے بجهالت کفر گذرانیده در اواخر سال سیوم عالمگیري بمیامن ارادت و عبودیت پادشاه دین پرور پرتو هدایت بر باطنش تافته توفیق ادراک شرف اسلام یافت) از پیشگاه خلیفهٔ حق پرست بنوازش خسروانه و خطاب مرید خان ناموري اندوخت - مدتها در چوکیداري غوربند گذرانید - تا حال از اولادش در شاهپور عرف بهرونین (۳) محال وطنش (که غربي تاراگدهه است) هر که راجه باشد مرید خان مي‌نامند *

---

(۲) در [اکثر نسخه] بهار سنگهه (۳) نسخهٔ [ب] بهرونین *

عجز و ابتهال سود - و از پیشگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي ذات و سوار مباهي گشته بتهانه داري موضع چاندي سرحد سري‌نگر (که سلیمان شکوه از اله‌آباد روانه شده میخواست از راه سهارنپور بحدود پنجاب رسیده بپدر ملحق گردد - و بنابر انتشار افواج عالمگیري نتوانست شتافت - ناچار خود را بدان کوهستان انداخت) رخصت یافت - که ببند و بست بیرون آن کوه قیام ورزیده سد راه برآمدن سلیمان شکوه باشد - و پس ازان برکاب رسیده در جنگ دوم دارا شکوه بهراولي فوج طرح دست راست تعین شد چون کوکلا پهاري پناه گاه مردم دارا شکوه بود راجه پیاده‌هاي خود را (که در کوه نوردي چالاک بودند) از عقب کوکلا پهاري برآورده خود بکمک آنها سوار شده ایستاد - مخالفان قلیلي دیده بیباکانه از مورچال بر آمدند - و جنگ در پیوست - سرداران پادشاهي پاشنه کوب در رسیده تا سه پاس نایرهٔ حرب و آویزش اشتعال داشت - و هنوز مورچال پا برجا بود که دارا شکوه از همت باختگي راه فرار برگزید - و چون پرتهي‌پت زمیندارِ سري نگر از کوته اندیشي و بیهوده کوشي سلیمان شکوه را در ولایت خود جا داده بخام طمعي حمایت و اعانت او مي‌نمود راجه در سال دوم با فوجي از عساکر ظفر مآثر بکوهستان سري‌نگر تعین شد - که اگر زمیندار مذکور بموعظت و پند متنبه

(که مقاهیر نا امید شده از گرد شهر متفرق شدند) سال بیست
و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار
و پانصد سوار و تقرر قلعه داري کهمرد از تغیر خلیل بیگ مباهات
اندوخت - و سال بیست و پنجم باضافهٔ پانصدي سربلندي
یافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار
شتافت - و در محاصرهٔ آنجا صاحب مورچال بود - و پس از
معاودت ازانجا با سلیمان شکوه تعینات کابل شد - و سال بیست
و ششم در رکاب شاهزاده دارا شکوه باز بجانب قندهار رفت
و در محاصرهٔ آن از لوازم جانفشاني دقیقهٔ فروگذاشت نکرد
سال بیست و نهم بر طبق فرمان از کهمرد روانه شده باستلام
عتبهٔ خلافت ناصیهٔ بخت افروخته بوطن رفت - چون دارا شکوه
از عالمگیر پادشاه هزیمت یافته بلاهور روانه شد او (که حسب
طلب پیش از جنگ از وطن راهي گردیده بود) مابین دهلي
و سرهند با او برخورد - و بفسون و فسانهٔ او بدام رفاقت
در آمد - پس ازان (که دارا شکوه بدارالسلطنت رسیده عزیمت
ملتان نمود) او نقوش بے اقبالي از ناصیهٔ حالش خوانده
ببهانهٔ اینکه بوطن رفته سرانجام سپاه کند جدائي گزید - بعتر
از نیک اندیشي از وطن آمده بر کنار بیاه بخلیل الله خان
(که در تعاقب دارا شکوه بود) پیوسته بوسیلهٔ سفارش او
بملازمت عالمگیري رسیده ناصیهٔ خجالت و انفعال به زمین

و پانصد سوار و دو هزار پیاده (که بکمک پدرش مقرر شده بود)
اجرای تنخواه پانصد سوار و دو هزار پیاده از خزانهٔ کابل
قرار یافت - و در همین سال بتعیناتی شاهزاده مراد بخش
(که بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شده بود) اختصاص
گرفته پس از وصول بقندهار با جمعی بحراست آن مامور
گردید - و برای سرانجام آنجا دولک روپیه حوالهٔ او شد - و از
اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و عنایت
جمدهر مرصع و گوشوارهٔ مروارید گوی سبقت از اقران برد
و دران ایام بمرات با اوزبکان و المانان (که بارادهٔ دست برد
جوق‌جوق دران نواحي متواتر آمد و شد داشتند) بآویز و ستیز
پرداخته رهگرای عرصهٔ فرار ساخت - و بتعاقب شتافته اکثرے را
مقتول گردانید - سال بیستم (۲) باضافهٔ پانصد سوار سرافتخار
بر افراشته بعطای نقاره کوس شادکامي نواخت - و در همان ایام
از قندهار برای دیدن قلیچ خان بطالقان آمد - دران اثنا المانان
با جم غفیر آمده طالقان را گرد گرفتند - و هر طرف جنگ
مي‌انداختند - روزے (که جانب دایرهٔ او صف بسته ایستادند)
او بنابر وفور حماست بر سر آنها دوید - و جنگ سخت
در پیوست - چند کس او جان در باختند - و خود نیز سه زخم
برداشت - و جنگ کنان خود را بدایره رسانید - پس ازان

(۲) در [اکثر نسخه] قتل گردانید *

(که مصدر حرکات لغو گردیده بود) تعین گردید او از اصل
و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي سه هزار سوار دو اسپه
سه اسپه سرفرازي یافته بهمراهی سلطان مذکور (۲) اختصاص گرفت
و پس از سریرآرائی خلد مکان بدولت ملازمت پیوسته سال اول
جلوس بهمراهی محمد سلطان (که بمهم شجاع تعین گردیده بود)
استسعاد پذیرفت - درین ضمن بنابر بیماري چندے در اکبرآباد
توقف ورزیده با بقیهٔ کوفت عزیمت نمود - پس از روانگي
از مستقر الخلافه مطابق سنه (۱۰٦۹) هزار و شصت و نه
هجري جهان گذران را گذاشت *

* راجه راجروپ *

پور راجه جگت سنگهه بن راجه باسو ست - سال دوازدهم
جلوس فردوس آشیاني بفوجداری کوه کانگره سرفرازي یافت
و چون پدرش عصیان ورزید او نیز با پدر راه موافقت پیموده
با پادشاه مصدر خلاف گشت - بعد صفح جرائم پدر همراه او
بدولت ملازمت پیوست - و سال نوزدهم بعد فوتش بمنصب
هزار و پانصدي هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب راجگي
و انعام محال وطن و مرحمت اسپ سر عزت بر افراشت - و بضبط
قلعهٔ چوبین (که پدر او میان سراب و اندراب ترتیب داده اورا
بمحافظت آن باز گذاشته بود) سر فراز گردیده از جملهٔ هزار

(۲) نسخهٔ [ب] شاهزادهٔ مذکور ه

سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري مردانه وار بزخم
تفنگ جان بجان آفرین سپرد *

* راجه اندرودهٔ گور *

پسر کلان راجه بیتهلداس است - چون پدرش بفوجداري
اجمیر سرفراز شد او بنیابت پدر بتعلقهٔ مسطور میپرداخت
سال نوزدهم جلوس فردوس آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدي هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - و سال بیست
و چهارم بعطای علم شادکامي اندوخت - سال بیست و پنجم
چون پدرش فوت نمود از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري
سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب راجگي و عطای نقاره
و اسپ و فیل درجه پیمای اعتلا گردید . و قلعه‌داري رنتهپور
از انتقال پدرش باو تفویض یافت - پستر بهمراهي شاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر (که بار دوم بیساق قندهار نامزد
شده بود) دستوري پذیرفت - و پس از مراجعت سال بیست
و ششم بتیول خود رخصت یافت - پس ازان همراه شاهزاده
دارا شکوه بمهم قندهار راهي گشت - و بعد وصول دران نواح همراه
رستم خان بهادر فیروز جنگ روانهٔ بست شد - و سال بیست
و هشتم باتفاق سعد الله خان بهادر جهت منهدم ساختن چیتور
و تادیب رانا نطاق عزیمت بر کمر همت بست - سال سي و یکم
چون سلطان سلیمان شکوه باتالیقي میرزا راجه جهت دفع شجاع

باز همراه شاهزادهٔ مسطور بیساق مذکور گام جلادت پیش نهاد
و در مورچال بستن و دیگر لوازم قلعه گیري مساعی جمیله
بکار برد - و سال بیست و ششم در رکاب پادشاهزادهٔ دارا شکوه
باز بدان مهم کمر همت چست بست - چون ساعت محاصره
قریب بود باشارهٔ شاهزاده پیشتر شتافته سال بیست و هفتم
بگرد گرفتن پرداخت - و پس از وصول شاهزاده بدان حدود
بجانب بست رفته مورچال ترتیب داده بتسخیر آن پرداخت
ازانجا (که فتح قندهار ملتوي ماند - و شاهزاده حسب الحکم
مراجعت نمود) او باشارهٔ شاهزاده قلعهٔ بست را ویران نموده
و اسباب باقي مانده را سوخته راهي گردید - سال بیست
و هشتم همراه جملة الملک سعد الله خان بتخریب قلعهٔ چیتور
مامور شد - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب
ششهزاري ششهزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه
سر بر افراخته حسب التماس شاهزاده دارا شکوه بصوبه داري
کابل از تغیر بهادر خان باقي بیگ منصوب گشت - و بلدهٔ کابل
و پشاور در تیول او مرحمت گردید - اواخر سال سي و یکم
ازانجا معزول گشته بحضور آمد - و در جنگ (۲) متصل سموگدهه
(که مابین خلد مکان و دارا شکوه رو داد) بهمراهی سپهر شکوه
در جرانغار بود - وقت زد و خورد تیز جلوي بکار برده مطابق

---

(۲) نسخهٔ [ب] جنگ سموگدهه ٭

سلطاني در اماکن نو تیار شاهجهان‌آباد حاضر شده بعنایت خلعت مخلع گردیده برخصت جاگیر گام انصراف برزد - پستر بکمک امیرالامرا بسوی کابل (۲) راهي گشت - سال بیست و دوم چون خبر آمد آمد فوج قزلباش بنواحی قندهار مسموع گردیده مناشیر طلب بنام سرداران صادر شد او از کابل آمده همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بجانب قندهار طریق اخلاص پیمود - و سر کردگی چنداول (۳) بار متعلق شد - و پس از رسیدن دران نواحي بکمک قلیچ خان بجانب بست شتابیده در محاربهٔ قزلباش پا قایم کرده گوشمال از قرار واقع داد - و پس از فرار آنها ارابهای توپخانه را (که از غلبهٔ سراسیمگي گذاشته رفته بودند) با اسپ و نیزه و بیرق بسیار گرفت - و در جایزهٔ این حسن خدمت سال بیست و سیوم تتمهٔ تابینانش دو اسپه سه اسپه گردیده بخطاب فیروز جنگ چهرهٔ ناموري برافروخت و در همین سال بحضور رسیده یازده توپ خرد (که با ارابه از غنیم گرفته بود) از نظر پادشاه گذرانیده بعنایت خلعت و جیغه و جمدهر مرصع با پهول‌کتاره و شمشیر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب ششهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای اسپ با زین طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل کلاه گوشهٔ افتخار بسپهر برین رسانید - سال بیست و پنجم

(۲) نسخهٔ [ب] بصوب کابل (۳) نسخهٔ [ا] چنداولي ٭

پنجهزار سوار بود) دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و پس از
مراجعت بجاگیر ترخیص پذیرفت - و سال شازدهم باز احرام
بارگاه دولت بسته آمده پس از چندے بجاگیر رفت *
ازانجا (که پادشاه را تسخیر بلخ و بدخشان مرکوز خاطر
گشته بامیرالامرا صوبه‌دار کابل درین باب حکم شده بود) سال
نوزدهم او در ذیل کمکیان امیرالامرا بکابل عازم گردید - و بستر
حسب الحکم جهت امضای زمستان در رهتاس مانده در هنگام
باز گشت پادشاه از کشمیر بلاهور بملازمت پیوسته بدستوری
همراهی شاهزاده مراد بخش بیساق مسطور ناصیهٔ ارادت را
روشن نمود - و سرداری جرانغار شاهزاده بنام او قرار گرفت
چون بعد از فتح بلخ شاهزاده بنابر کم تجربگی با وصف
نا رضامندی پدر والا قدر دل نهاد بودن آن نواح نشد سعدالله
خان حسب الحکم بدان نواح شتافته اورا با جمعی ببند و بست
اندخود و مضافات آن کسیل نمود - و تا رسیدن بدانجا مکرر
با المانان زد و خورد نموده رایت فیروزي برافراشت - و در
جلدوی آن سال بیستم هزار سوار دیگر از منصب او دو اسپه
سه اسپه مقرر گردید - چون پادشاهزاده محمد اورنگ زیب
بهادر بعد رفتن دران حدود بلخ را به نذر محمد خان
حسب الحکم را گذاشته معاودت نمود او نیز بحضور رسیده
رخصت جاگیر حاصل کرد - سال بیست و یکم در جشن جلوس

و مراتب اختصاص پذیرفته پس از وصول موکب خسروانی بنواح اکبرآباد رخصت سنبل (که در تیول او مقرر شده بود) یافت - و سال هشتم بخطاب رستم خان ناموري اندوخته همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بپشتگرمی افواج متعینه بگوشمال ججهار سنگهه بندیله تعین گردیده بود) دستوري پذیرفت - سال دهم همراه سید خانجهان بارهه بتخریب ملک عادلخانیه شتافته در جنگها مصدر ترددات گشت - و بحصول ملازمت پرداخته هنگام معاودت از دکن برخصت جاگیر کام اندوز گردید - سال یازدهم در هنگامی (که پادشاه متوجه جانب سورون شده) او استلام عتبهٔ خلافت نموده بگوناگون عنایت مشمول گشته بجاگیر مرخص گردید - و سال سیزدهم فیل برای او از حضور بارسال درآمد - سال پانزدهم در ایامی (که لاهور مقر موکب پادشاهي بود) بحضور رسیده همراه شاهزاده مراد بخش (که بتنبیه جگت سنگهه زمیندار جمو معین بود) بدان صوب شتافت - و در تسخیر قلاع متعلقهٔ او سعي موفوره کرده چپقلشهای مردانه بظهور آورد - پستر همراه شاهزادهٔ مزبور آمده بدولت آستانبوسي جبین عقیدت را نورآگین گردانید و برکاب شاهزاده دارا شکوه (که بمدد قلعهٔ قندهار مقرر شده بود) رخت عزیمت بربست - و بعنایت خلعت و اسپ با یراق طلا مورد تفضل گشته هزار سوار از منصب او (که پنجهزاري

بدستور سابق وکالت و سپه سالاري باو مفوض داشت - مقرب
خان ازین سلوک ناهموار دل از رفاقت برداشته باراده نوکري
پادشاهي سال چهارم باعظم خان ملتجي گردید - پس ازان (که
این معني بعرض پادشاه رسید) درجهٔ استحسان یافت
فرمان استمالت صادر شد - ماناجي دوریه (که پیشدست
او بود) نزد اعظم خان آمده بمراسم تسلي بحصول اطمینان
پرداخت - بعتر مقرب خان با سایر همراهان بلشکر پادشاهي
روانه شد - اعظم خان بصوابدید وقت تا گذار اردو استقبال
نموده بمنزل خود آورد - از سرکار پادشاهي خلعت و خنجر
مرصع و چهار اسپ و دو فیل نر و ماده و یک لک روپیه نقد
با دو صد خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراهانش داد
و منصب پنجهزاري ذات و سوار بنام او و منصب رفیقانش
(که از صد کس افزون بودند) در خور هریک تجویز نموده
بحضور نوشت - پادشاه منصب او پذیرا نموده خلعت و کهپوه
و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل باو
عنایت فرمود - و بعد چندے بپیشگاه سلطنت رسیده باستلام
سدهٔ سنیه و عطای خلعت و جمدهر مرصع با پهول کتاره
و شمشیر مرصع و اسپ با زین مطلا و فیل و انعام چهل هزار
روپیه نقد کام دل برگرفت - سال پنجم بمرحمت ماهي (۲)

---

(۲) در [بعضی نسخه] ماهي مراتب *

بمردم سرکار خود تاکید فرمود (که زنده دستگیرش نمایند)
مردم او را فرصت نداده مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت
و هشت هجري ته تیغ آوردند - پسرش مانسنگهه در عهد
عالمگیري بمنصب سه هزاري رسیده سال سي و پنجم همراه
ذوالفقار خان بتسخیر قلعهٔ چنجي شتافت - چون نوبت
سلطنت بخلد منزل رسید سرداري وطنش کشن گذهه براجسنگهه
مخاطب براجه بهادر (که تغائی سلطان عظیم الشان میشد
و در کابل بامیدواري ریاست همراه خلد منزل بود) تقرر
پذیرفت - و نامبرده بمنصب سه هزاري سرفرازي یافت - در حالت
تحریر بهادر سنگهه پسر خرد راجه بهادر دخیل وطن است *

* رستم خان مقرب خان *

از قوم چرکس است - در دامنهٔ البرز کوه ساکن - و بیشتر
خیمه نشین - ابتدا نوکر نظام الملک دکني شده نامی بهري
و سرداري برآورد - و بخطاب مقرب خان مخاطب گردید
سال سیوم جلوس فردوس آشیاني (که دکن محل ورود آن پادشاه
گشت) او (که میر شمشیر نظام الملک بود) در مقابل افواج
پادشاهي گشت و واگشتي میکرد - چون نظام الملک فتح
خان پسر ملک عنبر را (که وکیل و سپه سالار او بود) مقید
ساخت سرداري سپاه بوي مقرر گردانید - و حمید خان حبشي را
وکیل نمود - و بعد چندے فتح خان را از قید برآورده

دو هزار و پانصدي هزار و دويست سوار سرفرازي يافته همراه شاهزاده محمد اورنگ‌زيب بهادر بصوب قندهار دامن عقيدت بركمر زد - و بعد وصول دران نواح همراه رستم خان جانب زمين داور شتافته در جنگ قزلباش تردد نمايان بكار برد - و سال بيست و سيوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار كامياب گشته و سال بيست و پنجم باضافهٔ هزاري ذات پانصد سوار و عنايت نقاره باذن آوازه شده نوبت دوم بركاب شاهزادهٔ مذكور بمهم قندهار دستوري يافت - و سال بيست و ششم نوبت سيوم همراه شاهزاده دارا شكوه بيصاق مرقوم قرار يافته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پيمود - سال بيست و هشتم همراه علامي سعدالله خان بانهدام قلعهٔ چيتور رخصت پذيرفته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار اختصاص گرفت - و پرگنهٔ ماندلگذهه سركار چيتور از تغير رانا بجمع هشتاد لك دام بجاگير او تن شد - در جنگ سموگذهه بهراولي دارا شكوه اختصاص داشت - در اثناى زد و خورد داد جسارت داده از توپخانه و هراول و التمش فوج مقابل گذشته رو بروى فيل عالمگير پادشاه آنچه ممكن بود تردد نمود - عاقبت پياده شده ته فيل سوارى خاص باراده آنكه ريسمان عمارى را مقطوع سازد رسيد - پادشاه جرأت او را تماشا نموده هرچند

* روپ سنگهه راتهور *

نبیرهٔ کشن سنگهه راتهور کهین برادر حقیقی راجه سورجسنگهه
چون هریسنگهه عم او سال هفدهم جلوس فردوس آشیانی
جهان گذران را گذاشت و فرزندے نداشت پادشاه روپ سنگهه
برادر زادهٔ اورا بعطای خلعت و اضافهٔ منصب و عنایت
اسپ با زین نقره سرافراز ساخته کشن گذهه وطن عمش
بتیول او مرحمت نمود - سال هیزدهم در جشن صحت بیگم
صاحبه صبیهٔ کلان پادشاه (که بنابر رسیدن شعلهٔ شمع بدامان (۲)
و سوختن بدن چندے کسلمند بود) از اصل و اضافه بمنصب
هزاری هفتصد سوار مفتخر گشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان کمرهمت بست - و پس
از رسیدن ببلخ چون نذر محمد خان والئ آنجا بے ملاقات
شاهزاده راه فرار سپرد و بهادر خان و اصالت خان بگفتهٔ
شاهزاده در تعاقب او روانه شدند او ازکار طلبی بے اجازت
همپائی آنها گزید - پس از جنگ با نذر محمد خان و تنبیه
گروه المانان (که مکرر واقع شد) در جلدوی مساعی جمیله
سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار
لوای کامرانی افراشت - سال بیست و یکم بمرحمت علم چهرهٔ
امتیاز افروخت - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب

---

(۲) در [بعضی نسخه] صاحب *

خان بتعاقب نذر محمد خان والی بلخ تعین شدند او بے اجازت شاهزاده همراهی آنها اختیار کرد - و مکرر در جنگ مذکور و ستیزهٔ المانان مصدر تردد شده سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دویست سوار سربلند گردیده همراه پادشاهزاده محمد اورنگ‌زیب بهادر بیساق قندهار تعین گردید - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بکشایش زمین‌داور شتافته سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار سرفراز شد - سال بیست و پنجم همراه شاهزادهٔ مذکور بمهم مسطور نوبت دوم راهي گشته سال بیست و ششم بعطای فیل سربلندي اندوخته باتفاق دارا شکوه نوبت سیوم بصوب قلعهٔ مذکور لوای عزیمت افراشت - و بعد رسیدن آنجا همراه رستم خان بگرفتن قلعهٔ بست دامن همت بر کمر عقیدت زد - سال بیست و هشتم با خلیل الله خان بتنبیه زمیندار سري‌نگر (که در کوههای شمالی دارالخلافهٔ شاهجهان آباد است) گام جلادت برنهاد - در جنگ سموگده (٢) مطابق سنه (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت هجري در هراولی دارا شکوه قرار یافته وقت زد و خورد دست جلادت کشاده پاس نمکخوارگي از دست نداد - و مردانه وار ته تیغ خوج مقابل درآمد *

---

(٢) در [اکثر نسخه] سموکر *

راجهٔ مذکور زینهار خواسته همراه آنها بحضور آمد - بموجب حکم در قلعهٔ جنیر محبوس گردید - در سالے (که عالمگیر پادشاه از دکن بعزیمت عیادت پدر والا قدر ارادهٔ نهضت بهندوستان نمود) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار چهرهٔ کامراني بر افروخته با پادشاهزاده محمد سلطان پیش پیش روانهٔ هندوستان گشت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه بعنایت علم و نقاره کوس ناموري نواخت و بعد محاربه با پادشاهزاده محمد شجاع بمهم بنگاله دستوري پذیرفت - و درانجا بتقدیم امور پادشاهي سرگرم بود - تا آنکه بملک فنا پیوست *

* رام سنگهه *

ولد کرمچي راتهور همشیره زادهٔ رانا جگت سنگهه است پدرش بنوکري پادشاهي امتیاز داشت (٢) - نامبرده اواخر سال سیزدهم فردوس آشیاني ببارگاه سلطنت آمده دولت بار اندوخت - و بمنصب هزاري ششصد سوار سرفرازي یافت - سال چهاردهم باضافهٔ یکصد سوار و سال شازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال نوزدهم بهمراهي شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان تعین یافت - و پس از رسیدن ببلخ چون بهادر خان و اصالت

---

(٢) نسخهٔ [ب] یافت *

چیتور گام جلادت برداشت - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار و تقرر خدمت قلعه داري ماندو لواى بلند رتبگي برافراشت - و در جنگ سموگدهه (که در هراولی دارا شکوه جا داشت) مطابق سنه (۱۰٦۸) هزار و شصت و هشت هجري لوازم جسارت بکار برده مقتول گردید *

* راجه اندرمن دهندیره *

شعبه[۲] ایست از قوم راجپوت - میان اینها و بندیله و پنوار با هم نسبت میشود - وطن اینها قصبهٔ سهرا سرکار سارنگپور مالوه است - که در دفتر سهار[۳] بابا حاجي مینوشتند - در عهد عرش آشیاني راجه جگمن دهندیره شرف ملازمت در یافت در وقت فردوس آشیاني ولایت دهندیره بسیورام برادر زادهٔ راجه بیتهلداس کور مرحمت شد - او با جمعیتی رفته جبرا و قهرا باخراج راجه اندرمن (که دران وقت قابض زمینداري آنجا بود) پرداخت - او پس از چندے جمعی کثیر فراهم آورده از روی استیلا آن ملک را بتصرف آورد - بنابران سال دهم جلوس آن پادشاه معتمد خان و راجه بیتهلداس با فوجے شایسته بمالش او تعین یافتند - و رفته حصار سهرا را گرد گرفتند

---

(۲) نسخهٔ [ا] که شعبه ایست (۳) در [بعضی نسخه] سهسار - و نسخهٔ [ب] شهبار *

از بعض پرگنات سرکار سارنگپور مالوه است) بطریق وطن
بنام او مقرر شد - تا سال دهم بهزار و پانصدی هزار سوار
رسید - چندے بقلعه داری آسیر نامور بود - سال هیزدهم ازانجا
معزول شده سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلخ
و بدخشان نامزد گشت - و پس ازان بتقریبی بحضور رسیده
سال بیستم بمحافظت قلعهٔ کابل اختصاص پذیرفت - سال
بیست و یکم ازانجا موقوف گردیده اواخر همان سال چون
مناقشهٔ عبدالعزیز خان با نذر محمد خان بمسامع سلطانی
رسید بنابر حزم گزینی جمعی بتعیناتی کابل چهرهٔ امتیاز
برافروختند - او نیز بدین خدمت اختصاص یافت - سال
بیست و دوم باضافهٔ دو صد سوار لوای کامرانی افراشته همراه
شاهزاده محمد اورنگ زیب بیساق قندهار (۲) تعین گردید - سال
بیست و پنجم چون راجه بیتهلداس عم او در گذشت
او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار
و خطاب راجگی چهرهٔ مباهات برافروخته بار دوم همراه شاهزادهٔ
مذکور بمهم مسطور تعین گردید - سال بیست و ششم همراه
شاهزاده دارا شکوه نیز بمهم مذکور رخت عزیمت بر بست
و ازانجا همراه رستم خان فیروز جنگ بتسخیر قلعهٔ بست رفت
سال بیست و هشتم بهمراهی سعدالله خان جهت انهدام قلعهٔ

(۲) در [بعضی نسخه] قلعهٔ قندهار *

مرخص گشت - سال بیست و نهم بتعیناتی صوبهٔ دکن (که بشاهزاده اورنگ زیب مقرر بود) سر عزت بر افراخت - و در فتح قلعهٔ بیدر و کلیانی مکرر با اهل دکن جنگها نموده قدم همت استوار داشته خدمات نمایان بظهور آورد - سال سي و یکم (که فلک شعبده باز توطیهٔ دیگر بر انگیخت - و سلطان دارا شکوه باوصف ممانعت اعلی حضرت دست از خام خیالي بر نداشته سزاولان شدید تعین کرد - که امرای متعینهٔ دکن را زود روانهٔ حضور سازند) با آنکه سلطان اورنگ زیب بمحاصرهٔ بیجاپور پرداخته کار یک دو روز در کشایش آن باني بود نامبرده بے رخصت شاهزاده روانهٔ حضور گردید و در جنگ میان هردو برادر (که متصل اکبرآباد رو داده) مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري در هراولی دارا شکوه جلادت غریب و جرأت سترگ بکار آورده در فوج قول سلطان اورنگ زیب در آمد نموده از دست دلاوران آن فوج بقتل رسید *

* راجه سیورام گور *

پور بالرام بن راجه گوپال داس است - چون پدر و پدر کلان او در عهد شاهزادگی اعلی حضرت بهنگامهٔ یورش تتهه بکار آمدند او بیش از پیش مورد التفات گردید - بعد سربرازائي بمنصب در خور سرفرازي یافته مملکت دهندیره (که عبارت

سال هیزدهم بعطای خلعت رخصت وطن یافت - و سال نوزدهم
همراه شاهزاده مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان دستوري
پذیرفت - چون شاهزادهٔ مزبور از ناتجربگي تعلقهٔ مذکور را
گذاشت نمود او بنابر ناسازگاری هوای آنجا یا وطن دوستي
بپشاور درآمد - از حضور بمتصدیان اتک حکم شد - نگذارند
که عبور نماید - سال بیستم (که سلطان اورنگ زیب بدان صوبه (۲)
تعین یافت) او بهمراهیٔ شاهزادهٔ مسطور برگردید - و در
نبردهای اوزبکیه و گروه المانان همه وقت تلاشها بظهور آورد
چون پادشاهزاده صوبهٔ مزبور حسب الحکم پدر بنذر محمد
خان وا گذاشته معاودت نموده بکابل رسید او حسب الطلب
سال بیست و یکم از کابل بحضور رسیده نعمت بار اندوخت
و بوطن دستوري پذیرفت - سال بیست و دوم حسب الطلب
بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي
سه هزار و پانصد سوار بلند رتبگي یافته در رکاب شاهزاده
محمد اورنگ زیب بمهم قندهار (که بتصرف قزلباش رفته بود)
روانه شد - و همراه رستم خان و قلیج خان بجانب بست
تعین شده در جنگ قزلباش ثبات پائي از دست نداده داد
دلاوري داد - و سال بیست و پنجم باز همراه شاهزادهٔ مذکور
و سال بیست و ششم بهمراهیٔ شاهزاده دارا شکوه بمهم مسطور

(۲) نسخهٔ [ب] بدان صوب *

و بکمک رسیدن در هرطرف که ضرور میشد و درآوردن رسد
از ظفرنگر آنچه بایست آثار پاس نمک بظهور رسانید *
شبی [که دکنیان غافل یافته بر بنگاه خانزمان (که راو مزبور
بحفاظت آن مقرر بود) ریختند] او پا قایم ساخته دست
تجلد برکشاد - دکنیان بعد مقتول شدن برادر زادهٔ بهلول راه
گریز سپردند - و سال هفتم در محاصرهٔ قلعهٔ پرینده مصدر
نیکوخدمتیها شد - سال هشتم (که صوبه داری بالاگهات بخانزمان
مفوض گشت) او در تعیناتی خان مزبور قرار یافت - چون سال
نهم پادشاه بعزیمت مالش ساهو بهونسله و استرضای دنیاداران
دکن متوجه خاندیس شد بعد وصول بنواحی بلدهٔ برهانپور
راو همراه خان مزبور بدولت آستانبوس پیوست - و پستر
(که سه فوج بسرکردگی سه عمده تقرر پذیرفت) ازانجمله
فوجی (که بسرداری خانزمان مقرر شده بود) هراولی آن براو
مسطور نامزد گشت - و همه جا و همه وقت با خان مزبور
سرگرم تنبیه اشقیا بوده جلائل کارها بتقدیم رساندی - و غایبانه
باضافهٔ هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار مباهی
گردید - و پس ازان سالی چند بتعیناتی دکن گذرانیده سال
پانزدهم همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم دکن بحضور
آمده بتسلیم سدهٔ سلطنت پرداخت - و همان سال در رکاب
سلطان دارا شکوه بیساق قندهار تعین شد - و پس از معاودت

مایل بشمال پورهٔ بنام او آباد است *

* راو ستر سال هادا *

نبیرهٔ راو رتن است - گوپي ناتهه پدر او با جثهٔ لاغر آنقدر قوت داشت که میان دو شاخ درخت (که هریکی بکلفتگي چون ستون شامیانهٔ متوسط باشد) نشسته پا بر یکی و پشت بر دیگرے نهاده از هم جدا میساخت (۲) - و بهمین زورهای بیجا بیمار شد - و در زندگی پدر جان در باخت - چون سال چهارم جلوس فردوس آشیاني راو رتن رخت زندگي بر بست برسم راجپوتیه (که هرگاه پسر کلان بمیرد جانشیني پدر بارشد اولاد متوفی تعلق میگیرد) پادشاه او را بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب راوي بر نواخته ولایت بوندي و کتهر و پرگنات آن نواحي (که وطن راو رتن بود) بتیول او مرحمت فرمود و پس ازان (که او از بالا گهات رسیده سعادت بار یافت) چهل فیل (که از جد او باقي مانده) پیشکش گویان بنظر پادشاه در آورد - هیزده فیل (که قیمت آن دو لک و پنجاه هزار روپیه شد) در سرکار مانده تتمه باو مرحمت شد - و بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و عطای علم و نقاره سر افتخار برافراخت - و پستر تعیینات صوبهٔ دکن گردیده باتفاق خانزمان سال ششم در محاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد از خبرداري مورچال

(۲) نسخهٔ [ب] هردو را از هم *

گریختهٔ بانوپ سنگهه زمیندار باندهو [که بنابر ویرانی قلعهٔ مزبور بریوان (۲) نام جائی (که چهل کروهی قلعهٔ مزبور است) میگذرانید] پناه برد - راجه پهاړ سنگهه از بیست و پنج کروهی برسر ریوان تاخت - انوپ سنگهه تاب در خود ندیده با عیال خود و هردیرام مسطور فرار گزیده بکوهستان نتوناهر (۳) رفت راجه بریوان رسیده آنرا خراب ساخت - چون درین ضمن فرمان طلب بنام او صادر شد سال بیست و پنجم آمده جبهه سای عتبهٔ خلافت گشت - و یک فیل و سه ماده فیل (که از اسباب زمیندار باندهو بدست آورده بود) از نظر پادشاه گذرانید - و بار دوم بهمراهی سلطان اورنگ زیب بیساق قندهار تعین گردید - سال بیست و ششم در رکاب سلطان دارا شکوه بار سیوم بیساق مزبور دستوری پذیرفت - و در محاصرهٔ قلعهٔ مذکور صاحب مورچال بود - و چون شاهزاده بے نیل مقصود باز گردید او نیز بحضور رسیده سال بیست و هفتم رخصت وطن یافت - و سال بیست و هشتم مطابق سنه (۱۰۶۴) هزار و شصت و چهار هجری پیمانهٔ حیات او لبریز شد - پادشاه سجان سنگهه پسر کلان او را (که احوالش علیحده نگارش پذیرفته) بجانشینی و اندرمن پسر دیگر را بمنصب پانصدی چهار صد سوار در نواخت - بیرون محوطهٔ اورنگ آباد غربی

---

(۲) در [بعضی نسخه] بریوان (۳) نسخهٔ [ب] نتوپاهره

مرتابي داشت) رخصت يافت - پس از رسيدن بآن تعلقه جنپت
فتنه جو را طاقت خود سري نماند - چار و ناچار پيش او آمد (۲)
و سال هيزدهم بتعيناتي علي مردان خان امير الامرا بتسخير
بدخشان روانه شد - چون دران سال مهم مذكور صورت نگرفت
سال نوزدهم هزار سوار ديگر از منصب او دو اسپه سه اسپه
قرار يافته در ركاب سلطان مراد بخش بيساق بلخ و بدخشان
مرخص گشت - و در جنگ با اوزبكان و المانان پاي كم
نياورده در تاخت بر جمعيت آنها دقيقهٔ نامري نگذاشت
و پس از مراجعت سلطان مرقوم تا رسيدن شاهزاده اورنگ زيب
بهادر درانجا متوقف بوده در سال بيست و يكم همراه
شاهزادهٔ مزبور معاودت نموده بسعادت آستانبوس فايز گرديد
و سال بيست و دوم بهمراهي سلطان اورنگ زيب بتسخير
قلعهٔ قندهار (كه قزلباش گرد گرفته بودند) دستوري يافته
پس از معاودت ازانجا بوطن مرخص گرديد - و سال بيست
و چهارم باضافهٔ هزاري ذات هزار سوار تابينان او را دو اسپه
سه اسپه ساخته از تغير سردار خان بجاگير داري چورا گدهه
سرفرازي يافت *

و چون بآن نواحي رسيد هرديرام زميندار آنجا (كه پدرش
بهيم نراين نام را ججهار سنگهه بعهد طلبيده كشته بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] فتنهٔ خود را *

بهمراهی شایسته خان نامزد شد - و در همین سال بعطای خطاب راجگی لوای ناموری بر افراشت - و چون اعظم خان صوبه دار دکن بر سر خانجهان لودی متصل بیر تاخت و محاربهٔ عظیم رو داد نامبرده مصدر ترددات شایان گشت - یکی از همراهانش در زد و خورد بهادر برادر زادهٔ خانجهان رسیده (۲) سرش از تن جدا کرده باو رسانید - و او پیش اعظم خان آورد - پس ازین مدتها بتعیناتی یساق دکن مامور بود *

در محاصره و تسخیر قلعهٔ دولتاباد از جلادت ذاتی و رشد فطری در زد و خورد با مخالفان و قتل و قمع آن گروه دقیقهٔ فرو گذاشت نکرده آثار نیکو بندگی بظهور آورد - و همچنین در محاصرهٔ قلعهٔ پرینده نیز خدمات شایسته بتقدیم رسانید پس از فوت مهابت خان خانخانان از بتعیناتی خاندوران (که بنظامت برهانپور مامور بود) اختصاص پذیرفت - و سال نهم چون پادشاه بدکن تشریف برده افواج جهت تنبیه ساهو بهونسله تعین نمود نامبرده بهمراهی خانزمان مقرر شد - و سال پانزدهم برکاب سلطان اورنگ زیب بهادر از دکن آمده نعمت ملازمت اندوخت - و در همین سال باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرباند گردیده به تنبیه جگپت (۳) بندیله (که از نوکران پرسنگهدیو و جهجهار سنگهه بود - و دریثولا دران ملک شیوهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهادر خان (۳) در [اکثر نسخه] چوت .

هزار و دویست سوار پیرایهٔ عزت پذیرفت - و سال سیم فوجداری آنجا ضمیمهٔ قلعهداری یافته هشتصد سوار در تابینانش افزود شد - در جنگ سموگدهه بهراوای سلطان دارا شکوه بود اما از عالمگیرنامه مستفاد میشود که در عهد خلد مکان هم سرگرم خدمات بود *

* راجه پهار سنگهه بندیله (۲) *

پسر راجه بر سنگهدیو است - پس از جلوس فردوس آشیانی ببحالی منصب دو هزاری هزار و دویست سوار سر عزت برافراخته بعتر باضافهٔ هزاری هشتصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر بلندی یافت - و در همین سال چون بمالش ججهار سنگهه (که از دارالخلافه فرار نموده بود) افواج تعین شد او بهمراهی عبدالله خان بهادر مامور گردید - ازانجا (که در مسخر ساختن قلعهٔ ایرج مساعی جمیله بکار برد) بالتماس خان مزبور بعنایت نقاره سر بلند شده کوس ناموری نواخت و چون ججهار سنگهه بعجز گرائیده بعد عفو زلات بپیشگاه سلطنت رسید از محالات متصرفهٔ او آنچه افزود از طلب او بود برخی بجاگیر راجهٔ مزبور تنخواه شد - و اوائل سال سیوم (که پادشاه در صوبهٔ خاندیس رسیده سه فوج بسرکردگی سه عمده جهت تخریب ملک نظام الملک تعین فرمود) او

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهار سنگهه *

سنگهه بجهت سد بودن براه آمد فوج دکن بمالوه تعین گردید و در جنگی (که میان مهاراجه و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر متصل اوجین رو داده) دست جلادت کشاده مردانه وار جان را نثار آبرو ساخت - و سیومین بهیم - که بعد فوت پدر بمنصب در خور سرفرازي یافته در جنگ سموگدهه همراه دارا شکوه بود وقت نبرد دست جرأت بر کشاده تریب تور فوج شاهزاده محمد اورنگ زیب رسیده بکار آمد - چهارمین هرجس (که در عهد خلد مکان نیز بنوکري میپرداخت - بعد فوت راجه ده لک روپیه (که ازو مانده بود) شش لک روپیه نقد و سوای آن جنس او براجه انروده و سه لک روپیه بارجن و شصت هزار روپیه به بهیم و چهل هزار روپیه بهرجس مرحمت فرمود - گردهرداس برادر خرد راجهٔ مذکور سال نهم اعلی حضرت بعد مقتول شدن ججهار سنگهه بندیله و مسخر گردیدن قلعهٔ جهانسي بقلعه داری آنجا نامزد شد - و سال پانزدهم بمنصب هزاري چهار صد سوار مرتقي گردید - و سال بیست و دوم باضافهای متواتره تابیضانش هزار سوار قرار یافت - و بعد فوت راجهٔ مزبور از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و دویست سوار تفوق جسته - و بکرات بتسخیر قندهار تعین یافته سال بیست و نهم از تغیر سعادت خان بقلعه داری اکبرآباد سربلندي اندوخته بمنصب دو هزاري

بحضور رسیده یکهزار سوار دیگر از تابینانش دو اسپه سه اسپه قرار یافته بهمراهی شاهزاده اورنگ زیب بهیکار قزلباش (که بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداخته بودند) مباهي گشت - چون تسخیر قلعه صورت نبست سال بیست و سیوم حسب الطلب همراه شاهزاده بعتبهٔ خلافت خود را رسانید - و بوطن دستوري پذیرفت - سال بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک هجري درانجا درگذشت *

چون بقدم فدریت و رسوخ عقیدت موصوف و مورد عاطفت خاص بود پادشاه تاسف فرموده بازماندهای او را بگوناگون نوازش سربلند ساخت - پسر کلانش راجه انروده است - که احوالش جداگانه تسطیر پذیرفته - و دومین ارجن - در حین حیات پدر بروشناسی فردوس آشیاني ممتاز بود - روزے (که راو امرسنگهه راتهور صلابت خان میر بخشي را در دربار پادشاهي کشت) او بجسارت پیش آمده در شمشیر بر راو مزبور انداخت - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلخ و بدخشان تعین شد - و سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات هفتصد سوار و سال بیست و دوم باضافهٔ صد سوار و سال بیست و پنجم بعد فوت پدر باضافهٔ پانصدي هفتصد سوار سر بلندي اندوخته مکرر برکاب شاهزادها بمهم قندهار تعین گردید - سال سي و دوم همراه مهاراجه جسونت

باستخلاص ولایت مذکور تعین گردید - پس از وصول بدانجا حصار سهرا را مورچال بست - زمیندار تنگ شده آمده معتمد خان را دید - راجهٔ مزبور بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و عطای ولایت دهندیره بطریق وطن علم اعتبار بر افراشت - سال یازدهم (که پادشاه عزیمت دارالسلطنت لاهور فرمود) او بقلعه داری اکبرآباد مامور گردید - سال دوازدهم بر طبق حکم خزانه از اکبرآباد بدارالسلطنت برد - و سال چهاردهم بانتقال وزیر خان بمحافظت اکبرآباد و حراست قلعهٔ آن مرخص شد - سال شازدهم پس از وصول موکب پادشاهي باکبرآباد از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار مرتقي گشت - و سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار کام دل بر گرفته بهراولی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان مامور گردید - و پس از تسخیر بلخ چون شاهزاده اضطراب نموده بحضور رسید و سعد الله خان برای بند و بست آنجا رفت او بموجب حکم معه پس ماندهای نذر محمد خان والی بلخ سال بیستم بحضور آمد - و سال بیست و یکم (که پادشاه داخل اماکن نو ساختهٔ شاهجهان‌آباد شد) او از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرمایهٔ عزت اندوخته تعینات کابل شد - و سال بیست و دوم

راجه گجسنگهه مرخص شد - و در جنگ خانجهان لودي مصدر
ترددات شایسته گشت *

ازانجا [که حقوق وفاداري او و پدرش مطمح نظر پادشاه بود
و او آرزوی قلعه داري (که بدون آن پایهٔ راجگي اعتبار ندارد)
داشت] سال چهارم بقلعه داري رنتهپور از تغیر قلعه دار خان
چیله سر بلندي یافت - سال ششم بفوجداري دار الخیر اجمیر
از تغیر میرزا مظفر کرماني چهرهٔ عزت بر افروخت - و پستر
در رکاب شاهزاده محمد شجاع بصوب دکن تعین شده
در محاصرهٔ پرینده مصدر ترددات شایان گردیده جوهر
فدویت را بر روی کار آورد - چون تسخیر قلعهٔ مزبور صورت
نبست و شاهزاده طلب حضور شد او پس از وصول بپیشگاه
خسرواني سال هشتم بصوب اجمیر مرخص گشت - سال نهم
(که پادشاه بدکن ورود نموده به تنبیه ساهو بهونسله سه فوج
بسرداري سه کس تعین ساخت) او در زمرهٔ تعیناتیان خاندوران
بود - چون از وفور عنایت ولایت دهندیره (۲) بسیورام برادر زادهٔ او
مرحمت شده بود و او با جمعیتی رفته اندرمن زمیندار را
ازانجا بر آورده و زمیندار مذکور پس از چندے انبوهے
فراهم کرده از سیورام آن ملک را بتصرف در آورد بنابران سال
دهم راجهٔ مذکور با جمعے (که سرکردهٔ آن معتمد خان بود)

(۲) در [بعضی نسخه] دهند پره - و در [بعضی جا] دهندهیره *

و سیسودیه بقبضهٔ اقتدار در آرند) در تصرف این قوم بود - بعد
غالب شدن آنها زمینداری بعضی پرگنات متعلق باینها مانند
نامبردهٔ پسر دوم راجه گوپالداس گور است - که در ایام
مراجعت سلطان خرم از بنگاله و ورود ببرهانپور قلعه دار
آسیر بود - پس ازان شاهزادهٔ او را نزد خود طلبداشته سردار
خان را بجای او گذاشت - و در محاصرهٔ تتهه با پسر جانشین
خود بلرام نام بمردانگی جان نثار گردید - او در جذیر از وطن
آمده بملازمت پیوست - بعد سریرآرائی اعلی‌حضرت بمنصب
سه هزاری هزار و پانصد سوار و خطاب راجگی و علم و اسپ
با زین نقره و فیل و انعام سي هزار روپیه نقد چهرهٔ کامیابي
بر افروخت - و پستر بتعیناتی خانجهان لودي بمالش ججهار
سنگهه بندیله مرخص گردید - و سال دوم همراه خواجه ابوالحسن
بتعاقب خانجهان لودي دستوري یافت - مشار الیه از فرط
کار طلبي انتظار سرکردهٔ نکردهٔ چون باد وزان روانه شد - متصل
دهولپور بار رسیدهٔ جنگ انداخت - و بدستور راجپوتان
پیادهٔ پا شدهٔ داد دلیري داد - و بگلگونهٔ زخم سرخروئي
حاصل نمود - و در جلدوی تردداث مذکور باضافهٔ پانصد سوار
و عنایت نقارهٔ کوس شادکامي نواخت - و سال سیوم (که پادشاه
بدکن رسیدهٔ سه فوج بسرکردگی سه کس برای تنبیه خانجهان
لودي و تخریب ملک نظام الملک دکني تعین نمود) او باتفاق

برهانپور چنان به بند و بست رعب افزود که مفسدان کوهي (که از هنگامهٔ رهزني و دزدی آنها متوطنان شهر شبی نمي آسودند) زندگی خودها مغتنم شمردند - و در اخیر ایام از مدتے بضبط ناندانه ميپرداخت - و در ناندير مي‌بود - تا حال درین مکان اولاد او و برادرش هادي‌داد خان تعینات مانده اند در سال بیست و دوم شاهجهاني سنه (۱۰۵۸) یک هزار و پنجاه و هشت در صوبه‌داری ناندیر بساط هستي در نوردید در شمس‌آباد مؤ دیهه آباد کرده باغے طرح انداخته - نعش اورا برده همانجا مدفون ساختند *

گویند علم چنداني نداشت - اما از همه جا با خبر بود در تاریخ بے نظیر - و در مذهب حنفي متعصب بود - اشعار بسیارے بدلیل عقلي از حدیقه بر آورد - که الحاق است و ارباب دانش قبول کردند - و در اکثر عادات و اوضاع تتبع اهل ایران داشته - طعام و اطعام هم بکثرت بود - و خرج محل آنقدر (که دران وقت هیچ امیرے نداشت) عیدگاه برهانپور را که تنگ بود وسیع ساخته آب کاریز آورد - پسران او الهام الله بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و اسدالله بپایهٔ هزار و پانصدي هزار سوار تا سال سیوم اعلی حضرت رسیدند *

* راجه بیتهلداس گور *

گویند سرگروهی ساززار و میوار پیش ازان (که قوم راتهور

دکن روزے (که بر کنار مانجرا در نوبت کهي فوج عادل‌شاهیه و نظام‌الملکیه در آویخت) شهباز خان روهله (که امیر چهار هزاري بود) با پسر کشته شد - و بهادر خان روهله و یوسف محمد خان تاشکندي بزخمهای گران درمیان افتادند - رشید خان (که برادرش با جمعے از خویشان شربت ممات چشید) زخمي از نبردگاه بر آمده باعظم خان پیوست *

بالجمله رشید خان بسیار پسندیده معاش بود - و در راست اندیشي و نیکوفکري و حسن ادراک و والا همتي و کرم مفرط یگانهٔ روزگار و در شجاعت و مردانگي و مروت و مردمي و خوش سلوکي و تهذیب اخلاق بے همتا - مدتها (که در دکن گذرانید) بحسن تدبیر و نیروی شهامت شریک غالب صوبه داران بود - بے مشورت او مرتکب کار عمده نمیشدند و جمعیت خوب نگاه میداشت - و همهٔ آن مردم فدوی او بودند - و مریدانه با وی سلوک میکردند - چنانچه مهابت خان بحضور نوشت - که این همه مردم کار آمدنی اخلاصمند (که رشید خان دارد) با آن همه هوش و پردلي متحیرم که خیال خود سري نمیکند - طلب او از دکن قرین مصلحت است - و الا خانزمان را (که با او یکدلي دارد) خدمت سرحد نفرمایند - همین که هر دو متفق شدند کارے خواهند کرد که تدارک آن متعذر خواهد شد - رشید خان در صوبه داری

بیایند - . سر بشورش بر آورند - سعید خان ازین مفسده آگهي یافته پیادهٔ کوهي و کمان دار را از قبائل افاغنهٔ آندیار (که بایلي در آمده بودند) جمع نموده با راجه جگت سنگهه بتادیب آنها تعین کرد - بعد از رسیدن بنغر (۲) جمیع الوسات راه انقیاد پیمودند - مگر الوس لکن و دو قبیلهٔ دیگر - که کریم داد درمیان آنها بود - چون آخرکار چارهٔ نجات منحصر در سپردن او دیده با توابع دستگیر ساخته حواله نمودند سعید خان او را بموجب حکم بیاسا رسانید - و پس ازان (که جملة الملک سعد الله خان در عرصه آمده) دختر کریمداد را بعقد ازدواج او در آوردند - لطف الله خان و غیره اولاد از بطن آن عفت منش است *

و چون بعد ارتحال جلال الدین از پسرانش الهٰ داد با دیگر برادران بنابر ناتوان بیني و عداوت افغانان مخالف دل نهاد سکونت روه نگشته بهند آمده در ملازمان جنت مکاني انتظام یافتند الهٰ داد بمرور ایام برشد و کارداني بمنصب عالي و خطاب رشید خان مباهي گشت - و بخدمات عمده اختصاص گرفت - و در عهد اعلی حضرت منظور نظر عنایت شده بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار علم افتخار برافراخته کمکی دکن گردید - درسال چهارم شاهجهاني بهمراهی اعظم خان صوبه‌دار

(۲) در [بعضی نسخه] بلغر *

برو تنگ ساخت در نواک (۲) حصاري گرديد - روز يورش تفنگي بدو رسيده درگذشت - گويند يک روز پيشتر نسخهٔ خير البيان خوانده گفت فردا روز وصال من است - همچنين شد - پس ازو عبدالقادر پسرش قايم مقام گشت - و برظفر خان تاخته سامان و سرانجامش بتاراج برد - آخر بحسن سعي سعيد خان بهادر ناظم کابل عبدالقادر اختيار بندگي درگاه والا نموده بملازمت اعلی حضرت رسيده بمنصب هزاري امتياز يافت - و چون در سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه در تعيناتي کابل روزگارش بسر آمد سعيد خان بهادر بي‌بي الائي زن احدداد را (که دختر جلاله بود) با دو دامادش محمد زمان و صاحبداد و قادر داد پسر محمد زمان را با ديگر همراهان عبد القادر در سرآغاز سال يازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت بدست آورده روانهٔ حضور ساخت - اعلی حضرت آنها را مستمال مراحم ساخته پيش رشيد خان (که صوبهٔ تلنگانه باو مفوض بود) فرستاد - و در همين سال کريم‌داد کور پسر خرد جلال الدين (که آوارهٔ دشت ادبار بود - و در حدود لوهاني بسر مي برد) جمعي از الوسات (۳) نغر بخيال فاسد او را طلب داشته در کمين فرصت نشستند - تا وقت يافته بتيراه

(۲) نسخهٔ [ب] نواکر - يا نوانگر باشد (۳) نسخهٔ [ج] الوسات او بخيال فاسد ۰

و در سال سي و هفتم از توران برگشته بيارري همان الوس باز سر شورش (۲) برداشت - آصف خان جعفر از حضور تعين گشت افغانان از دستان سرائي بلابه گري بر نشستند - و بر گذاردند که او را ما از يورت خود بر آوردیم - آصف خان اهل و عيالش را با وحدت علي نام مردے دستگير ساخت - و در سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري جلاله غزنين را برگرفت - اما نتوانست نگاهداشت - در سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۹) هزار و نه هجري جلاله (که بيارري الوس لوهاني بآويزش شادمان هزاره نواح غزنين رفته بود) زخمي بکوه رباط در شد - مراد بيگ با جمعے از نوکران شريف خان اتگه تعاقب نموده کارش باتمام رسانيد - و بآساني آن مايه ده بزرگ شورش (که از دير باز فراوان سپاه پادشاهي پي او قطره زنان و سرگردان بود) • فرو شد - پس ازو احد داد بن شيخ عمر (که عمزاده و داماد شيخ جلال‌الدين ميشد) جانشين گشته غبار طغيان برانگيخت - شجاعت و بهادري او ناسخ داستانهاي رستم و افراسياب است - در عهد جنت مکاني آويزشهاي سخت با عساکر پادشاهي نموده گاهے غالب و گاهے مغلوب ميگشت - تا در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج هجري ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن تربتي (که بنيابت پدر انتظام بخش صوبهٔ کابل بود) چون عرصهٔ کار

---

(۲) در [بعضي نسخه] سر بشورش •

(۲)
پشاور - باختر سو میدان - شمالي جانب باړه - جنوبي قندهار
تنگناهای پر نشیب و فراز بسیار دارد) رفته راه خیبر سنگ‌چین
نمودند راجه مانسنگهه ناظم کابل از ناروان به تیراه در آمده
الوس افریدي را (که خمیر مایهٔ فساد بود) تاخته بعلي مسجد
فرود آمد - و جلاله بقدر مالشي یافته بود که زین خان کوکه
از حضور تعین گشته در کندن خاربن فسادش کوشش فراوان
بکار برد - چون کار برو تنگ شد سال سي و دوم از تنگنای تیراه
بر آمده بسواد و بجور (که بنگاه یوسف زئي ست) پناه برده
آنها با وصف سزاهای شایسته (که از دست عساکر پادشاهي
یافته بودند) دست از بدکاري باز نکشیده میان خودها جا دادند
زین خان دران کوهستان نیز درآمد - بآویزشهای سترگ نزدیک
بود که جلاله دستگیر گردد - از درا (که اسمٰعیل قلي خان محافظ
آن بود - و بآمدن صادق محمد خان حفاظت را گذاشته بود)
باز به تیراه بدر زد - صادق محمد خان دنبال نموده بتدبیرات
(۳)
شایسته الوس افریدي و ورک زئي را مستمال نمود - چنانکه
آنها ملا ابراهیم را (که جلاله خود را پور او مي‌شمرد)
بدست آوردند - او اعتماد ازانها را گرفته روانهٔ توران دیار
گردید - افغانان زه و زادش گرفته بمردم پادشاهي سپردند *

---

(۲) در [اکثر نسخه] قندهار روبه (۳) در [نسخهای اکبرنامه] اورک
زئي آمده *

گویند چون او را در مجلس میرزا محمد حکیم آوردند علما از مناظرهٔ اش در ماندند - چون باجل طبعي در گذشت در بهته‌پور (که در کوهستان است) مدفون گردید - او را چهار پسر و یک دختر بود - شیخ عمر نورالدین - که پسرش مرزائي نام در نوکران پادشاهي انسلاک یافته در جنگ دولت آباد کشته شد و جمال الدین - و جلال الدین - و کمال خاتون - که در تید قلیج خان اکبرشاهي جان سپرد - اما جانشینیٔ پدر بجلال الدین باز گردید - او در سن چهارده سالگي سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه (که رایات عرش آشیاني از سیر کابل معاودت نموده در یولم گذر[۲] نزول داشت) بملازمت رسیده مورد عواطف خسروي گردید - اما در خور متمنای خود پرداخت احوال ندیده بے رخصت بدر زده در مریدان پدر (که بیشتر ورک زئي و افریدي و شرداد بودند - و قرابتے نیز بآنها واقع شده) شتافته روزگارے میگذرانید *

چون در سال سي و یکم طایفهٔ مهمند و غریه خیل (که ده هزار خانه‌دار در حوالیٔ پشاور بسر میبرد) از ستمرانیٔ کار پردازان سید حامد بخاري تیولدار آنجا بستوه آمده جلاله را بسرداري برگزیده هجوم آوردند و سید حامد را کشته به تیراه (که کوهستانے ست بطول سي و دو کروه - و پهنا دوازده - خاور رویه

(۲) در [بعضی نسخه] اولم گذر *

از عهد عرش آشیاني تا زمان اعلی حضرت مهم کهنه لنگ ولایت کابل عبارت از استیصال این فرقه بوده - از زمان سلطنت اکبري بتاریکي موسوم اند - چون ذکر نبذے از نیاکانش و پس ازو هر که ازینها غبار فتنه و آشوب بر انگیخته ناگزیر خامهٔ وقائع طراز است بر مي‌نگارد - والد جلال الدین مشهور بجلاله شیخ بایزید (۲) معروف بپیر روشان و روشاني (۳) ست - خلف شیخ عبد الله - که بهفت واسطه بشیخ سراج الدین انصاري میرسد - سالے پیش از رسیدن فردوس مکاني بهند در قصبهٔ جالندهر متولد گردید - پس از تحصیل کمال چون تسلط مغول بیشتر مشاهده نمود با مادر خود بهبین (۴) نام (که از همان قبیله بود) بکالي (۵) کرم واقع کوهستان روه (که پدرش آنجا سکونت داشت) شتافت - در سنه (۹۴۹) نهصد و چهل و نه شهرے گرفته باظهار خوارق و کرامات برخے قبائل افغانان را بربقهٔ مریدي در آورد - و کتاب خیرالبیان مدلل بر اثبات وحدت وجود بزبان پشتو برشتهٔ تصنیف کشید *

گویند آن نسخه ایست منتخب از اقوال اکابر سلف - اما بسیارے از طوائف روه بالحاد (۶) و زندقه نسبت داده بدو نگرویدند

---

(۲) در [نسخها] بازید آمده (۳) نسخهٔ [ا ب] روشنائي ست (۴) در [بعضي نسخه] بیبن نام (۵) نسخهٔ [ب] بکابي کرم (۶) نسخهٔ [ب] از طوائف اورا بالحاد *

خلعت و خطاب راجگي و از اصل و اضافه بمنصب هزاري هشتصد سوار سر بلند گردید - سال دوازدهم باضافهٔ دو صد سوار کامیابي اندوخت - سال سیزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (که بتوقف در بهیره مامور شده بود - و باز بر طبق حکم روانهٔ کابل گردید) رخصت یافت - سال چهاردهم باز با شاهزادهٔ مذکور بکابل شتافت - سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار لوای کامراني افراشته همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان ذیل عقیدت بر کمر بست و بعد تسخیر بلخ همراه بهادر خان و اصالت خان بتعاقب نذر محمد خان والي آنجا تعین یافت - سال بیستم باضافهای متواتره بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و در نواح بلخ در تنبیهٔ ازبکان و زد و خورد المانان لازمهٔ کار پژوهي بعمل آورد - سال بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري همانجا پیمانهٔ زندگیش لبریز گشت - پادشاه بعد دریافت این خبر امرسنگهه پسر او را بخطاب راجگي و اضافهٔ منصب بر نواخته بین الاقران اختصاص بخشید *

* رشید خان انصاري *

نامش اله داد پسر جلال الدین روشاني ست - که در افغانان لوای سري و سرداري بر افراخته زنبور خانهٔ فساد بشورش آورد

قندهار مورد عنایت گشت - و سال هفدهم (که سعید خان ظفر جنگ بایالت صوبهٔ مذکور جبههٔ عزت برافروخت) چون میان او و راجه سازگاري نبود از قلعهٔ قلات تغیر شده سال هیژدهم بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلائی میناکار و اسپ با زین نقره فرق عزت بر افراخته بکمک امیرالامرا جهت تسخیر بدخشان دستوري یافت - او از کار طلبي جمعیت زیاده بر ضابطهٔ منصب نگاهداشته و بتقرر مواجب آنها نقد از سرکار خوش‌دل گردیده از راه طول ببدخشان در آمد - چون مردم خوست پذیره شده بملاقات او آمدند او بمشاورت آنها قلعهٔ محکمی از چوب میان سراب و اندراب ساخته سه دفعه با اوزبکان و المانان (که نذر محمد خان والی بلخ آنها را فرستاده بود) جنگ کرده عرصهٔ پیمای وادی فرار ساخت - و در قلعهٔ مذکور تهانهٔ مستحکم نگاهداشته بپشاور مراجعت نمود - سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري درانجا بساط هستي در نوردید - اعلی حضرت راجروپ پسر اورا (که احوالش جداگانه بتحریر در آمده) بمراسم تسلي برنواخت *

* راجه جیرام بدکوجر *

پسر راجه انوپ سنگهه مشهور بانیرای سنگهدلن است - در حین حیات پدر بمنصب در خور سرفرازي یافته بکارها تعین میشد - بعد فوتش سال یازدهم جلوس فردوس آشیاني بعنایت

راجروپ پسر خود و تحصیلداری پیشکشات راجهای کوه مزبور بتعهد چهار لک روپیه نمود منظور شده بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره بدان خدمت سربلند گشت - و چون آثار عصیان ازو بظهور رسید از تعلقهٔ مذکور معزول شده طلب حضور گردید - ازانجا (که در آمدن هم تعلل ورزید) پادشاه سه فوج بسرداری خانجهان بارهه و سعید خان ظفر جنگ و اصالت خان و شاهزاده مراد بخش با فوجی علیحده بپشتگرمی افواج مذکور جهت تسخیر قلعهٔ مؤ و نورگدهه و تاراگدهه (که قلاع متینهٔ تعلقهٔ نامبرده بود - و دران ایام در احکام آنها بیش از پیش کوشیده) تعین فرمود - نامبرده در نگهداشت قلاع مذکور در زد و خورد با افواج پادشاهي مساعي بقدر وسع امکان بکار برد *

چون مؤ و نورپور بتصرف کسان پادشاهي درآمد و قلعهٔ تارا گدهه هم قریب آن شد که از دستش برآید چار و ناچار باستصواب سید خانجهان (۲) بشاهزاده رجوع نموده بعد عفو زلات او از حضور و قبول انهدام قلعهٔ تاراگدهه و مؤ سال پانزدهم با پسران بحضور آمده فوطه در گردن انداخته شرف زمین بوس یافت پادشاه از سر جرائم او درگذشته ببحالی منصب سابق آبرو بخشید - و در همین سال بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بجانب قندهار دستوري یافت - و بقلعه‌داری قلعهٔ قلات مضاف صوبهٔ

---

(۲) در [بعضی نسخه] سید خانجهان بارهه *

رسیده سال اول جلوس فردوس آشیاني بیحالي منصب مذکور
سر عزت برافراخته سال هفتم (که پادشاه متوجه نواح پنجاب
بود) آمده بملازمت پیوست . سال هشتم بعد مراجعت موکب
پادشاهي از کشمیر بتهانه داري بنگش پائین و تنبیه مفسدان
الوس خنگ (که دران سر زمین سکونت دارند) نوازش
یافت . و سال دهم ازان تعلقه معزول شده در کومکیان صوبهٔ
کابل اختصاص گرفت - و در اسیر ساختن کریم داد پسر جلالهٔ
تاریکي آثار نیکو خدمتي بظهور آورد - سال یازدهم [که
علي مردان خان قلعهٔ قندهار را ببندهای پادشاهي سپرد - و سعید
خان بموجب حکم با کومکیان صوبهٔ کابل جهت دفع فوج
قزلباش (که دران نواح رسیده بودند) روانه شد] نام برده را
هراول فوج ساخت - و پس از رسیدن بقلعهٔ قندهار او را
بتسخیر قلعهٔ زمین‌داور فرستاد - او قلعهٔ ساربان را بحسن تردد
و جانبازي مفتوح ساخته بمحاصرهٔ زمین داور پرداخت - و پس
از مسخر گردیدن آن در محاصرهٔ قلعهٔ بست نیز مصدر ترددات
شایان گردید - سال دوازدهم در هنگامے (که لاهور معسکر
فیروزي بود) نامبرده آمده دولت بار یافت - و بعطای
خلعت و مالای مروارید قامت ارادت آراست - و در همین
سال بفوجداری بنگش بالا و پائین سر عزت بر افراخت - سال
چهاردهم چون استدعای فوجداری دامن کوه کانگره از تغیر

رسانیدند - که رای مکند چهل لک روپیه در بنیاد خانهای نارنول دفینه ساخته - مردم بحفر و کندن عمارت او تعین شدند پس ازان (که عالیها سافلها گشت) یک حبه ظاهر نگردید مفتریان بهتان‌تراش را بحضور کشیده آوردند - آنها بخلاف نمائی خود اقرار نموده گفتند - که همسایه بودیم - بتعدي واشتلم جا ها از ما گرفته - بهر نوع انتقام آن را کشیدیم - الحال بهر عقوبتی که سزاوار باشیم حکم شود - اعلی حضرت از سر تقصیر آنها درگذشت - رای مکند مدتها دیوانی تن سرانجام داد - و بعزت و اعتبار زندگي بسر برد *

* راجه جکت سنگهه *

پسر راجه باسو ست - چون برادر کلانش راجه سورجمل بعد فوت پدر مطرح انظار عاطفت جنت مکاني گردیده بملک موروثي برنواخته شد نامبرده (که با برادر سر سازگاري نداشت) منصب قلیلی یافته بتعیناتی بنگاله رفت - سال سیزدهم جلوس چون از سورجمل حرکات نا شایسته بوقوع درآمد پادشاه نامبرده را بسرعت سریعه از بنگاله طلبداشته بمنصب هزاري ذات پانصد سوار و خطاب راجگي و عطای بیست هزار روپیه نقد و خنجر مرصع و اسپ و فیل نوازش اندوز گردانیده نزد راجه بکرماجیت سندر داس (که به تنبیه سورجمل مذکور سرگرم بود) فرستاد - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار

که قبل ازین بدکن آمده محالی از صوبهٔ برار در تیول او مقرر
شد - سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در گذشت - و نبیره زادهٔ او (۲)
مانسنگهه (که مدتها در دکن بسر برده عزیمت وطن نموده)
در راه از دست بهیلان بقتل رسید *

* رای مکند نارنولي *

کایت ماتهر - ابتدا در کم منصبیِ آصف خان یمین الدوله (که
دویستي پنج سوار بود) نوکر در سه روپیه درماهه گردید
بترقیِ خداوند پیش آمدے کرده چون خالي از کاردانی
و فهمید نبود بمرور ایام بپایهٔ دیوانیِ آن امیر عظام رسید
و عالي همت بود - و در فیض رسانی جدے تام داشت
مردم مکرر بسفارش نامهٔ جعلیِ او کامیاب گشتند - چون
باو رسید گفت من نوشته بودم - از قوم کایت کم کسے ماند که
بدولت او بروزگارے نرسید - و صاحب نام نگشت - و مبلغهای
خطیر بنارنول (که موطن و مسکن او بود) فرستاده عمارات
عالیه ساخت - و پیوسته در حسرت سیر آن بود - پس از فوت
آصف خان منظور عنایت فردوس آشیاني گردیده بدیوانیِ
بیوتات حضور سرفرازي یافت - چون کوکب طالعش فروغے
داشت بخدمت دیوانیِ تن سر افتخار بر افراخت *

برخے معاندان هموطن او بوساطت باریابان حضور بعرض

---

(۲) نسخهٔ [ب] و نبیرهٔ او *

دوم دارا شکوه در التمش جا داشت - پستر تعینات یساق دکن گردیده در تاخت تعلقهٔ سیوا بهونسله و تخریب ملک عادلخانیه باتفاق میرزا راجه جیسنگهه سرگرم حسن خدمت بود - سال شازدهم (که خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه داری دکن نامزد شد) او بهراولی خان مذکور تعین یافت - سال هیزدهم در عین تهیهٔ جنگ با عبدالکریم میانه (که فوجها ترتیب یافت) بنابر عروض مرض بمقر اصلي شتافت - راو راساپوره بیرون بلدهٔ اورنگ آباد بنام او آباد است - پس ازو پسرش اندر سنگهه منصب شایان و سرداری وطن یافته سال بیست و دوم بانتقال مهاراجه جسونت سنگهه بعطای خطاب راجگي و خلعت و شمشیر با ساز مرصع و اسپ با ساز طلا و فیل و علم و توغ (۲) و نقاره امتیاز برگرفت و سال بیست و چهارم همراه سلطان معظم بتعاقب سلطان محمد اکبر همپائي گزید - پستر مدتها بتعیناتی فیروز جنگ گذرانید سال چهل و هشتم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار رسید بعد ارتحال خلد مکان پیش اعظم شاه شتافته بمنصب پنجهزاري فایز شد - و همراه ذوالفقار خان به پیش رفتن نزد سلطان بیدار بخت (که از احمد آباد بر طبق ایمای پدر باوجین رسیده فوج همراه نداشت) مامور گشته از اثنای راه برخاسته بوطن رفت - یکی از نبائرش هر ناتهه سنگهه است

---

(۲) نسخهٔ [۱] طوق •

مردانه بود) با سید غلام محمد ولد سید محي الدین برادر خود و پنج تن از خویشان بکار آمد - پسرش رایسنگهه سال هیزدهم آمده شرف آستانبوس حاصل نمود - بمنصب هزاري هفتصد سوار سربلندي اندوخت - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان تعین شده سال بیست و پنجم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار کامیاب گشته با سلطان اورنگ زیب بهادر در کرهٔ ثانیه بمهم قندهار شتافته و سال بیست و ششم در رکاب سلطان دارا شکوه باز کمر همت بر بسته و سال بیست و هشتم باتفاق سعدالله خان جهت انهدام چیتور مامور گردیده سال سیم باضافهٔ دو صد سوار جبین طالع را روشن ساخت *

چون وسادهٔ سلطنت بجلوس خلد مکان رونق گرفت او بعد وصول موکب ظفر کوکب بمتهرا آمده ملازمت دریافت و همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گردید - و در جنگ سلطان شجاع همراه رکاب پادشاهي بود - پس از انکه معاودت سمت اجمیر واقع شد او را برغم مهاراجه جسونت سنگهه بخطاب راجگي و عنایت خلعت و فیل با ماده فیل و شمشیر مرصع و نقاره و انعام یک لک روپیه و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار بر نواخته سرداري قبیلهٔ راتهور و مرزباني ولایت جودهپور بنام او قرار یافت - و او در جنگ

و ملوکچند مشرف دولتخانهٔ خاص بر طبق حکم سلطاني بيرون
دهليز خلوت خانه آورده مردم (۲) را طلبيدند - که بخانهٔ او
برده امور ناگزير بتقديم رسانند - پانزده کس از خدمتگاران او
بر حالش مطلع شده دست بشمشير و جمدهر کردند - ملوکچند
کشته شد - و مير خان زخمي شده شب ديگر درگذشت
درين اثنا احديان و غيره رسيده آن مخاذيل را واصل جهنم
گردانيدند - و از گرز برداران شش کس مقتول و شش کس زخمي
شدند - و برين اکتفا نکرده جمعے از نوکرانش قرار دادند - که
بر خانهٔ ارجن رفته اورا بکشند - و بلون راتهور و بهار سنگهه
راتهور (که ابتدا نوکر امر سنگهه و پدرش بودند - و ثانيا بنوکري
پادشاي مباهات پذيرفته) درين (۳) انديشه انباز آنها شدند *

چون اين مقدمه بعرض رسيد بر ناداني اين گروه بخشيده
بکسے حکم شد که رفته آنها را بفهماند - که اگر خواسته باشند
با مال و عيال بمنازل خود روند - چرا باعث خرابي خان ومان
خود ميشوند - پس ازان (که استبداد آنها دريافت شد) بسيد
خانجهان بارهه با مردم جلو و رشيد خان انصاري (که نوبت
کشک اينها بود) بزد و کشت آن گروه دستوري شد - اينها
بمقابله پيش آمده تا رمقے در تن بود پرخاش نمودند - و بقتل
رسيدند - و از مردم پادشاهي سيد عبد الرسول بارهه (که جوان

(۲) نسخهٔ [ب] مردمش را (۳) نسخهٔ [ب] درين انديشهٔ فاسد *

نرسیده بود) پس از صحت بدربار حاضر شد - و بعد ملازمت ناگاه جمدهر کشیده صلابت خان بخشي را بتفصیلی (که در احوالش سمت ارتسام پذیرفته) کشت - از سنوح این واقعه خلیل الله خان و ارجن پسر راجه بیتهلداس گور برو حمله آوردند - و او دو سه بار جمدهر حوالهٔ ارجن نمود - درین اثنا خلیل‌الله خان بر امر سنگهه شمشیر انداخت - و ارجن نیز دو بار شمشیر برو زد - درین ضمن مردم دیگر رسیده کارش باتمام رسانیدند - هر چند پادشاه وجه این همه جسارت تجسس نمود غیر از دوام ارتکاب مسکرات (که بیماری چند روزه علاوهٔ آن شده) بوضوح نه پیوست - مگر اینکه قبل ازان میان مردم او (که در ناگور تیولش بودند) و مردم راو کرن پسر راو سور بهورتیه جاگیر دار بیکانیر (که تعینات یساق دکن بود) بر سر حدود مناقشه بمیان آمده مردم کار آمدنی او مقتول شده بودند - او بمردم خود نوشته بود که باز جمعیت فراهم آورده بر سر سواران کرن برونده (۲) - کرن این معني بصلابت خان نوشته در خواست امین حضور نمود - لهذا صلابت خان بعرض رسانیده امین گرفته بود - شاید این واقعه محمول بطرفداري نموده جرأت کرده باشد *

پس از وقوع این معني جمعی امر سنگهه میرخان میر تزک

(۲) در [بعضی نسخه] برودند *

بر نوشتند - و پس ازان [که سال مزبور پدرش فوت نمود
و راجگي و جا نشيني بجسونت سنگهه برادر کوچکش بوجوهے
(که خاتمهٔ احوال راجه گجسنگهه بدان موشح گشته) تعلق
گرفت] او غايبانه باضافهٔ پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب
سه هزاري سه هزار سوار و خطاب راوي امتياز اندوخت
چون سال چهاردهم سلطان مراد بخش بار دوم بکابل مرخص
گرديد او نيز بهمراهي شاهزاده معين گشت - و پس از ورود
حکم تنبيه راجه جگت سنگهه ولد راجه باسو (که مصدر بغي
شده بود) با شاهزاده او همراهي گزيده سال پانزدهم پس از
زنهاري شدن راجهٔ مزبور (که شاهزاده ملازمت پدر عاليقدر
در يافت) او نيز بدين متمنا فايز شد - و در همين سال
چون شورش داراى ايران جانب قندهار معلوم شد و سلطان
دارا شکوه بدان طرف دستوري پذيرفت او باضافهٔ هزاري ذات
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار قامت
لياقت آراسته بهمراهي شاهزاده تعين گرديد - از انجا (که
از مقدرات داراى ايران دران ايام ازين سپنجي سرا در گذشت
و شاهزاده بموجب حکم معاودت نمود) او سال شانزدهم بحضور
آمده جبههٔ عقيدت بر آستان خلافت گذاشت - سال هفدهم
سلخ جمادي الاولى مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار
هجري ازانجا (که چندے بنابر بيماري بسعادت مجرا

چون قلعهٔ دهامونی بتسخیر درآمد و خاندوران درون آن رفت و نامبرده و دیگر سرداران بیرون قلعه انتظار صبح میکشیدند و غارتیان درآمده بتجسس اسباب مشغول گردیدند درین ضمن گل مشعل در انبار خانهٔ باروت (که ته برج بود) افتاد و برج پرید - و از ریزهای سنگ (که بیشتر جانب بیرون قلعه افتاد) چند کس از همراهیان او ضایع شدند - پس از مراجعت از انجا و حصول ملازمت از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار لوای کامراني افراشت *

و چون سال نهم پادشاه خود بدفع شورش ساهو بهونسله (که با وجود مقید بودن نظام الملک در گوالیار طفلی را از قرابتیان او برداشته مصدر آثار خلاف گردیده بود) متوجه دکن گردید و بعد عبور دریای نربده نواحیِ قلعهٔ دولت آباد معسکر فیروزي شده سه کس را از امرا سردار ساخته روانه نمود اورا باتفاق خاندوران بهادر کسیل فرمود - و سال دهم همراه بهادر مزبور بحضور آمده باستلام عتبهٔ سلطنت روشن جبین گردید - سال یازدهم چون قلعهٔ قندهار را علي‌مردان خان بملازمان پادشاهي سپرد و احتمال آن داشت که شاه صفي خود عازم آنحدود شود بنابران شاهزاده سلطان شجاع با فوج گران بدان سمت رخصت یافت اورا بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و عطای نقاره بر نواخته در همراهیان شاهزاده

و هشتم تعین کابل گشت - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب هزاري هزار سوار رایت ترقي برافراشت - پس ازان (که غلبهٔ عالمگیر پادشاه بر روی روز افتاده دارا شکوه منهزم گردید او بملازمت خلد مکان پیوسته سال اول جلوس همراه سبکرن بندیله بر سر چنپت بندیله رفت - و سال دهم همراه کامل خان در تنبیه افاغنهٔ یوسف زئي مصدر ترددات نمایان گردید - و در چلدوی آن پانصد سوار از تابینانش دو اسپه سه اسپه قرار یافت - سال بیست و ششم بکشور فنا رو کرد (۲) اودیسنگهه پسرش (که از سابق بنوکری پادشاهي ممتاز و همراه میرزا راجه جیسنگهه در مهم دکن تعین بود) سال بیست و چهارم بقلعه‌داری چیتور فایز گشته از انتقال پدر بخطاب راجگي آئینهٔ بخت را جلا داد *

* راو امر سنگهه *

پسر کلان راجه گجسنگهه راتهور است - ابتدا منصبی در خور یافته سال دوم جلوس فردوس آشیاني بمنصب دو هزاري هزار و سه صد سوار سر بلندي یافت - و سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و عنایت علم و فیل چهرهٔ عزت برافروخت - و در همان سال باتفاق سید خانجهان بارهه جهت مالش ججهار سنگهه بندیله تعین گردید

(۲) در [اکثر نسخه] اودوتسنگهه *

نهم همراه خانزمان بمالش ساهو بهونسله کمر همت بربست
و سال هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه هجري
بنیستي سرا در شد - چون فرزندے بجز پسر کنیز نداشت
بدنسنگهه (۲) نبیرهٔ عم او بعنایت خلعت و از اصل و اضافه
بمنصب هزاري هزار سوار و خطاب راجگي سربلندي اندوخت
سال بیست و یکم روزے بکورنش درشن رفته بود - ناگاه فیل
مست طرف او دوید - و یکے از تابینانش را بزیر دو دندان
گرفت - راجه از فرط تهور جمدهرے بآن خونخوار حواله نمود
و بسبب سر دادن چرخي آسیبی براجه نرسید - و آن شخص
نیز بسبب در آمدن میان دو دندان محفوظ ماند - راجه
بعطای خلعت عنایت و معافیٔ پنجاه هزار روپیه منجملهٔ
پیشکش دو لک روپیه (که هنگام تقرر وطن قبول کرده بود)
چهرهٔ عزت برافروخت - سال بیست و دوم باضافهٔ پانصدي
سرافراز گشته در رکاب محمد اورنگ زیب بهادر بمهم قندهار
شتافت - سال بیست و پنجم باز همراه شاهزادهٔ مذکور و سال
بیست و ششم با محمد دارا شکوه رخش عزیمت بیساق مذکور
جهاند - سال بیست و هفتم همانجا راه عدم‌خانه پیش گرفت
مهاسنگهه پسرش بمنصب هزاري هشتصد سوار و خطاب
راجگي و عطای اسپ سر عزت برافراخت - سال بیست

(۲) نسخهٔ [ب] مدنسنگهه ٭

نمود - اختلاف در سررشتهٔ منصب موصی‌الیه (که از عالمگیر نامهٔ ده ساله نقل نموده شد) شاید بسبب کمی رو دادن در منصب سابق او بوجهی بوده باشد - یا بنابر غلطی نسخهٔ مرقوم *

* راجه کشن سنگهه بهدوریه *

بهدادر (۲) سرزمینی‌ست سه‌کروهی اکبرآباد - سکنهٔ آنجا بدین لقب معروف‌اند - قومی‌ست مردانه و جگردار - سابق خودسری داشتند - عرش‌آشیانی سرگروه (۳) آنها را ته پای فیل (۴) انداخت ازان بعد بربقهٔ فرمانبرداری در آمده نوکری اختیار کردند در عهد پادشاه مزبور مکتمن بهدوریه سرکردگی و منصب هزاری داشت - در عصر جنت مکانی براجه بکرماجیت (که همراه عبدالله خان بمهم رانا تعین شده بهتر در متعینهٔ دکن قرار یافته سال یازدهم چون فوت شد بهوج پسر او از دکن آمده احراز ملازمت نمود) و در وقت فردوس آشیانی براجه کشن سنگهه مذکور تعلق گرفت - نامبرده سال اول باتفاق مهابت خان بمهم ججهار سنگهه و سال سیوم همراه شایسته خان بتخریب ملک نظام‌الملک دکنی (که خانجهان لودی را پناه داده بود) دستوری یافت - سال ششم در محاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد و روز تسخیر آن مصدر تردد شایسته شد - سال

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهدوار (۳) در [بعضی نسخه] سرکردهٔ (۴) نسخهٔ [ب] بپای فیل انداخت *

دو هزاري هزار سوار تارک مباهات برافراخته همراه سید خانجهان بارهه بتخریب ملک عادل‌خانیهٔ مرخص گشته سال سیزدهم مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري بنیستي سرا در شد - پادشاه امر سنگهه نبیرهٔ اورا از اصل و اضافه بمنصب هزاري ششصد سوار و خطاب راجگي بر نواخته و صیانت حصن اررز بدستور جدش باو مفوض ساخته آن نواحي را در اقطاع او مرحمت فرمود - سال نوزدهم در رکاب سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان کمر عزیمت بسته سال بیست و پنجم همراه سلطان اورنگ زیب بهادر (که نوبت دوم بیساق قندهار نامزد شده) بدان صوب شتافت - و سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه عازم آن صوب گشت و ازانجا همراه رستم خان بتسخیر بست شتابید - سال سیم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - و در همین سال با معظم خان بکمک سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بجانب دکن معین شد - سال اول جلوس عالمگیري دولت ملازمت دریافته پستر همراه پادشاهزاده محمد سلطان بتعاقب سلطان شجاع تعین گردید - و در کارهای آنجا و مهم ولایت آشام مصدر تردد شد - پستر همراه شمشیر خان ترین در یساق افاغنهٔ ره قرار یافته بتقدیم نیکو خدمتي از اصل و اضافه بمنصب هزاري سه صد و پنجاه سوار ترقي

امتیاز داشت و پس ازان (که اودیسنگهه در ملازمت عرش‌آشیانی براجگی مخاطب شد) قرار یافت که دیگران ازین قبیله براو موسوم شوند و ازینجا ست که بعد فوت اودیسنگهه سورجسنگهه با آنکه از دیگر برادران خرد سال بود بخطاب راجگی معزز گردید لهذا پادشاه جسونت سنگهه را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب چهار هزاری چهار هزار سوار و خطاب راجگی حسب وصیت پدر او و مرحمت علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه برنواخت - و امر سنگهه برادر کلان جسونت سنگهه را (که حسب الحکم با شاهزاده سلطان شجاع بکابل رفته بود) باضافهٔ هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و خطاب راوي سرفراز گردانید - احوال هر دو جداگانه نوک‌ریز خامهٔ اخبار طراز گردیده *

* راجه رام‌داس نروری *

از منصبداران عهد جنت مکانی ست - سال اول جلوس فردوس آشیانی همراه مهابت خان خانخانان بمالش ججهار سنگهه بندیله (که از اکبرآباد فرار نموده علم بغی برافراخته بود) تعین گردید - سال سیوم همراه راو رتن هادا بجهت توقف در باسم مضاف برار و سد راه بودن بر روی افواج دکن دستوری یافت اواخر سال ششم در رکاب سلطان شجاع بنابر تسخیر پرینده بصوب دکن رخصت پذیرفته سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب

ساختن تعلقهٔ او نیز مطمح نظر اعلی حضرت گردیده از دارالخلافه عازم دکن شد و سه فوج بسرداری سه امیر عمده تجویز یافت سرکردگی یک فوج بنام راجهٔ مزبور مقرر گشته همراه اعظم خان صوبه دار دکن رخصت یافت - که رفته ملک متعلقهٔ نظام‌الملک را پی سپر (۲) اسپان سپاه سازد - و در مالش خانجهان دقیقهٔ فرو نگذارد - پس ازان (که سال چهارم یمین الدوله برای بیدار ساختن عادل خان دستوری یافت) او بهراولي معین شد - و پس از مراجعت ازان ناحیه بوطن خود شتافته سال ششم بعتبهٔ خلافت پیوست - و مکرر بعنایت اسپ با زین مطلا و عطای خلعت خاصه و سال دهم برخصت وطن کامیاب شد - سال یازدهم باتفاق پسر جسونت سنگهه از وطن خود بحضور رسیده سعادت کورنش حاصل نمود - و در آخر همین سال دوم محرم مطابق سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجري دیدهٔ جهان بین را از تماشای گلشن زندگاني بربست - بدولت قرابت و قرب رتبت و فراوانی سپاه و فزونی دستگاه از دیگر راجها ممتاز بود - چون رسم فریق راتهور خلاف دیگر راجپوتیه است [چه با مادر هر فرزند (که محبت شوهر بیشتر باشد) او بجای پدر مي نشیند اگرچه خرد سال باشد از دیگران] و ابتدا بزرگ خانوادهٔ راتهور براوي

(۲) در [بعضی نسخه] پی‌سپر سم اسپان •

همراه پدر خود سعادت ملازمت دریافته پس از فوت او سال
چهاردهم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب راجگي
چهرهٔ امتیاز برافروخت - و باضافهای متواتره مرتقی مدارج
عمدگي گردید - در سال هیزدهم (که فیمابین جنت مکاني
و فردوس آشیاني نوبت بفوج کشي انجامید - و سلطان پرویز
با مهابت خان و غیره بصوبهٔ دکن تعین شد) مشار الیه نیز
بهمراهی شاهزاده متعین گردید - و اواخر عهد جنت مکاني
در دکن گذرانیده همراه خانجهان لودي (که عبور نربده کرده
بعضی محالات صوبهٔ مالوه را بتصرف در آورد) بصوبهٔ مذکور
رسید - چون صیت اقبال شاهجهاني عالم را فرو گرفت از نامبرده
جدا شده بوطن خود رفت - و پس از وصول موکب پادشاهي
بدار الخلافهٔ آگره سال اول جلوس بدولت پایبوس کام دل
براندوخت - چون پدرش خال بادشاه میشد بعنایت خلعت
خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع و بحالی
منصب پنجهزاري ذات و سوار (که در عهد جنت مکاني
داشت) و عطای علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین
مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه نوازش آمود گردید - سال سیوم
چون تنبیه خانجهان لودي (که رایت طغیان افراخته راه فرار
سپرده پیش نظام الملک بحري خود را رسانیده مامن خود
قرار داده بود) و بدین تقصیر مالش نظام الملک و پامال

خواست بر شانهٔ شیر حواله نماید - دست او حمائل دیده بر کمر زد - رامداس نیز شمشیرے رسانید - حیات خان چوبے چند زد - شیر انوپ را گذاشته راهي شد - او (که دستش بسبب انگشتریها از کار نرفته بود) از عقب شیر در آمده شمشیرے انداخت - چون شیر رو برگردانید تیغے دیگر بر چهره رسانید که پوست ابرو بریده بر چشمها افتاد - در خلال این حال مردم از اطراف هجوم آورده کار انجام یافتهٔ شیر را بپایان رسانیدند - انوپ بخطاب اني رای سنگهدلن یعني مالندهٔ شیر و اضافهٔ منصب مباهات اندوخت - چون روزے جنت مکاني بنابر تقریبے برو اعتراض فرمود او فورا جمدهر بشکم خود زد ازان وقت مرتبه و اعتبارش افزوده گشت - گاهے بسرلشکري و صاحب فوجي مامور میگردید - در سال سیوم شاهجهاني چون پدرش بیر نراین (۲) (که هزاري ششصد سوار منصب داشت) بساط زندگي در پیچید انوپ سنگهه بخطاب راجگي بلند نامي یافت - سال دهم پیمانهٔ زندگي او هم مالامال گشت - بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار رسیده - از خط و انشا نیز بهره داشت - جیرام ولد اوست - که علیحده مذکور گردیده *

* راجه گجسنگهه *

پسر راجه سور جسنگهه راتهور است - سال دهم جنت مکاني -

---

(۲) نسخهٔ [ب] راجه بیر نراین *

شده بود و فیلان (که از لوازم نخچیر این جاندار جان شکر اند) همراه نبودند - اسپ سوار متوجه آنصوب گردید - و بعد دیدن شیر از اسپ فرود آمده مکرر تفنگ انداخت - چون زخم منکر نبود رفته بنشیب زمینی نشست - ازانجا (که آفتاب فرو شد - و همت مصروف بران که شیر شکار شود - و جز شاهزاده شاهجهان و راجه رامداس کچهواهه و انوپ سنگهه و اعتماد رای و حیات خان داروغهٔ آبدار خانه و کمال قراول و سه چهار خواص دیگرے حاضر نبود) گامے چند پیش رفته تفنگے کشاد داد - اتفاقا درین مرتبه نیز زخمے (که از حمله باز دارد) نرسید - از شدت غضب و حدت غیرت غران و خروشان بجانب پادشاه دوید - مردم حوالي چنان برهم خوردند که از صدمهٔ پشت و پهلوی آنها جنت مکاني یک دو قدم پس رفته افتاد - خود مي فرمود که از سراسیمگي دو سه کس بر سینهٔ من پا نهاده گذشتند - دران میان شاهزاده تیر انداخت کارگر نیامد - آن درنده خشمناک بانوپ (که پایهٔ تفنگ خاصه بدست گرفته نشسته بود) رسید - او چوبے که در دست داشت بر سرش فرو کوفت - شیر او را بر زمین انداخت درین وقت (که سر شیر بجانب پادشاه بود) انوپ سنگهه یک دست خود را بدهنش داده دست دیگر نزدیک شانه اش حمایل کرد - شاهزاده از جانب چپ شمشیر از نیام آخته

بیوز پادشاهي (که بآهو سرداده بودند - و دران بیشه مخفي گشته) رسید - از زنگوله و قلادهٔ طلا دانست که از سرکار والا ست اورا در چاهے افکنده سازش برگرفت - آنها که در سراغ بودند بچاه پي برده دریافتند که کار همان راجپوت است - که پیوسته برای شکار میگردد - بخانه‌اش شتافته قلاده و زنگوله بجنس برآوردند - و اورا بسته بحضور عرش آشیاني بردند - پس از عرض کیفیت واقعي پادشاه را دلیري و حکم اندازي او پسند آمده در خدمت نگاهداشت - و بنابر شوق (که ببرقندازي بود) اورا بمنصب در خور ممتاز فرمود - پسرش بیر نراین نیز منصبے یافته در رتبه از پدر گذرانید - ولدش انوپ چون بسن رشد و تمیز رسید از وفور خدمتگذاري در آخر فرمانروائي عرش آشیاني بپایهٔ سرداري خدمتگاراني (که بخواص معبر اند) ارتقا یافت - و در زمان جنت مکاني نیز چندے بهمان خدمت مي پرداخت *

سال پنجم پادشاه در پرگنهٔ باري روزے بشکار یوز اشتغال داشت - در اثنای آنکه او باره یعني جمعے (که در سواري شکار شرف اندوز حضور مي‌باشند) بفاصله از عقب مي‌آورد خبر شیرے قوي هیکل تنومند شنفته بدان سو شتافت - و باتفاق مردم باره آن را قبل نما کرده کس بخدمت جنت مکاني فرستاد - پادشاه از فزوني رغبت شکار شیر با آنکه روز آخر

پس از فوت مهابت خان (که ساهو بهونسله بنواح دولت آباد آمده هنگامهٔ تالان (۲) بر قصبات و قریات آن نواحي بلند ساخت و خاندوران صوبه دار برهانپور بارادهٔ تنبیه او کمر عزیمت بست) اورا باتفاق مادهو سنگهه در بلدهٔ مذکور گذاشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار فرق اعتبار برافراخت - و پستر در تعاقب ججهار سنگهه بوندیله باتفاق خاندوران مصدر تردد گشته سال نهم باضافهٔ پانصد سوار و خطاب رحمت خان سرمایهٔ ناموري اندوخت - سال دهم بعطای علم و رخصت بسرکار بیجاگدهه (که در تیول او بود) لوای شادکامي برافراخت - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و در همین سال مطابق سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري رخت زندگاني بربست - اسد الله پور او بمنصب شش صدي شش صد سوار سر برافراخته سال سیم بدار بقا خرامید *

* راجه انوپ سنگهه بدگوجر (۳) *

مشهور بانیرای سنگهدلن - بدگوجر طایفه ایست از راجپوت آبایش بروش زمینداارانه میگذرانیدند - گویند جد او بنابر ضیق معاش بشکار آهو میرفت - و اوقات گذر خود بگوشت آن مي‌نمود - اتفاقا روزے در بیشهٔ بگمان شیر تفنگ انداخت

(۲) نسخهٔ [ب] تاراج (۳) در [اکبر نامه] بدگوجر آمده *

ناصيهٔ بخت افروخت - و سال چهارم بهمراهی نصيري خان بجانب ناندير رخصت پذيرفت - و سال ششم بركاب محمد شجاع بيساق دكن نامزد گرديده در محاصرهٔ قلعهٔ پريندهٔ چندے از تابينان او بكار آمدند - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار لواى ترقي افراشت - و در همان سال مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجري بساط هستي در نورديد - پسرش راجه بهروز تا سال سيم جلوس فردوس آشياني بمنصب هفتصدي هفتصد سوار رسيد - و در يساق قندهار و غير آن تعين گرديد - و در عهد خلد مكان نيز در بردن فوج همراهی شاهزاده محمد سلطان و معظم خان از راه غير متعارف ببنگاله مصدر مجرا شد - و در محاربات با شجاع (كه افواج عالمگيري را در ملک بنگاله رو داده) نيز همراه معظم خان بتقديم نيكو خدمتيها پرداخت - سال چهارم در كشايش بلاؤن مضاف صوبهٔ بهار تردد نمايان بتقديم رسانيد سال هشتم حياتش سپري گشت *

* رحمت خان مير فيض الله *

از منصبداران عهد فردوس آشياني ست - سال سيوم چون دكن معسكر پادشاهي گرديد و سه فوج به تنبيه خانجهان لودي و تخريب تعلقهٔ نظام الملک دكني تعين يافت او بهمراهی راجه گجسنگهه معين شد - و پستر تعينات دكن گرديده

سرکار پادشاهي شد *

* راجه روز افزون (۲) *

پسر راجه سنگرام زمیندار پرگنات مضاف صوبهٔ بهار است در عهد عرش آشیاني چون شهباز خان کنبو بشرقي دیار تعین شد و عبور فوج پادشاهي بنزدیکي قلعهٔ مهدا (که متعلق باو بود) اتفاق افتاد خان مزبور عزیمت محاصره نمود - او سپردن کلید قلعه را دستاویز حسن اعتقاد ساخت - اگرچه ملازمت نکرده بود اما با حکام آنجا همواره خدمت (۳) گذاري نمودے سال اول جلوس جنت مکاني جهانگیر قلي خان لاله بیگ ناظم صوبهٔ مذکور فوجے برسر او کشید - او در جنگ بزخم تفنگ در گذشت - راجه روز افزون از خردي در خدمت آن پادشاه تربیت یافته بشرف اسلام درآمد - سال هشتم بحکومت وطن و عنایت فیل سربلندي اندوخت - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار رسید - سال اول جلوس فردوس آشیاني همراه مهابت خان خانخانان بصوب کابل جهت مدافعهٔ نذر محمد خان والئ بلخ (که غبار فتنه بلند ساخته بود) و پستر بمالش ججهار سنگهه بندیله تعین یافت و سال سیوم بهمراهئ اعظم خان در فوجے (که سرکردگئ آن بنام شایسته خان بود) شتافته باضافهٔ یکصد سوار

---

(۲) در بعض نسخه [زور افزون (۳) نسخهٔ [ب] خدمتگاري *

و اجناس او متصرف شد - چون این مقدمه بسمع همروانی رسید فرمان رفت که ملک مزبور بسرکار را گذارد - و الا بقدر عوض آن از محالات نواح وطن خود دست بر دارد - و از نقود بهیم نوائین ده لک روپیه بحضور ارسال نماید - او بنوشتهٔ وکیل آگهی یافته ببکرماجیت پسر خود (که در دکن بود) بر نوشت - که گریخته خود را برساند - لهذا سه فوج بسرداری سید خانجهان بارهه و فیروز جنگ بهادر و خاندوران بتنبیه آن بد سرشت دستوری پذیرفت - و به پشتگرمی اینها سلطان اورنگ زیب بهادر هم با شایسته خان و غیره روانه شد چون افواج پادشاهی قریب رسید اول از اوندچهه بدهامونی (که ساختهٔ پدر او بود) بستر ازانجا بچوراگدهه شتافت چون هیچ جا پا قایم نتوانست کرد ناچار با احمال و اثقال بملک راجهٔ دیوگدهه درآمد - افواج پادشاهی تعاقب کنان میرفت - و مکرر زد و خورد روداد - نقد و مرصع آلات او همه بتصرف غازیان آمد - او خود باتفاق بکرماجیت پسر کلان خود بپناه جنگلستان خزیده بود - طایفهٔ گوند (که درآن ملک آبادند)

آن هردو را مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجری بقتل رسانیدند - خاندوران باستماع این خبر سرهای هردو را بریده نزد فیروز جنگ آورد - خان مزبور بحضور روانه ساخت و یک کرور روپیه از دفائن او آنچه همراه برداشته بود داخل

خان جسته درخواست عفو جرائم نمود - پادشاه قبول این معنی فرمود - او سال دوم همراه خان مزبور ببارگاه خسروی آمد - خان مذکور فوطه در گردن انداخته هر دو سر فوطه بدست خویش گرفته بدولت ملازمت رسانید - و هزار مهر نذر و پانزده لک روپیه و چهل فیل (که بطریق جریمه قرار یافته) از نظر گذشته پذیرا شد *

چون سال سیوم پادشاه برای تنبیه خانجهان لودي و پامال ساختن تعلقهٔ نظام الملک (که خانجهان را پناه داده بود) عزیمت دکن فرمود و سه فوج بتخریب آن نواح تعین نمود مشار الیه را بهمراهیان اعظم خان ناظم دکن بر نوشتند و بخطاب راجگي نامور گردید - و پس ازان (که یمین الدوله بسرکردگی افواج دکن نامزد شد) او با جمعی از منصبداران بچنداولي مامور گشت - و چون صوبجات دکن بمهابت خان متعلق گردید او چندی همراه خان مزبور مانده بستور رخصت شده بوطن آمد - و بکرماجیت پسر خود را با فوج درانجا گذاشت - و پس از رسیدن بوطن سال هشتم باغوای طبیعت فساد سرشت بر بهیم نراین (۲) زمیندار چوراگدهه (که حاکم نشین ملک گدهه کتنگه است) لشکر برده بعهد و پیمان اورا برآورده با گروه انبوه از عشائر او بقتل رسانید - و قلعه را با نقود

(۲) در[بعضی نسخه]پیم نراین *

و منصب مناسب ترقي كرده تا آخر عهد جنت مكاني بمنصب
چهار هزاري چهار هزار سوار مرتقي شده سال اول جلوس
فردوس آشياني دولت ملازمت اندوخته بعنايت خلعت
و جمدهر مرصع با پهول كتاره و علم و نقاره باذن آوازه گرديد
چون در عهد اعلى حضرت سر رشتهٔ تنقيح مهمات و تشخيص
معاملات رونق گرفت او (كه مال بسيار فراهم كردهٔ پدر
خود بيكبار بے محنت بدست آورده بود) بمقتضاى
الخائن خائف واهمهٔ بخاطر راه داده باعتماد قلاع حصينه
و اشجار متراكمه (كه در تعلقه داشت) پس از چند روز
نيم شبے از اكبرآباد فرار نموده باوندچهه پيوسته در تهيهٔ
استحكام قلاع و فراهم آوردن لشكر شد - چون اين خبر بعرض
پادشاه رسيد مهابت خان خانخانان با اكثرے از امراى حضور
بر سر او تعين يافت - و بخانجهان لودي حاكم مالوه فرمان
شد - كه با لشكر آن صوبه از راه چنديري (كه جنوب رويهٔ
اوندچهه است) بملک او در آيد - و بعبدالله خان بهادر حكم
رفت - كه از قنوج محال جايگير خود باتفاق بهادر خان روهله
و جمعے ديگر رفته از جانب شرقئ اوندچهه درآمد كند
چون هر سه فوج قريب قلعهٔ مسطور رسيده هنگامهٔ نبرد گرم
ساختند و قلعهٔ ايرج بسعي عبدالله خان و بهادر خان و پهار
سنگهه بنديله مفتوح شد ججهار سنگهه ناچار توسل بمهابت

سال اول بفوجداری اتاوه و مضافات آن (که در خالصهٔ شریفه بود) و بعد چندے بعطای نقاره سربلند گردید - سال دوم همراه خواجه ابوالحسن بتعاقب خانجهان لودي و سال سیوم باتفاق راو رتن هادا بتسخیر تلنگانه مامور شد - پستر باضافهٔ پانصد سوار نوازش یافته همراه نصیري خان در محاصرهٔ قلعهٔ قندهار دکن تردد شایسته نمود - چون بر محصوران کار تنگ شد باستصواب او آمده قلعه سپردند - سال چهارم بملازمت حضور رسیده باضافهٔ پانصدي ذات از اصل و اضافه سه هزار و پانصدي سه هزار سوار بلند مرتبه گردید - پستر بحراست سرحد تلنگانه مقرر شده سال ششم قصبهٔ و کلور را با عیال بولا (که از جانب حکام دکن قصبهٔ مزبور بنامبرده و سیدي مفتاح متعلق بود) بدست آورد - چون این معني بسمع اعلی حضرت رسید او را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار و پانصد سوار برنواخت - و سال هفتم (که بلدهٔ لاهور معسکر فیروزي بود) بعرض رسید - که مطابق سنهٔ (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجري روزگار نامبرده در سرحد تلنگانه سپري شد - پسرش راجه دیبي سنگهه است که احوال او براسه قلمي شده *

* راجه جهجهارسنگهه بندیله *

پسر راجه برسنگهدیو است - بعد فوت پدر بخطاب راجگي

(۲)
چون پاس مراعات بر سنگهدیو بیش از بیش بود اواخر سال جلوس آن پادشاه عبدالله خان از کالپي (که در جاگیر داشت) روز دسهره بتیز گامي بر اوندچهه دوید - و رام چند را (که دران زمین تلب شیوهٔ فتنه انگیزي داشت) دستگیر ساخته سال دوم مسلسل بنظر پادشاه در آورد - پادشاه بند از پای او بر داشته و بعنایت خلعت بر نواخته براجه باسو سپرد - که ضامن گرفته بگذارد - ازان روز اوندچهه براجه بر سنگهدیو قرار گرفت - سال چهارم (۳) دخترش حسب عرض او داخل محل خسرواني گردید - چون او بعدم سرا شتافت سال هفتم بهارتهه نبیرهٔ او بمنصب در خور و خطاب راجگي چهرهٔ عزت بر افروخت پس از گستاخي (که در کنار آب بهت از مهابت خان بوقوع آمد و آخر ثبات پای نورزیده گام فراخ بر زده راه تعلقهٔ رانا پیش گرفت) اُمرا (که در تعاقب او از حضور جنت مکاني تعین شده باجمیر رسیده متوقف بودند) نامبرده ازانجمله بود - درین ضمن چرخ دوار بوقلموني نمود - و زمانه رنگ دیگر ریخت - جهانگیر پادشاه بعالم بقا خرامید - و رایات شاهجهاني رونق افزای ساحت اجمیر شد - او بملازمت شتافته باضافهٔ پانصدي پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار و عطای علم و اسپ کامیاب گشت

---

(۲) نسخهٔ [ب] سال اول جلوس (۳) نسخهٔ [ب] سال سیوم ٭

سوار و عطای علم و نقاره نوازش یافت - و همراه مهابت خان خانخانان بدفعیهٔ نذر محمد خان (که بر کابل فوج کشیده بود) تعین گردید - چون پیش از رسیدن اینها نذر محمد خان ازان نواح بدر شده رفت اینها بموجب حکم مراجعت نمودند - پستر همراه عبدالله خان بهادر بمالش ججهار سنگهه (که بتوهم باطل از حضور فرار نموده بود) رخصت پذیرفت و سال دوم بتعاقب خانجهان لودي (که بوسواس بیجا از اکبرآباد راه گریز سپرده بود) دستوري یافت - و سال سیوم در سه فوج (که بتخریب ملک نظام الملک تعین شده) او بهمراهیء شایسته خان نامزد گردیده باضافهٔ پانصد سوار ناموري اندوخت - در جنگ متصل بیر (که اعظم خان بر خانجهان لودي تاخته بود) مصدر ترددات شد - سال چهارم مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجري پای بزاویهٔ عدم کشید پادشاه کرن پسرش را بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب راوي بر نواخته بیکانیر وطنش در جاگیر او عنایت فرمود و ستر سال نامي پسر دیگر او را بمنصب پانصدي دویست سوار سرمایهٔ مفاخرت بخشید - احوال راو کرن جداگانه سمت ترقیم یافته *

* راجه بهارتهه بندیله *

نبیرهٔ رام چند پسر راجه مدهکر است - جنت مکاني را

و در همین سال بهمراهی مهابت خان خانخانان بنابر گوشمال اوزبکیه (که جانب کابل غبار فساد برانگیخته بودند) دستوری یافت - و سال سیوم با جمعی سرکردگی بنام او قرار یافته بسمت تلنگانه نامزد شد - و حکم بصدور پیوست که در پرگنهٔ باسم توابع برار توقف نموده بقابو تسخیر ملک تلنگانه بعمل آرد و راه آمد و رفت مفسدان شورش انگیز مسدود سازد - و چون کشایش ملک مذکور حسب درخواست نصیري خان بنام خان مزبور قرار گرفت او حسب الطلب بحضور آمده سعادت بار اندوخت - و پس ازان (که سرداری فوج دکن بنام یمین الدوله آصف خان مقرر شد) راو مذکور بتعیناتی خان مزبور چهرهٔ اعتبار برافروخت - و سال چهارم مطابق سنه (١٠٤٠) هزار و چهل هجري درلشکر بالاگهات پیمانهٔ زندگی او لبریز گشت ستر سال (که نبیره و جانشین او بود) و مادهو سنگهه پسر دوم فراخور حال مشمول مرحمت پادشاهي و مورد تسلي شدند احوال هریک جداگانه نگارش یافته *

* راو سور بهورتیه *

پسر رای رایسنگهه راتهور زمیندار بیکانیر است - تا آخر عهد جنت مکاني بمنصب سه هزاري دو هزار سوار رسیده سال اول جلوس فردوس آشیاني چون بملازمت پادشاهي کامیاب شد از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد

جانب دیگر محمد تقي سیم ساز مخاطب بشاه قاي خان را بمحاصره مقرر نموده حکم یورش کرد - تا آنکه شاه قاي خان با چهار صد کس غالبانه بشهر در آمده بچبوترهٔ کوتوالي نشسته منادي گردانید - که دور دور شاهجهان است - سربلند رای در مورچلهای طرف دیگر بود - پسر خود را فرستاد او جنگ کرده هزیمت یافت - راو مزبور قبل جکاجوت پیش کرده درچوک بجنگ پیوست - و داد مردانگي داد - محمد تقي (که از امداد مایوس بود) بقلعه در آمد - و عهد گرفته او را دید - گویند راو رتن وقت جنگ این حرف سر زبان داشت - مرشان یعني من مي میرم *

بالجمله چون بنابر قرب وصول سلطان پرویز با فوج گران (که بموجب حکم پادشاه از الهآباد عازم دکن گردیده بود و بیماري صعب درین ضمن بمزاج شاهجهان عارض شد) کوچ کرده ببالاگهات روهنکهیره رفت سربلند رای بمنصب پنجهزاري ذات پنجهزار سوار و خطاب رام راج (که در دکن خطابے بالاتر ازین نمي باشد) مورد مراحم گردید - پس از جلوس فردوس آشیاني سال اول از بوندي وطن خود آمده بتقبیل سدهٔ سنیهٔ ساطنت پرداخت - و بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب پنجهزاري ذات و سوار سابق و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل لوای عزت بر افراشت

چندے مورد عتاب جنت مکاني بود - سال سیوم بحضور آمده
مشمول مرحمت شده بخطاب سر بلند رای نامور گردید - سال
هشتم بهمراهي سلطان خرم بمهم رانا امر سنگهه تعین یافت
و سال دهم تعینات مهم دکن گشت - و بهتر باضافهٔ درخور
سرفراز شد - سال هیزدهم پس ازان (که مزاج جنت مکاني
نسبت بپسر رشید یعني شاهجهان بگفتهٔ مردم از جا رفت
و کار بمقابله انجامید - و شاهزادهٔ مزبور از ماندو کوچ کرده
عبور نربده نمود - و سلطان پرویز باتالیقي مهابت خان
بتعاقب مامور شد) او هم تعینات یساق مسطور گردید - و پس
از گذشتن از نربده چون شاهجهان از حدود تلنگانه جانب بنگاله
رفت و سلطان پرویز بموجب حکم پدر عازم صوبهٔ بهار شد
مهابت خان او را سال نوزدهم بحراست برهانپور گذاشت
چون معاودت شاهجهان از بنگاله بسمت دکن زبان زد شد
موصی الیه عزیمت نمود که از شهر بر آمده بمقابله پردازد
بعد رسیدن این خبر بجنت مکاني فرمان صدور یافت - که
تا رسیدن کمک بنگهباني شهر همت برگمارد - و زنهار بجنگ
بیرون بلده اقدام ننماید - سال بیستم چون شاهجهان متصل
دیولگانون مضاف بالاگهات برار برآمده یاقوت خان حبشي را
با فوج عنبر همراه گرفته متصل برهانپور رسید لعل باغ را
معسکر ساخت - و از یک طرف عبدالله خان بهادر و از

فرستاد - و پس از روزے چند بانعام خلعت و سر پیچ مرصع و اسپ و فیل ممتاز شده رخصت وطن یافت - درهمین سال چون گرفت و گیر جزیه منظور خاطر پادشاه شد بیدلی راجپوتیه علاوهٔ توحش فطري گردیده سر نخوت خاریدن گرفتند لهذا سال بیست و سیوم از اجمیر بعزم گوشمال رانا عزیمت اودیپور پیش نهاد خاطر گردید - چون رانا اودیپور را خالي گذاشته راه فرار پیمود فوجے بسر کردگی حسین (۲) علي خان بتعاقب او تعین شد - و پستر محمد اعظم شاه و سلطان بیدار بخت نامزد شدند - و پس ازان (که ملک رانا لگدکوب عساکر فیروزي گردید) او از وطن مالوفه بر آمده بے ملجا و ماوا گشت - سال بیست و چهارم دست ضراعت بدامن شفاعت شاهزاده زده پرگنهٔ ماندل و بدهنور در عوض جزیه بسرکار پادشاهي گذاشت - و پس از پذیرائی ملتمسات بر تالاب راج سمندر آمده شاهزاده را دید - و ببحالی خطاب رانا و منصب پنجهزاري پنجهزار سوار سرمایهٔ شادماني اندوخت و درهمین سال چشم از تماشاگاه هستي بربست - خلعت تعزیت از پیشگاه خسروانی (۳) برانا جیسنگهه پسرش مرحمت گردید *

* راو رتن هادا *

پسر راو بهوج هادا ست - بتقصیرے (که از پدرش بعمل امد)

---

(۲) در [بعضي نسخه] حسن علي خان (۳) نسخهٔ [ب] خسروي *

که ضایع افتاده بود باستحکام درست نمود) سال بیست و هشتم سعد الله خان با جمعی بانهدام قلعهٔ مزبور و تخریب و تصرف تعلقهٔ او تعین شد - و چند پرگنه تهانه نشین مردم پادشاهي گردید - رانا راجسنگهه بسلطان دارا شکوه رجوع آورده شیوهٔ ضعیف نالي برگذارد - و بر طبق حکم خسرواني فرستادن پسر تیکهٔ خود و برانداختن آنچه از قلعهٔ چیتور ترمیم یافته باشد قبول کرده درخواست نمود که تعلقهٔ او از پامالی لشکر پادشاهي مصون ماند - لهذا سعد الله خان بتخریب قلعهٔ چیتور پرداخته برگردید - رانا پسر کلان خود را که شش ساله بود با معتمدان خود ببارگاه سلطنت (که رونق افزای دارالخیر اجمیر بود) با پیشکش فرستاد - پادشاه بعد ملازمت بخلعت و جواهر و فیل و اسپ بر نواخته چون ظاهر شد (که رانا هنوز برای او نامی معین نکرده) بخطاب سبهاگ سنگهه (۲) موسوم فرمود - و پس از رخصت تاکید صدور یافت که پسر خود را با پانصد سوار بدکن روانه نماید *

و چون تخت جهانداري بجلوس اورنگ زیب پادشاه رونق تازه گرفت رانای مذکور بعنایت خلعت سربلند گردید و سال بیست و دوم (که اجمیر مهبط رایات پادشاهي بود) رانا راجسنگهه کنور جیسنگهه پسر خود را بعد استمزاج بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] سهاک سنگهه *

اکبرآباد گشته بنزدیک تعلقهٔ او رسید) رانا کرن بحصول ملازمت مشمول گوناگون عواطف گردیده بحالی تعلقه کامیاب شد و چون سال اول جلوس فردوس‌آشیانی مطابق سنه (۱۰۳۸) هزار و سي و هشت هجري رانا کرن رخت زندگي بر بست بجگت سنگهه پسرش خطاب رانائي و منصب پنج هزاري پنجهزار سوار و در جاگیر وطن مالوفه قسمے (که سابق ببزرگانش بود) مرحمت گردید - در مهم خانجهان لودي (که پادشاه عزیمت دکن فرمود) پانصد سوار او همراه ارجن نام عموی رانا جگت سنگهه در رکاب بود - و گاهی راجکنور پسر تیکهٔ او بملازمت مي پیوست - و قرار یافته بود که همواره پانصد سوار او با معتبرے تعینات تعلقهٔ دکن باشد - و از پیشگاه سلطنت هم عنایت جواهر و خلعت و فیل و اسپ باو میشد - سال بیست و ششم رخت زندگي بعدم سرا برد براجکنور خطاب رانا راجسنگهه و منصب پنجهزاري پنجهزار سوار و وطن درجاگیر مرحمت گردید *

چون در حیات رانا جگت سنگهه بعرض پادشاه رسید (که او مرمت قلعهٔ چیتور شروع نموده حال آنکه قرار داد از سابق این بود که رانا اصلا بمرمت قلعهٔ مزبور نپردازد) پادشاه کسے را بخبر گیری این معني تعین فرمود - پس ازان که زبانی او دریافت شد (که یک دو دروازه را از هفت دروازهٔ او

خود را همراه ساخت - کنور کرن ملازمت خسرواني دریافته بعطای خلعت و شمشیر مرصع سرفراز گردید - و برای دفع وحشت او هر روز بگوناگون عنایات از هر قسم و از هر باب مورد مرحمت شد - و در سال دهم بعطای منصب پنجهزاري پنجهزار سوار چهرهٔ اعتبار برافروخت - و رخصت وطن یافت - بعد از جگت سنگهه ولد کنور کرن بآستانبوسي مشرف گشته خلعت عنایت پوشید - سپس باتفاق هرداس جهاله بوطن مرخص گردید - سال یازدهم کنور کرن بحضور رسیده سرمایهٔ شادکامي اندوخت - و باز دستوري تعلقه یافت *

و چون سلطان خرم بمهم دکن نامزد گردید رانا امرسنگهه و کنور کرن حصول ملازمت پادشاهزاده نموده نبیرهٔ خود را با هزار و پانصد سوار همراه نمود - و در سال سیزدهم چون جنت مکاني از گجرات عنان انعطاف بجانب اکبرآباد ارزاني داشت پس از ورود موکب در حوالي تعلقهٔ رانا کنور کرن بدولت زمین بوس فایز گردید - و سال چهاردهم رانا امرسنگهه ودیعت حیات سپرد - جنت مکاني کنور کرن را بخطاب رانائي و ارسال خلعت و اسپ و فیل سرفراز نمود - در سال هیزدهم جگت سنگهه پسر رانا کرن بحضور آمده جبین نیاز را بآداب اخلاص روشن ساخت - و بعد رخصت تعلقه یافت و در ایامی (که فردوس آشیاني بعد فوت پدر از جهنیر عازم

و انواع چاپلوسي بکار برده قرار داد - که بعد صفح زلات من هم عازم بساط بوس خواهم شد - و با راجه تودرمل (که از گجرات مي‌آمد) نيز برخورده اقسام فروتني ظاهر نمود - امرا بعد رسيدن حضور در سلک بندها منتظم گرديد - و در سال بيست و يکم کنور مانسنگهه بتاديب رانا پرتاپ مامور گرديده بماندلگدهه رسيد - بعد فراهم آمدن افواج روانهٔ کوکنده شد - پس از تلاقيِ فريقين جنگ عظيم در پيوست و شکست بر فوج رانا افتاده وادئ فرار پيمود - و در همين سال خود پادشاه نيز دران نواحي رفته چون رانا بشعاب جبال پناه جست فوجي بتعاقب او تعين نمود - سال چهل و يکم جلوس اکبري رانا پرتاپ فوت کرد - امرا بجاي او نشست بعد جلوس جنت مکاني سلطان پرويز با جمعي از امرا بمهم او تعين شد - که او خود با کرن پسر کلان او بملازمت برسد - درين ضمن (که بغي سلطان خسرو رو داد) باگهه پسر خرد خود را همراه شاهزاده داد - و پس ازان عبدالله خان فيروز جنگ و دفعهٔ دوم مهابت خان بتاديب او دستوري يافتند - اما هيچ صورت نگرفت - تا آنکه آخر سال نهم سلطان خرم با جمعي برين کار رخصت يافت - شاهزاده رفته تهانجات متعلقهٔ اورا تهانه نشين پادشاهي ساخته کار برو تنگ گرفت ناچار بعجز گرائيده شاهزاده را دريافت - و کنور کرن پسر کلان

اکثر راجهای هندوستان فیضیاب ملازمت گردید - مگر رانا
تا حال در خواب غفلت است - الحال ایلغار نموده سرزنش
در کنار او خواهم نهاد - و التفات بجانب سکت سنگهه پسر
رانا اودیسنگهه (که در سلک بندهای دولت انتظام داشت)
نموده فرمود - که می باید از تو درین یساق خدمت شایسته
بظهور آید - او اگرچه بظاهر تقبل نمود اما اندیشه مند گشته
راه فرار گزید - از سانحهٔ گریختن او تنبیه رانا مصمم گردید
اول قلعهٔ سیوی سوپر (۲) و قصبهٔ کوتهه تهانه نشین شده قلعهٔ
ماندل و رامپور نیز مفتوح گردید - و نواح اودیپور پی سپر
عساکر پادشاهي گشت - قلعهٔ چیتور پس از امتداد محاصره
بتصرف در آمد - رانا در شعاب جبال مختفي گردید - ظاهرا
بعد چندے رانا اودیسنگهه بدیار عدم شتافت - و رانا پرتاپ
بجای او نشست - چنانچه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه مي نویسد
که سال هیزدهم چون کنور مانسنگهه تنبیه زمیندار دونگرپور
نموده در نواحی اودیپور رسید رانا لوازم استقبال بجا آورده
خلعت پادشاهي را بادب در بر کرد - و با کنور مراسم گرمجوشي
مرعي داشته عذر تقاعد از آستانبوسي پیش آورد - درهمین
سال رانا پسر کلان خود امرا نام را با راجه بهگونتداس
(که (۳) از ایدر بر آمده بآن نواحي پیوست) همراه ساخت

---

(۲) در [اکثرنسخه] سوي سوپر (۳) نسخهٔ [ب] که از ابتدا برآمده ٭

پهنا سي و سه کروه - سه قلعهٔ معتبر دارد - چيتور حاکم‌نشين
کوبنهلمير ماندل - سردار بومي را پيشتر راول گفتے - و از ديرباز
رانا - از قوم کهلوت - چون بموضع سيسود پناه ساختند پس
بسيسوديه زبان زد - خويشتن را از نژاد نوشيروان عادل بر شمارند
بزرگ نياک اينها از بوقلموني زمانه بملک برار افتاد - و بمرزباني
نرناله[2] معروف گرديد - چون نرناله بتصرف غنيم آمد باتا[3] نام
خرد سالے را مادرش ازان مفسد که برآورده بميوار رسيد - و براجه
منڈليک بهيل پناه برد - چون جوان شد بنخچير افکني
نام برآورد - و از معتمدان راجه گرديد - و پس از فوت او
بمسند راجگي قدم گذاشت - رانا سانکا از اولاد اوست - که
در سنه (۹۳۳) نهصد و سي و سه هجري باتفاق راجهاى ديگر
يک لک سوار فراهم آورده با فردوس مکاني جنگ نموده شکست
يافت - در سنه (۹۳۴) [4] نهصد و سي و چهار باجل طبعي
در گذشت - رانا اوديسنگهه جانشين او شد *

در سال دوازدهم جلوس چون عرش آشياني متوجه تنبيه
پسران سلطان محمد ميرزا (که در صوبهٔ مالوه غبار انگيز
فساد بودند) گرديد پس از وصول بدهول پور نظر بريندکه
شورش طلبان مالوه غافل باشند بر زبان پادشاه گذشت - که

---

(۲) در [بعضے جا] پرناله آمده (۳) در [بعضے نسخه] باپا نام (۴) نسخهٔ [ب] چهل و چهار *

انتظام فوج برهم خورده سررشتهٔ جمعیت از هم گسیخت - و هرگاه
چنین بیوفائي و وقاحت از چنان احسان پروردة مشاهده نمود
دیگر بکه توقع - و کدام امید - شاهزاده را اعتماد بر کهے نماند
مراجعت بدکن اصلح وقت شناخت - بسرعت از آب نربده
عبور فرموده چندے در برهانپور رنگ سکونت ریخت - رستم
خان بوساطت مهابت خان در امرای جهانگیري انتظام یافت
چون شیوهٔ ناستودهٔ بیوفائي و نا حق‌شناسي همه وقت مذموم
و صاحب آن همه جا مشوم و ملوم است در سرکار پادشاهي
چندان رشدے نکرده از درجهٔ اعتبار ساقط بود - چون نوبت
سلطنت باعلی حضرت رسید بپاداش کردار نکوهیدهٔ خود
از جاگیر و منصب برطرف گشته از غایت پریشاني و افلاس
احوالش بنکال و خمار کشید - گویند که فردوس‌آشیاني با هیچ
کس از امرای پادشاهي (که مصدر گستاخیها شده بودند
و بد اخلاصیها ازانها مشاهده نمود) در پي آلاي نشد
مگر با رستم خان که آخرها کارش بجائے رسید که اسپ سوار
و خدمتکار نداشت - کوچه گردي میکرد - تا درگذشت *

* رانا کرن *

پسر رانا امرا بن رانا پرتاپ عرف کیکا بن رانا اودیسنگهه
بن رانا سانکا زمیندار میوار است - که اُلکائے ست از صوبهٔ اجمیر
سرکار چیتور ازو - ده هزار ده بدو گرایند - درازا چهل کروه

بنیابت گردید - و در ایام شاهزادگی از ارکان دولت ایشان بوده صوبه‌داری گجرات اختصاص داشت - چون سال هیزدهم جهانگیری افواج پادشاهی بتعاقب شاهزادهٔ ولیعهد بکتل چانده (که داخل مالوه است) رسید از سطوت شاهی جرأت عبور گریوه نداشته میخواستند - که ایام برشکال آنطرف کتل مذکور بسر برند رستم خان باتفاق بهاء الدین توپچي (که از نوازش شاهي خطاب برتنداز خاني یافته) از راه نمکحرامي و حق ناشناسي بمهابت خان سپه سالار پادشاهي نوشت که بے توقف روانه شوند - که در هنگام تلاقي فوج را برهم زده بشما ملحق میگردم لهذا مهابت خان چیره گشته از گریوهٔ چانده عبور نمود - شاهزاده شاهجهان (که در ماندو طرح اقامت انداخته بود) رستم خان را (که پیش آهنگ فدویان درست اخلاص و سرآمد برگزیدهای دولت بود - و مردانگي و کاردانيء او دلنشین) سردار لشکر ساخته برسم منقلا روانه فرمود - و فوجے از لشکر دکن را بعنوان برگیگري برگماشت - آنها در عرصهٔ دو روز کار بر لشکر پادشاهي دشوار ساختند - روز سیوم مقرر بود که شاهزاده خود بفوج منقلا پیوسته بر اعادي لواى نصرت برافرازد - که یوسف شغالي حقوق پرورش و نمک خوارگي بر طاق نسیان گذاشته خاک بے حقیقتي بر فرق روزگار خود بیخت - و راه کافر نعمتي سپرده بمهابت خان پیوست - ناگزیر از گریختن سردار

نقش نیکوخدمتیٔ او در درگاه جنت مکانی درست نشسته بود از بے پروا مزاجیها پاس خاطر شقاوت ذخائر او را بر حفظ شریعت غرا مقدم داشته باجازت تاسیس این دیوخانه آن ضلالت کیش را خوشدل نمود - او بخرج سي و سه لک روپیه در کمال رصانت و استواري مرتب ساخت - خصوص در تزئین و پرکاري مبالغه بکار برد - و در اوندچهه نیز عمارات عالیه (که در فسحت و وسعت و زیب و زینت مزیت تمام بر منازل دیگران دارد) ساخت - سیما بتخانه ایست بپهلوی حویلیٔ او در کمال ارتفاع و عظمت - مبالغ کلي صرف کرده - و تالاب شیرساگر (که محیطش پنج و نیم کروهٔ پادشاهي ست) و تالاب سمندرساگر (که دورش بیست کروه) واقع در پرگنهٔ متهرا - و درین محال قریب سه صد تالاب بهنداور (۲) است - پسران بسیار داشته - ازانجمله ججهار سنگهه و پهاڑ سنگهه اند - که احوال هردو جداگانه ترقیم یافته *

* رستم خان شغالي *

یوسف بیگ نام - بمیامن تربیت و التفات شاهزاده شاهجهان از پایهٔ قاعچیگري و احدی بوالا مرتبهٔ امارت برآمده از منصب سه یستي (۳) بمنصب پنجهزاري ترقي نموده صاحب علم و نقاره

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهنداور داشت (۳) در غیاث اللغات آورده که دویست خاص بمعنیٔ دو صد است و درین قیاس جاري نیست *

یافت - و در سال سیوم بهمراهی مهابت خان بمهم رانا تعین شده
بعنایت خلعت و اسپ چهرهٔ عزت بر افروخت - و در سال
چهارم همراه خانجهان بمهم دکن راهي گشت - و در سال هفتم
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري ذات دو هزار و دویست
سوار لوای کامراني برافراخت - در سال هشتم از دکن بتعیناتی
سلطان خرم (که بتادیب رانا امرسنگهه مامور شده بود)
شتافت - و باز بدکن رفت - سال چهاردهم (که پادشاهزادهٔ مزبور
بدکن عزیمت نمود) او در جنگ با دکنیان با دو سه هزار سوار
و پنج هزار پیاده مصدر تردد نمایان گردید - و در ایامی (که
فیمابین جنت مکاني و سلطان خرم غبار دوئي برخاست) نامبرده
فوج آراسته بنظر در آورده در سال هیزدهم بهمراهی سلطان
پرویز بتعاقب سلطان خرم مامور گشت *

چون اواخر عهد جنت مکاني کارها بآرای دیگران محول بود
و بازار کارسازي گرمي داشت او بدستاویز رشوت دست تطاول
بتعلقات زمینداران گرد و پیش دراز ساخته ملکی وسیع سیر حاصل
بتصرف درآورد - و ثروت و مکنت او بجائی رسید که هیچ
یکی از راجهای هندوستان را میسر نبود - و در سال بیست
و دوم مطابق سنه (۱۰۳۶) هزار و سي و شش هجري بساط
زندگي در نوردید - بتخانهٔ واقع متهرا (که در عهد عالمگیري
مسجد ساخته اند) از مستحدثات برسنگهه دیو است - چون

و بز و میش در رنگ ایاغیهای ولایت متصل وطن بکنار آب گنگ سر داد - شیر و جغرات و روغن بسیار حاصل میشد و در راه لاهور سرا و تالاب کلان اساس گذاشت - و در متهرا این روی آب (۲) گوردهن نگر بتخانهٔ عظیم بنا کرد - و در اوجین نیز تالابے و بتخانهٔ ترتیب داد - غرض که جویای نام نیک گشته تصرفات چند نمود - و آئین خیر گذاشت - تا یادگارے درین کهنه رباط ماند - بشومی کافر نعمتی پس ازو اموالش بسرکار آصفجاهی ضبط شد - آب در تالاب خشک و سرا ویران گردید و کهاری وطنش بمید شجاعت خان بارهه تنخواه شد - ازان مال و مواشی اثرے پدید نیامد * * ع *

* نه از خم نشان نے ز خمخانهٔ *

* راجه برسنگهدیو بندیله *

پسر راجه مدهکر (۳) است - از ابتدا بخدمت شاهزاده سلطان سلیم پیوسته بفتراک دولت خود را بسته بود - چون در کشتن شیخ ابو الفضل طریق جرأت پیمود - عرش آشیانی مکرر فوجها برو تعین فرمود - و در سال پنجاهم بعرض رسید که او با قلیلے مردم سر بصحرای آوارگی نهاده - و افواج پادشاهی دنبال او گرفته اند - چون دیهیم سلطنت بجلوس جنت مکانی زینت گرفت برسنگهدیو در سال اول بمنصب سه هزاری سرفرازی

---

(۲) نسخهٔ [ب] آنروی آب (۳) در [بعضی نسخه] بدهکر *

حتا که خانخانان سپه سالار بخانهٔ او رفته ملتجي شد *

در سفر گجرات (که جنت مکاني بسیر دریای شور متوجه شد) شبی رای گوردهن از دربار بخانه مي آمد - باغوای شریف الملک بخشی سرکار اعتماد الدوله شخصی شمشیر در بازوی او زد - کاري ننشست - ازان روز پایهٔ عزتش ارتفاع دیگر پذیرفت - با آنکه عصمت بیگم منکوحهٔ اعتمادالدوله با او بد بود اصلا در مرتبهٔ او انحطاطی رو نداد - پس از فوت اعتمادالدوله صاحب اختیار سرکار نور جهان بیگم گردید - و در شورش مهابت خان (که دشمن این سلسله بود) زمانه سازي منظور داشته بار ساخت - مهابت خان جمیع مهمات جزو کل را بدو تفویض نمود - گوردهن از بد نژادي و ناحق شناسي در بدخواهي و غمازی خداوندان نعمت شریک گشته بانشای خزائن و دفائن آنها پرداخت - و خود را رسوای عالم کرد - پس ازانکه این آشوب فرو نشست آصف خان اورا محبوس داشت - پس از مدتی در گذشت - زنش با او ستي شد - اولاد نداشت - قصبهٔ کهاري را که وطنش بود باحاطهٔ پخته و عمارات عالي و راسته و بازارهای با فضا شهری ساخته گوردهن نگر نام گذاشت و خانهای سکنهٔ آنجا را از سر نو پخته و مطبوع ترتیب داده حواله نمود - و محصول آن را برعایای اهل حرفه وقف کرد - هرکه هرچه بکارد فرا گیرد - و گاو ماده و گاو میش و ماده اسپ و شتر

زنجیر پای عزیمت او گشته بمدافعت پرداخت - تا آنکه کمک برسد ناگاه تیر تفنگ از شست قضا بپیشانیٔ او رسید - و جان بجان‌آفرین سپرد - طرفین دست از کار باز داشته بجای خود بر گشتند - راجه بمنصب پنجهزاري ذات و سوار رسیده و عمده تر ازو در سرکار شاهزادهٔ ولي‌عهد کسی نبود - برادرش کنهر داس بنیابت راجه در احمدآباد مي‌بود *

* رای گوردهن سورج دهج *

ساکن کهازي کنارهٔ گنگ - گویند در مبادیٔ حال سر دروازهٔ کچهري نشسته نقل نویسي مي‌کرد - و سه چهار تنکه یومیه بهم میرسانید - آرزو داشت که دوات برنجي میسر شود - نمیشد پس از چندے در دیوانیٔ خواجه ابوالحسن تربتي باتفاق هرکرن ساکن کنپلا پتیالي (۲) بارادهٔ نوکري حضور خواجه رفت - او نگاهي کرده گفت که هرکرن سیاق دان است - اما دزد معلوم مي‌شود و گوردهن بیوقوف - اول را سي روپیه درماهه دستخط کرد - و دوم را بیست و پنج - و چون نوبت دیواني باعتمادالدوله رسید گوردهن را پنجاه روپیه در ماهه کرده بخشيِ شاگرد پیشهٔ خود ساخت پس ازان بخطاب رائي و دیوانیٔ اعتمادالدوله با پیشدستي پادشاهي سر برافراخت - و هر روز بر اعتبارش مي افزود - رفته رفته مدار علیه تمام هندوستان گشته مرجع جز و کل گردید

---

(۲) در [بعضی نسخه] کنپلا پنسالي - و در [بعضی] کنهلا پنسالي *

قرار نمیتوانم داد - اگر چشم زخمی بحضرت رسد گو فتح من شود ازین قسم سلطنت و دولت چه بهره - و کدام دل خوشی خواهد بود - غرض غیر ازین نیست که بداندیشان فتنه ساز مالشی بسزا یابند *

پس از مطارحه قرار یافت که شاهزاده با چهار پنج هزار سوار چهار کروهی جریبی جانب چپ از راه متعارف میل نموده در مقام کوتله (که داخل میوات است) توقف گزیند - و سه فوج بسرکردگی داراب خان و راجه بکرماجیت و راجه بهیم مقرر باید نمود - که بدور لشکر پادشاهی بتاخت و تاراج پرداخته راه آمد و شد غله مسدود نمایند - یحتمل که صورت آشتی رخ نماید - چون از جانب پادشاهی آصف خان بهراولی عبدالله خان در برابر رسید اتفاقا عبدالله خان پیشتر زبان داده بود که وقت تقابل من بشما خواهم پیوست - و ازین امر غیر از شاهزاده و راجه دیگری اطلاع نداشت - درین وقت عبدالله خان بحسب قرار داد اسپ برانگیخت - راجه آنرا دریافته پیش داراب خان رفت - تا اورا هم آگاه سازد - ناگاه نوازش خان پسر سعید خان چغتا (که در هراولی فوج پادشاهی انتظام داشت) دانست که عبدالله خان بقصد جنگ تاخته - او نیز با فوج مقابل خود اسپان برداشت - و براجه (که با چهار پنج کس از نزد داراب خان برگشته می آمد) برخورد - غیرت

سر راه قندهار است) در تیول شاهي قرار یابد - تا سربراهي آذوقه و دیگر ضروریات بآساني صورت گیرد - و تا انجام و انصرام این یساق عزل و نصب و برافراختن و انداختن امرا (که تعیین این یورش باشند) بمن مفوض باشد - تا از اثر بیم و امید انتظام کارها پدید آید *

بیگم (که منتهز تابو بود) این مدعیات را در لباس نا ملائم وا نموده چنان دلنشین ساخت که غرض شاهزاده آنست که سلطنت را بدست خود آرد - و چندان مزاج جنت مکاني را بشورش آورد که مهم قندهار بنام شهریار قرار یافته جاگیر شاهزادهٔ والي عهد (که در هندوستان بود) تغیر فرموده امرای همراهي ایشان را طالب حضور نمود - با وصف آنکه جنت مکاني بقباحت این امور وا میرسید اما غیر از استرضای بیگم چاره نداشت - هرچه او میگفت بعمل مي‌آمد - تا آنکه از طرفین کار بفوج کشي رسید - ازان طرف جنت مکاني از دهلي عبور فرمود - و ازین جانب موکب شاهي بمقام بلوچ پور پیوست - و مسافت ده کروه بیش نماند - مقربان شاهي متفق شده عرض کردند که کار از اصلاح در گذشته - جهانگیري بمدارا بر نیاید - لشکر ما بکمیت و کیفیت بر لشکر پادشاهي فزوني دارد - عرصهٔ نبرد باید آراست - شاهزاده جواب داد که ارتکاب چنین گستاخي (که نزد خدا و خلق ناستوده است) بخود

اساس نهاد - و آنرا بظفر نگر موسوم ساخته ایام برشکال دران مکان گذرانید *

چون خاطر شاهزاده از ضبط و نسق دکن مطمئن گشت زمانه بازی دیگر بر روی کار آورد - تفصیلش آنکه چون نور جهان بیگم تسلط تمام یافت و قبض و بسط مهام ملکي و مالي باختیار او در آمده جز اسم بےمسمای پادشاهي بر جنت مکاني نماند بیگم از دور اندیشي بدان خیال افتاد - که درین هنگام (که بیماری جنت مکاني بامتداد کشیده) اگر بحسب تقدیر سانحهٔ ناگزیر رو دهد خلافت بشاهزادهٔ ولي عهد بر مي گردد هرچند که شاهزاده با وی در کمال اخلاص است اما مجوز این قدر اختیار و اقتدار چگونه خواهد شد - پس دختر خود را (که از شیر افکن خان داشت) بسلطان شهریار (که کوچک ترین اخلاف سلطنت بود) منسوب کرده در مقام تربیت او گردید و با شاهزادهٔ ولیعهد طبل مخالفت زده مزاج پادشاهي را نیز منحرف ساخت - چنانچه دران ایام شاهزاده جهت مهم قندهار طلب حضور گشت - چون از دکن بماندو رسید بپدر والا قدر نوشت - که بنابر گل و لای مالوه تا انقضای برشکال در ماندو وقفه ترین صلاح گشته - ازانجا (که مقابله با شاه ایران اتفاق افتاد) سامان و سر انجام در خور آن مهم ناگزیر - قلعهٔ رنتهپور برای گذاشتن محل و قبائل اُمرا عنایت شود - و صوبهٔ لاهور (که

لهذا بند و بست ولایت پرفتن دکن منحصر در توجه شاهزادهٔ
ولي عهد دانسته در همین سال سنه (۱۰۳۰) هزار و سي
هجري با امرای عظیم‌الشان رخصت یافت *

شاهزاده پس از رسیدن برهانپور پنج فوج سي هزار سوار
بسرکردگی داراب خان و عبد الله خان و خواجه ابوالحسن
و راجه بکرماجیت و راجه بهیم باستیصال مخالفان تعین فرمود
اگرچه بظاهر سرداری کل بنام داراب خان بود لیکن در معني
کارفرمائی جمیع افواج براجه بکرماجیت تعلق داشت - راجه
در عرض هشت روز از برهانپور بکهرکي (که اقامت گاه نظام شاه
و ملک عنبر بود) شتافته عمارات آن معموره را از بیخ و بن
برکند - ملک عنبر چون چهرهٔ ادبار در آئینهٔ حال مشاهده نمود
باظهار ندامت و فروتني براجه توسل جست - و قرار یافت
که چهارده کرور دام تتمهٔ محالات صوبهٔ دکن (که در تصرف
دکنیان مانده) بلا اشتراک با سایر حدود متعلقهٔ پادشاهي
را گذاشته پنجاه لک روپیه از عادلشاهیه و قطب شاهیه
پیشکش سرانجام نموده ارسال دارد - و راجه با جمیع عساکر
بقصبهٔ تمرني (۲) معاودت نموده متوقف شود - راجه حسب الحکم
شاهي متصل قصبهٔ مذکور بر کنار رود خانهٔ مشهور بکهرک پورنا
سرزمینی پسندیده در غایت استحکام قلعهٔ از سنگ و آهک

(۲) در [بعضی نسخه] تیمرني *

که برهمنان آنجا - از هنگامے (که سکندر ذوالقرنین اینجا آمده)
صورت نوشابه را تراشیده معبود خود ساخته اند - سلطان صورت
نوشابه را گرفته بمدینهٔ منوره فرستاد - در شارع عام انداختند
که پی‌سپر زایران شود - صاحب فرشته آورده که درین بتخانه
یکهزار و سه صد کتاب از براهمهٔ سلف بود - سلطان فیروز شاه
دانشوران آن طایفه را طلب نموده لختی را ترجمه نمود - ازان
جمله عزالدین خالدخاني (که از شعرای آن عصر بود) کتابے
در حکمت طبعي و شگون تفاولات در سلک نظم کشیده دلائل
فیروز شاهي نام کرده - الحق آن کتابے ست متضمن اقسام
حکمت علمي و عملي *

بالجمله چون راجه بکرماجیت بعد از فتح کانگره در سال
پانزدهم با فوجے شایسته بخدمت شاهي پیوست در همان ایام
خبر رسید - که دنیاداران دکن از کوتاه اندیشي باستماع انتهاض
الویهٔ پادشاهي بسیر کشمیر (که اقصای ممالک و از مستقر
خلافت دور دست است) پا از حد خویش فرا تر گذاشته
سیما ملک عنبر - که مضافات احمد نگر و برار متصرف شده
و بندهای پادشاهي (که در مهکر فراهم آمده با غنیم
زد و خوردے مي نمودند) از کمی آذوقه ببالا پور آمده آنجا
نیز پای ثبات نتوانستند افشرد - ببرهانپور شتافته بخانخانان
پیوستند - و غنیم ملک پادشاهي را تاخته برهانپور را گرد گرفت

در نزدیک آن چند جا مشعل آسا شعله برزند - و برخی بسان پیه سوزد . و آنرا جالا مکهي نام کنند - و مردم بزیارت روند - و گوناگون اجناس بشعله در دهند - و ازان خجستگي چشم دارند - بر فراز آن والا گنبدے اساس نهاده - هنگامهٔ شگرف فراهم آید - (۲) همانا معدن گوگرد است - و عامه خارق پندارند و عوام اهل اسلام نیز فراهم آیند - و برخی بتماشا در شوند *

و بعضی چنان بر سرایند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد از غایت دلبستگي نعش اورا مدتے با خود میگردانید - چون ترکیب عنصري او متلاشي شد هر عضوے در جائے از هم فرو ریخت - درخور شرافت آن عضو تعظیم آن مکان نمایند چون سینه (که نسبت بسایر اعضا شریف‌تر است) درینجا افتاد آنرا نسبت بجاهای دیگر گرامي تر دارند - و بعضی بر انند که سنگے (که در باستاني ایام معبود کفار بود) آنرا اهل اسلام برداشته در دریا انداختند - و پس ازان برهمنی مزور بنام آن سنگ سنگے دیگر نمود کرده - راجه از ساده لوحي یا بطمع زر (که از نذورات فراهم آید) بدان گرائیده بعزت و حرمت آن سنگ را درین موضع نصب ساخت - و از سر نو دوکان ضلالت فرو چید - و قریب است باین آنچه در کتب تواریخ نقل کرده اند - که چون سلطان فیروز شاه بدانجا رسید شنید

---

(۲) نسخهٔ [ب] فراهم آمد *

سال شازدهم جنت مکاني بسير قلعه تشريف برده شعائر اسلام جاري ساخته اساس مسجد گذاشت *

آن قلعه بر فراز کوهے مرتفع واقع است - در کمال استحکام بيست و سه برج و هفت دروازه دارد - و دور اندرون آن يک کروه و پانزده طناب است - طول ربع کروه و دو طناب - و عرض از بيست و دو طناب زياده و از پانزده کم نيست - و ارتفاع يکصد و چهارده ذرعه - دو حوض کلان اندرون قلعه واقع است - نزديک شهر بتخانهٔ مهامائي ست - که بدرگا بهواني مشهور - و آن را نمودار ايزدي دانند - و از دور دست بزيارت آيند - و کام دل برگيرند - شگفت آنکه بخواهش روائي زبان ببرند - برخے را در چند ساعت و طايفهٔ را در يک دو روز باز درست شود اگرچه حکمت پيشگان زبان را رويدنده پندارند ليکن بدين زودي بس شگرف - و اورا در افسانها هم خوابهٔ مهاديو بر گذارند و دانايان اين گروه قدرت اورا بدين نام برخوانند *

گذارش چنين رود - که او از ديد نا ملائم خود ... گذرانيد - و پيکر او بچهار جا افتاد - سر و بعضے اعضا در شمالي کوه کشمير در طرف کامراج - آنرا اسارده نامند - برخے نزد بيجاپور دکن - آنرا تلجا بهواني نامند - گويند آنچه بخاور رفت نزديک کانو اولکا مچها زبان زد - و آنچه بر جاى خود ماند آنرا جالندهري گويند - و اين سرزمين پندارند

اثنای راه بتماشای نیرنگي و شگرفکاری بتخانهٔ نگرکوت (که باستاني مطاف این دیار است) متوجه گردید - در نخستین منزل راجه جیچند بملازمت رسید - چون شب بقصبهٔ دیسوهه (۲) (که در تیول راجه بیربر بود) بیتوتت شده دران شب آن روحاني پیکر (که نادره کاري بدو منسوب دارند) در عالم مثال چهره بر افروخت - و بلند پایگی پادشاه وا گذارده ازان بسیچ باز آورد - عنفوان صبح آگهي آن نمودار را گذارش نموده باز گردید - همرکابان را [که از دشواري راه و سختي گریوه لختي پیشاني عزیمت چین زده بود - و از دور باش شکوه سلطنت (که زبان بندے عظیم است) کسے یاراي گفتار نداشت] نشاط سترگ فرو گرفت *

چون نوبت سلطنت بجنت‌مکاني رسید بکشایش آن تصمیم فرموده نخستین شیخ فرید مرتضی خان را (که صوبه دار پنجاب بود) بتسخیر آن مامور نمود - و او هنوز آن مهم را بانصرام نرسانیده بود که ایام زندگیش باختتام رسید - راجه سورجمل متعهد آن خدمت گشت - چون هر امرے مرهون زمانے ست و هر کارے رهین وقت آن بدکیش براه عکس مطلب شتافت - دریفولا بیمن عزم شاهزادهٔ ولي عهد و حسن تردد راجه بکرماجیت این عقدهٔ دیرکشا صورت انحلال گرفت

(۲) در [بعضی نسخه] دسوهه *

سلطان براجه گفت که آوردن (٢) من بقلعه بعید از احتیاط است
اگر این جماعت که همراه من اند قصد تو نمایند و قلعه بتصرف
آرند چارهٔ چیست - راجه بمردم خود اشاره کرد - فورا جوق
در جوق مسلح از کمین جاها برآمدند - سلطان متوهم گردید - راجه
التماس نمود که غیر از اطاعت مرا در سر نیست - اما مراعات
هوشیاري لازمهٔ این اوقات است - و پس ازان هرکه از سلاطین
دهلي فوج بتسخیر کانگره فرستاد کارے از پیش نرفت *

عرش آشیاني بآن همه عزم ملک گیري و امتداد زمان
سلطنت و فرمانروائي (با آنکه این اُلکا پیوسته بحدود ملک
پادشاهي ست) متعرض تسخیر آن نگردید - یک مرتبه (که
راجهٔ آنجا بنابر جهتے مورد عتاب شده بود) آن ولایت را
براجه بیربر عنایت فرموده لشکرے بسرداري حسین قلي خان
خانجهان صاحب صوبهٔ پنجاب تعین نمود - او چون محاصره را
تنگ ساخت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست - ناگزیر
با راجه آشتي نموده بتعاقب او پرداخت - و پس ازان راجه
جیچند مرزبان آن دژ پیوسته بارسال پیشکش و آستانبوس سدهٔ
خلافت احراز سعادت مي‌نمود *

در آغاز سال بیست و ششم سنه (٩٩٠) نهصد و نود هجري
(که بصوب دریای نیلاب نهضت واقع شد) عرش آشیاني از

(٢) نسخهٔ [ب] آوردن من بعید از *

رخصت یافت - راجه نخستین مالش مرجمل پیش نهاد
عزیمت ساخته برسر او شتافت - و او را باندک زد و خورد
آوارهٔ دشت فرار ساخته قلعهٔ مؤ و مهري (که مسکن و مقر
آن مدبر بود) برکشوده محال زمینداري او را پی سپر عساکر
فیروزي نمود - و در جلدوی آن بمرحمت نقاره کوس ناموري
نواخت - و بمساعیِ جمیله در سال شانزدهم (۲) شوال سنه (۱۰۲۹)
هزار و بیست و نهم هجري بمحاصرهٔ قلعهٔ کانگره (که شهر آن
بنگرکوت موسوم است) پرداخته در تضییق محصوران کوشید
چون کار بدشواري کشید غرهٔ محرم سنه (۱۰۳۰) یکهزار و سي
پس از یکسال و دو ماه و چند روز امان خواسته قلعه سپردند *

این قلعه بدشوار کشائي و محکمي شهرهٔ آفاق است - شمالیِ
لاهور میان کوهستان واقع شده - زمینداران ولایت پنجاب را
اعتقاد آنست که از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین
آگاه نیست - و درین مدت این قلعه از قومے بقومے دیگر
انتقال ننموده - و بیگانهٔ دست تسلط برو نیافته - از سلاطین اسلام
سلطان فیروز شاه با همه شوکت و استعداد متوجه تسخیر او گشته
مدتے محاصره نمود - چون یقین کرد (که انفتاح آن قلعه از محالات
است) بملاقات راجه خورسند گشته دست ازان باز داشت *

گویند راجه سلطان را با جمعے بضیافت اندرون قلعه برد

(۲) نسخهٔ [ب] یازدهم *

بدست آورده بوقت ملازمت بشاهزاده گذرانید - و شاهزاده سر آمد پیشکش خود ساخته بنظر پدر والا قدر در آورد - راجه باضافهٔ منصب و خطاب راجه بکرماجیت (که در هندوستان عمده ترین خطابها ست) فرق عزت بر افراخت *

چون درین سال آخر سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و ششم صوبهٔ گجرات در تیول شاهي مقرر گشت راجه بنیابت شاهزاده بحکومت آن دیار نامور گردید - و فوجی بر سر جام و بهاره (۲) (که از زمینداران عمدهٔ صوبهٔ گجرات اند) کشید - حدود ملک اولین یک طرف ولایت سورتهه و دیگر جانب بدریای شور پیوسته - دومین ساحل دریای شور سمت مملکت تتهه واقع شده - هرکدام صاحب جمعیت است - و هرکه بمرزبانیء آنجا بر نشیند جام و بهاره نامند - درین مدت بدیدن هیچ یکے سلاطین نیامده بودند - بکار پردازیء راجه اول گشته در احمدآباد بآستان بوس جنت مکاني رسیده پیشکشها گذرانیدند - چون سورجمل ولد راجه باسو (که بتسخیر قلعهٔ کانگره تعین شده بود) مصدر طغیان و فساد گردید راجه در آخر سال سیزدهم با فوجی از بندهای شاهي و جمعے از ملازمان پادشاهي مثل شهباز خان لودي و غیره بتسخیر آن موئل منیع (که کمند تسخیر هیچ یکے از سلاطین دهلي بر شرفات آن نرسیده)

(۲) نسخهٔ [ب] بهاره - یا تهاره باشد * *

در سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۲۸) هزار و بیست و هشت هجري همان جا باجل طبعي سفر عدم آباد گزید - پسرش راجه گجسنگهه است - احوالش جداگانه نگارش یافته *

* راجه بکرماجیت رای رایان *

سندر داس نام برهمنے بود - در سرکار شاهزادهٔ ولي عهد شاهجهان در زمرهٔ اهل قلم انتظام گرفته برشد و کار طلبي بمیر ساماني امتیاز یافت - و بعلو فطرت و سمو همت مصدر کارهای شگرف گشته از قلم بشمشیر فراز دستي نمود - و در مهم رانا با فوج جرار بتاخت و تاراج آن ملک پرداخته لوازم نهب و غارت و اسر و قتل از قرار واقع بجا آورد - و رانا بوسیلهٔ او گردن ارادت بربقهٔ اطاعت گذاشته ملازمت شاهي دریافت - رای سندر داس از پیشگاه خلافت در پاداش این نیکو خدمتکاري باضافهٔ منصب و خطاب رای رایان اختصاص گرفت - و چون مرتبهٔ اول شاهزاده بمهم دکن دستوري یافت اورا باتفاق افضل خان باندرز پذیري و اخلاص گزیني ابراهیم عادل شاه به بیجاپور گسیل فرمود - او آنخدمت را بعنوان شایسته بتقدیم رسانیده پانزده لک روپیه از نقد و جنس پیشکش گرفت - و دو لک روپیه را (که عادل شاه بدو تواضع کرده بود) لعلے بوزن هفده مثقال و پنج و نیم سرخ (که در آب و تاب و سنگ و رنگ و صافي و شفافي نظیر نداشت) از بندر گوه

طرفین آراسته شد - اما بهادر بے جنگ همت بای داده راه گریز سپرد - و چون بعد فوت سلطان مراد سلطان دانیال بایالت دکن نامزد شد مشارالیه همراه سلطان مذکور تعینات گردید - در سال چهل و پنجم باتفاق دولت خان لودي بتادیب راجو دکني از پیش شاهزاده نامزد شد - و سال چهل و هفتم همراه خانخانان عبدالرحیم به تنبیه خداوند خان حبشي (که در سرکار پاتهري و پالم غبار فساد انگیخته بود) دستوري یافت - و چون دران صوبه مصدر خدمات پسندیده گردیده بود سال چهل و هشتم حسب التماس شاهزاده دانیال و خانخانان بعنایت نقاره کوس ناموري نواخت - و سال سیوم جلوس جهانگیري سعادت ملازمت دریافته سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري ذات دو هزار سوار کامیاب گردید و با منصبداران دیگر بکمک خانخانان صوبه دار دکن تعین شد و سال هشتم در رکاب سلطان خرم بمهم رانا شتافته و بستر بهمراهي شاهزادهٔ مزبور بیساق دکن تعین یافته سال دهم باز بحضور آمده بعد حصول ملازمت بمنصب پنجهزاري بر نواخته شد - و پس از واقعهٔ کشتن سنگهه برادرش بتفصیلی (که در احوال نامبرده رقمزدهٔ کلک اخبار سلک گردیده) بوطن رخصت دو ماه یافت - بعد ازان باتفاق گجسنگهه پسر خود باستلام عتبهٔ خلافت چهره برافروخته بدکن دستوري پذیرفت

پاینده خان مغل (که باتفاق دیگر جاگیر داران به تنبیه او تعین شده بود) شکست یافت - اما اودیسنگهه عرف موته راجه بصفای ارادت حلقهٔ بندگي درگوش کرده مان متي نامے صبیهٔ او در عقد سلطان سلیم در آمد - که از بطن او سلطان خرم متولد شده - بهتر موصی الیه بیش از بیش مورد عنایت پادشاهي گردیده بعطای جودهپور وطن او در جاگیر هربلندي اندوخت - سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان بهتنبیه راجه مدهکر بوندیاه نامزد گشت - سال بیست و هشتم باتفاق میرزا خان بن بیرام خان جهت تصفیهٔ گجرات و فرو نشاندن هنگامهٔ مظفر خان گجراتي دستوري یافت - سال سي و هشتم بتادیب زمیندار سروهي شرف ارتخاص پذیرفت - سال چهلم فوت کرد - بمنصب هزاري رسیده بود - چهار زن با او در آتش وفا سوختند - پس از فوت او پسرش راجه سورجسنگهه بمنصب درخور سرفراز شد *

چون شاهزاده سلطان مراد بایالت گجرات نامزد گردید مشار الیه نیز بتعیناتی آنجا قرار یافت - در سال چهل و دوم ازانجا (که اکثر جاگیر داران گجرات بهمراهی شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن رفته بودند - و بهادر پسر کلان مظفر گجراتي جمعے از اوباش فراهم آورده بتاخت قصبات و قریات پرداخت) مشارالیه بقصد پیکار او از احمدآباد شتافت - صفوف

چابکدستي بکار برده ولایت کهیر از قوم کوهل بر آوردند سوتیک جدا شده ایدر (۲) را از میذه (۳) بگرفت - و اچهه ببکلانه رفته آن ملک را از کولي بتصرف خویش در آورد - و نژاد اینها دران ملک جا گرفت - اسوتهاما (که در مارّوار ماند) رفته رفته کار فرزندان او بلندي گرا شد - راي مالديو شازدهم پور اوست - پس از فوت او چندر سین پسر کوچکش جانشین گشت - سال پانزدهم جلوس عرش آشیاني (که پادشاه باجمیر شتافته بعد فراغ زیارت عطف عنان بجانب ناگور نموده به بند و بست آن ناحیه توجه داشت) ملازمت خسرواني دریافت - و سال نوزدهم چون خبر سرتابي او بعرض رسید جمعي از امرا به تنبیه او تعین شدند - و کله برادرزادهٔ او (که در شهر سوجت مي بود) از تعاقب امرا بعجز گرائیده بلشکر پادشاهي پیوست - و چون فوج پادشاهي مهسوارا تاخته بمحاصرهٔ قلعهٔ سوراَنهه (۴) پرداخت فوجي دیگر بتادیب او نامزد شد - او خود را بشعاب جبال کشید - و سال بیست و یکم کله برادر زادهٔ او باز جمعیتي (۵) فراهم نموده قلعهٔ ونکور (۶) مستحکم ساخت - و شهباز خان کنبو رفته مسخر نمود - و سال بیست و پنجم جلوس (که چندر سین گرد فتنه برانگیخت) از دست

---

(۲) در [بعضی نسخه] ایدَررا (۳) نسخهٔ [ب] منه (۴) نسخهٔ [ب] سوانه (۵) نسخهٔ [ب]جمعی (۶) در [بعضی نسخه] دیکنور *

بر فرق روزگار خود بیخت - و در همان آوارگي رخت ادبار بمقر سقر کشید *

* راجه سورجسنگهه راتهور *

پسر اودیسنگهه عرف موته راجه بن رای مالدیو زمیندار مارواز است - که آلکائی سمت از صوبهٔ اجمیر - درازا صد کروه و پهنا شصت - سرکار اجمیر و جودهپور و سروهي و ناگور و بیکانیر داخل آن - رای مذکور از راجهای معتبر هندوستان بود - و بکثرت جمعیت و سامان معروف - گویند چون معزالدین سام از کارزار پتهورا (۲) وا پرداخت پیکار (۳) جیچند راجهٔ قنوج در سر گرفت - راجه در گریز پائي بگنگ در شده بسیلاب نیستي رفت - نژاد (۴) او بناکامي افتاد - سهیا برادر زادهٔ او در شمس آباد مي بود - او نیز با بسیارے بعدم سرا رخت کشید - سه پسر او سوتیک و اسوتهاما و اچهه عزم گجرات نمودند و در پالي (۵) نزدیک سوجت چندے بر آسودند - دران هنگام قوم میڼه (۶) بتاراج سکنهٔ آنجا (که گروه برهمن بود) رسیدند - اینها برآمده داد مردانگي داده بر شکستند - برهمنان بنیایشگري پیش آمدند و گرد ناکامي شستن و شو یافت - چون اسباب فراهم شد

---

(۲) در [بعضی نسخه] پتهورا (۳) نسخهٔ [ب] هوای تسخیر ملک بیکارهي چند (۴) نسخهٔ [ب] برادر او (۵) در [بعضی نسخه] پالي (۶) یا منیه باشد *

جمعی از بندهای درگاه را ببهانهٔ آنکه مدتها یساق کشیده بےسامان شده‌اند رخصت نمود - که بمحال جاگیرهای خود شتافته تا آمدن راجه بسامان خود پردازند - و پس ازین تفرقه آن قابو طلب آثار بغی و فساد ظاهر ساخته دست تعدي و تطاول دراز نمود - و اکثرے از پرگنات دامن کوه را (که بجاگیر اعتماد الدوله مقرر بود) تاخته از نقد و جنس هرچه یافت متصرف گردید - سید صفي بارهه با بقیهٔ کمکیان (که با وصف رخصت او هنوز بجاگیر خودها نرفته بودند) با جمعی از خویشان پای همت افشرده شربت شهادت چشید - و برخی زخمي گشتند - و بعضے ننگ پا خود را بگوشهٔ سلامت کشیدند *

چون آخر سال سیزدهم راجه بکرماجیت بدان حدود پیوست آن مدبر حیله ساز خواست - که به تیتال و گربزت روزے چند بسر آرد - راجه (که از حقیقت کار آگهي داشت) بسخن او نپرداخته قدم جرأت و جلادت پیش نهاد - سورجمل از بخت برگشتگي بے آنکه بزرگی معامله وا رسد از غایت جسارت و دلیري بجنگ صف اقدام نمود - و باندک زد و خوردے مردم بسیار بکشتن داده راه آوارگي سپرد - و قلعهٔ مؤ و مهري (که اعتضاد قوی او بود) بے تعب بدست آمده مالکے (که ابا عن جد بار رسیده بود) پی سپر عساکر پادشاهي شد - و او بحال تباه بگریوهای دشوار پناه برده خاک مذلت و خواري

نیارست پرداخت لا علاج بپادشاهزاده شاهجهان ملتجي گشته
عرضداشت نمود - که مرتضی خان بتحریک ارباب غرض با من
سوء مزاجي بهم رسانیده - و بعصیان و بغي متهم نموده
در فکر بر انداختن من است - امید که باعث حیات و سبب
نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند
مقارن این حال در آغاز سال یازدهم مرتضی خان بساط زندگي
در پیچید - و فتح قلعه در عقدهٔ توقف افتاد - او حسب الالتماس
شاهزاده بحضور رسیده مشمول عواطف گردید - و درهمان ایام
بهمراهی شاهزاده بمهم دکن رخصت یافت - و پس از معاودت
ازان یساق وسائل برانگیخته متصدی فتح کانگره گشت - هرچند
اورا دران کوهستان باز راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور
بود لیکن چون آن مهم باختیار شاهزاده مفوض شده ایشان اورا
با شاه قلي خان محمد تقي بخشی سرکار خود بدان مهم تعین
نمودند - همین که بمقصد پیوست با شاه قلي خان آغاز ستیزه
نموده بشاهزاده نوشت که صحبت من با او راست نمي آید
و این کار ازو متمشي نمیشود - اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح
این قلعه بسهولت میسر است - لهذا شاه قلي خان را بحضور
طلب داشته راجه بکرماجیت (که از عمدهای دولت شاهي بود)
با فوج تازه زور رخصت یافت *

سورجمل تا رسیدن راجه فرصت غنیمت شمرده نخست

کشید - پسرش میرزا راجه جیسنگهه است که احوال او جداگانه رقمزدهٔ کلک وقائع نگار شد *

* راجه سورجمل *

پسر کلان راجه باسو ست - چون از بد سگالي و آشوب طلبي پدر را از خود سرگران داشتے آخرها راجه بنابر توهمے (که از کردار ناهنجار او بهم رسانیده بود) زنداني ساخت - پس از فوت راجه چون در پسر دیگرش (٢) رشدے احساس نمیشد ناچار جنت مکاني جهت انتظام سلسلهٔ زمینداري و پاسباني آن اُلکا سورجمل را بخطاب راجگي و منصب دو هزاري بر نواخته محال زمینداري را با زر و سامانے (که از سالها اندوختهٔ پدرش بود) بے سهیم و شریک بدو مرحمت فرمود - و بهمراهي مرتضی خان شیخ فرید (که بتسخیر قلعهٔ کانگره مامور شده بود) دستوري یافت - چون بمساعي شیخ کار بر متحصنان بدشواري کشید او دید که صورت فتح عنقریب نمودار است - در مقام نا سازي و کار شکني در آمده پردهٔ آزرم از میان برگرفت و با مردم خان مذکور بمنازعت و مخاصمت بر خاست - مرتضی خان بحضور نوشت - که آثار بغي و نا دولتخواهي از وجنات حال سورجمل ظاهر است - چون بنابر بودن مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکر گران دران کوهستان بترتیب فتنه و آشوب

(٢) در [بعضي نسخه] در دو پسر دیگرش *

پرتاپ سنگهه برادر راجه مانسنگهه (که مدار کار او بود) از
سهل انگاري رعايت احتياط از دست داده در بهدرک عرصهٔ رزم
آراست - چون افغانان غالب آمده راجپوت بسيار بعدم شتافت
مها سنگهه قايم نتوانست ماند - و سال چهل و هفتم (که جلال
کهوکروال و قاضي مؤمن در مضافات صوبهٔ مذکور غبار فتنه
برانگيخته بودند) او در تنبيه آنها آثار جرأت ظاهر نمود
سال پنجاهم بمنصب دو هزاري سه صد سوار سرفرازي يافت
سال دوم جهانگيري با فوجي بمهم بنگش تعين يافت - سال
سيوم خواهر اورا هشتاد هزار روپيه ساچق فرستاده داخل محل
کردند - راجه مانسنگهه شصت فيل بطريق جهاز گذرانيد - سال
پنجم بعنايت علم سر بلندي اندوخت - و در همين سال به تنبيه
بکرماجيت زميندار باندهو (که بغي ورزيده بود) تعين گرديد
سال هفتم اضافهٔ پانصدي ذات پانصد سوار يافت - و بعد
فوت مانسنگهه چون پادشاه بنابر وفور توجه بر بهاو سنگهه اورا
کلانتر قوم ساخت بتلافي آن پانصدي ذات بر منصب او افزوده
خلعت و خنجر مرصع براى او فرستاد - و ولايت باندهو
در انعام او مقرر شد - سال دهم بخطاب راجگي و عنايت نقاره
چهرهٔ ناموري برافروخت - سال يازدهم باضافهٔ پانصدي ذات
پانصد سوار درجهٔ ارتقا پيمود - سال دوازدهم مطابق سنه (۱۰۲۶)
هزار و بيست و شش هجري در بالاپور ولايت برار پا بعدم خانه

ملک از دست متغلبان برآورد - و پس از فوت راجه از پسرانش راجه گردهر و غیره دو سه کس بر شادت و راجگي نام برآوردند باقي پسران و پسر زادهای او (که جم غفیر بودند) در وطن بعنوان زمینداران بسر برده اکثر بقطاع الطریقي و مفسدي میگذرانیدند *

* رانا سکرا *

پسر رانا اودیسنگهه بن رانا سانکا است - چون برادرش رانا پرتاپ با عرش آشیاني وادي مخالفت مي‌پیمود او رو بملازم پیشگي آورده بمنصب دو صدي شرف امتیاز یافت و در سال اول جلوس جنت مکاني بانعام دوازده هزار روپیه مفتخر شده همراه سلطان پرویز بمهم رانا تعین گردید - و در آخر همین سال با جمعي به تنبیه دلپت بهورتهه نامزد گردیده مظفر و منصور گشت - در سال دوم بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و هزار سوار علم عزت بر افراخت - و در سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار مرتقي گردید *

* راجه مها سنگهه *

ولد راجه جگت سنگهه بن کنور مانسنگهه کچهواهه - پس از فوت پدر بجانشیني پدر کلان خود افتخار اندوخته بحکومت بنگاله مرخص گردید - در سال چهل و پنجم جلوس عرش آشیاني (که افغانان بنگاله هنگامه آرا گردیدند) او صغیر السن بود

پسرے کرامت شد - مسمی بشیخ نمودند - و اولاد او بشیخاوت موسوم گردید *

راجه رایسال بدستیاری اقبال منظور نظر عرش آشیانی شده بقرب و اعتبار از همسران برتری اندوخت - و چون آثار نیکو منشی و مزاج دانی از چهرهٔ احوالش پیدائی گرفت روز بروز بر اعتماد افزوده مدار و اختیار حرم سرای پادشاهی بر رای رزین راجه تفویض یافت - در تاریخ اکبری منصب او را تا سال چهلم هزار و دویست و پنجاهی نوشته - ظاهرا دران وقت این قسم مناصب معمول بود - بعد ازان قرار یافته باشد که هزاری و مافوق اورا کمتر از پانصدی اضافه ندهند - در زمان جنت مکانی بر منصب و امارت راجه رایسال افزوده تعین دکن گردید - و مدتے گذرانیده همانجا زندگی بسپرد - عمر هم دراز یافته - بیست و یک پسر داشت - و هر یکے ازینها نمیر الاولاد بود - و چون او در یساق دکن بخدمات پادشاهی قیام داشت مادهو سنگهه و غیره نبائرش از خود سری و تبه خیالی جمعے اوباش و زنود فراهم آورده ولایت حد خود را (که عبارت از کهندار و غیره متصل آنبیر است) بزبردستی متصرف شدند - متهرا داس بنگالی (که متدین و از خط و انشا بهره داشت - و صاحب اختیار سرکار راجه بود - و از جانب او در دربار پادشاهی سعادت حضور می اندوخت) از حسن رای لختے تدابیر بکار برده پارهٔ

بکار برد سال پنجاهم باضافهای متواتره بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و عنایت نقاره فایز گشت - در سال سیوم جنت مکاني بدکن رخصت یافت - و سال دهم مطابق سنه (۱۰۲۴) هزار و بیست و چهار هجري درانجا فوت نمود رامداس پسر او بمنصب هزاري چهار صد سوار سرفرازي یافت و سال دوازدهم بخطاب راجگي ممتاز شد - و اواخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب یکهزار و پانصدي و هفتصد سوار سربلند گردید - یکی از نبائر او (که پرسوتم سنگهه نام داشت) سال ششم جلوس فردوس آشیاني بربقهٔ اسلام در آمده موسوم بسعادتمند گردید - و بعطای خلعت و اسپ و زر نقد مورد عاطفت گشت *

* راجه رایسال درباري *

پدرش راجه سوجا پسر راجه رای رایمل شیخاوت است که حسن خان سور پدر شیرشاه مشهور در بدو حال نوکر او بوده در کچهواهه دو فرقه اند - یکی راجاوت (۲) - که میرزا راجه مانسنگهه و نیاگان او اند - دوم شیخاوت (۳) - که راجه لونکرن و راجه رایسال و اقران او باشند - گویند یکی از اسلاف آنها را فرزند نمیشد درویشی بسر وقت او رسید - و بر احوالش بخشوده بوجود مولود مبشر ساخت - بعد چندے بیمن دم گیرای آن بزرگوار

(۲) نسخهٔ [ب] یکی جاوت (۳) نسخهٔ [ب] سنجاوت *

بهارامل مورد نوازش بے پایان عرش آشیانی گردید هر یک
از خویش و اقارب او بقدر حال ترقی کرد * راجه اسکرن سال
بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه راجه مدهکر نامزد شد
و سال بیست و چهارم بمرافقت راجه تودرمل بصوبهٔ بهار
تعین گردید - و در سال سیم بمنصب هزاری افتخار اندوخت
و در همین سال همراه خان اعظم کوکه بیساق دکن دستوری
پذیرفت - چون بادشاه سال سی و یکم در امیر بهر صوبه
تعین فرمود صوبهٔ آگره بنام او و شیخ ابراهیم قرار یافت - و سال
سی و سیوم همراه شهاب الدین احمد خان بمالش راجه مدهکر
روانه شد - و بوقت موعود درگذشت - راجسنگهه بخطاب راجگی
و منصب در خور سر عزت برافراخته مدتها تعینات یساق دکن
بود - پس ازان (که حسب استدعای او فرمان طلب صدور
یافت) سال چهل و چهارم بدولت آستانبوس پیوست - پستر
بقلعه داری گوالیار سربلند گردید - سال چهل و پنجم در ایامے (که
بادشاه متوجه محاصرهٔ قلعهٔ آسیر بود) بحضور آمده بسجدهٔ نیاز
جبین خود را روشن ساخت - و سال چهل و هفتم باتفاق رای رایان
پتر داس بتعاقب بر سنگهدیو بندیله (۲) (که دزدانه بر سر راه آمده
شیخ ابوالفضل را بقتل رسانیده بود) مامور گردید - و چون
در استیصال طایفهٔ بندیله ترددات شایسته و مساعی جمیله

---

(۲) در [بعضی نسخه] بوندیله ۹

اما دین هنود (که چندین مدت است) اگر همه صاحب کمال مذهب باشد همین که مرد سوختند - و بباداش دادند - اگر کسی شبها آنجا رود بیم آسیب جنّه است - و در اسلام در هر قصبه و شهر چندین بزرگان آسوده اند - که بزار و بتبرک درمیان است و اقسام مجالس منعقد *

گویند در وقت رفتن بنگاله در منگیر بصحبت شاه دولت نامی (که از صاحب کمالان آنوقت بود) رسید - شاه فرمود باین همه دانش و فهمید چرا مسلمان نمیشوي - راجه عرض کرد که در کلام الٰهي واقع شده * ختم الله علی قلوبهم * اگر بتوجه شما قفل شقاوت از سینهٔ من برداشته شود فورا مسلمان میشوم - و یکماه باین امید توقف کرد - چون اسلام نصیبه اش نبود سود ننمود و لله در قائل * * شعر *

* فیض درویشان چه دریابد دل افسرده را *
* مس چو باشد کشته بے حاصل ز فیض کیمیا ست *

گویند راجه مانسنگهه هزار و پانصد حرم داشت - و از هریکی دو پسر و سه پسر بهم رسید - اما همه درحیات پدر زندگي بسپردند - مگر راجه بهاو سنگهه - او هم از بادهٔ پیمائي بافراط بعد از پدر زود درگذشت - علیحده مذکور شده *

* راجه راجسنگهه کچهواهه *

پسر راجه اسکرن برادر راجه بهارامل است - چون راجه

از فقدان غله قحط و غلا بمرتبهٔ انجامید (که سه سیر یک
روپیه آرد پیدا نمیشد) روزے راجه سر دیوان برخاسته بالحاح
گفت - که اگر من مسلمان مي بودم هر روز یک وقت طعام
با شما تناول میکردم - چون ریش سفید همه ام بهای برگ تنبول
از من قبول کنند - پیش از همه خانجهان دست بر سر گذاشته
گفت - مرا قبول است - دیگران نیز قبول کردند - راجه یکصد
روپیه ده پنجهزاري و باین حساب تا صدي یومیه قرار داده
هر شب زر در خریطه کرده بالای آن نام آن شخص مي‌نوشت
و بهر یک مي فرستاد - تا سه چهار ماه (که این سفر
منقضي شد) هرگز ناغه ننمود - و بمردم اردو تا رسیدن رسد
اجناس را بنرخ آنبیر[2] مي فروخت - گویند رانی کنور منکوحهٔ
راجه (که مدبرهٔ عاقله بود) از وطن سربراه کرده مي فرستاد.
راجه در سفرها بجهت مسلمین حمام و مسجد از پارچه ایستاده
میکرد - و یک وقته طعام بهمه متعینه مي‌فرستاد *

گویند روزے سیدے با برهمنی در رجحان اسلام بر دین
هنود ببحث درآمد - و راجه را حکم گرفتند - راجه گفت من
اگر ترجیح اسلام نمایم خواهند گفت که بنا بر خوشامد پادشاه
وقت است - و اگر عکس آن گویم محمول بر جانب داري
خواهد شد - چون آنها مبالغه کردند راجه گفت مرا علم نیست

(۲) نسخهٔ [ب] بنرخ آن نیز *

هفت هزار سوار (که دران وقت هیچ امیر عمده زیاده بر پنجهزاري نمي شد - مگر بعد ازین میرزا شاهرخ و میرزا عزیز کوکه نیز بدین برآمدند) سرفراز گردید - و در ایام ارتحال عرش آشیاني باتفاق میرزا کوکه در فکر سریر آرائی سلطان خسرو (که در زعم مردم رتبهٔ وليعهدي داشت) افتاد - اما جنت‌مکاني بحالی بنگاله و رخصت تعلقه مستمال ساخته بجانب خود کشید و پس از جلوس جهانگیري بدان حکومت شتافت - اما در همین سال از بنگاله تغیر شده چندے به تنبیه سرکشان رهتاس مامور بود - ازانجا بحضور رسیده در سال سیوم بوطن دستوري یافت که سر انجام یورش دکن نموده بکمک خانخانان بدان دیار شتابد - مدتے در دکن بود - همانجا در سال نهم جهانگیري باجل طبعي در گذشت - شصت کس با وی در آتش سوختند *

راجه در حکومت بنگاله عجب ثروت و دولتے و طرفه ساز و سر انجامی بهم رسانید - که باد فروش او صد فیل داشت و همه سپاه بیش علوفه - از نوکران معتبر بسیار - که هر یک سرے و سردارے بود - گویند دران هنگام (که مهم دکن بخانجهان لودي باز گردید) پانزده پنجهزاري صاحب علم و نقاره (مثل خانخانان و راجه مانسنگهه و میرزا رستم صفوي و آصف خان جعفر و شریف خان امیرالامرا) و از چهار هزاري تا صدي یکهزار و هفتصد منصبداران کمکي بودند - چون ببالا گهات

عیسی (که بزرگ بومی بنگاله بود) فروشد راجه یتاق آن ولایت
آسان بر شمرده جگت سنگهه پسر کلان خود را بپاسبانی فرستاد
جگت سنگهه در راه زندگي بسپرد - مها سنگهه پور او را (که
خردسال بود) به بنگاله روان کرد - در سال چهل و پنجم خواجه
عثمان پسر قتلو سر فساد برداشت - مردم راجه [illegible] انگاشته
بآویزه بر آمدند - چشم زخمی رسید - اگرچه [illegible]
نرفت اما بسیار جاها متصرف شدند - شاهزاده سلطان [illegible]
(که از تن آساني و باده پیمائي و بد همنشیني مدتے در اجمیر
بسر برده تا اُدیپور شتافت) هنوز مهم انجام نگرفته بسیچ
خود سري نموده خواست خود را به پنجاب رساند - که
ناگاه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد - راجه مانسنگهه
بدان سو رهنمائي کرد - اما باغوای واقعه طلبان شاهزاده بضبط
آگره رو آورد - مریم مکاني برای پند پذیری او از قلعه سوار
شدند - شاهزاده بشتافت از چهار کروهی دارالخلافه عنان تاب
گشته کشتي سواره راه اله آباد [illegible] راجه ابتدا از شاهزاده
جدا شده بمالش بد گوهران بنگاله رهگرا گشته نزدیک شیر پور
با مخالفان در آریخته بر شکست - میر عبد الرزاق معموري
بخشي صوبهٔ بنگاله (که دستگیر شده بود) در معرکه با طوق
و زنجیر بدست آمد - و پس ازان (که از بند و بست آن مملکت
خاطر جمع ساخت) بحضور رسیده بمنصب هفت هزاري

از تعاقب نکشیده سارنگ گذهه را (که پناه جا اندیشیده بودند) محاصره کرد - ناچار راجه را دیدند - در سرکار خلیفه‌آباد جاگیر بآنها تن نموده در سنه (۱۰۰۰) هزارم هجري ملک اودیسه ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید - و در سال سي و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري (که سلطان خسرو را بمنصب پنجهزاري و اقطاع اودیسه برنواختند) ... اتالیقی او اختصاص گرفته بجاگیر بنگاله و پاسبانی آندیار دستوري یافت - و راجه بحسن تدبیر و نیروی شمشیر سرزمینهای بسیارے از ولایت بهاتي و زمینداران دیگر گرفته داخل ملک پادشاهي ساخت - و در سال چهلم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم هجري نزد آک محل جائے پسندید که آسیب کشتي بدو کمتر رسد - شیرشاه نیز این مکان را خوش کرده بود - بلدهٔ حاکم نشین اساس گذاشته باکبرنگر موسوم ساخت - راج محل نیز نامند - و در سال چهل و یکم لچهمي نراین زمیندار کوچ (که آباد مالکی سمت شمالی گهوره گهات - در صد ... - و چهل تا صد عرض) راه اطاعت پیموده براجه ملاقات کرد - و همشیرهٔ خود را براجه داد *

سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري (که عرش آشیاني عزیمت دکن نمود - و شاهزاده سلطان سلیم بصوبهٔ اجمیر بمالش رانا دستوري یافت) راجه را با بحالی حکومت بنگاله همراه شاهزاده تعین کردند - چون دران ایام

انگشت و عرض یک و نیم دست خواهد آمد - آن پیکر خاص ایزدي ست - برگیرد - و بخانهٔ در بسته هفت روز نگاه دارد بهر صورتیکه برآید درین خانه داشته محراب پرستش بر سازد همچنان در بیداري یافت - آنرا جگناتهه نام نهاد - گویند کالا پهاز نوکر سلیمان کرراني چون برین دیار چیره دستي یافت آن چوب را در آتش انداخت - نسوخت - سپس در دریا افگند باز بر آوردند - گویند آن پیکر را هر روز شش بار بر شویند - و تازه رخت پوشانند - و پنجاه شصت زنار دار استاده خدمتگاري کنند - و هر بار (که شیلان بزرگ برکشیده پیش آن صورت آورند) تا بیست هزار کس بهره از الوس برگیرند - و ارابهٔ شانزده پایگي برسازند - و برو سوار گردانند - و پندارند هر که آنرا بکشد از نکوهیدگي پاک گردد - و سختي روزگار نبیند - و ازو فراوان خارق عادت برگذارند *

بالجمله تا عیسی وکیل تقلو زنده بود پاس پیمان راجه نگاه میداشت - پس از خواجه سلیمان و خواجه عثمان پسران تقلو عهد را بر شکسته سر شورش برداشتند - راجه در سال سي و هفتم باستیصال آنها و کشایش آن ملک کمر همت چست بست سعید خان صوبه‌دار بنگاله نیز پیوست - به پیکارهای سخت آنها آوارهٔ دشت هزیمت گشته پناه براجه رامچند (که زمیندار عمدهٔ آن ملک بود) بردند - اگرچه سعید خان ببنگاله برگشت اما راجه دست

تن در داده بایزید را دید - بدستیاری او سترگ پیکار چهره برافروخت - راجه و جهپت رای بمردانگي نقد زندگي سپردند و مرزباني بدرگا تیغ باز گردید - سلیمان او را ۰ ستان سرائي نزد خود آورده از هم گذرانید - و بران ملک چیره دست آمد *

در صوبه‌داری منعم خان خانخانان و خانجهان ترکمان بسیارے ازان ملک بر قلمرو افزود - از پراگندگی امرای بنگاله قتلوی لوحاني بران ملک چیره گردید - چون راجه درین سال (۲) بدان دیار درآمد قتلو بپرخاش برخاست - با آنکه چشم زخمے بفوج پادشاهي رسید راجه پا افشرده دست بر نداشت - ناگاه قتلو (که بیمار بود) درگذشت - و عیسی وکیل او نصیر خان پور خرد اورا بسری برداشته با راجه آشتي پیش گرفت راجه بتکدهٔ جگناتهه را با توابع بخالصه ضبط کرده ببهار برگشت - و آن پرستشگاهیست از مشاهیر معابد هندوستان در شهر پرسوتم بر ساحل دریای شور - نزد او پیکر کشن و برادر و خواهر او از صندل برساخته اند *

گویند پیشتر ازین بچهار هزار سال و کسرے راجه اندرمن مرزبان نیالگر پربت برهنموی آگاه دلے (که ایزد جهان آفرین را بدین مکان نظر خاص است) بزرگ مصرے آباد کرد - راجه را شبے بخواب نمودند - که در فلان روز چوبے بدرازی پنجاه و دو

(۲) در [بعضی نسخه‌] سال و مه •

بیشتر چندے پرتاپ دیو فرمان روا بود - پور او برسنگهدیو از بدگوهري و تباه دمسازي بیازش پدر برخاست - و هنگام یافته زهر برخورانده - و جاوید مردگي اندوخت - دران نزدیکي مکندديو از تلنگانه آمده ملازم شده بود ازان کجروي بر آشفته در سگالش بادافراه شد - و چنان وا نمود که زنش بدیدن مي آید - دولیهای سلاح آمود بدان روش روانه ساخت - و بیشکش کالا بدست دریست کار دیدهٔ بردل داده بحصار در شد - و ازانجا (که بدر آزار دیر نپاید) کار او زود بانجام رسید - و بزرگي برو گرانید - رسم نبود که راجه اندوختهٔ نیاگان و بدشان بزرگان برگیرد هفتاد باستاني گنجینه را قفل بوشکست - و نهادهٔ چندین گذشتگان بر گرفت - اگرچه دست بخشش بر کشود لیکن از فرمان پذیري خود سر باز زد - و بطبیعت برسالاري گردن بر نهاد - سلیمان کرراني (که بر بنگاله مسلط شده بود) بایزید (۲) پسر خود را از راه جهارکهند بیازش آنملک فرستاد - و اسکندر خان اُوزبک را (که از عرش آشیاني بغي نموده نزد او شتافته بود) همراه داد راجه از تن آساني دو فوج بسرداری جهت رای (۳) و درگا (۴) تیج بجنگ تعین کرد - آن حرام نمکان با سران فوج ساخته بکارزار خداوند باز گردیدند - سخت آویزشها رو داد - راجه بناکامي

(۲) در [اکثر نسخه] بازید (۳) در [بعضی نسخه] جهت رائی (۴) در [بعضی جا] درگه پنج آمده •

بشورش یوسف‌زئي فرو رفت و زین خان و حکیم ابوالفتح طلب حضور شدند این مهم بمانسنگهه تفویض یافت - و چون زابلستان براجه بهگونتداس قرار یافته او از سندهه گذشته سودائي گشت حکومت آنجا بکنور باز گردید - و در سال سي و دوم چون ظاهر شد (که کنور از سرد سیر بستوه آمده - و از الوس راجپوت برعایای زابلستان بیداد میرود - و کنور در ستم رسیدگان دیده وري بکار نمي‌برد) آنملک ازو برگرفته پیهواش در شرقي دیار مقرر شد - و خود بمالش روشانیان مي پرداخت - و در همین سال (که صوبهٔ بهار در اقطاع الوس کچهواهه قرار گرفت) کنور بپاسبانی آن ملک دستوري یافت - سال سي و چهارم که پدرش در گذشت بخطاب راجگي و منصب پنجهزاري بلند مرتبه گردید - و چون بصوبهٔ بهار شتافت بر بنگاه پورنمل کندهوریه (که نخوت فروشي میکرد) شبخون آورده جای بسیار بر گرفت او قلعه نیارست نگاهداشت - زینهار خواست - ازانجا بیازش راجه سنگرام چالش نمود - او پذیره شده فیلان و نفسوقات آن دیار برگذرانید - راجه به پتنه برگشته برسر رنپت چروه تاخت نموده فراوان غنیمت اندوخت *

و چون از سرتابان تباه سگال آن ناحیه را پرداخت در سال سي و پنجم از راه جهار کهند فوجی بولایت اوڈیسه کشید - و آن الکائیست که همواره مرزبان جداگانه کار کیائي کردے - ازین

و پنج در حوالی گلکنده (۲) (که بعد چیتور آن بلده را ساخته بود)
جنگی عظیم رو داد - راجه رامساه گوالیري با پسران کشته شد
و دران زد و خورد رانا با کنور مانسنگهه در افتاده آویزشها
نمود - و زخمها برداشته رو بفرار آورد - راجه مانسنگهه در محلات
او فرود آمده فیل رامساه (که از فیلان مشهور او بود) با غنائم
دیگر ارسال حضور کرد - اما چون از تاخت و تاراج آن سرزمین
راجه بمردم مانع گشته عبرتے عاید شد پادشاه بعتاب طلب
حضور نموده چندے از مجرا ممنوع فرمود *

چون سپه داری پنجاب براجه بهگونت داس مقرر گشت
حراست حواشی رودبار سندهه بکنور تفویض یافت - سال
سیم سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر
علاتی عرش آشیانی (که مرزبان کابل بود) ودیعت حیات سپرد
و کنور حسب الامر بر جناح استعجال بکابل شتافته بسکنه و قطان
آنجا طمانینت افزود - و پسران متوفی میرزا افراسیاب و میرزا
کیقباد را با تبعه و لاحقه و عمدهای آندولت همراه گرفته
بملازمت رسید - عرش آشیانی تا دریای نیلاب انتهاض نموده کنور
مانسنگهه را بحکومت کابل امتیاز بخشید - او بجلادت و مردانگي
طایفهٔ روشانی را (که برهزنی و قطاع الطریقی سنگ راه خیبر
بودند) مالشے بسزا داد - و چون راجه بیر بر در الکای سواد

(۲) نسخهٔ [ا] کوکنده *

مردم او کشتند - پس ازان راجهٔ مسطور دست توسل بدامن شاهزاده سلطان سلیم زد - تا آنکه بعرض شاهزاده رقم عفو بر جرائم او کشیده شد - باز مصدر شورش گشته در سال چهل و نهم (که شاهزاده بار دوم بملازمت پدر والا قدر پیوست) او نیز بامید استشفاع همراه ایشان آمد - اما بنابر وفور وحشت آن طرف دریا ایستاد - پیش ازان (که شاهزاده زبان شفاعت کشاید) عرش آشیانی مادهو سنگهه کچهواهه را برای گرفتن او فرستاد - او خبردار شده بدر رفت - چون جنت مکانی بر تخت سلطنت متمکن گردید او بعطای منصب سه هزار و پانصدی سر بلندی یافت - و در سال ششم بمهم دکن دستوری پذیرفت و در سال هشتم مطابق سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو هجری جهان را پدرود کرد - پسرانش راجه سورجمل و راجه جگت سنگهه اند - که احوال هردو براسه ترقیم یافته *

* راجه مانسنگهه *

پسر راجه بهگونت داس کچهواهه است - بعقل درست و شجاعت فراوان و مزید قرب و منزلت سرآمد امرا و اعیان سلطنت عرش آشیانی بود - و از فرط اخلاص و فدویت از پیشگاه خلافت بخطاب فرزندی و گاهے بمیرزا راجه مخاطب میشد در آخر سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار بتادیب رانا کیکای مغرور مامور گردیده - در آغاز سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد

بجا آوردے - هنگامی (که عرش آشیانی بعد فوت میرزا محمد حکیم و بتصرف آوردن زابلستان استقرار صوبهٔ پنجاب از متحتمات دانسته طرح اقامت دران ناحیه ریختند) راجه باسو از کوتاه فکري و تبه خیالي سرتابي پیش گرفت - بنابرین در سال سي و یکم حسن بیگ شیخ عمري بر سرش تعین گشت - که اگر آن بومي اندرز نپذیرد مالش بسزا دهد - چون فوج پادشاهي به پتهان رسید راجه باسو از نوشتهٔ راجه تودرمل از خواب غفلت در آمده بهمراهی حسن بیگ بر آستان خلافت ناصیهٔ استکانت سود - پس ازان در سال چهل و یکم بما بوم نشین را بخود یاور گردانیده باز از بد گوهري سر از فرمان پذیري بر تافت عرش آشیاني پتهان و آن نواحي را باقطاع میرزا رستم قندهاري مقرر فرموده بتادیب آن ناعاقبت اندیش دستوري یافت و آصف خان نیز بیاوري همراه شد - بناسازگاری دو سردار کار سرکار تمشیت نگرفت - میرزا رستم طلب گشته جگت سنگهه پور راجه مانسنگهه تعین گردید - بندگان پادشاهي پیمان یکتادلي بسته بخدمتگري پای همت افشردند - و قلعهٔ مؤ را (که باستواري و دشوار کشائي مشهور و مقر آن مغرور بود) گرد گرفتند - تا دو ماه سترگ آویزه گوهر راد مردي مي‌افروختند - آخر الامر قلعه را بسپرد - و در سال چهل و هفتم چون خبر شورش او بعرض رسید باز فوجي بتنبیه او مامور شد ، جمیل بیگ پسر تاج خان را

قضیهٔ ناگزیر جنت آشیانی روزگار را برشورانید - و فتنهای خوابیده از هر گوشه و کنار بیدار شد) سلطان سکندر سور (که در تنگنای کوهستان پنجاب در خزیده بانتهاز قابو روزگار میگذرانید) سر بفساد برداشت - بخت مل (که دران وقت بریاست این الکا سر اعتبار می‌افراخت - و در شور افزائی و افساد بیکتائی اشتهار داشت) همراه سلطان سکندر گشته در پی آرایش هنگامهٔ او شد - پس ازان (که در سال دوم عرش آشیانی سکندر را در قلعهٔ مانکوت محاصره نمود - و هر روز آثار ادبار و تباهی از وجنات احوال متحصنان نمایان‌تر میشد) ازانجا که رسم بیشترے زمینداران هندوستان آن است (که راه یکجهتی گذاشته همه طرف را نگهبانی میکنند - و با هرکه غالب و شور افزا باشد همرهی می‌نمایند) درین ولا بوسیلهٔ حیلهای زمیندارانه آمده ضمیمهٔ لشکر پادشاهی گشت - و پس از کشایش آن قلعه و یکسو شدن مقدمهٔ سلطان سکندر هنگامے (که بلدهٔ لاهور مطرح الویهٔ فیروزی بود) با آنکه ایذای خرد آمدها اگرچه از روی اضطرار آمده باشند مستحسن نشمرده‌اند نظر بفتنه‌انگیزی و شور پشتی او بیرام خان افنای اورا قرین مصلحت دانسته بیاسا رسانید - و تخت مل برادرش را بجای او نصب نمود - و چون مرزبانی آن دیار براجه باسو وهیدن او همواره بشاهراه انقیاد و اطاعت پیموده نیکو بندگیها

مرد همراه دستار راجه ستي شدند *

در جود و بخشش درانوقت نظير و سهيم نداشت - بيك لطيفه مبلغي خطير ميداد - و بچارن و باد فروش و اهل نغمه آنچه يكبار انعام ميكرد آنها هر سال در همان ماه همان قدر مبلغ از خزانچي او آمده مي‌گرفتند - احتياج درست كردن قبض مجدد نبود - شوق ببازي چوسر بسيار داشت - تا در شبانه روز بازي نگاه ميداشت - اگر باي (۲) ميداد دشنام و غصه ميكرد - خصوص بر رفيق خود - و دستهاي خود بزمين ميزد - و بد ميگفت و تمن داس (۳) پسرش در سال چهل و ششم اكبري از حضور بے رخصت بوطن شتافته بدل آزاري زير دستان برنشست بخواهش پدر حكم شد كه نوكران شاه قلي خان او را بدرگاه آورند - آن شوريده سر بآويزه برخاست - و جان بسپرد - از فرزندي پيوند رام داس را غم در گرفت - عرش آشياني به پيش خانهٔ او رفته پرسش فرمود - پسر ديگرش دلپ نراين بپايهٔ امارت برآمده در همه چيز با پدر طابق النعل بالنعل بود - در عين شباب بعدم كده شتافت *

* راجه باسو *

زميندار مؤ و پتهان است - كه آلكائيست از دوابهٔ باري صوبهٔ پنجاب پيوسته بكوهستان شمالي آنصوبه - هنگامي (كه

(۲) نسخهٔ [ب] بازي ميداد (۳) در [بعضي نسخه] تمن داس *

ساخت - تا مخالف دست تصرف دراز نتواند کرد - لهذا
در عهد جهانگیری بافزونی منصب و مزید جاه و حشمت چهرهٔ
کامیابی افروخت - و در سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست
هجری بهمراهی عبدالله خان صوبه‌دار گجرات بمهم دکن تعین
گشته بخطاب راجگی و عنایت نقاره سر بر افراخته قلعهٔ رنتهپور
(که از اعاظم قلاع هندوستان است) بدو مرحمت شد - و مشهور
آنست که بخطاب راجه کرن سرفرازی یافته - اگرچه در اقبال‌نامه
ننوشته - چون از راه ناسک بدولت‌آباد شتافته از چیره دستیهای
ملک عنبر بستوه آمده برسم هزیمت معاودت نمودند جنت‌مکانی
از روی عتاب تصویر همه امرا (که درین یساق عار فرار بر خود
هموار کرده بودند) کشیده طلبید - و هر یکی را دیده چیزے
میگفت - چون نوبت تصویر راجه رسید سر دیوان بدست گرفته
فرمود - تو بیک تنکه یومیه نوکر رایسال بودی - پدرم تربیت کرده
بامارت رسانید - قوم راجپوت را گریختن عیب است - حیف
شرم خطاب راجه کرن هم نکردی - امیدوارم که از دین و دنیا
بے بهره شوی - و او را ملازمت ناکرده بمهم بنگش تعین نمود
راجه درانجا در همان سال مطابق سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست
و دو هجری درگذشت - پادشاه فرمود که دعای من کار کرد
چه در مذهب هنود مقرر است که هرکه از دریای سنده گذشته
بمیرد جهنمی میشود - در رنگذهٔ ملال آباد پانزده عورت و بیست

* راجه رامداس کچهواهه *

پدرش اوردت نام مرد کم استعداد پریشان حال بود - در وطن خود لونی (۲) روزگار بسر مي‌برد - رامداس در بدو حال نوکر رایسال درباري شده خود بوسیلهٔ راجهٔ مذکور در سلک بندهای عرش آشیاني منسلک گشته در کم فرصتها ترقي نموده بمنصب پانصدي امتیاز گرفت - و بتدریج قرب و اعتبار او افزوده درسال هیزدهم [که راجه تودرمل بکمک خانخانان و انتظام فوج او (که متوجه تسخیر بهار بود) تعین شد] مهمات دیواني بنیابت راجه بدو تفویض یافت - و رفته رفته بزور خدمت و حاضر باشي نوعي در مزاج پادشاهي جا کرده که بیشتر عرض او منظور میشد کارسازی امرای راجپوتیه و غیره میکرد - و زرها مي‌اندوخت - گویند حویلیئی وسیع مطبوع در قلعهٔ آگره نزدیک هتیاپول ساخته بود اما همواره در پیشخانه بچوکي تیام داشت - و چون عرش آشیاني در ولوج و خروج محل تعین وقت نداشته گاهي اندرون و گاهي بیرون مي‌آمد رامداس با دویست راجپوت نیزه در دست پیوسته حاضر و منتظر مي بود *

در ایام ارتحال آن پادشاه چون خان اعظم و راجه مانسنگهه در ارتفاع دولت سلطان خسرو میکوشیدند رامداس بدولتخواهي و فدویت شاهزاده سلیم مردم خود را بر خزانه و کارخانها مامور

(۲) نسخهٔ [ب] بونی ...

آمده ملازمت نمود بعنایت خلعت و خطاب رائي سربلند گردیده جانشین پدر شد *

در جهانگیر نامه مي‌نویسد که رای رایسنگهه پسر دیگر نیز داشت سور سنگهه نام - باوجود آنکه دلپت پسر تیکهٔ او بود میخواست که سور سنگهه جانشین باشد بتقریب محبتی که با مادر او داشت - در رفتی (که احوال نوتش مذکور شد) سور سنگهه از کم خردي ظاهر کرد که پدر مرا جانشین ساخته تیکه داده - پادشاه را این عبارت (۲) خوش نیامد - گفت اگر ترا پدر تیکه داده است ما دلپت را سرفراز ساختیم - و بدست خود تیکهٔ بر پیشانی دلپت کشیده وطن پدر بجاگیر او مرحمت نمود - در سال هفتم جهانگیري پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب افزود شده (۳) بکمک میرزا رستم صفوي (که بحکومت تتهه نامزد شده بود) تعین گردید - در سال هشتم چون خبر رسید (که او با برادر کوچک خود سور سنگهه مذکور جنگ کرده شکست خورد) و مقارن آن هاشم خوستي فوجدار آن نواحي گرفته بحضور آورد چون مکرر ازو تبائح سرزده بود بیاسا رسید - بجلدوی این خدمت بمنصب سور سنگهه پانصدي ذات و دویست سوار افزود شد - احوال راو سور مذکور جداگانه بتذکار در آمده *

---

(۲) نسخهٔ [ب] این خوش نیامد (۳) در [بعضی نسخه] افزوده بکمک *

سلطان سليم بمهم رانا تعين گرديد - در عهد عرش آشياني
بمنصب چهار هزاري رسيده در سال اول جلوس جنت مكاني
پنجهزاري شد *

چون پادشاه بتعاقب خسرو عازم پنجاب گرديد او مامور شد
كه همراه محل بيايد - بيحكم از اثناى راه جدا شده بوطن
خود رفت - و سال دوم بعد معاودت پادشاه از كابل باستصواب
شريف خان امير الامرا فوطه در گردن كرده ملازمت نمود
و سال هفتم مطابق سنه (۱۰۲۱) يكهزار و بيست و يک هجري
بعدم آباد شتافت - پسر كلانش دلپت - كه در عهد اكبري
بمنصب پانصدي سرفراز بود - در سال سي و ششم در مهم تتهه
بكمک خانخانان تعين گرديده روز جنگ با آنكه جمعيت نيک
همراه داشت بنابر كم‌همتي از دور تماشائي بود - سال چهل
و پنجم (كه عرش آشياني بديار دكن بودند - و مظفر حسين ميرزا
بنابر پست و بلند شدن سخن با خواجگي فتح‌الله از كم‌حوصلگي
راه آوارگي سپرد) او ببهانهٔ تفحص ميرزا با مردم خود از اردو
برآمده راه وطن پيش گرفت - و سال چهل و ششم پدرش
بتاديب او تعين گرديد - او استدعاى آمدن بحضور نمود
پادشاه رقم صفح بر نامهٔ جرائم او كشيده فرمان طلب فرستاد
او بحضور آمد - و در سال سيوم جلوس جهانگيري باستصواب
خانجهان لودي عفو زلات او شد - پس از فوت پدر چون از دكن

و شوی بے هنگام بر عارضه افزوده در گذشت پادشاه قدر دان بمنزل او رفته بگوناگون نوازش سربلند فرمود - پس ازان بتقریبی از حضور جدا شد *

درین ضمن فریاد ستمکاری یکے از نوکرانش بعرض رسید و بر طبع والا گران آمد - و او بنابر باز پرس طلب حضور گردید رای رایسنگهه اورا پنهان داشته گریختن او برگذارد - ازین جهت چندے از کورنش بازماند - و بهتر مورد نوازش شده سورتهه در اقطاع یافت - و تعینات دکن گردید - او از بر خود غلطي لختی به بیکانیر وطن خود رسیده وقت را گذرانید - و بعد ازینکه روانه شد در راه درنگ داشت - هرچند عرش آشیاني در مراتب اندرز کوشیدن سودمند نیامد - صلاح الدین نامے از حضور تعین شد - که اگر بدان خدمت نمي شتابد بحضور والا برگرداند ناگزیر بعتبهٔ سلطنت رسید - چون کجروي را شایسته پاسخے نداشت چندے بار نیافت - آخر پادشاه بپاس حقوق دیرین صفح جرائم او فرموده بر مراسم اعتبار او افزود - و سال چهل و پنجم (که بلدهٔ برهانپور معسکر فیروزي بود - و شیخ ابو الفضل بجانب ناسک تعین شد) او نیز در همراهیان شیخ قرار یافت چون در بنگاه او دلپت پسرش شورش برپا نموده بود بدین تقریب دستوری یورت گرفت - سال چهل و ششم باز دولت آستانبوس دریافت - و سال چهل و هشتم بهمراهی شاهزاده

تصرف نموده بایوگدهه شتافت و در کمتر سعي کار بر محصوران تنگ ساخت - سلطان دیوده سراسیمه گردیده کلید قلعه را سپرده رای رایسنگهه جمعی را درانجا گذاشته باتفاق نامبرده بپایهٔ سریر سلطاني رسید - و در سال بیست و ششم (که آمد آمد میرزا محمد حکیم در حدود پنجاب بر زبانها افتاد - و عرش آشیاني را عزیمت آنصوب پیش نهاد داعیه گشت) رای رایسنگهه و جمعی دیگر را با فیلان نامور پیشتر رخصت مرحمت شد - و بعتر تعینات شاهزاده سلطان مراد (که بدفعیهٔ میرزا محمد حکیم مرخص شد) گردید - اواخر همین سال (که معاودت لشکر پادشاهي بدارالخلافه شد) او با دیگر تیولداران صوبهٔ پنجاب دستوري بدانصوب یافت - و سال سیم همراه اسمٰعیل قلي خان بر سر بلوچستان ارتخاص پذیرفت - و سال سي و یکم صبیهٔ او بعقد ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآمده بر منزلت او افزود - و سال سي و پنجم برخصت وطن خود بیکانیر کام دل اندوخت و پس ازان بملازمت شتافته اواخر سال سي و ششم با جمعی دلاوران بکمک خانخانان عبد الرحیم (که سرگرم مهم تتهه بود) نامزد شد - و سال سي و هشتم چون خویش او (که پسر راجه رامچند بگهیله بود - و پس از فوت راجه اورا از پیشگاه مکرمت بر نواخته بقلعهٔ باندهو تعلقهٔ پدرش فرستادند) در راه از سکهاسن افتاد و بچاره گري خون گرفت اما بشمشیر

و سروهي مامور شد - چون آنها زبان معذرت را شفيع جرائم
خود ساخته عازم آستانبوس والا گرديدند او باتفاق سيد هاشم
بارهه بر طبق اشارۀ پادشاه در قصبۀ نادوت رخت اقامت
انداخت - و راه درآمد و برآمد بر روی رانا زميندار اوديپور
بسته در ايل ساختن متمردان آن نواحي فراوان سعي بكار برد
و سلتان ديوده زميندار سروهي بنابر توحش ذاتي رخت ادبار
(۲) (۳)
بوطن خود كشيد - رای مذكور بتسخير آن مامور شده بمحاصرۀ
آنجا پای همت افشرد - و بجهت رعب افزائي بنه و بار
از موطن خود طلبداشت - ازانجا (كه سلتان ديوده برسر اين قافله
ريخته هنگامۀ نبرد آراست - و پس از كشته شدن جمعی طريق
(۴)
هزيمت پيموده بايوگذهه شتافت - و آن قلعه ايست نزديک
سروهي در منتهای صوبۀ اجمير گجرات رويه - نام آن در اصل
اربدا اچل است - اربدا باعتقاد اهل هند عبارت از روحانيئ
و اچل بمعنی كوه - بتحريفات روزگار بدين نام زبان زد شده
ارتفاع آن هفت كروه - بر فراز آن رانا در سوابق ايام قلعۀ بنا نموده
راه برآمد نهايت دشوار - چشمهای گوارا و چاههای شيرين
و اراضي آبادان آنقدر كه باهل تحصن كفايت نمايد - و اصناف
گل و رياحين و هوای انبساط اثر دارد) رايسنگهه در سروهي

---

(۲) در [بعضی نسخه] سلطان - اما اكثر جا بتای فوقاني آمده (۳) در
[بعضی نسخه] ديوره آمده (۴) نسخۀ [ب] بالو گذهه *

خان کلان مقرر بود - و از جانب او فرخ خان پسرش بحراست
آنجا مي پرداخت) محاصره نمود] راى رايسنگهه با امرا (که
دران ضلع بودند) یکجا شده بر سر میرزا رسید - میرزا دست
از محاصره کشیده روانهٔ پیش گردید - رایسنگهه دنبال نموده
جنگ انداخت - و خود مصدر ترددِ شایان شده میرزا را شکست
داد - سال هیزدهم (که ایلغار بجانب گجرات تصمیم یافت)
پادشاه او را پیشتر کسیل فرمود - نامبرده پس از ورود موکب
سلطاني بملازمت پیوسته در جنگ محمد حسین میرزا
پیشقدمي بکار برده تردد بهادرانه بظهور آورد - و سال نوزدهم
همراه شاه قلي خان محرم بگوشمال چندرسین پسر راجه مالدیو
تعین گردید - در تنبیه او و تخریب تعلقه دقیقهٔ فرو گذاشت
نکرده سپس [که این فوج بمحاصرهٔ قلعهٔ سوانه (که پناه گاه
چندر سین بود) پای همت افشرد - و برای تنبیه چندر سین (که
هنوز در میدان میگردید) فوج دیگر مطلوب بود] اواخر همین
سال رایسنگهه جریده بحضور آمده حقیقت حال بعرض رسانید
پادشاه فوج دیگر بر سر چندرسین فرستاده او را رخصت
انصراف داد - اما چون کشایش قلعهٔ سوانه مدتے صورت
نبست اوائل سال بیستم و یکم (که شهباز خان باین کار مامور
شد) رایسنگهه و دیگر سرداران عزیمت حضور نمودند - و پستر
در همان سال باتفاق ترسون محمد خان پتادیب زمیندار جالور

بر مقابل از رفاقت پهلو تهي كردند - گولهٔ اجل باز رسيده كارش تمام ساخت *

* راى رايسنگهه *

پسر راى كليان مل زميندار بيكانير است - و از الوس راتهور در چهارم پشت براى مالديو نسب او منتهي ميشود - چون آوازهٔ قدرداني و جوهر شناسى عرش آشياني بر زبانها افتاد و آثار اقبال از وجنات احوال آن پادشاه خاطر نشين كه و مه گرديد راى مزبور با رايسنگهه پسر خود سال پانزدهم در اوائل (كه معمورهٔ اجمير مطرح رايات سلطنت بود) بملازمت خسرواني كامياب گرديده خود را بفتراك دولت بست - و صبيهٔ برادر خود را داخل پرستاران محل سراى خسرواني (۲) ساخته سر رشتهٔ اختصاص بدست آورد - تا سال چهلم اكبري بمنصب دو هزاري سربلندي داشت - رايسنگهه سال هفدهم (كه عزيمت تسخير گجرات پيش نهاد خاطر سلطاني شد) با جمعى كثير دستوري يافت - كه در نواح جودهپور وطن مالديو توقف گزيده سد راه گجرات باشد - تا اهل بغي ازان صوبه در ملك پادشاهي درآمد نكنند - نامبرده با بندهاى ديگر پاى ثبات دران حدود افشرد پس ازان [كه ابراهيم حسين ميرزا در جنگ سرنال شكست يافته راه ممالك پادشاهي پيش گرفت - و ناگور را (كه بجاگير

(۲) نسخهٔ [ب] پادشاه

سالهیر (که بر مردم پادشاهي ریختند) او بکار آمد - و مجکم سنگهه پسرش دستگیر شد - بعد چندے زر داده رهائي یافته پیش بهادر خان کوکه (که دران سال ناظم دکن بود) خود را رسانیده و باضافهٔ منصب و خطاب راو سر بلند گردید - و مدتها بنوکري مي پرداخت - سال سي و سیوم گوپال سنگهه پسر مجکم سنگهه از وطن خود رام پور آمده بنوکري ارثي سرگرم شد - و بنابر مراعات بندو بست رتن سنگهه پسر خود را در وطن فرستاده بود او خود سري اختیار کرده برای خرچ پدر نمي‌فرستاد - هرچند گوپال سنگهه بحضور عرض کرد فایده نبخشید - سال چهل و دوم رتن سنگهه معروف مختار خان صوبه دار مالوه بقبول اسلام بخطاب مسلم خان سر بر افراخته حاکم وطن گردید گوپال سنگهه از همراهي شاهزاده بیدار بخت جدائي گزیده پناه در ملک رانا گرفت - و در وطن کار او پیش رفت نشد سال چهل و ششم گوپال سنگهه چندراوت بحضور آمده قلعه دار کولاس گردید - سال چهل و هشتم معزول شده همراهي مرهټه گزید - اما مسلم خان در اوائل سلطنت جهاندار شاه با امانت خان خواجه محمد (که نظامت صوبهٔ مالوه یافته متصل سارنگپور مضاف صوبهٔ مذکور رسیده بود) مانع دخل متعلقه گردیده با جمعیت نمایان بجنگ پیش آمد - چون همراهیان او از دست و زبانش بتنگ بودند وقت تاخت

هزاري نهصد سوار و خطاب راوي و عطای اسپ با زین نقره و برادرانش را بمناصب مناسب مباهات بخشیده رام پور وطن نیاکانش در جاگیر او و برادرانش مرحمت فرمود - سال بیست و پنجم باضافهٔ یکصد سوار کام دل برگرفته همراه سلطان اورنگ‌زیب بهادر (که بار دوم بمهم قندهار دستوري یافت) رخصت پذیرفت - و سال بیست و ششم بتعیناتی سلطان دارا شکوه بیساق مزبور لوای عزیمت افراشت - و سال بیست و هفتم بالتماس شاهزادهٔ مزبور از اصل و اضافه بمنصب (۲) هزار و پانصدي هزار سوار افتخار اندوخت - و سال بیست و هشتم تعینات دکن گردید - و سال سي و یکم حسب الطلب بحضور رسیده همراه مهاراجه جسونت سنگهه بصوبهٔ مالوه تعین گردید - که سد راه آمد فوج دکن باشد - پس از وصول موکب عالمگیري و رو دادن مصاف در هراولی مهاراجه بود - در اثنای نبرد دل پای داده بپای فرار بوطن خود شتافت - پس ازان ملازمت خلد مکان دریافته با شاهزادهٔ محمد سلطان بتعاقب شجاع نامزد شد - و از کم خردي پای همتش استوار نمانده باستماع اخبار مختلفهٔ حضور بے رخصت شاهزاده از اثنای راه برگشت پس ازان بمهم دکن تعین گردیده همراه میرزا راجه جیسنگهه بتقدیم خدمات سرگرم بود - سال یازدهم مقاهیر در پای قلعهٔ

(۲) در [بعضی نسخه] دو هزار و پانصدي ٭

نبرد پیشه (که جنگی بگریز کرده میرفتند - و معا باز گردیده بجنگ پیش می‌آمدند) بستوه آمده از پدر والا قدر خود درخواست آمدن خود بحضور و تعین بندهٔ دیگر دران دیار نمود] بعضی از راجپوتان بی حکم از بلخ و بدخشان معاودت نموده به پشاور رسیدند - راو مزبور هم ازانجمله بود - چون این معنی بعرض خسروانی رسید بمتصدیان اتک فرمان رفت - که از آب گذشتن ندهند - پس ازان (که سلطان اورنگ زیب بهادر بآن ناحیه دستوری یافت) او بهمراهی شاهزادهٔ مزبور مراجعت بدان سمت نمود - و پس از رسیدن آنجا در جنگها با اوزبکان در منقل هراولی مقرر بوده مصدر ترددات شد - و بهمراهی شاهزادهٔ مرقوم (که بمعاودت مامور گردید) بحضور رسید - سال بیست و دوم در رکاب شاهزاده بجانب قندهار مرخص گشت و بدستور سابق در منقل هراولی تعین یافت - و در جنگی (که بسرداری رستم خان و قلیج خان (۲) با قزلباش رو داد) خدمات نمایان بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و دویست سوار تارک عزت برافراشت - سال بیست و چهارم روزگارش سپری گشت - چون فرزند نداشت امرسنگهه و غیره نبائر راو چاندا با جمعیت راو روپ سنگهه بپیشگاه سلطنت آمدند امر سنگهه را (که شایستهٔ جانشینی بود) پادشاه بمنصب

(۲) نسخهٔ [ب] فتح خان ٭

کس از خویشان او در نبرد بکار آمده بودند برای برداشتن لاشها با وصف منع سرکرده عزیمت نمود - مخالفان قابو دیده گرد گرفتند - ازانجا (که راه بر آمدن نبود) پیاده شده با چند کس بمردانگي فرو شد - پادشاه از قدرداني هستي سنگهه پسر او را (که در وطن بود) بارسال خلعت و منصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب راوي بر نواخت - سالے چند همراه خان زمان بهادر بیساق دکن متعین بود - چون بمرض درگذشت و پسرے نداشت جای او بپسر عم پدرش روپسنگهه ولد روپ سنگه بن راو چاندا (که سال هفدهم بامید نوازش خود را ببارگاه سلطاني رسانیده بود) بمنصب نهصدي ذات و سوار و خطاب راوي سرفراز ساخته تفویض یافت - و پرگنهٔ رامپور مخاطب باسلام پور سرکار چیتور صوبهٔ اجمیر (که وطن متوفی بود) در تیول او قرار گرفت - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بیساق بلخ دستوري پذیرفت - و در جنگے (که سال بیستم با نذر محمد خان والی بلخ بسرداری بهادر خان روهله و اصالت خان بمیان آمد) در منقل هراولي جا داشت و بعد کشش و کوشش چون نذر محمد خان شکست یافته عرصه پیمای وادی فرار شد نامبرده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار تصاعد نمود - ازانجا [که شاهزادهٔ مزبور بنابر برودت هوای آنجا و کثرت اوزبکان و المانان

سال چهل و ششم بازآمده پیوست - و پس از یک و نیم ماه
بے آنکه تقریب رخصت بمیان آرد راه بنگاه خود گرفت
تا سال چهلم اکبري بمنصب هزار و پانصدي ممتاز بود
در سال دوم جهانگیري مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده
هجري در گذشت *

در جهانگیر نامه (که پادشاه خود نوشته) مرقوم است
که وی از نوکران معتبر رانا پرتاب بود - زیاده بر چهل سال
در خدمت عرش آشیاني گذرانیده بمنصب چهار هزاري کامیاب
شد - عمرش بهشتاد و دو رسیده بود - چاندا پسر او در اوائل
عهد جنت مکاني منصب هفتصدي داشت - و رفته رفته
بمنصب عمده و خطاب راوي کامیاب شد - راو دودا نبیرهٔ او
در عهد فردوس آشیاني سال سیوم همراه اعظم خان بمهم
خانجهان لودي تعین یافته در همان سال باضافهٔ پانصدي
پانصد سوار بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و عطای
علم سرفراز گردید - اما چون جنگ بر چندراولي افتاد پای
مشار الیه از جا رفت - پس ازان همراه یمین الدوله بتادیب عادل
خان قرار یافت - و بعد تر در تعینائیان مهابت خان خانخانان
(که بایالت دکن مقرر شده) منسلک گشت - سال ششم
در محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد هنگامی (که مراري بیجاپوري بکمک
اهل قلعه رسید - و هر چهار طرف جنگ افتاد) چون چند

داشت - گویند مبادای راجهای راتهور و کچهواهه داخل محل پادشاهان تیموریه شده اند - اما از قوم هادا این نسبت را هیچکس قبول نکرده *

* رای درگا سیودیه *

چندراوت - وطنش (۲) پرگنهٔ رام پور مضاف چیتور است - سال بیست و ششم جلوس اکبری بهمراهی سلطان مراد بر سر میرزا محمد حکیم تعین گردید - و سال بیست و هشتم (که میرزا خان بتنبیه فساد انگیزان صوبهٔ گجرات تعین شد) مشار الیه نیز بهمراهی خان مزبور شرف دستوري اندوخته مصدر ترددات نمایان گشت - و سال سیم بهمپائی خان اعظم کوکه بمهم دکن معین گردید - و سال سي و ششم (که سلطان مراد بدارائی مالوه مامور گردید) مشارالیه نیز بتعیناتی شاهزاده (۳) درجهٔ اختصاص پذیرفت - و پس ازان بهمراهی شاهزاده بملک دکن رفته نیکو خدمتیها بظهور آورد - سال چهل و پنجم عرش آشیاني او را با جمعی بجستجوی مظفر حسین میرزا کسیل فرمود - میرزای مذکور را خواجه ویسي دستگیر کرده نزد سلطان پور آورده بود رای درگا بوی پیوسته بحضور رسانید - و در همین سال بهمراهی شیخ ابوالفضل بجانب ناسک تعین گردید - درین ضمن شورش بنگاه خود شنیده رخصت گرفته بیورت خود رفت - و در اوائل

(۲) نسخهٔ [ب] موطنش (۳) در [اکثر نسخه] ارتخاص *

بدان جانب تعین گردید - و حکم بنام او صادر شد - که مناصب جمعی (که در احمدآباد باز رجوع نمایند) تایوزباشي مقرر سازد و هر که زیاده استعداد داشته باشد احوال او بتفصیل معروض دارد سال فوتش بنظر نیامده *

* رای بهوج *

پسر خرد رای سرجن هادا ست - چون پدرش خود را بفتراک دولت اکبري بست او نیز همواره مصدر نیکو خدمتي گردیده مشمول عواطف خاص بود - چون سال بیست و دوم جلوس حصار بوندي را از دست دودا برادر کلان او بر آوردند بوی تعلق گرفت - پس ازان مدتها تعینات کنور مانسنگهه بود در معرکهٔ افاغنهٔ اودیسه جرأتها بظهور آورد - پستر بمهم دکن همراه شیخ ابوالفضل متعین گشته پیوسته در نبردها ترددات نمایان بتقدیم رسانید - بعد جلوس جهانگیري چون پادشاه خواست (که صبیهٔ جگت سنگهه پسر راجه مانسنگهه را داخل شبستان محل خود سازد) نامبرده (که پدر مادر صبیهٔ مزبور میشد) بدان راضي نشد - این معني بر خاطر پادشاه گران آمد و قرار یافت که پس از مراجعت از کابل تنبیه او پیش نهاد عزیمت گردد - در همان سال (که سنه دوم از جلوس جنت مکاني باشد) مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري او تار و پود زندگي گسیخت - تا سال چهلم اکبري بمنصب هزاري سرفرازي

و پس از محاصرهٔ هشت ماه و بیست و پنج روز متحصنان
از کم آذوقي بزينهار بر آمدند - و قلعه مفتوح گرديد - سال چهل
و سيوم بخدمت ديواني كل پايهٔ اعتبار او افزود - سال چهل
و چهارم ازان خدمت معزول گرديده بقلعهٔ باندهو رخصت
پذيرفت - سال چهل و ششم بمنصب سه هزاري لواى كامراني
افراشت - سال چهل و هفتم چون كشته شدن شيخ ابوالفضل
بدست برسنگهديو بنديله بعرض رسيد بنامبرده حكم شد - كه
در استيصال آن بدگوهر سعي موفوره بظهور رساند - و تا سر او
نفرستد دست ازين كار باز ندارد - راجهٔ مذكور بتكرار چپقلشهاى
مردانه نموده آن بے ادب را منهزم ساخت - و پس از تحصن
گزيدن بقلعهٔ ايرج بمحاصرهٔ آن پرداخت - چون ديوار قلعه را
شگافته بدر زد راجه دنبال او گرفت - تا آنكه بخارستان در آمد
سال چهل و هشتم راجه حسب الحكم بحضور آمده استلام
عتبهٔ سنيه نمود - و سال چهل و نهم بعطاى منصب پنجهزاري
و خطاب راجه بكرماجيت كلاه عزت بآسمان رسانيد - و پس
از جلوس جهانگيري بميرآتشي نامور شده بجمع پنجاه هزار
توپچي تاكيد رفت - و پانزده پرگنه در تنخواه اين اخراجات
قرار يافت - و چون هنگامهٔ پسران مظفر گجراتي و كشته شدن
(۲)
يتيم بهادر در صوبهٔ گجرات بعرض رسيد او با جمعے كثير

(۲) در [بعضے نسخه] تليم *

ببرد - و سپاه مالوه را بدکن باز گرداند - او بدکن رسید - در جنگی (که راجی علي خان کشته شد) (۲) نامبرده در مثل خان مزبور بود - در معرکهٔ زد و خورد بیست زخم خورده بزمین آمد و شب با کشتگان هم آغوش بود - صبح برداشته آوردند - بعد چند روز سال چهل و یکم اکبري سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج هجري شربت واپسین در کشید *

* راجه بکرماجیت *

پتر داس - از طایفهٔ کهتري ست - ابتدا مشرفی فیل خانهٔ عرش آشیاني داشت - اولا بخطاب رای رایان سربلندي یافته آخرها بعمدگي مرتقي گردید - سال دوازدهم در محاصرهٔ قلعهٔ چیتور او را باتفاق حسن خان چغتا صاحب اهتمام مورچال خاصه کردند - سال بیست و چهارم دیواني صوبهٔ بنگاله بشرکت میر ادهم بار مفوض شد - سال بیست و پنجم چون ناسپاسان بنگاله مظفر خان را کشتند و نامبرده را بزندان بر نشاندند او بحسن تدبیر ازان تنگنا رهائي یافت - و چندے دران صوبه بکارها پرداخته سال سي و یکم بدیواني بهار امتیاز انداخت - سال سي و هشتم بکشایش قلعهٔ باندهو (که از گزین دژهای روزگار است و بعد فوت راجه رامچند بکهیله و پور او مردم آنجا نبیرهٔ خرد سال او را دستمایهٔ حکومت ساخته بودند) دستوري یافت

(۲) نسخهٔ [ب] راجه علي خان *

جاگیردار چوراگدهه بتقریب آنکه بروپی (۲) رام زمیندار آنجا پناه بانوپ سنگهه (که بعد ویرانی قلعهٔ باندهو در ریوان (۳) نام مکانی چهل کروهی قلعهٔ مذکور مسکن داشت) برده بود درید او با عیال و اطفال بکوهستان نتهونتهر گریخت - سال سیم همراه سید صلابت خان حارس صوبهٔ آله‌آباد ببارگاه خسروانی آمده بتقبیل سدهٔ سنیه پرداخت - و بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و سپر با یراق مینا و منصب سه هزاری دو هزار سوار و تقرر باندهو و غیره محال وطن در جاگیر قامت قابلیت آراست *

* رام چند چوهان *

پور بدنسنگهه - از امرای پانصدی اکبری ست - سال هیزدهم جلوس (که پادشاه ایلغار کرده بکومک میرزا عزیز کوکه جانب گجرات متوجه شد) او بهمراهی حضور شرف اختصاص داشت - سال بیست و ششم همراه سلطان مراد برای بیدار ساختن میرزا محمد حکیم و سال سي و هشتم بهمراهی میرزا شاهرخ حاکم صوبهٔ مالوه بدان سمت تعین شد و چون ناهنجاری سپاه دکن و برخاسته رفتن شهباز خان بمالوه از لشکر بے اجازت شاهزاده سلطان مراد بعرض رسید پادشاه او را ببرار کمسیل فرمود - تا یک لک اشرفي (که بنابر ناایمنی راه در قلعهٔ گوالیار افتاده است) جهت سامان لشکر باحتیاط همراه

(۲) نسخهٔ [ب] هروپي رام (۳) نسخهٔ [ب] دیوان - یا ایوان باشد ه

آنجا (که تخریب بحال آن مالک راه یافته اکثر جاها تهانه‌نشین مردم پادشاهي گردید) مردم آنجا عرضداشت کردند که معتبرے از حضور تعین شده آن طفل را ببرد - لهذا برطبق حکم اسمعیل قلي خان رفته اورا برداشته سال چهل و یکم بحضور آورد - و ازانجا که مقصود آنها این بود (که بداد و دهش تسخیر قلعه موقوف شود) چون این معني موافق بمزاج پادشاه نیامد آن طفل را رخصت شد - و بعد محاصرهٔ هشت ماه و چند روز سال چهل و دوم قلعهٔ مزبور مسخر گردید - و سال چهل و هفتم درجودهن نبیرهٔ راجهٔ مزبور بخطاب راجگي و دژبانی آنجا سرفراز گشت - و بهارتهي چند باتالیقی او قرار یافت - و پس از سریر آرائی جنت مکاني سال بیست و یکم راجه امرسنگهه نبیرهٔ راجهٔ مزبور آرزوی آستان بوسي نمود - بنا بران فرمان استمالت با خلعت و اسپ مصحوب کان راتهور (که از خدمتگاران زبان فهم بود) بنام او مرحمت شد - و در عهد فردوس آشیاني سال هشتم باتفاق عبد الله خان بهادر به تنبیه زمیندار رتن پور تعین شد - و بوساطت او زمیندار مذکور آمده با خان مزبور ملاقي گشت - پس ازان نامبرده دوامت ملازمت در یافته در هنگامهٔ بغي ججهار سنگهه بندیله نیز در فوج خان مسطور مقرر شد - پس از فوت وی انوپ سنگهه پسرش بجای وی نشست - سال بیست و چهارم چون راجه بهار سنگهه بندیله

نوازش کامیاب نموده دستوری معاودت داد - اگرچه راجه بیربهدر پسر خود را به پیشگاه خسروانی فرستاده اظهار فرمان برداری مینمود اما از بس توهم آمدن خود قرار نمیداد سال بیست و هشتم (که اله آباد معسکر پادشاهي شد) پادشاه خواست فوجی بر راجه تعین نماید - پسرش بوساطت باریابان بعرض رسانید - که اگر از بندهای روشناس کسے بآوردن او تعین شود بجمعیت خاطر عازم آستانبوس خواهد شد - بنابران پادشاه زین خان کوکه و راجه بیربر را باستمالت او تعین فرمود او بعتبهٔ خلافت آمده سعادت ملازمت حاصل نمود - و بانعام یکصد و یک راس اسپ مفتخر گردید *

در سال سي و هفتم چون راجه فوت نمود بیربهدر پسر او (که در حضور بود بخطاب راجگي نوازش یافته رخصت وطن پذیرفت - در عرض راه او از سکهاسن افتاد - و بچاره گري خون برگرفت - و از شست و شوی بیوقت بیماري افزوده سال سي و هشتم مطابق سنه (۱۰۰۱) هزار و یک هجري بمقر اصلي شتافت - چون خویش رای رایسنگهه راتهور بود پادشاه برسم تعزیت بخانهٔ او تشریف برد - پستر چون بعرض رسید (که بد گوهران آن نواح بکرماجیت نام نبیرهٔ خرد سال راجه رامچند را بسري بر گرفته سرمایهٔ سرتابي اندیشیده اند) لهذا رای پترداس بتسخیر قلعهٔ باندهو تعین شد - و پس از رسیدن

عرش‌آشیاني شده) امروز زبان زد مردم است *

و در سال هشتم (که آصف خان عبد المجید بتسخیر گدهه مامور گردید) چون غازي خان تنور (۲) پناه براجه رامچند برده بود اول براجه پیغام نمود - که او را بحضور بفرستد - و الا عنقریب بسزای کردار ناهنجار خود خواهد رسید - راجه بمقام ستیزه در آمد - و باتفاق غازي خان لشکرے از راجپوت و افغان فراهم نموده عرصهٔ نبرد آراست - پس‌از زد و خورد بسیار غازي خان کشته گردید - و راجه شکست یافته بقلعهٔ باندهو (که مستحکم ترین قلاع آن ولایت است) متحصن گردید - آصف خان سر محاصره داشت - درین‌ضمن باستشفاع راجهای معتبر (که در حضور پادشاه بودند) قرار یافت - که راجه شرف آستانبوس یافته در زمرهٔ فدائیان منتظم شود - لهذا دست تصرف ازان ولایت باز ماند *

سال چهاردهم چون امرا بمحاصرهٔ قلعهٔ کالنجر (که راجه رامچند در ایام تفرقهٔ افغانان از بجلي خان پسر خواندهٔ پهار خان نقد گرانمند داده بدست آورده بود - و ازان زمان در تصرف داشت) پرداختند و کار بر محصوران تنگ گردید راجه بمقتضای صلاح اندیشي چارهٔ کار در سپردن قلعه دیده پایان از قلعه بر آمد - و کلید آنرا معه پیشکشهای مناسب با وکلای خود روانهٔ بارگاه سلطاني ساخت - پادشاه وکلای او را بانواع

---

(۲) در [بعضی جا] تنوری آمده *

عرش‌آشیانی شاهزاده را از ملک او برگردانید - پستر او باستصواب صادق خان آمده ملازمت شاهزاده نمود - و در سال سي و هفتم مطابق سنه (۱۰۰۰) هزار هجري در گذشت - رامداس پسرش همراه صادق خان در راه کشمیر آمده سعادت استلام سدهٔ خلافت در یافته مورد التفات گردید - دیگر از پسرانش بورسنگهدیو بندیله است - که احوالش علیحده بنوک کلک اخبار نگار گذشته *

(۲)

* راجه رام چند بگهیله *

زمیندار ملک بهته و عمدهٔ راجهای هندوستان بود - فردوس‌مکاني در واقعات خود (که سه راجهٔ معتبر شمرده) سیوم همین رامچند است - تانسین نام کلاونت (که در فنون نغمه سرآمد وقت و بحسن صوت و نازک خیالي گویند مثل اوئی نگذشته) پیش او مي بود - و راجه کمال قدرداني و افراط انس با او داشت چون وصف کمالات او بعرض عرش‌آشیاني رسید سال هفتم جلال خان قورچي را پیش وی فرستاده تانسین را طلب حضور نمود راجه سر باز زدن زیاده از طاقت خود دانسته مشارالیه را با ساز و سامان تجمل معه تحف و هدایا روانه ساخت - چون نامبرده بملازمت خسرواني پیوست پادشاه روز اول دو کرور دام (که دولک روپیهٔ رائج الوقت باشد) انعام فرمود - و بتقاریب ابواب فتوحات بر روی او مفتوح گشت - تصانیف او (که اکثر بنام

---

(۲) نسخهٔ [ب] بگهیله - و در [بعضی نسخه] مکهیله *

صادق خان پس از چیره دستی رحل اقامت دران حدود انداخت چون عرصهٔ عافیت برو دشوار شد ناگزیر بعجز و الحاح گرائیده برادر زادهٔ خود را بحضور فرستاده زینهاری گردید - و مژدهٔ جرم بخشی شنیده در سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان ناصیه سای آستان پادشاهی گشته بگوناگون نوازش سربلندی یافت *

و چون شهاب الدین احمد خان سپه سالار مالوه بهمراهی میرزا عزیز کوکه تعین مهم دکن گردید راجه (۲) را نیز بمرافقت آن لشکر نامزد کردند - او از همراهی سر باز زد (۳) - شهاب الدین احمد خان با دیگر تیولداران بعزم تادیب او رو آورد - چون بچهار کروهی اوندچهه رسید آن کوتاه اندیش بلابه گری پیش آمده بمیانجی گری راجه اسکرن فرمان پذیری را دستاویز رستگاری خود گردانید - و سپه آرا را آمده دید - و باز بتباه خیالها در افتاده بادیه پیمای گریز شد - یورت او بغارت رفت - پسرش اندرجیت در قلعهٔ کهجوه دم استقلال زده بآویزش بر خاست چون روی پیکار نداشت باندک تنبیه راه گریز پیش گرفت - در سال سی و ششم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه هجری شاهزاده سلطان مراد بدارائی مالوه دستوری یافت - سران آن ملک جمله بدیدن شاهزاده آمدند - راجه مدهکر تعلل ورزیده سر ازین امر باز زد - لهذا شاهزاده بر سر او فوج کشید - راجه کناره گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ب] راجه نیز (۳) نسخهٔ [ب] گردید *

و حیله سازي و نیروي تهور و مردانگي تحصیل ناموري نموده
از سایر آباي خود در گذرانید - و بمرور ایام دست تصرف
باطراف و حوالي دراز ساخته بیشتر جاهاي آباد ضمیمهٔ ملک
خود ساخت - و بافزوني اسباب و کثرت مردم و بافزایش ملک
و قلبي جا غرور و نخوت بخود راه داده باکبر پادشاه عام
طغیان و جسارت افراشت - مکرر افواج عرش آشیاني بمالش او
تعین شده گاهے باطاعت و انقیاد در مي‌آمد - و گاهے بسرکشي
و نافرماني میرفت - در سال بیست و دوم صادق خان هروي
با راجه اسکرن و موته راجه بتادیب آن ره نورد بادیهٔ تمرد
تعین گشت - سردار پیش از وصول بدان دیار داستان اندرز
درمیان نهاد - آن بدمست بادهٔ پندار بهوش نیامد - ناگزیر
بهر انجام جنگل بري افتاد - از بسکه آن حواشي درخت زار
و هجوم اشجار داشت عبور افواج دشوار نمود - یکروز بجنگل‌بري
و درخت افکني همت گماشتے - و روز دیگر آهنگ پیش نمودے
تا بآب سوا (که بهت دهارا اشتهار دارد - و شمال رویهٔ
اوندچهه است) رسید - راجه مدهکر با لشکر گران بر ساحل آن
معرکه برآراست - شگرف آویزش چهره افروز گنداوري گشت
نزدیک بود که چشم زخمے بعساکر پادشاهي رسد - که آن مدبر
با رامساه پسر جا نشین خود پالغز همت گشته رو بر تافت
و هودل راو پسر دوم او از تصادم کجدال بعدم خانه فرو رفت

در پیشگاه خلافت پذیرش یافت - اما چون از دریای سندهه گذشته در خیر آباد فرود آمد دفعة جوهر خرد ارا سودا تیره ساخت - برگشته بانگ آوردند - طبیبی نبض میدید - جمدهر او کشیده بر خود زد - حکمای حضور بمعالجه تعین شدند پس از دیرے بهي یافت - در سال سي و دوم جاگیر راجه با الوس او در صوبهٔ بهار مقرر شد - و کنور مانسنگهه بدیدبانی آن ناحیه رخصت یافت - در مبادی سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت در لاهور رخت هستي بر بست - گویند وقتے (که راجه تودرمل را بآتش میسپردند) همراه بود - چون بخانه آمد استفراغ کرد - و حبس بول شد - بعد پنج روز در گذشت از اعمال خیر او در لاهور مسجد جامعے بوده - که اکثر مردم بادای نماز جمعه قیام داشتند *

* راجه مدهکر ساه بندیله *

از قوم کهروار است - اینها در سوالف ایام شان و شوکتے و مال و منالے چندان نداشتند - برهزني و قطاع الطریقي بسر مي بردند - چون نوبت براجه پرتاب رسید (که اوندچهه احداث کردهٔ او ست) رشدے و مکنتے بهم رسانیده معرو با شیر شاه و سلیم شاه سرتابیها نمود - پس ازو پسرش راجه بهارتهه چند بمرزباني متمکن گشت - چون لا ولد بود بعد فوتش ریاست ببرادر خرد او مدهکر ساه باز گردید - او بتدبیر

بدهه نگر و ایدر را بشاهراه نیکو بندگي آورده با رانا کیکا ملاقات نمود - و پسر رشیدش امر سنگهه را همراه خود بملازمت پادشاهي شرف اندوز گردانید - و در سال بیست و سیوم (که جاگیر الوس کچهواهه در صوبهٔ پنجاب مقرر شد) سپه سالاري آن ولایت براجه باز گردید - و سال بیست و نهم دختر عفت سرشت راجه را با شاهزاده سلطان سلیم پیوند پیوگاني دادند *　　* ع *

۹۹۳

* قرانے شده ماه و ناهید را *

تاریخ یافته اند - عرش آشیاني بفروغ قدوم منزل راجه را روشني افزود - او جشن خسروانه ترتیب داده جهاز عروس با پیشکش از نظر گذرانید - که تفصیل آن محمول بر مبالغه میشود *

گویند طوائل عراقي و عربي و ترکي و کچهي با یک صد زنجیر فیل و غلام و کنیز بسیار از حبشي و چرکسي و هندي بود - در کرور روپیه کابین قرار یافت - پادشاه و شاهزاده هر دو چوڈول را بر داشته بیرون آوردند - و در تمام راه پا انداز از اقمشهٔ نفیسه مي انداختند - در سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج سلطان خسرو از بطن او بوجود آمد - و در سال سیم بمنصب پنجهزاري پایه برافراخت - و درین سال (که کنور مانسنگهه بمهم الوس یوسف زئي مامور شد) راجه بحکومت زابلستان نامزد گردید - برخے خواهشهای بے هنجار پیش گرفت - پادشاه از فرستادن باز داشت - راجه پشیمان شده بلابه گري درآمد

داشت - و در جمیع فنون و صنائع تصرفات بجا میکرد - و در عهد پر رونق او (که مجتمع خردمندان و دانایان هفت اقلیم بود) هر یکی از صاحب طبعان والا دستگاه برسائی ذهن و درستی دانش در مهمات متعلقهٔ خود تصرفهای بدیعه و اختراعهای مفیده استخراج کرده باستحسان پادشاهی میرسانید حتی ارباب مکاسب و اهل حرف در صنعت و پیشهٔ خود کارنامها می پرداختند * 　　* بیت *

* بدانش چو شه باشد آموزگار *
* کند اهل دانش همه روزگار *

راجه را چند پسر بود - کلان آنها دهارو نام داشت - هفتصدی اکبري - در جنگ تتهه بهمراهی خانخانان ترددِ نمایان کرده کشته گردید - گویند نعلبندی اسپان از نعل طلا و نقره میکرد *

* راجه بهگونت داس *

پسر راجه بهارامل کچهواهه است - در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد پس از تسخیر گجرات در جنگ سرنال (که عرش آشیانی با صد سوار بابراهیم حسین میرزا ایلغار نمود) دران معرکه از راجه آثار شجاعت و مردانگی بظهور آمد - و بعنایت علم و نقارهٔ امتیاز یافت - و در ایلغار نه روزهٔ گجرات نیز مصدر خدمات شده با فوجی از راه ایدر بملک رانا تعین شد - که سرکشان آن ضلع را ایل سازد - و هرکه گردن تابد بتادیب رساند - راجه جمیع بومیان

(۲)
مزروع و غیر مزروع (که آنرا رقبه نامند) و تفریق آن به بیگهه و بسوه
و ربع حبوبات و بقولات و بر هر جنسی في بیگهه محصول نقدي
و در برخی بخش جنسي که آنرا بٹائي (۳) گویند قرار داد - و چون
سابق در علوفهٔ سپاه پول سیاه میدادند تودرمل روپیه را (که
بچهل فلوس رایج الوقت بود) چهل دام قرار داده بقدر حال حاصل
هر جای جمع آن مشخص ساخته باتطاع مردم تنخواه کرد که آنرا
جاگیر خواندند - و محالے را (که زر آن (۴) داخل خزانهٔ پادشاهي میشد
بخالصه موسوم نموده بقدر یک کرور دام (که بقرار دوازده ماهه
سر لک (۵) دام دو هزار و پانصد روپیه میشود - اگرچه نظر بر آبادي
و ویراني فصول زیاده و کم داشته باشد) بعهدهٔ یک مرد فهمیده
کرده اورا بکروري مسمی گردانید - و سوای سبندي تحصیلانه سر صد
پنج روپیه قرار داد - و در قدیم سوای فلوس مسکوک نبود
در انعام عددها و ایلچیان و شعرا بوزن فلوس از نقره بمس آغشته
مسکوک نموده آنرا تنکهٔ نقره گفته بکار مي بردند - راجه
از طلای بے غش یازده ماشه اشرفي و یازده و نیم ماشه از نقره
روپیه مسکوک ساخت - و امثال این مخترعات زیاده بران است
که درینجا سمت تحریر یابد - و في الحقیقت مزاج عرش آشیاني
(که موسس سلطنت و جهانباني ست) در هر امرے ولوعي

---

(۲) نسخهٔ [۱] بنتن یا بٹن باشد (۳) در [بعضی نسخه] تهائي
(۴) در [بعضی نسخه] که ازان داخل (۵) در [بعضی نسخه] سه لک ٭

باو مفوض باشد - و بوكالت خديو عالي مختص گردد - اگر تعصب
ديني غازهٔ چهرهٔ فطرت او نبودے اين رذيله چندان نكوهيدگي
نداشتي - حق آنكه اگر تعصب پرستاري وتقليد دوستي و كينه توزي
نكردے و بر گفتهٔ خود نتنيدے از معنوي بزرگان بودے - و با اين
حال نظر بر عموم زمانيان در سيردلي و بے طمعي (كه بازار
آن پيوسته كساد دارد) و در خدمت گذاري و كد ورزي
و كارشناسي كم نظير چه بے عديل بود - كار سپاري بے غرض را
چشم زخمے رسيد - چار سوی معامله گذاري بدان گونه گرمي
نماند - گرفتم كه ديانت ور (كه هم آشيان عنقا ست) بدست
افتد - آن اعتماد (كه بروزگاران كمتر رو دهد) بچه افسون فراچنگ
آيد - و بدستمايهٔ كدام طلسم فراهم شود *

عالمگير پادشاه ميفرمود - كه از زبان اعلی حضرت شنيدم
كه روزے اكبر پادشاه گفتند - كه تودرمل در امور مالي و ملكي
شعور تند و ذهن رسا دارد - اما استغنا و خود پسندي او خوش
نمي آيد - ابو الفضل با او بد بود - شكايت گونه عرض نمود
فرمودند نواخته را نميتوان برانداخت - قواعد و ضوابط متعددهٔ
راجه تودرمل در مراسم ملک آبادي و سپه داري معمول و مستمر
هندوستان و بنای اكثر دفاتر پادشاهي بران - در مملكت هند
بزمان سلاطين و حكام سابقه ششم حصه از بذرگر ميگرفتند - راجه
تقسيم زمين از پولج و پروتي و چچر و بنجر و پيمايش اراضي

در سال سي و چهارم خرامش پادشاهي بگلگشت کشمير شد
راجه باتفاق محمد قلي خان برلاس و راجه بهگونت داس
کچهواهه بمحافظت لاهور مقرر گشت - درين سال هنگامي (که
پادشاه از کشمير عازم کابل بود) عرضداشت برنوشت - که پيري
و بيماري چيره دستي نمود - همانا زمان دور شدن نزديک
باشد - اگر رخصت يابد دست از همه باز دارد - و بر ساحل
گنگ رفته واپسين نفس را بياد ايزدي پردازد - حسب الالتماس
دستوري يافت - و از لاهور روانۀ هردوار شد - معا منشور ديگر
رسيد - که هيچ ايزدي پرستش بتيمار داري زير دستان نرسد
همان بهتر که بکار مردم پردازد - ناگزير باز گرديده يازدهم (۲) روز
سرآغاز سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت سال سي و چهارم
زندگي بسپرد *

علامي فهامي ابوالفضل در حق او نويسد - که براستي و درستي
و خدمت گزيني و کم آزي و بے طمعي رواج بخش مهمات
و بمردانگي و همت افزائي بے همتا - و در معامله شناسي
و کار طلبي و سر براهي هندوستان يگانۀ روزگار بود - اما کينه ور
و انتقام کش بود - اندک ناملائمي در کشت زار خاطرش نشوو نما
پذيرفتي - اين خصلت را خرد گزينان دور بين از نکوهيده ترين
خصائل شمارند - خصوص در رياست مندے که مهمات عالميان

(۲) در [بعضي نسخه] پانزدهم روز *

مغروران گسیخته آمد - میرزا بجانب جوناگدهه بدر رفت - در همین سال راجه جبین افروز تقبیل سدهٔ خلافت شده بپیشین دستور بنظم مهمات وزارت سرگرم گردید *

و چون درین سال از اجمیر بپنجاب نهضت پادشاهي واقع شد روزے در راه کوچ صنمهای راجه (که تا پرستش آن بطرز خاص نکردے بکار دیگر نپرداختے) گم شد - او ترک خواب و آشام نمود - پادشاه بنصائح قدرے ازین تقاید دوستي برآورد - ازانجا (که خدمات دار الوزارت داشت) از خطرناکی این سترگ کار و چیرهٔ دستي دورویان دهٔ زبان دل نهاد سر انجام واقعي آن نمیشد - در آغاز سال بیست و هفتم سنه (۹۹۰) نهصد و نود باشراف دیوان شرف اختصاص یافت - در معني وکالت کرامت شد - و همگي مهمات برای او باز گردید - راجه معاملات مالي و ملکي را از سر نو بنای تازه گذاشت - و ضابطهٔ چند احداث کرد - که بفرمان پادشاهي اجرا یافت - تفصیل آن در اکبر نامه مرقوم است - و در سال بیست و نهم خانهٔ او بقدوم پادشاهي نور آگین شد - بسپاس گذاري جشنے بر آراست - و در سال سي و دوم کهتري زادهٔ بد گوهر بکینهٔ که داشت وقت شب در سواري شمشیرے انداخت - همراهان او را از هم گذرانیدند و چون راجه بیربر در کوهستان سواد فرو شد راجه بهمراهي کنور مانسنگهه بمالش الوس یوسف زئي تعین گردید * و چون

آن ولایت بحضور رسیده بدستور سابق دخیل مقدمات مالي و مالکي گشت *

و چون خانجهان بصوبه داری بنگاله اختصاص یافت راجه بهمراهي مامور گردید - و درین مرتبه بحسن یاوری او ملک از دست رفته بتصرف درآمد - و داؤد را بدست آورده بعدم‌خانه فرستاد - و در سال بیست و یکم جلائل غنائم آن دیار را (که ازان جمله سه صد چهار صد فیل نامور بود) به پیشگاه خلافت آورد - چون صوبهٔ گجرات بند و بست شایسته نداشت و از بے پروائی وزیر خان آن عرصه غبارآلود نا ایمني بود راجه بانتظام آن ولایت تعین شد - مشارالیه بمعامله فهمي و کارداني و شجاعت و مردانگي از سلطانپور و ندربار تا به برودہ و چاپانیر تنسیق مناسب داده باحمدآباد آمده باتفاق وزیر خان لوامع داد دهي مي‌افروخت - که ناگاه شورش مظفر حسین میرزا باغوای مهر علي کولابي برخاست - وزیر خان میخواست تحصن گزیند - راجه تودرمل بنیروی همت او را آمادهٔ مبارزت گردانیده سال بیست و دوم در حدود دهواده عرصهٔ نبرد آراسته گشت - وزیر خان از گریز پائی سپاهیان در صدد جانفشاني شد - نزدیک بود که کار او بانجام رسد - راجه (که سر فوج میسره بود) مقابل خود را بر داشته بکمک رسید - و یکبارگي تار و پود هنگامهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] داؤد خان را (۳) نسخهٔ [ب] دهولقه *

* راجه تودرمل *

کهتری لاهوري - نویسندهٔ فهمیده[۲] و مدبر شجاع بود - بیمن تربیت عرش آشیاني ترقی عظیم کرده بمنصب چهار هزاري و مرتبهٔ امارت و سرداري رسید - سال هیزدهم (که عرصهٔ گجرات بقدوم پادشاهي از غبار فتنه سازان مصفا گردید) راجه را جهت تشخیص جمع دامی آن مملکت گذاشتند - که بمقتضای عدالت و نصفت آنچه قرار دهد بدان موجب تنخواه بعمل آید و در سال نوزدهم بعد فتح پتنه بعنایت علم و نقاره افتخار اندوخته کومکی خانخانان منعم خان ببنگاله تعین گشت - هرچند سرداري و کار فرمائي بخانخانان تعلق داشت لیکن در فوج کشي و دلدهي سپاه و یورشهای مردانه و تنبیه سرتابان و مخالفان طرفه مساعي از راجه بظهور رسید - در جنگ داؤد خان کرراني (که خانعالم هراول فوج پادشاهي کشته شد - و خانخانان زخمهای منکر برداشته عنان تاب گشت) راجه ثبات پائي ورزیده کوشش و کشش بجائی رسانید که چنین شکستی صورت آرای فتح گردید یکی در عین معرکه (که مخالف بصورت فیروزي نخوت مي آراست) خبرهای ناخوش از خانخانان و خانعالم آورد راجه برآشفته گفت - اگر خانعالم مرد چه غم - و خانخانان رفت چه باک - اقبال پادشاهي با ما ست - و پس از گزین انتظام

---

(۲) در [بعضی نسخه] فهمنده ٭

و ربطے خاص داشته - چنانچه بعد از اطرا در القاب و اظهار عقیدت او این عبارت مرقوم است - افسوس هزار افسوس که بادهٔ این خمخانه درد آلود است - و نبات این شکرستان هلاهل اندود عالم سرابے (۲) ست تشنه فریب - و منزلے ست پر فراز و نشیب مستی این بزم را در پی خمارے ست - و عاقبت (۳) این سودا را در سر بخارے هست - بعضے موانع نگذاشت که خود رفته نعش او را بچشم صورت می‌دیدیم - و آن عطوفت و مهربانیها (که ما را با او بود) ظاهر میفرمودیم * * بیت *

* کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست *
* کدام دیده ز خونابهٔ جگر گون نیست *

بالجمله راجه بیربر در جود و سخاوت از یکتایان روزگار بود و در بخشش و انعام شهرهٔ آفاق - در فن موسیقي مهارتے تمام داشت - کبت و دوهرهٔ (۴) او مشهور - و لطائف و نکات او در السنه و افواه سایر و دایر - برنبه (۵) تخلص میکرد - پور کلانش لاله نام بمنصب درخور سرافرازي داشت - از بدخوئي و خود کامي خرج از اندازه بر گذرانید - و خواهش را فراخ تر ساخت - چون دخلش نه افزود آرزوی آزادي و وارستگي در سر گرفت - و در سال چهل و ششم اکبري از درگاه پادشاهي دستوری آن حاصل نمود *

---

(۲) در [بعضی نسخه] سرابی ست (۳) در [بعضی نسخه] عاقبت (۴) در [بعضی نسخه] کبت و دوهرهٔ او (۵) نسخهٔ [ب] برهنه *

عظیم و چشم زخمے طرفه بفوج پادشاهي رسید - قریب هشت هزار کس با چندے عمده و روشناس پادشاهي درین دو روز مقتول و نابود گردید - هرچند راجه دران آشوب زار دست و پائی زد (که بدر زند) کشته شد *

هرگاه کمے از ناسپاسي و حق نا شناسي در محل تقدیم شکر عرصهٔ شکایت و ساحت کفران پیماید زود باشد که روزگار خارستان نتائج اعمال در کنارش گذارد - گویند راجه درین تطره و پویهٔ کوهستان پیوسته پیشانی سر و دل را چین آلود داشتے - و با دمسازان گفتے که همانا زمانه برگشته است - که بهمراهی حکیم و یاوری کوکه دشتی و کوه پیموده میشود - تا انجام کار بکجا رسد - و ندانست که تمشیت کار خداوند و روائی فرمودهٔ ولي نعمت سرمایهٔ سود و راس المال بهبود است - هرچند که منشای سرگراني و باعث عار گزین وجهے هم باشد اینجا ظاهراست که زین خان با نسبت رضاعي بیش منصب و عمده بود - و راجه آخرها بمنصب دو هزاري اختصاص یافته - مگر غرور مصاحبت و خصوصیتے (که بپادشاه داشت) مقتضی این پندار باشد *

گویند عرش آشیاني بخبر فوت او دو روز بطعام راتبه و بکیف معتاد میل نفرمودند - و از فرمانے (که بخانخانان میرزا عبدالرحیم در ماتم او نوشته - و در منشآت علامي شیخ ابوالفضل موجود است) ظاهر میشود که طرفه جا در دل پادشاه کرده بود

حکیم ابوالفتح را نیز با فوجے متعاقب روانه کردند - چون هر دو سردار داخل کوهستان شده بکوکه پیوستند با آنکه میان کوکلتاش و راجه ناخوشي بود کوکه جشنے بر آراسته قدوم رسیدگان را خواهش نمود - راجه خشم و کین برملا انداخت - کوکه بردباري بکار برده پیش راجه شتافت - و چون مشورتها بمیان آمد راجه را (که با حکیم از اول هم صفائے نبود) حرفهای رکیک و درشت گذشت - و کار بشتم و دشنام کشید *

بالجمله غبار دورنگي میان یکدیگر برخاست - هر یکے از حسد در نکوهش رای دیگرے حرف‌سرا بود - تا آنکه از خود سري و بے اتفاقي در گذشتن کتل بلندري بے‌تورکي بعمل آمد - افغانان از هرسو بتیر و سنگ چیره دستي نمودند - از سراسیمگي فیل و اسپ و آدم با یکدیگر آمیخته افتادند - عالمے نقد هستي درباخت - روز دیگر کوچ بے هنگام کرده از تاریکی راه بدرها افتاده بسیارے را روزگار سپري گشت - راجه بیربر نیز دران هنگامهٔ قیامت زاه فرو شد *

گویند چون بکراکر رسیدند شخصے براجه گفت - که امشب افغانان ارادهٔ شبخون دارند - اگر ازین دره سه چهار کروهي کم عرض (که پیش رو ست) بگذرند دغدغهٔ شبخون رفع میشود راجه بے آنکه بزین خان آگهي دهد آخر وقت کوچ کرد - تمام لشکر عقب او راهي گشت - و گذشتن آنچه گذشت - شکستے

نماید - و اورا مخاطب براجه بیربر (که بمعنی شجاع است) نموده بدان مهم مرخص فرمود *

چون راجه بلاهور رسید حسین قلی خان با سایر تیولداران فوج بر سر نگرکوت کشیده محاصره نمود - اتفاقا چون عرصه بر محصوران تنگ گشت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست و تدارک آن حادثه از مهمات وقت گردیده انفتاح قلعه در حیز تاخیر و تعویق افتاد - ناچار بصوابدید راجه بگرفتن پیشکش پنج من طلا از راجه بدهچند و بلند آوازه ساختن خطبه و سکهٔ پادشاهی و احداث مسجدے پیش دروازهٔ قلعهٔ کانگره بهذن نموده برخاستند - و چون در سال سیم سنهٔ (۹۹۴) نهصد و نود و چهار هجری زین خان کوکه بمالش الوس یوسف زئی (که عالمی ست در کوهستان بجور و سواد) تعین گشت کوکه پس از تاخت و باخت بجور بکوهستان سواد (که شمالی پشاور است و شرقی بجور بطول چهل کروه و عرض از پنج تا پانزده و چهل هزار خانه دار ازان الوس درانجا بسر برد) در شده مالشی بسزا داد *

چون فوج از گریوه نوردی بستوه آمده بود درخواست کمک تازه از پیشگاه خلافت نمود - شیخ ابو الفضل از کارطلبی و عقیدت فزونی از جناب خاقانی التماس این خدمت بنام خود کرد - پادشاه میان او و راجه بیربر قرعه انداختند - اتفاقا قرعه بنام راجه افتاد - بعد از تعین او عرش آشیانی بپاس احتیاط

* راجه بیربر * [1]

مهیس‌داس نام برهمنی ست بادفروش - که بهندي بهات نامند
این طایفه مداح و ستایش گر ارباب دول مي‌باشد - مشار الیه
اگرچه از بے‌بضاعتي و کم مایگي بپریشان حالي و خستگي روزگار
میگذرانید اما مجموعهٔ بود از فرهنگ و شعور - و برسائی ادراک
و درستی فهم ممتاز اقران و امثال خود - چون برهنمونی قاید
اقبال بملازمت عرش‌آشیاني رسید بسخن سنجي و لطیفه‌گوئي
در زمرهٔ ندیمان و مخصوصان مجلس پادشاهي منتظم گشت
و بتدریج گوی مسابقت و تفوق از همه ارباب قرب و خصوصیت
ربود - اکثر در مخاطبات پادشاهي بمصاحب دانشور راجه بیربر
مورد نوازش میشد - و چون شعر هندي را خوب میگفت اول
بخطاب کب رای (که قریب بمعنی ملک الشعرا ست) مخاطب
گردید - و چون سال هیزدهم مزاج پادشاهي از راجه جیچند
راجهٔ نگرکوت انحراف یافته بقید افتاد پسرش بدهچند (۲)
(که خرد سال بود) خود را قایم مقام پدر دانسته براه سرکشي
و تمرد شتافت - پادشاه آن ولایت را بکب رای (که دران حوالي
جاگیر داشت) مرحمت فرمود - و بحسین قلي خان خانجهان
ناظم پنجاب فرمان رفت - که با امرای آنصوبه متوجه آن ولایت
گشته نگرکوت را از تصرف بدهچند برآورده بکب رای تفویض

(۲) نسخهٔ [ب] بدیچوند *

بر تعمیر آن همت گماشته بدست خود بنیاد نهاد - و بعضی از امرا باتمام آن مقرر شدند - در کمتر زمانی انجام پذیرفت ازان رو (که زمینداری آنجا برای لونکرن تعلق داشت) بپسرش منسوب ساخته بمول منوهر نگر مخاطب گردانید *

چون مظفر حسین میرزا بنابر کجگرائي راه فرار گزید و هیچکس از امرا بتعاقب او گام همت بر نداشت پادشاه او را باتفاق رای درگا سال چهل و پنجم بتعاقب او نامزد فرمود اگرچه خواجه ویسي میرزای مذکور را دستگیر ساخت اما نزد سلطان پور اینها هم پیوستند - و پس از ارتحال عرش آشیاني مورد عواطف جنت مکاني بوده در سال اول جلوس همراه سلطان پرویز بگوشمال رانا امر سنگهه رخصت یافت - و سال دوم بمنصب هزاري پانصد و شصت سوار ناموري اندوخت - و مدتها بتعیناتی صوبهٔ دکن گذرانیده سال یازدهم بنهان خانهٔ نیستي در شد - پسرش بمنصب پانصدي سه صد سوار سرفرازي یافت رای مزبور شعر میگفت - و توسني تخلص میکرد - این بیت ازو ست *

* بیت *

* یگانه بودن و یکتا شدن ز چشم آموز *
(۲)
* که هر دو چشم جدا و جدا نمي نگرند *

از دو برادرش ایسر داس و سانولداس اولاد باقي مانده *

---

(۲) نسخهٔ [ب] نمي نگرد *

بمنصب دوهزاري رسيد - ودرا پس از ناكامي هموارة راة باطل سپردے - و گرد فتنة بر انگيختے - تا آنكه در سال بيست و سيوم باستصواب شهباز خان كنبو عفو جرائم او شدة ادراك آستانبوسي نمود - پادشاة او را در پنجاب گذاشته متوجه دارالخلافه شد و دران نزديكي مغلوب واهمه گشته عرصه پيماى دشت فرار گرديد و سال سيم از جهان در گذشت *

* راى لونكرن كچھواهه *

شيخاوت است - زميندارى پرگنهٔ سانبهر داشت . بملازمت عرش‌آشياني پيوسته مطرح انظار عنايت گرديد - سال بيست و يكم بهمراهي كنور مانسنگهه بر سر رانا تعين شدة در همان سال باتفاق راجه بيربر براى آوردن صبيهٔ زميندار دونگرپور (كه ميخواست داخل محل پادشاهي گرداند) نامزد شد - و سال بيست و دوم بهمراهي او آمدة جبين نياز بر سدهٔ سلطنت گذاشت - سال بيست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بتنبيه باسپاسان شرقي ديار دستوري يافت - سال بيست و هشتم همراة ميرزا خان بن بيرام خان بصوب گجرات مرخص گرديد پسر او راى منوهر داس است - كه منظور نظر تربيت پادشاة بود بسال بيست و دوم در ايامي (كه موكب سلطاني بر قصبهٔ آنبير نزول داشت) بعرض رسيد - كه دران سرزمين شهرے ست قديم كه بظاهر ورود حوادث جز تل خاك ازان باقي نماندة - پادشاة

کرد - درین ضمن یکے از نوکران مظفرخان رسیده او را راهگرای
سفر عدم گردانید *

اگرچه ازین قضیه پسران سرجن زیر بار خجلت آمدند
اما چون بے تقصیر بودند پادشاه از عتاب معاف داشته بعد
خلعت پیش پدر روانه فرمود - رای سرجن بعد آمدن پسران
درخواست نمود - که یکے از عمدها بیاید - که همراه او رسیده
گرد آستان خلافت را سرمهٔ بینائي سازد - بنابران عرش آشیاني
حسین قلي خان را باین کار مقرر نمود - بعد رفتن خان مذکور
رای سرجن باستقبال پرداخته لوازم احترام بتقدیم رسانید
و بهمراهی او بحضور آمده ادراک ملازمت نموده مشمول عواطف
بیکران گردید - پس ازان رخصت سه روز برای برآوردن اسباب
ضروری خود گرفته بقلعه برگشت - و حسب قرار داد قلعه را
بملازم پادشاهي سپرد - و از حکومت گاه سلطاني بجاگیر داری
گدهه سرفرازي یافت - و سال بیستم جلوس عوض گدهه چنادة
بجاگیر او مقرر گشت *

و چون دردا پسر کلان او بیرخصت بوطن خود بوندي رفته
دست بمردم آزاري کشود اگرچه فوجے پیشتر بمالش او تعین
گردیده بود لیکن سال بیست و دوم جلوس تسخیر بوندي مطمح
نظر والا شده زین خان کوکلتاش باتفاق رای سرجن تعین گشت
و پس از مسخر شدن بوندي رای سرجن بعتبهٔ خلافت برگشته

از سرکار رنتهپور مضاف صوبهٔ اجمیر که محل زمینداری اینها ست
او ابتدا از ملازمان رانا بود - بعهد عرش‌آشیاني در قلعهٔ رنتهپور
دم نخوت میزد - و رایت استقلال مي‌افراشت - چون پادشاه
پس از تسخیر چیتور اواخر سال سیزدهم جلوس بعزیمت
گشایش قلعهٔ مذکور متوجه آن‌سمت شد خود بر کوهچه برآمده
فراز و نشیب قلعه ملاحظه نموده مورچال بر گرد آن نصب
فرمود - و در عرصهٔ یکماه بعد تیاری ساباطها فتح رو داد *

گویند سلخ ماه رمضان بر زبان پادشاه گذشت - که اگر مردم
قلعه امروز بآستان نرسیدند فردا (که عید است) قبق بازی ما
قلعه خواهد بود - سرجن از هیبت دل بای داد - و بمقربان
بارگاه التجا برده دودا و بهوج پسران خود را بحضور پادشاهي
روانه ساخت - و پس از حصول ملازمت والا بهر دو حکم
خلعت شد - چون برای پوشانیدن خلعت از سراپردهٔ پادشاهي
بیرون آوردند یکی از همراهان آنها (که دماغش خبط سودا
داشت) بخیال آورد - که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن
صادر شد - بنابر خیرسگالي از جا رفته تیغ برکشید - هرچند
یکی از نوکران راجه بهگونتداس بدر موعظت زد آن خیره سر
شمشیر برو انداخت - و جانب دولتخانهٔ پادشاهي دوید
پورنمل پسر کان شیخاوت را با دو کس دیگر زخمي ساخت
و شیخ بهاوالدین مجذوب بداوني را بضرب شمشیر دو نیم

بطلب راجه حکم رفت - در منزل ڈیوسه رپسي برادرش
با جیمل پسر خود (که کلانتر آن سرزمین بود) شرف قدمبوس
دریافت - و در قصبهٔ سانگانیر راجه با اکثرے از خویشان بتقبیل
بساط سرافراز گشته بانواع عواطف پایهٔ قدرش افزود - راجه
از درستي فکري و دور اندیشي خواست که خود را از زمرهٔ
زمینداران برآورده در مخصوصان درگاه پادشاهي انسلاک دهد
خواهش نمود که صبیهٔ خود را داخل حرم سرا نماید - پادشاه
قبول فرمود - راجه بسرانجام این نسبت دستوري بگرفت
و هنگام معاودت در منزل سانبهر صبیهٔ عفت‌سرشت را بتزک تمام
بدولتسرای پادشاهي فرستاد - و خود در منزل رتن با بهگونتداس
پسر و کنور مانسنگهه پور او بشرف ملازمت اختصاص یافت
عرش‌آشیاني پایهٔ قدر اورا از جمیع راجها و رایان هندوستان
گذرانیده فرزندان و نبائر و اقوام اورا بمراتب بزرگ و مناصب
ارجمند اعتبار بخشیده سرآمد اعیان و ارکان هندوستان ساخت
و راجه بمنصب پنجهزاري سر بر افراخته رخصت وطن گرفت
و راجه بهگونت داس و کنور مانسنگهه با بسیارے از اقربا ملتزم
رکاب بوده باگره آمدند - و بتدریج بمدارج علیه متصاعد گشتند *

* راي سرجن هادا *

هادا (۲) شعبه ایست از الوس چوهان - و هادوتي (۳) عبارت است

---

(۲) نسخهٔ [۱] که شعبه ایست (۳) نسخهٔ [ب] هاروتي *

باعزاز رخصت داد - پس ازان (که هیمو کشته شد - و صیت اقبال اکبري باطراف پیچید) مجنون خان قاقشال گزین فدویت راجه را بعرض رسانیده فرمان طلب فرستاد - راجه حکم پذیر گشته در آخر سال اول جلوس احراز زمین بوس نمود - روز رخصت (که راجه را با فرزندان و اقربا خلعتهای فاخرهٔ عنایتي پوشانیده در برو آوردند) پادشاه بر فیل مست سوار بود - از شورش مستي هر طرف که میدوید مردم یکسو میشدند - نوبتی بطرف راجپوتان دوید - اینها ایستاده ماندند - این ایستادن بسیار پسند پادشاه افتاد - ملتفت احوال راجه شده فرمود که ترا نهال خواهم کرد *

در سال ششم (که عرش آشیاني بشوق زیارت روضهٔ معینیه عازم اجمیر شد) در موضع کلالي چغتا خان معروض داشت که راجه بهارا مل (که بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت است و در دهلي بملازمت رسیده بود) متوهم شده بشعاب جبال متحصن گشته - چه میرزا شرف الدین حسین حاکم اجمیر بشور انگیزي سوجا پسر پورنمل برادر کلان راجه فوج کشي کرده و زرے مقرر ساخته جگناتهه پسر راجه و راج سنگهه پسر اسکرن و کنکار پسر جگمال(۲) برادر زادهای راجه را گروگرفته میخواهد آنبیر (که مسکن موروثي ست) متصرف شود - از قدرداني و جوهرشناسي

---

(۲) در [بعضے نسخه] جگمل *

بدریافت این معنی کوتاه حوصلگی بکار برده کس بطلب بکتر خود فرستاد - پادشاه گفت که ما عوض دادیم - رویسی بر سبک سری افزوده سلاحی (که در بدن داشت) فرود آورد - پادشاه جائی (۲)
(که ادب بایستی نمود) بتمکین پیش آمده خود هم سلاح از بر جدا کرد - که هرگاه ملازمان ببرهنگی مرد آزمائی قرار دهند سلاح پوشیدن ما از مردمی نباشد - راجه بهگونتداس بدریافت این معنی در مقام سرزنش او شده بمعذرت گاه آورد - و حقیقت بنگ خوردن او معروض داشته التماس صفح جرائم کرد - پادشاه معروضهٔ او را بموقف قبول جا داده از سر تقصیر او در گذشت *

* راجه بهارا مل *

پسر پرتهی راج کچهواهه است - درین قوم دو طایفه اند رجاوت و سیکهاوت - اینها رجاوت اند بوم نشین آنبیر مضاف صوبهٔ اجمیر غربی مازوار - اگرچه عرض و طول بدان نمیرسد اما سیر حاصل تر ازو - اول کسی ست از راجپوتان که بملازمت عرش آشیانی رسید - پس از رحلت جنت آشیانی (که هر طرف آشوبی بر خاست) حاجی خان غلام شیر خان نیز سر بفساد برداشته بمحاصرهٔ نارنول (که در جاگیر مجنون خان قاقشال بود) پرداخت - راجه دران ایام رفاقت او داشت - از نیکو مردمی و پسندیده منشی درمیان آمده بصلح قلعه گرفته مجنون خان را

---

(۲) در [اکثر نسخه] بتمکن *

رخصت پذیرفت - و در ایلغار گجرات (که سال هیزدهم روداد) از جملهٔ ملازمان رکاب دولت بود - سال بیست و یکم باتفاق جمعی بتنبیه دودا پسر رای سرجن (که بموطن خود بوندي شتافته دست تعدي دراز نموده بود) نامزد شد - پس ازان براسپ بام (که عبارت از ڈاک چوکي ست) سمت بنگاله جهت دلدهی امرای آنجا و گذارش برخی مقدمات مقرر گشته از بهکه تیز روي کرد و آفتاب گرم بود برگذر چوسا رسیده چراغ زندگی او از تندباد اجل خاموش شد *

گویند زن او (که دخت موته راجه بود) بسنوح این خبر در رسم سوختن (که معمول هندوستان است) تهاون میکرد اُدیسنگهه پسر او با برخی میخواست که کام و ناکام بسوزاند چون این حقیقت بپادشاه رسید ازانجا (که فرصت نمانده بود) خود اسپ سواره متوجه بنگاه او شد - حتا که کشکداران نتوانستند رسید - هرگاه نزدیک رسید جگناتهه و رایسال او را گرفته آوردند ازانرو (که پشیماني از سیمای او مي‌تافت) زندان‌نشین گردانید *

صاحب اکبرنامه مینویسد که چون پادشاه ایلغار نموده بنواح احمدآباد رسید روزے (که با محمد حسین میرزا جنگ رو داد) در بر جیمل بکترے بود بسیار سنگین - عرش آشیاني ترحم کرده زرهے از جیبه خانهٔ خاصه باو عطا فرمود - و بکتر او بکرن نبیرهٔ مالدیو (که برهنه بود) مرحمت نمود - روپسي پدر او

اکبرآباد (که در دست یکی از متمردان است) همت گماشته اگرچه خزانه چندان ندارد اما فوج خوب و بسیار همراه دارد و هرچه بدستش می‌آید برفقا تقسیم نموده بدلدهی آنها می پردازد - اواخر سنه (۱۱۹۳) هزار و یکصد و نود و سه هجری (که مزاج خسرو وقت از مجد الدوله نا خوش شد) مشار الیه را بدست میرزا نجف خان گیرانید - درین ایام کارهای سلطنت بخان مزبور تعلق گرفته مختار سرکار پادشاهی ست *

* حرف الراء *

* روپسي *

برادر زادهٔ راجه بهارا مل است - اواخر سال ششم (۲) بملازمت اکبری پیوسته مورد عواطف بیکران گردید - و در سال بیستم (که میرزا سلیمان از کومک ناامید شده احراز طواف کعبه نمود) او بهمراهی میرزا بطریق بدرقه دستوری یافت - پسرش جیمل پیش از دیگر خویشان خود بشرف آستانبوس پادشاهی فایز گشته چندے با میرزا شرف الدین حسین (که جاگیردار نواح اجمیر بود) بسر برد داشت - میرزا اورا تهانه‌دار میرتهه کرده بود - چون کار میرزا برهم خورد بحضور رسیده سال هفدهم در فوج منقلا (که بسرکردگی خان کلان بصوب گجرات تعین شده بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] سال هشتم *

صوبه‌دار بنگاله رسانید - خان مزبور بمروت پیش آمده سامان خیمه
و غیره موافق عمدها ساخته داد - و بمقابلهٔ کلاه پوشان فرستاد - چون
کارے پیش نرفت برگردیده پیش قاسم علي خان آمد - پس
ازان (که خان مذکور باعتماد تسم شجاع‌الدوله عازم ملازمت پادشاه
گردید) میرزا نجف خان بسیار منع نمود - که قسمهاي او اعتبار
ندارد - چون ممنوع نشد جدائي گزید - و در ملک هندوپت بندیله
آمده فروکش کرد - پس ازان در حضور پادشاه رفته بفوجداري
کره مانکپور صوبهٔ آله‌آباد سربلندي اندوخت - و رفته رفته
بمیر بخشیگري مرتقي گردید - پستر بجهد کمر بسته بفراهم آوردن
جمعیت پرداخت - و در مدت ممتد تَوم جاٹ را (که بلدهٔ
آکبرآباد را بتصرف آورده ازانجا تا نواح شاهجهاناباد سر خودسري
افراخته گرد فتنه بلند ساخته بودند - و باعتماد قلاع متینه و حصون
مستحکمه بهیچ یک سر فرود نمي‌آوردند) مستاصل گردانیده
باخراج آنها پرداخت - پس ازان در رکاب پادشاه بتادیب ضابط
خان پسر نجیب خان روهله شتافته بعد فرار او اماکن متعلقه اش
بضبط در آورد - و در سنه (۱۱۹۲) هزار و یکصد و نود و دو هجري
(که پادشاه عزیمت سمت نارنول فرمود) او حسب الطلب
خود را رسانیده بملازمت پیوست - و چون پس از انفصال
معاملهٔ راجهٔ آنبیر پادشاه بدارالخلافه مراجعت نمود نام برده
از راه مرخص گردید - در حالت تحریر بمحاصرهٔ الور صوبهٔ

بخواهید - او برای مخلصی بندیها (که در لشکر بود) عرض نمود حسب استدعای او نسقچیها تعین شده اسارای شاهجهان‌آباد رهائي یافتند - و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجري حسب‌الطلب نادر شاه بملک سندهه شتافته سنه (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجري قالب عنصري را تهي ساخت - پسر کلانش میر یحیی خان - که آخرها بلباس درویشي میگذرانید - پسر دومش میرزا پهلوري حیات‌الله خان که از جانب نادر شاه مخاطب بشاه نواز خان شده در ملتان بود - با فوج معین‌الملک میر منو پسر اعتمادالدوله قمرالدین خان ناظم لاهور جنگ کرده جان در باخت - پسر سیومش خواجه باقي خان - که درینولا بسرکار نظام‌الدوله آصفجاه (۲) آمده بخطاب اعزالدوله هزبر جنگ نامور گردیده معیشت بسر میبرد - با محرر اوراق شناسا ست *

* ذوالفقار الدوله *

میرزا نجف خان بهادر - برادر زن میرزا محسن برادر صفدر جنگ است - گویند از جانب مادر نسبش بخاندان صفویه منتهي میشود - چون شجاع الدوله محمد‌قلي‌خان خواهر زاده اش را (که همراه خانان وقت شاه عالم بهادر بر سر پتنه رفته بود) طلبداشته کشت او متوهم گشته تنها خود را پیش قاسم علي خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] آصفجاه بخطاب *

* گفتند بوقت عجز رنجت نرسد *

* در قدرت اگر نخواهي آزار کسے *

* ذکریا (٢) خان بهادر هزبر (٣) جنگ *

پسر سيف الدوله عبدالصمد خان است (۴) - که احوالش درين اوراق ثبت يافته - در حين حيات پدر از تغير او بصوبه‌داري لاهور سرافرازي يافت - ضبط و ربط و عدالت‌گستري او بر زبانها ست بعد فوت پدر صوبه داري ملتان ضميمه گرديده در نواح لاهور در فتح نمايان او را دست داد - يکے (٥) جنگ پناه نام قوم بهتي که از مفسدان تمرد پيشه بود - و از حسن ابدال تا کنار راوي در تصرف داشت - فوجے بسرکردگي راجه کورامل ملازم خود تعين نمود - که او را دستگير ساخته بقتل رسانيدند - دوم جنگ ميرمار نام زميندار - که مابين لاهور و درياي ستلج بشيوۀ تاخت و تاراج مي‌پرداخت - قزاق بيگ خان را با جمعے بر سر او فرستاد - که بعد جنگ بدست آورده بر دار کشيدند - در آمد آمد نادر شاه چون تاب مقاومت نداشت ملازمت نموده سر رشتۀ استقلال بدست آورد - هنگام معاودت نادر شاه فرمود که چيزے

(٢) املاي صحيح زکريا ست بزاي هوز - پس در باب زاء معجمه بايستي آورد - همانا از مولف لغزشي رفته که در باب ذال آورده (٣) نسخۀ [ب] دلير جنگ (۴) در [بعضي نسخه] پسر عبدالصمد خان است (٥) نسخۀ [ا] ازو راست دارد *

زبانی زبان زد گشتهٔ جانب و اجانب ازو شکوه و نالش داشتند
چون بادهٔ دنیا مرد افکن است آخرها بکامیابی چنان از جا
رفت که بحکم نفس خودکام خاندانها بر انداخت - و دولتها
بخاک نشاند - و ندانست که * 　　　　* مصرع *

* در عفو لذتی ست که در انتقام نیست *

بسهل ناخوشیئی عزیزان دهر را بذلت و خواری رسانید - بل
انتقام را از هر یکی بصد گذرانید - نه از روز مکافات و پاداش
اندیشید - و نه از قهر منتقم حقیقی ترسید - ظلمی (که از نایب
مستقل او داؤد خان در دکن برخلائق گذشت) و اذیتی (که
از سبها چند دیوان صاحب اقتدار او بمردم رسید) همه ذخیرهٔ
تباه روزگاریش گشت - اولاد نداشت - الآن هیچ کس ازین
سلسله نماند * 　　　　* بیت *

* در اندیش ای حکیم از کار ایام *
* که پاداش عمل یابی سرانجام *
* سلامت بایدت کس را میازار *
* ادب را در عوض تیز است بازار *

* نکته * عفو قدرت را توانائی عجز گفته اند - یعنی هرگاه
بواماندهٔ ببخشی چون درمانی برهی * 　　　　* بیت *

* در دیر مکافات ز هر پیش و پسی *
* عبرت نظران تجربه کردند بسی *

از اهل حرفه پنهان شده بود) تو کشتي - ذوالفقار خان رنگ
دیگر دیده بے محابا بجوابهای شافي و کافي پرداخت
که درین اثنا چیلها بموجب حکم رسیده تسمه بگلویش کشیدند
و از هر جانب بهشت و لکد گرفتند - و همان روز جهاندار شاه را
نیز از هم گذرانیدند - فردا (که هفدهم محرم سنه (۱۱۲۴)
هزار و یکصد و بیست و چهار بود) داخل دارالخلافه شده سر
جهاندار شاه را بنیزه گرفته لاش او را بالای فیل انداختند
و لاش ذوالفقار خان را واژونه بدم آن بسته تشهیر نمودند
فاعتبروا یا اولي الابصار *　　* بیت *

* صاحب نظرے کجاست تا در نگرد *
* کان صولت و جبروت باین مي ارزید *

چون نگاهداشتن پدر سبب قتل او شد تاریخ این واقعه یافته اند
۱۱۲۴
* ابراهیم اسمعیل را قربان نمود *

ذوالفقار خان سردار تجربه کار و مدبر سنجیده کنکاش بود
در یساق چنچي بهمت و بخشش شهرتے پیدا کرد * ناصر علي
در مدح او غزلے گفت - که مطلعش اینست *　　* بیت *

* ای شان حیدري ز جبین تو آشکار *
* نام تو در نبرد کند کار ذوالفقار *

ذوالفقار خان مبالغ خطیر و یک زنجیر فیل صله داد - اما در ایام
استقلال به بیفیضي و ناروائي کار و مواعید عرقوبیه و دلخوشیهای

کاش شاهزاده را بیارند - که بپشتگرمیی توره اینها را بردارم چون از هیچ جا سراغ نیافت از رفقا استشاره کرد - اکثرے گفتند که سرے بدکن باید کشید - مثل داود خان نایب نواب دران جا ست - و از خزانه و فوج کمی نیست - لیکن سبها چند گفت که بر پدر ضعیف رحم کنید - چرا بدست خود او را بکشتن میدهید - ذوالفقار خان راه دهلي گرفت *

گویند امام وردي خان (که بخشیی او بود) گفت - که همین علامت ادبار است - که درین وقت از نویسنده مصلحت میپرسند ذوالفقار خان بتفاوت یکپاس بعد از معزالدین (که یکسر بخانهٔ آصف الدوله رفته درچاره گری حال خود بود) رسید - هر چند با پدر برفتن دکن یا سمت کابل مبالغه کرد اسد خان راضي نشده معزالدین را مقید ساخته بقلعه فرستاد - چنانچه در ذکر اسد خان نقش پذیر خامه گشته - وقتے (که فرخ سیر ببارہ پله پنج کروهیی دهلي رسید) ذوالفقار خان همراه پدر بملازمت شتافته بانواع استمالت و نوازش مشمول گردید - بتقریب تدابیر ملکي ذوالفقار خان را باریاب حضور داشته اسد خان را رخصت نمودند - پس ازان ذوالفقار خان بخیمهٔ (که برای او استاده شده بود) دستوري یافت - و برخے پیغامهای خشونت آمیز فرمودند - که باعث اینهمه فساد تو شدي - و بیچاره شاهزاده کریم الدین را (که برادر پادشاه میشد - و بعد کشته شدن پدر بخانهٔ یکے

احوال (۲) کوکلتاش خان ایمائے بدان رفته) جهاندار شاه بهراولی
ذوالفقار خان با هشتاد هزار سوار در ماه ذی القعده کوچ کرده
بسموگڈهه متصل آگره رسید - فرخ سیر به بے سر انجامی تمام
با مردم قلیل (که همگي بده دوازده هزار سوار نمیکشید) آن
طرف آب جمنا فرود آمد *

درین جا میان ذوالفقار خان و کوکلتاش خان بر سر گذشتن
دریا (که پایاب نبود) اختلاف شد - یکے میگفت پل بسته عبور
باید کرد - دیگرے میسرائید که آنها از گرسنگي و خستگي اقامت
نمي توانند ورزید - خود بخود پراگنده میشوند - که یکدفعه
فرخ سیر گذر پایابے بهم رسانیده از دریا گذشته سیزدهم ذی الحجه
آخر روز جنگ انداخت - ذوالفقار خان با توپخانه و فوج بسیار
و سرداران عمده بتوزک یمل آراست - حسن (۳) علي خان بارهه
رو بروی او اسپان برداشته آمد - و بتصادم توپ و تفنگ نوعے
از هم پاشید که کسے باحوالش نپرداخت - میان مردها زخمي
افتاده بود - اما سید عبدالله خان راجي خان را از مقابل خود
برداشته بفوج در آمد - و جهاندار شاه را با قولش بچرخ
درآورده گریزان ساخت - با وصف آن ذوالفقار خان نقارهٔ فتح
نواخته تا یکپاس شب استاده پژوهش پادشاه داشت - میگفت

---

(۲) نسخهٔ [ج] در احوال او بتفصیل ذکر یافته (۳) در [بعضی نسخه]
حسین علي خان *

داشت سوسام گرفت - آن همه در شراب و نغمه وسیر و تماشا منهمک شد که از خود آگهي نداشت - تا بدیگرے چه رسد * * بیت *

* خوردن می هر بدیئے را سمت سر *

* و آنکه بدش میخورد آن خود بتر *

و چون مردم بسیرت ملوک مفطور اند ذوالفقار خان نیز باختیار سبهاچند کهتري (که در شرارت و بدذاتي یکتا بود) کارها را گذاشته بعیش و عشرت پرداخت * * ع *

* وزیر چنین شهریار چنان *

در ربیع الآخر از لاهور کوچ کرده بدار الخلافهٔ شاهجهان آباد رسیدند - و صدای بشکن بشکن بچرخ برین رسانیدند - سه چهار ماهے نگذشته بود که فلک ناساز نوای خارج آهنگ آمد آمد فرخ سیر بگوش نمید - شاهزاده اعز الدین باتالیقي و سپهسالاري خاندوران خواجه حسین یزنهٔ کوکلتاش خان برای مقابله قرار یافت - ذوالفقار خان بسرداري او (که گاهے نبرد و پیکار ندیده اصلا بجنگ مناسبت نداشت) راضي نبوده منع میکرد که گفته اند * * بیت *

* سپه را مکن پیشرو جز کسے *

* که در جنگها بوده باشد بسے *

اما بتسلط کوکلتاش خان پیش رفت نشد - چون خاندوران از بددلي و جبن ذاتي با شاهزاده گریخته بآگره رسید (چنانچه در

در آمد - چنانچه بهمین خبر در بلاد دور دست خطبهٔ او خواندند
که ناگهان تفنگی بجهانشاه رسیده در گذشت - ذوالفقار خان
(که در هراولي بجنگ توپ و تفنگ اشتغال داشت) مطلع شده
بر فوجش تاخته منهزم ساخت - و لاش او را با لاش پسر
کلانش فرخنده اختر (که بحسن و جمال ماهی بود نظر فریب)
پیش جهاندار شاه (که با معدودے حیرت زدهٔ نیرنگی فلک
استاده بود) آورد - و باقتضای وقت * مصرع *

* نباید بدشمن که فرصت دهي *

آخر همان شب روی توپخانه گردانده بر رفیع الشان (که
غافل از غدر و احتیال با فوج خود استاده شریک جنگ بود)
سر داد - و بظهور تباشیر صبح یورش نمود - آن غیرت نژاد
تیموري دست و پای زده آخر کار با شمشیر و سپر (۲) از فیل بر جسته
تلاشے کرد تا کشته گردید - چون سلطنت خدا داد هندوستان
نصیب جهاندار شاه گشت ذوالفقار خان لوای وزارت و رتق و فتق
خلافت بر افراخت - اما کوکلتاش خان خانجهان (که از قدیم
جا بمزاج جهاندار شاه کرده در سرکار او صاحب اختیار بود) شریک
غالب گشته بعناد و نفاق یکدیگر کارهای سلطنت از رونق افتاد
و پادشاه را (که بنشهٔ پر زور عشق لال کنور مست بود) دو بالا
کیف کامیابي از هوش برد - دیوانه بود بنگے خورد - مالیخولیا

---

(۲) در [بعضی نسخه] بے شمشیر و سپر *

هم مقرر نکرد - و پس از فوت خلد منزل در لاهور از جانب عظیم الشان نسبت بخود غدرے دریافته با جهاندار شاه نخستین پور خلافت (که از سابق با او اخلاص‌مند تر بود) پیوست - و برادران دیگر را نیز بدو متفق ساخته با عظیم‌الشان (که بکثرت خزائن و بسیاری سپاه و رجوع مردم بر برادران تفوق و برتري داشت) بجنگ در آورده لوای فتح و نصرت افراخت *

گویند نصرت جنگ بدستان سرائي و فریب طرازي رفیع‌الشان و جهان شاه را بتقسیم ملک راضي ساخته با جهاندار شاه یکجهت و یکدل گردانید - و از هر سه قرار وزارت بنام خود گرفت میگفت که جمع سه پادشاه اینهمه مستبعد نیست - اما یک وزیر در سه پادشاه غرابت دارد - چون از طرف عظیم الشان (که بقولے کشته شد - یا بگولهٔ پرید که اثرے ازو نیافتند) خاطر وا پرداخت با جهان شاه (که برادر کوچک بود - و بجرأت و غیرت از همه بیشتر) پیغامها درمیان آورد - گویند دولتخواهان او بگرفتن ذوالفقار خان اشاره کردند - خان مذکور متفرس گشته از رفتن متقاعد گردید - و آخر تقسیم مملکت صورتے نگرفت - و کار بخونریزي کشید - جهان شاه درعین معرکه با فیلے از کمرگاه خود را بر قول معزالدین زده متفرق ساخت - حتا لال کنور معشوقهٔ جهاندارشاه (که بے او آنے بسر نمي‌برد) جدا گشته بلاهور گریخت - و جهاندار شاه خود را بپناه پزارها کشید - نقارهای فتح جهانشاه بنوازش

ندادۀ اند - خود را بکنارے(۲) کشیده بتدارک باید پرداخت
پادشاهزادۀ شیر دل بر آشفته گفت - بهادری شما معلوم شد
هر جا خواهید جان بسلامت برید - من میدان را نمی‌گذارم - القصه
بهادر شاه (که حلم مجسم و کرم مصور بود) بعواطف و اکرام بیکران
ذوالفقار خان را بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب
صمصام الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنگ مفتخر ساخت
و صوبه‌داری دکن نیز ضمیمۀ بخشیگري فرمود * 　　* بیت *

* الله الله این چه فضل است و کرم *
* مجرمان را ساخت لطفش محترم *

چون ذوالفقار خان عداوت و نفاق هم چشمي با منعم خان
خانخانان قایم داشته همیشه نرد کجروي با وی مي باخت
هرچند که خانخانان مرد زمانه دیدۀ متحمل بود و بیشتر بتغافل
گذرانیده مراعات قدیم از دست نمیداد اما بناخوشیها صوبۀ
خاندیس و پایان گهات برار را بضابطۀ ابتدای تسخیر (که
سررشتۀ آن داخل هندوستان بود) از دکن بر آورد - بعد فوت
خانخانان پیغام وزارت بنصرت جنگ شد - خواست که وزارت
با خدمات سابق بدست او باشد - بنام پدر التماس نمود - پادشاه
از فرط مروت و حیا (که فطري و جبلي داشت) جمع چنین
خدمات خلاف قاعده دانسته بپاس خاطر او وزارت بدیگرے

---

(۲) نسخۀ [ب] بکنارۀ کشیده *

که ای یاری ده بیکسان زود خود را برسان - فی الواقع بسعی و کوشش بهادرانهٔ او بسرعت صورت فتح نمایان گردید - و ازین کار دست بستهٔ طرفه تخفیفی بمردم اردو (که از قطره و تردد هر روزه بجان آمده بودند) رو داد - از برنا و پیر تحسین و آفرین نصرت جنگ بگوشها میرسید *

یکے از باریابان حضور باشارهٔ برخے اهل عناد بپادشاه عرض کرد - که همه مردم لشکر لا فتی الا علي لا سیف الا ذوالفقار ورد کرده اند - چون مزاج پادشاه ناز شکن و منت‌گسل بود برغم او بامرای تورانیه اضافه داده او را بعنایت شمشیر و خلعت فقط دلخوش ساخته بکشایش بعضے قلاع و تنبیه غنیم رخصت فرمودند آخرها بمنصب ششهزاری ششهزار سوار رسید - پس از انتقال خلد مکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه ببحالی میر بخشیگري اعزازش افزود - و در جنگ بهراولی شاهزاده بیدار بخت (که مقدمة الجیش پدر بود) مقرر نمود - اما درین جنگ تردد از ذوالفقار خان واقع نشد - بلکه بیشتر خود داري و گران پائي کرد چون شاهزاده با اکثر سرداران نامي جان در باخت زخم کم نمای تیر برلب ذوالفقار خان رسیده بود - دید کار از دست رفته با جمعے از معرکه برآمده نزد پدر بگوالیار شتافت *

گویند دران وقت بمحمد اعظم شاه گفته فرستاد - که امثال این قضایا سابق هم گذشته - سرداران تقاضای وقت را از دست

است بر هفت قلعهٔ رمینه بر جبال شامخه - و از سایر قلاع و اقطاع آن ضلع بفزونیِ ارتفاع و فراوانیِ اسباب نبرد برتري داشت) بنیروی پردلي و جلادت بجبر و قهر مفتوح ساخت - و بتسمیهٔ نصرت‌گدهه امتیاز گرفت . قلعهٔ چنچي مفتوح شد تاریخ آن گردید ۱۱۰۹ و راما از مشاهدهٔ جیوش نصرت خروش چنان مغلوب رعب و هراس گشت که زنان و اطفال را گذاشته بآسیمه‌سري تیغ فرار بپای ادبار سپرد - یکصد قلعهٔ خرد و بزرگ (که عبارت از ملک کرناتک باشد) با چندین بنادر فرنگ ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید - و زمینداران پر زور حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده پیشکشهای لایق ارسال داشتند - نصرت جنگ باضافهٔ هزار سوار از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار امتیاز یافت و در سال چهل و ششم از انتقال بهره‌مند خان بخدمت والای میر بخشیگري سر مباهات افراخت - اما همواره به تنبیه اشقیا بگشت و واگشت ملک مامور میشد - و در سال چهل و نهم (که ایام محاصرهٔ قلعهٔ واکنکیره موسوم برحمان بخش خیلی امتداد کشید - و از پریا (۲) نایک نگهبان آندژ شوخي زیاده سرزد و مرهته را بکمک طلبید - و آنها حوالي و اطراف لشکر را بتاخت و تاراج در گرفتند) ذوالفقار خان بعجلت تمام طلب حضور گشت - گویند چون متصل رسید پادشاه بدستخط خاص نوشتند

---

(۲) در [بعضی نسخه] پیریا نایک *

و بنگاه پرداخت - و ذوالفقار خان در مورچال ببرداشتن توپها و مصالح قلعه گیری در ماند - اشقیا بر اسمٰعیل خان مکها (که عقب قلعه تهانه داشت) هجوم آورده زخمي ساخته دستگیر کردند طرفهٔ هرج و مرجے پدید آمد - ناچار ذوالفقار خان توپهای کلان را میخ زده روانهٔ بنگاه گشت - رام راجه و سنتای کهور پره (۲) با یک حشر برو ریختند - ستیز و آویز عظیم رو داد - خان جلادت نشان (که زیاده بر دو هزار سوار نداشت) پای‌ثبات افشرده داد پردلي و بهادري داد - و کم کسے از بهادران جان بناموس ده ماند که از شاخسار مردانگي گل زخمے نچید - آخر غنیم را آوارهٔ دشت هزیمت ساخت - و مظفر و منصور ببنگاه رسید *

چون اسد خان با پادشاهزاده روانهٔ حضور گشت مکرر میان رام راجه و ذوالفقار خان آویزشها واقع شد - هر مرتبه فتح و نصرت قرین حال خان نصرت نشان بود - چون قحط و غلا دران ضلع شکیب ربا گردید صلح گونهٔ کرده بملک پادشاهي بر گشت و چهار ماه توقف گزیده باز بمحاصرهٔ قلعگیان پرداخت - و عرصهٔ فراغت برانها تنگ ساخت - سال سي و نهم از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار و خطاب نصرت جنگ مورد نوازش گردید - ششم شعبان سنه (۱۱۰۹) یکهزار و یکصد و نه هجري سال چهل و یکم حصن حصین چنچي (که مشتمل

(۲) در [بعضی نسخه] پریه *

اندوخت - و در سال سیم از تغیر کامگار خان بداروغگی غسلخانه مقرر گردید - و پس از دستگیر شدن سنبها بتسخیر قلعهٔ راهیری موطن و بنگاه زن و زاد او رخصت شد - پانزدهم محرم سنه (۱۱۰۱) یکهزار و یکصد و یک آن قلعهٔ فلک شکوه را بر گرفت و پسران سنبها را با جمیع ناموس او (از مادر و دختر) باسیری در آورد - و از پیشگاه خلافت بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب ذوالفقار خان علم اعتبار افراخت - و سال سي و پنجم در جایزهٔ فتح قلعهٔ نرمل بمنصب چهار هزاري تحصیل افتخار نمود - و پس ازان بمهم قلعهٔ چنجي (که راما برادر سنبها آنجا رفته زیاده بر صد هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده بود) دستوري یافت - خان تردد کیش بسرعت شتافته قلعه را گرد گرفت - اما بسبب گرانی غله و انبوهی اشقیا پای استقامت نتوانست استوار کرد - بفاصلهٔ دوازده کروه بر خاسته آمد - پادشاهزاده کام بخش با جملة الملک بکمک تعین گشت - ذوالفقار خان مراسم استقبال بجا آورد - لیکن میان شاهزاده و جملة الملک نفاق و ناخوشي بمرتبهٔ رسید که کام بخش برغم اسد خان برام راجه پیغامهای مخفي و پنهان در میان آورد - و خواست بقلعه در رود - جملة الملک امرا را با خود متفق کرده پادشاهزاده را نظربند ساخت - ذوالفقار خان تهانه داران دور قلعه را دفعة واحدة برداشته ببنگاه طلبید - غنیم چیره گشته بمقابله بر آمد - اسد خان بمحافظت شاهزاده

وداع نمود - پسر نداشت - بعد فوتش در سال سیوم محمد امین بیگ خویش او از ایران‌دیار آمده احراز دولت ملازمت پادشاهی نموده بعطای خسروانه کامیاب گشت *

* ذوالفقار خان نصرت جنگ *

محمد اسمعیل نام - پسر اسد خان آصف الدوله است - در سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت از بطن مهر النساء بیگم دختر آصف خان یمین الدوله تولد نمود * * ع *

۱۰۶۷

* ز برج اسد رو نمود آفتاب *

تاریخ است - سال یازدهم عالمگیری بمنصب سه صدی نو سر افراز شد - و در سال بیستم با صبیهٔ شایسته خان امیرالامرا کدخدا گشته بعنایت اضافه و خطاب اعتقاد خان امتیاز یافت و در آغاز سال بیست و پنجم (که رایات پادشاهی از اجمیر بعزیمت دکن باهتزاز آمد - و جملة الملک اسد خان را بهمراهی سلطان محمد عظیم در اجمیر گذاشتند) اعتقاد خان نیز بتعیناتی آنجا کمر امتثال بر بست - و در سیزدهم ذی‌القعده بر سر فتنه پژوهان راتهور (که در میرتهه فراهم شده شور افزا بودند) تاخته آویزش سخت نمود - و پانصد کس مخالف را با سوتک (۲) و سانولداس و دیگر عمده‌های مهاراجه جسونت متوفی (که مصدر فتنه و فساد بودند) علف تیغ بیدریغ ساخت - و باضافهٔ نمایان نامووری

(۲) نسخهٔ [ب] سویک - و نسخهٔ [ج] سونک *

و حراست قلعهٔ آگره مامور و محکوم گشت - و هنگامی (که انتهاض الویهٔ عالمگیری از دهلي بمقابله و مصاف شجاع تصمیم یافت) خان مشار الیه حسب الحکم قلعه را برعد انداز خان سپرده با یک کرور روپیه و برخی اشرفي از خزانهٔ عامرهٔ آنجا برداشته با توپخانه و همراهان خویش راه الهآباد گرفته بپادشاهزاده سلطان محمد (که برسم منقلا پیش شتافته بود) پیوست - و پس از تسویهٔ صفوف و استعمال رماح و سیوف شجاع بسیاری را بکشتن داده رخسار همت را غبار آلود هزیمت ساخت - ذوالفقار خان نیز با معظم خان بهمراهی شاهزاده سلطان محمد در تعاقب آن مرحله پیمای وادي فرار تعین گشت - و بعد ازان (که بمرافقت سپهسالار بمراسم تکامشي پرداخته هیچ جا شجاع را مجال اقامت و درنگ ندادند) از تانده (که بنگاه خود ساخته بود) آوارهٔ جهانگیر نگر گردید *

درین هنگام ذوالفقار خان (که از مدتی کوفتی صعب طاري شده و عارضه بامتداد کشیده از غلبهٔ ضعف و شدت آزار نیروی سواري و تردد و طاقت رفاقت عساکر قاهره نداشت) بنابر استدعایش از پیشگاه خلافت طلب حضور گشت - از معظم خان مرخص شده بمعظم‌نگر آمد - و ازانجا روانهٔ درگاه معلی گردید در راه مرضش اشتداد نموده در ماه شعبان آخر سال دوم سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري باکبرآباد رسیده جهان گذران را

و حق ناشناسي دادند - اعلی حضرت از مشاهدهٔ ناسازی زمانه
دیگر بارہ فاضل خان را فرستادہ بخط خاص نوشت - امرے
(که فوق تصور بود) رو داد - الحال چشم از حقوق ابوت و تربیت
نپوشند - و کار منافی حفظ سلطنت چندین ساله (که طنطنهٔ عظمت
و شکوه آن در ساحت زمین و زمان پیچیده) بعمل نیارند - شاهزاده
در جواب این منشور معروض داشت - که همواره بر جادهٔ عبودیت
مستقیم بوده ام - لیکن از ظهور سانحهٔ (که بارادهٔ لم‌یزلي صدور
یافت) مغلوب واهمه گشته جرأت آن نماند که بملازمت برسد
اگر مرید نوازي فرموده حراست مداخل و دروب قلعه بمردم من
اختصاص یابد بجمعیت خاطر بآستانبوس میرسم - با آنکه این
امر دور از مصلحت بود اما بغلبهٔ تقدیر اعلی حضرت قبول
فرمود - پانزدهم رمضان سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت
هجري سلطان محمد با ذوالفقار خان داخل قلعه شده دروازها
بضبط خود در آورده مردم پادشاهي را بدر برآوردند - و بیست
و یکم ماه مذکور (که از سال سي و دوم جلوس سه ماه و چند روز
گذشته بود) آن پادشاه عاقبت محمود را بے اختیار مطلق
گردانیده از درجهٔ اعتبار ساقط و هابط ساختند - ذوالفقار خان
(که بافزایش اخلاص و دولتخواهي سرآمد بندهای عالمگیري
بود) بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و عطای نقاره و انعام
شصت هزار روپیه کامیاب ارجمندي گشته بمحافظت اعلی حضرت

و بسیارے از سرداران موکب آن هزیمت‌نصیب راه عدم پیمودند
ذوالفقار خان مساعدت وقت دانسته اسپ جلادت برانگیخت
و با کمال دلاوري بر قولش تاخت - بنابر حرارت و حدت (که
بر جوهر هوا باقصای اقصی غایت مستولي گشته بود) بے سعي
سهم و سنان اکثرے جان بهادم لذات سپردند - دارا شکوه ناچار
رو بفرار آورد - خان مذکور درین معرکه نیز زخمها برداشت - و پس
ازان (که ظاهر مستقر الخلافه از نزول عالمگیري نضارت پذیرفت)
بعد آمد و شد نامه و پیام و خواهش ملاقات و مبالغه در طلب
از جانب اعلی حضرت و اظهار شوق ملازمت و تحریر معذرتها
ازین طرف پرتو وضوح تافت (۲) - که محمد اورنگ زیب بهادر
بنابر وسوسه ادراک ملازمت پدر بخود نمي تواند قرار داد
اعلی حضرت بمراعات مراتب تیقظ و احتیاط باستحکام برج و بارهٔ
قلعه پرداخت - و یکباره پرده از میان برداشته شد - ذوالفقار خان
با بهادر خان باشارهٔ عالمگیري بآهنگ محاصره هنگام شب بپای
قلعه رسید - بواسطهٔ متانت حصار صورت افتتاح در مرآت خیال
جلوه‌گر نمي‌گردید - در پناه جدار و اشجار حوالی آن قرار گرفتند
و از طرفین صحبت تیر و تفنگ بمیان آمد - هرچند احشام قلعه
بجان‌فشاني و جانسپاري کمر همت بر بستند اما امرا و منصبداران
از غمردلي و نمکحرامي براه دریچهٔ آب دریا بدر زده داد ناسپاسي

---

(۲) نسخهٔ [ب] یافته •

مي ربود - خلف الصدق او اسد خان اميرالامرا ست - كه احوالش عليحده رقم پذير خامه گشته *

* ذوالفقار خان *

محمد بيگ - نوكر عمدهٔ ايام شاهزادگي خلد مكان است و بميرآتشي سركار آن شاه والا جاه اختصاص داشت - چون رايت عزيمت شاهي بقصد انتزاع سلطنت از برهانپور بصوب مستقرالخلافه بر افراخته گرديد او بخطاب ذو الفقار خان ناموري اندوخت - و در جميع معارك وغا و مهالك هيجا مقدمة الجيش بود - و بهراولي هراول رايت مبارزت باوج دلاوري مي افراخت - در جنگ مهاراجه جسونت چون سران عمدهٔ راجپوتيه جلو ريز بتوپخانهٔ عالمگيري پيوسته گرم ستيز گشتند ازانجا (كه هجوم آن جلادت كيشان افزون بود) مرشد قلي خان مير اهتمام توپخانه بپايمردي و پردلي راه جانفشاني پيمود - و ذوالفقار خان بآئين دلاوران ناموس جوي هندوستان (كه چون كار جنگ دشوار شود از اسپان پياده شده دل بر هلاك مي‌نهند) از اسپ فرود آمده با معدودے پاي همت استوار ساخت - و گل زخمے چند از شاخسار تهور بر چيده آن بيباكان ازو گذشته بهراول در آويختند - و ازان جهت او از آسيب هلاك ايمن ماند - و در روز صف‌آرائي دارا شكوه چون او بخلاف قاعدهٔ دانان كارزار ترتيب افواج را برهم زده از توپخانه گذشته پيش آمد يسل جرانغار و برانغار طرفين برهم خورد

ازو بظهور آید) بعدم نباید فرستاد - که این بنای عالي نهاد جز بدست قدرت ایزدي (۲) تعمیر نیابد - بنابران دانش پیشهای انتظام بخش در انعدام و انهدام این کاخ والا اساس سرعت مستحسن نداشته اند * 　　* مصرع *

* که نتوان سر کشته پیوند کرد *

بالجمله بعد کشته‌شدن ذوالفقار خان چون تفرقه بواماندهای او راه یافت و شاه چندان التفاتے باحوال آنها ننمود خانلر از ایران فرار گزیده در آخر سلطنت جنت مکاني بهند آمده دولت بندگي دریافت - و صبیهٔ صادق خان یزنهٔ یمین‌الدوله بدو منسوب گشت - در سال ششم شاهجهاني بخطاب موروثي سر مباهات برافراخت - و بمرور ایام بمنصب سه هزاري چهرهٔ کامیابي افروخت - در آخر عهد آن‌پادشاه والا جاه برسم گوشه‌نشیني در پتنه اقامت ورزید - چون شاهزاده شجاع از جنگ کهجوه فرار نموده بدان بلده در آمد بعنف و تکلیف دخترش را برای سلطان زین الدین مهین خلف خود خواستگاري نمود - و در سال دوم عالمگیري سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري بمرض مزمنے (که علت انزوای او بود) بساط هستي در پیچید در نغمه فهمي و گویندگي و ساز نوازي بطور ولایت مهارت تمام داشت - و درین امر از گویندهای زبردست ایران گوی سبقت

(۲) نسخهٔ [ج] بدست ایزدي ٭

سرکشي پیش گیرد سزای آن در کنارش گذارد - چون قرچغا بیگ بدان حدود پیوست ناگاه حکم قتل ذو الفقار خان بے سببی ظاهر از جانب شاه نافذ گردید - قرچغا بیگ ببهانهٔ آنکه رقمی از ولي نعمت رسیده بخیمهٔ ذو الفقار خان رفته خلوت نمود و با چند نفر غلام (که همراه داشت) او را از چپ و راست (۲) ته شمشیر گرفته بقتل آورد *

آنچه مردم ظاهربین سبب قتل تفرس نمودند غیر از رضاجوئی حکام داغستان امرے دیگر نبود - این وجه بسیار بعید از مراتب حزم و هوشیاري ست - شاید بد اخلاصی او هم بر شاه متحقق شده باشد - اگرچه مزاج اکثر سلاطین صفویه مجبول بسفاکي و بیباکي بود خصوص شاه عباس ماضي که بسکه بے اعتدالي (۳) و شوخي از طوائف قزلباش مشاهده کرد - و کار بجائے رسید که سلطنت ایران از انتظام افتاد - شاه باندک وجہے عمدهای دولت را از پا در آورد - و این شیوهٔ نا ستوده را باعث قوام جهانداري پنداشت - و لهذا عرش آشیاني در تحذیر سفک دماء مکرر بمبالغه بشاه برنوشت - که در آئین سلطنت و قانون نصفت بند و زندان را ازان جهت مستحسن داشته اند که عیار شوربختان فتنه انگیز گرفته شود - چه آدمي طلسمی ست بدیع نما - و معمائے ست بس مشکل کشا - بیک ناخوشی (که

(۲) یا به شمشیر باشد (۳) در [بعضی نسخه] سرشوخي *

و روزگار خوردگی او بعید می‌نمود [که با این همه مرتبت و جاه (۲)
(که بدولت شاه یافته) طریق کافر نعمتي سپرد] اما چون بر شاه
تحقیق گرفت آله وردي خان با بعضی غلامان بقتل او مامور گشت
چون خان مزبور بخانه‌اش رفته دست بمیانش زد و خنجر از غلاف
کشید او دانست که رنگ چیست - همین قدر بترکي گفت - که
سلمي اولدي - یعني کار چنین شد *

پس ازان (که فرهاد خان کشته شد) ذوالفقار خان (که
امیرالامرائی آذربایجان داشت - و در حضور بود) بکمال اضطرار
خود را بدولتخانه رسانیده مترصد قتل نشست - چه گمان
نداشت که اورا زنده گذارند - شاه مشمول الطاف ساخته خلعت (۳)
عنایت مرحمت فرمود - او عرض کرد هرگاه فرهاد خان مستحق
قتل شده بود چرا این خدمت به بنده مرجوع نگردید - بعد ازان
(که ذوالفقار خان در بیگلر بیگي‌گری شروان استیلای تمام یافت)
برخی حکام داغستان ازو رمیده خاطر گشتند - در سال (۱۰۰۹) هزار
و نه هجري شاه ایران از قشلاق قراباغ قرچغا بیگ (۴) را (که از مقربان
آن سلطنت بود) بشروان فرستاد - که با ذوالفقارخان و امرای
آن‌حدود اتفاق نموده بارسال استمالت نامها خاطر وحشت‌گرایان را
مطمئن ساخته بر ممالک دولتخواهي ثابت دارد - و هرکه ازانها

---

(۲) نسخهٔ [ا] تربیت وجاه (۳) نسخهٔ [ج] خلعت مرحمت عنایت
فرمود (۴) نسخهٔ [ج] قرچقا بیگ *

بر افراشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (که بتسخیر بلخ و بدخشان مقرر شده بود) بدان صوب شتافت - سال بیستم با خیول و جمال نذر محمد خان معاودت نموده سعادت زمین‌بوس دریافته بقلعه داری کابل و ضبط بنگش پایان ضمیمهٔ ضبط بنگش بالا (که باو از سابق مقرر بود) و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي و مرحمت اسپ با زین نقره سر بلندي پذیرفته معه پانزده لک روپیه روانهٔ بلخ نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر شد - سال بیست و یکم چون شاهزاده ازانجا روانهٔ هندوستان گردید او را بهمراهی خزانهٔ رکاب تعین نمود و در عبور کتل مکرر با هزاره و المانان پای نزاع بمیان آمد او برسم جانبازان در حفظ خزانه کوشید - و پس از ملحق شدن بهادر خان رهله (که چنداول بود) بسعي او خزانه بکابل رسید و در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري بعالم عقبی خرامش نمود •

* ذوالفقار خان قراماذلو * .

خانلر نام - پسر ذوالفقار خان برادر خرد فرهاد خان قرامانلو ست که از امرای عظیم‌الشان شاه عباس ماضي بود - فرهاد خان در سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري در جنگ دین محمد خان اوزبک بهراولی شاه باوجود جلادت و مردانگي بین الاقران تهمت زدهٔ گریز شد - شاه گمان غدرے باو بهم رسانیده - اگرچه از دانائي

* حرف الذال *

* ذوالقدر خان ترکمان *

پیری[۲] آقا نام - از منصبداران متعینهٔ کابل است - سال یازدهم جلوس فردوس آشیانی چون علي مردان خان قلعه دار قندهار از والی ایران توهم بهم رسانیده ببارگاه سلطنت ملتجي گردیده بود سعید خان صوبه دار کابل حسب مرضی پادشاه او را جهت دریافت احوال پیش خان مزبور فرستاد - او درانجا شتافته با عریضهٔ علي مردان خان مصحوب کسان او معاودت نمود و در اکبرآباد بملازمت پیوسته از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار فرق عزت بر افراخت - و چون پس از آمدن علي مردان خان ایالت کشمیر تعلق باو گرفت ذوالقدر خان داخل تعیناتیان صوبهٔ مذکور شده سال سیزدهم حسب التماس خان مزبور باضافهٔ یکصد سوار اختصاص گرفت - و پستر در ایامے (که کشمیر مورد رایات سلطنت گردید) او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و عنایت اسپ سرمایهٔ شادکامي اندوخت - سال چهاردهم باضافهٔ دویست سوار و سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و ششصد سوار سرمایهٔ کامراني براندوخت پستر مراسم غریبي یافته سال هفدهم بعطای علم لوای امتیاز

(۲) در [بعضے نسخه] بیرنع آقا - و در [بعضے] پهري آقا *

سلطنت فردوس‌آرامگاه بحضور رسیده مشمول گوناگون عواطف گردید - و بعدتر بمهم چوڑامن جات تعین گردیده باخراج او از مسکن و تسخیر تهانجات پرداخت - و سال (۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجري از تغیر محمد خان بنگش بصوبه داری مالوه چهرهٔ امتیاز برافروخت - و سال (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجري بدرخواست او صوبه‌داری مزبور بوساطت خاندوران بباجیراو مرهتّه مقرر شد - نامبرده مدتها زندگي نموده آخر بچنگ اجل گرفتار گردید *

گویند سیر تدبیر بود - و با علوم ریاضي آشنا - متصل آنبیر بلدهٔ جدید عمارت کرده بجی‌نگر موسوم گردانید - بدرستی دکاکین و پهنائی راسته و بازار یادگار روزگار است - بیرون بلدهٔ مذکور و بلدهٔ شاهجهان آباد هردو جا مبالغ کلي صرف نموده کارخانهٔ رصد برپا ساخت - چون برای اتمام کار رصد سي سال (که مدت تمام دورهٔ زحل است) مي‌باید و شمع زندگیش پیش ازان خاموش گردید عمل رصد ناتمام ماند - بعد فوتش پور او ایشور سنگهه بجای او نشست - و پس ازو پسرش پرتهي سنگهه بعضی محالات تعلقهٔ اینها بتصرف مرهتّه در آمده - برخی اماکن پادشاهي بدست اینها ست - در حالت تحریر پرتاب سنگهه برادر پرتهي سنگهه بروطن قابض است *

او از اثنای راه بتقریب شکار رفته ضروریات را همراه گرفته و خیمه و بار بردار گذاشته باتفاق راجه اجیت سنگهه بوطن شتافت و با سید حسین خان بارهه مناقشه برپا کرده مکرر بجنگ پیش آمد - تا آنکه خان مزبور بقتل رسید - و چون خلدمنزل از دکن مراجعت نمود خانخانان را شفیع ساخته سر سواری ملازمت کرد - و بوعدهٔ اینکه بعد دو ماه خود را برساند رخصت وطن شد - در عهد فرخ سیر بخطاب دهیراج مخاطب گشته سال پنجم جلوس به تنبیه چورامن جات (که مکرر مصدر انواع فساد گردیده بود) نامزد شد - و پستر سید خانجهان بارهه خالوی قطب الملک و حسین علي خان با فوجی علیحده نیز باینکار مامور گردیدند - و مقدمهٔ چورامن باستصواب سید خانجهان انفصال یافته نامبرده بدولت ملازمت پادشاهي پیوست - و درین معني اصلا استصواب و اطلاع راجه درمیان نبود - اگرچه راجه سکوت کرد اما بر طبعش خورده در خدمت پادشاه دامن زن آتش ناخوشي و سعایت سادات گشت - و باشتهار این معني صفائی که با سادات نداشت برهم شد - اواخر عهد پادشاه مذکور (که او در حضور بود) سادات تکلیف بر آوردنش نمودند - او نیز فرصت غنیمت شمرده بر طبق حکم بآنبیر رفت - و در قضیهٔ نیکوسیر متهم بجانبداری او گردیده آخر بدر التجا زده با سادات صفا حاصل نمود - پس ازان (که مقدمهٔ سادات برهم خورده مانعی در میان نماند) اوائل

● دهيراج راجه جيسنگهه سوائي[٢] ●

پدرش بشن سنگهه نبيرهٔ زادهٔ ميرزا راجه جيسنگهه است بجيسنگهه نام داشت - بعد فوت پدر سال چهل و چهارم جلوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب راجه جيسنگهه و برادرش بنام بجيسنگهه امتياز يافتند - سال چهل و پنجم همراه اسد خان بتسخير قلعهٔ سخرلنا عرف کهلنا[٣] نامزد گرديد - و در گرفتن[٤] قلعهٔ مذکور روز يورش کارهاي دست بسته ازو بوقوع آمد - در جلدوي آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار ترفع جهت - پس از ارتحال آن پادشاه بهمراهي محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان رفت - و روز جنگ با بهادر شاه در طرح دست چپ بود - گويند همان روز داخل لشکر خلد منزل گرديد - ازين جهت سقوط در اعتبار او راه يافت - برادرش بجيسنگهه (که بهمراهي خلد منزل اختصاص داشت) بمنصب سه هزاري سرافراز گرديده با او بر سر آنبير بمناقشه برخاست - پادشاه (که شيوهٔ خاطر داري همه کس منظور داشت - و دل‌شکني هيچ يک نمي خواست) آنبير را در سرکار ضبط نموده سيد حسين خان بارهه را بفوجداري آنجا مقرر ساخت - و چون بعزيمت مقابلهٔ کام‌بخش متوجه دکن گرديد

---

(٢) در [بعضي نسخه] سوائي (٣) در [بعضي جا] کهيلنا آمده (٤) در [اکثر نسخه] گرفتن زيونيِ قلعهٔ مذکوره

سپاه پیشه - بهم قومي و خویشي مقتول بپرخاش برخاستند - ازان میان شوره پشتي چند بخیمه اش درآمدند - و بیک چشم زدن بصد ضرب شمشیر پاره پاره کردند - آن بیخبر (که تا اینجا گمان نداشت) بحیراني در شده دست بالا نکرد - و داد مظلومي داد - دو پسر غیر ملتجي او دران زد و خورد مردانه بکار آمدند دیگر از رفقا و ملازمان (۲) او هیچکس را دست بکار نرسید - و از سران و سرداران (که در فوج فراهم بودند) اصلاحے و اعانتے سر نزد - گویا همه خواهان این امر بودند - آنچه شد بخواهشها شد - افسوس که بمرگ او مزهٔ جوششها و حلاوت صحبتها از دل دوستان یکباره بدر رفت - اولادش بسیار ماند - پسر دوم میر محمد مهدي خان مرحوم است - صاف دل (۳) نیک نیت و متدین خدا ترس بود و با تقید و احتیاط در امور معاش موفق و مخیر بود - چون دیواني دکن ببرادر حقیقي او وزارت خان شهید تفویض یافت بیوتاتي بلده نامزد او شد - سال پانزدهم جلوس محمد شاهي در سن سي و هفت سالگي ازین حسرتکدهٔ آرزو شکن بنه زندگي بر بست - و داغها بر دل اخلاصمندان گذاشت - در حالت تحریر دیگر پسر میر محمد حسین خان ظرف الطاف آصفجاهي ست و بدیواني ارثي و دیواني سرکار آن نوئین عالي جاه سرافراز دیانت را (که بمیراث یافته) بکمال دارد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] غلامان او (۳) نسخهٔ [ب] بوده صاف دل *

قیام داشت - پس از ارتحال پدر مشمول عنایت نواب آصفجاه گردیده بفوز دیوانی دکن و خطاب وزارت خان و منصب دو هزاري پایهٔ خویش بلند تر افراخت - در سال شانزدهم محمد شاهي شبی منصبدارے دیوانه وش تبه اندیش جنون آشفتهٔ افلاس زده عن لاشي شمشیرے حواله کرد - بسر بیني خورد - جراحت کرد - و زود ملتئم شد - اما ازان روز در مزاجش شورشے و سورتے احداث یافت - و عنان بجانب دیگر تافت - مردم خانه جنگ نگاهداشته اندیشهای دور از کار سر بباد ده پیش گرفت - هرچند عقل رسا و فطانت پا بر جایش مقتضی این خام خیالیها نبود اما تقدیر چیرگي نمود - خود را بسپه کشي و سرداري کشید - و از نواب نظام الدوله بهادر دام اقباله صاحب فوج شده بجانب دهارور و دهاراسین شتافت - و پا از جادهٔ سلامت فرا تر گذاشته با عدم اسباب خودسري و فقدان قدرت و اقتدار با هر کس تبه رائي سر میکرد - و بقباحت آن نمیرسید - همان ایام در حوالی (۲) ریداپور بملازمت نواب معزي الیه (که عزیمت فرمای حیدر آباد بود) پیوست - قضا را شانزدهم ذی الحجه سنه (۱۱۵۱) یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجري (که شهنشاه معظم نادر شاه بدهلي آمده قتل عام فرموده) سپاهیئ اجل گرفته از متعینه بےاعتدالي نموده جمدهرے حواله کرد یکی از حضار پیشدستي نموده او را از هم گذرانید - جمعی

(۲) نسخهٔ [ب] زیباپور •

و درشتی مزاج اشتهار داشت و در کارهای پادشاهی براه صلهٔ رحم و مراعات آشنائي نمي‌شتافت و ابواب احسان و امتنان بر روی خلائق کمتر مي‌کشود اما بدیانت و راستي یگانهٔ عصر بود - و در پاس امارت و مرسومات تکلف (۲) نداشت - بعجزه و مساکین پوشیده و پنهان خیرات و مبرات میکرد - و با آنکه علوم درسیه کمتر ورزیده نسخ سلوک و حقائق خصوص تفاسیر ارباب تصوف و مواجید بسیار دیده قال محققانه داشت - اجتناب از مناهي میکرد - اما بظاهر اعمال کمتر همت مي‌گماشت - و بمشائخ حال چندان نمي گرائید - بکثرت اشتها زبان زد خاص و عام بود اگرچه طعام آنقدر نمي‌خورد اما تفکه و تنقل بفواکه و لبوب بسیار مي‌نمود - توانا هیکل قوي‌قوت بود - و در برق‌اندازي و تیراندازي حکم انداز - و بشکار و سیر و آماج و گوي شیفته و شناسا - نزدیک بکذهیلي (۳) (که موضعی ست سه کروه شهر) مرغزارے از زین‌العابدین خان خواني مشهور بود - ابتیاع نموده باغی طرح انداخت و نارجیلستانے برساخت - زمانه باندازه متمنایش مساعد نگردید و الا میخواست مبلغهای خطیر صرف نماید - الآن وفور نارجیل سبز دران معموره از همان جا ست - پسر کلانش میرک محمد تقي خان - که در کوچک دلي و یار باشي بے همتا و در صحبت درستي بے تکلفي یکتا بود - مدتها به بیوتاتي بلدهٔ خجسته بنیاد

(۲) در [بعض نسخه] تکلیف (۳) نسخهٔ [ب] کنده‌هلي

مزبور التماس کرد که جای شکر است نه مقام شکایت - چه رفع تهمت چندین ساله مال داري بوجه وجیه بر روی افتاد - والا خدا داند که با کدام ظالم آشفته سر از جبابرهٔ روزگار سروکار افتادے و بکجا کشیدے - و پس ازان چون مزاجش مجبول خود رائي و خود سري بود با عضدالدوله عوض خان نایب صوبه‌دار دکن صحبتها در نگرفت - و بکج دار و مریز میگذشت *

چون نواب فتح جنگ از هندوستان معاودت نمود عزیمت جنگ مبارز خان بمیان آمد - خان مذکور (که از راستي و درستي در اظهار حرف حق بے اختیار بود - و بزمانه سازي نا آشنا) بلا تحاشا نسبت بغي و بطلان بجانب خویش و حقیت طرف ثاني بر زبان مي‌آورد - لهذا باتهام توافق با مخالف شهرت گرفته نزدیک شد که آسیبے سترگ عاید حالش گردد - حلم و گذشت سردار بفریاد رسیده بعد فتح بعزل جاگیر و خدمت بسند افتاد مدتے منزوي و خانه نشین بود - بار دیگر آصف جاه بر سر مرحمت و عنایت آمده خواست ببحالی تیول و خدمت بر نوازد عضدالدوله بکینهٔ دیرینه بمخالفت پا افشرده از برداخت احوالش باز داشت - اگرچه بدر استغنا و بے نیازي زده سماجت و ابرام شعار خود نساخت اما فکرزدگیهای بیکاري و بطالت آخرها به بیماري انداخت - در شهر رجب سنه (۱۱۴۱) یکهزار و یکصد و چهل و یک هجري بعالم بقا منزل گزید - هرچند بسخني

فرستاده - استمالت باین نمود - و تلافي و انتقام (۲) را بر قابو وا گذاشت
نگاهی بجانب زوجه زنی چند کرده زهر خند نمود - و گفت
زنها بپورب فرستاده ام - ازینجا تا دکن فوج در فوج طرفا قطار
خواهد بود - دوازده هزار مشعلچي نگاهداشته دمے از قطره و پویه
نمي آسایم - و شب از روز نمي شناسم - خان مذکور گفت که
قوت و قدرت نواب بیش ازین است - اما درین ایلغار چه قدر فوج
همراه میرسد - و در اسپ و آدم چه طاقت خواهد بود - چین ابرو
شده گفت - کمال سپاهگري مردن است ناچار هرگاه سردارے
باین جرأت (۳) مثل هوش باختهای بےحوصله حرف زند - خان
مذکور جواب داد - فاذا عزمت فتوکل علی الله *

بالجمله پس از در افتادگی دولت سادات بسر التفاتی
اعتماد الدوله از پیشگاه جهانباني بتفویض دیوانی ارثي رخصت
دکن یافت - و بادراک ملازمت فتح جنگ فائز گشته مشمول
الطاف بیکران آن نوئین عظیم الشان گردید - و چون آن امیر
کبیر بمسندآرائی وزارت عازم حضور شد او را دخیل کار مامورہ
نموده رتق و فتق محالات تیول خویش بر رای رزینش مفوض
فرمود - و بیش از پیش بر اعتبار و استقلال او افزوده باسترداد
زر مغصوبه خوشدل ساخت - و زبان باعتذار مافات برکشود - خان

---

(۲) نسخه [۱] تلافیٔ انتقام را (۳) در [بعضی نسخه] خبرت - و در
بعضی [خبروت آمده] *

خاطر هر دو سردار هم منحرف گشت - دران اثنا نواب فتح جنگ عالم علي خان را از میان برداشته چون سروکارش با مثل امیرالامرا افتاده بود و در تحصیل زر و فراهم آمدن سپاه دست و پای میزد خواست مبالغے از متمولان شهر جبرا و قهرا بوستاند - برخے مشیران خیر خواه نظر بر جواز ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام از ایحاش عامه باز داشته بضبط خانهٔ مشار الیه (که از دیر باز بخزائن و دفائن متهم و مطعون خلائق بود) رهنموني کردند باقتضای وقت پسر کلانش را نظربند کرده ابواب تفحص و تجسس بر کشادند - و سراغ نا گرفته مدعیان کاذب بحفر چاههای خالي پرداخته خاک خجالت بر فرق سخن سازان ریختند - غیر از طلا و نقره حلي و اوانيِ خانهٔ او و خویشاوند نزدیکش (که همگي بهفتاد هزار روپیه میرسید) دیگر سوای بدنامي و رسوائي طرفے نبستند - و طرفه آنکه چون امیر الامرا ازو سوء مزاجي بهم رسانیده بود این حرکت را بر ساخت همدیگر محمول داشته *

خان مزبور خود نقل میکرد - روزے (که از کشته شدن عالم علي خان آگهي آمد) با مشار الیه هم بطریق استشاره مستفسر تدبیر و تدارک شد - بمقتضای صوابدید خویش عرض کرد - که مثلے هندي ست - چون دست بزیر سنگ بند بود بآهستگي باید کشید - اینجا خود سر نواب بند شده که ناموس آنجا ست - اکنون عجالة فرمان صوبه بیجاپور بنام نظام الملک

بینجا بخاطر داشت - در همان ایام والد ماجدش ودیعت حیات سپرده بود - نواب نظام الملک فتح جنگ ناظم آندیار تجویز قلعه داری قلعهٔ ارک بنام خان موصی الیه ارسال حضور نموده پس از پذیرائي دخیل کار گردانید - و بعد ازان (که امیرالامرا حسین علي خان (۲) ساحت برهانپور را مضرب خیام فیروزي گردانید) بر طبق قرار داد برادر خود سید عبدالله خان دیواني دکن را بخان مسطور تفویض فرمود - و باعزاز و اکرام موفور بنواخت - و بعطای خطاب دیانت خاني نام‌آور ساخت *

و چون عزیمت هندوستان نصب‌العین همت آن‌نوئین عظیم‌القدر گردید اورا (که بپای عزل درآمده بود) طوعا و کرها همراه گرفته پس از خلع و تلع فرخ سیر بعطای دیواني خالصه و منصب چهار هزاري بلند رتبه گردانید - ازانجا [که خان مشارالیه از سن صبا در خجسته بنیاد (که بنابر قرب معسکر پادشاهي حارسے بیش نداشته - و او هم بپاس بودن پدرش در حضور بیشتر مراعات مي‌نمود) بمرجعیت و خود سري گذرانیده خوکر تبعیت و شناسای مزاجداني نبود] چار و نا چار در استرضای سردار که گزیر نداشت مي‌کوشید - اما بهواشي مطلق نمي ساخت - ناچه رتن چند (که در مزاج هر دو مدار السلطنت جا کرده بود) غبار آلود کدورت شده کار شکنیها پیش گرفت - و آخرها بسعایت او پارهٔ

(۲) در [بعضی نسخه] خاني بهادر *

(۲)
بوئی از مس و رصاص بمشامش رسیده - مگر گاهي برسم العاب و شگفت نمائي از تردستیها در شکن کاغذ روپیه تعبیه میکرد و بجانب دیگران کرده کاغذ بمردم نموده میگذاشت - و روپیه بر مي‌آورد - در بادی النظر بحضار حیرتي مي‌افزود - و همین قدر منشای شهرت و باعث گرفتاری او شد - که خلد منزل بوقت مراجعت از دکن اورا باجبار و اکراه کشان کشان تا قریب اجین برد - قضا را درین ایام مرشد قلي خان میرزا هادي (که از بنگاله آمده بدیوانی دکن سرافرازي یافته) چون دلش پابند آنولایت بود باستعفای خدمت جدید بحصول متمنای خویش کامیابي جست - مشار الیه را ذوالفقار خان امیرالامرا بدم التفات جان تازه در قالب آن شوق فرسوده وطن دمیده دیوانی مذکور را بنام والد خان مزبور (که بحراست قلعهٔ ارک خجسته بنیاد مي‌پرداخت) مقرر ساخته برغم خانخانان (که بیشتر باعث توقف بود) بتقریب
(۳)
نیابت پدر از پیشگاه سلطنت برخصت موطن مالوف فائز و کامیاب فرمود - در اوائل عهد محمد فرخ سیر احرام حضور
(۴)
بسته یکران عزیمت بره نوردي در آورد - حیدر علي خان خراساني دیوان منصوب دکن (که در استقلال ثاني نداشت) در اکبرآباد در چار گشته حسب‌الحکم پادشاهي همراه خود برگردانید - کاوشهای

---

(۲) در [اکثر نسخه] آهن و رصاص (۳) نسخهٔ [ب] وطن (۴) در [بعضی نسخه] حیدر قلي خان ٭

پس از فوتش سلسلهٔ او جاري شد - خان صداقت نشان سيد شهاب الدين نامي را (كه از صوبهٔ بهار بود - و مدتي بخدمتگذاري و پرستاري آن كامل الصفات قيام داشت) بجا نشيني تعين كرد بعد ازو همشيره زاده اش سيد سعدالله بجايش نشست - الحال پسرش سيد قطب الدين مشهور بميان منجهلي صاحب سجاده است - و در عين شباب بتجريد و عدم تاهل آماده - بعلوم نقلي و عقلي شناسا - و بافادت طلبه توجه فرما - باكثرے ملكات رضيه آراسته - سيما بتواضع و حسن خلق بيش از بيش پيراسته *

بالجمله هم در عهد خلد مكان خان مذكور بديواني بيدر و پستر بديواني برهانپور سرافرازي يافته بافزوني منصب و خطاب خاني اعزاز اندوخت - و دران هنگام (كه خلد منزل بموكب فيروزي امن افزاي ساحت دكن گرديد) باستلام سدهٔ خلافت مطرح عواطف پادشاهي گشت - ازانجا (كه جوان توي هيكل نمايان و بجودت طبع و رسائي ذهن باكثر فنون آشنا و در هر چيز صاحب اختراع و ابداع بود) ببودن حضور (كه مشعر و مبشر ترقيات و مقدمهٔ افزايش درجات است) مكلف شد - خان مزبور از وطن دوستي بحسب جاه نپرداخته دل نهاد اقامت ركاب نميشد - برخے كوتاه نظر بكج بيني و غلط حسي خويش گمان كيميا سازي بدو برده بر زبانها انگندند - حتى بعرض پادشاه هم رسيد - حال آنكه نهٔ گاهے دودے از زيبق و كبريت بدماغش خورده - و نه

بخدمت واقف رموز بطون و ظهور میان شاه نور (که درویشی بود دکان و دستگاه شیخی نچیده مجردانه و متوکلانه میگذرانید) پیوست - و عقد قلبي بارادتش بر زد - در همان سن و سال بمیامن انفاس آن بزرگ خود را از ملاهي و مناهي باز داشته ببرخی اشغال این طایفهٔ صافیه اشتغال مي‌ورزید - و چون آن پیر نوراني بعالم جاوداني منزل گزید وافي عقیدت صافي اعتقاد مبلغ خطیر بر ترمیم و تعمیر مقبرهٔ او صرف نمود - و بوقف ضیاع و عقار رونق دیگر افزود - که الآن در فضای شهر نضارت بهر مزارے دیگر (که مطاف اداني و اقاصي و یزار و یتبرک به اهل آن بلده باشد) نیست - سوای ایام اعراس او و خلفایش روزهای دیگر هم مثل چهار شنبهٔ آخر ماه صفر مجمعے و هجومے از وضیع و شریف میشود - و چون هر که از غربا بخدمتش مي آمد دو فلوس بدستش میداد (که رفته بحمام غسل کند) ازین رو شاه نور حمامي میگفتند •

گویند این بزرگوار از نسب و قوم خود و وطن و پیشهٔ خویش بهیچ یکے اطلاع نداده - مگر بتخمین و قیاس از فحاوی کلامش دریافته اند - که دولتمند زادهٔ بود از سرزمین پورب - و مریدانش برانند که زیاده بر عمر طبعي زندگي یافته - غریب تر آنکه سلسلهٔ بیعت خود هم ظاهر نکرد - بلکه از پیري و مریدي حرفے بر زبان نمي‌راند - بمخلصان و محبان تلقین ذکرے و ارشاد شغلے میفرمود

* کی خواب میتوان کرد درخانه آفتاب است *

پسرانش کلاني محمد دلاور خان مظفرالدوله بهادر انتظام جنگ که در عمل نظام الملک آصف جاه بفوجداری سرا مي‌پرداخت از چند سال چون تعلقهٔ مزبور بتصرف مرهته رفت پیش نظام‌الدوله آصف جاه حاضر شده ببخشیگری صوبجات دکن مامور است و بر محرر سطور عاطفت دارد - دومي دل‌دلاور خان - که فوجداری بسواپتن (۲) مضاف سرا داشت - پستر پیش نظام الملک آصف جاه خود را رسانیده بمیر آتشی دکن سرافراز شد - سنه (۱۱۶۶) هزار و یک صد و شصت و شش هجري در گذشت - هر دو صاحب اولادند *

* دیانت خان *

میر علي نقي - خلف ارجمند میر عبد القادر دیانت خان است - که براستي و دیانت ثاني اثنین والد ماجد خود بود و در روائی مهام سرکار پادشاهي راه مداهنه و مسامحه نمي پیمود از آغاز سن رشد و تمیز بنیابت پدر گرامي قدر (که بعلاقهٔ دیوانی دکن اقامت گزین معسکر سلطاني بود) دیوانی صوبهٔ خجسته بنیاد رو براه مي نمود - بیوتاتی بلده نیز بالاصالت انضمام یافت - در اوان شباب نشهٔ انتباه و آگاهي در سرش ریختند شوق ارادت و انابت سر بر زد - برهبری توفیق و قیادت سعادت

(۲) نسخهٔ [۱] بسوابتن *

عبد الحکیم بن میر عبد الرحیم بن مولانا کمال نیشاپوري ست
که با مولانا جمال جد عنایت الله خان برادر میشد - حسب اتفاق
مولانا کمال از وطن بر آمده در لاهور اقامت گزید - و در سنه
(۱۰۱۱) هزار و یازده هجري درگذشت - مرقد او بیرون بلدهٔ
مزبور در سرای حاجي سیاح است - میر عبد العزیز ابتدا نوکر
دارا شکوه بود - چون روی ملازم پیشگي ببارگاه خلد مکان آورد
بنابران شیخ عبدالعزیز نام خود ظاهر نمود - سال هفدهم بخطاب
دلاور خان و بتدریج بمنصب دو هزاري ترقي کرده بآخرت سرا
شتافت - نامبرده بنابر مصاهرت عنایت الله خان بخطاب
پدر مخاطب گشته در ابتدای جلوس محمد فرخ سیر برفاقت
نظام الملک آصفجاه (که بنظم دکن مامور بود) وارد آن الکا
گردید - و پسترر بتجویز حسین علي خان امیر الامرا بفوجداری
رایچور اختصاص پذیرفت - پس ازان همراه مبارز خان (که با وی
سلف میشد) بجنگ آصفجاه کمر بست - و بعد کشته شدن او
دستگیر شده دیرین روابط آصف جاه را بر سر مروت آورده
پرداخت او بر روی کار آمد - بمنصب پنجهزاري متصاعد شد
و در سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سي و نه هجري رخت بعالم
بقا برد - طبیعت موزون و فکر درست داشت - نصرت تخلص
میکرد - ازوست * 		* بیت *

* مژگان بهم نیاید دلدار بے نقاب است *

(كه دست چپ بود) متوجه گرديد - چون بهادر خان با طرف مخالف سازش داشت ديده و دانسته مطابق سنه (۱۱٦۴) هزار و يكصد و شصت و چهار هجري بضرب بندوق شهيد ساخت و خود با هدايت محي الدين خان ساز صحبت كوك كرده غالبانه سلوك ميكرد - اگرچه سردار بمقتضاى دور انديشي مدارا مي‌نمود اما پس از وصول لشكر برايچوتي (۲) متصل كرپه حوصلها بتنگي گرائيد - و نفاق بر ملا افتاد - انجام بزد و خورد كشيد دران جنگ سردار مذكور بزخم تير و او بگولۀ تفنگ در گذشت و لنعم (۳) ما قيل * * رباعي *

* هر كام كه در جهان ميسر گردد *
* هر گاه بپايان رسد ابتر گردد *
* دايم نبود هيچ مرادے بكمال *
* چون صفحه تمام شد ورق برگردد *

در حالت تحرير رحمت خان عرف منور خان برادر علاتي بهادر خان بفوجداري كرنول نامور و اوقات بسر ميبرد - با راقم سطور آشنا ست *

* دلاور خان بهادر *

محمد نعيم سيومين پور دلاور خان عبد العزيز پسر مير

---

(۲) در [بعضي نسخه] برايچوتي - يا رايچور باشد كه جائي مشهور است
(۳) در [بعضي نسخه] و نعم ما قيل *

از رسیدن پادشاه ببرهانپور چون رعایا فریادی تظلم او بودند معزول گردید - و پس از رحلت بهادر شاه توسل بعظیم الشان جسته روز محاربه با شاهزادگان دیگر مطابق سنه (۱۱۲۳) هزار و یکصد و بیست و سه هجري بقتل رسید - جز صبایا اولاد نداشت - و اولین نام ابراهیم خان داشت - پس از فوت عم خود بخطاب بهادر خان سرافراز شده سال چهل و نهم بمنصب شایان و عطای نقاره بلند آوازه گشت - چون در عهد خلد منزل نیابت صوبه‌داری دکن بداؤد خان مقرر گردید او نایب حیدرآباد شد و در عهد محمد فرخ سیر (که حیدر علي خان (۲) دیوان دکن گشت) او را بفوجداری قمرنگر عرف کرنول معین ساخت - اوائل سلطنت فردوس آرامگاه بموجب حکم حضور همراه مبارز خان آمده در جنگ با نظام الملک آصفجاه مطابق سنه (۱۱۳٦) هزار و یکصد و سي و شش هجري بقتل رسید - پسرانش الف خان و رندوله خان - اولین بفوجداری قمرنگر نامزد گردیده - و دومین جاگیر یافته همراه آصف جاه میگذرانید - هر دو در گذشتند و فوجداری کرنول ببهادر خان پسر الف خان مقرر گردید - مدتے بدان کار مي پرداخت - شبے (که بر لشکر ناصر جنگ شهید کلاه پوشان پهلچري شبخون آوردند - و سلسلهٔ انضباط از دست رفت) شهید مذکور او را از خود تصور نموده بجانب مثلش

(۲) در [بعضی نسخه] حیدر قلي خان *

و برار بایانگهات اصالة باو مفوض شد - در برهانپور بایزید (۲)
خان همشیره زادهٔ اش نائب بود - و هیرامن بگسریه صاحب اختیار
و در برار همشیره زادهٔ دیگر (که علاول خان نام داشت)
بنیابت می پرداخت *

و چون امور سلطنت بقبضهٔ اقتدار محمد فرخ سیر در آمد
سال اول بنظامت گجرات معین گردید - و چون صوبه داری دکن
بحسین علي خان امیرالامرا قرار یافت او عزیمت آن آلکا نمود
درین ضمن داؤد خان بر طبق ارشاد پادشاه از گجرات خود را
ببرهانپور رسانید - و بعد عبور نربده هرچند امیرالامرا بدر اصلاح زد
صورت نبست - و بیرون بلدهٔ برهانپور سال سیوم با جمعیت قلیل
بمقابله پرداخته کار رستمانه بظهور رسانیده و فیل خود را رانده
صفها را برهم ساخت - دران آویز و ستیز مطابق سنه (۱۱۲۷)
هزار و یکصد و بیست و هفت هجري بگولهٔ زنبورک کار او تمام شد
لاولد بود - اما بهادر خان و سلیمان خان (که هر دو باهم برادر
حقیقي بودند) با برادر کلان خود بتقدیم کارهای پادشاهي
مي پرداختند - دومین سال پنجاه و یکم بمنصب دو هزاري
رایت امتیاز بر افراخته پس از انتقال خلد مکان با محمد
اعظم شاه رفیق بود - و پس ازان (که بهادر شاه بر تخت نشست) (۳)
سال اول جلوس بصوبه داری برهانپور نامور و سال دوم پس

---

(۲) در [اکثر نسخه] باوید خان (۳) در [بعضی نسخه] تخت سلطنت *

سرمایهٔ ناموري اندوخت - و باتفاق روح الله خان بمحاصرهٔ قلعهٔ واکنکیره نامزد گشته سال سي و چهارم در مورچال بضرب بندوق (که از قلعه رسید) جان بحق تسلیم نمود - پسرش عمر خان - که آخر بخطاب رنمست خان چهرهٔ عزت برافروخته در رنمست پورهٔ اورنگ‌آباد سکونت داشت - بعد فوتش چند پسر ازو مانده بودند در حالت تحریر هیچکس نیست - امّا داؤد خان بتعیناتی ذوالفقار خان اختصاص پذیرفته در تسخیر قلعهٔ چنجي (٢) و محاربات (که با مقاهیر رو داد) مصدر ترددات گردید - و سال چهل و سیوم بنیابت فوجداری کرناتک حیدرآباد (که اصالةً بذوالفقار خان مقرر بود) سرمایهٔ افتخار اندوخت - و سال چهل و پنجم فوجداری کرناتک بیجاپور اصالةً ضمیمه شد - سال چهل و هشتم بنیابت محمد کام‌بخش بصوبه‌داری حیدرآباد چهرهٔ عزت برافروخت - سال چهل و نهم (که پادشاه خود بر سر قلعهٔ واکنکیره شتافت) او حسب‌الطلب از چنجي آمده در گرفتن قلعهٔ مذکور خدمات شایسته و جرأتهای بجا بتقدیم رسانیده مورد عاطفت گشت - و پس از ارتحال خلدمکان در جنگ کام‌بخش با ذوالفقار خان شریک آرده بود - سال سیوم جلوس خلدمنزل بنیابت خان مزبور بصوبه‌داری دکن سوای خاندیس و برار پایانگهات معین گشت - و بعد فوت خانخانان صوبه‌داری برهانپور

(٢) نسخهٔ [ب] خنجي - و در [بعضی نسخه] جنجي *

سیوا روانه شده بود) و بباطن برای فکر کشتن شیخ مزبور تعین نمود - خضر خان پس از ملحق شدن روزے ضیافت شیخ قرار داده اورا طلب داشت - شیخ مزبور چون متصل خیمه رسید خضر خان بنابر استقبال برآمد - شیخ (که از مضمر او آگاهی داشت) پیشدستی بکار برده او را از هم گذرانیده خود را در فوج رسانید - بهلول خان باستماع این معنی فوجے بر سر دکنیان برده جنگ عظیم رو داد آخر دکنیان دست توسل بوالی حیدرآباد دراز کرده بآن جانب رفتند - داؤد خان دران ایام در قلعهٔ نلدرک بود - خانجهان کوکه ناظم دکن باستمالت او پرداخته سال هیزدهم جلوس خلدمکان نوکری پادشاهی نموده بمنصب چهار هزاری و خطاب خانی سربلند گردید - و برادران و اقربایش بمناصب در خور سر افرازی یافتند و نلدرک در سرکار گرفته برای سکونت او ظفرنگر مضاف صوبهٔ برار قرار گرفت *

سال بیست و ششم بعد ورود موکب سلطانی بدکن باتفاق سلیمان خان برادر و رندست خان عم خود (که علی نام داشت و سال هفتم جلوس خلد مکان بنوکری پادشاهی و منصب هزار و پانصدی سرفرازی یافته رفته رفته بمنصب پنجهزاری و خطاب رندست خان افتخار اندوخته بود) بدولت آستانبوس کامیاب گشت - و هر دو همراه رکاب سلطان معزالدین به تنبیه فساد پژوهان مرهتّه رخصت پذیرفتند - رندست خان بخطاب بهادر خان

والد او از ولایت توران آمده - موصی الیه بهمت بلند و ذهن عالي متصف - و بشعر و سخن مربوط - روزے چند بنیابت جد بزرگوار پرداخته پس ازان بحیدر (۲) علي خان نقش صحبت او درست نشسته فوجداري بیر داشت - و در گجرات از جانب خان مزبور حکومت بتیلاد (۳) میکرد - چندے پیش ازین حسب التجویز آصف جاه بعاملی اندور (که از محالات مشهورهٔ صوبهٔ بیدر است) نامزد گردید - درین اوقات از بے مددی روزگار و علت نزول ماء (که بے عینک تبئین اشیا محال است) خانه نشین شد - درین بیکاري و عطالت شوقے بکیمیا بهم رسانید - و اصطلاحات این فن از کتب معتبرهٔ قوم خوب ورزید - اما حاصل آنرا (که در خزانهٔ غیب است - نه در دکان عطار) امیدوار - ذالک فضل الله یوتیه من یشاء *

* داوٗد خان *

و بهادر خان و سلیمان خان پسران خضر خان پنی - نامبرده ابتدا بشیوهٔ سوداگري بسر مي‌برد - پستر در سرکار حکام بیجاپور نوکر شده باستصواب بهلول خان عبدالکریم میانه برتبهٔ سرداري فائز گردید - در قید کردن خواص خان حبشي با بهلول خان شریک مصلحت بود - پس ازان خان مذکور اورا بظاهر جهت کمک شیخ منهاج (که باتفاق دکنیان پیش ازان بتقریب تادیب

(۲) در [بعض نسخه] بحیدر قلي خان (۳) نسخهٔ [ب] پتهلاد *

گردید - و پس ازان (که خان مشار الیه ملازمت پادشاهي دریافت) بعنایت والا سرمایهٔ اعزاز اندوخت - وچون توجه بحیدرآباد و استیصال کام بخش پیش‌نهاد عزیمت پادشاهي بود برخے اسامي محل در قلعهٔ رصینهٔ بیدر گذاشته حفاظت و حراست آن مرز و بوم بخان مذکور مفوض گشت - وچون خلد منزل ازان طرف رجعت فرموده علم معاودت بهندوستان برافراخت خان مذکور (که توطن‌گزین خجسته بنیاد بود) بقلعه داري[2] قلعهٔ ارک آنجا سررشتهٔ فراغت و آسودگي بدست آورد - و پس ازان (که مرشد قلي خان از بنگاله بحضور رسید) ازانجا که دل بستهٔ آن دیار بود دل نهاد این کار نگردید - و بنابر سوابق احسان خان غفران پناه بذل مجهود نمود که بار دیگر دیواني دکن نامزد خان مذکور گشت *

چون نوبت سلطنت بمحمد فرخ سیر رسید دیواني دکن بحیدر علي خان خراساني تعلق گرفت - پیش ازانکه او برسد آن مسافر عالم قدس بجوار ایزد بے همال پیوست - طرفے از فضل و کمال داشت - کتاب مستطاب مثنوي معنوي را تبرکا در مجلس او میخواندند - پسرش دیانت خان ثاني ست - که درین صحیفه احوال آن مرحوم جدا بنوک قلم میگذرد - از اولاد دختري (که خرد او محبوب تر بود) پسر صبیهٔ کلان سید امانت خان معروف بارجمند خان است - که پدرش سید اتائي ست میر احمد نام

---

(۲) نسخهٔ [ب] بقلعه داريِ ارک آنجا *

مربع نشین مسند حکومت گشت - و چون در سال چهل و سیوم برادرش امانت خان ثاني متصدي بندر سورت ازین جهان فاني بنعیم جاوداني پیوست او بایالت بندر مسطور لوای کامراني افراخت - و بعنایت اضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاري نوازش یافت - اما تمشیت و کارگذاري مهمات آن بندر در پیشگاه ساطنت درجهٔ استحسان نیافت - بهرگراني طلب حضور گردید و بعتر بتفویض دیواني دکن آب رفته بجو آمد - بعد واقعهٔ ناگزیر خلد مکان محمد اعظم شاه او را سرگرم همان کار داشته در اورنگ آباد گذاشت *

از اختیار و اعتبار دیوانان (۲) آنوقت چه توان گفت - نود و نه هزار دام بدستخط خود تنخواه میکردند - و بهرکه مي‌خواستند زیاده بران هم بدفعات تن مي‌نمودند - و چون تنخواه جاگیر بدون دستخط پادشاه یا ناظم کل معمول نبود ازانجا [که ظفر خان فیروز جنگ (که در برار قیام داشت) عمدهٔ آرے در دکن نبود] هرگاه ضرورت میشد افراد تنخواهي تیول نزد او میرفت - و آن نوئین بلند مرتبه بهمین رجوع غیرمترقب بعند نموده دستخط میکرد - و پس ازان (که خلافت مرتبت بهادر شاه غازي پرتو وصول بر مرز و بوم دکن افکند) دیواني را بنام مرشدقلي‌خان مقرر نموده تا رسیدن او از بنگاله موسوي خان میرزا مهدي بنیابت دخیل کار

(۲) در [اکثر نسخه] دیوانیان *

مستقیم‌احوال ثابت اقوال بزرگ‌منش سنجیده خصال بود - و بصدق و راستي ممتاز - و بحزم و احتیاط امتیاز داشت - در حین حیات پدر بزرگوار بعهد خلد مکان در بارگاه خلافت سعادت روشناسي اندوخت - و بگلگونهٔ کارداني و رشادت چهرهٔ روزگار خویش افروخت - دران هنگام (که والد ماجدش بتمشیت مهمات دیواني دکن مي‌پرداخت) مشارالیه به بیوتاتي بلدهٔ اورنگ آباد قیام مي‌ورزید - چون موکب عالمگیري ببلدهٔ مذکور سایهٔ وصول افکند باحداث شهر پناه آنجا (که دوره اش هزار ذرعه که دو کروه پادشاهي سمت) لمعهٔ ارشاد یافت - و باهتمام اهتمام خان کوتوال فوج فیروزي تفویض گرفت - چون استعجال درین امر سریع الانصرام مطلوب خاطر پادشاهي بود مشار الیه بمیعاد چهار ماه بعهدهٔ خود گرفته بصرف سه لک روپیه بانجام آورد - و پس از فوت پدر او [illegible] (که نقش حسن خدمت آن حق پرست بر صفحهٔ خاطر پادشاهي ارتسام داشت) آن شاه قدر شناس تفقد احوال هریک از منسوبان آن مرحوم بقدر حال نمود - خان مذکور (که اعظم و ارشد اولاد آن مغفور بود) باضافهٔ نمایان مورد مراحم گردید - و چون برادر خردش میر حسین (که بیشتر مطرح انظار الطاف خسرواني بود) بخطاب پدر تحصیل سعادت نمود او بدیانت خاني فرق عزت برافراخت - و در سال سي و چهارم بخدمت دیواني صوبجات دکن از انتقال موسوي خان میرزا معز

برادرش عبد المحسن خان عرف موچه میان (۲) (که آخر بخطاب ارثي سرافراز شده) بکار مزبور امتیاز یافته سالها راتق و فاتق مهمات آنجا بود - عبد المجید خان نام پسر عبدالنبي خان کور اورا نظر بند ساخت - و خود متصرف گردید - و با مرهته جنگ نموده خود را بکشتن داد - پسرش عبدالحلیم خان (۳) بجای پدر نشست مرهته غالب آمده نیمهٔ ملک متصرفه بعلت چوتهه گرفت - در حالت تحریر [که سنه (۱۱۹۳) یکهزار و یک صد و نود و سه هجري ست] حیدر علي خان (۴) بر تعلقهٔ او دریده او را دستگیر نمود - و تمام تعلقه اش و آنچه بار بود بقبضهٔ تصرف خود درآورد

اخلاص خان ابوالمحمد بن عبد القادر بن بهلول خان کلان عمزادهٔ بهلول خان عبد الکریم است - که سال هفتم جلوس خلد مکان بفوج پادشاهي ملحق گشته بمنصب پنج هزاري و خطاب اخلاص خان سر بلند گردید - سال یازدهم (که داود خان [illegible]ي بتعاقب سیوا بهونسله گام همت برداشت) او با معدودے در هراولي بجنگ پیوست - و زخمي گشته بر زمین افتاد - از مآثر عالمگیري تا سال بیست و یکم حیات او مستفاد میشود *

* دیانت خان *

میر عبد القادر - مهین خلف امانت خان خوافي مست

(۲) نسخهٔ [ا] موچه میان (۳) نسخهٔ [ب] عبدالحکیم خان (۴) نسخهٔ [ب] نواب حیدر علي خان *

سال بیستم نهم خلدمکان بمحاصرهٔ بیجاپور پرداخت - سکندر عادل خان چار و ناچار بلدهٔ مذکور را حواله نموده ملازمت پادشاهی دریافت - او نیز شرف عتبه بوسی اندوخته بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب دلیر خان لوای مباهات بر افراشت و مدتها در تعیناتی خان فیروز جنگ بکار پادشاهی می پرداخت و سال چهل و هشتم از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار درجهٔ بلند رتبگی پیمود - پس از ارتحال خلدمکان بظاهر توسل با محمد کام بخش جسته در تعلقهٔ فوجداری خود سانور و بنکاپور (که سرکارے ست از صوبهٔ بیجاپور) رفته فروکش نمود - بعد فوت او برادرش عبد الغفار خان بفوجداری و جاگیرداری سرکار مذکور شادکامی اندوخت - و پس ازو پورش عبد المجید خان (که در صوبه‌داری ناصر جنگ شهید بخطاب سطوت جنگ نامور [illegible]) بدان تعلقهٔ ارثی می‌پرداخت - چون برآلکای دکن (۲) مرهته تسلط یافت چندین پرگنه از تعلقهٔ مذکور در عوض چوتهه بدست او رفت - و تلیلی باقی ماند - درحالت تحریر پسرش عبد الحکیم خان بدان اوقات بسر می برد - پسر دوم عبد الرحیم میانه عبد النبی خان است - که کرپه و غیره محالات صوبهٔ حیدرآباد در جاگیر و فوجداری آنجا داشت - بعد فوت او پسرش عبد النبی خان کور بتعلقهٔ مذکور سرافرازی یافت - پس ازو

(۲) در [بعضی نسخه] چوتهه •

مدار علیه دولت سکندر عادل خان با او طرح مصالحت انگیخته در کذار بهیمره آمده و ازین طرف بهادر کوکلتاش شتافته باهم ملاقات کردند - و صبیهٔ خواص خان با نصیري خان پسر کوکلتاش مذکور منسوب شده هردو بجاهای خود بر گردیدند) بهلول خان از خواص خان نفاق در دل جا داده خواست او را در راه دستگیر سازد - او ازین معني آگاهي یافته شباشب روانهٔ بیجاپور گردید - بستر (که بهلول خان متصل بلدهٔ مذکور رسید) او سررشتهٔ بزرگي از دست نداده باستقبال بر آمد - بهلول خان بتقریبی او را نظربند ساخت - پس ازان دور دور او شد - و فیمابین دکنیان و افاغنه نفاق برملا گشته کار بزد و خورد کشید - بعضی از دکنیان بفوج پادشاهي ملحق گشتند - و اکثرے بوالی حیدرآباد رجوع آوردند - باستماع خبر مقید گردیدن خواص خان بهادر کوکلتاش بر طبق حکم خلد مکان لشکر بسیار فراهم آورده برا[illegible] متعلقهٔ بیجاپور آمد - و فیمابین او و بهلول خان عبدالکریم کشش و کوشش بسیار کرة بعد اولی بوقوع پیوست - سال بیستم چون کوکلتاش طلب حضور گردید و کار و بار دکن بقبضهٔ اقتدار دلیر خان در آمد بمناسبت قومیت هر دو با یکدیگر همزبان شده قاصد حیدرآباد گردیدند - و با دکنیان (که از جانب حاکم حیدرآباد آمده بودند) محاربات سترگ رو داد - درین ضمن بهلول خان بهبیماري درگذشت - و پسرش عبد الرؤف بسرداري سر برافراخت - تا آنکه

ماند - هیچگاه سیلی زمانه نخورد - و ذلت و خواري نکشید
پسرانش کمال الدین و فتح معمور - دومي در جنگ مورچال
بیجاپور بکار آمد *

* دلیر خان عبدالرؤف میانه *

نبیره زادهٔ بهلول خان میانه است - که در عهد جنت مکاني
بروزگار پادشاهي کامیاب شده بمنصب دو هزار و پانصدي هزار
سوار مرتقي گشت - سال دوم جلوس اعلی حضرت چون
خانجهان لودي متوهم شده راه فرار گزید او نیز با نظام الملک
دکني پیوسته نوکري او اختیار کرد - و چندے در مقابلهٔ افواج
پادشاهي ساحت کجروي پیمود - پستر با عادل خان بیجاپوري
توسل جسته چاکر او شد[2] - سال هفتم در محاصرهٔ دولتاباد شوخیها
نمود - بعد فوتش عبدالرحیم پسر او بجای پدر سرکردگي یافت
و پس از در گذشتن او پورش عبدالکریم بسرداري و خطاب بهلول
خان نام بر آورد - و چون والي بیجاپور طفل بود و اختیار کارها
بدست دیگرے نامبرده باجتماع مردم همقوم پرداخته تسلط
بسیار بهم رسانید - و سال نهم جلوس خلد مکان (که میرزا راجه
جیسنگهه بتخریب ملک بیجاپور تعین گردید) نامبرده از سرداران
فوج مقابل بود - و مکرر بزد و خورد پیش آمد - سال هفدهم (که
خانجهان بهادر کوکه ناظم دکن بود - و خواص خان حبشي

(۲) نسخهٔ [ب] ملازم او شد *

خواست که اورا با خود همداستان ساخته علم خودسري بر افرازد - دلیرخان سر ازان بپچید - سرگراني طرفین بنا خوشي انجامید دلیر خان برسم یلغر روانهٔ حضور گشت - و شاهزاده بتعاقب قطره نمود - چون عرضی دلیر خان از نظر پادشاهي گذشت (که پادشاهزاده خیال باطل داشت - من ترک رفاقت نموده احرام حضور بستم) و متصل آن عرضی شاهزاده نیز رسید (که این افغان پرشر و شور میخواست غبار طغیان برانگیزد - من بمالش او روانه شدم) بوصول این عرائض پادشاه را غریب اضطرابے در گرفت - و مکرر بمتوضا شتافت - همت خان چون از سن صبا تربیت یافتهٔ دوش و کنار پادشاهي بود و بسیار گستاخانه عرض میکرد بپادشاه گفت - که اینهمه ندارد - چرا حضرت اینقدر اضطراب میفرمایند - پادشاه تند شده فرمود - که مرا فکر شاه عالم نیست مشکل آنست که مبادا باهم ساخته باشند - و فوجے (که سردارش دلیر خان باشد) در مقابل او غیر از خود دیگرے را نمي‌بینم - پس هرگاه مرا با او سروکار افتد جنگ (۲) دو سر دارد *

بالجمله خان مذکور قوي هیکل و بسیار زورمند بود - حکایتهای غریب از قوت و اشتهای او اشتهار تمام دارد - و بر الوس خود بسیار ضابط و همیشه فتح نصیب بود - و از موافقت زمانه و یاوری طالع از ابتدای عمر تا انتها اوج پیمای دولت و شوکت

---

(۲) در [بعضی نسخه] رفته *

آن‌دیار بآن سردار نامدار مفوض گشت - که تا تعین صوبه‌دار مهمات آنجا بصوابدید او تقدیم یابد - و در سال بیست و یکم با افواج حیدرآباد در آویخته پیکار سخت دست داد - خدمتگارے (که عقب فیل نشسته بود) بزخم بان جان در باخت - و آتش بان در گریبان خان مزبور افتاده از آب چهاگل فرو نشاند - و بسیارے از طرفین دران روز جان سپردند - و در سال بیست و سیوم بحسن تردد‌ش قلعهٔ منگل سرپهه (۲) از تصرف سیوای بهونسله برآمد - و در سال بیست و ششم (که بلدهٔ اورنگ آباد مطرح الویهٔ عالمگیري بود) او را با سران دیگر بیساق بیجاپور تعین نموده تا رسیدن محمد اعظم شاه بحضور موقوف داشته بودند - دران ایام بیماری شدید کشیده در مبادی سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۴) یکهزار و نود و چهار بجاوید سرا شتافت *

اگرچه مشهور آنست (که خلد مکان بعضے آثار خود سري و سرکشي ازو تفرس نموده مسمومش فرمود) اما آنچه بتحقیق پیوسته این حرف پرتوے از فروغ راستي ندارد - بعضے ثقات برانند که برادر زاده اش بتبدیل حبّے (که معتاد داشت) کارش تمام کرد - اما عالمگیر پادشاه بآن فرط غیرت و شجاعت (که سپاهگري هیچ یکے را بخاطر نمي آورد) از دلیر خان حساب برمیداشت - گویند هنگامے (که او با شاه عالم در دکن بود) شاهزاده

---

(۲) نسخهٔ [ب] منگل سرهته - و نسخهٔ [ج] منگل بیره *

پا بر جا (که ازان رستم زمان ظهور یافت) موجب تحسین و آفرین دوست و دشمن گردید *

گویند دران عرصهٔ کارزار چندان بازار زد و خورد و دار و گیر گرم گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوي و چوگان دلیران بود * بیت *

* ز خرطوم فیل و سر جنگجوی *
* همه دشت پاشیده چوگان وگوی *

و پس ازان (که عرصه (۲) بر فوج پاشاهي تنگ گردید) ناچار بافزونی همت و درستی حواس راهے (که در چهار پنج روز بالای پشت فیلان و اسپان جنگ کنان بدنبال بیجاپوریان طی نموده بودند) در سه هفته برفتار قهقري رجعت نمودند - و چون قلعهٔ سالهیر مضاف بگلانه بدست غنیم افتاده بود بانتزاع آن متوجه گشته هرچند سعي بکار برد سودمند نه‌افتاد - و جانگزائی آب و هوای آن ضلع بتضییع و هلاک مردم کشید - ناگزیر بحکم حضور بے نیل مقصود برخاست - و در سال هیزدهم باستانبوس خلافت چهرهٔ دولت افروخت - و از تغیر عابد خان بصوبه داری ملتان رخصت یافت - و در سال نوزدهم آن صوبه به تیول شاهزاده محمد اعظم (۳) شاه مقرر شد - خان مذکور بحضور رسیده بیساق دکن مرخص گردید چون سال بیستم خانجهان بهادر ناظم دکن معاتب شد خبرداری

---

(۲) نسخهٔ [ب] عرصهٔ فوج (۳) نسخهٔ [ب] معظم *

یافت که هرساله دو لک روپیه پیشکش بسرکار والا مودی سازد و قلعهٔ مانک درگ را (که از حصون متینهٔ سرحد او ست) مسمار سازد *

و چون در عرض دو ماه هفتاد و هفت لک روپیه وجه پیشکش بوصول رسید و ایصال هشت لک روپیهٔ دیگر نیز در مدت دو ماه (۲) و بیست لک روپیهٔ باقي را بوعدهٔ سه سال قرار داد زمیندار را (که مریض و علیل گشته و احوال ولایتش اختلال پذیرفته بود) با رام سنگهه کهین پسر جانشینش مرخص ساخت - و چون کوکمب سنگهه زمیندار دیوگده (که پانزده لک روپیهٔ سنوات ماضي بر ذمهٔ او جمع بود) نیز سر بر خط ایلي و انقیاد گذاشت سه لک روپیه برسم جرمانه و یک لک روپیه پیشکش مقرري هرساله بر وی معین نمود - دران اثنا فرمان بنام او رسید - که تادیب عادل شاه و تاخت ولایت بیجاپور دیگر باره مرکوز خاطر است خود را در اورنگ آباد بخدمت پادشاهزاده محمد معظم رساند که هرگاه اشاره شود بدان مهم قیام نماید - خان مذکور در سال دهم از سرحد دیوگده روانه گشته کار بند حکم گردید - کار نامهای او در دیار دکن بر السنه و افواه وضیع و شریف دایر و سایر است و در جنگی (که خانجهان کوکلتاش را بهراولي دلیرخان آنطرف آب بهیمره بعساکر بیجاپور واقع شد) تلاشهای نمایان و ثباتهای

(۲) نسخهٔ [ع] و ایصال هشت لک روپیه باقي را *

و کوشش کارطلبان آگاه گشته دانست که عنقریب حصن پورندهر (که بسیارے از اقربا و مردم کاری او دران محصور بودند) مسخر خواهدگشت - براجه طرح آشتي انداخته ملاقي گردید - و آن قلعه را با قلاع دیگر پیشکش نمود - و چون دلیرخان هنوز بپای حصار اقامت داشت راجه سیوا را نزد خان مذکور فرستاد - و او بعد ملاقات دو صد اسپ با ساز طلا و یراق با ساز مرصع و دو تقوز از نفائس اقمشه اورا داده رخصت نمود - و پس از انصرام این مهم در هراولی راجه بنهب و تاراج ولایت بیجاپور پرداخته عادل شاهیه را مالشها بسزا داد - چون ازان کار وا پرداخت بنابر هنگامهٔ شاه عباس ثاني (که بعزم سپاه کشي و رزم آزمائي داعیهٔ فرستادن لشکر بسرحد هندوستان اظهار میکرد) باکثر سران و سپهداران احکام طلب عز صدور یافت - و خان مذکور نیز درسال نهم حسب الطلب برجناح سرعت و استعجال روانه گشت از دریای نربده گذشته بود که از نیرنگي تقدیر حیات مستعار شاه ایران سپري گردید - و نایرهٔ آشوب باطفا گرائید - دلیر خان بوصول یرلیغ با جمعے از امرای پادشاهي که همراه داشت عطف عنان بجانب چانده و دیوگده نمود - مانجي ملار زمیندار چانده بوسیلهٔ عجز و ابتهال بملاقات آمد - و از کار آگهي و معامله شناسي برسم جرمانه مبلغ یک کرور روپیه را از نقد و جنس متعهد شده و پنج لک روپیه بطریق شکرانه بخان مذکور متقبل گردید - و قرار

استقلال در سر زمین دکن فرو برده بتاخت و تزاتي غبار شورش برانگیخته بود) دستوري یافت - و چون راجه در سال هشتم بانتزاع قلاع سیوا همت برگماشت و از قصبهٔ پونه بکشایش قلعهٔ پورندهر (۲) و رودرمال روانه گردید دلیر خان (که مقدمة الجیش فیروزي بود) از کتل سانور (۳) گذشته نزدیک بدان مکان در صدد نزول بود که ناگاه فوجي از اعادي نمودار گشته غبار انگیز پیکار شد - و بحملهٔ بهادرانه تاب مقاومت نیاورده جانے بگریز کرده بجانب کوهے (که آن هر دو قلعه بر فراز آن بودم) کشید - دلیر خان جنگ کنان و خصم افکنان بران کوه برآمد - و بسیارے را طعمهٔ شمشیر گردانید و معمورهٔ (که در کمر کوه بود - و آنرا ماچي (۴) گویند) آتش زده بعزم محاصره پیش رفت *

چون مردم هر دو حصار برق افروز توپ و تفنگ گشتند خان مزبور پای همت نکشیده (۵) بیاوري شهامت و بسالت متصل حصن پورندهر رسیده عجالة مورچال بر بست - و چون چندے در محاصرهٔ هر دو حصار به نبرد آرائي و هنگامه افزائي گذشت یک برج قلعهٔ رودرمال بصدمات متواتر توپها انهدام یافت - دلیر خان مردم خود را تحریض بیورش نموده بر فراز آن برج بر آورد - محافظان بزینهار در آمدند - سیوا بر جهد

---

(۲) در [بعضی جا] پرندهر آمده - و در [بعضی نسخه] پرنداور (۳) در [بعضی نسخه] سالور (۴) نسخهٔ [ب] ماجي (۵) در [بعضی نسخه] کشیده *

صبح بمکانے آوردہ راہ یورش نمود کہ خندق پرآب داشت و صعوبت طریق و اجتماع مقہوران بیش از دیگر جوانب بود بمجرد نمود فوج منصور اہل حصار بیکبار چندین ہزار توپ و تفنگ و دیگر ادوات آتشبازي رہا کردہ روی ہوا را از ابر دود تیرہ ساختند - و حقہای باروت از بالای برج و بارہ شرارہ ریز و زمین و زمان از صوت توپہا زلزلہ انگیز شد - دلیر خان از وفور جلادت و تہور رخ تافتن ازان آشوب گاہ تجویز ننمودہ فیل سوارہ بآب خندق راند - ہمراہان چون چنین دلاوري از سردار مشاہدہ نمودند عرق جرأت حرکت نمودہ دران رستخیز بلا (کہ پردلان روزگار را قدم ہمت میلغزید) یورش کردند - و حربے صعب در پیوست - اکثرے ازعساکر اسلام را تن از آسیب زخم فگار و جمعے را دران بذل کوشش نقد جان نثار شد - پنج تیر بدلیر خان رسید و بسبب سلاح مجروح نشد - و تیر بسیار بر فیل مرکوبش و حوضۂ آن بند شد - خان دلاور با جوقے بپای حصار رسیدہ بدستیاری شجاعت ببالای دیوار برآمد - و با اہل ضلال برزم و قتال درآویخت و پس ازان از جانب دروازہ و دیگر اطراف نیز مردم داخل حصار شدہ لوای استیلا برافراشتند - کفار مغلوب رعب و ہراس گشتہ بدر فرار زدند - و بعد فوت میر جملہ خان مشار الیہ بحضور آمدہ ناصیۂ سعادت بر آستان خلافت نورآگین ساخت - و در سال ہفتم بہمراہی راجہ جیسنگہہ باستیصال سیوا بہونسلہ (کہ ریشۂ

تمام حصار مقدور نبود) دلیر خان بصوابدید سپه سالار محاذی برجے از برجهای کلان مورچال بسته بلوازم قلعه کشائي همت بست (۲) و از درون و بیرون جنگ در پیوست - و چون هر توپے (که ببرج و باره میرسید) از کمال استواری حصار جز گردے ازان بر نمي‌خاست و اثرے از شکستن دیوار و افتادن کنگره مرتب نمیشد و سر زمینی بود تلاب و خطرناک [که در سوابق ازمنه در همین مکان لشکرهای عظیم هندوستان (که بعزیمت تسخیر آندبار رفته بودند) بخدعهٔ آن قوم غدار دستخوش هلاکت و پایمال خرابي شده کهے جان بسلامت ازان ورطه نیاورده] لاجرم سپه سالار بر یکے ازان در دیوار یورش مقرر نمود - و دلیر خان را با برخے سران نبرد آئین بدان کار معین نمود *

اتفاقا یکے ازان قوم (که از مدتها در ممالک پادشاهي بسر برده و درینولا در آحاد لشکر منتظم بود) بمکراندوزي در مقام کینه‌توزي شد - و بصورت دولت خواهي اظهار نمود - که بر حقیقت این بوم و بر کماهي آگهي دارم - اگر برهبری من عمل نمایند افواج فیروزي را بموضعے میبرم - که ازانجا یورش بآساني میسر آید و همان دم بمحصوران پیام فرستاد - که در فلان مکان (که اصعب جوانب آنحدود است) جمعیت و هجوم نموده مترصد باشید دلیر خان برهنمونی آن نابکار شب راه پیمود - هنگام ظهور تباشیر

(۲) در[بعضی نسخه] باره قلعه *

زمین بدر رفت - و بعضی از مواضع پایاب غرقاب شد - و چوبها غلطیده نشان پایاب بر جای خود نماند - بدین سبب سوار و پیادهٔ بسیار بلطمهٔ امواج قضا غریق بحر هلاکت گشت - فتح خان پسر دلیر خان دران میان رخت حیات بسیلاب اجل داد - خان شهامت نشان بعد گذشتن از آب بساحل مقصود رسید - و بکوشش دلیرانه اعادي را آوارهٔ دشت ادبار ساخته مجموع توپخانهٔ آنها را بدست آورد - و پس از آوارگی شجاع بهراولی معظم خان در تسخیر مملکت آشام بمالش آن گروه نافرجام سعیهای شایان نموده همه جا شریک غالب بود - چون عساکر پادشاهي از دریای برهما پوتر (که از رود خانهای مشهور آن ولایت است) عبره نمود بپای شمله گذهه رسید - آن حصنی ست متین آسمان رفعت - محاصرهٔ آن از نیروی قدرت و طاقت ارباب همم عالیه افزون - و ساکنانش در سنگ باران حوادث از آسیب منجنیق فلک مصون - و از دو جانب آن قلعه دیوار عریض رفیع استوار کشیده اند - که از جانب جنوب بطول چهار کروه منتهي میشود بکوهی سر بچرخ دوار کشیده و از شمال تا سه کروه بدریای زخار مذکور رسیده - و آن هردو را بدستور قلعه برج و کنگره ساخته درون و بیرونش خندق عمیق بزمین برده اند - و همه جا بتوپ و بادلیج و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ مستحکم کرده قریب سه لک اسامی جنگجو دران فضا بقدم ثبات در مقام مدافعت ایستاده - ازانجا (که محاصرهٔ

کشیدند - شیخ میر بکار آمد - و دلیر خان کوششهای مردانه و تلاشهای دلیرانه کرده زخم تیرے[(۲)] بر دست خورد - درین اثنا عساکر دیگر ضمیمه گردید - دارا شکوه جگر در باخته راه آوارگي سر کرد و پس ازان بکمک معظم خان میر جمله (که در اخراج شجاع از ولایت بنگاله مساعئ جمیله بروی کار آورد) تعین گردید - و دران هنگامه (که آزمونگاه دلیري و دلاوري بود) بذات خود تلاشهای مردانه بظهور آورد - که ناسخ داستانهای رستم و اسفندیار است *

چون درشعبان دوم سال جلوس معظم خان از محمودآباد بعزم عبور از مهاندي (که ازانجا دو کروه است - و از بگله[(۳)] گهات پایان تر گذر پایابے بهم رسیده بود) بر کنار آن ناله رسید فوج مخالف (که آنطرف آب بنزدیک و استحکام توپخانه پرداخته مستعد مدافعت بود) دست بانداختن توپ و تفنگ برکشود - نخست دلیر خان بمیامن همت و جلادت با سران دیگر فیل سوار بآب زده روان گردید - آنها درمیان ناله بهادران را زیر تیر و تفنگ در گرفته آتش پیکار بر افروختند - برخے از بسالت‌کیشان هدف ناوک تقدیر گشتند - و بسیارے زخم برداشتند - و جمعے از صدمهٔ پیکان بر گردیدند - و چون هردو طرف گذر غرقاب بود درمیان ناله از طرفین معبر چوبها بزمین فرو برده بودند - که نشان پایاب باشد - درین وقت بسبب عبور لشکر آب بتلاطم درآمده ریگ

(۲) نسخهٔ [ب ج] تبرے (۳) نسخهٔ [ج] رکله گهات *

ازینجا ظاهر میشود که بعد از شکست شجاع (که بمنصب سه هزاري فایز شده) در همان ایام هزارے دیگر نیز افزوده باشد *

و بالجمله دلیر خان بهمراهی شیخ میر بتعاقب دارا شکوه از ملتان دستوري یافت - و درجنگ اجمیر (که دارا شکوه سرتا سر دره دیوارے استوار برآورده سدے سدید و حائلے محکم در پیش رو داشت - و جا بجا توپ و تفنگ (۲) و سایر آلات نبرد و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت دیوار همت بمدافعت و محاربت مي‌گماشت) جنود عالمگیري را یورش بر مورچالش صورت نمي‌بست - تا آنکه نقش مراد از پردهٔ غیب بر صفحهٔ شهود جلوه‌گر گشت - که دارا شکوه برخے مردم را بمدافعت و ممانعت کهان راجه راجروپ بسمت کوکله پهاڑي فرستاد - این جماعه دلیرانه قدم جرأت از مورچال بیرون نهادند و با آنها بجنگ در آویختند - دلیر خان از دست راست توپخانه با فوج خود سوار شده لوای جرأت بجانب آن جسارت کیشان برافراخت - و بعد ازو شیخ میر نیز از دست چپ سوار شده بار پیوست - هر دو سردار باتفاق یکدیگر بر مورچال شاه نواز خان (که بهمان سمت بود) حمله آور گشتند - و بازار کارزار گرمي پذیرفت - این دو تهمتن بقدم شجاعت و مردانگي داخل مورچال شده تیغ خون آشام بقصد دشمنان بد فرجام از نیام قهر و انتقام

(۲) نسخهٔ [ب] توپ و تفنگ نصب کرده *

میرزا راجه جیسنگهه (که از پیشگاه خلافت اتالیقي و کار فرمائی لشکر برای رزینش مفوض بود) بمقتضای حال از مرافقت او خود را کشید - ناچار سلیمان شکوه از حیرت زدگي دلیر خان را طلبیده در صلاح کار مشورت نمود - او مرافقت و موافقت خود را مشروط برفتن شاهجهان پور (که آباد کردهٔ بهادر و وطن افاغنه است) نموده متعهد گردید - که درانجا سپاه از افغانان و غیر آن فراهم آورده هرچه صلاح حال باشد بعمل خواهد آمد - سلیمان شکوه قبول این کنکش کرد - راجه جیسنگه چون برین معني آگهي یافت و دانست (که دلیر خان از خامي و بے تجربگي سود خود را از زیان نشناخته نرد تدبیر غلط باخته است) بمقتضای دوستي و مودتے که با او داشت بابلاغ نصائح دوستانه و تذکار مقدمات عاقلانه خان مذکور را ازین ارادهٔ فاسد (که غیر از خانه خرابی او و تبیله اش حاصلے نداشت) باز آورد - و در عزیمت رو آوردن بعتبهٔ عالمگیري با خود متفق و هم داستان ساخت - چون روز دیگر سلیمان شکوه بنابر قرار داد مذکور عزم مراجعت بالهآباد نمود دلیر خان تمهیدے نموده با راجه جیسنگهه در همان منزل ماند و بدین جهت بندهای پادشاهي ترک همراهي گزیدند - و دلیر خان سه چهار روز پیش از ملازمت میرزا راجه مابین سلیم پور و متهرا بتقبیل عتبهٔ عالمگیري چهرهٔ دولت بر افروخته باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار والا رتبه گشت

مخالف بودند) با هراول پادشاهي در آويختند - دليرخان (كه
در مقدمهٔ لشكر انتظام داشت) بزد و خورد درآمد - با آنكه چند
ضرب شمشير دران دار وگير باو رسيد چون مسلح و اوبچي بود آسيبي
بر نداشت - پس ازان (كه بطلب افواج حكم رفت) او نيز بشرف
حضور فايز گرديد - و در سال سي و يكم بنوازش نقارهٔ مباهات
اندوخت - و در سلک همراهيان سليمان شكوه بمقابلهٔ شاهزاده
محمد شجاع (كه از خام خيالي و تباه انديشي سر از اطاعت پدر
والا قدر پيچيده پا از بنگاله پيش‌گذاشته دست تصرف بر اكثر
محال خالصه دراز ساخته بود) منسلک گرديد - و بعد از تقارب
فئتين در حوالي بنارس شجاع (كه همواره گرفتار مستلذات نفساني
و گران خواب بيخبري بود - و از تدبير كار و كنكاش روزگار اصلا
آگهي نداشت) مغلوب رعب گشته رو بفرار گذاشت - و بے آنكه
دست و بازوئے بكارزار بركشايد طفلانه دست و پاى زده كشتي‌سوار
روي‌فرار بسوي پتنه گذاشت - و سليمان‌شكوه بهمعناني ظفر رهگراى
تعاقب گرديد - دليرخان در جلدوي اين فتح باضافهٔ هزاري هزار
سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار چهرهٔ عزت بر افروخت
و پس ازان (كه سليمان شكوه حسب الطلب جد بزرگوار و پدر
عالي‌مقدار از پتنه لواى معاودت افراخته بتعجيل تمامتر راهي
گشت) در نواحي موضع كره خبر هزيمت دارا شكوه و فرار او
بجانب لاهور شكيب زداى احوال و تفرقه پرداز جمعيتش گرديد

و دیوانی خود فرمود - دریفولا نیز بعضے کارهای سرکار بدو نامزد
است - مرد پیرے ست - خدا بیامرزد *

* دلیر خان داوزي (۲) *

جلال خان نام - برادر خرد بهادر خان روهله است - چون
در سال بیست و یکم مزاج اعلی حضرت از بهادر خان با وصف
خدمات نمایان و تلاشهای شایان در یساق بلخ و بدخشان از جهت
اهمال و تهاونے (که در تعاقب نذر محمد خان و اغماض و خودداري
که در کمک سعید خان در جنگ هفت روزۀ اوزبک سر زده)
منحرف و منزجر گردید سرکار قنوج و سرکار کالپي (که در تیولش
بود - و دوازده ماهه حاصل داشت) در عوض مطالبۀ سرکار والا (که
قریب سي لک روپیه بود) ضبط شده فوجداري آن محال بجلال
خان تفویض یافت - و از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات هزار
سوار و خطاب دلیر خان و مرحمت فیل سرافراز گردید - و بتدریج
پایۀ اعتبار برافراخته در سال سیم بهمراهي معظم خان میر جمله
تعین دکن گشت - که در رکاب ظفر انتساب شاهزاده محمد
اورنگ زیب (۳) بتاخت و تالان ولایت عادلشاهیه پردازد *

روزے در اوان محاصرۀ قلعۀ کلیان شاهزاده خود ترتیب افواج
داده بجنگ اعادي برآمد - پسران بهلول خان میانه (۴) (که هراول

---

(۲) یا داود زئي باشد (۳) نسخۀ [ب] اورنگزیب بهادر (۴) در [بعضي
نسخه] که در هراول *

و صنف دیگر بروی کار (۲) آمد) خان مذکور بصاحب مال و منال و عزل منصب و جاگیر معاتب گردید - و بتازگی بدستگیری امیر الامرا حسین علي خان (۳) ازان چار موجهٔ بلا رخت سلامت بدامن دکن کشید - و در اورنگ‌آباد بحویلی سلطان محمود مشرف تالاب عنبري (که خلد مکان ببهره‌مند خان مرحوم داده بود) مدتے گذرانید - و چون نوبت ریاست دکن بآصف جاه رسید حفظ خاندانش منظور داشته مراعات زباني بسیار نمود - و قلعه داری ارک را (که بجز انزوا حاصلے نداشت) تفویض نمود - پانزده شازده سال برین منوال بسر برد - الحال پسرے ازو مانده جا نشین اوست - و در قلعهٔ (که ویرانهٔ بیش نیست) مي باشد خان مومی الیه درین حالت هم (۴) بسیار خوش طعام بود - پسر سیوم کامیاب خان است - که با دختر مطلب خان منسوب شده - و ازو دخترے مانده بود - که در زمان محمد فرخ سیر بعقد ازدواج حسین‌علي خان درآمد - اما صبیهٔ داراب خان مرحوم بمیرلشکري (که از نبائر میرزا حیدر صفوي بود) نسبت شده - پسر کلانش عسکرعلي خان از دیر باز قلعه دار دهرپ (۵) دکن است - که در رصانت و متانت ثانی دولت‌آباد گفته اند - آصف جاه بمحض رعایت خاندانش چندے در حضور نگاهداشته متصدی جاگیرات

---

(۲) در [بعضی نسخه] و صنف دیگر (۳) نسخهٔ [ب] خان بهادر (۴) نسخهٔ [ج] هم خوش طعام بود (۵) نسخهٔ [ب] دهرب *

خان مذکور هنگامی (که ساحت اجمیر مضرب خیام پادشاهي بود) بران مکان شورش نشان تاخته کهنديله و سانوله (۲) و سایر منمندهای آن نواحي را مسمار و منهدم ساخت - سه صد و چند (۳) کس از راجپوتیه پای جهالت استوار کرده یکی جان بدر نبرد در همین سال بیست و پنجم جمادی‌الاولی سنه (۱۰۹۰) هزار و نود هجري ودیعت حیات سپرد - سه پسر و یک دختر داشت نخستین محمد خلیل مخاطب بتربیت خان - که احوالش جدا سمت ترقیم یافته - دوم محمد تقي خان است - که با صبیهٔ بهره‌مند خان بخشي کدخدا شده - پسرش مشهور بمین - که بعد از فوت پدر خطاب محمد تقي خاني (۴) یافته - و در سال چهل و هشتم با دختر شایسته خان بن شایسته خان وصلت نموده خلدمکان اورا بسیار دوست میداشت - در زمان خلدمنزل بخطاب جد مادری خود بهره‌مند خان ترقي پذیرفت - و در عهد جهاندار شاه چون امر وزارت بذوالفقار خان امیرالامرا در گردید و قبض و بسط سلطنت باختیار او تعلق گرفت خان مذکور بنابر قرابتی که داشت مرتقی مرتبهٔ پنجهزاري گشت - و بعضی کارهای وزارت بدو متعلق گردید - پس ازان (که ببد سودائی کهنه معامل فلک در چهار سوی روزگار دکان حکمرانی جهاندار شاه تخته گردید

---

(۲) نسخهٔ [ب] سانور (۳) نسخهٔ [ج] صد و چند کس (۴) نسخهٔ [ج] نقي *

* داراب خان *

پسر مختار خان سبزواري ست - برادر خرد شمس‌الدین مختار خان - هنگامی [که پادشاهزادهٔ محمد اورنگ‌زیب بهادر بقصد انتزاع سلطنت و استیصال داراشکوه (که بنابر انحراف مزاج اعلی حضرت از جادهٔ اعتدال رتق و فتق سلطنت بقبضهٔ اقتدار خود آورده بود) از دکن عزیمت مستقر الخلافه نمود] مشار الیه در زمرهٔ کمکیان دکن رخصت یافت - پس ازان (که بمشاطگی اقبال عروس مقصود هم آغوش پادشاهزادهٔ گردید) در اول وهله پیش از نخستین جلوس او را بخطاب خاني برنواخته بارسال فرمان تفویض قلعه داری احمد نگر سر بلند گردانید - و در آخر سال دوم تغیر شدهٔ بحضور رسید - و در سال نهم از تغیر فیض الله خان بخدمت قراول‌بیگي امتیاز یافت - و پس ازان داروغگی بندوقخانهٔ خاصه نیز نامزد او شد - و در سال سیزدهم از تغیر عبد الله خان بداروغگی غسل خانه فرق اعتبار افراخت - و پستر از تغیر روح الله خان بخدمت آخته بیگي عزت اندوخت - و بعد ازان بحکومت اجمیر دستوري یافت - و در سال نوزدهم از انجا آمدهٔ احراز ملازمت نمود - و از تغیر ملتفت خان بمیر آتشي چهرهٔ افتخار بر افروخت - و بمیر تزکی اول نیز قامت قابلیت آراست - و در سال بیست و دوم با فوجی شایسته بمالش و تعریک راجپوتیهٔ کهندیله و بر انداختن بتخانهٔ آن مکان مرخص گردید

اندوخت و سال چهاردهم بمرحمت خلعت و اسپ و دیوانی صوبهٔ خجسته بنیاد و بالاگهات برار و ملک تلنگانه (که مفتوح گردیده بود) ناصیهٔ بخت را منور گردانید - سال هفدهم باضافهٔ پانصدی بین الاقران تفوق جست - سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار ببلند رتبگي گرائید - سال بیست و یکم چون دیوانی صوبجات برای رایان مقرر گشت او احرام عتبهٔ خلافت بسته جبههٔ طالع را نورآگین ساخت - پس ازان (که پادشاهزاده مراد بخش باظهار نارضامندي نسبت برای رایان پرداخت) سال بیست و دوم نام برده بجای مشار الیه بدیوانی هر چهار صوبه علم افتخار برافراخت - سال بیست و هفتم پس از عزل تعلقهٔ مذکور بحضور آمده بدیوانی سرکار پادشاهزادهٔ محمد مراد بخش تقرر پذیرفت - و پس ازان (که زمانه بکام هواخواهان عالمگیري شد) او بملازمت پیوسته بخدمات حضور مثل داروغگی داغ مي پرداخت - سال هشتم عالمگیري بدیوانی بیوتات قامت قابلیت آراسته و سال نهم ازان کار معزول گردیده سال شانزدهم مطابق سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سه هجري پیرایهٔ هستي را برکند - پسرانش دیوافکن و شیر افکن و رستم بخلاع ماتمي سرافراز شده نخستین سال بیست و چهارم بداروغگی داغ و تصحیحه و خطاب معتمد خان چهرهٔ عزت برافروخت - و دوی دیگر نیز بمنصب در خور سرافرازي داشتند *

و در سال دهم بنظم صوبهٔ برار رخصت یافت - پس ازان باز
بحکومت برهانپور مامور گردید - و در سال چهار دهم بملازمت
پادشاهي استسعاد یافته بنظم صوبهٔ الهآباد دستوري یافت - تاریخ
وفاتش معلوم نشده - حمید خان پسر او بجرأت و جسارت مفرط
نام بر آورده همواره مصدر خدمات پادشاهي بود - سال بیست
و پنجم عالمگیري درگذشت *

* دیانت خان حکیم جمالا کاشي *

سال اول جلوس فردوس آشیاني بخدمت دیواني سرکار
ممتاز الزماني سرفرازي یافته سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب
هزاري ذات دو صد و پنجاه سوار و تفویض خدمت دیواني صوبهٔ
پنجاب از تغیر میر عبدالکریم مرتقي گشت - چون آثار دیانت
و امانت او در کارها بر روي روز افتاده بود بنابران سال پنجم
بخطاب دیانت خان و پستر باضافهٔ صد و پنجاه سوار و تقرر
دیواني و امیني و فوجداري سرکار سهرند از تغیر راي کاشیداس
نامور شد - سال نهم باضافهٔ دو صد سوار افتخار اندوخت
و سال یازدهم پس ازان (که قلعهٔ قندهار داخل ملک پادشاهي
شد - و پادشاهزاده محمد شجاع باحتمال آمدن شاه صفي داراي
ایران دران حدود بکابل تعین یافت) او بدیواني فوج همراهي
پادشاهزاده چهرهٔ عزت بر افروخت - سال دوازدهم بخدمت داغ
و تصحیحهٔ منصبداران از تغیر عاقل خان عنایت الله سر بلندي

پرداختند - کار بر اهل حصار تنگ شد - زمیندار بوقت شب
رهگرای فرار گردید - خان مذکور بعد ازین فتح بجهت بند و بست
آن ولایت و استحکام قلاع و حصون و قلع ریشهٔ فساد گمراهان
تیره درون چندے دیگر دران حدود توقف ورزیده و منکاي خان را
(که فوجداری پلاؤن بر وفق یرلیغ حضور باو تفویض یافته بود)
آنجا گذاشته به پتنه مراجعت نمود - و پس ازان بحضور رسیده
بهمراهی میرزا راجه جیسنگهه بجهت مالش سیوای بهونسله تعین
دکن شد - و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار
سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - و در همان ایام
بتفویض صوبه داری خاندیس مورد عنایت شد - و فرمان رفت که
یکے از اقارب خویش را با جمعے در بلدهٔ برهانپور گذاشته خود
بمهم مرجوعه پردازد - خان شهامت نشان بعد تسخیر قلعهٔ رودمال (۲)
در اثنای محاصرهٔ حصار پرندهر بتجویز میرزا راجه با هفت
هزار سوار بتاخت و تاراج ولایت متعلقهٔ سیوا شتافته مواضع
و قریات حوالی راجگدهه و مضافات کندانه را آتش زده بسیارے
از قصبات را پامال نهب و غارت ساخته بمعسکر فیروزي معاودت
نمود - و بستر بسرکردگی فوج برانغار میرزا راجه در تخریب ولایت
بیجاپور کوشیده آویزشهای سترگ با عادل شاهیه نمود - و در
سال نهم از صوبه داری خاندیس تغیر شده طلب حضور گشت

---

(۲) در [بعضی نسخه] اد مال •

سرزمین باستظهار قلاع متین و صعوبت طرق و مسالک از بسیاری جنگلهای انبوه و فرونی گریوه و کوه دم نخوت و استکبار زده جوق‌سر میزیست) دریغولهٔ بتازگي علم استیداد بدستبیت جسارت افراخت و در ادای پیشکش تقاعد ورزید - خان مذکور بر طبق ورود فرمان پادشاهي رو بتسخیر آن آلکا آورد - و نخستین قلاعی (که بسرحد ملک پادشاهي پیوسته - و بهشت گرمی آن دست تعرض ببرخی محالات سرکار والا دراز مینمود) بسعي فراوان برکشود - مرزبان آنجا مغلوب رعب و هراس گشته هرچند ضعیف نالي نمود (که پیشکشی مقرر شود - و از سر تقصیر او درگذشته به پتنه معاودت نماید) داود خان آنرا نا شنیده انگاشته درسال چهارم با لشکری آراسته بدان مرز و بوم درآمد - و بنزدیکی قلعهٔ پلاون از طرفین مورچال قایم گردیده بازار کوشش و آویزش گرمي پذیرفت از پیشگاه سلطنت امان آن باطل پرست و تسلیم آن ولایت باو باعلان ایمان و قبول اسلام موکول و مشروط شد - آن ضلالت کیش شقاوت پژوه فطري اصرار بر طریقهٔ کفر نمود - داود خان بکارزار متواتر و نبردهای مردانه آن گروه ضاله را برداشته بحصار شهربند درآورد - با آنکه از کمال استواري کشایش آن برودي در مرآت اندیشه چهره نمي نمود از تائید غیبي بهادران رخش شجاعت برانگیخته بر سر مقهوران (۲) بحصار شهربند رسیده بیورش و آویزش

---

(۲) نسخهٔ [ج] در پی مقهوران ٭

بدار الخلافه بمساعدت بخت جبهه سای آستان خلافت گشت و بعطای منصب چهار هزاری سه هزار سوار کامیاب عزت و دولت شده (۲) در جنگ شجاع بسرداری فوج طرح دست راست خلد مکان متعین بود - پس از هزیمت او بهمت بنگاله بهمراهی معظم خان میرجمله بتعاقب آن آوارهٔ دشت فرار دستوری یافت - و بعد از وصول به پتنه بر طبق فرمان پادشاهی بصوبه داری آنجا قیام ورزید - ومنصبش باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه افزایش پذیرفت و چون معظم خان در استیصال شجاع از سمت مخصوص آباد بجانب اکبرنگر همت گماشته بود مشار الیه مامور شد - که با تابینان خود و کمکیان صوبه از آب گنگ گذشته بر سر تانده (که بنگاه مخالف است) رفته بدفع او پردازد - تا از هر دو سو کار بران مدبر تنگ گردد - خان مذکور برادر زادهٔ خود را بنیابت در پتنه گذاشته با سایر متعینه راهی گردید - و بعد از ضمیمهٔ فوج معظم خان شده بقطع و فصل آن مهم توجه مصروف داشت و بعد اخراج شجاع از ممالک محروسهٔ پادشاهی داؤد خان از بنگاله مراجعت نموده به پتنه آمد - و بتادیب مفسدان حوالی پتنه کمر عزیمت بر بست - زمیندار پلاؤن (که بمسافت چهل کروه جنوب رویهٔ پتنه واقع شده - و از بلدهٔ مذکور تا سرحد آن ولایت بیهری و پنج کروه است - و همواره زمیندار شقاوت آئین آن

---

(۲) نسخهٔ [ب] شد و در جنگ *

مذکور را با عساکر پادشاهي اتفاق افتاد) داد دلیري و مردانگي داده نقد جان برافشاند - شیخ داؤد در ملازمان شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان دارا شکوه ملتزم گشته بجوهر شجاعت و حسن اخلاق پایهٔ قرب و اعتبار برتر افراخت - و در سال سیم بفوجداري متهرا و مهابن و جایسر و دیگر برخی محال (که از انتقال سعدالله خان بتیول شاهزاده مقرر شده بود) و خدمت راهداري مابین مستقر الخلافهٔ اکبرآباد و دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد با دو هزار سوار تعین گردید و در همین سال بالتماس شاهزاده از پیشگاه خلافت بخطاب خاني سرافرازي یافت - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق راو سترسال هادا هراول بود - برادرش شیخ جان محمد بکار آمد و پس ازان (که دارا شکوه از مقابل عالمگیري فرار برگزید) اورا برکنار دریای ستلج بر گذر تلون (که معبر متعارف آن آب است) گذاشت - و بستر آنروی آب بیاه را بقصد مدافعه استحکام داد و آخرالامر دارا شکوه از همت باختگي از لاهور بجانب ملتان رخت آوارگي بر بست - داؤد خان بموجب اشاره کشتیها را سوخته و غرق نموده خود برخاسته بار پیوست - و همه جا راه موافقت پیموده در نواحي بهکر جدا شده از راه جیسلمیر بوطن خود حصار فیروزه شتافت - چون کار شناسي و سرکردگي او شهرت داشت همان ایام از بارگاه عالمگیري بارسال خلعت عنایت مستمال گردید - بعد معاودت رایات پادشاهي از ملتان

سیزدهم دهم ربیع الاول سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد و یک هجري ودیعت حیات سپرد *

آن امیر ستوده شیم از کبار فضلای زمانه بود - بنیک نفسي (۲) و نیک اندیشي مشهور - پس ازو تا حال از نوئینان بلند مقدار کسی (که فضیلت را با امارت جمع کرده باشد) در عرصهٔ روزگار نیامده - گویند چون بملازمت پادشاهي فایز گردید بجهت مباحثه و مناظرهٔ علمي بملا عبد الحکیم سیالکوتي (که بعلم و دانش از اساتذهٔ باستاني سبقت برد - و به ازو در هندوستان نشان ندهند و حواشي خرد پسند او بر جمیع کتب معتبره برهانے ست واضح) اشاره رفت - میان هر دو فاضل در واو عطف (ایاک نعبد و ایاک نستعین) گفتگوی طولاني واقع شد - و بزمانے دراز کشید - علامي سعد الله خان (که در علم علم بود) دمیز گشت - و آخر هر دو برابر ماندند - ازان روز منظور نظر پادشاهي گردیده برتبهٔ امارت برآمد - و آنچه گویند (خان مزبور درانجام عمر بعام اهل فرنگ مائل گردید - و اکثرے از احکام تحریفات آن جماعه تکرار مینمود) نظر بر فضل و کمالش استبعاد دارد *

* داؤد خان قریشي *

پسر بهیکن خان است - از شیخ زادهای حصار فیروزه - که نوکر عمده و معتبر خانجهان لودي بود - در جنگ دهولپور (که خان

(۲) نسخهٔ [ج] به نیک اندیشي مشهور *

چون مدارج استعداد و قابلیت آن شایستهٔ الطاف پادشاهي
مکرر ذهن‌نشین اعلی حضرت گردید آن شاه فضیلت پرور دانا نواز
او را منظور نظر تربیت ساخته بمنصب هزاري صد سوار مفتخر
گردانید - و حکم شد که پیشکش روز یکشنبه تا یک سال در وجه
انعام مشار الیه وا گذاآند - و بستر بافزایش منصب برنواخته
در سال بیست و نهم بتفویض خدمت بخشیگري دوم از تغیر
لشکرخان و عطای خطاب دانشمند خان و اضافهٔ پانصدي دو صد
سوار بمنصب دو هزار و پانصدي ششصد سوار سرافراز گشت
و در سال سي و یکم بمنصب سه هزاري هشت صد سوار سر
برافراخته از تغیر اعتقاد خان بمعارج میر بخشیگري مرتقي شد
و در همین سال استعفای خدمت مذکور نموده در دارالخلافهٔ
شاهجهان‌آباد منزوي شد - و در سال دوم جلوس عالمگیري از سر نو
محفوف عواطف خسرواني گشته بمنصب چهار هزاري دو هزار
سوار پایهٔ دولت برتر افراخت - و در سر آغاز سال هفتم بمنصب
والای پنجهزاري بلند پایه گردید - و در سال هشتم بصوبه داري
و حراست قلعهٔ شاهجهان‌آباد دستوري یافت - و در سال دهم از تغیر
محمد امین خان بخدمت جلیلهٔ میر بخشیگري فایز شده بعطای
قلمدان مرصع نوازش یافت - و چون در سال دوازدهم الویهٔ ظفر طراز
عالمگیري بجانب مستقرالخلافه برافراخته گشت نظم دارالخلافه
ضمیمهٔ میر بخشیگري قرار یافته بکار مرجوع مرخص گردید - سال

اضطراب و اضطرار دارد - و دواب او از نایابی علف تلف گشته - درین نزدیکی کمک هند میرسد - اگر یکماه دیگر ثبات قدم ورزید مخالف بے نیل مطلب بر می خیزد - معهذا آن گم کردهٔ راه عقل و حمیت توفیق استقلال نیافت - بدولت این بیدولتی دولت چندین سالهٔ خود را برباد داد *

* دانشمند خان *

ملا شفیعائی یزدي - مدتها در ایران دیار باحراز فضائل و کمالات همت گماشت - و بعد از تحصیل علوم متداولهٔ عقلیه و نقلیه برای اکتساب روزي از وجه حلال مبلغی از تجار ایران بعنوان مضاربت گرفته بهندوستان فسحت نشان (که دار الانتفاع اصحاب آمال و ارباب اماني ست) آمده چندے در اردوی بادشاهي بهر برد - و از مستقر الخلافهٔ اکبرآباد تا دار السلطنهٔ لاهور و ازانجا تا کابل همراه بود - پس از معاودت موکب خسروي از کابل بقصد انصراف وطن ببندر سورت رفت - ازانجا (که طالعش در بیداري داشت ، و بختش بر سر یاوري بود) مراتب دانش و کمالات او معروض فردوس آشیاني گردید - از پیشگاه سلطنت بمتصدیان مهمات بندر مذکور فرمان عز اصدار یافت - که اورا بدرگاه معلی بفرستند - او بقلاوزی سعادت و رهبری اقبال از سورت احرام حریم جهانباني بسته نهم ذی الحجه سال بیست و چهارم بتقبیل آستان دولت ابواب بهروزي بر روی روزگار خود کشود *

نداشت - عار دوام نمک حرامي و بیغیرتي (که تا دامن قیامت دست از گریبان روزگار او نخواهد برداشت) بر خود پسندید نهم صفر سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري با اسباب و همراهان بیرون آمد - و با علي قلي خان سماجت بسیار نمود که تکلیف ملازمت شاه نکند - و اگر ناگزیر باشد در رخصت توقف رو ندهد - علي قلي خان متعهد هر دو مطلب شده در باغ گنج علي خان مشهور بباغ گنج او را در خدمت شاه برد - و همان ساعت برفتن هندوستان مجاز گردید - با یک جهان شرمساري و زیانکاري بهندوستان آمد - چون کافر نعمتي و ناسپاسی او جای عذر خواهي نگذاشته بود در شفاعت بر روی خود بسته دید با خاطر پراگنده گوشهٔ خمول برگزید - تا بقیهٔ حیات مستعار باتمام رسانید *

الحق در ناسرداري و کم همتی او حرفی نیست - که چنین قلعهٔ استوار (که بقیم حصن حصین گرد هم دارد - با چهار هزار مرد شمشیر زن و کماندار و سه هزار تفنگچی قدر انداز و دو ساله سامان قلعه‌داري از خزانه و آذوقه و سرب و باروت و سایر لوازم آن) در محاصرهٔ دو ماه از نامردي و پست فطرتي پای همت نیفشرده از دست داد - و زندگانی فاني را بر نیکنامی جاویداني ترجیح نهاد - با آنکه جمعی شبها از بیرون مکاتیب بر تیرها بسته درون قلعه مي انداختند - که لشکر قزلباش بسبب فقدان کاه و غله نهایت

بخاطر نیاورده در جواب بنصیحت و موعظت پرداخت - لاجرم اثری نبخشید - و فایدهٔ نداد - اما از همه شادي خان اوزبک پیشقدم منهج نمکحرامي گشته با شاه راه پیغام و سخن وا کرد *

چون درین اثنا قلعهٔ بست از پردل خان گرفته اورا بخواري گرفتار ساختند دولت خان همتی که نداشت زیاده تر باي داده عبد اللطیف دیوان قندهار را برای گرفتن امان‌نامه (که سجل بدنامي او بود) همراه علي قاي خان برادر رستم خان سپه سالار ایران (که از جانب شاه پیغام آورده بود - که بیش ازین در مقام ستیز و آویز نبوده در سفک دم و هتک حرمت خود و دیگران نکوشد) فرستاد - و خود از روی ظاهر مردم را برفتن حصار بر فراز کوه تکلیف نمود - چون از صمیم قلب نبود سود نه افتاد *

اگرچه میگویند (که آن بے همت اگر برهنمائي توفیق و پیشوائي عزیمت خود با جمعی ازان معقل رصین و موئل متین برمي‌آمد تا رسیدن کمک آسیبی باو و رفقای او نمیرسید) اما نزد انصاف گزینان اقامت و استقامت او دران مکان تا سه ماه (که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با علامي فهامي سعدالله خان دوازدهم جمادی الاول بپای حصار رسید) مقدور و ممکن نبود - نعم آنچنان از غیرتي پاس ناموس (که مردان سر در سر آن در بازند - و برای حفظ آن بتلف جان و مال در سازند)

بمحاصرهٔ قندهار همت گماشت - قلعه دار هرچند بضبط مداخل
و مخارج پرداخته شرائط تیقظ و احتیاط مرعي داشت لیکن
از آسیمه سري بمرتبهٔ سررشتهٔ تدبیر از دستش رفت که باستحکام
برجهای قلیج خاني نپرداخت - چه قلیج خان از دور بیني
و احتیاط گزیني در ایام حکومت خود بر فراز کوه چهل زینه
(که از انجا توپ و تفنگ بحصار دولتاباد و مندو میرسد)
برجها ساخته بود - تفنگچیان قزلباش دران برجها جا گرفته آغاز
تفنگ اندازي نمودند - روزے شاه خود سوار شده تحریض
بر یورش نمود - و تا سه پاس آتش قتال مشتعل ساخت
معهذا کارے پیش نبرده برگردید - اما جمعے از بیجگري خاک
بیوفائي بر تارک اخلاص بیخته نزد قلعه‌دار بزبان بےحیائي
برگذاردند - که بسبب انسداد طرق (۲) از کثرت برف دربن نزدیکي
امید رسیدن کمک نیست - و از جد و کد قزلباش ظاهر میشود
که بزودي حصار مسخر خواهد گشت - بعد از تسخیر نه ما را
بجان امان است - و نه فرزندان ما را از اسیري - دولت خان
(که درین وقت بایستے آتش این فتنه بآب تیغ فرو مي‌نشاند)
از بیجوهري و بد دلي مضمون * بیت *

* هر کجا زخم بایدت فرمود *
* گر تو مرهم نهي ندارد سود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] طریق *

خان تاشکندی بصوبه‌داری تته رخصت یافت - و در سال نهم بایسنقر جعلي را مقید ساخته روانهٔ حضور نمود - آن فتنه اندیش یکی از بی سر و پایان بود - که بخیال تباه خود را ببایسنقر (که در (۲)
جنگ شهریار سردار لشکر آن تیره روزگار بود - و پس از فرار بجانب قلعهٔ کولاس مضاف تلنگانه سری کشیده باجل طبعي درگذشت) شهرت داد - و بیلغ شتافت - نذر محمد خان والی آنجا ارادهٔ خویشي نمود - چون دعوی او بصدق نپیوست وصلت بوقوع نیامد - بجانب ایران رفت - شاه صفي اگرچه بحضور نطلبید اما لختی تواضع نمود - از انجا بسمت بغداد و روم آواره شد - پس از دیری کام و ناکام دست اجل گریبانش گرفته به تته آورد - دولت خان او را مقید ساخته بحضور فرستاد - و بقتل رسید - خان مذکور مدتها بحکومت آن دیار گذرانید - و در سال بیستم بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار مباهات اندوخته از تغیر سعید خان بهادر بایالت قندهار دستوري یافت - در آخر همین سال بمنصب والای پنجهزاري ذات و سوار چهرهٔ بلندنامي افروخت - ناگاه روزگار بدانجام بر سر بیمهري آمده اسباب خسران و نکال او آماده ساخت *

در ذي الحجه سال بیست و دوم شاه عباس ثاني دارای ایران در عین زمستان (که از کثرت برف کمک هندوستان متعذر است)

(۲) در[بعضی نسخه] که در روز جنگ ه

بحضور جنت مکانی میرفت نگاه گرمی میفرمود - بعد از نوبت شیخ
منظور عاطفت پادشاهی گشته بمنصبی درخور امتیاز یافت - چون
در طالع عروجی داشت درکمتر زمانی بمزید قرب و خطاب خواص
خان سر افراز گشت - و بداروغگی منصبداران جلو (که خانه زادان
معتمد می باشند - و این کار جز بیکی از معتبران نسزد) اختصاص
گرفت - چون (۲) نوبت فرمانروائی باعلی حضرت رسید در سال
جلوس بمنصب دو هزار و پانصدی ذات هزار و پانصد سوار
سر برافراخت - چون (۳) خالی از کارطلبی و جلادت نبود در جنگ
دهولپور با خانجهان لودی از پیش آهنگان و سبقت جویان سران
جنود پادشاهی شده و داد شجاعت و دلیری داده در عرصهٔ
مصاف زخمی افتاد - واین پردای و تیز دستی او دل نشین
اعلی حضرت شده بیش از پیش در صدد تربیت او گشته پایهٔ
اعتبارش افزود - در سال ششم بمنصب سه هزاری دو هزار سوار
کام دل اندوخته مخاطب بدولت خان گردید - و در همین سال
بهمراهی شاهزاده محمد شجاع بتسخیر قلعهٔ پرینده مامور شد
چون از برهانپور پیشتر گذشت بتجویز مهابت خان سپه سالار
با سه هزار سوار بجانب احمدنگر تعین یافت - که بمالش ساهو
بهونسله و تاخت وطنش چمار گونده پردازد - و در سال هشتم
محرم سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج از تغیر یوسف محمد

(۲) نسخهٔ [ج] در مبادی جلوس (۳) نسخهٔ [ب] ازانجا که خالی *

نمود) او را در فوجے (که بتعاقب او تعین یافت) بر نوشتند و اینها باجمیر رسیده متوقف بودند - درین ضمن جنت مکاني بغداد خرامش نمود - و موکب فردوس آشیاني ببلدهٔ مزبور پیوست - او دولت بار یافته سال اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار و خطاب دیندار خان و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ ناصیهٔ بخت افروخته بتفویض فوجداری میان دوآب کامراني اندوخت - سال هشتم (که از دارالسلطنهٔ لاهور بجانب مستقرالخلافه معاودت پادشاهي واقع شد - و اسلام خان با جمعے برای تنبیه مفسدان میان دوآب رخصت یافت) مشارالیه نیز حسب الحکم همراهئ او گزید - بستر در همین سال بهمراهئ شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بپیشکرمئ افواج متعینه بمالش ججهار سنگهه بندیله رایت عزیمت افراشته بود) دستوري پذیرفت - و بعد چندے مطابق سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج هجري بدار باقي پیوست *

* دولت خان منّي (۲) *

مشهور بخواص خان - منّي شعبه ایست از طوائف بهتي - که در صوبهٔ پنجاب برسم زمینداری و قطاع الطریقي میگذرانند مشارالیه در اصل خدمتگار رومال بردار شیخ فرید مرتضی خان بود - چون سر آغاز بهار شباب حسن نظر فریبي داشت هرگاه با شیخ

(۲) نسخهٔ [ج] مني - یا متي باشد *

و چگونگی اوضاع او وقوف تمام حاصل نموده آگاهي دهد - خان مذکور پس از وصول بخطهٔ برهانپور از کمال فراست و دانائي باطوار و گفتار خانجهان از قرار واقع وا رسيده بمبالغه بحضور نوشت - که توقع بغي و شورش ازين مرد محض توهم است در حقيقت او دل باى داده است - و مصدر امثال اين امور نميتواند شد - بے وسواس اورا طلب حضور نمايند - که احتمال آشوب و فتور ملکي اصلا نيست - اعلى حضرت را بنوشتهٔ او رفع تشويش شده خانجهان را از صوبه داري دکن معزول ساخته بنظم مالوه مامور فرمود - و ديانت خان را بتفويض قلعه داري احمدنگر مورد نوازش گردانيد - در آغاز سال دوم باضافهٔ پانصدي ذات هفتصد سوار بر قدر و منزلتش افزودند - چون سال سيوم خطهٔ برهانپور مطرح رايات پادشاهي گرديد خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار فرق افتخار بر افراخت - و در همين سال سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجري در احمدنگر جهان فاني را وداع نمود *

* دين دار خان بخاري *

سيد بهوده نام - از قرابتيان مرتضى خان بخاري ست - سال هيزدهم جهانگيري بحکومت دهلي سر بر افراخت - و پس ازان (۲) (که مهابت خان مصدر گستاخي شده از پيشگاه سلطنت فرار

---

(۲) نسخهٔ [ب] خلافت *

* دیانت خان *

محمد حسین دشت بیاضي - دشت بیاض بلوکے ست از بلوکات نهگانهٔ مضاف ولایت تهستان - مشار الیه از اعیان دیار خود است - و در تاریخ داني یکتای روزگار بود - برهنموني بخت اقبالمند در جنیر داخل ملازمان فردوس آشیانی گشته بقرب و اعتبار فرق عزت بر افراخت - و در روز جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاري ذات و هشت صد سوار و انعام هشت هزار روپیه کام دل اندوخت - چون از خانجهان لودي صاحب صوبهٔ دکن بعد شنقار شدن جنت مکاني حرکاتے چند سر زد (که مشعر بے اخلاصي نسبت باعلی حضرت بل منافي راه و رسم دولت خواهي و نمک خوارگي بود) اعلی حضرت اگرچه باقتضای وقت فرمان بحالي صوبه‌داري و منصب و جاگیرو بدستور سابق اصدار فرمود اما در امر او سخت تردد داشت - که او مالوه را از مظفر خان صوبه دار آنجا گرفته متصرف شد - و جمیع سران و سرداران کمکي دکن گرویده و ایل او یند - و نظام شاه بجهت تسلیم او ولایات بالاگهات را یار موید و معاون - مبادا سرے ببغي و طغیان بر افرازد - در سال اول جلوس دیانت خان را (که بمتانت عقل و (۲) رسائي فهم اتصاف داشت) بواقعه نویسي دکن مامور ساخته پنهاني اشاره رفت - که بر مخفیات ضمیر خانجهان

(۲) در [بعضی نسخه] بواقع نویسي •

بر انگیخت] دریا خان از محال تیول خود بسرعت برق و باد بماهو رسیده مالشی بسزا داده ازان مملکت برآورد - و چون در سال سیوم بارادهٔ استیصال خانجهان لودی بلدهٔ برهانپور مورد موکب اعلی حضرت گردید دریا خان از تیول خود آمده شرف آستانبوس دریافت - و دران هنگام مراعات آشنائي و هم الوسي بخاطر آورده فرار گزیده بخانجهان پیوست - چون خانجهان از اعظم خان صاحب صوبهٔ دکن شکست خورده بدولتاباد شتافته اتامت ورزید دریا خان از کتل چالیس‌گانون بخاندیس آمده آتش نهب و غارت برافروخت - و بسبب تعین شدن عبد الله خان بتادیب او بدولتاباد برگشت - و در همان ایام بهمراهی خانجهان بارادهٔ شورش افزائی مملکت هندوستان از خاندیس گذشته بمالوه درآمد و چون از تعاقب فوج پادشاهی مجال درنگ نداشت از انجا نیز راهی گشته وقتی (که بسرزمین بندیله رسید) بکرماجیت پسر راجه ججهار سنگهه (۲) خود را رسانیده بدریا خان (که چنداول بود) درآویخت - و آن اجل رسیده از مصتی نشئهٔ بادهٔ حسابی ازو بر نگرفته بی محابا تاخت - و دران زد و خورد تفنگی بدریا خان رسیده کارش تمام ساخت - یک پسرش با قریب چهار صد افغان نیز مقتول گردید - در سال چهارم سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل سر او را در برهانپور بدرگاه پادشاهی آوردند *

---

(۲) در [بعضی نسخه] ججهار سنگهه *

ملحق گردید - و ازانجا باتفاق در بنارس بموکب شاهي پیوست
و قرار یافت که در سرزمین کنتیرا (که خالي از استحکام نیست)
نالهٔ تونس (۲) را پیش داشته عرصهٔ مبارزت باید آراست - پس از
تلاقي فریقین چون آثار غلبه از جانب فوج پادشاهي ظاهر گشت
نوکران جدید دریا خان (که از سلوک او آزرده بودند) بے جنگ
راه هزیمت سپردند - دریا خان (که سردار دست راست
هراول بود) نیز خود را بگوشهٔ کشید - و پس ازان در چنین
از بے حقیقتي از خدمت شاهزاده (۳) جدائي گزیده نزد خانجهان
لودي (که صوبه دار دکن بود) شتافت - و باین بیوفائي اکتفا
نکرده سلسله جنبان خیالهای کاسد فاسد او گشت - و پس از جلوس
بهزاران ضراعت و استکانت بملازمت رسیده بمنصب چهار هزاري
سه هزار سوار اختصاص گرفت - و تیولش در صوبهٔ بنگاله مقرر گشته
بهمراهي قاسم خان صاحب صوبهٔ آنجا تعین گردید - و بعد ازان
پرگنهٔ بنادر (۴) و غیره در صوبهٔ خاندیس جاگیر یافته بیساق دکن
مامور شد *

هنگامے [که ساهو بهونسله باشارهٔ نظام شاه (بنابر آنکه
خانزمان صوبه دار خاندیس و غیره بانتزاع قلعهٔ بیر از تصرف
سید کمال نظام شاهیه شتافته) در ولایت خاندیس گرد شورش

(۲) نسخهٔ [ع] تولش (۳) نسخهٔ [ب] از شاهزاده (۴) در [بعضي
نسخه] تباوره

ابراهیم خان چون از شکست یافتن احمد بیگ خان و پیوستن عبدالله خان و راجه بهیم آگهي یافت بتسویهٔ صفوف پرداخته بمقابله آمد - چون همراهانش از صولت صدمات بهادران جنگ جو عنان تماسک از دست داده گریز پا گشتند ناچار با معدودے کشته گردید - شاهزاده بانعام یک لک روپیه و چند زنجیر فیل از جملهٔ غنائم بنگاله دریا خان را مورد نوازش فرمود - و چون از بنگاله درگذشته صوبهٔ بهار بتصرف شاهزاده در آمد عبد الله خان با دریا خان برسم منقلا بالهٔ آباد شتافته اولین بظاهر آن بلده معسکر آراسته قلعه را گرد گرفت - و دومي بمانکپور بر ساحل گنگ فرود آمد - اتفاقاً عبدالله خان او را بکمک طلب داشت - دریا خان تساهل بکار برد - و فیما بین غبار کدورت و نفاق برخاست - که درین ضمن مهابت خان با سلطان پرویز بگذار گنگ پیوست - دریا خان نواره و توپخانه از عبدالله خان درخواست - تا گذرها را استحکام داده لشکر پادشاهي را نگذارد که عبور نماید - عبدالله خان عمدا تقاعد ورزیده و بناخوشي همدیگر کار آقا بر هم خورد - دریا خان (که ببدمستي غرور فتوحات ادمان خمر علاوه داشت) شرائط حزم و هوشیاري مرعي ننموده بضبط گذرها چنانچه باید نپرداخت - مهابت خان کشتیها بهم رسانیده بگذر دیگر عبور نمود - ناچار دریا خان بعبدالله خان و راجه بهیم (که در جونپور جمع شده بودند)

* دریا خان روهله *

داؤد زئي[۲] - ابتدا ملازم مرتضی خان شیخ فرید بود - پس ازان در ایام شاهزادگي ببندگی اعلی حضرت سعادت اندوخت و در جنگ دهول پور با شریف الملک نوکر سلطان شهریار نامے بشجاعت بر آورده پایهٔ اعتبار بر افراخت - چون ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبهٔ بنگاله در مقابلهٔ شاهزاده بیک کروهی اکبرنگر در مقبرهٔ پسر خود محصور گردید از انجا (که نوارهٔ بدست او بود - و عبور فوج از دریای گنگ بے کشتي میسر نمیشد) دریا خان با پانصد افغان برهنموني تیلیه راجه از گذر غیر متعارف گذشته هنوز ده دوازده اسپ هم آنطرف دریا نرسیده بودند که فوج ابراهیم خان بممانعت در رسید - دریا خان پای ثبات ورزیده بجنگ پیوست - و عبد الله خان (که نیز میخواست از همان راه بگذرد) از مشاهدهٔ این حالت عنان کشیده متوجه گذر دیگر گردید - ابراهیم خان احمد بیگ خان را متعاقب بکمک مردم خود فرستاد - شاهزاده ازین خبر راجه بهیم را تعین فرمود - که عبد الله خان را همراه گرفته خود را بدریا خان رساند - اما هنوز آنها نرسیده بودند که دریا خان دو مرتبه چپقلش نموده مخالف را آوارهٔ دشت هزیمت ساخت - و بسبب پا پیادگي نتوانست تعاقب نمود *

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] داوزئي •

لیکن از آشوب خاطر پدر جوانش را با برادرزادهٔ بعبدالله خان سپرد - دیوانه را هوئی بس است - او از سفاکي آن دو بے گناه را بقتل آورد - و پس ازان (که سلطان پرویز و مهابت خان برین ماجرا مطلع شدند) بزمینداران بنگاله بتاکید برنگاشتند - که دست تعرض از دامن حالش کوتاه داشته روانهٔ این حدود نمایند چون در آخر سال نوزدهم داراب خان بموکب سلطان پرویز پیوست دران اثنا فرمان جنت مکاني بمهابت خان رسید - که در زنده داشتن آن بے سعادت چه مصلحت است - باید که زود سر آن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت را بدرگاه فرستد - مهابت خان کاربند حکم گشته همان ساعت سرش را از تن جدا ساخته روانه نمود * ع *

(۲)   ۱۰۳۴

* شهید پاک شد داراب مسکین *

تاریخ است - گویند مهابت خان اول سرش را در خوانے پوشیده بنام تربز پیش خانخانان (که در قیدش بود) فرستاد - خانخانان دیده گفت بلے تربز شهیدي ست - داراب خان جوانے بخوبیها آراسته و سردار با وقار و مدبر شجاع بود - بهادري و آوردے (که ازو در دکن شد) دران وقت از دیگرے نشده - اما نقش طالع او درست ننشست - از جانب شاهي مانده و از طرف پادشاهي رانده مآل کارش بخذلان و نکال انجامید *

(۲) نسخهٔ [ب] داراب خان مسکین - اما بقهنا غلط است *

بکرماجیت را (که عمدهٔ دولت شاهي بود) با داراب خان در برابر
لشکر پادشاهي گذاشت - اتفاقا در هنگام تلاقی فریقین تفنگی براجه
رسیده در گذشت - و انتظام فوج برهم خورد - داراب خان نیارست
پای همت افشرد - برگشته بشاهزاده پیوست *

و چون جناب شاهي باقتضای وقت از برهانپور خانخانان را
بمصالحه نزد مهابت خان رخصت فرمود و آن کهن سال طومار
حقیقت و وفا را بآب نسیان شسته بمخالف پیوست داراب خان
با اولاد و احفاد خانخانانی مقید گردید - و پس ازان (که ولایت
بنگاله بحوزهٔ تصرف درآمده تسخیر بهار نصب العین شاهي شد)
او را مجددا مشمول عواطف ساخته بحکومت بنگاله برنواخت
و زنش را با یک دختر و یک پسر و برادر زاده برسم یرغمال
همراه گرفت - و چون شاهزاده بعد از جنگ تونس (۲) بنارس از
همان راه عازم دکن گردید منشور طلب بنام داراب خان رقم نمود
که خود را بسرعت بگدهي (که دروازهٔ بنگاله است) رسانیده
ملازمت دریابد - او از ناراستي صورت حال را طور دیگر دیده
در جواب برنوشت - که زمینداران اینجا متفق گشته مرا در محاصره
دارند - نمي توانم رسید - اگرچه ناسازي و تسلط بومیان هم واقعي
بود اما او هم از رفاقت عمدا پهلو تهي ساخته بتقاعد خود را زبان زدهٔ
عقیدت ساخت - شاهزاده بتقاضای وقت دست ازو برداشت

(۲) نسخهٔ [ب] تونس بنارس *

و سالما و غانما باردو معاودت نمود - پس ازان غنیم مداخل رسد غله را تسپی مسدود کرد که از عسرت و گرانی کار بصعوبت کشید ناچار از کریوا روهنکهیره فرود آمده ببالا پور معسکر آراست چون تسلط و استیلای قزاقان دکن بجائی رسید (که قدم جرأت و بیباکی پیش نهاده از آب نربده گذشته بنهب و تاراج محالات مالوه پرداختند) شاهزاده شاهجهان کرت ثانی دستوری دکن یافته سال شازدهم ببلدهٔ برهانپور نزول فرمود - افواج قاهره تا آب گنگ در تاخت و تخریب ملک نظام شاهیه کوتاهی ننمود - و کهرکی را (که اقامت جای ملک عنبر بود - و او یکروز پیشتر از وصول فوج با نظام الملک بقلعهٔ دولت آباد در خزیده) ویران و بے چراغ ساخت - ناچار ملک عنبر براه عجز و استکانت در آمده چهارده کرور دام از محالات متصلهٔ ملک قدیم پادشاهی و پنجاه لک روپیه نقد را برسم پیشکش متعهد گردید - شاهزاده در سال (۲) هفدهم حسب الطلب پدر بزرگوار برای یساق قندهار با خانخانان و داراب خان از دکن روانه شد *

چون زمانهٔ نیرنگ‌ساز بازی دیگر انگیخت (که سنوح ملالت و کدورت فیمابین پادشاه و شاهزاده بجائی کشید که کار بجدال و صف آرائی انجامید) شاهزاده از حق شناسی تقابل فوج پادشاهی بر خود قرار نداده از راه راسمی عنان برتافت - و راجه

---

(۲) در [اکثر نسخه] سنه هفدهم *

گفت - که هردو پسر کار خوب کردند - و دوم خلف‌الصدق او جلال خان است - که ذکر او بزبان خامه گذشته است *

* داراب خان میرزا داراب *

پسر دوم خانخانان میرزا عبدالرحیم است - همواره بهمراهی پدر در جنگ و یورش کارهای نمایان مي‌نمود - خصوص در جنگ کهرکي (که شهرهٔ آفاق است) برفاقت برادر کلان خود شاه نواز خان مصدر ترددِ عظیمه گشته باضافهٔ منصب سرافرازي یافت - چون در سال چهاردهم جهانگیري پیمانهٔ زندگی شاه نواز خان مالامال گردید او از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري ذات و سوار مورد عواطف شده بجای برادر بسرداری صوبهٔ برار و احمدنگر نام زد گردید - و در سال پانزدهم (که ملک عنبر حبشي از عهد و پیمان خود تخلف نمود - و نهضت پادشاهي را بولایت دور دست کشمیر قابو انگاشته دست تصرف بحدود پادشاهي دراز ساخت) اکثر امرا تهانجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمدند - و خنجر خان حارس احمدنگر متحصن گشت - داراب‌خان فوجها را ترتیب داده متوجه بالاگهات گردید - برگیان عنبري بر دور او هر روز سایر و دایر بودند - مکرر مبارزتهای سترگ رو میداد - و هر مرتبه آن تیره بختان جمعی را بکشتن داده راه هزیمت مي‌سپردند *

روزی داراب خان جوانان خوش اسپه همراه گرفته بر بنگاه مخالف تاخت - و کارزار عظیم در پیوسته لوای فیروزي افراشت

پادشاهي حساب كنند - و زعفران (كه بهتر از كشمير است) از خريدار هر سر مني (كه بوزن دو سير جهانگيري ست) چهار روپيه ميگيرند و عمدهٔ حاصل راجه بر جريمه است - كه باندك تقصيرے مبلغ كلي ميستاند - معهذا همگي مداخل او تخمينا يك لك روپيه خواهد بود - و آن ولايت بقدر تنخواه هزاري ذات و هزار سوار است - چون راجهٔ آنجا خالي از واهمتے نبود حكم شد كه فرزندان خود را (كه در ايام جنگ به پناه زمينداران قرب جوار فرستاده)(۲) بحضور طلبد - تا از حبس موبد رهائي يافته بآسودگي روزگار بسر خواهد برد - او اطاعت امر نموده مورد نوازش گرديد دلاور خان پس از زماني باجل طبعي درگذشت - جمال خان پسر كلانش در زمان فردوس آشياني بهمراهي مهابت خان تعين بود در محاصرهٔ دولت آباد روزے سر ديوان براى مقدمهٔ حرفهاى تند در ميان آمد - مهابت خان گفت - هر كه در كار پادشاهي مساهله خواهد كرد پاپوش خواهد خورد - جمال خان شمشير عام نموده برسرش آمد - ميرزا جعفر نجم ثاني (كه عقب سر او نشسته بود) بر جسته جمال خان را در بغل گرفت - پسر او (كه خرد سال بود) بيك جمدهر كار ميرزا تمام كرد - خان زمان تيز دستي نموده جمال خان را از پا انداخت - و بضرب ديگر كار پسرش بآخر رسانيد - گويند مهابت خان نشسته بود - همين قدر

---

(۲) در [بعضي نسخه] قرب و جوار *

چون آب بنهایت تندي و شورش میگذشت جاله بسیل فنا رفت (۲)
و شصت کس عزیز بحر عدم شدند - تا چهار ماه و ده روز درگذشتن (۳)
آب هر تدبیرے که میکردند بجائی نمیرسید *

اتفاقاً شبی جلال خان پسر رشیدش برهنموني زمیندارے
از جائی (که مخالف را گمان گذشتن نبود) بسلامت گذشته
برسر راجه رسیده کوس فتح بلند آوازه ساخت - اکثرے علف
تیغ خون آشام گشته بقیة السیف جان وننگ را بیرون بردند - یکے
دران شورش براجه رسیده خواست بشمشیر کارش تمام کند - گفت
من راجه ام - دستگیرش ساختند - دلاور خان از آب عبور کرده
بمنزل (که حاکم نشین آن ملک است - و سه کروه مسافت داشت)
درآمد - و راجه را همراه گرفته در سال پانزدهم بملازمت جنت مکاني
در نزدیکی باره موله (که دروازهٔ کشمیرش مي نامند) سعادت
اندوخت - و بگوناگون نوازش اختصاص یافته بمنصب چهار هزاري
ذات و سه هزار و پانصد سوار سر برافراخت - و محصول یک ساله
ولایت مفتوحه در وجه انعامش مرحمت شد *

در کشتوار رسم نیست که راجه از زراعت خراج بگیرد - برسر
هر خانه هرساله شش سستي (که زرے ست مسکوک - که از حکام
کشمیر مانده - و یک و نیم ازان بیک روپیه است) مقرر دارد
و در سواد معاملهٔ پانزده سستي را (که ده روپیه باشد) بیک مهر

(۲) نسخهٔ [ا] بسیل فنا (۳) نسخهٔ [ب] دوازده روز *

گریزد - و هرچند بهادران دامن تجلد بر کمر سعي برزدند (که ازان پل درگذرند) آنها نوعے بمدافعه و مقابله (۲) مي پرداختند که میسر نمي‌آمد - چون روزے چند کشید راجه از لابه گري و حیله سازي پیغام مصالحت در میان آورد - دلاورخان حرف او گوش نکرده اهتمام شایسته درگذشتن آب بکار برد - تا روزے جمال خان پسر کلانش با جمعے بشنا ازان دریای زخار عبره نموده بجنگ در پیوست - مخالف تختهٔ پل را شکسته راه گریز سپرد دلاورخان باز پل را استحکام داده لشکر را گذرانید - و در بهدرکوت معسکر آراست - از آب مذکور تا دریای چناب (که اعتضاد قوي آنها بود) دو تیر انداز مسافت باشد - و کنار آن کوهے ست رفیع دشوار عبور - بجهت آمد و رفت پیاده طنابهای سه ته تعبیه نموده و میان دو طناب چوبهای مقدار یک دست پهلوی یکدیگر مستحکم بسته یکسر طناب را بر قلهٔ کوه و سر دیگر را دران طرف آب مضبوط ساخته اند - و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند تر نیز تعبیه کرده - که پیاده بران چوبها پا گذاشته طنابهای بالا را بهر دو دست گرفته از فراز و نشیب مي رفته باشند - تا از آب بگذرند - و این را در اصطلاح مردم کوهستان زیبه (۳) گویند - آنها هرجا مظنهٔ بستن زیبه داشتند به بندوقچي و تیرانداز استحکام داده بودند دلاورخان جالها بر ساخته خواست جوانان را ازآب بگذراند

(۲) یا مقاتله باشد (۳) در [بعضی نسخه] زیبه - یا زینه باشد #

مراسم حق شناسي و قدويت محفوف عواطف خسرواني شد .
و در سال هشتم بهمراهي شاهزاده شاهجهان در مهم رانا تعين
گشت . و در سال سيزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار و بيست و هفت
از تغير احمد بيگ خان كابلي بصاحب صوبگي كشمير مباهي
گرديد . و از روی كار طلبي و راه مردمي در تسخير ملك كشتوار
(كه از شهر كشمير تا معمورهٔ آن شصت كروه مسافت است)
مساعي بهادرانه بكار برد *

تفصيلش برسم اجمال آنكه در سال چهاردهم جهانگيري دلاور
خان با ده هزار نفر از سوار و پيادهٔ جنگي عزيمت فتح آنديار (۲)
پيش نهاد همت ساخت . و چون گريوه و كتل صعب المرور
واقع شده راه برآمد اسپ نبود بنابران اسپان سپاه را بكشمير (۳)
برگردانيده معدودے را احتياطا همراه گرفت . جوانان نبرد جو
پياده بر فراز كوه برآمده منزل بمنزل جنگ كنان مي رفتند
بعد پيمودن نشيب و فراز بسيار و كوههای دشوار گذار بگذار
دريای مرب نايرهٔ قتال بين الفريقين ملتهب گرديد . مرزبان آنجا (۴)
از كشته شدن علي چك (كه بدعوی وراثت كشمير در پناه او (۵)
شورش افزائي داشت) دل باي داده راه فرار پيش گرفت . و از
پل گذشته در بهدركوت (كه آن طرف آب واقع است) توقف

---

(۲) نسخهٔ [ب] عزيمت آن ديار (۳) نسخهٔ [ج] اسپان را بكشمير (۴) نسخهٔ [ا ب] مرزبانان آنجا (۵) در [اكثر نسخه] اماي چك *

عرض اعتماد الدوله از حبس محظور رهائي يافت - سال هشتم جلوس جنت مكاني بتفويض خدمت عرض مكرر سربلند گرديد. و سال يازدهم از خدمت مرقوم معزول شده بهمراهي بادشاهزاده سلطان خرم بمهم دكن تعين گشت - ديگر احوال او معلوم نيست *

* دلاور خان كاكره *

ابراهيم نام داشت - ابتدا برفاقت ميرزا يوسف خان رضوي روزگار ميگذرانيد - از ياوري بخت بيدار در معاملهٔ اكبهراج و ابهيراج بحضور جنت مكاني در كتهرهٔ (۲) خاص و عام آورده نمايان كرده زخمها برداشت - و اين خدمت باعث ترقي او گشته بمناصب مناسب اختصاص يافت - و در مبادي جلوس جنت مكاني بصوبه داري لاهور سر بر افراخته رخصت گرفت - بقصبهٔ پاني پت رسيده بود كه بغي سلطان خسرو و آمدنش شنفته زن و زاد را از آب جون گذرانيد - و خود بر جناح استعجال متوجه لاهور شد و بيشتر از خسرو بحصار قلعهٔ لاهور در آمده باستحكام برج و باره پرداخت - و چون خسرو بحوالي آن شهر پيوست ابواب و دروب مسدود يافت - بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشكر اشتغال نمود و از درون و بيرون نايرهٔ قتال و جدال اشتعال پذيرفت - و چون افواج پادشاهي در تعاقب بود بزودي تسخير شهر متعذر دانسته دست از محاصره برداشت - دلاور خان بحسن خدمت و بتقديم

(۲) در [بعضي نسخه] كهتره *

(۲)
کردند - اتفاقا خودش قایم ماند - اما دستار از سر او افتاد
شاهزاده از روی تواضع خود برخاسته دست خانخانان گرفت
و معذرت خواست که عالم نشه بوده - دولت خان دست دراز کرده
دستار شاهزاده برداشته برسر خانخانان گذاشته بخانه اش آورد
با آنکه این روایت مستبعد عقل می نماید با نقل هم مطابقت نمیکند
چه آنوقت دولت خان در رفاقت شاهزاده بود - نه بهمراهی
خانخانان - کما لا یخفی علی اهل التتبع - از پسرانش محمود
سودائی گشته کارش بدیوانگی کشید - از چاره گری لختی بهی
پذیرفته بود - در سال چهل و ششم بیازش شکار برآمده از همراهان
جدائی گزید - نزدیک قصبهٔ پال با کولیان در آویخته فرو شد - دیگر
پیرای مخاطب بخانجهان لودی ست - و احوالش بشرح و بسط
در سلک تحریر منخرط گشته *

* دیانت خان قاسم بیگ *

از امرای عهد جنت مکانی ست - در مزاج پادشاه راهے بروشناسی
و حاضرباشی داشت - بعد ازانکه پیش آمد اعتماد الدوله صورت
گرفت او چون حرفهای نا لایق نسبت بموصی الیه در حضور
پادشاه بر زبان آورد پادشاه خاطر اعتماد الدوله مقدم داشته اورا
حوالهٔ آصف خان ابو الحسن نمود - که در قلعهٔ گوالیار (که تعلق
بخان مزبور داشت) محبوس سازد - پس از چندے حسب

---

(۲) نسخهٔ [ب] از سر افتاد *

و مردانه از لشکر برآمد - اما افغانان هجوم کردند - و خانخانان جهت ابرای ذمهٔ خود بر سر دروازهٔ شهباز خان تا شام نشست شهباز خان برآمده میرزا را در کنار گرفت - و رخصت خانه داد روز دوم خانخانان دولت خان را بخانه اش برده استشفاع نمود شهباز خان اسپ و خلعت داده گفت - که شما امام لشکرید همیشه پیش میرفته باشید *

گویند وقتی (که شیخ ابوالفضل صاحب مدار مهمات دکن شده آمد) روزے در مجلسے (که خانخانان هم نشسته بود) تقریبا شیخ گفت - که شمشیر هندي در کتب مینویسند - ما ندیده‌ایم دولت خان کنایه فهمیده شمشیر علم نمود - و گفت که تیغ هندي این است - اگر برسرت زنم تا دبر رسد - خانخانان دست او را گرفته بیرون آورد - و شیخ بسیار بیدماغ شد - باز خانخانان بالحاح و ابرام بخانهٔ شیخ برده معذرت خواست - شیخ برخاسته در آغوش کشید - و فیل و خلعت داده گفت - که هرگز کنایه در خاطرم نبود *

غریب تر آنکه در ذخیرة الخوانین آورده - که چون شاهزاده دانیال از خانخانان غبار خاطر بهم رسانید از جوش برنائي بیکے از خلوتیان اوباش منش اشاره کرد - که هرگاه خانخانان بیاید نوعی بپهلو تکانش دهد که از قلعهٔ برهانپور (که مشرف بدریای تبتي ست) پائین افتد - چنانچه روزے این سلوک را با خانخانان

آسیر روانهٔ حضور شد دولت خان را بکمک میرزا شاه رخ (که بپاسبانی آن مرز و بوم نگهداشته بود) گذاشت - آخر سال چهل و پنج سنه (۱۰۰۹) هزار و نهم هجري بآزار قولنج در احمد نگر بساط هستي در پیچید - از ابطال رجال و سرآمد شجعان روزگار بود - عرش آشیاني از جرأت و جسارت او همیشه توهم داشته - گویند چون خبر فوتش رسید فرمود - که امروز شیر خان سور از عالم رفت حکایات غریب ازو نقل کرده اند *

گویند شهباز خان کنبو چون در سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش سال بیست و چهارم بتادیب رانا تعین شد نهایت توره و ضابطه بکار میبرد - خود با چند پرستارے پیش پیش میرفت همه منصبداران و نوکران همراه قور مي آمدند - و یساولان بمرتبهٔ اهتمام مي نمودند که گوش اسپ کسے از دیگرے سبقت نمیکرد - روزے خانخانان (که نیز کمکي بود) همراه او اسپ سواره میرفت - دولت خان (که از فوج برآمده راهے مي پیمود - و بمنع یساولان ممنوع نمیشد) باشارهٔ شهباز خان (که سبکسریها بسیار داشت) عبدل[۲] خان برادرش اسپ را مهمیز زده چوبے بر پوز اسپ دولت خان زد - او شمشیر بر آورده چنان بر ساغري اسپش زد که بزمین افتاد - شهباز خان بلشکریان گفت بگیرید - گویند دران روز دولت خان طرفه تیز دستیها و کارنامه بمعرض ظهور آورد

(۲) در [بعضی نسخه] عبدل خان •

سرکشان پی سپر لشکر تاراج گردید - روز دوم او نیز مطابق سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري رخت هستي بعالم عقبی بست - چون کار طلبي با بیغرضي و مزاج داني فراهم داشت عرش آشیاني از فوت او تاسف نموده بتسلی مادرش بر زبان آورد که او در تمام عمر سه سال از ما جدائي گزیده - و از تو چندین سال پس مفارقت او بر ما دشوار تر باشد *

* دولت خان لودي *

شاهو خیل (۲) است - ابتدا ملازم خان اعظم میرزا عزیز کوکه بود - چون از گندآوري و کار آگاهي فراوان بهره داشت در هنگامی (که همشیرهٔ میرزا کوکه بمیرزا عبدالرحیم خلف الصدق بیرام خان خانخانان منسوب گردید) خان اعظم اورا بمیرزا سپرد - که اگر عزم بلند داري و خطاب پدر میخواهي این مرد را عزیز نگهدار دولت خان مدتها بهمراهی میرزا عبدالرحیم میرزا خان کارهای شایسته بجا آورد - و در فتح گجرات (که در جلدوی آن میرزا بخطاب خانخاناني فایز گشته) شریک غالب بود - در یورش تتهه و یساق دکن خدمات نمایان او زبان زد عالم است - و مشهور الهسنه و افواه - بمنصب هزاري داخلی خانخانان رسیده بود - که شاهزاده سلطان دانیال بخواهش تمام نوکر خود ساخته بمنصب دو هزاري سرافراز نمود - و چون شاهزاده از احمد نگر بادای تهنیت فتح

---

(۲) نسخهٔ [ج] شاهو خیلي ست *

والا شتافته مورد عاطفت بیکران گردید - سال بیست و دوم سرکار
رنتهپور در تیول او قرار یافته بایالت صوبهٔ اجمیر چهرهٔ اعتبار
افروخت - چندے درانجا کامران مانده در برانداختن سرکشان
و دلدهی زیردستان جوهر نیکوبندگي بر روی کار آورد - تا آنکه سال
بیست و پنجم ارچلا پسر بابهدهر و موهن و سور داس و تلوکسي
برادر زادهای راجه بهارامل بے اجازت راجه از پنجاب بقصبهٔ
اونی (۲) (که وطن اینها بود) رسیده شیوهٔ بے راه روي پیش گرفتند
دستم خان مراعات الوس کچهواهه منظور داشته بلوازم اندرزگوئي
پرداخت - ومدارای او بر سرکشي آن بد نهادان درشتي‌طلب افزود
درین ضمن از بارگاه خلافت فرمان رسید - که آن فتنه اندیشان را
به بیم و امید سرحساب سازد - و الا بجزای کردار رساند - خان
مذکور از عجولي سررشتهٔ تدبیر گسیخته بے آنکه لشکر فراهم شود
بر سر آنها (۳) رفته بجنگ پیش‌آمد - هر سه برادر زادهای راجه بهارامل
پی سپر راه عدم گشتند - ارچلا (که سر حلقهٔ فتنه سازان بود) در پناه
مزرعهٔ جواري کمین فرصت داشت - دفعةً دستم خان گوبان بمعرکهٔ
آویزش قدم نهاده خان‌مذکور را زخم کاری برچهه رسانید - او با وجود
چنین جراحت بشمشیر کار حریف را تمام کرد - و خود از بدحالي
بزمین آمد - مردم بر اسپ سوار کردند - تا جنگ باقي‌بود دلدهی
مردم میکرد - تا آنکه بقیهٔ بد نهادان رو بفرار آوردند - و بنگاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بوني (۳) نسخهٔ [ب] برسر بنگاه آنها ه

. بر صفحهٔ تصویر نگاشته در دوازده جلد قرار داد - هر جلدے مشتمل بر یکصد ورق - و هر ورقے یک ذراع - و آن محتوي بر دو مجلس تصویر - بر صدر هر مجلس حالاتے و واقعاتے (که بآن صفحه متعلق است) بعبارات مرغوب بحسن انشاء خواجه عطاءالله منشي قزوینی مرقوم گشته - پنجاه کس از مصوران بهزاد قلم اول باهتمام نادر الملک همایون شاهي میر سید علي خدامي (۲) تبریزي (۳) و آخر بسرکاری خواجه عبدالصمد شیرازي صورت گري نموده - الحق کتابے شده از مخترعات عرش‌آشیاني که نظیر آن هیچ دیده ندیده و عدیل آن در سرکار هیچ پادشاهے نبوده - بالفعل در کتاب خانهٔ پادشاهي موجود است *

* دستم خان *

پسر رستم ترکستاني از امرای سه هزاری اکبري است - مادرش بي‌بي بخیه بیگي (۴) با ماهم انگه جهت‌مند بود - در محل پادشاهي آمد و رفت داشت - او در خدمت عرش آشیاني تربیت یافته سال نهم همراه میر معزالملک بتعاقب عبد الله خان ازبک تعین شده سال هفدهم در کومکیان خان اعظم اتکه تعینات گجرات گشته در جنگ محمد حسین میرزا کوششهای بجا نموده علم ناموري افراخت - پس ازان حسب الحکم همراه خان اعظم بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ج] جداني یا جذامي باشد (۳) در [بعضی نسخه] ترمذي
(۴) در [بعضی نسخه] تخته بیگي *

از فرط وفاکیشي و خداوند پرستي وقت مردن وصیت نمود- که بپای سگ پادشاهي (که سابقا گنبذے (۲) برسر آن بنا نموده) مدفون سازند چه در سوابق ایام سگے از کمال وفاداري پیوسته بر آستان عرش آشیاني متوطن بود - پادشاه هم گاهے بتفقد احوال او مي پرداخت - چون آن سگ بدست اجل گرفتار شد پادشاه بر تلف آن اظهار تاسف فرمود - و دربارخان عمارتے احداث نموده آن سگ را دران گنبذ مدفون ساخت- و خود هم حسب وصیت در همان گنبذ مدفون گردید *

سبحان الله تا چه مرتبه دنیاداري ست - و انهماک دران و چه قدر صرف خوش آمد است و مراعات - آنکه در چنین اوقات و احیان (که با خدای خود مشغول باید شد - و یاد او را ملکه باید ساخت) ذکر سگ پادشاهي و رعایت دنیا پرستي بخاطر گذرانیدن - اگر بتکلف است ای وای که حشر او با سگ نمایند و اگر اعتقادے ست معاذالله باین همه خاتمه مبهم است - و رحمت حق وسیع *

عرش آشیاني اگرچه خط و سواد کامل نداشت اما گاهے شعر (۳) گفتے - و علم تاریخ ورزیده بود - خصوص قصص هند که نیکو میدانست - و شوقے بقصهٔ امیر حمزه (که سه صد و شصت داستان است) بسیار داشت - حتی که خود اندرون محل بطور قصه خوانان میگفت - و عجائب حالات و غرائب واقعات آن قصه را از اول تا آخر

(۲) نسخهٔ [ب] که در سابق (۳) نسخهٔ [ج] شعر موزون گفتے *

آغاز جلد دوم

* حرف الدال *

* دربار خان *

* عنایت نام - پسر تکلو خان قصه خوان است - که در خدمت شاه طهماسپ صفوي بعنوان قصه خواني اختصاص داشت - و مورد انواع مراحم شاهي بود - چون پسرش وارد هند گردید بهمان طریقهٔ موروثي در خدمت عرش‌آشیاني سعادت روشناسي اندوخته بدولت مصاحبت امتیاز یافت - و بمنصب هفتصدي و خطاب دربار خان چهرهٔ شادکامي افروخت - در سال چهاردهم بعد فتح رنتهپور (که پادشاه بزیارت روضهٔ معینیه متوجه دارالخیر اجمیر شد) دربار خان از اشتداد بیماري رخصت دارالخلافهٔ آگره گرفت - و پس از رسیدن آنجا جهان فاني را پدرود نمود - چون عرش‌آشیاني را نهایت توجه بحالش بود بسیار اندوهگین گردید - دربار خان